

ماریوان حلبجہای

سکس و شرع و زن در تاریخ اسلام

**با دیدی انتقادی و رویکردی علمی
درباره‌ی جایگاه زن در دین اسلام**

مترجم: آرمان منوچهری

Sex, Sharia
and Women
in the History of Islam

Mariwan Halabjaee

**چاپ اول
2010**

نام کتاب:

سکس و شرع و زن در تاریخ اسلام

با دیدی انتقادی و رویکردی علمی درباره‌ی
جایگاه زن در دین اسلام

موضوع: تحقیقی

نویسنده: مریوان حلبچه‌ای

مترجم: آرمان منوچهری

چاپ: چاپ اول: 2010

شماره‌ی کتاب (به زبان اصلی): وزارت فرهنگ شماره‌ی 845 را
در سال 2005 به آن اختصاص داده، اما بعدها خلع شماره‌شده و کتاب
در سراسر کردستان و عراق ممنوع شده‌است.

www.xwdakan.com
xwdakan7@gmail.com

خلاصه‌ای از زندگی نامه‌ی نویسنده:

نویسنده در سال 1963 در شهر حلبچه (در کردستان تحت سیطره‌ی کشور عراق) دیده به جهان گشوده است. قبل از به دنیا آمدن وی، پدرش شهید شده است. از همان اوان کودکی تا سنین 12 یا 14 سالگی در مراکز کودکان بی سرپرست، زندگی کرده است. در فعالیت های سیاسی حضوری فعال داشته است، تا جایی که پس از دو سال پیشمرگ بودن، از جانب رژیم بعث عراق، دستگیر می شود و پس از دادن مجازات اعدام برای وی، پس از سپری کردن سه سال در زندان، شامل عفو عمومی می شود و از زندان آزاد می گردد. از این رو با مشکلات عدیده‌ای در درس خواندن و مدرسه رفتن مواجه بوده است و تنها توانسته است تا پایه‌ی شش ابتدایی را به اتمام برساند. پس از آن که کتاب "سکس و شرع و زن در تاریخ اسلام" را به رشته‌ی تحریر درآورد؛ از طرف مفتی های اسلامی فتوای کشتن وی، صادر شد. بدین سبب ناچاراً راه غربت را برگزید و اکنون در یکی از کشورهای اروپایی ساکن است.

آثار نویسنده عبارتند از:

- گفت و گو شعر
- غربت شعر
- انرژی های مخفی تحقیقی فرا روان شناسی
- بودا در میانه‌ی دین و فلسفه در مورد علوم ادیان
- حرام شده‌ها چکامه
- ابواب دین کتابی در مورد علوم ادیان
- شکنجه کتابی روانکاوانه
- تبلیغات و رسانه رساله
- خرافات در جامعه تحقیقی
- درمان نمایش نامه
- سکس و شرع و زن در تاریخ اسلام تحقیقی
- خون نامه تحقیقی

به خاطر نوشتن این کتاب ها، فتوای کشتن نویسنده را صادر کرده‌اند:

- ابواب دین
- خرافات در جامعه
- سکس و شرع و زن در تاریخ اسلام
- خون نامه

سیری در گفته‌های نویسنده:

تا زمانی که دین در میانه‌ی قدرت باشد قشر زنان شاهد بیشترین سرکوب و قربانی هستند.

بدون در نظر گرفتن همه‌جانبه‌ی جایگاه زنان، نمی توان از آزادی های انسانی، سخن به میان آورد.

سلب تحصیل از زنان، به حاشیه‌انداختن آن ها از کار و موقعیت های اجتماعی، سلب آزادی انتخاب، گوشه‌نشین شدن در کنج خانه، سبب استحکام پایه‌های دین و مذهب خواهد شد و جامعه‌را در مقابل موقعیت های دمکراتیک و متمدن و بمب باران های اطلاعاتی؛ به سوی نابودی سوق می دهد.

دیدگاه مردان، در مورد این که جنس مؤنث حافظ شرف مردان هستند، غیر از مهر تأیید بر پیشانی خرافات دینی، اهانتی بزرگ به خود مردان نیز، محسوب می شود. تمامی علوم و معارفی که در فرهنگ مردسالاری جمع شده‌است، بدون هیچ گونه پیشرفتی باقی خواهند ماند، مادام که زنان نیز به طور مستقیم در آن ها حضور فعال نداشته‌باشند.

تنبیه‌زنان با هر روش، در هر زمان و در هر مکان، و با هر وسیله‌ای، حتی اگر با شاخه گلی نیز بوده‌باشد، اهانت به ساحت انسانیت است. وجود چنین مشروعیت بخشیدن هایی به تنبیه‌در قرآن، حاکی از تحقیر انسانیت را می رساند. و به این انتقاد صحه‌می گذارد که قرآن پدیده‌ای مختص به زمان و مکان خود می باشد.

خواننده‌ی گرامی!

لطفاً قبل از خواندن این کتاب ترجمه‌ای از قرآن همراه با کتب حدیثی صحیح مسلم و صحیح بخاری، همراه با یکی از تفاسیر مورد اعتماد قرآن را، مطالعه فرمایید سپس در هر بابی از مطالب این کتاب اگر با روایت یا رویدادی برخورد کردید و احساس نمودید که چنین آیه‌ای وجود ندارد و یا آن روایت ساختگی است، با منابع ذکر شده برآورد کنید تا صحت و سقم آن برایتان محرز گردد. اگر احساس کردید که نوشته‌های این کتاب از واقعیت به دور است و با آن منابع هم خوانی ندارد، فوراً کتاب را پاره کنید و آن را بسوزانید این کار شما خیلی شایسته‌تر از آنی است که به عمامه به سرها و نمایندگان خداوندی پناه ببرید و از آن‌ها بخواهید برایتان مسائل را روشن سازند. دیگر وقت آن رسیده است که خود ما وارد متون اسلامی شویم و خود را از وعظ و خطابه‌ی دیگران به دور سازیم. خود ما آن‌ها را بفهمیم، به جای این که دست به دامن آن‌ها شویم. با خواست خودمان آن‌ها را بررسی کنیم و دست به قبول کردن یا رد کردن اصول آن بزنیم، نه با فشار شمشیر و ترسانیدن.

خواندن چنین کتابی کار آسانی است. کلمات آن کاملاً ساده و بی‌پیرایه هستند. عمداً بدین گونه نوشته شده است. تا هر کسی به اندازه‌ی وسع دیدگاه و میزان آگاهی‌اش، آن را بفهمد. این رویه، اسلام‌گرایان را دچار آشفتگی نمود و نمی‌دانستند که چگونه و با چه شیوه‌ای عیب و عار خود را پینه کنند. چاپ هشتم (آخرین چاپ در زبان اصلی کتاب) این کتاب را از سایر چاپ‌های دیگر متمایز ساخته است. تا حد ممکن ضعف‌های آن را، مورد بررسی قرار داده‌ام. از دوباره کاری خود را بر حذر داشته‌ام. جملاتی را که حاکی از رویه‌ای ناسیونالیستی بوده است، آن‌ها را تا حد ممکن اصلاح کرده‌ام. بارها منابع را بررسی کرده‌ام، غیر از مشخص کردن، بهترین و بررسی دقیق در آن‌ها، تا جایی که توانسته‌ام، اشتباهات آن را، اصلاح نموده‌ام. عمقی نگری به مطالب این کتاب، و صحت از محتوا و آیات و احادیث محمد و هم چنین انتقاد و پیشنهادات شما عزیزان باعث ادامه و دلگرمی به این راه، خواهد شد. تا بتوانم در چاپ‌های آتی همواره از آن‌ها استفاده نمایم. چنین کتاب‌هایی را همواره می‌توان مطالب جدیدی به آن‌ها افزود و هم چنان چاپ‌های بعدی ادامه دارد. این راه فنا ناپذیر است و همیشه در حال پویایی است.

**چند نکته در مورد چاپ هشتم این کتاب
به زبان اصلی کتاب (کردی)**

خواننده‌ی گرامی! اکنون که چاپ هشتم این کتاب در اختیار شما قرار گرفته‌است، غیر از تشهیر و تکفیر و تهمت زدن و تحقیر و افتراء، که بیشتر آن‌ها زاده‌ی همان ایدئولوژی دینیشان است؛ پاسخی علمی درباره‌ی محتوای این تحقیق ارائه‌نشده‌است. مدتی پیش مطلبی در روزنامه‌ی "هه‌وال" توجه‌ام را به خود جلب کرد،¹ نویسنده‌ی آن به مطالبی اشاره کرده‌بود که مناسب دیدم که جملاتی از آن را در اینجا نقل کنم:

زمانی که نویسنده‌ی انتقادی را ارائه‌می‌دهد یا این که جواب انتقادی را می‌دهد، اگر چه به شیوه‌ای سنگین مطلب را آماج انتقادات تند خود قرار دهد و حتی نویسنده‌را به نداشتن اطلاعات کافی در آن زمینه‌ی خاص متهم سازد، هم چنان انتقادش انتقادی سازنده‌است. اما زمانی که اهل قلم یا آنتی قلمی، نتواند به خوبی مطلب را مورد بررسی قرار دهد، در نتیجه‌به تشهیر و بدنام کردن نویسنده‌ی آن مطلب می‌پردازد، و عقده‌های درونی خویش را با مجموعه‌ای از حرف‌های رکیک به داخل روزنامه‌ها می‌کشاند، در این صورت چنین نوشته‌ای غیر از بی ادبی و رکیک‌گویی، هیچ گونه توصیف دیگری را نمی‌توان برای آن لایق دانست. لازم است که انسان قبل از اینکه دانشمند باشد، ابتدا با ادب و نزاکت باشد. قبل از این که جویای علم باشد، باید جویای ادب باشد.

مشکلات در جوهر خود، از نبود شعور ادبی ناشی می‌شود، متأسفانه مسلمانان نه تنها در مقابل ایده‌های متفاوت، بلکه در مقابل اندیشمند و صاحب ایده‌ی متفاوت نیز، به بی ادبی و رکیک‌گویی پناه می‌آورند. معتقدند که اگر وی را تشهیر و رسوا سازند، شامل عملی صالح خواهند شد. چنین کاری را به عنوان جهاد و جنگ در راه خدا می‌دانند اگر نتوانستند چاقویی بر وی زند؛ حرف‌هایی از چاقو بدتر، تئارش می‌کنند. اگر مسلمانی بدین گونه رفتار نکند، و گفتارش متین و مناسب باشد، معلوم است که فرهنگی دیگر غیر از فرهنگ اسلامی بر وی غالب شده‌است. متأسفانه (تشهیر و تکفیر) صنعتی است مختص به مسلمانان مخلص. مسلمان اگر از منابع اسلامی بهره‌گیرند به همان طریق می‌تواند جوابی برای اندیشه‌های متفاوت داشته‌باشد. گفتارهای (تشهیر و تکفیر) روحانیون، نمونه‌ای ناب از سلسله‌گفتارهای ادب اسلامیت. هم چنان که در قرآن نیز (تشهیر و تکفیر) آمده‌است: در سوره‌ی (المسد 1-5) با بدترین شیوه‌از "ابولهب" و همسرش سخن به میان آمده‌است. در سوره‌ی (القلم 10-16) از "ولید بن مغیره" سخن به میان می‌آید، ایشان که از زمره‌ی مردان نادر و عاقل مکه بوده‌است، اما با بدترین شیوه‌او را

1 - روزنامه‌ی هه‌وال شماره، ص 5، سرور عبدالرحمن پنجویی

رسوا کرده‌اند. با القابی هم چون: محقر، طناز، فتنه‌گر، ناشایست، متجاوز، گنه‌کار، پوست کلفت، بی اصل و نسب و در ادامه می‌گوید، بینش را خواهیم برید. نویسنده در ادامه‌ی مطلب خود بیان می‌کند که؛ تنها به این خاطر که "ولید" نتوانسته‌است اسلام را بپذیرد و عقل وی تاب چنین دینی را نداشته‌ و در نتیجه دنبالروی از عقل خود کرده‌است! اما در متن قرآنی به گونه‌ای بیان شده‌است که تنها جهت شخصیتی مغیره را مد نظر داشته‌است و به گونه‌ای تحقیر آمیز بیان کرده‌است که پدر وی نامعلوم است و در این اثنا مردی مکی او را به عنوان پسر خویش پذیرفته‌است. این خود نمونه‌ای اصیل و ملموس است که خود نمادی از گفتار و دیالوگ‌های اسلامیت. ملایان و روحانیون نیز، خود را وارث بر حق پیامبران می‌دانند! از این روست که آن‌ها نیز از این نوع گفتارهای تحقیر آمیز، رویگردان نیستند. اگر قرآن صفاتی هم چون پوست کلفتی و بی اصل و نسبی و تهدید به بینی بریدن ولید بن مغیره دارد؛ طبیعی است که آخوندهایی که از سرچشمه‌ی چنین مشربی نوشیده‌باشند، (منتقد) را به باد سخره‌نگیرند.

اولین چاپ این کتاب به اواخر سال‌های 2005 باز می‌گردد، اکنون در سال 2010 چاپ هشتم آن به بازار عرضه شده‌است، چنین تجدید چاپ‌های متوالی در کردستان، به ندرت اتفاق افتاده‌است. تیراژ هر تجدید چاپی نیز از هزار نسخه فراتر رفته‌است، تاجایی که تنها در چاپ‌های اول و دوم هزاران نفر آن را مطالعه کرده‌اند.

با وجود مدت زمانی بیش از چهار سال پس از انتشار اولین چاپ این کتاب، تا کنون به غیر از مجموعه‌ای از تشهیر و تکفیر و فتاوی و دشنام و رسوا کردن‌ها، هم چنین تجسس در میانه‌ی زندگی خصوصی و خانوادگی و داستان بافی‌هایی بی اساس که ممکن است حتی برای خودشان نیز، نامفهوم باشد سپس جنگ رسانه‌ای و بزرگ نمایی مسائل در شبکه‌های تلویزیونی مختلف اسلامی، به غیر از اینها نه دیده و نه شنیده‌ام که توانسته‌باشند حتی یک پاراگراف علمی در مورد این تحقیقات من بنویسند.

غیر قابل انکار است که اسلام‌گرایان کردستان، اهمیتی وصف ناکردنی به آن (مثلاً) رساله‌ای داده‌اند که به شیوه‌ای دسته‌جمعی از طرف احزابی چون "حرکت اسلامی"، "جمعیت اسلامی"، "اتحاد اسلامی"، "مفتیان و پروژه‌ی "تیشک" به طور شیخون آسا در حملاتی رزم گونه و جهادگرانه، در برابر این کتاب عرض اندام نمودند. اگر چنین شیخونی هماهنگ نمی بود، هرگز هیچ گونه پاسخی برایشان نمی نوشتم، و خود را به چنان مرتبه‌ای نزول نمی دادم که جوابیه‌ای برای تشهیر و دشنام باران‌های آن‌ها بنویسم. به سبب این که در انتهای این کتاب، به عنوان دفاع از خود در برابر مسلمانان و هتک

حرمتی که در حق من انجام داده‌اند، جوابیه‌ای مفصل برایشان نگاشته‌ام از اینرو در اینجا با این مختصر مقدمه؛ این قسمت را به پایان می‌رسانم.

مقدمه‌ی مترجم

با ظهور اسلام، و ترویج اندیشه‌های دگم و واپسگرایانه، و تبدیل آن به دینی سرشار از سکس و تجاوز جنسی و شهوترانی و هوسرانی برای طیف مردان مسلمان، سیستمی توتالیتر بر جامعه حاکم شد که، نه تنها رفتار، بلکه اندیشه‌ی انسان را تحت نفوذ و زیر سیطره‌ی خود قرار داد. وجود ده‌ها آیه‌ی زن ستیزانه و صدها حدیث از پیامبر و خلفا و ائمه، گویای دگرذیسی‌هایست که زمینه‌ی انحطاط جامعه را در پی دارد. اسلام از همان ابتدای ظهورش، انسان‌ها را در همان دو گروه دسته‌بندی شده‌ی اجتماع، یعنی گروهی حاکم و گروهی محکوم، باقی گذاشت. و قانون لایزال مردان حاکم و زنان محکوم، مردان بهتر، زنان کمتر را، برای همیشه ماندگار ساخت..

محمد به عنوان اسوه‌ای حسنه برای بشریت، (به تعبیر قرآن!!) خود، مظهری کامل از شهوترانی و بی‌ارزش دانستن قشر زنان است تا جایی که در مکه به صورت پیامبری رؤوف و مهربان و اندرزگو و فاقد بینه‌ی مالی، صرفاً در حکم برده‌ای بوده، که خدیجه او را با ثروت هنگفتش خریداری کرده بود؛ ظهور می‌کند. در مرحله‌ی مدینه با مرگ خدیجه و تکیه بر ثروت بادآورده‌ی وی، مهربانی به کام گیری و شهوترانی و استبداد و زورگویی، تبدیل می‌شود. و عملاً شروع به فرمانروایی و فعالیت جنسی نمود. چنان‌که اهمیتی به نیاز جنسی داد؛ که در طول نُه سال به بستر هجده‌زن عقد شده‌ی رسمی، خزید. محمد با توجه به شرایط اقلیمی و اجتماعی شبه جزیره‌ی عربستان، و با تشخیص این که، مردم آن منطقه را تنها از راه وعده‌های بهشتی، هم چون؛ وجود حوری‌های بهشتی آماده‌ی جماع، که هر بار به حالت دخترانگیشان باز می‌گردند، وجود غلمان‌های نازک پوست و مهیا برای عمل لواط، جنگل‌های سرسبز، جویبارهای شیر و شراب و عسل، کاخ‌های بهشتی ساخته شده از سنگ‌های مرمر و عاج، تشویق به جهاد و کشتار می‌نمود. چنین تصاویری برای عرب بادیه‌نشین که در بیابانی خشک و ماسه‌ای و زیر آفتاب

سوزان، که تنها همدمش شتران و گوسفدانش می باشد، مناظری خالی از لطف نبوده است.

شرط دستیابی و کامیابی و تصرف چنین مکانی که بهشت نام گذاشته‌اند، تصرف و دستیابی به دیگر مناطق و رضایت خدا و پیامبرش دانسته‌اند، اصحاب و هم مسلکان چنین شخصی خود را به آب و آتش می زنند تا بلکه بیشتر و بیشتر به سرزمین های دیگر دست یازند و در این تجاوزات، به غنایم و زنان دیگری دسترسی پیدا کنند، همان غنایمی که برای فرد مسلمان حلال شرعی است و خدای قاهر و جبار و هم چنین پیامبر سکس مزاجش نیز، از این کار راضی و خشنود هستند. و حتی غیر از اسلام هیچ دین دیگری را نمی پذیرند:

و من یبتغ غیة الاسلام دی نأ فلن یقبل منه²

هر که جز اسلام دینی را بجوید، هرگز از او پذیرفته نشود.

برای رها شدن از قید و بند دین باید ابتدا با صراحت تمام ترس از توهّم عذاب هایی به نام دوزخ و جهنم را، از خود دور ساخت. هستند مسلمانانی را که روزانه دهها بار دروغ می گویند، غیبت می کنند، زنا می کنند، مشروبات الکلی می نوشند، یعنی تمام و کمال احکام مذموم در دینشان را اجرا می کنند اما در عین حال برای روی آوردن به خرد گرایی، ترس نهاده شده‌ای، بر سراسر زندگیشان سایه افکنده است و به نوعی خود را ناتوان و عاجز می بینند.

فروید در نامه‌ای به یونگ در دوم ژانویه نوشته است: "من از اعماق وجود خود به یک چیزی می توانم اطمینان کنم. عمیقاً می توانم باور کنم که تمامی شالوده‌ی نیاز انسان به دین، بر درماندگی خردسالانه‌ی وی قرار دارد... و الخ"³

و این چنین است که دین و خرافات و شخص پرستی و امامزاده پرستی و رجز خوانی و سینه زنی و گریه و اعتکاف و شیطان و جن و ملائک، جای خود را به عقل و منطق و علم و انسان مداری می دهند. موجودی توهمی و دایم الغایب به نام امام زمان، در ذهنیت خیال پرداز جامعه جا خوش می کند و در قرن بیست و یک هم چون هاله‌ای نور، بر سر⁴ یکی از خادمانش منور می شود.

² - سوره‌ی آل عمران، آیه 85

³ - فروید، یونگ و مذهب نوشته‌ی مایکل پالمر، ترجمه‌ی محمد دهگانپور و دکتر غلامرضا محمودی،

چاپ اول پاییز 1385

⁴ - اشاره‌ایست به توهّم هاله‌ی نور محمود احمدی نژاد در هنگام سخنرانی در صحن سازمان ملل متحد.

هنگامی که محمد با توسل به شعبده بازی های کلامی، سعی در سالوس بازی داشت، از همان ابتدای امر، مخالفان بسیار زیادی برایش قد علم کردند و دینی را که به عنوان یک ایدئولوژی به جامعه عرضه می کرد، به باد انتقاد گرفتند و بر وی خرده گرفتند. امروزه پیروان دو آتشی وی، با الهام گرفتن از دوران طلایی محمد و خلفاء، سعی در سرکوب هر چه بیشتر معارضان و دگراندیشان دارند. و همیشه دیکتاتورانی در زیر چکمه های این دین، مردم را به خاک و خون کشانیده اند.⁵

ستمی که پیروان دین اسلام، به عنوان کامل ترین ادیان (به تعبیر مسلمانان) در حق زنان به انجام می رسانند، گویای نابرابری جنسیتی است که در قرآن، و در طی آیاتی مختلف، به آن اشاره شده است.⁶ خلاصه این دین مالا مال از باتلاق های متعفن و گندیده ایست که با شهوت و هوسرانی و عقده های جنسی، لبریز شده است و تمامی جنایات و تجاوزات به ساحت انسانیت را، با آیات قرآن و احادیث محمدی و تفاسیر گوناگون از آن ها، توجیه شرعی کرده اند. و قانون آن نیز نمی تواند ضامن امنیت زنان باشد! زیرا سرچشمه ی دین، از نصایح و تهدیدات و یا خطابه های ترحم آمیز، برای زنان نشأت گرفته است. اگر زنان از ستمی که با نام شرع و دین، بر آن ها روا می شود مطلع باشند؛ قطعاً زنان اولین و سرسخت ترین گروه از دشمنان اسلام را، تشکیل می دادند. امیدوارم از راه این ترجمه توانسته باشم قدمی کوچک در راه روشنگری و روی آوردن به خردگرایی جامعه برداشته باشم و زنان را نسبت به ستمی که بر آن ها روا می شود بیشتر و بیشتر آگاه کرده باشم.

امیدوارم جامعه بتواند با گام هایی که اشخاصی هم چون علی دشتی، عبدالخالق معروف، عباس عبدالنور و مریوان حلبچه ای و... الخ در این راه برداشته اند، روندی رو به خرافات گریزی ببیند. همان روندی که امروزه یکی از پدیده های تمامی جوامع می باشد و این پدیده در میان جامعه ی مسلمانان نیز، کاملاً محرز است.

⁵ - در همین سال های اخیر صدام حسین با الهام از سوره ی انفال، 182 هزار از مردم کرد آن کشور را به گورهای دسته جمعی سپارد. هم چنین خمینی در طی فتوایی، عملاً ریختن خون کردها را، مباح اعلام کرد. طالبان در افغانستان و پاکستان سال های طولانیست که مردم را به وحشیانه ترین شیوه ها سر بریده و با قتل عام کرده اند. که همگی از قتل عام های قبایل بنی قریظه و بنی نضیر الهام گرفته اند که به دستور رهبر جامعه ی اسلامی، یعنی شخص پیامبر انجام گرفته است.

⁶ - در همین کتاب به شیوه های مفصل، نابرابری جنسیتی و گناهی که نام زن بودن، مورد بررسی قرار می گیرد.

در ترجمه این کتاب، که از روی چاپ هشتم و با کمک خود نویسنده انجام گرفته است؛ از فرهنگ لغت های "هه‌نبانه بورینه"^۷ و "لغت نامه‌ی دهخدا"^۸ و در بیشتر موارد برای ترجمه‌ی آیات، از ترجمه‌ی قرآن "فولادوند" بهره‌کافی برده‌ام. با زحمت و مرارت های بسیار، از ترجمه و تایپ آن گرفته تا رعایت امنیت و صف ناشدنی، دست به چنین کاری زده‌ام، تا جایی که مجبور شده‌ام با نامی مستعار آن را به چاپ برسانم. اما امروز که آن زحمت ها به بار نشست است اگر به خاطر همین کتاب جانم را فدا کنم، اطمینان کامل دارم به اینکه با رقص و پایکوبی به پای چوبه‌ی دار می روم. امروز که این کتاب به دست شما رسیده است، به عنوان وظیفه‌ی خویش آن را در اختیار دیگران قرار دهید تا همه با هم به سوی جامعه‌ای خردگرا گام برداریم.

آرمان منوچهری
ژانویه

زن و شریعت یا شریعت و زن دروازه‌های رو به سکس و شرع و زن

بدون توجه به ابعاد و جایگاه زنان بسان انسانی که با مردان حق برابری دارد، نمی توان از آزادی های اولیه‌ی انسان ها سخن به میان آورد.

برای تجزیه و تحلیل آداب و ارزش ها و عقلیت کاملاً عشیره‌ای، و هم چنین آشنایی هر چه بیشتر با داستان های تراژیک و قوانین ارتجاعی که در تاریخ اسلام به واقعیت پیوسته‌اند، و برای ایجاد پیوندی میان آداب و رسوم اجتماعی امروزه با زندگی 1400 سال قبل؛ لازم است وقایع آن روزگاران را با عقلیت امروزی تطبیق دهیم. بلکه بتوانیم چشم اندازی گسترده فراروی این دین قرار دهیم.

دختر کردی به نام (س) در کردستان زیر سلطه‌ی عراق، با وجود این که از دین اسلام چیزی نمی فهمید، ولی مسلمانی کاملاً مقلد و اهل نماز و روزه و خداترسی کامل بود. او به علت فعالیت های یکی از برادرانش بر ضد رژیم بعثی، در سال 1986

⁷ - اثر استاد عبدالرحمن شرفکندی (هه‌زار)

⁸ - اثر علی اکبر دهخدا

دستگیر شد. در زمان دستگیری هنوز ازدواج نکرده بود. بعد از چند ماه به سربردن در زندان، اقوام و خویشانش توانستند در مرکز مخابرات (اطلاعات و امنیت) بغداد به مدت چند دقیقه او را ملاقات کنند. در آن اندک زمان ملاقات، دریافتند که دخترشان مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و حامله است. بعد از محاکمه (س) را به 20 سال زندان محکوم کردند و به زندان بزرگ ابوغریب فرستادند. پس از وضع حمل، نوزادش را در پارچه‌ای پیچاندند و برای اقوامش فرستادند. او بعد از تحمل آزار و شکنجه‌های زندان، در سال 1988 مشمول عفو عمومی قرار گرفت و بعد از دو سال کودکش را دید.

سال 1997 به منظور تهیه گزارشی برای یکی از روزنامه‌ها، گفتگویی با وی انجام دادم. هر چند تمام مصاحبه با دوربین فیلمبرداری ضبط شد اما ایشان حاضر نشدند تحت هیچ شرایطی فیلم آن فاجعه‌ی تراژیک پخش شود. و بیوگرافیش در روزنامه‌ها چاپ شود. تنها به این دلیل که بعدها افراد جامعه به چشم حقارت به او نگاه می‌کنند. البته من هم تا حدودی با او موافق بودم، چون که با حربه‌ی شرف و ناموس آماج حمله‌ی توپ و تشرهای مومنان اسلام قرار می‌گرفت.

خمیر مایه‌ی تقریر این کتاب از احساس تألمی که در گفتگوی یاد شده به من دست داد، نشأت گرفته است. جنایتی فجیع و آشکار، انسانی دستگیر می‌شود و به خاطر جنسیتش که زن است، توسط نیروهای امنیت رژیم بعث، داخل کابینی در مرکز فرماندهی امنیت شهر "سلیمانی" مورد تجاوز قرار می‌گیرد. با این وجود (س) راضی نمی‌شود که حقایق روشن شود. زیرا پرده‌برداری از این حقایق موجب رسوایی و منکوب شدن شخصیت اجتماعی وی می‌شود. (س) کاملاً واقف است به اینکه، جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند و فرهنگ غالب مردمش همان جامعه و فرهنگی است که در آن به زنان با چشم حقارت نگریسته می‌شود. ولی نسبت به این موضوع ناآگاه بود که افراد همین جامعه متأثر از متون آیینی به نام اسلام، به او تجاوز کرده‌اند و او را هتک کرده و کرامت انسانیش را خدشه‌دار کرده‌اند. این جامعه به سبب تأثیرپذیری از این متون دینی است که با چشم حقارت به او نگاه می‌کند. آری چنین بود که سرنوشت (س) انگیزه‌ی اصلی نوشتن این کتاب شد.

اگر چه در تاریخ سیاسی - اجتماعی ملل مختلف، (س) اولین زنی نیست که مورد تجاوز قرار گرفته و هتک حرمت می‌شود، ولی در جوامعی که زیر سیطره‌ی اسلام بوده است، فجایعی از این دست به شیوه‌ای گسترده ملموس است. ملت کرد هم مستثنی از این قاعده نیست و (س)‌های بیشماری در طول تاریخ هتک حرمت شده‌اند. اگر

نگاهی گذرا به سلول های انفرادی زندان های سیاسی در کردستان و عراق داشته باشیم به تراژدی های زیادی برخورد می کنیم.

کسی که سفری کوتاه به عراق و یا افغانستان داشته باشد، برایش کاملاً روشن خواهد شد که پروسه های هتک حرمت، مخصوصاً از جانب گروه های بنیادگرای اسلامی، خیلی سهل و آسان اجرا شده و هنوز هم پا بر جا مانده است. اخبار مشابه چنین تجاوزاتی در نقاط مختلف جهان، خوراکی رسانه های خبری داشته باشد.

در اسلام، زنان مسؤول اصلی گناهان مردان هستند. مطابق آیات قرآن، مردان هدایت کننده و تنبیه کننده زنانند. زنانی که نماد ناموس و شهادت مردان هستند. این تبعیض، پدیده ای طبیعی نیست و مخلوق خداوندست. با توجه به آیه سوره ی النساء:

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَحَافُونَ لَشَوْهَرْنَ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْتُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً.»

مردان سرپرست زنانند به دلیل آن که خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و [نیز] به دلیل آن که از اموالشان خرج می کنند. پس زنان درستکار فرمانبردارند [و] به پاس آنچه خدا [برای آنان] حفظ کرده اسرار [شوهران خود] را حفظ می کنند و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در بستر از ایشان دوری کنید و [اگر تاثیر نکرد] آنان را ترک کنید. پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آن ها هیچ راهی [برای سرزنش] مجوید که خدا والای بزرگ است.⁹

نمونه دیگری که در میان احادیث موثق به چشم می خورد:

«خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى الْمُصَلَّى فَمَرَّ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ فَيَأْتِي أُرَيْتُكُمْ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ فَقُلْنَ وَبِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ تُكْفِرْنَ اللَّعْنَ وَتُكْفِرْنَ الْعَشِيرَ مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلِ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ قُلْنَ وَمَا نُقْصَانُ دِينِنَا وَعَقْلِنَا

⁹ - (النساء) أصابها القوام والمعوج عدله و أزال - (القوام) قوام كل شيء عماده ونظامه وما يقيم الإنسان من القوت وقوام الأمر ما يقوم به وهو قوام أهل بيته يقيم شأنهم - (القوامه) القيام على الأمر أو المال أو ولاية الأمر - (القوام) الحسن القامة والحسن القيام بالأمر - (القويم) المعتدل والحسن القامة. المعجم الوسيط: إبراهيم مصطفی - أحمد الزيات - حامد عبد القادر محمد النجار، تحقيق / مجمع اللغة العربية. مادة (قوام، قوام)

يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نَصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ قُلْنَ بَلَى قَالَ فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا أَلَيْسَ إِذَا حَاصَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تُصُمْ قُلْنَ بَلَى قَالَ فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ دِينِهَا.¹⁰

پیامبر خدا به قصد رفتن به مسجد [از خانه] خارج شد. از کنار جمعی از زنان گذر کرد و به آنها گفت: هان ای زنان صدقه دهید! چنان که مشاهده کرده‌ام¹¹، قسمت اعظم اهل دوزخ را شما تشکیل می دهید. زنان گفتند: چرا ای پیامبر خدا؟ در جواب گفت: زیاد نفرین می کنید. از شوهر و اقوام و خویشان ناراضی و گله مند هستید. در میان آن ها بی که عقل و دینشان ناقص است مشاهده نکرده‌ام کسانی همچون شما را که عقل مرد عاقل را منحرف سازند. زنان گفتند: ای پیامبر خدا! ناقص العقل بودن ما، در چیست؟ در جواب گفت: آیا دوزن در حکم یک شاهد مرد به حساب نمی آیند؟ گفتند: آری. گفت: این دلیلی بر ناقص العقل بودنتان. هم چنین آیا اگر به حیض ماهیانه افتادید از نماز و روزه منع نمی شوید؟ زنان گفتند: آری. پس بگفت: این هم از نقصان دینتان.

در سیره‌های نبوی آمده است که محمد غیر از این که با هجده زن مقاربت جنسی داشته‌است، خواسته است که با بیست و هفت زن دیگر هم ازدواج کند. اگر مسلمانان از روحانیون و علمای اسلام بپرسند که دلیل این همه ازدواج و مقاربت محمد در چیست؟ در جواب می گویند: "اول این که قسمت اعظم زنانش بیوه بوده‌اند و کسی خواهان آن ها نبوده است. دوم؛ به علت عدم زیبایی کسی حاضر به مقاربت با آنان نمی شد. و سوم اینکه، فقیر بوده‌اند و هیچ کس حاضر نمی شد (حتی) کمکشان کند."

برای اثبات صحت و سقم این توجیهاات، بهتر است خودمان سرگذشت و تاریخ آن ها را ورق بزنیم تا بیشتر حقایق برایمان محقق گردد. چنانکه در پایان این کتاب روشن خواهد شد بیشتر زنانش، کنیز یا هدیه‌ی پادشاهان یا جزء غنایم جنگی بوده‌اند. نود درصد زنانش شهره‌ی ثروتمندی و زیبایی بوده‌اند. برای نمونه، یکی از زنانش "ریحان" نام داشت، که مترجمان اسلامی ادعا دارند که او بیوه‌ای نگون بخت بوده، و پیامبر خدا

10- جهت اطلاع به این منابع مشهور اسلامی مراجعه کنید: صحیح البخاری، کتاب الحيض، باب، ترك الحائض الصوم، حديث 298. صحيح مسلم، كتاب الايمان، باب، بيان نقصان الايمان بنقص الطاعات و بيان إطلاق، حديث 79. الحاكم، المسترک علی الصحیحين، كتاب الفتن والملاحم، حديث 8783. سنن ابی داود، كتاب السنة، باب الدليل علی زیادة الايمان ونقصانه. حديث 4679. سنن ابن ماجه، كتاب الفتن، باب فتنه النساء، حديث 4003. الآداب للبيهقي، باب التغليظ فی اللعن، 334. سنن الترمذی، أبواب الايمان، باب فی استكمال الايمان والزیادة والنقصان، حديث 2745

¹¹ - (یا مشاهده می کنم)

دلش به حالش سوخته است. سپس شرفی بزرگ به وی عطا کرده و او را به همسری خود انتخاب نموده است. ولی در حقیقت "ریحان" بیوه نبوده است. بلکه شوهر و پدر و برادر و فرزند و تمام خویشانش را در قتل عام قبیله‌ی بنی قریظه، که به دستور محمد انجام گرفته بود، از دست داده بود. فقیر هم نبود، بلکه زنی از تبار ثروتمندترین قبیله‌ی منطقه بوده است. بهره و غنایم این جنگ که نصیب محمد و مسلمانان داشته باشد غیر قابل تصور بوده است. از لحاظ ظرافت هم شهره‌ی زیبایی بوده است. ازدواج با او نیز از روی ترحم نبوده است، بلکه جزء بخشی از غنایم غزوه بوده که به چنگش افتاده است. بیوه‌گی و فقری و ترحم کجا، بزرگی و ثروتمندی و ملکه‌ی زیبایی و به بردگی کشانیدن کجا؟!

این کتاب از واقعیت‌هایی پرده بر می‌دارد که دین اسلام این چنین مجاهدانش را بر حق و صاحب قدرت می‌داند. و چون خداوند قدرت و بهره به آنان عنایت می‌کند (بایستی) در وقت دعا و نیایش زارزار گریه کنند و برای رسیدن به آمال جنسی و ارضاء سکسی خود می‌توانند انسان‌ها را هم قربانی کنند.^{۱۲} با وجود به استضعاف کشانیدن زنان توسط این دین؛ اگر به فرض از زنان مسلمان سؤال شود که تا چه حدی با متون اسلامی آشنایی دارند و یا این که آیا خودشان متن و تاریخ دینشان را مطالعه کرده‌اند یا نه؟ بدون هیچ تردیدی بیشترشان از عدم آگاهی سخن می‌رانند..

اگر بخواهیم از این فرهنگ و آداب عشایری آن گامی فراتر بگذاریم و تحت تاثیر قوانین این دین قرار نگیریم، بایستی ابتدا با دیدی وسیع و عمیق تاریخ آن را بررسی کنیم و خود را از توجیها و شایعه‌پراکنی عقیدتی و ایدئولوژیکی دور سازیم. با خود راستگو باشیم و بدون هیچ بیم و هراسی، واقعیات مسخ شده‌ی آن را آشکار سازیم. این هم کار سخت و شاقی نیست. زیرا وظیفه‌ی نویسندگان و محققان آشکار ساختن حقایق تاریخی است.

از گوشه و کنار تلاش‌هایی جدی و نویدبخش برای آشکار ساختن این حقایق به چشم می‌خورد. در این میان تلاش‌های نویسنده‌ی نامدار (عبدالخالق معروف) با نوشتن کتاب (آدمیزاد در جامعه‌ی کردی) در خور ستایش است. از آنجا که مجاهدان خدایی نتوانستند پیامش را تحمل کنند و جوابی برایش نداشتند در نتیجه به دام ترور گرفتارش کردند. با وجود دادن قربانیانی اینچنین، لازم است در مورد این تز بیشتر تحقیق کنیم. مواعی هم که باعث شده‌اند این انقلاب و دگرگونی به شیوه‌ای دشوار جلوه نماید، از

¹² - د.علی وردی در کتابش با نام (وعاظ السلاطین) به تفصیل در این باره قلم فرسایی کرده است.

طرفی به معدود بودن افراد آشنا به این مسائل، برمی گردد که تعدادشان از شمار انگشتان دست تجاوز نمی کند. از سوی دیگر وجود مطالب شنیداری و شایع و ترجمه هایست که از طرف علمای اسلامی به جامعه ارائه شده است. که بیشتر آن ها توأم با خرافات و از روی سلیقه‌ی فردی است. تا جایی که بخش عظیمی از ترجمه‌ها و تفاسیر را با توجه به خرافات و احادیث غیرمنطقی و بر اساس نظرات کوتاه بینانه، استوار ساخته اند. به غیر از همان معدود کسان، کسی جرأت تحقیق و تفحص در این باره را، نداشته است. در حالی که مبارزه با این تاریکی و جهالت، خارج از توانایی این عده‌ی معدود می باشد. ایجاد این دگرگونی وظیفه‌ی انجمن ها و جمعیت هاست. اگر چه هر فرد توانایی روشن کردن شمعی را در این تاریکی دارد، ولی در برابر ظلمت استوار بر شمشیر، آنطور که باید تاثیرگذار نخواهد بود. چنین تحولی، انقلابی مدنی نخواهد بود. بلکه تقابل میان واقع و افسانه، علم و خرافات، ظلمت و نور و آزادی و سرکوب است. و نیز استفاده از عقل و توانایی های انسان است در مقابله با ترس و بیم و هراس از مرگ. از اینرو فرد به تنهایی نمی تواند کاملاً موثر واقع شود. اگر به دور از تقلید و با پرهیز از هر گونه تعصب و تقدس مآبی، متون علماء و مترجمان اسلامی را از جامه‌ی تقدس در بیاوریم؛ می توانیم صریح و واضح تاریخ اسلام را ببینیم. تاریخی که تمامی قوانین و قواعد آن برای قبایل عشیره‌ای شبه جزیره‌ی عربستان مناسب بوده است و امروزه کاربردی ندارد.

به نظر اینجانب اگر دین اسلام (متون اسلامی) بدون هیچ حذف و اضافاتی به همان شیوه‌ی اصلی ترجمه گردد، تأثیر آن بسی شگرفتر از آنچه انتظار می رود، خواهد بود. بدین ترتیب آگاهی عمومی جامعه و بالأخص سطح آگاهی زنان گسترش می یابد. جوشش و استحکام قوانین دین اسلام به تأثیر فرهنگی آن در جامعه باز می گردد. ولی اکنون نمی توان آن را با صنعت و فنون مختلف حاصل از به کارگیری خرد انسان در قرون معاصر، مقایسه کرد.

اسلام، فلسفه و علم نیست تا بتوان با فلسفه و علم با آن روبرو شد. این دین مخصوص فرهنگ و آدابی ویژه و مخصص به تاریخی محدود در منطقه‌ای بیابانی بوده است. این فرهنگ، جز با سلاح علم و متدهای دمکراتیک و در جامعه‌ای مدنی، و از طریق افشاگری و تحقیق در مورد متون واقعی و تاریخ آغشته به تلخی و خونی که در آن غلیان دارد، با هیچ گفتار و هیچ شیوه‌ای به زباله‌دان تاریخ نمی پیوندد. لازم است چشم بصیرت خود را بر روی این دین بکشاییم. این دیدگاه من است و تلاشهایم در این کتاب و کتاب های دیگر هم گویای این دیدگاه است.

اگر مذاهب اسلامی با اجبار و زور شمشیر، بیشتر از 1400 سال پیش این قوانین را بر جامعه تحمیل نمی کردند، با نام خدا دست به انفال غیرمسلمانان و قتل عام ملت ها و جوامع دیگر نمی زدند، تجاوز به زنان، برده داری و هتک حرمت و خشونت علیه زنان را روا نمی داشتند، اگر دین از دولت جدا می بود، و در آزادی های فردی انسان ها دخالت نمی کرد؛ قطعاً چنین تحقیقاتی هم جایگاهی پیدا نمی کرد. این نوشته تلاشی در جهت آگاه ساختن زنان به قوانین و احکام دین اسلام درباره ی حقوق اولیه ی آن هاست. پرده گشایی از شریعت هایی است که اساس و شالوده ی این دین بر آن استوار است. همان شریعت هایی که قبلاً به سبب سرکوب و عدم آزادی بیان جایگاه خود را نیافته اند. عالمان دینی در برابر آزادی های اولیه ی انسان در کل و آزادی های زنان به ویژه شان خالی کرده اند. بنابراین تحقیقاتی اینچنین را وظیفه ی هر فردی می دانم. در این کتاب سعی شده است که با زبانی ساده و روان آیات و احادیث محمد با دیدگاهی عقلانی بررسی شود. و با زبانی ساده سؤالات و انتقادات خود را پیش روی عالمان دینی قرار می دهیم. لازم به ذکر است که سؤالات و مستندات غیر قابل تغییر هستند. زیرا این مستندات آیات و یا احادیث محمد هستند و به قول خودشان از ازل آمده اند و تا ابد ادامه دارند.

فصل اول

باب اول پیشگفتار

در حقیقت روشن نیست که از چه راهی و چگونه سکس، زن و دین را به هم مرتبط سازیم و با چه عقلیتی فرهنگ فرسوده ی منطقه ای محدود را با عقلیت امروز پیوند دهیم که قابل هضم باشد. چگونه و از چه دیدگاهی دین و زنان و سکس را در جوامع دینی بررسی کنیم؟! آیا این مقولات پدیده هایی طبیعی هستند یا ساخته ی تاریخ؟ لازمه ی

زندگی هستند یا نفرین شده‌ی دین؟ نجس هستند یا مقدس؟ پایه‌های این پدیده بر چه اساسی و در چه مرحله‌ای از تفکر افراد جوامع دینی قرار دارند؟!

در سراسر دنیا ملت، قوم، یا جامعه‌ای دینی یافت نمی‌شود، که سکس و زن را به افسانه و فرهنگ خود ارتباط نداده باشد. ادیان خاورمیانه جدای از شیوه‌های نقل آن‌ها، مراحل آن را به افسانه‌ی درست شدن اولین آدمیزاد ارتباط داده‌اند. افسانه را هم به قسمت مهم تاریخ ادیان ارتباط داده‌اند. دین اسلام هم در این گیر و دار قسمت زیادی از این سناریو را به خود اختصاص داده است. در جوامع اسلامی سکس و زن همانند دو قلوهای تشویق‌کننده‌ای هستند که بر نحوه‌ی تفکر و رفتار انسان‌ها تأثیر مستقیم داشته‌اند. انجام سکس، یکی از حقوق اساسی و ابتدایی تمام انسان‌هاست. اما در جوامع دینی محدودیتی برای آن قائل شده‌اند که سبب تمایز آنها از دیگر جوامع داشته باشد. انسان به سبب رفتار و عقل خود از دیگر موجودات متمایز داشته باشد و برخلاف سایر موجودات می‌تواند غرایز خود را کنترل نماید. در اینجا می‌توان نتیجه گرفت: انسان در روبرو شدن با پدیده‌ی سکس بهتر عمل نموده اما با جنس مونث خشن‌تر برخورد کرده است. همان تمکین هم که در سایر موجودات دیگر وجود دارد در نزد انسان‌ها کنترل شده است. چگونگی و میزان تفهیم از سکس با زنان در یک جامعه‌ی دینی به میزان مدنیت، فرهنگ، و ابعاد نظری و تاریخی آن جامعه بستگی دارد. با بررسی ابعاد مختلف آن می‌توان اخلاق و جایگاه جامعه و دینشان را برآورد نمود. درست همانند این تحقیقی که در مورد دین اسلام و مسلمانان از بعد سکسی انجام داده‌ایم.

سکس ارتباطی تنگاتنگ با محیط زندگی، تأثیرات فرهنگی، و مشخصه‌های بیولوژیکی دارد. از همان ابتدا به دلیل همان عقب ماندگی‌هایی که برای شرق و خاورمیانه به ارث مانده است؛ قدرت جسمی و ماهیچه‌ای و خشونت، که مختص به جنس مذکر بوده است، را ملاک قرار داده و مرد را جنس برتر نامیده‌اند و در مقابل ضعف جسمی و ظرافت ماهیچه‌های زن و ناتوانی جسمی ناشی از آن را ملاک ضعف دانسته و در نتیجه زن را جنس دوم و ضعیف قلمداد کرده‌اند. تا جایی که این ضعف‌ها در قوانین نیز جا خوش کرده‌اند. غافل از این که جنس مونث هم همانند جنس مذکر حاصل طبیعت است. ولی ارتباط میان زن و مرد با آن چیزی که مد نظر ماست؛ در این نوع جوامع تهدیدی جدیست بر علیه جنس مونث.

تفاوت زیست محیطی جنس مونث، همراه با فرهنگ اجتماعی، با کمک گرفتن از ماهیچه‌های پر غرور مرد، دست در دست همدیگر نهاده‌اند تا به شیوه‌ای ستمکارانه با زن رفتار شود. آداب و رسوم حاکم بر جامعه باعث شده است که مرد، زن را تمام و

کمال مورد سرکوب قرار دهد. و غیر از همسر خودش، با زنانی دیگر نیز همبستر شده و به جای شرمندگی؛ با افتخار از چنین ارتباطاتی با دیگر زنان دم زند و به خود بیالند. این تمایز تاریخی _ دینی موجب رفتار و آدابی داشته باشد که سروری مردان بر زنان را به واقعیتی اجتماعی تبدیل کرده است. به طوری که باعث داشته باشد که قدرت و عقلانیت را مختص به مردان بدانند تا برای ارضاء غرایز جنسی همواره مردان بالا دست زنان باشند. در عوض زنان حامل عقلیت مردسالاری باشند و همیشه زیر دست باقی بمانند. امیال غریزی در وجود انسان ها نهاده شده است. و این غرایز جنسی و سائقه های سکسی مرد را به طرف زن و زن را به طرف مرد می کشاند. و همانند دو موجود مکمل جنسی هم بوده اند. در غرایز جنسی و تمایل به طرف مقابل اشتراک داشته اند. و این بر می گردد به عهد انسان های اولیه و دوران کشاورزی. مشخصه های طبیعی، همچون موهای اضافی مردان، بزرگ شدن سینه های زنان و آلات تناسلی، هیچ کدام مشخصه هایی نبوده اند که بتوانند سبب تمایز و معنی بخشیدن ادیان نسبت به این دو جنس شود. هر دینی مطابق نظر و بررسی های فرهنگی خویش، عمل سکس و چهره ی زن را به مجموعه ای اخلاقیات مربوط ساخته است. و زن و سکس را اساس ادامه ی حیات و حتی در بعضی ادیان، مقدس دانسته اند. برخی دیگر حق لذت جنسی را شایسته ی مرد دانسته و زن را به خاطر مسأله ی سکس مایه ی نکبت و سرافکنندگی تمام زندگی دانسته اند. مانند دین اسلام که در این کتاب به تفصیل مورد بحث قرار می گیرد.

راجع به اطلاعات موجود در مورد چگونگی پیدایش اولیه ی اعمال سکس و زنانگی بحثی نداریم مخصوصاً برای ما گُردها. چرا که هیچ کدام از این اطلاعات و آگاهی ها دستاویزی برای سرکوب گُردها نبوده است. تنها چیزی که تداعی می شود این است که دوره ی پیدایش مالکیت، فرهنگ دینی و محدود شدن آزادی های فردی و اجتماعی مانعی بزرگ برای درک مفاهیمی چون سکس و زن ایجاد کرده اند. فیلیپ کامبی معتقد است: ”در خاورمیانه و خاور دور انسان ها برای رسیدن به آگاهی کامل از دو راه وارد شده اند، دین و عشق جنسی. دین چراغ روح است. عشق هم قسمتی از مقدسات جسم است. تقدس روح، بدون چراغ جسم امکان ندارد. برای مثال قبل از

میلاد مسیح، هندوان تابلوهای خود را با نقوش دخترکان مزین می نمودند. بعد از میلاد مسیح، اسلام هم سخن از بهشت پر از حوری به میان آورد.^{۱۳} در فرهنگ هندوستان آن گونه که اکنون هم رایج است، ازدواج در سنین کودکی، مخصوصاً در میانه‌ی سال‌های هشت تا دوازده سالگی را امری مقدس دانسته‌اند. اولین جامعه‌ای که آلت تناسلی را مقدس قلمداد کرد، در هندوستان می زیسته‌اند. یکی از پدیده‌های جالب توجه در پرستش و تقدس، پدیده‌ی پرستش آلت تناسلی مرد بوده است. مرد را به سبب آلت تناسلیش محترم دانسته‌اند. در معابد "سیوا" در جنوب هندوستان معبدی مشهور وجود دارد با نام "گاجورا". در آن معبد تعداد 365 آلت مردانه در اندازه‌های مختلف وجود داشته‌است و به طور منظم در معبد تعبیه شده بودند. آن‌ها را با رایحه‌ی گلها معطر کرده بودند. بیضه‌ها را به شیوه‌ی دو پایه‌ی بزرگ استوار ساخته بودند که عبادت کنندگان در برابر آنها سجده کرده‌اند.^{۱۴} به این امید که نیازهایشان برآورده شود. عبادت کنندگان در زمانی ویژه و مشخص یک شبانه‌روز در معبد می ماندند. در همان شب آلتی به نام "خدای سیوا" با زنانی که برای عبادت و برای منظوری خاص در عبادتگاه می ماندند، همبستر می شد و آن‌ها را مورد مرحمت خود قرار می داد! پیروان این دین سالی یکبار مراسم حج را در معبد به جای آورده‌اند و خدای سیوا را به یاد آورده‌اند. در قالب دسته و گروه‌های مقدس، عربان و بدون هیچ پوششی در خیابان‌ها و کوچه‌ها پرسه می زدند و به آلت مردانه‌ی خود افتخار می کردند. پیروان این دین تا به امروز ادامه‌دهنده‌ی این راه هستند.

لازم به توضیح است که طرز ساخت مساجد در اسلام به همان سبک معابد قدیمی هندوستان بر می گردد. معابدی که پرستشگاه آلت مردانه بوده‌اند. احتمالاً چگونگی قرار گرفتن آلت و حالت بیضه‌ها در معابد، در خاورمیانه مورد اقتباس قرار گرفته و بر چگونگی نقشه‌ی مساجد اسلامی تأثیر گذاشته‌است. برآورد می شود که در قسمت داخلی مساجد، تمایزاتی با پرستشگاه‌های مذکور در زمینه‌ی نقش و نگار داشته‌اند. ولی در قسمت خارجی همانند آلتی در حالت نعوظ، مناره‌ای را بلند کرده‌اند و دو بیضه‌ی

¹³ - فلیپ کامبی: العشق الجنسی و المقدس، ترجمه به عربی: عبدالهادی عباس، الطبعة الثانية، دار الحصاد للنشر و التوزیع، دمشق، ص 11.

¹⁴ - منبع قبلی. کتاب کامبی: العشق الجنسی و المقدس به شیوه‌ای ریزبینانه بسیاری مطالب دیگر را در خود گرفته است.

قبه‌گونه در طرفین مناره ساخته‌اند. در دین هندو از زن و سکس به عنوان ابزار ادامه‌ی حیات سخن به میان آمده است. در این دین زن حق زندگی دارد بدون داشتن هرگونه اختیاری. دختر تحت امر پدر، زن زیر سلطه‌ی مرد، بیوه تحت لوای پسر هستند. و بایستی همیشه پدر، برادر، شوهر، عمو، دایی، پسر عمو، پسر دایی، پدر شوهر از دستش راضی باشند. زن تا به ابد باید در خدمت شوهرش باشد. اگر بیوه شد نباید در فکر شوهری دیگر باشد؛ بلکه بایستی از تمام آن چیزهایی که قبل از شوهر کردنش دوست داشته‌است، تنفر پیدا کند. دستیابی به کلید برهما(به‌دست آوردن حضور خدا) تنها با رضایت شوهر امکان می‌یابد.¹⁵

“آمازونی” یعنی: “زن چابک سوار”. کسان زیادی در این باب سخن به میان آورده‌اند و نزدیکترینشان به واقعیت این گونه است: “قومی به نام “سیسی” وجود داشته‌است. زنان این قوم سوارکاران ماهری بودند. شمشیرزن و پهلوان بودند. تا جایی که از روی اسبان می‌توانستند تیراندازی کنند. تا زمانی که دختر بودند همیشه در جنگ با دشمنانشان بودند. مادام که سه نفر را نکشته باشند سکس نمی‌کردند. و تنها برای زاد و ولد دست به عمل جنسی می‌زدند. پس از آن تنها در مواقع لزوم یا زمان احساس خطر به سوار کاری و جنگ می‌پرداختند. زنان این قوم سینه‌ی طرف راستشان در زمان طفولیت توسط مادرانشان با آهنی گداخته‌سوزانده می‌شد، و این تنها بدین خاطر بود که رشد و قدرت آن سینه‌به دست راستش برسد.¹⁶

“اموال” زنی زیبا رخ بوده است و در طی هجومی مورد تجاوز قرار می‌گیرد. او این کار را اهانتی به خود دانسته و بسیار دلگیر می‌شود. برای انتقامجویی سپاهی از زنان تشکیل می‌دهد. و به جنگ آن مردان می‌رود! اگر چه این طرز تفکر از هیچ متون دینی نشأت نمی‌گرفت. ولی رابطه‌ی ایده‌ی انتقامجویی با این عقیده که هر تقدسی خشونت را در پی دارد، شخصیت با ایمان دینی را برایمان تداعی می‌کند.“

در معابد قدیمی آفریقا مکان‌هایی مخصوص برای سکس تعبیه شده بود. و تعداد اتاقک‌ها از هزار غرفه‌فراتر بود. و تنها مخصوص زنانی بود که خود را وقف خدا کرده بودند. زنان جوانی که پایشان به معابد باز می‌شد، تا دوران کهولت بیرون نمی‌آمدند.

¹⁵ - برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب دروازه‌های دین در میانه‌ی زمین و آسمان، تألیف مریوان حلبچه‌ای، جلد اول، 2001، بخش اول ادیان هندوستان، صفحات 63، 64 رجوع شود.

¹⁶ - فلیپ کامبی، ص 94

نصف درآمدی را که از راه خودفروشی های شرعی عایدشان می شد، برای معبد یعنی برای خدا و نصف دیگرش را صرف مخارج زندگی روزمره می خویش می کردند.^{۱۷} نزد اقوام بومی استرالیا زنان حق ندارند در زمان عادت ماهیانه دست به چیزهایی بزنند که مختص مردان است یا از راهی گذر کنند که محل عبور مردان است. یکی از انترپولولوژیست ها واقعه‌ای را ثبت کرده است. گویا مردی، بعد از این که فهمیده بود که زنش در زمان قاعدگی بر روی زیرانداز وی دراز کشیده است، می خواسته زنش را بکشد. هم چنین زنان چه در زمان وضع حمل و چه در پایان وضع حمل، فرمانبردار و مطیع تابویی مشابه خواهند شد. زنان تا اتمام دوره‌ی قاعدگی کاملاً منزوی و دور می شوند. تا زمان بر طرف شدن تابو، اجازه ندارند به وسایلی که طی آن مدت مورد استفاده‌ی آن زن بوده است، دست بزنند یا از آن ها استفاده‌ی مجدد شود. حتی ظروف غذاخوری خود زن.

نزد بیشتر اقوام بومی امریکا، زمانی که دختری اولین قاعدگی را تجربه می کند، در کلبه ای جداگانه نگهداری می شود و تا پس از اتمام قاعدگی دیدنش از طرف هر کدام از مردان ممنوع می باشد. تازه پس از اتمام عزلت و گوشه گیری از خلوتگه کلبه، تا مدتی معین بایستی رخسار خود را نیز بپوشاند.^{۱۸}

با مطالعه‌ی تاریخ در می یابیم بابلی ها داستانهای رئالیستی و حماسی درباره‌ی چگونگی ساخت گیتی و موجودات و اساس پیدایش اشیاء نوشته‌اند.^{۱۹} در آن داستان ها سکس و زن از مسایلی ابتدایی قلمداد داشته باشد تا جایی که همچون یک مسئله‌ی ساده آن دوران به حساب آمده است.

در شمال آفریقا زنان مشکلی به نام حفظ بکارت نداشتند. بلکه مشکل این بود که چگونه از باکره بودن رهایی یابند.^{۲۰} پاره شدن پرده‌ی بکارت را دلیل بر توانایی سکسی و همسر داری و وضع حمل دانسته‌اند. مادران دنبال کسانی می گشتند که پرده‌ی بکارت

^{۱۷} - اطلاعات تکمیلی در همان منبع قبلی، ص 38

^{۱۸} - بنیاد دینی، تألیف فراس السواح، ترجمه به عربی ابراهیم فتاح، بخش دوم: بنیادهای جزئی دین، (مترجم برای عادت طبیعی و حیض زنانه) کلمه (کنج) را به کار برده است. هم چنین این کتاب به سبب این که از شبکه‌ی اینترنت گرفته شده است، درج شماره‌ی صفحات آن ممکن نشد.

^{۱۹} - د. هلال عبدالحسین السلامة: القديم فی الحاضر، ص 155

^{۲۰} - العقبلی، شیخ سیف الدین محی الدین العقبلی: الحجاب، ص 49

دخترانشان را پاره کند حتی اگر آن شخص ناشناس و غریبه باشد.²¹ آشکارا عمل جنسی را انجام می دادند و تا شوهر نمی کردند شلوار و زیرپوش نمی پوشیدند.²² البته در برخی جوامع دیگر با شیوه‌هایی مختلف منفذ آلت زنانگی دخترانشان را می دوختند مبادا که عمل جنسی انجام دهند. جوامع دیگری هم وجود داشته‌است که پوشیدن شلوار زیرین را نشانه‌ی آمادگی برای خود فروشی دانسته‌اند.²³ اکنون نیز در ولایات دور افتاده‌ی کشور چین، نمایان شدن جسم عریان یا نیمه‌عریان زنان را نماد سرافکنندگی و عیب و عار می دانند. در بعضی از مناطق مختلف آمریکای جنوبی و آفریقای مرکزی نمایان شدن سینه‌ی زنان را عملی عادی می شمارند.

در داستان "ونوس" آمده است: "زمانی که "آدنیس" می میرد؛ لازم است که هر زنی جسم خود را هدیه کند و اجرت هدیه کردنش را به ونوس، خدای زیبایی تقدیم کند. آشوری‌ها هم معتقد بودند که زن بایستی، برای یک بار هم که شده، در معبد عشتار سکس داشته باشد. به همین منظور زنان به معبد می رفتند و با آرایش تمام در انتظار مردی می نشستند. زمانی که غریبه‌ای وارد می شد، یکی از زنان را مورد خطاب قرار می داد و می گفت: "با نام خدا تو را انتخاب می کنم". زن هم بدون هیچ گونه بحثی دنبالش راه می افتاد تا کاری مقدس را به انجام برساند.²⁴

مجموعه‌ای از این خرده فرهنگ‌های قدیمی به اضافه‌ی مجموعه‌هایی دیگر، در اسلام به قانون تبدیل شده‌اند. راه برای تجاوز به زنان و خود فروشی آن‌ها هموار شده است. و راه‌های شرعی این اعمال برای مسلمانان مشخص شده است. از دیدگاه اسلام زن شیطان است و برای فریب دادن مرد آفریده شده است. در زمان قاعدگی نجس است. عقل کامل ندارد. چند زن می توانند همسران یک مرد باشند. مایه‌ی حقارت مرد است. سرچشمه‌ی شر و مایه‌ی نکبت زندگی است. ناقص‌العقل است. چنین شیطانی که همتراز با اسب و گوسفند و سایر حیوانات به حساب می آید، ابزاری است صرفاً برای ارضاء غرایز مردان. از جلو، از عقب، از هر جایی که مرد آرزو کند. جسمشان حلال مرد است. مگر به نیت مردن و الا حق خروج ندارند. باید همیشه برای خدمت رسانی به مردان آماده باشند. حجاب برای آن‌ها واجب شده است. هر زمان مرد اراده کند می

21 - د. عبدالحمید السیسی: سایکولوجیه الأخلاق، ص 236

22 - منبع قبلی، ص 240

23 - منبع قبلی، ص 270

24 - فلیپ کامبی: العشق الجنسی و المقدس، ص 34

تواند زنش را طلاق دهد. زندانی می شوند، تنبیه می شوند، کتک کاری می شوند، سنگسار می شوند، سرشان را می برند، مورد معامله واقع می شوند، به بردگی کشانیده می شوند، هتک حرمت می شوند، و تجاوز به آن ها حلال است.

(در این دین) زنان همیشه مطیع و تحت امر مردانند. حقوقی که شامل مردان می شود، زنان را در بر نمی گیرد، پیامبر اسلام "محمد" به مثابه ی رهبر و پادشاهی دینی برای اجرای این احکام و قوانین، خود یکی از قهرمانان تاریخ است.^{۲۵}

در قرآن آیه ای وجود دارد که زن را مساوی با حیوان به شمار آورده است.^{۲۶} ممکن است این کم ارزش و رسوا گونه جلوه دادن ارج و مرتبه ی زنان در دین اسلام، از همان دیدگاه متافیزیکی نشأت گرفته باشد. چون که به طور طبیعی، حیوان چند ماهی و زنان به دلیل قاعدگی به طور ماهیانه، که آن هم پدیده ای طبیعی است، چند روزی از توانایی سکسی محروم می مانند و این نوع تشابهات با حیوانات ماده، نوعی یکسانی میان آن دو پدید آورده است. مشکلاتی این چنین باعث شده که جایگاه زنان در این دین مساوی با زندگی حیوانات به حساب آید. از یک سو به حیوان به مثابه ی موجودی که نادان و نفهم است؛ و به زن نیز به مثابه ی موجودی بیمار و نجس و به عنوان کسی که غذای دستش حرام است، می نگرند.

سکس یکی از نیازهای طبیعی انسان است. وسیله ایست برای تعادل ارتباطات درونی با اعمال بیرونی جسم. اخلاق سکسی هم محصولی تاریخی است. به غیر از تأثیرات طبیعی، مجموعه ای دیگر از پدیده ها در شکل گیری اخلاق سکسی موثر بوده اند. زن که خود محصول و پدیده ای طبیعی است، نماد اولیه ی تداوم زندگیست. پیوند زن با سکس همانند سایر جانداران است و فرقی ندارد. ولی شرایط محیط، خرده افسانه ها، فرهنگ های اجتماعی، تفاوت زیست محیطی در انسان ها، پدید آورندگان دین را طوری بار آورده است که همیشه تفسیر و تحقیقات متفاوتی برای زن و سکس ارائه دهند و وظیفه ی هر کدام از اینها را نیز مشخص سازند. دین اسلام مطابق مستندات این کتاب، بارزترین دینی است که توجهی وافر به زن و عوامل موثر در سکس ارائه داده است. در چارچوب خود، قانونی برای انسان ها وضع کرده است که زن در آن نقش بسیار قهرایی دارد. و معتقد است قسمت زیادی از این اعمال، بنیادی اخلاقی و تاریخی دارند نه اساسی طبیعی.

²⁵ - در بخش های دیگر کتاب به وفور مستندات دربارۀ این نکات بیان شده است.

26- رجوع شود به ال عمران 14

به همین سبب در اولین گام برای شرعیت بخشیدن به متون متافیزیکی خود، زن را به رتبه‌ی دوم و پایین تر از مرد تنزل داده و آن را حکمی الهی به حساب می‌آورد. واقعیتی را بیان نموده، گویا بهترین بخشش خدا نسبت به بندگانش همانا لذت بردن جنسی از زنان است. از اینرو در غزوات این دین، به وفور به بردگی کشانیدن زنان را شاهد هستیم. بهشت این دین مالا مال از دخترکان است. به علاوه بدترین گناه آنست که انسان از روی خواست خود به این نعمت خداوندی تجاوز کند و دامن او را لکه دار کند. و راهنمایی‌های اسلامی در مورد جنس مونث را زیر پا بگذارد. در اسلام زن و مرد مابین دو سنگ آسیاب و در دو نقش متضاد به هم قرار گرفته‌اند. از طرفی طوری یاد گرفته‌اند که سکس از روی هوا و هوس را گناهی بزرگ به حساب بیاورند؛ از طرف دیگر در درون خود طوری پرورش یافته‌اند که در پی ارضاء غرایز جنسی خود باشند. مطابق مستندات تاریخی، مسلمانان بیشتر از روی هوا و هوس در پی ارضاء غرایز جنسی خویش بوده‌اند نه از روی قواعد و احکام اسلامی. مردان دینی اعتقاد دارند که این کار دلیلی بر مخالفت با اسلام تلقی نمی‌شود؛ بلکه آنها از نیاز طبیعی و انسانی خود دنباله‌روی نموده‌اند.

دکتر "علی وردی" در قسمتی از کتابش به نام "وعاظ السلاطین" اشاره می‌کند: "انسان‌ها ذاتاً سکس را دوست دارند. افراد جامعه اگر در هر موردی با یکدیگر هم رأی نباشند، بر سر مسأله‌ی سکس هم عقیده‌اند." حقیقتاً دکتر علی وردی توصیف خوبی ارائه کرده است. سوای این که برای تداوم نسل‌ها لازم است، در همان حال مشوقی خوب برای خالی کردن عقده‌های درونی انسان‌هاست. حتی افکار عمومی و انسانیت هم نمی‌توانند منکر آن شوند. دین اسلام، با قرآن و تمدن و تاریخ کهن خود، مطلبی قابل توجه در مورد سکس و زن بیان نکرده است. این در حالیست که صدها آیه در قرآن وجود دارند که پیرامون این مسائل دور می‌زنند. اگر بخواهیم کاملاً در متون اسلامی، در قرآن و سنت، غور کنیم، دریغ از یک آیه، حتی یک حدیث نبوی یا یک مطلب علمی درباره‌ی علوم جنسی و اساس بیولوژیکی زنان. ولی درست بر عکس، بنیاد قوانین خود را بر مجموعه‌ای از فرهنگ‌ها و افسانه‌ها و افکار شبه جزیره‌ی عربستان استوار ساخته است. اسلام در منطقه‌ای ظهور کرد که بیشتر ساکنانش از اقوام عرب بیابان نشین بودند و طبیعتاً فرهنگ غالب بر تفکر آن‌ها، عشیره‌ای است. چنین فرهنگی بر اساس جنگ و تجاوز به دیگران استوار است. بدون شک قوانین این دین در نتیجه‌ی مشکلات اجتماعی و اقتصادی و ایدئولوژی این منطقه سر برآورده‌اند. حل این مشکلات هم به وسیله‌ی همان فرهنگ امکان پذیر است. فشار فرهنگی این دین برای

ذلیل کردن و سرکوب زنان از فرهنگ آن منطقه نشأت می گیرد. انسان ها بدون تفکر و تأمل با پدیده‌های طبیعی برخورد نکرده‌اند بلکه، چون در برابر تأثیرات طبیعی توانایی محافظت از خود را داشته‌اند در نتیجه با تأثیرات درونی و بیرونی خود را وفق داده‌اند و سکس هم از این قاعده مستثنی نیست. در کنار نیازهای دیگری هم چون خوردن، آشامیدن، ارتباط با دیگران... نیازهای جنسی را به عنوان وسیله‌ای برای تداوم حیات پذیرفته‌اند. مرد و زن، هر دو برای برآوردن این نیاز شرکت دارند. راه و روش و اخلاق سکسی هم محصولی اجتماعی است. آمیختگی دو پدیده‌ی طبیعی با مسائل اجتماعی، همان اشتباه بزرگیست که تمام ادیان و مخصوصاً دین اسلام به آن دچار شده‌اند.

باب دوم

مردان خدایی تصاویری از سکسبازیهای دینی^{۲۷}

یکی از اعمال غیر علمی که محمد برای پیاده کردن اسلام به آن دست زد؛ دست یازیدن به منابع و مأخذ تاریخی بود که با بازگویی موضوعات مختلف در قرآن، بدون ذکر منبع و مأخذی، خود را مالک آن ها قلمداد کرده است. برای مثال: "چگونگی آفرینش آسمان و زمین، چگونگی آفرینش آدم و حوا، ذکر اسامی جانداران، بهشت و دوزخ، احتلام و مستی، حرام و حلال کردن خوراک، ازدواج، داستان اصحاب کهف، و بسیاری از داستان های دیگر که قسمت عظیمی از قرآن را به خود اختصاص داده است. هم چنین از کتاب انجیل در موضوعات عیسی و مریم سوء استفاده‌هایی کلان نموده است.^{۲۸} از دیدگاه مسلمانان گویا کتاب تورات تحریف شده است. و نیاستی همانند منبعی علمی به حساب آید. این در حالیست که یکی از منابع مهم قرآن که از آن بهره‌ی کافی و وافیه برده است، کتاب تورات (العهد القدیم / عهد عتیق) است. که قسمت زیادی از داستان ها و قاعده و قانون ها را از آن اتخاذ نموده است. بدیهی است که میان پیدایش و تقریر سرگذشت های اولیه در قرآن، با تورات، بیش از هزار سال تفاوت تاریخی وجود دارد. گذشت تاریخی طولانی و هزار ساله، تغییرات عمده‌ای را

^{۲۷} - در این بخش، از کتاب آیین های توحیدی، شجاع الدین شفا، ترجمه به کردی: شازین هیرش،

استفاده وافر برده‌ام. همچنین از مجله‌ی رفرف شماره، بهار ۲۰۰۵، صفحات ۱۰۵-۲۲

^{۲۸} - اطلاعات تکمیلی در کتاب قرآنه نقدیه للاسلام، تالیف د. کامل نجار، ترجمه به کردی: مروان حلبچه‌ای

در تمامی زمینه‌های زندگی موجب می‌شود. از اینرو نحوه‌ی تفکر، فرهنگ و آداب اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، مدنی دوران پیدایش تورات با دوران محمد، متفاوت است. و حتی قسمتی از این دو دوران، متضاد همدیگرند. کاملاً بدیهی است که محمد، به شیوه‌ای علمی بر مسائل تاریخی اشراف نداشته‌است، از طرفی دیگر هیچ منبع مکتوب دیگر را هم در اختیار نداشته‌است، به همین سبب در موقع أخذ منابع، بسیاری از وقایع را باور نداشته‌است. با مقایسه‌ای جزئی روشن می‌شود که در انتقال وقایع صادق نبوده و مطابق آرزوی خود، تغییرات عمده‌ای در قانون و داستان‌ها ایجاد کرده و در قرآن منعکس نموده است. وقایعی که برایش غیر منطقی بوده‌اند، برخی را به حیطه‌ی فراموشی سپرده است و برخی را وارونه بازگو کرده است. تحریفی که مسلمانان برای تورات ذکر کرده‌اند در واقع از عقاید اسلامی نشأت می‌گیرد. با وجودی که ده‌ها مورد مستند وجود دارد و ثابت می‌کند که قرآن تحریف شده است. ولی برای اثبات اتهام تحریفی که به تورات زده‌اند، حتی یک سند واضح و قابل اعتماد وجود ندارد.

در بازگو کردن واقعیت‌های زندگی پیامبران بنی اسرائیل، عقل و رویه‌ی تحقیقات علمی حکم می‌کنند، که به منابع کهن مورد اعتماد تاریخی متوسل شویم. بالطبع تورات هم خود یکی از منابع کهن و مورد اعتماد است. از اینرو برای مستند کردن این بخش (پیامبران خدا، نمونه‌ای از سکسبازان دینی) تورات را اصیل تر و موثق تر می‌دانیم و از منبع ثانویه (قرآن) خود را دور نگه می‌داریم. قبل از ظهور محمد، هم چون پیامبری برای اسلام، چندین محمد در میان ادیان خاورمیانه بوده‌اند. به خاطر این که اساس فرهنگ و ذات اخلاق آن شخصیت‌ها برایمان روشن شود، که بعدها خمیر مایه‌ی دین محمد شد، سعی می‌کنیم نمونه‌هایی از اخلاق و سکسبازی‌های پیامبران دین یهود را تشریح کنیم. ابراهیم، لوت، یهود، حزقیال، داود، یوشع، سلیمان، که در اسلام به عنوان انسان‌های اسوه، خیرخواه و با اخلاق شناخته شده‌اند.^{۲۹} ولی این اسوه‌ها تنها مشت‌ی از خروار پیامبرانی هستند که غرایز جنسی آن‌ها را در فساد اخلاقی غرق کرده است.

²⁹- رجوع شود به سوره‌های مریم 41، الصافات 84، انبیاء 71، یوسف 68، سبأ 10، انبیاء 79، نمل 15، الصافات 112، انبیاء 81، نمل 17، سبأ 12.

وقایع مستند در این قسمت، با عقل و مدنیت امروزی سازگار نیست. ولی با آداب و مدنیت روزگار خویش عجین شده؛ به طوری که قسمتی از تفکر و اعتقادات و جزیی از فرهنگ دینی بوده است.

الف (ابراهیم:

زمانی که ابراهیم در مهاجرت خود، به مصر می رسد، به زنش سارا می گوید: "انی قد علمت انک امرأه حسنة المنظر فيكون اذا راك المصريين انهم يقولون هذه امرأته. فيقتلونني ويستبقونك. قولی انک اختی. لیكون لی خیر بسببک وتحیا نفسی من اجلک. فحدث لما دخل ابرام الی مصر ان المصریین رأوا المرأة آن ها حسنة جدا. رأها رؤساء فرعون ومدحوها لدى فرعون. فأخذت المرأة الی بیت فرعون. فصنع الی ابرام خیرا بسببه ا. وصار له غنم وبقر وحمیر وعبید واماء وأتن وجمال. فضرب الرب فرعون ویتة ضربات عظيمة بسبب سارای امرأه ابرام. فدعا فرعون ابرام وقال ما هذا الذی صنعت بی. لماذا لم تخبرنی آن ها امرأتک. لماذا قلت هی اختی حتی اخذتها لی لتكون زوجتی. و الآن هوذا امرأتک. خذها واذهب.

من بر این امر واقفم که تو زنی دلربا هستی. اگر مصریان تو را ببینند. می گویند این همسر اوست. مرا می کشند و تو را نیز با خود می برند. تو بگو من خواهر اویم. در این صورت ما را تکریم می کنند و در حق ما نیکی ادا می کنند. زمانی که به سرزمین مصر داخل شدند و مصریان چنین زن زیبایی را دیدند، پنداشتند که او خواهر ابراهیم است. او را نزد فرعون ستایش کردند. سارا به حرمسرای فرعون روانه شد و فرعون او را به نکاح خود در آورد. و ابراهیم را احترام کرده و در حق او نیکی کردند. ابراهیم صاحب گوسفند و گاو و شتر و الاغ و کنیز و برده و خدم و حشم شد. بعدها خدا به واسطه ی سارا به فرعون و اموالش ضرر زیادی وارد کرد. فرعون فهمید که سارا خواهر ابراهیم نیست بلکه همسر اوست. ابراهیم را فرا خواند و گفت: "چرا مرا بدین روز انداختی؟ این چه بدبختی بود که به من روی آورد؟ چرا نگفتی که سارا همسر توست؟ چرا گفتی که خواهرم است و من هم او را به همسری برگزیدم؟ این هم زنت، بگیر و برو." ³⁰ به سفرشان ادامه می دهند تا به ولایت "جرار" می رسند. نزد حاکم آن منطقه به همان شیوه سارا را خواهر خود می خواند. سپس حاکم آن منطقه به نام ابی مالک او را به

³⁰ - تورات سفر تکوین، باب دوازدهم، بخش (11-19)

نکاح خود در می آورد. بعد از کشف دوباره‌ی این مسئله، تعدادی گوسفند و مقداری اموال و طلا به آن‌ها می‌دهد و آن‌ها را از شهر بیرون می‌کند.³¹

(ب) لوت

لوت برادرزاده‌ی ابراهیم و یکی دیگر از پیامبران یهود است. خود و خانواده‌اش در شهر "سدوم" زندگی می‌کردند. ساکنان شهر ذاتاً هم جنس باز بودند. به همین خاطر خدا با طرح نقشه‌ای، خواست که آن شهر را ویران کند. بدین منظور دو پیام رسان خود را نزد لوت فرستاد تا به آن‌ها اعلام کند، که شهر را تخلیه‌کنند. زمانی که مردم شهر از وجود مهمانان خبردار شدند. از لوت خواستند تا آن‌ها را از خانه بیرون کند تا ساعتی را با آن‌ها خوش باشند. لوت بدین کار راضی نشد.³² در عوض دو دختر خود را در معرض دید مردم گذاشت و به آن‌ها گفت: "دو دختر دارم که مرد ندیده‌اند. هر کاری را که خدا خوشش نمی‌آید با آن‌ها انجام دهید. ولی با مهمانانم کاری نداشته باشید." مردم راضی نشدند. مهمان‌ها به لوت اعلام کردند با خانواده و دامادها و تمام پیروان از شهر بیرون روید چون که خداوند ما را فرستاده تا بقیه را هلاک سازیم. لوت اطاعت کرد ولی دامادهايش این مسئله را به باد شوخی و مزاح گرفتند و در شهر ماندند. موقع طلوع خورشید لوت با خانواده‌اش از "سدوم" رو به "سخر" نهادند.

در این موقع خداوند باران گوگرد و آتش را بر سر مردمان "سدوم و عامور" بارانید. زن لوت در این هنگام به شهر نگاه می‌کرد او نیز شامل این قهر و آتش شد. بعد از سوزاندن کامل منطقه، خداوند شهر را کاملاً تخریب کرد. لوت همراه دو دخترش راه افتادند تا به غاری رسیدند. لوت خوابش برد. دختر بزرگتر به خواهر کوچکش گفت: "پدر ما به سن کهولت رسیده و هیچ مردی هم در روی زمین نمانده است (تا شوهر کنیم) بیا به پدر مشروب بخورانیم و با او همبستر شویم، تا همانند یک آداب زمینی از پدرمان صاحب بچه و صاحب نسل شویم." به همین سبب به لوت مشروب خوراندند و دختر بزرگش با او همبستر شد. شب بعد دختر کوچکش با همان ترفند از پدرش حامله شد. دو بچه به دنیا آوردند به نام‌های "موآب و ابن عمی". و با این همبستری لوت با دخترانش، نسل آدم از انقراض نجات یافت.

³¹ - تورات سفر تکوین، باب بیستم، بخش (2-16)

³² - در فصل‌های بعدی مطابق متون قرآن از این وقایع بحث خواهد شد.

ج) یهودا

درباره یهودای پیامبر در تورات چنین آمده که یهودا سه پسر داشته است. زنی به نام "تامار" را به عقد پسر بزرگش در می آورد، اما پسرش پس از مدتی می میرد و یهودا ناچار "تامار" را برای پسر وسطی عقد می کند، اما او هم پس از مدتی می میرد، یهودا به "تامار" می گوید: به خانه پدرت بازگرد و منتظر باش تا پسر کوچکم بزرگ شود تو را به عقد او درمی آورم. پس از گذشت سال ها روزی "تامار" صورت خود را می پوشاند و به یهودا نزدیک می شود و یهودا که او را زنی فاحشه می پندارد به او پیشنهاد عشقبازی می دهد. "تامار" خود را معرفی نمی کند و می گوید: به من چه می دهی، او هم می گوید به تو بزی تقدیم می کنم. "تامار" می گوید چیزی را به عنوان بیعانه به من بده تا بز را بفرستی. او هم مهر و زنار و عصای خود را به او می دهد و با او همبستر می شود. پس از باردار شدن "تامار" ناچار خود را پنهان می کند، یهودا به دنبالش می گردد اما او را نمی یابد، پس از مدتی خبر می رسد که "تامار" هرزگی کرده و حامله است. یهودا که فکر نمی کند انجام دهنده این هرزگی خود اوست دستور می دهد "تامار" را بسوزانند. پس از این که "تامار" را به پیشگاه می آورند، "تامار" توسط مهر و زنار و عصا نجات می یابد و سپس دو قلویی میزاید.^{۳۳} عیسی مسیح نیز از نسل یکی از همین دو قلوهاست.^{۳۴}

د) حزقیال:

در مورد حزقیال [جریانی شبیه به] یک فیلم سکسی بازگو کرده اند. گویا خدا به پیامبر خود حزقیال می گوید: ای پسر آدم! آگاه باش که دو خواهر در مصر زنا کردند به طوری که سینه هایشان را فشرده اند و بکارشان را پاره نموده اند. خواهر بزرگ "اهول" و خواهر کوچک "اهولیه" نام داشت. اهولیه از خواهر بزرگترش فاحشه تر بود. جوانان بابل روی یک تختخواب با او عشقبازی کرده اند و با چنین زنا کردن ها خود را نجس کرده است گوشت آن ها مثل گوشت الاغ و شهوتشان مثل شهوت اسب بود.^{۳۵}

33 - تورات، سفر التکوین، باب سی و هشت، (6-28)

34 - انجیل متا، باب یک، (1-16)

35 - تورات ((حزقیال) باب 23، 1-35)

ه) داوود

داوود پادشاهی کاملاً سکشباز بوده است. موقعی که روی پشت بام کاخ مشغول قدم زدن بوده است، زن یکی از مردان افسر وظیفه‌اش را می‌بیند. به خاطر زیبایش نمی‌تواند از او بگذرد. با ترفندی مکارانه با او همبستر شده و او را باردار می‌کند. برای اختفای این مسأله، نیرنگ بازی‌هایی بر ضد شوهر آن زن انجام می‌دهد، تا دست آخر او را به هلاکت می‌رساند. بعدها زن را پیش خود می‌برد و صاحب فرزندی از او می‌شود.^{۳۶}

این رفتار داوود نبی بر پسرش نیز تأثیر گذاشته بود. چنان که به خواهر خود تعرض کرد. این پیامبر پسر و دختری به نام "آمنون" و "تامار" دارد، "آمنون" از عشق "تامار" مریض می‌شود و در فرصتی مناسب علیرغم عدم میل خواهرش، با او همخوابگی می‌کند. پس از ارضا شدن او را از خانه بیرون می‌کند. "تامار" لباسهای الوان از تن می‌درد و خاک بر سر می‌ریزد و شیون و فغان سر می‌دهد اما برادر بزرگتر غائله را با ترفندهایی خاتمه می‌دهد.^{۳۷}

و) یوشع

درجایی دیگر خدا به یکی دیگر از پیامبران عزیز و معتبر خود به نام یوشع امر می‌کند با زنی حرامزاده و هرزه همبستر شود. یوشع جُمر دختر دَبَلیح را می‌گیرد و از او صاحب پسری می‌شود (که بعدها به او پشت می‌کند) و خداوند به یوشع گفت: "برو با مادرت دشمنی و ستیزه کن تا هرزگی از میان پستانهایش آشکار شود... و... و از این پس ترحمی در دل تو نسبت به پسرانت قرار نخواهیم داد، چون آن‌ها حرامزاده‌اند و مادرشان بیشرمانه هرزگی کرده و به دنبال عشق خود رفته است."^{۳۸}

ز) سلیمان

سلیمان شاعر و عاشقی نامی بوده و شعرهایی چند برای معشوق خود سروده است. که یکی از آثارش را به عنوان نمونه می‌آوریم.

**با دندان های شیرین کشمش گونه‌ات مرا سببی تازه کن
چون که زخم خورده و مجروح عشقم
دست چپ دلدارم را در دست دارم**

۳۶- تورات: کتاب دوم ساموئل، باب یازده، (1-26)

۳۷- کتاب دوم ساموئل، باب سیزده، (1-12)

۳۸- منبع قبلی کتاب یوشع 1-4

و با دست راست مرا در آغوش گرفته
آن گاه با معشوقم یکی می شوم
آه عشق من، چشمانت از پشت حجاب
به سان چشمان کبوتری
و لبانت همچو رشته‌ای مروارید و دهانت چه زیباست.
تراوش عسل از سینه‌هایت و شیر عسل از زیر زبانت
دست عشقی
از در پیدا شد و درونم را بر آشت
برای گشودن در به رویش، برخاستم
اما عشق من برگشت و رفت
ای دختران اورشلیم
شما را سوگند می‌دهم، اگر عشق من آمد،
به او بگویند من مجروح عشقم...!
اگر می‌خواهید بدانید که معشوق من کیست؟
سرخ و سفید است او
چشمانش مثل کبوتران لب رودخانه است
لبهای او به سان گلهای سوسنند که از آن‌ها شیر پاک می‌تراود
در دستهایش انگوهای طلایی زمردنشان هستند.
پاهایش مرموبینند
دهانش هم شیرین و هم زیباست
این بود معشوق من..... ای دختران اورشلیم.

این شعر طولانی است و در چندین مورد محرک سکسی هم دارد..

پاهایت در میان کفش چه زیبايند
حلقه‌ی رانت مثل حلقه‌های نقره‌ای دست سازند.
و قدح شراب است ناف تو
و سینه‌هایت به مانند دو بچه آهو
و گردنت مثل برج عاج و
چشمهایت به مانند حوضهای لذت
و قدی نخل آسا و پستانهایی به مانند خوشه انگور آویزان.

عظرفسهايت ازسيب و دهانت خوشترين شراب است
عشق من
اي كاش برادرم بودي و
همانند من پستان هاي مادرم را مي مكيدي
تا چنين رسواي عشق تو نشوم...

سليمان به غير از دختران فرعون، زنان غريبه را هم بسيار دوست مي داشت. هفتصد زن عقدی و سيصد كنيز داشته است.^{۳۹} مدام با زني فاحشه‌به نام "رحاب" مشغول خوشگذرانی بوده است. حاصل اين خوشگذرانی ها با وي فرزندى شد به نام "بوغز". در واقع اين پيامبر - پادشاه ثروتمند با ثروتش، موقعيت انجام چنين كارهايي برايش مساعد بوده و خودش اقرار کرده است كه مالك 1400 كالسكه و 40000 سورچي و 12000 چابك سوار بوده است. ميزان متوسط درآمد سالانه حاصل از طلای ناب كه عايد وي مي شد، نزديك به بيست و چهار كيلو بوده است. به طوري كه تمامی وسائل و ظروف منزلش از طلای ناب بوده است.^{۴۰}

پندهای شگفت آوری هم از وی نقل شده است در میان آن ها ابعاد سکسی و جنسی نیز برجسته است. برای نمونه اين مثل بيان مي شود: "چهار وضعيت در جهان موجود است كه سرنوشتشان براي ما قابل حدس نيست! اولي راه شاهين درآسمان، دوم راه مار در سوراخ هاي زیرزمینی، سوم كشتي در دريا، چهارم آلت مردانه (ك) در فرج زنان(ك).

"رَحبه عام" معاون سليمان بود در روی زمین. پس از مرگ سليمان او پيامبر شد. در روزهاي آغاز فرمانروايش نمايندگانی از طرف مردم برای عرض تبريك به پيشگاه او مي روند و به او مي گویند: "پدرت آن چنان گاوآهني سنگين براي ما بسته بود كه تاب تحمل را از دست داده بوديم. اکنون شما بار ما را سبك گردانيد تا بتوانيم هر چه بيشتر و بهتر در خدمت باشيم. او هم گفت: سه روز ديگر برای گرفتن جويانتان مراجعه كنيد. پس از اتمام مدت سه روزه به آن ها گفت: پدرم گاوآهني سنگين براي ما بسته بود، من

۳۹- التورات: الملوک الاول، باب يازده 3

۴۰- التورات: اخبار روزهای دوم، باب نهم. (13)

سنگینتر خواهم کرد. پدرم با تازیانه شما را تنبیه می کرد، ولی من با عقرب. چون که انگشت کوچکم از پایین تنه‌ی پدرم ارزشمند تر و قوی تر است.^{۴۱}

“رُحبه عام” راه و روش پدر را در پیش گرفت، حتی از نظر جنسی از همه بهتر بوده، چون این رسول خدا بر زمین در زندگی خود فقط توانسته هجده زن رسمی و شصت زن غیر رسمی (متعه) و سیصد کنیز داشته باشد. بعد از مرگ سلیمان که به آخرین پادشاه بزرگ بنی اسرائیل شناخته شده است تمامی پیامبرانی که جانشین او شده اند تقریباً همگی کشته شده اند. تاریخ بنی اسرائیل در آن سال ها تا سال 587 قبل از میلاد سلسله اتفاقات پی در پی هم چون توطئه‌ها، برادرکشی‌ها، کشتار کودکان، مکر و نیرنگ، خیانت و جرم و جنایت را به خود دیده است. و در تمامی این وقایع خداوند قهرمان اصلی ماجراست.

پاراگراف بسیار عجیبی در تورات درباره‌ی خشم خدا از دختران اورشلیم وجود دارد، که چگونگی دختران با عشو و کرشمه راه می رفتند و به زیبایی خود غرّه شده بودند. خداوند آن ها را تهدید می کند و می گوید: “دختران اورشلیم به زیبایی خود غرّه شده بودند. آن ها با گردن های افراشته و چشم و ابروی فتنه‌انگیزشان و ایجاد سر و صدا با خلخالهایشان راه می رفتند. من فرق سر آن ها را کچل می گردانم و فرمان می دهم از این پس بر عورتشان مویی نروید. و زیبایی خلخالها و زیورآلات و گوشواره و دستبند و النگو و دستمالهایشان را نیز، متعفن می گردانم و به جای کمر بند، غُل و به جای سینه‌هایشان تسمه ببندند. این گونه به جای زیبایی، سوختگی و به جای زلف زیبا، سر کچل دادم.^{۴۲}

طبق افسانه های دینی، صد و بیست و چهار هزار پیامبر در تاریخ بشریت وجود داشته‌اند، پنج ششم این پیامبران در یک منطقه کوچک جغرافیایی یعنی در منطقه‌ی خاورمیانه بوده اند و در واقع نمایندگی و جانشینی خدا را بر عهده داشته‌اند. و همگی آن ها گروهی جلاد و واعظ و فاعل جنسی بودند.

اولین پیامبر یعنی ابراهیم که شرح آن بیان شد؛ ایشان دو بار زن خود را در معرض معامله قرار داده و او وادار به خود فروشی کرده است. حالا اگر بار اول را به حساب رهایی از مرگ و به خاطر فقر بوده است که زن خود را به عنوان خواهرش معرفی کرده است، خوب توجیه برای بار دوم چیست؟ نه در تورات و نه در قرآن هیچ توجیهی

۴۱- الملوک الاول باب دوازده، (13-14)

۴۲- کتاب اشعای محمد باب 3، 16-24

منطقی برای این خودفروشی وجود ندارد. تنها می توان گفت که صرفاً به خاطر چندرغازی دست به چنین عملی زده است!

در مورد دومین پیامبر، همان طور که بیان شد تمامی انسان ها ولد زنا و حرامزادهی آدم و حوا هستند. به علت تخریب و ویران شدن شهر "سدوم" کسی در روی زمین باقی نمی ماند. ولی پیامبری در حالت مستی با دخترانش همبستر شده و حاصل این همخوابگی ها دو فرزند شد، که بعد از چنین ارتباطات دخترانه و پدران، بار دیگر نسل بشریت از انقراض نجات می یابد. با این حساب و طبق چنین افسانه‌هایی، بنیاد و ساختار بشریت برای بار دوم نیز بر اساس حرام و زنا بنیاد نهاده شده است.

سومین مورد از پیامبران زناکار پیامبر است که با عروس خویش دچار هرزگی می شود. بعد تصمیم به قتل او می گیرد. خودش زناکار و خود هم قاضی و دادپرور است. در مورد چهارمین پیامبر، خدا با حالتی توأم با سکس و تحریک احساسات جنسی با فرستاده‌اش فلسفه‌بافی می کند. کلماتی هم چون بازی با سینه‌ها، پرده‌ی بکارت، عشق بازی، تعفن، تختخواب، پلید کردن، گوشت الاغ، شهوت اسب همان کلمات زرین این فلسفه‌بافی هاست که برایمان به یادگار مانده است.

پنجمین مورد مربوط به پیامبر است که سوای از پیامبری، پادشاهی مقتدر نیز هست. جنایت او، که روزی به پشت بام کاخش رفته و در آنجا هوس زن افسر وظیفه‌اش و سوسه‌اش می کند و با او عمل جنسی انجام می دهد و با ترفندی عالی شوهرش را هم به قتل می رساند؛ در تاریخ ثبت است. مرثیه‌ای برای نوجوانی زیبا سر می دهد. و میراث حيله‌گری های جنسی اش را هم برای پسرش به ارث می گذارد، که با بهره‌گیری از آن میراث، پسرش به خواهرش تجاوز می کند.

در مورد ششمین پیامبر، سخن از مادر زناکار و فاحشه‌ی پیامبری در میان است، که خدا نیز به او دستور انجام زنا را می دهد.

در آخرین و هفتمین مورد، پیامبر به شاعری عاشق تبدیل می شود. به غیر از دختران فرعون، با زنان غریبه هم معاشقه می کند. و در عین عاشقی پادشاهی دختر باز بوده است. مالک صدها زن و کالسکه و سورچی و چابک سوار و خدم و حشم بوده است. سالانه کیلو کیلو طلا به پیشگاهش آورده‌اند. از شاهکارهای ماندگاری که برایمان به ارث گذاشته‌است؛ پندیست که به صورت ضرب المثل مانده است. با وجود چنین عقده‌های جنسی و درون سرشار از عشق و سکسبازی، پسرش هم ادامه‌دهنده‌ی راه پدر می شود. به قول معروف: "گرگ زاده عاقبت گرگ شود، گر چه با آدم بزرگ شود".

فصل دوم

باب اول

گفتارهای مربوط به سکس و زن در مکه

اسلام همانند هر دین و آیین دیگری به شیوه‌ای تقلیدگونه در میان شبه جزیره عربستان ظهور کرد. گفتارهای این دین، در بدو ظهور شیوه‌ای متافیزیکی داشت. گفتارهایی همچون مبارزه با بت‌ها، شناخت خدا، توصیه مردم به برادری، محبت، گفتگوی متقابل، عفت و پاکدامنی، یاری و همکاری، عدالت و ترحم، بهشت و دوزخ، سخن از افسانه‌ها، باور به خرافات، صحبت از پدیده‌های طبیعی، و موضوعات دیگر را شامل می‌شد. از اینرو ادیان دیگر در طول تاریخ چه با پذیرش از طرف عده‌ای و چه با مخالفت از سوی گروهی دیگر، به نتایج رفتاری یا مشکلاتی مواجه شده‌اند همچون تجارت و اقتصاد، خرده‌فرهنگ‌های اجتماعی، سیاست اجرای قدرت، آداب دینی، مفاسد و پدیده‌ی برده‌داری. از بارزترین پدیده‌ها که تأثیر مستقیمی بر زندگی اقتصادی-سیاسی-اجتماعی مردم نهاده است؛ مشکل قدرت کلاسیکی، نحوه‌ی بازرگانی و فرهنگ‌هایی در مورد ازدواج و سکس بوده است. اما این پدیده‌ها از نظر محمد مشکلی چنان که باید ملموس و قابل پی‌جویی نبود. زیرا که مردم در ابتدای دعوتش به غیر از گفتار متافیزیک گونه‌ای محض؛ و غیر از پیروی کردن از رفتار اجتماعی ساده و آسان مورد پسند منطقه، انتظار دیگری از آن نداشتند. (محمد) همانند صوفیان سر بر گریبان خود فرو برده، ارتباط خود را با دنیای بیرون قطع کرده بود. تمامی سخنانش اشاره به آگاهی دادن و ترساندن ساکنان شبه جزیره عربستان در مورد دوزخ و بهشت و جهان آخرت بود. اندک اندک با زیرکی تمام و تا اندازه‌ای به علت اشراف بر فرهنگ و آداب و مدنیت جامعه‌ی خویش، نقاط ضعف جامعه را تشخیص داد. به دلیل آگاهی از زندگی ساکنان شبه جزیره عربستان همراه با عمری طولانی و پر از تجربه با آن‌ها؛ به این نتیجه رسید که حرکت زندگی ساکنان شبه جزیره برای حال و آینده بر روی چهار اصل اساسی استوار است: "کشاورزی و دامپروری، جنگ و قدرت، بازرگانی و سود حاصل از آن، سکس و غریزه‌ی جنسی.

کسی که در میان چنین جامعه‌ای زندگی کند، بالطبع این فرهنگ در جریان رشد و بالندگی او نیز تأثیر گذار است. از اینرو در بطن و درون دینش مشکلی با هیچ کدام از این پدیده‌ها ایجاد نکرد، که رنجش افکار عمومی جامعه را فراهم سازد. بزرگترین دغدغه‌ی ابتدا و انتهای زندگی محمد، انتشار و گسترش همان تز متافیزیکی بود که در سن 40 سالگی آن را شروع کرد. به همین خاطر در برنامه‌هایش که در مدت 13 سال در مکه مشغول به انتشار آن‌ها بود و به دوران مکی معروف است؛ موفقیتی آن چنانی به دست نیاورد. در مورد علت عدم موفقیت محمد در آن 13 سال در مکه، شبها و سؤالات زیادی ایجاد شده است. و انواع تفاسیر نیز برایش تراشیده‌اند.

مهمترین علل عدم موفقیت را در دو مورد می توان خلاصه کرد: "این دین نوپا برای چاره‌اندیشی مشکلات اقتصادی-سیاسی-اجتماعی جامعه و تشکیل دولت مقتدر، چیزی برای گفتن نداشت. اسلام سخن از مطالبی می کرد که قبلاً از طرف علمای یهودی و مسیحی و حنیفی و شاعران در اذهان مردم ماندگار شده بود. منطقه هم در سیستم سرمایه‌داری و ستمی همه‌گیر غرق شده بود. از طرفی دیگر قانونی برای مجریان دولت آن روزگار وجود نداشت. قبایل و طوایف شبه جزیره‌ی عربستان همیشه درگیر جنگ و انباشت سرمایه بودند. خیلی به زحمت توانسته بودند هیأت رئیسه‌ای تشکیل داده و تصمیمات نهایی منطقه‌ها را به دست این هیأت بسپارند. میان اعضای این هیأت رئیسه به خاطر حفظ منافع قبایل و طوایف مختلف، جدال و ستیزی همیشگی برقرار بود و قانونی واحد نداشتند که بتواند ضمانت اجرایی داشته باشد. (با چنین اوضاعی) مردم منتظر فریادرسی بودند که بتواند آن‌ها را از این مشکلات خلاصی دهد. منتظر این نبودند که دینی بیاید با همان محتوای پیام ادیان دیگر منطقه. همان پیامی که مردم نسبت به آن‌ها غریبه نبودند. دلیل دوم مربوط به روان شناختی جامعه بود. محمد در تمام سخنان و پیامهایش، خواستار اخلاق خوب و قناعت پیشگی بود. که به هیچ وجه با اخلاق و عقلیت آن‌ها سازگار نبود. از آن‌ها می خواست؛ جنگ نکنند و با هم برادر باشند، ثروت را فراموش کنند و به غیر از خدا برای کسی دیگر سر فرود نیاورند. زنا نکنند. دزدی و کلاهبرداری نکنند. به ناموس و مال و ملک دیگران تجاوز نکنند. قتل عام نکنند و... ولی آن‌ها تا خرخره غرق در جنگ و انباشتن غنایم و جمع آوری ثروت و بدست آوردن قدرت بودند. به خاک و خون کشاندن چند نفر در روز، کار روزانه‌اشان شده بود. به خاطر این که زیر سلطه‌ی طایفه‌ای دیگر قرار نگیرند همیشه آماده‌ی سر بریدن بودند. خرید و فروش بردگان و کنیزان جزء معاملات هر روزشان شده بود. با سکس‌های دو طرفه و از یک تا پنج حتی تا بیست زن و دهها کنیز ارضاء

نمی شدند و همیشه در پی ارضاء حس زیاده‌خواهی خود بودند. بدیهی است که پیامی که از درون جامعه و همگام با منافع آن‌ها نجوشیده باشد مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. مجموع این عوامل باعث شد که محمد در طی 13 سال در مکه موفقیتی قابل توجه بدست نیاورد. بایستی می‌دانست که تعامل و تأثیر گذاری بر پدیده‌های طبیعی نوعی دخالت کردن در امیال درونی و ابتدایی انسان هاست و این سلب کردن و به بازیچه گرفتن روان، عواقب روحی و روانی را به دنبال دارد. غریزه‌ی جنسی اگر چه پدیده‌ای طبیعی است، اما جزء لاینفک و مهم هر اجتماعی است. اگر به آشکار کردن دعوت محمد در مکه نظری بیندازیم برای ما روشن خواهد شد آیاتی را که در این مرحله نوشته‌است به ندرت و تنها با شیوه‌ای الگو منسازانه، سخن از سکس و غریزه‌ی جنسی به میان آورده است. در قالب داستان و بازگویی افسانه‌ها خواستار منع زنا شده است. با آوردن آیاتی، ترس و بیم و عذاب دوزخ را در دل کسانی القاء کرده است که دنباله‌رو نصایحش نیستند. در عوض با آوردن آیاتی دیگر مژده‌ی بهشت نیکو را به کسانی می‌دهد که از او پیروی می‌کنند. از اینروست که زبان قرآن با ادبیاتی توأم با ادب و متانت بیان شده است تا بتواند تأثیر درونی بر مردم بگذارد. در این مورد چندین نمونه را ذکر می‌نماییم:

باب دوم افسانه‌ی آدم و حوا

در عقاید اسلامی حوا به عنوان یک زن و صرفاً موجودی است که برای پر کردن خلاء تنهایی و ارضای لذایذ آدم، خلق شده است. زمانی که خدا آدم را خلق کرد، قرار نبود که حوا هم خلق شود! بعدها که فهمید آدم در عالم تنهایی خود هراسان است و نمی‌داند که چگونه زندگی خود را سپری کند، ناگزیر به لیست لوح محفوظ مراجعه کرد و حوا نیز به لیست اضافه شد. در قرآن آمده است:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا^{۴۳}

اوست آن کس که شما را از نفس واحدی آفرید و جفت وی را از آن پدید آورد تا بدان آرام گیرد..

إِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعٍ^{۴۴}

⁴³- الأعراف 189، زمر 6

زن از دنده‌ی چپ مرد خلق شده است.

و این چنین بر طبق این عقاید اسلامی، اولین جنس مؤنث خلق شد. و جالب این که این جنس همانند جنس نر عاقل نیست. و جسمش نیز همانند او کامل نیست. این موجود ناقص زاده‌ی دنده‌ی تحتانی آدم است و در واقع مکمل آدم است. حوای ناقص الخلقه صرفاً برای پر کردن خلاء تنهایی و زدودن آزرده‌گی خاطر و رساندن وی به آرامش و آسایش خلق شده است. (لَيْسَكُنْ إِلَيْهَا)

از همه مهم تر تنها خدای مسلمانان حکمت این حوای ناقص الخلقه و زاده‌ی دنده‌ی تحتانی مرد را می داند و بس!! اگر حوا نیز همچون آدم به شکلی کامل خلق می شد؛ خود به خود بسیاری از مشکلات از جمله طبقه‌بندی جامعه و فرهنگ و اقتصاد که امروزه مسلمانان با آن دست به گریبانند به وجود نمی آمد.

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ^{۴۵}

و گفتیم ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیرید و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود. در این آیه خداوند بهشت را برای آن دو بر پا کرد به شرطی که از میوه‌ی درخت ممنوعه نخورند. به علت همین بازاری مشکل و سوسه ایجاد شد.

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى^{۴۶}

پس شیطان او را وسوسه کرد. گفت: ای آدم آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی شود راه نمایم

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ...^{۴۷}

پس شیطان هر دو را از آن بلغزاند و از آن چه در آن بودند ایشان را به در آورد... به خاطر زیرکی و توانایی شیطان از طرفی و از طرف دیگر خوردن از درخت ممنوعه، حوا فریب خورد و در پی آن آدم نیز، فریب خورد. حوای فریب خورده در

⁴⁴ - صحیح البخاری. کتاب الانبیاء، باب قول الله تعالی: وإذ قال ربك للملائكة إني جاعل فی الأرض

خلیفه حدیث 3153

⁴⁵ - البقره 35

⁴⁶ - طه 120

⁴⁷ - البقره 36

همان حال فریبکار نیز هست. شیطان او را فریب داد و او نیز آدم را فریب داد و مؤمنان اسلام را به سرنوشتی دچار ساخت که تا روز قیامت، غلطان در آن سرنوشت هستند.^{۴۸} داستان جدا از ساختگی و به دور از پختگی، کاملاً غیر منطقی و غیر عقلانی است. چه عقلیتی قبول می کند که خوردن از میوهی درختی که هیچ ضرری ندارد، مدرک جرمی شود برای اخراج دو نفر از بهشت. غیر منطقی تر این که تمامی زنان جهان به سبب اشتباه حوا شامل عذابی خداوندی شوند؛ عذابی به نام حیض زنانه! صدها آیه در قرآن وجود دارد که از ترحم بی حد و اندازهی خدای اسلام سخن به میان آمده است. عجباً از چنین مهربانی و چنین عذاب هایی.

در عقاید اسلامی حوا مادر بزرگ و سرور تمام زنان جهان است. خدا برای تکمیل لذاذ آدم او را خلق کرد. و این تبدیل به قاعده‌ای همه گیر شد که تمامی زنان برای تکمیل لذاذ مردان خلق شده‌اند. قاعده‌ی همه گیر ناقص العقل بودن زنان نیز از همین جا نشأت می گیرد و این نقصان عقل حوا سبب شد که آدم زندگی توأم با کامجویی بهشت را رها کرده، سر از زندگی پر از مشکلات زمینی درآورد. نتیجه‌ی این ناقص العقل بودن به قاعده‌ای کلی تبدیل شد: «تمامی زنان جهان ناقص العقلند». و تمامی حواهای جهان شامل کینه و مورد غضب خداوندی یعنی همان حیض ماهانه قرار گرفتند. بر طبق افسانه‌ها، خوردن از آن میوه، همراه با احساس برهنگی بود و تنها توانستند با برگ درختان بهشتی خود را بپوشانند.

فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ^{۴۹}

پس چون آن دو از میوه آن درخت ممنوع چشیدند برهنگی هایشان بر آنان آشکار شد و با چسبانیدن برگ های درختان بهشت به اندام هایشان، خود را پوشاندند...

روشن نیست که خدای اسلام چرا آلات تناسلی مرد و زن را مایه‌ی عیب و عار (سَوْآتُهُمَا) و نشانه‌ی ننگ می داند! بهشت که سرآمد لذاذ و از هر نوع غم و غصه‌ای بری است، پس چرا انسان در آنجا احساس شرمگین عیب و عار به او دست دهد؟ جهانی که بری از هر نوع موجود دیگری است و غیر از آدم و حوا کسی دیگر سکنه‌ی آن نیست. پس چه لزومی دارد خود را از چشمان همدیگر مخفی نگه‌دارند؟ بدون این که هیچ گونه عمل جنسی روی داده باشد، یا سخنی از آن به میان آمده باشد چرا نگاه

^{۴۸} - هرم حرام شده تألیف ابو علی یاسین. مترجم: سیروان محمد. سال ۱۹۹۸

کردن به آلات تناسلی حرام شد؟ کاملاً روشن است که اسلام در پاسخ به این سؤالات عاجز مانده است. تنها چیزی که برای توجیه این مسائل به ذهنمان خطور می‌کند؛ این است که بگوییم: خداوند با آفرینش پایین تنه برای روان و تخیلات آدمیزاد مشکل ایجاد کرد. پس از آن مشکلات عمده یکی پس از دیگری خود نمایی کردند. حوا تبدیل به ابزاری برای لذت بخشیدن و آدم نیز همچون آلت لذت بردن، به تابوهای سکسی مبدل شدند. هر دو به نماد خطا و گناه تبدیل شدند. یکی تبدیل به جانی و دیگری مجرم شد. مشکلات دیگر هم چون ترور و کشتن برای اولین بار در میان نسل آدم پدیدار شد و نسل آدم را به سرنوشت کشتن به خاطر ارضاء غریزه‌ی جنسی گرفتار کرد. واقعه‌ی کشتن هابیل به دست قابیل به خاطر ارضاء نیاز جنسی.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَفَتَنَهُ ^{۵۰}

پس نفس [اماره] اش او را به قتل برادرش ترغیب کرد. پس وی را کشت... زمانی که آدم و حوا در روی زمین زندگی می‌کردند، در جریان دو بار حاملگی و هربار زایش دو قلو، صاحب چهار فرزند و هر بار یک دختر و یک پسر می‌شوند. برای ازدیاد جمعیت خواهر و برادر اولی را به نکاح خواهر و برادر دومی در آوردند. با وجود این که همگی خواهر و برادر بودند، تبدیل به زن و شوهر برای هم شدند. کسی حکمت این کار خدای ادیان اولیه را نمی‌داند. مخصوصاً دین اسلام که در این باره بسیار پافشاری می‌کند. افسانه‌ها هم در این باره چیزی اضافه نکرده‌اند. قابیل به خاطر زیبایی خواهرش روا ندانسته است که خواهرش را به عقد هابیل در آورد. از طرفی دیگر مرد دیگری هم وجود نداشت تا خواهرش را به عقد او در آورد و نسل‌ها ازدیاد یابند. البته می‌توان ادعا کرد که قابیل جهت ارضاء میل زیاده‌خواهی و ارضاء خواسته‌های جنسی خود، با هر دو خواهرش سکس انجام داده است. در مورد یکی از خواهرانش واقعیت دارد و حتی افسانه‌های قرآن و تاریخ اسلام بر این امر صحه گذاشته‌اند. برای خواهر دومش جای شبهه است. همان گونه که ادعا می‌کنند که خدا آدم و حوا را از گل خلق کرد، می‌شد آدم و حوا را دیگری را از تخته خلق کرد. تا این دو خانواده با هم وصلت انجام دهند. در آن صورت نه خواهر و برادر به عقد هم‌دیگر در می‌آمدند و نه کسی قربانی می‌شد. و نسل خداپرستان اسلامی حرامزاده نمی‌شدند.

^{۵۰} - المائده

می توان چنین نتیجه گرفت: "اولین مشکل در تاریخ ادیان داشتن تصور نادرست از پایین تنه بود و اولین گناهی که خدا در سرنوشت انسان ها ثبت کرد با عقد خواهر و برادر شروع شد. اولین خونریزی ها و برادرکشی ها بر سر غریزه‌ی جنسی روی داد. تمام این فرایند و تکامل ها زیر نظر آدم و حوا انجام می شد. خواهر و برادر با هم سکس داشته‌اند و سبب ازدیاد نوه و نتیجه شده‌اند. با این حساب تمامی انسان های روی زمین شالوده‌ای آمیخته به زنا دارند.

جای بسی شگفتی است که سکس با محارم و آمیزش های خواهر و برادر در شریعت های تورات و انجیل و قرآن حرام است و در مقابل چنین عملی بخششی وجود ندارد. ولی همان شریعت ها نسل اندر نسل آن عمل حرام را برایمان تداعی می کنند! چنین مسائلی از طرف انسان ها مورد انتقاد و جای بسی سؤال است ولی ادیان به طور عام و بالأخص اسلام، به هیچ وجه نتوانسته‌اند جوابی عاقلانه و یا مفری ماورایی برای آن بیابند. چنین افسانه‌هایی که مورد تأیید اسلام نیز هست، اهمیتی برای زن قاتل نشده‌اند. حتی نتوانسته‌اند توجیهی برای نحوه‌ی خلق شدن او و این که چرا از دنده‌ی تحتانی مرد خلق شده است، بتراشند. این زن ناقص الخلقه، حائل میان تمایلات دیوانه‌وار شیطان و امیال جنسی قایبل و شریعت های خداوندی، روزی ناقص العقل است، روزی فریبکار و همراه معجرم، روزی مجبور به پوشاندن پایین تنه و روز بعد برای شوهر کردن خود را آماده می کند. بر سر همین پوشاندن خود، انسان ها قربانی و خون به پا می شود. به جای این که جسم سرشار از عاطفه و فوران از لذایذ جنسی را لمس کند، با شوهری خونالود و جسمی مرده روبرو می شود.

در قسمت پایانی این افسانه سرنوشت قایبل قاتل و زناکار و خواهر شوهر مرده‌اش ناپیداست. تنها فرضی که می توان در نظر داشت اینست که قایبل این خواهر را هم به عقد خود درآورده است. این همان تاریخی است که اسلام از آن داد سخن می راند و بنیاد و شالوده‌ی بشریت را بر اساس چنین افسانه‌هایی استوار ساخته است!

باب سوم یوسف و سناریوی سکس

در قرآن مفصلاً افسانه‌هایی درباره‌ی پیامبری بیان شده است. داستان ها کاملاً رویه‌ای سکس آمیز دارند. قهرمان این سناریو پیامبر است به نام یوسف که در پاکدامنی الگویی کامل انسان هاست. بعدها به واسطه‌ی مشکلی، سر از کاخی در می آورد و برای مدت

زیادی زیر سایه‌ی قدرت صاحب خانه زندگی را سپری می‌کند. در فرصتی مناسب زن صاحب خانه از او تقاضای سکس دارد. این فیلم کوتاه در آیات قرآن چنین بیان شده است:

وَرَأَوْنَاهُ أَتَىٰ هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِه وَهَمَّ بِه لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّه كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُتَّخِصِنِينَ⁵¹

و آن [بانو] که وی در خانه‌اش بود خواست از او کام گیرد و درها را [پسپای] چفت کرد و گفت بیا که از آن تو هستم [یوسف] گفت پناه بر خدا! او آقای من است به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد. چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم. چرا که او از بندگان مخلص ما بود. بازگو کردن چنین فیلم کوتاه سکسی، برای ساکنان شبه جزیره‌ی عربستان که محیطی سرشار از اعمال سکسی گونه داشتند، جای تأمل و بررسی نداشت. اگر محمد خواسته باشد در این داستان پاکدامنی یوسف را به نمایش گذارد، از طرف مردم به شیوه‌های دیگری مورد نقد قرار گرفته است. از سویی دیگر در میان مردم شبه جزیره عربستان مشکلی به نام سکس وجود نداشته است. ساکنین آن که غیر از این که می‌توانستند ده‌ها زن و صدها کنیز داشته باشند؛ می‌توانستند از زنان بی‌شماری هم که مشغول خود فروشی و زناکاری بودند، لذت برده و در ارضاء نیازهای جنسی خود هیچ مانع و محدودیتی نداشتند، چنین داستانی کاملاً برایشان ملموس بود تا افسانه‌های این چنینی بتواند مایه‌ی عبرت و اندرزشان شود. از دگر سو، مضمون داستان روشن می‌سازد که یوسف آن پیامبر پاکدامنی نبوده است که محمد از او داد سخن می‌راند؛ بلکه کاملاً مشهود است که یوسف به این کار کاملاً راضی بوده است ولی خدا مانع این کار شده است. و مبرهن است که هر دو از روی خواست و میل درونی راضی بدین عمل شده‌اند. زن (هَمَّتْ به) به وی روی آورده، یا آویزان او شده، یا او را در آغوش گرفته، یا او را بوسیده است، معلوم نیست که اتفاق نهایی چه چیزی بوده است. هم چنین یوسف نیز به همان طریق (وَهَمَّ بِهَا) کاملاً شبیه عمل زن، به وی روی آورده یا آویزان او شده یا او را در آغوش گرفته یا هر عملی دیگر از او سر زده است، این هم در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. هر دو یک عمل نسبت به هم انجام داده‌اند چیزی که مانع از

⁵¹ - یوسف 23-24

این اتفاق شده است تأثیر خداوندی بوده است و او مانع سکس یوسف شده است. نه شکیبایی خود یوسف. (كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ) چنین کردیم تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم) اگر به چنین اعتقادی باور داشته باشیم، کسی که در زمان انجام عمل سویی خدا فریادرس او باشد، پس عمل سوء معنایی نخواهد داشت. خدا هم که در این راه یوسف را یاری کرده است به این دلیل که او شخصی معمولی نبود. او پیامبر بوده است! ولی تمام مردم که پیامبر نمی شوند. اگر خداوند می خواهد کسی مرتکب عمل سوء نشده یا زناپی از او سر نزنند، بایستی همانند مورد یوسف، فریادرس همگان نیز باشد. نتیجه معلوم است، اگر خدا در میان نبود یوسف با آن زن ساعتی خوش را سپری می کرد. هم چنین محمد هم به مقصود خود نمی رسید، جدای از دیدگاه‌های مطرح شده، این افسانه قبلاً در تورات نیز بیان شده بود و برای مردم مکه، مطلبی بدیع و دور از ذهن نبود.

باب چهارم هاجر خانم

در قصص ادیان، قربانی کردن پیامبری از طرف پدر پیامبرش، زبازند است. افسانه‌ها واقعه را این گونه بیان کرده‌اند. ساره همسر ابراهیم پیامبر بود. پس از سال‌های متمادی و طولانی که از ازدواجشان گذشته بود، هم چنان با مشکل اجاق کوری و نبود بچه دست به گریبان بودند. کنیزی در خانه‌ی آن‌ها بود به نام هاجر. ابراهیم در طی ارتباط جنسی که با هاجر داشت او را حامله کرد. ساره با آگاه شدن از این ماجرا و اعلام نارضایتی، سوگند یاد می کند که سه عضو بدن هاجر را خواهد برید. هاجر از ترس تهدیدات ساره، متواری شده و خود را پنهان می سازد. بعدها ابراهیم و هاجر مخفیانه همدیگر را می یابند. هاجر نوزادی را به دنیا می آورد که او را اسماعیل نام می نهد. و به خاطر این که ساره به این ماجرا پی نبرد، از ابراهیم می خواهد که او و کودکش را به جای دوردستی ببرد. اما در روایتی دیگر نقل شده است که ساره گویا به این مسأله پی برده است و شرطی این چنین پیش روی ابراهیم می گذارد که هر دوی آن‌ها (هاجر و اسماعیل) را به مکانی دور دست و بی آب و علف ببرد و خود بر گردد. تا بلکه از شدت گرسنگی و تشنگی هلاک شوند. ابراهیم هم امر ساره را اجابت کرده و آن‌ها را در بیابانی گرم و آفتابی و غیر مسکونی رها می کند. هر چه هاجر به ابراهیم التماس می کند که آن‌ها را در این مکان خشک و غیر مسکونی بدون هیچ آب و غذایی رها نکند؛ ابراهیم توجهی نمی کند.

“ابن عباس” به عنوان یک منبع موثق اسلامی داستان آمدن اسماعیل به شبه جزیره عربستان را خلاصه وار بدین گونه بیان می کند: “اولین کسی که به منطقه‌ی مکه پا گذاشت مادر اسماعیل بود تا بتواند خود را از چشمان ساره مخفی نگاه دارد. در آن دوران کسی در مکه زندگی نمی کرد و به دلیل نبود آب، کاملاً خالی از سکنه بود. قبل از آنکه ابراهیم آن ها را تنها بگذارد مقداری خرما و مشکی آب نزد آن ها گذاشت. (بعد از رفتن ابراهیم) هاجر در پی او راه می افتد به او می گوید: “ای ابراهیم کجا می روی؟ چرا ما را در این دره خالی از سکنه و دور افتاده رها می کنی؟” چندین بار این سخن را تکرار می کند ولی ابراهیم بی توجه به راهش ادامه می دهد.

“ابن عباس” ادامه می دهد و می گوید: “هاجر از آن اندک خرما و آب بیشترین سود را می برد. خودش تناول می کرد و بعد از تبدیل شدن به شیر، بچه را هم سیر می کرد. اما بعد از مدتی گرسنگی و تشنگی بر آن ها غالب آمد. هاجر از دور تپه‌های صفا و مروه را دید. بچه را رها کرده به بالای کوه صفا می رود بلکه کسی یا مکانی را بیابد که آن ها را از گرسنگی و تشنگی برهاند. اما کسی را نمی بیند. به دره باز می گردد. به بالای مروه می رود می ایستد و اطراف را نظاره می کند. کسی را نمی بیند. دوباره به دره باز می گردد. بدین گونه هفت بار مابین صفا و مروه رفت و آمد می کند بدون هیچ سودی. ناگهان فرشته‌ای از راه می رسد و آب زمزم را برایشان از زمین می جوشاند. هاجر خود را سیراب می کند و شیر در سینه‌هایش جاری می گردد و با آن شیر اسماعیل را هم سیر می کند. مدتی وضع بر همین منوال بود، تا که این مکان برای مردم هم کشف شد. ساکنان آنجا زیاد شدند و کم کم به شهری تبدیل شد که آن را مکه نامیدند. حضرت ابراهیم! هم زمانی به دیدار آن دو باز می گردد که هاجر از دنیا رفته، اسماعیل بزرگ شده و صاحب خانواده است. اولین اقدام ابراهیم وادار کردن اسماعیل به طلاق دادن زنش بود. دومین اقدام، ساخت خانه‌ی کعبه بود که اکنون قبله‌ی مسلمانان^{۵۲} نامگذاری شده است. قربانی کردن اسماعیل سومین امر مهم او بود.

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ. فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ. وَنَادَيْتَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ. قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّ هَذَا لَهُو الْبَلَاءُ الْمُبِينُ. وَقَدَيْتَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ.^{۵۳}

⁵² - صحیح البخاری، کتاب الانبیاء، باب: (یزفون) النسلان فی المشی. حدیث 3184

و وقتی با او به جایگاه سعی رسید، گفت: ای پسر کم، من در خواب [چنین] می بینم که تو را سر می برم پس بین چه به نظرت می آید. گفت: ای پدر من! آنچه را بدان ماموری، انجام بده. انشاءالله مرا از شکیبایان خواهی یافت. پس وقتی هر دو تن در دادند [و همدیگر را بدرود گفتند]، [پسر] را به پیشانی بر خاک افکند. او را ندا دادیم که ای ابراهیم. رؤیا [ی خود] را حقیقت بخشیدی. ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم. راستی که این همان آزمایش آشکار بود. و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهناییدیم. این خلاصه‌ای از افسانه‌هایی بود که در قرآن به صورتی فشرده آمده است. نتیجه‌ی بزرگی که مومنان از این افسانه می گیرند اینست که ابراهیم در آزمون الهی موفق بیرون آمده است. در خواب به او گفته بود که فرزندش اسماعیل را قربانی کند. او هم راضی بدین کار شد. از آن به بعد قربانی کردن حیوانات جای قربانی کردن انسان ها را گرفت.

از واقعیات مهمی که هم چون دیگر واقعیات برای آن ارزش و اهمیتی قائل نیستند، بحث معاشقه و سکسبازی های ابراهیم با هاجر است. همان طور که مشاهده می کنیم، هاجر نمونه‌ای واقعی از زندگی زنان به حاشیه افتاده خداوند گارست. مادری ستم‌دیده و بیچاره، و فراموش شده‌ی مومنان اسلامی است. هاجر به خاطر کنیز بودنش و این که ساره مالکش است؛ حتی در زندگی ندارد. پیامبری به او تجاوز کرده و بدون خواست خود هم حامله می گردد. بدون ارتکاب هیچ جرمی تهدید به مرگ می شود. متواری می شود و ناچار خود را مخفی می کند. اگرچه در برخی از قسمتهای تورات و قرآن [تمایزاتی باهم دارند] مشاهده می شود، اما هر دو منبع بر سر این مسأله اتفاق نظر دارند که اسماعیل از کنیزی به نام هاجر متولد شده است. یعنی از زن غیر عقدی ابراهیم. با زبانی ساده و شریعت گونه اسماعیل حرام زاده است. ابراهیم هم از جمله پیامبرانی است که کاملاً مورد اطمینان دین اسلام است. جد اعلا می محمد است. از نظر ظاهری هیکل و صورتشان مشابه هم بوده است. یعنی همان محمد صبور و خویش‌نار دار در برابر غریزه‌ی جنسی، دوران خویش بوده است. همان پیامبری که مخفیانه و آشکارا با هاجر ارتباط جنسی داشت. از ترس تهدیدات همسرش ساره، هاجر و نوزادی تازه به دنیا آمده را از شمال شبه جزیره‌ی عربستان آواره‌ی مرکز این شبه جزیره می کند. گریه و التماس های هاجر، زاری و لابه های نوزادی تازه به دنیا آمده در دل و درون این ابر مرد خدایی تأثیری نکرد. و آن ها را در بیابانی خشک و بی آب و علف رها ساخت. بدین گونه سناریوی این تابلوی ننگین با بی وجدانی و تجاوزگری پیامبری شروع شد و با آواره کردن و از شهر بیرون کردن و در بیابان رها کردن زن و بچه‌ای رنگین شد و این

سناریو انتهایی ندارد. تنها اسماعیل این سناریوی تراژیک را کامل کرد. زیرا که بر طبق قوانین و احکام اسلامی حرام زاده‌است که جای بسی انتقادهای کنونی را باز گذاشته‌است.

ابراهیم، تنها برای شهوترانی به هاجر تجاوز می‌کند. به خاطر همسرش ساره، هاجر و کودک تازه به دنیا آمده‌ها ویلان بیابان‌های خالی از سکنه می‌کند. هاجر زن شرعی ابراهیم نیست؛ بلکه ساره همسر شرعی اوست. محمد به عنوان پیامبر اسلام چنین اعمالی را دوباره احیاء کرده است.

محمد در منزل همسرش حفصه، به کنیزی به نام "ماریه" تجاوز می‌کند. بعدها که حفصه، همسر شرعی محمد، به این کار پی می‌برد و اعتراض می‌کند، محمد از ترس این که حفصه برایش مشکلی ایجاد نکند به حفصه قول می‌دهد که دگرباره به ماریه، که همسر شرعی او نیست، نزدیک نشود و در عوض، حفصه‌را از این تجاوز و سکسبازی محمد و ماریه‌را آشکار نکند.⁵⁴

ابراهیم و محمد نمونه‌ها و اسوه‌ای صادق از مردان دینی در برابر زنان جامعه‌ی دینیشان هستند. با نمونه‌هایی هم چون هاجر و ماریه! اگر بخواهیم منزلت زن و میزان افتخار مردان با ایمان به *شهوترانی* با زن و کنیزان را بدانیم؛ بهتر آنست که از ابراهیم متجاوز و هاجر مورد تجاوز واقع شده و اسماعیل زنازاده شروع کنیم.

باب پنجم

قوم لوت

در قرآن داستانی مشهور درباره‌ی قومی که هم جنس باز بوده‌اند؛ بیان شده است. مردانشان به سکس معقدی عادت کرده بودند. هر مهمان یا غریبه‌ای که گذرش به آن شهر می‌افتاد، آویزش می‌شدند تا عمل سکس خود را با وی، به انجام برسانند. شخصی به نام لوت به عنوان پیامبر برای گسترش دین خود و به منظور زدودن پدیده‌ی هم جنس بازی، در میانشان ظهور کرد.

(وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ). (قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مَّنْكَرُونَ). (وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ). (وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمَنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ

⁵⁴ - در بخش سکس و محمد مفصلاً این واقعه‌را بیان کرده‌ایم.

مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ. قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ. قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ). (أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ. وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ. قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ). (رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ). (قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ). (فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا مِنَ الْغَابِرِينَ). (فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِنْ سَجِيلٍ مَنْضُودٍ). (ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخَرِينَ). (امْرَأَةُ نُوحٍ وَامْرَأَةُ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَفَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ).⁵⁵

زمانی که فرستاده‌هایمان به عنوان مهمان نزد لوت رسیدند، لوت ناراحت شد (چون که جوانانی تازه به سن رسیده بودند و با وجود قوم هم جنس بازش دچار مشکلاتی می شدند). گفت امروز همان روز سختی است که به آن دچار آمده‌ام. (لوت مهمان‌هایش را بجا نیاورد. به آن‌ها گفت) شماها بایستی غریبه باشید (به حوادث بدبین شد). مردم شهر جمع شدند و به خاطر آمدن چند جوان خوشگل به همدیگر مژده می دادند. سریع نزدشان رسیدند. بلکه بتوانند در همان خانه لوت با آن‌ها عمل جنسی را به انجام برسانند. لوت به آنها، که قبلاً نیز چنین عادت داشتند، گفت: ای قوم من! دخترانم در اختیار شما نیستند. خیلی هم برایتان مناسب هستند ولی از خدا بترسید، مبادا نزد مهمانانم شرمسار گردم. مگر انسان با اخلاق در میانتان نیست تا مانع اعمال زشتتان باشد؟ در جواب گفتند: خود که کاملاً واقفی که ما کاری به کار دخترانت نداریم. خوب هم می دانی که هدف ما چه کسانی است!

لوت در جواب گفت: ای کاش صاحب چنان قدرتی بودم تا بتوانم مانع کردار زشتتان باشم. واقعاً که قومی خلافکار هستید. چرا شماها فقط به دنبال هم جنس بازی هستید؟

مردم گفتند: اگر سکوت اختیار نکنی، ناچار خواهی شد شهر را ترک کنی... (لوت به درگاه خدا دعا می کند) پروردگارا از اعمال و رفتار این قوم خود و خانواده‌ام را مصون بدار. مهمانان نزد لوت آمدند و گفتند: ای لوت ما فرستاده‌های خدای شما هستیم دست مردم به سوی تو کوتاه است. همراه با خانواده‌ات شب هنگام

55- به این آیات نگاه کنید: الشعراء 172-173، هود 82، النمل 57، هود 81، الشعراء 169 و 167-167،

هود 78-80، الحجر 67 و 62، هود 77، التحريم 10

دور شوید و به پشت سر نگاه نکنید. غیر از همسرت چون که عذاب شامل او خواهد شد. زمان نابودی آن‌ها سپیده دم است. آیا سپیده دمان نزدیک نیست؟! (درنگ نکنید) و بدین گونه لوت و خانواده‌اش را نجات دادیم. بجز همسرش، که اراده کردیم جزء نابود شوندگان گردد. زمان نزول عذاب، تمامی شهر را ویران کردیم. یکباره و به وسیله‌ی توده‌های انباشته شده‌ای از گِل و آهک مذاب، بلا و مصیبت همچو بارانی شامل حالشان گردید. همسر لوت هم جزء نابود شدگان گردید، (زیرا همسر نوح و همسر لوت با وجود این که همسران بهترین پیامبران بودند! اما به سبب خیانت به شوهرانشان؛ با بدکاران داخل آتش شدند تاجایی که حتی شوهرانشان نتوانستند فریادرسشان باشند و نزد خداوند شفیع آن‌ها شوند).

اگر در آیات دقیق شویم می بینیم که اگر چه لوت در ابلاغ و انتشار دعوت خویش موفقیتی بدست نیاورد، اما تسلیم واقعیت‌های قوم خویش نشد. نه تنها نتوانست دین خود را گسترش دهد و پدیده‌ی هم جنس بازی را ریشه کن نماید، بلکه در این راه همسرش را نیز به سبب این که به این اخلاق عادت کرده بود، از دست داد.^{۵۶} آیات فوق الذکر به تمام معنا نشانگر اینست که پدیده‌ی هم جنس بازی نزد محمد، عملی مذموم و حرام بوده است. دلیل صحت این ادعا اینست که در طول تاریخ اسلام، هیچ داستانی نقل نشده است که خلاف این ادعا را اثبات نماید. اگر چه محمد شخصی به تمام معنا شهوتران بوده است، اما به غیر از سکس از جلو، دنبال سکس معقدی^{۵۷} نبوده است. اما با این وجود، مطلبی که جای بسی شگفتی است و در آیات قرآن نیز بدان اشاره شده است؛ سخن از هم جنس بازی در بهشت است. قرآن به کسانی که به خدای اسلام ایمان آورده‌اند و مطیع فرمان‌های او هستند، مژده‌ی بهشتی را داده است که جمعی نوجوان زیبارو و بی‌مو همیشه برایشان مهیاست و می‌توانند از آن‌ها کام بگیرند.

(يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ. بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ. لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْفَرُونَ). (جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)^{۵۸}.

^{۵۶} - در مورد همسر لوت در آیات دیگری به آن اشاره شده است. برای نمونه النمل ۵۷، التحريم ۱۰
^{۵۷} - البت‌ها همسرش عایشه این کار را انجام داده است که در بخش محمد و سکس از آن بحث کرده‌ایم.

بر گردش پسرانی جاودان [به خدمت] می گردند با جام ها و آبریزها و پیاله [ها]یی از باده‌ی ناب روان، [که] نه از آن سردرد گیرند و نه بی خرد گردند. [اینها] پاداشی است برای آن چه می کردند.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غُلَمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤًا مَّكْنُونٌ.^{۵۹}

و برای [خدمت] آنان پسرانی است که بر گردش همی گردند انگاری آن ها مرواریدهایی هستند که [در صدف] نهفته اند.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّثُورًا.^{۶۰}

و بر گرد آنان پسرانی جاودانی می گردند چون آن ها را ببینی گویی که مرواریدهایی پراکنده اند.

بی تردید پدیده‌ی هم جنس بازی نوعی از انواع اعمال جنسی است. در هر جامعه یا هر منطقه‌ای رهروانی داشته است و البته قوم محمد و مردم شبه جزیره‌ی عربستان نیز مستثنی از این قاعده نیستند، البته به میزانی اندک. هم چنان که وجود آیاتی از این دست در قرآن، ترسانیدن اعراب مسلمان آن روزگاران نسبت به چنین سکسی را نشان می دهد. از اینرو محمد متأثر از وجود چنین عاداتی شهوانی، از لذایذ هم جنس بازی و پسران نوجوان مروارید گونه برای آن ها بحث می کند. و شهوت انگیزی و برخورداری از لذایذ جنسی از چنین نوجوانانی را به صحابه اش مژده می دهد. اعلام وجود نوجوانانی در بهشت با توصیفاتى همچون: (پسران ماندگار، مخلص، خالد، جاودان و همیشه در حال زیبایی و بی مویی می مانند)، بیانگر عقده‌های درونی و عمیق هم جنس بازیست. همان طور که در آیه اشاره شده است، پسران جوان ماندگار نوکر و خدمتکار مردان بهشتی اند. ساقی مجالس شراپخواریشان هستند و همیشه در اطراف و اکنافشان آماده اند. خدمت کردن هم قواعد خاصی را می طلبد. خدمت همان معنای ظاهری آن نیست. بلکه خدمت به جسم و جنس نیز گونه‌ای خدمت کردن است.

سخن از جوانان بهشتی و توصیف پسران نوجوان، به غیر از به جوش آوردن نیروی شهوانی هم جنس بازان، هدف دیگری نمی تواند داشته باشد. "بارها و بارها قابل استفاده بوده (مُخَلَّدُونَ) و هم چنان بکر می مانند." درست همانند کلامیست که درباره‌ی حوریان آورده است، که هر چند بار از آن ها استفاده کنی و آن ها را به زنانگی برسانی، دوباره به دختر تبدیل می شوند.

چنین دیدگاه هم جنس بازنه‌ای مورد تأیید "امام عقیلی" نیز هست. چنان که گفته‌است: "مؤمنان بهشتی توانایی ارضاء هزار نوجوان را دارند."^{۶۱}

خدمات رسانی و نوکری و ارضاء مالکین از سوی نوجوانان زیاروی در این دنیا، و این قبیل خدمات رسانی و نوکری و ارضاء مالکین، در بهشت نیز به همان شیوه ادامه دارد. به عبارت دیگر، همان شهوترانی و آداب سکسبازی برای مردان بهشتی هم چنان ادامه دارد! و به عنوان پاداشی اخروی در ازای اعمال دنیوی آنان، نصیبشان می‌گردد. (جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).^{۶۲}

(یحیی بن اکثم) مردی بچه‌باز بوده است. و همیشه خدا را شکرگزاری می‌کرد و می‌گفت: "سپاس مخصوص خدایست که ما را نیز از یاد نبرده و در بهشت نوجوانان زیبا و بی‌مو را برایمان مهیا کرده است، و ارج و مقامی والاتر از کنیزان به آن‌ها داده است. ای کاش هم اکنون مرگم در می‌رسید و به بهشت برین شاد می‌شدم."^{۶۳}

سؤالاتی که در نتیجه‌ی این آیات مطرح می‌شود عبارتند از این که:

1- اگر هم جنس بازی پدیده‌ای منفور است، پس چرا یکی از نعمات بهشتی محسوب می‌گردد؟ چرا هم جنس بازان را با نوجوانان بی‌مو و زیبارخ اغواء می‌کنند؟

2- بیشتر قوم لوت هم جنس باز نبودند. زیرا که قسمتی از جامعه را زنان و کودکان تشکیل می‌دادند. زمانی که خداوند سزادادن هم جنس بازان را اراده کرد، تمامی ساکنان شهر از مجرم و بی‌گناه شامل عذاب شدند. در حالی که کودکانشان نه تنها هم جنس باز نبودند، بلکه درباره شهوترانی هم چیزی نمی‌دانستند. آیا این گونه بلا نازل کردن و عذاب دادن عادلانه و عاقلانه است؟

3- تعداد هم جنس بازان در جهان امروز، احتمالاً نسبت به آن روزگاران کهن و آن منطقه‌ی کوچک، بیشتر باشد، که در شهرها و روستاها پراکنده‌اند. پس چرا خدا بلا و مصیبت را شامل حالشان نمی‌کند؟ این در حالیست که عده‌ای از قبل از ظهور اسلام تا کنون آشکارا دست به چنین عملی می‌زدند؟ نه تنها بچه‌بازی، بلکه مردان ابنه‌ای و حتی هم جنس بازی در میان زنان هم رو به ازدیاد است. در میان این گروهها مردان دینی و طلبه‌ها دیده شده‌اند که در مساجد در حین عمل بچه‌بازی دستگیر شده‌اند. پس چرا خداوند همانند قوم لوت بلایی برایشان نازل نمی‌کند؟ اگر خدا شکیب و صبور

⁶¹- العقیلی، 442

62- الواقعة 24

⁶³- العقیلی: 444

است و اشتباهات و خطای انسان ها را عفو می کند، پس چرا این شکیبایی و عفو شامل قوم لوت نشد و تمامی زنان و بچه‌های بی گناه را به بلا دچار ساخت؟

4- مطابق مژده‌ای که خدای اسلام به مردان مسلمانان داده است، همه‌ی اهل بهشت در ناز و نعمت هستند، مطابق همان آیات گروهی نوکر و همیشه آماده‌ی سکس در بهشت پایدار و جاودان وجود دارند که هم چنان در بهشت برده و خادم می مانند و تا ابد در خدمت شهوت بازان مومن هستند. پس این گروه چه کسانی هستند که بری از نعمات بهشتی هستند؟ آیا این دلیل بر نوعی تضاد در آیات قرآن نیست؟

5- به عنوان آخرین سؤال: ذکر و بازگویی داستانی این گونه چه نفعی برای سایر مردم و مسلمانان دارد؟ در صورتی که همین داستان ها در منابع کهن تاریخی به وفور دیده می شود و برای مردم شبه جزیره‌ی عربستان چیزی ناآشنا نیست. حال با این وجود چرا در بازگو کردن آن، این همه زیاده‌روی شده و چرا فقط به یک سوره اکتفا نشده است. و بارها در سوره‌های متفاوتی این بازگویی صورت گرفته است. برای مثال در سوره‌های (الصفات، الاعراف، النمل، العنکبوت، الشعراء، التحريم، الحجر، الانبياء، القمر، هود) بیان شده است. آیا چنین افراطی در بازگویی آن ها، از اعجاز قرآن نمی کاهد؟

ضمیمه‌ی فصل دوم سکس در بهشت

اگر چه محمد پدید آورنده‌ی چیزی به نام بهشت نبوده است؛ و تمامی ادیان مدعی یگانه‌پرستی از آن به شیوه‌های گوناگون سخن رانده‌اند، ولی سخن از عمق جزئیات بهشت از طرف محمد نشان از درک بزرگ او بود که به شیوه‌ای ماورایی و روانکاوانه جامعه شبه جزیره‌ی عربستان را تحت تأثیر قرار داد. عدم وجود متدی فلسفی و علمی درباره‌ی ماوراءطبیعه در شبه جزیره‌ی عربستان دروازه و دیدگاهی بر روی محمد گشود تا بتواند مطابق میل خود از زندگی معنوی سخن به میان آورد.

در آیات و محافل مختلف تصویرهایی از بهشت و جهان آخرت را برای مردم تشریح کرده است. جویبارها، ساختار کوه‌ها، لذایذ بهشت، خادمانش، حوری‌ها، پسران زیبا و بی مو، میوه و خوراکی‌ها و نوشیدنی‌هایش، سکس و آداب شهوت رانی، و غیره.... یکی دیگر از تصویرهای بهشتی که به شیوه‌ای گسترده از آن سخن به میان آمده است؛ جایگاه و اهمیت و نوع رابطه‌های جنسی است. برای درک بیشتر از

ساختار و تصویر های بهشت، ذکرافسانه‌های قرآنی لازم است. چند آیه‌ای را ذکر نمایم.

وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ. عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ. وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ. يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ. وَجَزَاءُهم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةٌ وَحَرِيرٌ. مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا. وَذَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ أَطْرُفُهَا تَدْلِيلًا. وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَاتٍ مِنْ فَضْلِهِ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرٍ. قَوَارِيرٍ مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا. وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا. عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا. وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا. فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ. خَالِدِينَ فِيهَا. لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ. وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ. كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ. لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ إِسْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ. كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ. وَحُورٌ عِينٌ. كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ. إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً. فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا. وَكَوَاعِبَ أَرْبَابًا. وَفُرُشَ مَرْفُوعَةٍ. يُطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ. بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ. لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ. جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.⁶⁴

هر کس از مردان و زنان، اعمال و رفتار شایسته‌ای داشت و به خدای اسلام ایمان داشت وارد بهشت می‌شود. بدون هیچ محدودیتی، کاملاً تأمین و در رفاه به سر می‌برند. وسعت بهشت به اندازه‌ی وسعت آسمان‌ها و زمین است. و دروازه‌های بهشتی به رویشان گشوده می‌شود. میزبانان بهشتی با سلام و درود خوش آمدگویی‌شان هستند و در بهشت ابدی و جاودانه هستند. سینی و فنجانهای طلایی حاوی هر آنچه خواهش‌های نفسانی را برآورده و دیدگان را نوازش می‌دهند. (بهشتیان) در آنجا جاودانه‌اند با [برخورداری از] میوه‌های فراوان. خدا در پاداش شکیبایی‌شان فرش حریر را به آنها عنایت کرده است. بر سر منزلی آرام می‌گیرند که نه گرما و نه سرما موجب رنجش خاطرشان نخواهد بود. سایه درختان بهشتی بر سرشان گسترده و میوه‌هایشان در دسترس

64- به خاطر منقطع نشدن معانی آیات، آنها را در کنار همدیگر آورده‌ایم.. هم چنین به این آیات مراجعه کنید: الغافر، 40، الحديد، 21، الزمر، 73، الزخرف، 71 و 73، الانسان، 12-19، محمد، 15، الاحقاف، 14، الصافات، 47-48-49، الرحمن، 56، 58، الواقعة، 23-23، 35-36، النبأ، 33، الواقعة، 34، 17-19، 24.. و

است. در ظروف سیمین شرابشان می دهند و در جام های کریستال می نوشند. تمامی اسباب و ظروف، هنری و دلربا ساخته شده اند. باده ای ناب از زنجبیل (سلسبیل) برگرفته از چشمه ای به نام سلسبیل و نوجوانانی خوشکل و بی مو و همیشه جاودان، که با دیدنشان احساس می کنی مرغابی هایی هستند که در آب شناورند، در خدمتگذاری حاضرند. چندین رودخانه در آن جاری هستند با آبی مطبوع و دلپذیر. چندین رودخانه پر از شیر که مزه آن تغییر نمی کند و چندین رودخانه از شراب گوارا مخصوص شراب خوران. هم چنین چندین رودخانه ی عسل مصفا همراه با انواع میوه های مختلف در آن وجود دارد. و تا ابد در آن جاودانند. (شرابه ۱) هیچ نوع بدمستی، استفراغ، و ناراحتی را به دنبال ندارند. در کنار اینها حوریانی برای مردان بهشتی که چشم نظر به کسی دیگر ندارند؛ مهیا است. همان حوریانی که همانند پوسته ی نازک درون تخم مرغ آب پز، دست نخورده، بی مو و انعطاف پذیر، آماده اند. همچو یاقوت و مرجانند، پریان سفید با چشمانی خُمار، انگار مرواریدی در صدف هستند. حوریان را با ساختار دخترانه خلق کرده ایم که همیشه دختر باقی بمانند. با سینه هایی برآمده نشسته بر سریرهایی بلند و راحت. هم چنین پسران نوجوانی که همواره در [کمال] زیبایی و کامبخشی ماندگار خواهند بود، گرد مردان بهشتی می گردند با خُم و پارچ و جام هایشان، در پیاله های مخصوص باده گساری می کنند. همان باده ای که به دور از سردرد و رنجش خاطر می باشند. (این عنایت و نعمت) پاداش اعمال صالح مردانیست که در زندگی دنیویشان انجام داده اند!

اینها نمونه هایی از مناظر تخیلی بهشت مسلمانان است. بسیاری از این آیات در مکه نوشته شده اند. محمد می خواست از راه این آیات نظر جامعه را به سوی نعمات و خوشی های بهشتی جلب نماید و آن ها را از فساد اخلاقی مصون بدارد. ولی موفقیتی بدست نیاورد. چون که ذات و درون و فرهنگ اجتماعی غالب در منطقه، مخالف خواسته های محمد بودند. آن ها خود با زیباترین زیبا رویان و در اعماق جویبارهای شراب شنا می کردند. کسانی که خواهان چنین خواسته های خیالی بهشت و ارضاء عقده های درونیشان بودند، تعداد محدودی از فقیران و مستمندان جامعه بودند. همان کسانی که از خوشی ها و لذایذ جنسی در زندگی اجتماعی و اقتصادی خویش محروم بودند. همان طور که تاریخ نیز بر این ادعا صحه گذاشته که پیروان این دین کسانی غیر از این گروه ها نبودند.

بعد از مهاجرت به مدینه، ادراکات بهشتی و بحث از سکس با اندک تغییراتی روبرو شد. آیات دیگری که بتوانند معنی و منظور آیات مکی را توجیه یا تفهیم کنند؛

نوشته‌نشده. تازه در مقابل این آیات، گفته‌های هر از گاهی محمد بود که سعی در توجیه آن‌ها می‌کرد:

قَالَ لَهُ أَنْطَأُ فِي الْجَنَّةِ؟ قَالَ "نَعَمْ" وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ دَحْمًا دَحْمًا فَإِذَا قَامَ عَنْهَا رَجَعَتْ مُطَهَّرَةً بَكْرًا.^{۶۵}

یکی از صحابه از محمد سؤالی پرسیده است: "آیا در بهشت عمل جنسی داریم؟ (به عبارت دیگر آیا با زنان چنان آمیزشی داریم که به ارگاسم برسیم) در جواب گفت: "بله، سوگند به کسی که جانم در دست اوست (خدا) هر لحظه سکس آماده است. زمان پایان یافتن هر عمل جنسی، زن به مرحله دخترانگیش باز می‌گردد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ "إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ إِذَا جَامَعُوا نِسَاءَهُمْ عُذْنُ أَبْكَارًا."^{۶۶}
پیامبر گفت: "زمانی که مردان بهشتی با زنانشان همبستر شدند و کارشان به اتمام رسید، زنان خود به خود به حالت دخترانگی بر می‌گردند.

قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَصِلُ إِلَى نِسَائِنَا فِي الْجَنَّةِ؟ قَالَ "إِنَّ الرَّجُلَ لَيَصِلُ فِي الْيَوْمِ إِلَى مِائَةِ عَذْرَاءٍ."^{۶۷}

باز از پیامبر پرسیده‌اند: "ای پیامبر خدا، آیا در بهشت به اوج ارضای سکس می‌رسیم؟ در جواب گفت: "مردان بهشتی روزانه با 100 دختر دست نخورده سکس می‌کنند.

چیزی که جای اندیشیدن و بسی شگفتی دارد این است، در تمام متون اصیل این دین، در بهشت حقوقی محدود یا نصفه‌نیمه یا خود یک چهارم حقوقی که مختص مردان است، برای زنان قائل نشده‌اند. اسلام سوای از این که در زندگی دنیوی اندک حقوقی برای این نیمه‌ی جامعه روا ندیده است، تازه در همان زندگی ماورایی و متافیزیکی هم قائل به اندک حقوقی هم چون آزادی و مطابق آرزوی خود زیستن را برای این طیف قائل نشده است. آیه یا حدیث روشنی وجود ندارد که در آن امید به زندگی توأم با لذایذ و خواسته‌های زنان در بهشت، ترسیم شده باشد. جدای از این همه مصائب دنیوی که نصیب زنان کرده‌اند؛ در بهشت هم سرنوشتی بجز خدمت به مردان و اسیر شدن در دام آن‌ها ندارند.

65 - تفسیر ابن کثیر، فی تفسیر سورة الواقعة 34-37

66 - نفس المصدر الواقعة 34-37

67 - نفس المصدر سورة الواقعة 34-37

نقل است که روزی پیامبر درباره‌ی نعمات بهشتی وعظ کرده است که گویا هر مرد بهشتی با 72 حوری می‌تواند همبستر شود. همان حوریانی که خداوند به شیوه‌ای خاص، برای این کار خلق کرده است. با هر حوری که همبستر شود، بعد از مراجعت مجدد به او، طوری احساس می‌کند که هنوز باکره و دست نخورده است...^{۶۸} زنی از پیامبر پرسید، پس ما چی؟ پیامبر در جواب گفت: "شما نیز نزد شوهرانتان باز می‌گردید! در تفسیر این کثیر بدین گونه منقول است:"

يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمَرْأَةُ مِثْلُ تَرْوَجٍ زَوْجَيْنِ وَالثَّلَاثَةُ وَالْأَرْبَعَةُ ثُمَّ تَمُوتُ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَيَدْخُلُونَ مَعَهَا مَنْ يَكُونُ زَوْجَهَا؟ قَالَ " يَا أُمَّ سَلْمَةَ أَنْ هَا تُخَيَّرُ فَتُخْتَارُ أَحْسَنَهُمْ خُلُقًا."^{۶۹}

ام سلمه از همسرش محمد پرسید: "ای پیامبر خدا! زنانی هستند که گرفتار چند شوهری هستند. زنانی وجود دارند که دو یا سه یا چهار شوهر اختیار کرده‌اند، و پس از مرگ هم وارد بهشت می‌شوند. هم چنین شوهران این زنان نیز داخل بهشت می‌شوند. با این حال در بهشت کدام یک از این شوهران نصیب هر یک از آن زنان خواهد شد؟ در جواب گفت: "ای ام سلمه آن زن خود مختار است یکی از بهترین آن‌ها را انتخاب کند.

این آزادی که زنان در انتخاب یکی از شوهران خویش دارند، یک دهم آن حقوق و آزادی و لذایذ اخروی نیست که در بهشت نصیب مردان می‌شود. متأسفانه در آن هنگام زن دیگری حضور نداشت که از محمد پرسد؛ اگر زن بهشتی هیچ یک از شوهرانش را دوست نداشت و خواستار آن‌ها نبود، تکلیف وی چیست؟ یا چرا زنان هم مثل مردان نمی‌توانند از 72 مرد خوش تیپ و جوان کام گیرند؟! چرا حتی در

68- (قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مَا أَنْتُمْ فِي الدُّنْيَا بِأَعْرَفَ بِأَزْوَاجِكُمْ وَمَسَاكِينِكُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِأَزْوَاجِهِمْ وَمَسَاكِينِهِمْ فَيَدْخُلُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ زَوْجَةً مِمَّا يُنْشِئُ اللَّهُ وَثِنْتَيْنِ مِنْ وَكَلِ آدَمَ لَهُمَا فَفَضَلَ عَلَيَّ مَنْ أَنْشَأَ اللَّهُ بَعِيَادَتَهُمَا اللَّهُ فِي الدُّنْيَا يَدْخُلُ عَلَيَّ الْأُولَى مِنْهُمَا فِي عُرْفَةِ مِنْ يَأْفُوتُهُ عَلَى سَرِيرٍ مِنْ ذَهَبٍ مُكَلَّلٍ بِاللُّؤْلُؤِ عَلَيْهِ سَبْعُونَ زَوْجًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ وَإِنَّهُ لِيَضَعُ يَدَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهَا ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَيْ يَدِهِ مِنْ صَدْرِهَا مِنْ وَرَاءَ تِيَابِهَا وَجِلْدِهَا وَلَحْمِهَا وَإِنَّهُ لَيُنْظَرُ إِلَيْ مَخِّ سَاقِهَا كَمَا يُنْظَرُ أَحَدَكُمْ إِلَى السَّلْكَ فِي قَصَبِ الْيَأْفُوتِ كَبِدَهُ لَهَا مَرَأَةٌ يَغِي وَكَبِدُهَا لَهَا مَرَأَةٌ قَبِينَمَا هُوَ عِنْدَهَا لَا يَمْلَهُمَا وَلَا تَمَلُهُ وَلَا يَأْتِيهَا مِنْ مَرَّةٍ إِلَّا وَجِلْدُهَا عَذْرَاءٌ مَا يُقْتَرُ ذَكَرَهُ وَلَا يَسْتَكِي قُبُلَهَا إِلَّا أَنَّهُ لَا مَنِيَّ وَلَا مِيئَةَ قَبِينَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ تُودَى أَبَا قَدَّ عَرَفْنَا أَنَّكَ لَا تَحَلُّ وَلَا تَمَلُّ إِلَّا أَنْ لَكَ أَزْوَاجًا غَيْرَهَا فَيُخْرَجُ فَيَأْتِيَهُنَّ وَاحِدَةً وَاحِدَةً كُلَّمَا جَاءَ وَاحِدَةً قَالَتْ وَأَلَّهُ مَا فِي الْجَنَّةِ شَيْءٌ أَحْسَنَ مِنْكَ وَمَا فِي الْجَنَّةِ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ.) تفسیر ابن کثیر، فی تفسیر سوره

الواقعة. 36

۶۹- نفس المصدر سورة الواقعة 34-37

زندگی بهشتی همانند زندگی دنیویشان از مرد کمتر باشند و چیزی که لایق و شایسته‌ی مرد است برای زن هم لایق ندانسته‌اند؟

زمانی که در مکه بود تصویر کردن مناظر بهشتی را با خیالپردازی چاشنی می داد. اما در مدینه نحوه‌ی به تصویر کشیدن‌ها به تصاویری تمام سکسی تغییر یافت. در بهشت های مکی: زنان همیشه دخترانی هستند همانند پوسته‌ی نازک درون تخم مرغ آب پز شده، دست نخورده و بکر و بی مو حتی نرم و خوش دست. ولی مناظر بهشت های مدنی: مردان مسلمانان بدون هیچ ترحمی می توانند به جان این حوریان بیفتند و اعمال جنسی را یکی پس از دیگری به انجام برسانند. روزانه می توانند با صد دخترک دست نخورده و بکر همبستر شوند. افکار و تخیلات محمد چیزی از فیلم های سکسی سال های اخیر کم ندارد. اگر مقایسه‌ای سریع و آنی در مورد میزان موفقیت گسترش دین محمدی در مکه و مدینه انجام دهیم؛ روشن خواهد شد که درست بر عکس انتظاری که از تبلیغات خود برای بهشت های مکی انجام می داد؛ موفقیتی بدست نیاورد. مطابق نظرات گوناگون، این دلیل عدم موفقیت در دو اصل اساسی نهفته‌است:

اول: این که؛ پافشاری تقلید گونه‌ی وی مطلب خاص و جدیدی برای اعراب به همراه نداشت. که نتیجه‌ی آن عقب نشینی از پیامبری برای شهر مکه و به پادشاهی رسیدن و امیری سلسله جنگ‌هایی در شهر مدینه بود.

دوم: همان طور که اشاره شد، در مرحله‌ای که در مکه بود با استفاده از شیوه‌های تخیلی از سکس و لذایذ بهشتی سخن به میان می آورد. ولی در مرحله‌ی مدینه‌با استفاده از متدهای گوناگون راه‌های تازه‌ای بر روی مردان مسلمان گشود تا بتوانند خودشان را با انواع تفریحات و لذایذ جنسی ارضاء نمایند.^{۷۰} بدین گونه مسلمانان صاحب بهشتی پر از سکس و مال و منال شدند. و بهشت واقعی جای خود را به افسانه‌ها داد. این چنین دلایلی باعث شد که محمد در طول سیزده سال در مکه با وجود پایداری و خستگی ناپذیری نتوانست در انتشار و گسترش دینش موفقیتی حاصل کند. اما در مدت کمتری، یعنی در مدت ده سال در مدینه‌صاحب موفقیت های چشمگیری شد.

توصیفات سکسی محمد در مکه توأم با تخیلات، ولی در مدینه‌جنبه‌ای واقعی به خود گرفت که خود بیانگر همان مطلبیست که (مسعود محمد) در کتابش با نام (المجتمع البشري لماذا يشبه مستشفى المجانين) اشاره کرده است و می گوید: "در همایشی، مردی از زبان های هم جنس بازی از نقطه‌نظرهای علمی و جسمی و اجتماعی بحث می کرد.

⁷⁰ - در بخش های بعدی مستندات بهتری را ارائه خواهیم نمود.

در این وقت رئیس یکی از باندهای هم جنس باز به جای درخواست روشن کردن مطلب، شیشکی منحصر به فردی را تقدیم همایش کرده است." در مجموع چیزی که کاملاً بدیهی است این است که، کسی به خاطر لذایذ و نعمات بهشتی مسلمان نشده است. از میان مکیان کسانی که مسلمان می شدند به خاطر فرار از مشکلات اجتماعی و مسائل بفرنج اقتصادی بود، که جزیی از زندگیشان شده بود. از میان مدنیان کسانی که مسلمان می شدند به خاطر ترس های درونی که از دوزخ و جبروت و درندگان داشتند و مسلمانان در مقابل مخالفانشان به عنوان یک سیاست، نهادینه کرده بودند. البته عوامل زیادی در این میان دخیل بودند که پرداختن به آن ها، ما را از موضوع اصلی کتاب دور می سازد.

فصل سه حجاب در میانه‌ی اخلاق و عقاید اسلامی

تمامی علم و دانش بشری در فرهنگ و اندیشه‌ی مردان عقیم خواهند ماند، تا زمانی که زنان به طور شایسته در آن مشارکت نوزند. در تاریخ و گذشته‌ی ادیان ریشه‌ای از خشونت همیشگی در برابر زن خود نمایی می کنند. زنان همواره قسمت اعظم انسان های مستضعف را در میان تمامی طبقات اجتماعی ادیان و گفتمان های متفاوتی یکی به خود اختصاص داده‌اند. از دیدگاه ما، تا حکمرانی دین و مذهب برقرار باشد، زن هم در میان این استضعاف دست و پا می زند. نباید فراموش کرد که ساختار زندگی زنان نشانگر پیشرفت اجتماعی و مدنی و فرهنگی هر جامعه‌ای است. به تعبیر دیگر پیشرفت در تمامی زمینه‌های سیاسی، مدنی، علمی، آزادی و رفاه عمومی افراد جامعه در گرو آزادی زنان است. به همین دلیل است که دین برای حفظ پایگاه خود و نیز تحمیل گفتمان متفاوتی خویش بر کل ساختار زندگی در جامعه‌ی بشری، نیمی از جامعه یعنی زنان را وادار به اطاعت، خموشی و اسارت در برابر مردان می کند، در نتیجه تبدیل به مانعی اساسی در مقابل هرگونه جنبش انسانی و مرفقی می شود.

چنین به نظر می رسد که علم به این حقیقت در نزد ادیان و مذاهب امری بدیهی و آشکار است. از این رو ادیان، مخصوصاً دین اسلام، آشکار شدن رخسار زن را به عنوان یکی از ترسناک ترین پدیده‌ها و خطرناکترین جلوه‌ها قلمداد کرده‌اند! اسلام با چنان ترس نهادینه‌ای روبرو است که، اساس انسانیت (زنان) را در استضعافی ماندگار

جاودانه کرده است و اختفاء و پوشیدگی رخسار زنان را مقدمه‌ای برای سرور و سالار باقی ماندن مردان و به عنوان بهترین راهکار ممکن، ارائه می‌دهد. و از روز ازل اجازه نمی‌دهد (زن) از آزادی‌های اولیه‌ی خود برخوردار باشد.

مسئله‌ی واجب بودن حجاب اگرچه در ابتدای امر به تعبیر امروزی نبود. ولی بعدها، بالأخص در این سال‌های اخیر ابعاد کنونی را به خود گرفته است. و تغییراتی اساسی در نحوه‌ی پوشش، صورت گرفته، تغییراتی که توانست سرنوشت زنان را به جایگاهی برساند که موجب مجادله در میان اندیشمندان اسلامی و غیر اسلامی شود.

امروزه در جهان، حجاب و ریش و محاسن مردان به عنوان یکی از شاخص‌های شناخته شده، و یکی از آداب مهم اسلامی قلمداد می‌شود. از دیدگاه اسلام، حجاب معیاری برای تفکیک زنان مؤمن از زنان غیر مسلمان قلمداد می‌شود. بهادادن این دین به مسئله‌ی حجاب، اهمیت بزرگی را در دنیای معاصر ایجاد نموده است. از طرفی امیدوارند بتوانند آن را با دانش دنیای مدرن سازگار سازند. با این تفکر که پوشش و حجاب تکیه گاهی برای مصون ماندن و ملکه آسا ماندن باشد. از سویی دیگر فکر می‌کنند باعث می‌شود مردان از اغفال شدن و فریب خوردن توسط زنان مسلمان در امان بمانند. در عوض عدم رعایت حجاب، برای زنان غیر مسلمان هرزگی و روسپیگری و فساد را در پی دارد.

در اوائل ظهور اسلام، چندین مسئله‌ی فرعی - جانبی داشته‌اند. یکی از آن‌ها نحوه‌ی پوشش اندام زنان بوده است. محمد در ابتدای دعوت دینی خود مثل همه‌ی مسائل شرعی دیگر، چندان اهمیتی به این مسأله نداد و علاوه بر آن، قسمت عظیمی از مسائل اجتماعی، اقتصادی، تاریخی و مدنی را به حیطة‌ی فراموشی سپرده بود. و تنها به شیوه‌ی کلاسیک مابانه در فکر تبلیغ دینش بود. بعد از این که به مدینه مهاجرت کرد و با بنیان نهادن اولین حکومت اسلامی قدرت را بدست گرفت، اعمال فشار و شکنجه شروع شد و با استفاده از اهرم فشار مردم را وادار به پذیرش کورکورانه این دین نمودند.⁷¹ برای تمامی مسائل، از مسائل اقتصادی گرفته تا مسائل فرهنگی و استقرار حاکمیت، ضوابطی را در نظر گرفتند. برای مسائل اخلاقی، نحوه‌ی تفکر، ازدواج، چگونگی شوهر دادن دختران کم سن و سال، مسائل خادمان و کنیزکان، چند همسری [برای مردان] و روابط جنسی

⁷¹- اگر تاریخ اسلام را مطالعه کنیم، مخصوصاً جنگ‌های اسلام علیه قبایل مختلف شهر مدینه که بیشتر آن‌ها قتل عام شدند (برای مثال قتل و عام‌های قبیله‌ی بنی قریظه)، گواه حقیقی بودن این مدعا را در می‌یابیم .. در قسمت سکس و محمد چند نمونه‌ای را ذکر کرده‌ایم .

اهمیت خاصی قائل شدند. هم چنین برای پوشاندن قسمت هایی از اندام و چهره‌ی زنان نیز تدابیری اندیشیده‌شد.

بر روی پدیده‌ها و آداب و رسوم های گوناگون تحقیقات گسترده‌ای انجام دادند. مسأله پوشش، مسأله‌ی حجاب بود. همان طور که در پایان این نوشته‌روشن خواهد شد، مسأله‌ی حجاب یکی از مسائل مهم اسلام بوده و علمای دینی توانستند (باترفندهایی) حجاب را به صورت وظیفه‌ای واضح و خطیر بر دوش زنان مسلمان وا گذارند. ولی با شیوه‌ی عقل مدارانه نه دین و نه علمای دینی نتوانستند توجیهی منطقی برای سؤالات دنیای مدرنیته بیابند.

مسلمانان معنی کلمه‌ی (حجاب) را با معنای کلمه‌ی (جلباب) اشتباه گرفته‌اند. در هیچ قاموس و منبعی کلمه‌ی حجاب به معنای پوشاندن موها یا پوشاندن سر نیامده‌است. بلکه به معنی مانع یا حائلی است که میان دو نفر یا دو شیء به وجود بیاید. یا فاصله‌ای که میان دو نفر (متکلم و مخاطب، بازیگر و بیننده) ایجاد شود.

(جلباب) هم که در قرآن به آن اشاره شده به معنی پیراهن یا لباس گشاد است.^{۷۲} ولی محققان غیر واقع بینانه معنی پیراهن یا لباس گشاد را برای (حجاب) به کار برده‌اند. بهترین سند برای اثبات این مدعا، خود قرآن می تواند باشد که هفت بار کلمه‌ی (حجاب) را بکار برده است. ولی در هیچ کدام از آیات به آن معنی مصطلح امروزی

⁷² - لغت (جلباب) لغتی عربی است و به خاطر این که مستقیماً از فرهنگ عربی اتخاذ شده در زبان های دیگر به سختی می توان معادل هایی برای آن پیدا کرد. در اینکه جلباب چه نوع لباسی را می گویند، نظر مفسرین و لغویین مختلف است و به دست آوردن معنای صحیح کلمه دشوار می‌باشد
المنجد می‌نویسد

"الجلباب: القمیص او الثوب الواسع" (یعنی جلباب پیراهن یا لباسی گشاد است).
در مفردات راغب که کتاب دقیق و معتبری است و مخصوص شرح لغت های قرآن نگاشته شده است، آمده‌است: الجلابیب: القمص و الخمر" (یعنی پیراهن و روسری)".

قاموس می‌گوید:

"و الجلابب كسرداب و سنمار: القمیص و ثوب واسع للمرأة دون الملحفة او ما تغطي به ثيابها من فوق كالملحفة، او هو الخمار. یعنی جلباب عبارت است از پیراهن و یک جامه گشاد و بزرگ کوچکتر از ملحفة. و یا خود ملحفة (چادر مانند) که زن به وسیله آن تمام جامه‌های خویش را می‌پوشد، یا چارقد"
در لسان العرب آمده‌است:

"الجلباب ثوب اوسع من الخمار دون الرداء تغطي به المرأة رأسها و صدرها. یعنی جلباب جامه‌ای است از چارقد بزرگ تر و از عبا کوچک تر. زن به وسیله آن سر و سینه خود را می‌پوشاند". "مترجم"

نیامده است که امروزه تعبیرهای نادرست از آن کرده‌اند. در اساس هم به منظور پوشیدن پوششی مخصوص برای پوشاندن سر و زلف نبوده است.

اولین آیه:

وَإِذَا قُرَأَتِ الْقُرْآنُ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا^{۷۳}

به وقت خواندن قرآن (حِجَابًا hijab مانع و حایلی) میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم.

دومین آیه:

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا^{۷۴}

در برابر آنان پرده‌ای (حِجَابًا hijab) قرار داد سپس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به صورت انسانی خوش اندام بر او نمایان شد.

آیه‌ی سوم:

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ^{۷۵}

سپس گفت: عشق به گله‌ام را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم تا خورشید در افق در پس حجاب ظلمت شد (بِالْحِجَابِ hijab مخفی، قسمت پنهانی)

آیه‌ی چهارم:

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَتَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ^{۷۶}

و میان آن دو [بهشتیان و جهنمیان] حایلی است (حِجَابٌ hijab) و بر اعراف مردانی هستند که هر یک [از آن دو دسته] را از سیمایشان می‌شناسند..و.و.

پنجمین آیه:

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكْتَةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ^{۷۷}

⁷³ - الاسراء 45

⁷⁴ - مریم 17

⁷⁵ - ص 32

⁷⁶ - الاعراف 46

⁷⁷ - فصلت 5

و گفتند دل های ما از آن چه ما را به سوی آن می خوانی سخت محجوب و مهجور است و در گوش های ما سنگینی و میان ما و تو پرده ای (حِجَابُ hijab) است پس تو کار خود را بکن ما [هم] کار خود را می کنیم.

ششمین آیه:

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآدْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ⁷⁸

و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی پرده ای (حِجَابُ hijab) یا فرستاده ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید..

هفتمین آیه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُوجَاتَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا⁷⁹

ای کسانی که ایمان آورده اید، داخل اتاقهای پیامبر مشوید. مگر آن که برای [خوردن] طعامی به شما اجازه داده شود [آن هم] بی آن که در انتظار پخته شدن آن باشید. ولی هنگامی که دعوت شدید داخل گردید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید و مشغول حرفی و سخن گفتن نشوید. این [رفتار] شما پیامبر را می رنجاند و [الی] از شما شرم می دارد و حال آن که خدا از حق [گویی] شرم نمی کند و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده (حِجَابُ hijab) از آنان بخواهید این برای باکی و تصفیه ی دل های شما و دل های آنان می باشد و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و مطلقاً [نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود در آورید چرا که این [کار] نزد خدا همواره [گناهی] بزرگ است.

با توجه به آیات ذکر شده لفظ (حِجَاب) ⁸⁰ مانع یا پرده یا حدی است که انفصال بین دو چیز را شامل شود. بدین منوال؛ منظور از حِجَاب آن چیزی نیست که بانوان به عنوان پوشش مرسوم امروزی بر سر می گذارند. حتی معنای مشابهی را نمی توان از آن

⁷⁸ - شوری 51

⁷⁹ - احزاب 53

⁸⁰ - الحجاب: السُّرَّ. حجب الشیء یحجبه حجاً وحجاباً و حجه: ستره. وقد احتجب وتَحجب إذا اکتن من وراء حجاب. (لسان العرب، و كذلك المعجم الوسيط: مادة حجب)

استخراج کرد. با وجود چنین واقعیتی، مفسران نقطه مقابل آن را تفسیر کرده‌اند، به طوری که تنها یک معنای سطحی و مصطلح تقلیدآبانه و عامه‌پسندانه از آن استنباط شود. آن هم عبارت است از پوشانیدن سر و زلف زنان. این در حالیست که در هیچ کدام از آیات فوق‌الذکر اشاره‌ای به حجاب کلاسیک و سنتی یا فلسفه‌ی حجاب به بیان نیامده است. به خاطر همین اشتباهات است که حجاب به عامل مهمی برای ایجاد مناقشات میان شیوه‌های گوناگون اجرای احکام اسلامی از یک طرف، و از طرف دیگر تقابل با مواد و تبصره‌های کنوانسیون حقوق بشر و جامعه‌ی مدنی، تبدیل شده است. این انتقادات سبب شده است، که عالمان اسلامی، هزاران کتاب در این باب بنویسند، در مساجد میلیون‌ها خطبه در مورد آن بخوانند و با حربه‌ی آیات و تلاش‌های فراوان سعی دارند اهداف شوم خود را لعابی مذهبی دهند. در حالی که (آن حجابی که در قرآن بیان شده) با آن حجابی که زنان می‌پوشند تفاوت‌های زیادی دارد.

برای بیشتر واضح شدن مسأله بهتر است حقایق را بیان کنیم: ملت‌هایی که مستقیماً از طبیعت تأثیر پذیر بوده‌اند پدیده‌هایی هم چون سردی و گرمی، جدای از تأثیر بر رفتار و بافت خانه‌سازی، در نحوه‌ی پوشاندن (سر) بر آن‌ها اثرگذار بوده است. به طوری که تمایزی محسوس میان فرهنگ و رفتار ملت‌ها و نژادها را به وجود آورده است، این پدیده‌ها در نحوه‌ی پوشش لباس زنان و مردان نیز خالی از تأثیر نبوده است. همان‌طور که منابع تاریخی مورد اعتماد اذعان می‌دارند و اکنون هم کاملاً محسوس است، قبل از دعوت اسلام در میان شبه‌جزیره‌ی عربستان، مردان (عمامه) و زنان (خمر، خمار، چفته) بر سر می‌بسته‌اند.⁸¹

(چفته) حجاب نیست.. بلکه نوعی از انواع دستار است. و یک نوع پوشش معمولی است درست مانند پوشش مردان. قبل از اسلام، زنان به خاطر محافظت از گرما و بعضی موارد دیگر، به سرهایشان چفته می‌بستند. چفته به شیوه‌ای مدور فقط دور سر بسته می‌شد. و آویزه‌های دوگانه‌اش بر روی شانه‌هایشان آویزان می‌شد. این آویزه‌ها گاهی اوقات بر شانه و دوش آن‌ها آویزان می‌شده است.

در آن دوران سینه، چهره، گردن و بخش‌هایی از پشت و کمر قابل رؤیت بود. به همین سبب با انواع زیورآلات از قبیل طلا، نقره، مروارید و بعضی اشیای دیگر که اعراب داشتند، خود را مزین می‌کردند. سندی محکم در دست نداریم تا روشن کند لباس کوتاه پوشیده‌باشند به نحوی که بالای پاهایشان یا بالای آرنج‌هایشان نمایان بوده

⁸¹ - العقیلى: ص 492

باشد. گمان این می رود به خاطر اشعه‌ی خورشید، قسمت های نمایان بدن را پوشانیده باشند. می توان ادعا کرد با (جلباب) یا همان پیراهن گشاد، خود را پوشانیده باشند. و به غیر از اندام های عریان مانند سینه و پا و مچ، که در عرف و عادتشان رایج بود، دیگر اندامی عریان نداشته‌اند. لباس متحدالشکل (الزی المشترک) در میان زنان قدیمی خاورمیانه معمول بوده است. جوامع ابتدایی، لباس گشاد (جلباب) را همچو آدابی، چنانکه مرسوم بود، می پوشیدند. البته این لباس ها خوش دوخت و هماهنگ با فرم طبیعی و برجستگیهای اندام نبودند بلکه، کاملاً گشاد و بزرگ بودند. ولی همان طور که اسناد مشخص کرده‌اند مچ پا و بخشی از ساعد دست، با زیورآلات و یا بدون زیورآلات نمایان بوده‌اند.⁸²

با ظهور اسلام و اقدام برای انتشار آن از طرف محمد و اصحابش، زنان به این شیوه پوشش باز هم ادامه دادند. اسلام و پیامبرش، حداقل تا سیزده سال در مکه، در مورد این پدیده، جزیی ترین مطلبی در قرآن ثبت نکرده‌اند. در این مدت حتی یک آیه هم در قرآن درباره‌ی حجاب مکتوب نشده است. احتمال قریب به یقین حتی بعد از چند سالی که از هجرت محمد به مدینه گذشته بود؛ زنان به این طرز پوشش ادامه داده‌اند. بعدها در دو آیه، یکی آیه‌ی 31 سوره‌ی نور و دیگری آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب فرمان حجاب را بر مسلمانان تحمیل کردند.

آیه‌ی اول:

قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ بَعْضُنَّ مِنْ أَنْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءَ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ⁸³

و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آن چه که طبعاً از آن پیداست و باید روسری خود را بر سینه خویش [فرو] اندازند و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان

⁸² - السیسی، ص . 108

⁸³ -النور 31

یا پسران خواهرانشان یا زنان [همکیش] خود یا کنیزانشان یا خدمتکاران مرد که [از زن] بی‌نیازند یا کودکانی که بر عورت های زنان وقوف حاصل نکرده‌اند آشکار نکنند و پاهای خود را [به گونه‌ای به زمین] نکوبند تا آن چه از زینتشان نهفته می‌دارند معلوم گردد ای مؤمنان همگی [از مرد و زن] به درگاه خدا توبه کنید امید که رستگار شوید. تاریخ پیدایش این آیه به چند سالی بعد از هجرت به مدینه یعنی حداقل به بیش از پانزده سال پس از دعوت اسلام بر می‌گردد.⁸⁴ که در آن نسبت به پوشاندن سینه‌ها دستور داده شده است. همان طور که بیان شده:

(وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ)

باید روسری خود را بر سینه خویش [فرو] اندازند.

(خُمْرٌ) که در آیه به آن اشاره شده است. جمع است و مفرد آن (خمار) است. یعنی دستار عرب‌ها، (جُيُوبٌ) جمع است و مفرد آن (جیب) است. و به معنی سینه است. درست همان جایی که شکاف بین سینه‌ها را شامل می‌شود. منظور از آیه این است: با همان دستاری که سرشان را با آن می‌بستند و آن دو آویزه‌ای که همانند زلف از آن آویزان شده است، شکاف بین سینه‌هایشان را هم بپوشانند.

قبل از آن که مطلب را به شیوه‌ای عمیق‌تر بررسی کنیم. لازم به توضیح است که، مفهوم اصلی آیه در رابطه با نحوه‌ی آراستن است درباره‌ی حجاب. چون که دستار عربی به عنوان یک پوشش از قبل مستعمل بوده ولی پنهان کردن سینه‌ها به آن اضافه شده است. و بحث از هیچ نوع پوشش دیگری در میان نبوده است. صحبت از آن دستاری است که قبلاً از آن استفاده می‌کردند و حالا آویزه‌هایش برای پوشاندن سینه‌ها استفاده‌ای دیگری هم پیدا کرده است. آن هم به طرز استفاده و فرهنگی بر می‌گردد که قبلاً در میان آن ملت رایج بوده است. به این دلیل می‌توان گفت؛ این نوع پوشش گویای چگونگی آراستگی ظاهری است و به حیطة‌ی پیرایش و زیور آلات بر می‌گردد. زینت آلاتی که در آن دوران‌ها مد بوده، شامل النگو، گردنبند، انگشتر و مچ بند بوده است. سرخاب و سفیداب هم برای صورت بکار می‌رفته است. پوشش هم شامل پوشاندن آرایش و زیور آلات نبوده، بلکه برای پوشاندن اندام‌های لخت و عریان بوده است. گردنبند را هم می‌توان روی آن لباس‌هایی پوشید که گردن را پوشانده است. ولی النگو، انگشتر و پابند را برای اندام‌های لخت به کار می‌بردند. با این حال پوشاندن، شامل

⁸⁴ - الزنجانی تاریخ القرآن، فی تاریخ الایة، چاپ اول 1984

زیور آلات و چهره نمی شود.⁸⁵ در آیه‌ی بالا می توان این گونه استنتاج کرد که، دستور حجاب جدای از آن معنا و مفهومیست که امروزه کاربرد دارد.

آیه‌ی دوم:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا⁸⁶

ای پیامبر به زنان و دختران و به زنان مؤمن بگو با جلباب هایشان خود را بپوشانند. این برای آن که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیکتر است و خدا آمرزنده مهربان است.

تاریخ پیدایش این آیه هم چند سالی بعد از هجرت به مدینه است.⁸⁷ یعنی دست کم به بیش از پانزده سال پس از دعوت اسلام، بر می گردد.

اگر نظری به تفسیرهای مفسرین بیفکنیم. برایمان روشن خواهد شد که مفسران در تفسیر آیه‌ی (31) نور بحث از آشکار نمودن صورت می نمایند، در صورتی که آیه، اشاره به پوشاندن سینه‌ها دارد. و زمانی که آیه (59) احزاب را تفسیر می کنند، از پوشاندن صورت سخن به میان می آورند. چون که می پندارند پوشاندن بدن یعنی پوشاندن صورت!! بدون آنکه فکر کنند تناقضاتی فاحش در تفسیر هایشان دیده می شود. به گونه‌ای که تفسیر هایشان هیچ گونه شباهتی با اصل آیه‌ها ندارند.

این مشکل هم علاجش بسیار مشکل است و مسبب آن هم آن کلام در پرده‌ای است که بیان شده *يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ* (با جلباب هایشان خود را بپوشانند) ولی اشاره‌ای نکرده که چه چیز خود را بپوشانند. بعضی از مفسرین اشاره کرده‌اند که زنان مدینه بعد از نزول آیه‌ی (59) احزاب صورت هایشان را پوشاندند. و گروه‌های افراطی هم تفسیر این آیه را استنادی برای نقاب انداختن صورت کردند. ولی منابع جامعه‌شناسی می گویند، زنان در صدر اسلام و تا زمان امویان و حتی در اطراف کعبه، صورتشان پوشیده نبوده

⁸⁵ - اعراب سخن غیر منطقی و پوسیده‌ای درباره‌ی زینت و آرایش و هم چنین نمایان بودن اندام زنان و مردان دارند و آن این که: (بهترین عطر برای مردان عطریست که بو دارد ولی رنگ ندارد. بهترین عطر برای زنان آنست که رنگ دارد ولی بو ندارد). بخشی از این جمله‌بی اساس است و آن این که القا کند که زنان بدبو هستند. عجیب تر این که محمد این را گفته است. {سنن ابو داود، کتاب النکاح، باب مایکره من ذکر الرجال مایکون من اخبته أهله. حدیث 2174}

⁸⁶ - آیه (59) احزاب

⁸⁷ - الزنجانی تاریخ القرآن، فی تاریخ الایة

است.. آیهی (59) احزاب در پرده‌ای از ابهام دستور پوششی به زنان داده است، که کاملاً روشن نیست.

به خاطر این که آیهی (59) احزاب را بهتر درک کنیم [چون که بحث اصلی ما همین آیه خواهد بود] لازم است شیوهی زندگی و طرز معماری خانه‌ها در آن روزگاران مخصوصاً در شهر مدینه را بررسی کنیم. سبک معماری خانه‌ها به گونه‌ای بوده است که، دستشویی و توالت‌های منازل در بیرون خانه و در فاصله‌ای نسبتاً دور تعبیه شده بود. مردم برای رفع حاجت به آن مکان‌ها می رفتند که با منازل فاصله‌ی زیادی داشت. این قضیه همگانی بود و شامل زنان هم می شد. این مسئله باعث شده بود که جوانان مدینه برای تفریح و شادی و دختر بازی، سر راه دختران و زنان بایستند و متلک پرانی کنند. در چنین شرایطی دور از انتظار نیست که زنان و دختران گاهی اوقات از این کار دلگیر شده و طبعاً مسائل بگرنج اجتماعی را به همراه داشته‌است. محمد هم برای رفع این مشکل این آیه را آورد. ولی اشتباه بزرگی در اجرای حکم این آیه خود به خود پیدا شد. و البته تا کنون هنوز هم اسلام بر سر این اشتباه بزرگ ماندگار است، و برای توجیه کردن آن دست و پا می زند. اشتباهی که تنها زنان قربانیان آن بوده‌اند. مفسرین بر سر این آیه اجماع نظر دارند که این آیه بعد از آن واقعه نازل شده که، جوانان خواسته‌اند کنیزکان را دستاویز تفریح قرار دهند. ولی به خاطر نبودن تفاوتی در نحوه‌ی پوشش، با وجود آن فاصله‌ی طبقاتی که میان زنان آزاد و کنیزان (کنیزک، مستخدم، برده) در اسلام وجود دارد؛ زنان آزاد هم به همان شیوه آمواج آزار و اذیت و متلک قرار می گرفتند.⁸⁸ جوانان برای ارضای آرزوهای غریزی و عاطفی خودشان به کنیزان پناه می بردند و بر سر راه گیرشان می آوردند. با وجود فاصله‌ی طبقاتی، زنان آزاد خود را طبقه‌ی بالاتر جامعه قلمداد می کردند. هرچند تفاوتی مابین لباس و نحوه‌ی پوشش این دو طبقه وجود نداشت. در این گیرودار بالطبع زنان آزاد هم مورد حمله‌ی متلک و تشر و تحقیر قرار می گرفتند و رنجیده‌خاطر می شدند. این زنان برای مصون ماندن از این بحران به خانواده و اقوامشان شکوه برده‌اند. آن‌ها هم به محمد پناه برده‌اند. تا چاره‌ای برایشان بیابد. بعد از این واقعه بود که این آیه نازل شد تا زنان آزاد از کنیزان جدا شوند. همان طور هم که در آیه به این جدایی اشاره شده است. (ذَلِكَ أَذَىٰ أَنْ يُعْرِفَنَ فَلَا يُؤْذِنَ) این برای آن که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند. در اینجا راه چاره‌ی قرآن برای زنان آزاد این است که خودشان را با جلباب یا همان لباس گشاد عربی ببوشانند. با این حساب وجه

⁸⁸ - از این به بعد مستندات بهتری را ارائه می دهیم .

تمایز زنان آزاد از کنیزان محدود به پوشیدن این نوع لباس شد. نحوه‌ی پوشش زنان و مردان آن دوران همین لباس امروزی بوده است. البته با تفاوت هایی که در مدل دوخت و دوز به وجود آمده است. جلباب آن دوران ها هم درست مانند جلباب های مصریان امروزی بوده است. گشاد با آستینی بزرگ..

در میان مفسرین و زبان شناسان بر سر معنی جلباب اختلاف نظر هست. غیر از این معنی (لباس گشاد)، تعابیر دیگری از آن برداشت کرده‌اند. تا جایی که تعبیر به پنهان کردن صورت و رخسار زنان هم نموده‌اند. در بعضی مواقع هم سخن از پوشاندن یک چشم به میان آورده‌اند.⁸⁹ یا تعبیر به پوشش و لباسی کرده‌اند که از فرق سر تا نوک پا را بگیرد. درست مثل همان لباسی که امروزه در افغانستان رایج است. یا پوششی که از یک روسری بزرگ، بزرگتر باشد. آن روسری بزرگ قبلاً در ایران نیز معمول بوده و اکنون روسری زنان مصر است. ولی متأسفانه در کمال ناباوری، در پی درک نکردن مفهوم این مسأله از طرف مفسران و مقلدان، آیه را طوری تفسیر و تعبیر کرده‌اند، که گویا بحث از پوشاندن صورت و رخسار در میان است، تا با این تبعیض زنان آزاد را از کنیزان جدا کنند! ولی آیه خیلی واضح و به صراحت سخن از جلباب و لباس گشاد عربی به میان آورده است. پس چگونه می توان با این لباس صورت را پوشاند که مفسران پا را این گونه از گلیم خود دراز کرده‌اند و سخن از پوشش و نقاب صورت را پیش کشیده‌اند.

با این حساب آیه‌ی 59 احزاب ناسخ آیه‌ی 31 سوره‌ی نور می باشد. یعنی مفسران با اشتباه فاحش خود به جای این که به آیه‌ی 31 سوره‌ی نور عمل کنند، آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب را ملاک عمل قرار داده‌اند. یکی دیگر از واقعیت هایی که در نظر ما اهمیت فوق العاده‌ای دارد ولی عالمان دینی بی توجه از کنار آن گذشته‌اند و آن را بی اهمیت جلوه داده‌اند. چند کلمه‌ایست که در آیه مکتوب است: “ ذَلِكْ اُذُنِي اَنْ يُعْرِفَنَّ فَلَا يُؤْذِيَنَّ ” تا این که زنان آزاد شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند.”

موضوعی مهم

به خاطر این که بتوانیم بهتر احکام هر آیه‌ای را درک کنیم، لازم است علت پیدایش یا شأن نزول آیه را بدانیم. که این خود مسأله‌ای در خور توجه است. تنها اتفاقات یا داستان های قرآنی و یا آن متونی که در مکه نوشته شده باشند، مربوط به احکام خاصی نمی باشند. ولی قسمت عظیمی از آیاتی که در مدینه مکتوب شده‌اند، هر کدام مربوط به احکام خاصی هستند.

⁸⁹ - تفسیر القرطبی، ابن کثیر تفسیر آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب

این احکام در نتیجه‌ی اتفاقی خاص یا سؤال‌ی به وجود آمده است. برای مثال شأن نزول این آیه را بررسی می‌کنیم تا با دیدی نو، دیدگان خود را بصیرت بخشیم. در آیه‌ی اول سوره‌ی انفال چنین آمده: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ (ای محمد) درباره‌ی غنایم جنگی می‌پرسند (در جوابشان) بگو، غنایم مربوط به خدا و پیامبرش است».

مورخ مشهور اسلام، (واحدی) شأن نزول این آیه را در کتابش (أسباب النزول) این‌گونه بیان کرده است: «بعد از پیروزی در جنگ بدر، غنایم زیادی دست مسلمانان افتاد. عده‌ای خود را لایق سهم بیشتری از دیگران می‌دانستند، که خدا این آیه را به محمد نازل کرده تا به مسلمانان اعلام کند که این غنایم مال خدا و محمد است و فقط آن‌ها می‌توانند درباره‌ی آن تصمیم بگیرند. سپس محمد به طور مساوی غنایم را میان مسلمانان تقسیم کرد».

پس غنایم جنگ بدر باعث پیدا شدن این آیه شد. حکمی که در این آیه جلب نظر می‌کند اینست که تمامی غنایم جنگی که به دست مسلمانان می‌افتد، ملک خدا و محمد است، و تنها آن‌ها تصمیم‌گیرنده‌ی تقسیم‌کردنش هستند، و این حکم تا ابد برقرار است.^{۹۰}

دلیل نزول آیات، از نظر عالمان دینی از طرف خدا به پیامبرش محمد، یکی از راه‌های مهم و مورد توجهی است که مسلمانان تماماً به آن تکیه داده‌اند، تا از این راه بتوانند تفسیر و تفهیم برای متون آسمانی بیابند و با این احکام و قوانین به منتهای مقصود خویش برسند. واحدی یکی از نویسندگان شهیر اسلام در این باره می‌گوید: «غیر ممکن است کاملاً تفسیر آیات را درک کنی مگر این که بر محتوی داستان و شأن نزول آن‌ها واقف باشی».^{۹۱} و اضافه می‌کند که؛ پرده‌برداری و ادراک شأن نزول آیه، راهی است مطمئن و محکم برای تفهیم و درک معانی قرآن».

در جایی دیگر اظهار می‌دارد که: حلال نیست صحبت از دلایل نزول آیات به میان آوری بدون این که داستان و سخن کسانی که شاهد مثال نزول آن بوده‌اند را گوش

^{۹۰} - پیداست که آیات دیگری هم در این باره وجود دارد. چیزی که مورد نظر ماست فقط این آیه است نه قسمت‌های دیگر آن.

^{۹۱} - الواحدی مقدمه‌ی اسباب النزول ص 2

نکرده باشی. همان گواهانی که به دنبال شأن نزول و آگاه شدن از شیوهی نزول آن، به جاهای زیادی سفر کرده‌اند.⁹²

با این حساب علم به پیدایی آیات، اهمیت ویژه‌ای در تفاسیر آیات دارد. در اینجا لازم است دلیل پیدایش آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب را بررسی کنیم. این که چرا در این آیه زنان را خطاب قرار داده که خود را بپوشانند تا شناخته‌نشوند و مورد آزار و اذیت قرار نگیرند؟! اگر با دقت، در دلیل پیدایش و معنی کامل آیه دقیق شویم و آن را به خوبی درک کنیم، به آسانی ذهنیت و شناختی بهتر در مورد حجاب اسلامی پیدا خواهیم کرد. بجاست که بپرسیم معنا و مفهوم این آیه در چه مرحله‌ای بوده است؟ فلسفه و حکمت پوشیدن حجاب چیست؟ آیا حجابی که امروزه عادت شده، حکمتش همان بوده که مد نظر مسلمان بوده است؟ آیا حجاب شریعتی الهی دارد یا نه؟

برای جواب به این سؤالات و سؤالاتی دیگر ناچاراً بایستی پناه به عالمان دینی و اندیشمندان فقه و مفسران ببریم تا که جواب هایمان از دیدگاه عالمان دینی، اثبات شود زیرا که جریان های فکری اسلام این دلایل را از ما می خواهند.

۱: ابن کثیر در تفسیرش آورده که:

كَانَ نَاسٌ مِنْ فُسَّاقِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ يَخْرُجُونَ بِاللَّيْلِ حِينَ يَخْتَلِطُ الظُّلَمُ إِلَى طُرُقِ الْمَدِينَةِ فَيَعْرِضُونَ لِلنِّسَاءِ وَكَانَتْ مَسَاكِينُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ضَيِّقَةً فَإِذَا كَانَ اللَّيْلُ خَرَجَ النِّسَاءُ إِلَى الطُّرُقِ يَقْضِينَ حَاجَتَهُنَّ فَكَانَ أَوْلَيْكَ الْفُسَّاقُ يَتَّبِعُونَ ذَلِكَ مِنْهُنَّ فَإِذَا رَأَوُا الْمَرْأَةَ عَلَيْهَا جَلْبَابٌ قَالُوا هَذِهِ حُرَّةٌ فَكَفَرُوا عَنْهَا فَإِذَا رَأَوُا الْمَرْأَةَ لَيْسَ عَلَيْهَا جَلْبَابٌ قَالُوا هَذِهِ أَمَةٌ فَوَثَبُوا عَلَيْهَا.⁹³

شب هنگام زمانی که تاریکی همه جا را می گرفت، منافقان شهر مدینه سر راه زنان سبز می شدند و متلک پرانی می کردند، در آن زمان خانه‌های مردم مدینه کوچک بوده (جایی برای رفع حاجت نداشتند) به همین خاطر به ناچار شبانگهان به مکان هایی برای رفع حاجت می رفتند. اگر زنی را با لباس گشاد عربی می دیدند می گفتند این آزاد زن است و کاری به کارش نداشتند ولی اگر زنی را می دیدند که ملبس به همان لباس نبود، می گفتند این کنیزک است و سدّ راهش می شدند.

ابن کثیر در همان منبع افزوده است که: "يقول تعالى أمرا رسوله صلى الله عليه وسلم تسليمًا أن يامر النساء المؤمنات المسلمات - خاصةً أزواجه و بناته لشرفهن - بأن يدين

⁹² - الواحدي مقدمه‌ی اسباب النزول ص 2

93 تفسیر ابن کثیر: 59 الاحزاب

عليهن من جلابيهن ليتمزن عن سمات نساء الجاهلية و سمات الاماء.⁹⁴ خداوند بزرگ به پیامبرش دستور داده که او هم امر کند به زنان مسلمان و با ایمان، بالأخص زنان خود و دخترانش که مایه‌ی شرف و بزرگی برایشان است؛ که با جامه‌ی عربی خودشان را پوشیده‌نگه‌دارند تا از زنان جاهلی و کنیزان مشخص شوند.

در اینجا خیلی آشکارا اذعان شده، که حجاب وسیله‌ای برای تشخیص و جدایی زنان آزاد از کنیزان است.

2: طبری بدین گونه تفسیرش می‌نماید: "قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة على غير منزل، فكان نساء النبي صلى الله عليه وسلم وغيرهن اذا كان الليل خرجن يقضين حوائجهن، و كان رجال يجلسون على الطريق للغزل، فأنزل الله: "يا ايها النبي قل لأزواجك و بناتك و نساء المؤمنین یدنین عليهن من جلابيهن { يقنعن بالجلباب حتى تعرف الأمة من الحرّة. }⁹⁵ هنگامی که پیامبر به مدینه هجرت کرد همان زمانی که هنوز خانه‌ای نداشت، در آن روزگار زنان پیامبر و دیگر زنان شبانه برای رفع حاجت بیرون می‌رفتند، مردان هم در سر راهشان قرار می‌گرفتند تا با آن زنان لحظاتی خوش باشند. این بود که خداوند این آیه را نازل کرد: که ای محمد به دخترانت و به زنان هم چنین به زنان مؤمنه بگو که خودشان را با جامه‌ای بلند بپوشانند تا زن کنیز از زن آزاد مشخص باشد.

در همان منبع و همان صفحه، طبری از قول "ابن عباس" بیان کرده است که:

كَانَتْ الْحَرَّةُ تَلْبَسُ لِبَاسَ الْأَمَةِ ، فَأَمَرَ اللَّهُ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ.⁹⁶

در آن دوران ها زنان آزاد به مثابه‌ی کنیزکان لباس می پوشیدند، این بود که خدا به زنان مؤمنه امر کرد که با جامه‌ای گشاد و بلند خود را بپوشانند.

هم چنین اضافه می‌کند:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكِ وَبَنَاتِكِ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ ، لَا يَتَشَبَّهْنَ بِالْإِمَاءِ فِي لِبَاسِهِنَّ إِذَا هُنَّ خَرَجْنَ مِنْ بُيُوتِهِنَّ لِحَاجَتِهِنَّ ، فَكَشَفْنَ شَعُورَهُنَّ وَوُجُوهَهُنَّ ، وَلَكِنْ لِيُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ ، لِنَلَّا يَعْزِضَ لَهُنَّ فَاسِقٌ..⁹⁷

⁹⁴ - تفسیر ابن کثیر: آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب

⁹⁵ - تفسیر طبری: آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب .

96 تفسیر الطبري: 59 الاحزاب.

⁹⁷ - تفسیر طبری: آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب .

خدای بزرگ با این آیه به پیامبرش امر می کند: "ای پیامبر به زنان و به دخترانت و به زنان مسلمان بگو زمانی که از خانه‌هایشان برای رفع حاجت بیرون می روند زلف و رخسارشان را بیوشانند تا در پوشش فرقی با کنیزان داشته باشند، (لازم است) جامه‌ای بلند و گشاد به تن کنند تا فاسقان سد راهشان نشوند.. و.. و..

3: در تفسیر "جلالین" همان تحلیل به چشم می خورد:

ذَلِكَ أَذَى "أَقْرَبَ إِلَى" أَنْ يُعْرَفَنَّ بِأَنَّهِنَّ حَرَائِرٌ "فَلَا يُؤْذِينَ" بِالْتَّعَرُّضِ لَهُنَّ بِخِلَافِ الْإِمَاءِ فَلَا يُعْطَيْنَ وَجُوهُنَّ فَكَانَ الْمُنَافِقُونَ يَتَعَرَّضُونَ لَهُنَّ.⁹⁸

پوشیدن جامه‌ای چادر مانند کمترین یا بهترین وسیله‌ای است که با آن می توان زنان را از هم تشخیص داد که کنیز نیستند تا مورد آزار قرار نگیرند درست برعکس کنیزان که رخسارشان را نمی پوشانند و منافقان سد راهشان می شدند.

4: "القرطبی" نیز همان هدف را تبیین می کند و می گوید:⁹⁹ این آیه صرفاً برای جدا کردن زنان آزاد و کنیزکان از همدیگر بوده است. تا زنان آزاد به جای کنیزان آزار نیند و مورد رنجش واقع نشوند.¹⁰⁰

5: "ابن سعد" در کتاب "الطبقات" در این باره چنین تقریر کرده است: "زنان پیامبر شبانه برای رفع حاجت بیرون می رفتند و چند نفر منافق هم سر راهشان را می گرفتند و با دست مالیدن به بدنشان و متلک پرانی اسباب رنجش آن ها را فراهم کرده بودند. همین مسأله باعث شد شکایت و اعتراض خود را به پیامبر اعلام کنند. ایشان هم (به منافقان) گفت: "چرا زنان مؤمن را آزار می دهید؟؟ آنها به پیامبر گفتند ما هرگز با زنان آزاد این کار را نکرده ایم و ما آن کار را با کنیزان انجام می دهیم. بعد از مدتی این آیه به عنوان چاره نازل شد تا منافقان زنان آزاد را تشخیص دهند و اذیتشان نکنند.

6: "الواحدی" در مورد شأن نزول این آیه بر همان مستندات صحه می گذارد:

⁹⁸ - تفسیر جلالین در تفسیر آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب

⁹⁹ - كَمَا كَانَتْ عَادَةُ الْعَرَبِيَّاتِ التَّبَدُّلُ، وَ كُنَّ يَكْشِفْنَ وَجُوهُنَّ كَمَا يَفْعَلُ الْإِمَاءُ، وَ كَانَ ذَلِكَ دَاعِيَةً إِلَى نَظَرِ الرِّجَالِ إِلَيْهِنَّ، وَ تَشَبُّهُ الْفَكْرَةَ فِيهِنَّ، أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَأْمُرَ مَرْهَنَ يَارِخَاءَ الْجَلَالِيَّابِ عَلَيْهِنَ إِذَا أُرِدْنَ الْخُرُوجَ إِلَى حَوَائِجِهِنَّ، وَ كُنَّ يَتَبَرَّزْنَ فِي الصَّحْرَاءِ قَبْلَ أَنْ تَتَّخِذَ الْكُنْفَ - فَيَقَعُ الْفَرْقُ بَيْنَهُنَّ وَبَيْنَ الْإِمَاءِ، فَتُعْرَفُ الْحَرَائِرُ بِسُتْرِهِنَّ، فَكَيْفَ عَنْ مَعَارِضَتِهِنَّ مَنْ كَانَ عَزْبًا أَوْ شَابًا. وَ كَانَتْ الْمَرْأَةُ مِنْ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ تَتَبَرَّزُ لِلْحَاجَةِ فَتَعْرُضُ لَهَا بَعْضُ الْفُجَّارِ يَظُنُّ أَنَّهَا أَمَةٌ، فَتَصِيحُ بِهِ فَيَذْهَبُ، فَشَكَوَا ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ نَزَلَتْ الْآيَةُ بِسَبَبِ ذَلِكَ. قَالَ مَعْنَاهُ الْحَسَنُ وَ غَيْرِهِ. تفسیر القرطبی: فی تفسیر الآیة 59 الاحزاب

¹⁰⁰ - منابع گذشته و صفحات قبلیشان .

كانت نساء المؤمنین یخرجن باللیل إلى حاجتهن وكان المنافقون یعرضون لهن ویؤذونهن
فنزلت هذه الآية.¹⁰¹

زنان مؤمنه برای رفع حاجتشان بیرون می رفتند و منافقان سر راهشان سب می شدند و اسباب دردسرشان بودند به همین سبب این آیه نازل شد.

با توجه به این مستندات که معتبرترین عالمان اسلام ارائه داده‌اند هدف این آیه جدا سازی و داشتن نشانه‌ای برای تمایز زنان آزاد، در مواقع رفع حاجتشان از کنیزان (الماء، الجاریه) است تا مورد آزار واقع نشوند. به تعبیری دیگر، همان طور که در آیه به وضوح بیان شده، هیچ گونه محدودیتی برای جوانان و مردانی که اسباب مزاحمت و زدن حرف های رکیک و زننده و تجاوزگری را فراهم می کردند، نبوده و حتی جریمه‌ای برایشان وضع نکرده‌اند. این عدم محدودیت تنها ناشی از مرد بودنشان بوده است. با این ترفند زنان آزاد که غالباً از طبقه‌ی مرفه و اعیان و حاکمان و آریستوکرات‌ها بودند، در مواقع رفع حاجت خودشان را پوشیده‌اند و از اذیت و آزار مصون مانده‌اند.

همان جنس مذکری که در اسلام حاکمیت مطلق را بر زنان دارند. عیاشی و خوشگذرانی‌هایشان سلب نشده و زنان فقیر و کنیز و خدمتکاران زیبارو (هم چون کالایی) نباید خودشان را می پوشانند!! (تا اسباب این عیاشی‌ها باشند).

پس حجاب در معنای واقعیش به این معنا نبوده که زن مؤمن‌الگوی عفت باشد. همان حجابی که در مقابل هرزگی و فساد کاربرد داشت. بلکه شریعتی الهی است که بیانگر فاصله و تبعیض طبقاتی است، که اسلام در قرآن بیان نموده است. این آیه بیانگر آن است که در اسلام جدای از تبعیض جنسی زنان و مردان، تبعیض طبقاتی هم در میان زنان وجود دارد آن هم تنها به دلیل حکمرانی و بالادست بودن مردانشان است. بدین طریق روشن می شود که توجیه کردن حجاب در این آیه، به این دلیل نیست که زن مؤمن آن را همچون نمادی برای پاکدامنی علیه تن فروشی و بی ایمانی به کار گیرد، بلکه، شریعت بخشیدن به آن فاصله‌ی طبقاتی است که اسلام در قرآن ذکر کرده است و مرز میان دو دسته آزاد و برده را نشان دهد.

اگر تفسیری درست از این آیه به مسلمانان عرضه شود، بی شک آن‌ها را با هاله‌ای از ابهام و تردید مواجه می سازد و سؤالی سر برمی آورد که خداوند چگونه این فاصله و تبعیض طبقاتی را از ازل تا به ابد به عنوان یک قانون برای آن‌ها وضع کرده است. از این هم شک برانگیزتر اینکه، این فاصله و تبعیض به خاطر عقیده و ایمان نیست و صرفاً به

101 - الواحی: اسباب النزول آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب

خاطر یک مسأله‌ی اقتصادی است. اگر زن آزاد را با کنیزکی بسنجیم، احتمال دارد کنیز از نقطه نظر صفاتی همچو زیبایی و توانایی (فکری، جسمی) بهتر و توان‌تر باشد. ولی متأسفانه به دلیل سیستم اقتصادی حاکم بر اسلام زن آزاد دارای احترام و شأنی بالاتر در جامعه است، که مایه‌ی مباهاتش است. ولی کنیزک تحقیر می‌شود. بی‌ناموس است و آزار می‌بیند و شایستگی پوشیدن لباس یک زن آزاد را ندارد. چیزی که جای بسی تأمل و مایه‌ی شگفتی است، این که (قرآن) بدون آنکه هیچ اشاره‌ای به پوشیدن صورت کرده‌شده باشد، علمای اسلام در تفسیر این آیه سخن از پوشاندن صورت می‌کنند. حتی اشاره کرده‌اند که زنان باید یک چشمشان دیده شود. همان طور که در تفسیر ابن کثیر آمده:

أَمَرَ اللَّهُ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا خَرَجْنَ مِنْ بُيُوتِهِنَّ فِي حَاجَةٍ أَنْ يُغَطِّينَ وُجُوهُهُنَّ مِنْ فَوْق رُءُوسِهِنَّ بِالْجَلَابِيبِ وَيُبْدِينَ عَيْنًا وَاحِدَةً^{۱۰۲}

خدا به زنان مؤمن فرمان داده‌زمانی که برای رفع حاجت از خانه‌هایشان خارج می‌شوند با جامه‌ای گشاد که از فرق سر تا نوک انگشتانشان را بپوشاند به طوری که یک چشمشان نمایان باشد.

هم چنین در تفسیر القرطبی هم آمده است که:

لَا يَظْهَرُ مِنْهَا إِلَّا عَيْنٌ وَاحِدَةٌ تُبْصِرُ بِهَا^{۱۰۳}

هیچ جایی از صورت هویدا نباشد مگر یک چشم برای دیدن.

هم چنین در تفسیر الطبری هم آمده است که:

أَنْ يُغَطِّينَ وُجُوهُهُنَّ وَرُءُوسِهِنَّ، فَلَا يُبْدِينَ مِنْهُنَّ إِلَّا عَيْنًا وَاحِدَةً.^{۱۰۴}

سر و صورت خود را بپوشاند به غیر از یک چشم. در حقیقت معلوم نیست که این تحلیل و تفسیرها را از کجا درآورده‌اند، در صورتی که در هیچ جای آیه اشاره‌ای به چشم نشده، ولی گفته‌اند (امر الله: "خدا فرمان داده) هم چنین مگر ممکن است که با همان جامه‌ی عربی (جدای از بدن) سر و صورت را هم بپوشاند! نه تنها در این آیه بلکه در تمامی سوره‌ها معانی این چنینی مشاهده نمی‌گردد، از این هم تأسف بارترا این که، با وجود این اشتباهات فاحش و ملموس، مسلمانان به این سخنان ساختگی می‌گویند "تفاسیر علماء."

102 - تفسیر ابن کثیر 59 الاحزاب

103 - تفسیر القرطبی آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب

104 - تفسیر طبری آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب

به هر حال چیزی که این به اصطلاح عالمان دین روی آن اتفاق نظر دارند، اینست که کنیزان و بردگان شامل قانون حجاب نمی شوند. در اینجا لازم به توضیح است که این نوع حجاب در مدت زمامداری محمد و دوران طلایی خلفاء تا عصر عباسیان شامل زنان آزاد شده و رعایت آن از طرف کنیزان ممنوع بوده است. خلیفه‌ی دوم (عمر بن خطاب) در مقابل کنیزان ملبس به این نوع پوشش به تندی و با خشونت برخورد می کرد. و این نوع پوشش را شایسته کنیزان و بردگان ندانسته است. با توجه به مستندات تاریخی تنبیه بدنی را در این موارد برای کنیزان اعمال کرده است.

وكان عمر بن خطاب رضي الله عنه إذا رأى أمة قد تقنعت ضربها بالدرّة، محافظة على زي الحرائر.^{۱۰۵}

عمر بن خطاب در زمان خلافت خود برای حفظ این شیوه‌ی پوشش زنان آزاد، در هر جایی کنیزی را که این نوع حجاب را پوشیده بود مشاهده می کرد، با چماقش تنبیه می کرد. این تنبیه دلیلی بر اینست که نایستی کنیزکان خود را به شکل و شمایل زنان آزاد در آورند.

به دگر تعبیر به غیر از مفسران، از دیدگاه این خلیفه هم، کنیزک در مقام و شأن زن آزاد نیست. که این هم با آن به اصطلاح دادگری و عدالت ایشان که مورخان اسلامی از آن سخن رانده اند، مغایرت دارد. هم چنین بنا به سرگذشتی دیگر خلیفه‌ی اموی (عمر بن عبدالعزیز) گویا ایشان هم دستور داده اند: کنیزان نباید حجاب بپوشند و از زنان آزاد تقلید کنند.^{۱۰۶} یعنی بایستی پوشش کنیزان و زنان آزاد متفاوت از هم باشد. کاملاً آشکار است دو خلیفه‌ی تاریخ اسلام که در نزد مسلمانان به دادگری و مشهورند، چه تبعیضاتی میان زنان آزاد و کنیزان روا داشته اند. اگر کنیزان خواسته باشند براساس یکی از ابتدایی ترین حقوق هر انسانی (آزادی در لباس) مانند زنان آزاد لباس بپوشند، اگر چه به نام حجاب یا به خاطر چشم و هم چشمی هم باشد، خلفا و مجاهدان در راه خدا مانع از این کار شده اند.

افراط و خشونت هر دو خلیفه (عمر بن خطاب) و (عمر بن عبدالعزیز) در این مورد، کنترل رفتار زنان آزاد و محافظت از آنان در مقابل تجاوز متجاوزین را می رساند. ولی کنیزان که با توجه به موقعیتشان در سیستم اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه، در زمان

¹⁰⁵ - ابن تیمیة، حجاب المرأة و لباسها فی الصلاة، تحقیق محمد ناصر الدین الالبانی، المکتب الاسلامی

، ص 37

¹⁰⁶ - العقيلي، الحجاب ص 253

خلافت آن ها، همیشه مورد تحقیر و متلک و بازیچه بوده‌اند، مشمول محافظت مزبور نشده‌اند. هنگام فروششان، خریداران با بدن های عریان و لخت نگاهشان می کردند و کاملاً تمامی بدنشان را از سینه و کشاله‌ی ران و کمر گرفته، تا لثه و دندان هایشان را مورد واری قرار می دادند و سپس با توجه به رخسار و سن و سالشان، قیمتی برایشان تعیین می کردند.^{۱۰۷}

این سیستم (بازار کنیزان) باعث شده بود کنیزان اجباراً عریان باشند و چون که زنان آزاد شامل معامله‌ی خرید و فروش نمی شدند، بالطبع مستثنی می شدند. البته ناگفته نماند که این جدا سازی و تبعیض در حجاب، پیشینه‌ای در تمدن های سامی هم داشته‌است. و زاده‌ی اسلام نیست. ولی چیزی که از اسلام انتظار می رفت این بود که حداقل با تعیین مقرراتی این فرهنگ بجا مانده را ملغی سازد. نه اینکه خود هم ادامه دهنده همان راه باشد!! هم چنین در میان آشوریان روسری را به‌عنوان حجاب بر سر زنانی می گذاشتند که قصد بیرون رفتن از خانه را داشتند. و اجازه نمی دادند که کنیزان آن حجاب را بر سر نهند.^{۱۰۸}

در هر دو دوره‌ی آشوری و اسلامی جلوگیری کردن از پوشاندن کنیزان مربوط به خرید و فروش و بازار معامله‌است که باعث شده کنیزان عریان باشند. چرا که معاملاتی آن چنانی، لخت بودن را می طلبد!! برعکس کنیزان، ذهنیتی در مورد زنان آزاد مرسوم بود که اگر اندام هایشان دیده می شد، آن را مایه‌ی خفت و خواری می دانستند. القرطبی در تفسیر آیه‌ی 53 سوره‌ی احزاب اشاره می کند که زن عورت است (فرج یا منفذ دارد). این عورت شامل بدن و حتی صدا هم می شود.^{۱۰۹}

دلیل اصلی اینکه زنان را به دو دسته‌ی کنیز و آزاد تقسیم کرده‌اند و درباره‌اش آیه‌ها نوشته‌اند، ناشی از اعتقاد کامل اسلام به سیستم برده‌داری است. سند این مدعا این است که در تمامی متون مقدس چه قرآن یا احادیث مورد اعتماد دیگر، در هیچ یک از آن ها برده و سیستم برده‌داری حرام نشده است. حتی برای تجارت برده و سیستم برده‌داری هم راه باز کرده‌اند. امروزه اگر این نوع معامله و تجارت ها کمرنگ شده، ناشی از تغییر و تحولات جهانی و تلاش های آزادیخواهانه‌ی انسان هاست و حاصل این تلاش ها لغو برده‌داریست. دین اسلام هم از دور، دستی بر آتش گرفته‌است.

¹⁰⁷ - منبع قبلی ص 254

¹⁰⁸ - منبع قبلی ص 255

¹⁰⁹ - و بما تضمنته اصول الشریعة من أن المرأة کلها عورة ، بدنها و صوتها ، تفسیر القرطبی 53 الاحزاب

در اسلام آیه یا حدیثی یافت نمی شود که به شیوه‌ای آشکار برده‌داری را حرام کرده باشد، مگر اینکه به آیات دیگری پیوند داده باشند.

معلوم است که خلفای مذکور به خوبی حق مطلب را کاملاً ادا کرده‌اند و دیگر جای سرزنشی برای خلیفه‌ی دوم باقی نمی ماند که در راه‌خشنودی خدای اسلام، کنیزان را این چنین تنبیه کرده و از تقلید کردنشان از زنان آزاد جلوگیری به عمل آورده است. در کتاب الطبقات تألیف ابن سعد آمده که:

عمر بن الخطاب أمير المؤمنين كان يطوف في المدينة فإذا رأى أمةً محجبةً ضربها بدرته الشهيرة حتى يسقط الحجاب عن رأسها ويقول: فيما الإمام يتشبهن بالحرائر¹¹⁰

عمر بن خطاب، امیر المؤمنین در شهر مدینه گشت می زد، اگر کنیزی را با حجاب می دید با عصای مشهورش آنقدر او را می زد تا حجاب از سرش بیفتد و (بعد) می گفت: "چرا کنیزان از زنان آزاد تقلید می کنند؟!؟!" در همان منبع در جایی دیگر آورده که:

وقال أنس مرت بعمر بن الخطاب جارية متقنة فعلاها بالدرة وقال يا لكاع أتشبهين بالحرائر ألقى القناع.

از انس نقل است که؛ کنیز محجبه‌ای از کنار عمر بن خطاب گذر کرد او هم عصایش را بالا آورد و گفت: ای ناپاک حالا دیگر خودت را به شمایل زنان آزاد در می آوری؟ حجابت را پرت کن!! ابن سعد در جایی دیگر از کتابش آورده که:

وروى أبو حفص أن عمر كان لا يدع أمة تقنع في خلافته.

از ابو حفص منقول است که عمر در زمان خلافتش مانع از حجاب و پوشش کنیزان شده است.

هم چنین در این باره در همان کتاب آمده که:

إن عمر رضي الله عنه ضرب أمة لآل أنس رآها متقنة وقال اكشفي رأسك ولا تشبهي بالحرائر.¹¹¹

عمر بن خطاب کنیزی از خانواده‌ی انس را تنبیه کرد و به او گفت: چهره‌ات را عریان کن و خودت را همانند زنان آزاد قلمداد نکن.

تمامی این نقل قول ها حاکی از نوعی اطمینان است که، خلیفه عمر به خوبی آیه را فهمیده باشد، که همانا دسته‌بندی زنان به دو گروه بردگان و آزادگان است.

¹¹⁰ - الطبقات الكبرى : ج 6 ص 127

¹¹¹ - ابن قدامة ، الجزء الأول ص 351

می توان نتیجه گرفت؛ چیزی که در آیه ی 59 سوره ی احزاب برجسته است، اینست که حجاب به این منظور اجباری نشد که مردان را در مقابل اغوای زنان محافظت کند، بلکه صرفاً برای ایجاد تبعیضی بود میان کنیزان و زنان آزاد. نه چیزی دیگر.

با این حساب مشاء فریب دادن و تحریک مردان به پیروی کردن از نفس اماره و شهوترانی کنیزان بوده اند نه زنان آزاد. کنیزان خود صاحب تجربه ای در این کار بودند و بیشتر اوقات نسبت به زنان آزاد در دسترس تر بودند و می توانستند به راحتی نظر مردان را جلب کنند. چراکه عریان تر و شهوانی تر بودند. آیه هم خود دلیل متقنی است بر این که فریب دادن از طرف کنیزان بوده است. قانون کنترل هوی و هوس ساکنان شبه جزیره عربستان با خانه نشین کردن زنان امکان پذیر نبود. ولی با جدا کردن و دو دسته کردنشان به مقصود نهایی خود رسیدند. هم چنین در اجرای آن منافات و تناقضی پیدا شد که آیه حد اقل پانزده سال بعد از ظهور اسلام پیدا شده است. به دگر معنا دلیل پیدایی این آیه برای جلوگیری از فساد نبوده است. چون که اگر هدف جلوگیری از فساد باشد، دستور بایستی همه گیر و شامل هر دو گروه می شد. یا این که دین اسلام می بایست با کنیزان رفتاری افراطی تر می کرد. و پوشش حجاب اجباری برای کنیزان را اعمال می کرد و زنان آزاد را به حال خودشان وامی گذاشت و (مستبدانه) حجاب و اجبار را عملی نمی کرد. در صورتی که، درست عکس این موضوع است. اهمیت این آیه در آن است که آیه ای اساسی برای حجاب محسوب می گردد. و در آن به زمان و مکان و شرایط اشاره ای نشده است. بسی جای شگفتی است که آیه به غیر از اشاره به پوشاندن شکاف سینه ها، چیز دیگری به لباس های عهد جاهلیت اضافه نکرده است، که خود مطلب قابل توجهی است. از سوی دیگر طیف عظیمی از زنان را هم شامل نمی شود. زنان آزاد ملزم به پوشیدن هستند و کنیزان ملزم به نپوشیدن.

آیه ی دیگری، به غیر از کنیزان طیف دیگری را از این نوع حجاب مستثنی می سازد.

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ¹¹²

و بر زنان از کار افتاده ای که [دیگر] امید زناشویی ندارند، گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهند. [به شرطی که] برای جلوه نمایی نباشد و عفت ورزیدن برای آن ها بهتر است و خدا شنوای داناست.

¹¹² - النور آیه ی 60

(الْقَوَاعِدُ) اشاره به زنانی دارد که سن زناشویی خود را تمام کرده‌اند و احتیاج به رابطه‌ی زناشویی ندارند و به اصطلاح در دوران یائسگی هستند و جلوه‌ای به صورت خود نمی‌دهند که جایی برای هوسرانی باشد. تعبیر از آیه چنین است که این زنان هم از زنجیر دست و پاگیر حجاب رها شده‌اند و بنا به سخنان علمای اسلام و مفسران، شامل قانون حجاب نمی‌شوند.¹¹³ اصل آیه مربوط به زنانی است که در سن کهولت و پیری هستند و توانایی ارتباط زناشویی را از دست داده‌اند. تا جایی که حتی در این سن و سال می‌توانند بدون حجاب و روسری بیرون روند و گناهی هم شامل حالشان نمی‌گردد. (فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ) [به شرطی که] با هدف جلوه‌نمایی نباشد.

هم چنین دختران خردسالی که ادراکی از شهوت و زینت و آرایش ندارند، می‌توانند حجاب نپوشند. زیرا دخترکان کم سن و سال را به مثابه‌ی زنان سالخورده می‌دانند که عادت ماهیانه ندارند. در نتیجه لذت سکسی را هم درک نمی‌کنند!! لازم به توضیح است که مطلبی مهم و از هر نظر قابل تأمل معنی و تفسیر آیه وجود دارد که تا کنون هیچ کدام از عالمان دینی به آن پی نبرده‌اند، یا این که پی برده خود را به نادانی زده‌اند. چون که حکم آیه منوط به سیستم برده‌داری و وابسته به کنیزان است. مفسران در مقابل آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب در این باب کم آورده‌اند و از کنار آن گذشته‌اند...!! از طرفی دیگر حکم آیه‌ی 60 نور نیز اجرا نشده است. به دگر معنا حجاب فقط برای در امان ماندن زنان آزاد بوده که همانند کنیزان مورد آزار و اذیت قرار نگیرند. با این حساب با از میان رفتن سیستم برده‌داری و بازار کنیزان، خود به خود حکم آیه متوقف می‌شود و یوغ حجاب از میان برداشته می‌شود. زیرا که همان جوان متجاوز و مزاحم بر سر راه‌ها، به آسانی زن آزاد را از کنیز تشخیص می‌دهد و دیگر (در این دوران) کنیزی نمانده و همه‌ی زنان به نوعی آزاد هستند. ولی قانون حجاب هم چنان به حال خود باقی مانده است. از سویی دگر زنان سالمند هم ملزم به پوشیدن حجاب شده‌اند. قباحه به جایی رسیده که مؤمنان اسلام قانون همه‌گیر حجاب را هم شامل دخترکان کرده‌اند، که هنوز بویی از قاعدگی و سکس و شهوت انگیزی و فریب دادن نبرده‌اند. و تا روزی که جان در بدن داشته باشند باید در زیر زنجیر و یوغ حجاب زندگی کنند. هم چنین سؤالی که جای بحث دارد اینست که مفسران زنان آزاد را در مقابل کلمه‌ی (الحره) تعبیر کرده‌اند. ولی آیا در اسلام چه زنان سرمایه‌دار و چه کنیزان، آزاد و یا آزاده هستند؟ این

¹¹³ - هن اللواتی انقطع عنهن الحيض و یسن من الولد اللاتی لایرجون نکاحا ای لم یبق لهن تشوف الی التزوج.. تفسیر ابن کثیر 60 النور. تفسیر الطبری الایة 60 النور. تفسیر القرطبی الایة 60 النور

تحقیق هم به همین خاطر است. که آن هم خود به تشریحی جهان شمول بر می گردد که سرچشمه‌ی آن حدیثی است با این مضمون که حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام. ولی به روشی دیگر هم می توان حکم آیه را زیر سؤال برد. همان طور که ذکر شد، دلیل و شأن نزول آیه به اذیت و آزار جوانان مزاحم برمی گردد که سر راه زنان سبز می شدند و با سخنان رکیک و زننده باعث رنجش خاطر آن ها را فراهم می کردند. ولی اگر جوانان در زیر سایه‌ی سیستم مدنی و مدرن و به دور از دین و مذهب پرورش یابند و راه بر زنان نگیرند و متلک پرانی نکنند، آیا دیگر احتیاج به پوششی به نام حجاب هست؟ در چنین حالتی این آیه خود به خود اهمیت خود را از دست می دهد و حکم آن هم باطل است. ولی اگر بر فرض مثال محتوی آیه متلک و سخنان رکیک نباشد، و منظور تجاوز جنسی باشد، در این صورت تعبیر از آیه به گونه‌ای دگر خواهد بود و حجاب شامل پوشاندن سر و صورت نمی شود. بلکه شامل پایین تنه می شود و پوشش پایین تنه با شلواری امکان پذیر است چیزی که در آن دوران مرسوم نبوده و لباس زیر پوشیدن یا شلوار دور از عادت اعراب باده‌نشین بوده است. این مسأله خود به خود مسائلی همچون حامله شدن و بچه دار شدن را به دنبال دارد که قرآن از این مسائل اسمی به میان نیاورده است. این هم خود از مسائل بحث برانگیز است و ما را از اصل موضوع دور می سازد.

جای بسی شگفتی است که در قرآن چندین آیه درباره‌ی وجود ابدی برده و کنیز و جوانان بد اخلاق می خوانیم، ولی بعدها این جوانان به اسم اصحاب پیامبر شهره‌ی خاص و عام می شوند. و در تاریخ به همین نام از آن ها یاد می شود. اما هیچگاه آیه یا حدیثی نمی یابی، که خرید و فروش و به مالکیت در آوردن برده و کنیز را ممنوع و حرام کرده باشد! یا آیه‌ای که از آزادی تمامی زنان چه آزاد و چه کنیزان سخن به میان آورده باشد.

محدود کردن زنان یکی از ترفندهای ایدئولوژیک است در قالب دین. در تاریخ تمامی ادیان ضوابط گوناگونی مثل حجاب در حق زنان برنامه ریزی و اجرا شده است. مانند خانه نشین کردن زنان. در هر صورت این ترفندهای دینی سؤالات مختلفی را در ذهن انسان مدرن ایجاد می کند و از درون باورهای آن ایدئولوژی تقاضای جوابی قانع کننده را هم دارد. می بایست اسلام همانند یک دین و یک ایدئولوژی، تفاوتی چشمگیر با ادیان گذشته داشته باشد. یا حداقل احکامش برای همیشه با عقل انسان و پیشرفت هماهنگ می شد. زیرا که همان طور که اسلام خود اشاره دارد، که از ازل بوده و تا ابد غیر قابل تغییر است، دست کم تبصره‌ای برای تغییرات باقی می گذاشت که اگر این

تغییرات از حدود احکام بیرون رفت، حرام نشود. برای مثال: در دیدگاه اسلام مسأله‌ی تعدد زوجات از بی نهایت به چهار زن محدود شد. و اکنون این مسأله فقط در اسلام مقبول است و منافاتی کامل با تمامی قوانین بین المللی دارد. لازم است که اسلام نیز خود را با قوانین و افکار معاصر و بندهای حقوق بشر هماهنگ سازد. لازم است تعدد زوجات را حرام اعلام کند و حکم آیه را به زباله دان تاریخ بسپارد. هم چنین پدیده‌ی حجاب را متحول سازد و پوشش قبل از اسلام را که مختص نواحی مختلف آن روزگاران بوده است کنار بگذارد و خود را با آزادی های انسانی همگام سازد. و در فکر احیای آداب و رسوم دوران های کهن تاریخی نباشد. تغییرات و پیشرفت های علمی، امروزه خیلی سریع در حال دگرگون شدن هستند و مسلمانان چه بخواهند چه نخواهند، باید قبول کنند که حکم بعضی از آیات در طول دوران باطل می شود. مثلاً آیه‌ای در قرآن وجود دارد که مسأله‌ی قاعدگی (حیض) را بیان می کند و می گوید:

”وَالْمُطَلَّاتُ بِتَرَبُّصٍ وَأَبْضُهُنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لهنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ

114

و زنان طلاق داده شده باید سه مرحله‌ی قاعدگی را پشت سر بگذارد. (سپس می توانند شوهر اختیار کنند). برای آنان روا نیست که آنچه را خداوند در رحم آنان آفریده، پوشیده دارند...“

یعنی زنی که طلاق داده شده است باید سه بار عادت ماهیانه اش را کامل کند تا معلوم شود حامله است یا نه. بعد از این سه بار می تواند شوهر اختیار کند. ابتدا و انتهای حکم این آیه تنها به این خاطر است که معلوم شود آن زن حامله است یا نه. برای اطلاع هم بایستی چند ماهی انتظار بکشند. چنین حکمی برای زمان های قدیم و هزاران سال قبل حکم خوبی بوده است. ولی امروزه با پیشرفت دانش بشری دیگر لازم نیست زنان این مدت را هم انتظار بکشند. بلکه با مراجعه به آزمایشگاه های علمی در مدتی اندک، صحت و سقم حامله بودن روشن می شود. لازم است که عالمان دینی خود را با علم روز وفق دهند. که اگر غفلت ورزند تنها آثاری جزیبی و اندک از اسلام بر جایی می ماند.¹¹⁵ می توان حجاب را این گونه تغییر داد. به جای پوشانیدن زلف و شکاف سینه ها، پرده و حایل افکار کلاسیک و سنتی از رده خارج و نظرات توأم با خرافات را برداریم و

114 - البقرة 228

115 - بسیاری از نویسندگان عرب در این باره قلم فرسای کرده اند. برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب (فضول عن المرأة، قسم الحجاب) تألیف هادی علوی مراجعه کنید.

افسانه‌ها را به باد فراموشی بسپاریم. و این هم محقق نخواهد شد مگر با نابودی اسلام. و نباید کسانی هم چون عمر بن خطاب را مورد سرزنش قرار داد که چرا با عصایش کنیزان محجبه را تنبیه کرده است؟ در صورتی که صرفاً در پی اجرای تمام و کمال احکام دین بوده است.

سندی دیگر که در تاریخ اسلام خیلی بدیهی و نمایان است، بحث حجاب بعد از گذشت هجده سال بر اسلام است. یعنی در دوران محمد و حتی پس از گذشت شش سال از مهاجرت به مدینه یعنی در دورانی که اسلام وارد هجده سالگی می شد حکمی به نام حجاب در زمان اوج قدرت قلمروی اسلامی به آن شیوه‌ای که امروزه معمول است، دیده نمی شود. و صورت و بعضی از اندام های زن به حالت نیمه‌عریان و عریان بوده‌اند. “مسلم” و مورخان و مفسران قرآن بحث از واقعه‌ای می کنند که در آن محمد، زن زیبا و بلند قدی را در بازار می بیند. فوراً شهوانی شده و هوسش فوران می کند. سریعاً خودش را به یکی از زوجه‌هایش می رساند تا هوسش را فرو نشاند.^{۱۱۶} در آیه ۳۸ سوره‌ی انعام آمده که: “و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر یجناحیه الا اُمم أمثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون. هیچ جنبه‌ای در زمین وجود ندارد و حتی هیچ پرنده‌ای که با بالهایش پرواز کند، و امت و اجتماعی نباشند مثل شماها. و هیچ چیزی را از قلم نیانداخته‌ایم و فراموش نکرده‌ایم در کتاب (لوح محفوظ) و همگی نزد پروردگارشان محشور می گردند.”^{۱۱۷}

در این آیه برایمان مبرهن می گردد که قرآن تمامی چیزها را از کوچک ترین تا بزرگترین از قلم نیانداخته و ارزیابی آیات از طرف عالمان دینی انجام می شود. و عوام الناس برای فهمیدن قرآن به این عالمان پناه می برند. ولی بایستی قرآن و اسلام و مسلمانان با علم و اندیشه در تفهیم آن بکوشند نه اینکه برای توجیه کردن واقعیات به خرافات پناه ببرند. و سؤالات و انتقادات وارده‌ای که بر معنا و تفسیر آن در این باره مطرح می شود، جوابی قانع کننده دهند. از طرفی دیگر قرآن در بکار بردن کلمات و اصطلاحات رکیک، هیچ گونه سانسور و شرمی روا نداشته‌است و هر چه که خواسته باشد، بدون حیا و هیچ ابایی بیان کرده است. مثلاً کلمه‌ی فرج (فورج forj) به معنی آلت تناسلی زنان و مردان ذکر شده است که در معنی بازاریش همان کبر و کس است. به

^{۱۱۶} - صحیح مسلم : باب ندب من رأى امرأة فوقعت فی نفسه الی أن یأتی امرأته أو جاریته فیواقعها .

حدیث ۱۴۰۳

^{۱۱۷} - تفسیر آسان

همین خاطر آوردن آیاتی از این دسته (وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفُوجِهِمْ حَافِظُونَ)^{۱۱۸} چیزی معمولی است. اگر قرآن می خواست معنی حجاب را به این شیوه‌ی رایج امروزی بیان کند، بدون هیچ شرم و ابایی بیان می کرد و می گفت: "تمامی زنان چه کنیز و چه آزاد، بدون هیچ تفاوتی سر و زلف و صورت هایشان را بیوشانند.." قرآن در بحث کردن و آوردن نام اندام های ویژه‌ای از بدن انسان ها، از ادای هیچ کلمه‌ی ننگینی فرو گذار نکرده است. برای مثال:

"يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ"^{۱۱۹}

ای فرزندان آدم در حقیقت ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت‌های شما را پوشیده می‌دارد و [برای شما] زینتی است [ولی] بهترین جامه [لباس] تقوا است. این از نشانه‌های [قدرت] خداست باشد که آگاه شوید.

همان طور که مشاهده می‌گردد، در این آیه از بکار بردن کلمات شرمگین ابایی نداشته‌است. که خود دلیلی است بر این که در تمامی قرآن یا احادیث صحیح هیچ اشاره‌ای به اجباری بودن حجاب نیست. خواه برای زنان آزاد یا برای کنیزان. یا این که تاریخ مصرف این حکم پایان یافته است یا این که در عصر حاضر مسلمانان تمامی زنان غیرمسلمان را کنیز قلمداد کنند. شاید این نظر به واقعیت نزدیک تر باشد. چون که گروه‌های افراطی در سال‌های اخیر در هر جایی زن غیر مسلمانی را گروگان گرفته‌باشند بعد از تجاوز، در مقابل پولی معاوضه کرده‌اند. یا به سرنوشت سر بریدن و درد قطعه‌قطعه شدن وی را مبتلا ساخته‌اند.^{۱۲۰} هیچ شکی در دلیل نزول این آیه باقی نمی‌ماند جزء این که زنان آزاد را از زنان کنیز ک جدا کنند و در واقع با این کار یک نوع فاصله و تبعیض طبقاتی ایجاد نمایند. و تمامی مفسران و فقیهان روی آن هم نظرند. هم چنانکه به گونه‌ای مستند از آن سخن به میان آمد، دیگر دلیلی باقی نمی‌ماند که اندیشمندان و علمای اسلامی پاکی و ایمان‌داری را در رعایت حجاب بدانند. اگر حجاب نشانه‌ای از پاکی و ایمان است، چرا در این میان کنیزان از این موهبت الهی محروم باشند؟ آیا در اسلام چه کنیز و چه آزاد انسان نیستند؟ آیا هر دو بنده‌ی خدا نیستند؟ چرا فقط زنان آزاد نباید

118 - المومنون 5

119 - الأعراف 26

120 - سال 2005 شبکه‌های تلویزیونی عراق درباره‌ی چندین تندروی اسلامی برنامه‌ای مستند را پخش کردند که اعتراف به اعمال سربریدن کردند و چگونگی سربریدن را هم ضبط کرده‌اند.

مورد اذیت و آزار قرار گیرند. آیا کنیزکان رنجیده‌خاطر نمی‌شوند؟ چرا در مفهوم ناسخ و منسوخ آیات، این آیه هم نسخ نشده است؟ آیا کنیزک همانند هر انسانی صاحب کرامت نیست که در شرع اسلام به مؤمنان اجازه داده‌شده متلک بارشان کنند و آن‌ها را مورد آزار و اذیت قرار دهند؟ یکی از ابتدایی‌ترین و اولین حره‌ی گروه‌های اسلامی که توانسته‌اند در مسائل سیاسی از آن بهره‌بردار نمایند، حجاب است. در سال‌های گذشته که گروه‌های اسلامی قدرتی بی‌حد و حصر پیدا نکرده بودند، جوامع اسلامی لباسی ساده به تن داشتند. با دیدن عکس‌های قدیمی مربوط به جوامع اسلامی تا حدودی واضح‌تر این حقایق آشکار می‌شوند. چه‌روزگاران قدیم و چه امروزه از حجاب به عنوان نمادی سیاسی قلمداد شده است، نه به عنوان وظیفه‌ای دینی. لباسهایی که افراطیون اسلامی الجزایر، پاکستان، و افغانستان بر تن می‌کنند، گویای تلاشی است برای بازگشت به‌نحوه‌ی بکارگیری پوشش در دوران محمد. رخسار و بدن و صدا و زلف زنان را دریچه‌ای برای ایجاد محیطی سکسی و شهوت‌انگیز می‌دانند. ازاینرو بایستی مخفی‌نگه‌داشته‌شوند. این دیدگاه‌ها در جهان پر از دگرگونی و مدنیت‌خواهی به معنی محاصره‌کردن و توهین و تحقیر و زندانی‌کردن زنان است. حجاب مرسوم امروزی تنها به خاطر منافع سیاسی دولت‌های اسلامی است. که به‌این وسیله زنان را در مرداب عقب‌ماندگی نگه می‌دارند. تا به اهداف شوم خود، که همانا پاینده‌نگهداشتن آنان به دین اسلام و در نتیجه‌ترور کردن جسم و روح و نابودی قسمت اعظم زندگیشان است، برسند. از طرفی دیگر همواره علمای اسلامی با مشکل دختران نونهال مواجه بوده‌اند. اینکه اگر این نونهالان را به زور مجبور به رعایت حجاب نکنند و به آن عادت ندهند، در موقع بلوغ کار از کار می‌گذرد و دیگر ملزم کردنشان به حجاب امری دشوار خواهد بود. دخترکان شامل قانون حجاب نمی‌شوند چه آزاد باشند یا که کنیزک. ولی بدون هیچ دلیل و مدرکی حجاب را برایشان اجباری کرده‌اند. اگر مقصود اسلام این باشد که از راه این حجاب می‌توان شرف و ناموس زنان را محافظت کرد، اخلاق اجتماع را سامان بخشید، فساد را از میان برد، شهوترانی را به حداقل رسانید و دروازه‌های فساد اخلاقی را کنترل کرد، آیا بهتر نبود که حجاب را شامل کنیزان نیز می‌کردند؟ آیا اسلام دفاع از حقوق کنیزان و احترام به کرامت و شأن انسانیشان را وظیفه‌ی خود نمی‌داند؟ چرا در شرع اسلام اذیت و آزار زنان آزاد حرام است ولی نسبت به اذیت و آزار کنیزان بی‌تفاوت مانده است؟ واقعاً که جای تأمل و تعجب است که حجاب به معنی فاصله‌ی طبقاتی زنان آزاد و زنان کنیز باشد. و قرآن هم آشکارا و بدون هیچ پرده‌ای به حقانیت این تبعیض اعتراف کرده‌است. ولی اسلام گرایان افراطی به عنوان دستاویزی آن را به

قانونی ازلی و ابدی تبدیل کرده‌اند! از این هم عجیب تر اینکه اسلام در این فکر است که بیشتر ساکنان زمین، اعم از متمدن، پیشرفته، آگاه، آزادی خواه و دانش پژوه بایستی دنباله‌روی فرهنگی منحن باشد که سراپا بیابانی و بی ارزش و مربوط به هزار و چهار صد سال قبل بوده است. با تراشیدن چنین قوانینی از بطن آیات در اسلام، نه تنها غرائز جنسی کنترل نمی شود بلکه بیشتر و بیشتر رواج می یابد. آنهم به خاطر محدودیت های جنسی زن است. علم روانشناسی اثبات کرده است: هرگاه چیزهایی که انسان خواهان و آرزومند آن است، ممنوع یا در خفا نگاه داشته شوند، انسان برای دستیابی به آنها حریص تر می شود.¹²¹ سؤالی که اینجا مطرح است و باید از اسلام پرسید این که: چرا مجازاتی مشخص برای جوانان متلک باز و متجاوز در نظر گرفته نشده است تا زنانی که برای رفع حاجت از خانه دور می شوند، چه کنیز و چه آزاد از آزار و اذیت مصون بمانند؟ هم چنین چرا قانون حجاب شامل مردان هم نمی شود؟ چرا بایستی زنان تاوان اشتباهات مردان را بپردازند؟ اکنون که دستشویی و توالت ها در داخل خانه‌ها تعبیه می شود، و زنان ناچار نیستند برای رفع حاجت از خانه‌هایشان دور شوند، آیا حکم این آیه هم چنان می تواند پا برجا بماند؟ آیا قوانین قرآنی مربوط به زمان ها و مکان های مشخص نیست؟ یا اینکه از لحاظ سایکولوژی هیچ احترام و کرامتی برای جنس زن قائل نشده‌اند و احساسات و غرایز درونیش را بی اهمیت جلوه داده‌اند. و گرنه، بایستی حجاب برای مردان هم اجباری می شد. غافل از این که چند نقطه از بدن مرد، برای زنان محرک جنسی محسوب می شود. اسلام در این اندیشه بوده که بدن زنان پر از گناه و عصیان است و برای تحریک جنسی، محرکی لطیف را، دارا هستند. به همین خاطر است که باید پوشیده باشند و بدن آن ها دیده نشود. تا مردان از ارتکاب گناه و جرم و فساد جنسی مصون باشند. ولی همین دین به این مسأله فکر نکرده است که زنان مسؤول گناه و جرایم مردان نیستند! هم چنین مسؤول حل مسائل بغرنج جنسی مردان، که حاصل تحریک شدن غرایز جنسی آنهاست، نمی باشند. از این نظر به احتمال قریب به یقین قانون حجاب یکی از بزرگترین اشتباهات اسلام بوده است. بهتر این بود که پیدایش حجاب را برای دوران عشیره‌ای باقی می گذاشتند و دوران معاصر را با آن آلوده نمی کردند. مسئله‌ی کنترل مردان مؤمن با پوشانیدن زنان بر طرف نمی شود. و بهتر این بود زنان مسلمان را وسیله‌ای برای خدمت و ارضاء غریزه‌ی جنسی قلمداد نمی کردند. سرشت انسان به گونه‌ایست که به‌طور طبیعی و ذاتی، زن به طرف مرد و مرد به طرف زن کشش درونی دارند. اگر از

121 - "نگرانی و بعد جنسی" چاپ بیروت لبنان 1996 ص 541

این پدیده‌ی طبیعی جلوگیری شود که راه طبیعی خود را پیماید، لاجرم از بیراهه به مقصد می‌رسد. شواهد حاکی از آن است که در جوامعی که حجاب اجباری و به‌شيوه‌ای افراطی اعمال می‌شود، به همان نسبت درصد انحرافات جنسی هم رو به بالاست.

فصل چهارم

باب اول

ازدواج و تعدد زوجات در تجربیات اسلامی

از دیدگاه مفسران قرآن، اسلام پدیده‌ای تاریخی نیست. بلکه آیینی آسمانی است و پیامبر آن صاحب معجزه و قرآن هم شریعتی متافیزیکی است. از ازل وجود داشته و تا ابد قانونگذار است. طبق تبلیغاتی که این دین برای خودش انجام می‌دهد؛ برای انسان‌ها نجات، آزادی و برابری را به ارمغان آورده است. زیرا انقلابی بر ضد جهالت بوده است. با این حساب زنان هم مثل مردان، در جریان آن جایگاه غیرانسانی که قبل از اسلام بر دوشان سنگینی می‌کرد بایستی با آمدن اسلام ارزش و اعتباری هم طراز با مردان به آن‌ها داده می‌شد و برای تمامی زمان‌ها و مکان‌ها با مردان یکسان می‌شدند. اسلام تا به ابد می‌توانست جوابگوی آن سؤالات و انتقاداتی باشد، که با آنها مواجه می‌شد. و می‌توانست تکیه‌گاهی محکم برای ابتدایی‌ترین حقوق زنان باشد.

کسی که بدون تعصب، برنامه‌های تاریخی اسلام را مطالعه کرده‌باشد، در خواهد یافت که زنان (در این دین) در همان جایگاه پر از استضعاف دینی باقی مانده‌اند. و حقوقشان تماماً پایمال شده است و از کوچکترین حقوق انسانی برخوردار نشده‌اند. زنان در پایین‌ترین رده‌های حقوقی هستند که اسلام برایش تبلیغ می‌کند.

قرآن با زبانی ایهام آمیز و در آن بیابان‌های لم یزرع و در میان جامعه‌ی شبه جزیره عربستان در 1400 سال پیش پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. تمامی قوانین اسلام بر یک موضوع تاکید می‌کنند، این که زن همانند مرد، انسان کاملی نیست.

این دیدگاه غالب بر قرآن که برای تمامی انسان‌ها وضع شده است دقیقاً ناشی از فرهنگ کلاسیکی قرون قبل از اسلام است که با این آیین مخلوط شده است. با این توصیف قرآن هیچ‌گاه در مقام حمله به جهالت ادیان قبل از خودش نبوده است! بلکه

بازگشتی بود برای قانونمند کردن آداب و رسوم منطقه و در ضمن اشاعه‌ی تحمیلی آن در همه‌ی جهان.

تمدن‌های کهنی که در اطراف شبه جزیره عربستان بودند مثل تمدن‌های هند، یمن، شام از لحاظ فرهنگی از این شبه جزیره خیلی پیشرفته‌تر بودند. تازه هیچ کدام از آنها به اندازه‌ی تمدن فرهنگی اسلام زنان را به استضعاف نکشیده‌اند. محمد چه همانند یک انسان، و چه به مثابه‌ی پیامبر اسلام، سند راستین قهرمانی این واقعت (استضعاف) است.

درباره‌ی سخنان پیامبر اسلام آیه‌ای در قرآن وجود دارد که می‌گوید:

“إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ”^{۱۲۲}

آن چه که (محمد) می‌گوید، وحی از جانب خداست.

مسلمانان با توجه به این آیه، به سخنان و رفتار محمد اهمیت ویژه‌ای داده‌اند. با نام “سنت نبوی” خیلی دقیق سعی در تقلید تمام و کمال از رفتار و گفتار او دارند. تا جایی که نقص‌های قرآن را با احادیث ایشان جبران کرده‌اند. این پناه بردن به گفته‌های وی برای رفع نواقص، بدان جا رسیده که حتی در آنها، دست به اغراق نیز زده‌اند. این واقعت، یعنی ناقص بودن قرآن، ناقض این تبلیغات است که می‌گوید: “خدا در قرآن از همه چیز بحث کرده است.”^{۱۲۳}

به همین خاطر مسلمانان بعضی از مضامین و معانی قرآن را به باد فراموشی سپرده‌اند و تکیه بر احادیث کرده‌اند. جالب اینکه، هیچ توجیه منطقی برای این جایگزینی و پینه بستن‌ها ندارند.

بسیار اتفاق افتاده که هرگاه، انتقادی بر اسلام وارد شود، منتقد هم برای اثبات سخنش به آیه‌ای از قرآن متوسل می‌شود و اسلام‌گرایان برای جواب دادن به انتقاد وارد شده، به حدیثی پناه می‌برند. احادیث زیادی برای اثبات سخنانشان ذکر می‌کنند. یا اگر انتقادی از یکی از احادیث محمد گرفته شود. عکس این عمل را انجام می‌دهند یعنی به

122 - النجم 4

123 - {وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ سَحَابٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَأْسُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ} (59) سورة الأنعام. و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او [کسی] آن را نمی‌داند و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [اینکه] آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است.

آیات قرآن متوسل می شوند. خلاصه این که دین اسلام در هر مرحله ای که به بن بست رسیده باشد؛ از هر دو حربه برای حفظ منافعش، استفاده کرده است. برای اثبات حقایق ذکر شده در این قسمت، که به بحث در مورد تعدد زوجات می پردازد، سعی بر آن شده است که آیه یا حدیث را با داستانی مستند تشریح کنیم. اشاره به مستندات خواهد شد که از نظر مسلمانان قابل اعتمادترین اسناد می باشند. مانند قرآن. در این بخش با عقلیت قبل از هزار و چهارصد ساله کاری نداریم که هیچ تفاوتی مابین جریان های خرافی و دانش امروزی دنیا قائل نیستند. همان طور که مسلمانان اذعان می دارند که اسلام تنها راه چاره ی زندگانی بشریت است. از ازل بوده و تا به ابد ادامه دارد. در این قسمت چندین انتقاد منطقی و قانونی عصر حاضر را پیش پای اسلام می گذاریم.

باب دوم

سکس و ازدواج قبل از اسلام

شبه جزیره ی عربستان به خاطر موقعیت جغرافیایی خود، قرن ها قبل از ظهور اسلام هم، یکی از مناطق سکس بازی بوده است. شبه جزیره ی عربستان به خاطر نزدیکی به خط استوا و هم چنین تاثیر مستقیم آداب و رسوم عشایری و قدرت مردسالارانه، تاریخی قابل ملاحظه را به خود اختصاص داده است. شرایط آب و هوایی گرم و استوایی، غریزه ی جنسی را به شیوه ای قابل توجه افزایش داده است تا جایی که این غریزه، زنان و مردان را به هم نزدیک کرده و همیشه نوعی اشتیاق به سکس بازی داشته اند.

زنان صاحب قدرت نبوده اند و همیشه زیر سایه ی ثروت مردان بوده اند. حتی نتوانسته اند سخنی از حقوق اساسی خود در رابطه با سکس و عشق بازی به میان آورند. در مقابل، مردان با داشتن قدرت و سرمایه، همیشه توانسته اند نیازهای غریزی خود را ارضاء کنند. جدای از کنیزان که می توانستند با آن ها همبستر شوند، چندین زن را هم می توانستند مالک شوند.

اگر مقایسه ای میان شبه جزیره عربستان با دیگر مناطقی هم چون مصر انجام دهیم؛ مشاهده می کنیم مصریان به سبب میراث عظیم و دیرینه ی تمدن فراغت، به انواع کارهایی هم چون پزشکی، ورزش، اعمال فراروانشناسی، فعالیت های مذهبی، هنرهای هم چون مجسمه سازی، معماری، کنده کاری، نقاشی و خوشنویسی مشغول بوده اند. جدای از این ها به کارهای روزمره ای هم چون کشاورزی، تجارت و صنعت اشتغال داشته اند. در میان

آثار به جای مانده از تمدن مصر، راجع به مسائل جنسی و ازدواج به عنوان پدیده‌ای قابل توجه؛ که بتوان از آن سخنی به میان آورد، مورد قابل ملاحظه‌ای یافت نمی‌شود.^{۱۲۴} یا اگر شبه جزیره عربستان را با جامعه‌ی یونان باستان مقایسه کنیم؛ مشاهده خواهیم کرد که یونانیان جدای از کارهای روزمره‌شان؛ تأثر سیار (خیابانی)، فستیوال موسیقی، المپیک ورزشی، فلسفه و ریاضیات نزد آن‌ها جایگاه ویژه‌ای داشته است. آثار باستانی بجا مانده، بیانگر این حقیقت است؛ که همانند تمدن مصریان، زنان را تنها آلتی برای ارضاء جنسی و خوشگذرانی قلمداد نکرده‌اند. هم چنین پدیده‌ای به نام تعدد زوجات در میان آن‌ها مشاهده نمی‌شود.

اما ساکنان شبه جزیره عربستان بالأخص ساکنان شهرهای مکه و مدینه که جولانگاه اسلام و مرکزی برای گسترش اسلام بوده‌اند، جامعه‌ای کاملاً بسته داشته‌اند. بیشتر هنرشان در شعر و مجسمه‌سازی^{۱۲۵} به شیوه‌ای ابتدایی خلاصه می‌شود. در لا به لای تاریخ در این منطقه مشاهده نشده است که ریاضیات، علم و دانش یا صنعت جایگاهی داشته باشند. صدها سال است زندگی عشیره‌ای خود را حفظ کرده‌اند. می‌توان ادعا کرد جامعه‌ی شبه جزیره عربستان قبل از اسلام، تنها به چهار فعالیت مشغول بوده‌اند.

1- بازرگانی و تجارت: این منطقه به واسطه‌ی موقعیت سوق الجیشی که دارد برای صادرات، مبادله و فروش کالاهایی که در میان یمن و شام رد و بدل می‌شدند از موقعیت خوبی برخوردار بوده است.

2- دامپروری و به مقدار اندکی کشاورزی: شبه جزیره‌ی عربستان در منطقه‌ای بیابانی و گرم و خشک و کم آب واقع شده است. پرورش دام و کشاورزی تقریباً جزء کارهای سخت است.

3- جنگ: تاریخ این منطقه سرشار از داستان‌ها و افسانه‌های جنگی و کشتارهای خونین قبیله‌ایست.^{۱۲۶}

4- سکس و ارضای غرایز

124- اطلاعات تکمیلی را در این کتاب بیابید "الاهرام، قدیما و حاضرا، د. عبدالصمد الخرسی، مصر العربية".

۱۲۵- از شاعران نامدار می‌توان به (امیه) اشاره کرد در مجسمه‌سازی هم می‌توان به ساخت بت‌های این منطقه اشاره کرد.

126- هر کتاب تاریخی می‌تواند سند این ادعا باشد.

البته مراسم‌هایی هم چون مراسم حج و زیارت حجرالاسود در داخل کعبه و در شهر مکه به صورت رسوم کهن مذهبی، رایج بوده است. (ولی) این مراسمات نتوانسته‌اند چندان جایگاهی را به خود اختصاص دهند که از آن سخنی به میان آوریم. این کار صرفاً تنها وسیله‌ای برای کسب منافع اقتصادی طبقه‌ی سرمایه دار و آریستوکرات‌های این شهر بوده است.

اگر در زبان غنی عربی و تأثیر عوامل خارجی و شیوه‌های ارتباط جنسی و رابطه میان زن و مرد دقیق شویم؛ روشن خواهد شد که چه کلمات عذیده‌ای در لهجه‌ها و فرهنگشان خودنمایی می‌کند و در هنگام صحبت کردن‌های روزانه، به اسلوب‌های همبستری و ارضاء جنسی پی می‌بریم. کلماتی هم چون:

“المباضعة، الملامسة، المضاجعة، المقارفة، المفاخذة، المباطنة، المعافسة، المجامعة، المرودة، المباشرة، المخادنة، المناكحة، المواقعة، الرفث، الاتیان، الاعتلاء، الامتطاء، الركوب”^{۱۲۷}

شیوه‌ی پرسیدن سن و سال بدین گونه نیست که بپرسند چند سال سن داری؟ بلکه گفته‌اند در آن دوران مثل چه کسی بوده‌ای؟ او هم از راه پایین تنه و این که آیا توانایی جنسی داشته است یا نه، سن خود را معلوم کرده است. برای مثال از ابن عباس این سؤال را پرسیده‌اند او هم در جواب گفته است:

“مثل من أنت حين قبض النبي صلى الله عليه وسلم؟ قال: أنا يومئذ مختون”^{۱۲۸}
روزی که محمد در گذشت تو مثل چه کسی بودی؟ در جواب گفت: “آن زمان، من ختنه شده بودم.”

هم چنین شخصی به نام (ابی جحیفه) که در مجلسی در مورد رخسار محمد بحث می‌کرد؛ از او پرسیدند: “در آن دم تو مثل چه کسی بودی؟” او هم در جواب گفت:
“أبری النبل وأریشها”^{۱۲۹}

موی زهارم را می تراشیدم و در پر فرو می کردم.
منظورش این بود که موهای زهارم را می تراشیدم و با فرج زنان قاطی می شدم. به عبارتی دیگر اعمال جنسی را می توانستم انجام دهم. (در دوران جوانی بودم).
بکار بردن کلمات و جملات رکیک در گفت و گوهای روزمره، از طرفی نشان از عادی بودن امور جنسی و ارضاء غرایز دارد که قسمت عظیمی از زندگی‌شان را به خود

127 - خليل عبدالکريم: مجتمع يثرب، ص 16

128 - صحيح البخارى، كتاب الاستئذان، باب: الختان بعد الكبر و نطف الإبط. حديث 5941

129 - صحيح مسلم، كتاب الرؤيا، باب شبيهه صلى الله عليه وسلم، حديث (2342)

اختصاص داده است. و از طرفی دیگر خصلت و شهامت و اوج مردانگی یک مرد عرب را به نمایش می گذارد. این نوع صحبت کردن ها عدم رعایت ادب و نزاکت و عفت کلام را در لهجه های مختلف عربی می رساند.

در تاریخ شبه جزیره عربستان قبل از ظهور اسلام ده روش برای ارضای نیاز جنسی و ازدواج وجود داشته است که خلاصه وار به آن ها اشاره می شود:

1- تعدد زوجات

پدیده ی تعدد زوجات در شبه جزیره عربستان رفتاری عادی بوده است و هر کس بسته به میزان آرزو و توانایی مالی خود هر تعداد زنی را که می خواست اختیار می کرد. تعداد زنان تنها بستگی به میزان ثروت مردان داشت. مردان ثروتمند، زنان بیشتر و بیشتر، و مردان فقیرتر زنان کمتر و حتی تک همسری.^{۱۳۰}

2- زنا

زنان زناکاری بودند که بر سر در منازلشان پارچه ای سبز رنگ آویزان کرده بودند، تا شناخته شوند. در کتاب (أخبار مکه فی قدیم الدهر وحديثه) 9 زن زناکار شهر مکه را ذکر کرده است که یکی از آن ها (أم مهزول) نام داشت که سرآمد زیبایی بوده است.^{۱۳۱} هم چنین مرد دلالی به نام (ابن زهیر المدائنی) در مکه مشغول دلالی زنان بوده است و او هم پارچه ای سبز رنگ بر سر در منزلش آویزان کرده بود تا شناخته شود.^{۱۳۲}

3- ازدواج های سنتی

ازدواج های سنتی تا حالا هم در جوامع سنتی پیروی می شود. بدین صورت شکل می گیرد که اگر مردی خواست ازدواج کند، بایستی پیش پدر دختر یا بزرگ یا سرپرست دختر برود و خواست خود را علنی سازد. سرپرست او هم در مقابل مقداری مهریه،

¹³⁰ - با این مقدمه اندک این قسمت را به پایان می رسانیم، چونکه بحث اصلی در این بخش همین مسأله است.

۱۳۱- الفاکهی، محمد بن إسحاق بن العباس الفاکهی أبو عبد الله: مکه فی قدیم الدهر وحديثه. ولادة المؤلف 217 وفاة المؤلف 275، الطبعة الثانية عدد الأجزاء 6 المحقق د. عبد الملك عبد الله دهيش، دار خضر بیروت 1414. ذکر أنحاء نكاح الجاهلیة وتفسیرها وذكر البغایا. این زن (أم مهزول) بعد از ظهور اسلام مسلمان شد ولی طبق حکم قرآن از میان کسانی که قبلاً با او زنا کرده بودند بایستی شوهری را انتخاب می نمود .. برای کسب اطلاعات دقیق تر به تفاسیر ابن کثیر- قرطبی - طبری در تفسیر آیه ی 3 سوره ی نور مراجعه کنید. همچنین می توانید به اللبیهقی، السنن الصغری. کتاب النکاح، باب قول الله عزَّ وجلَّ: (الزانی لا ینکح إلا زانیةً أو مشرکةً) رجوع نمایید.

۱۳۲ - ابن قیم الجوزیه: اخبار النساء، ص 241

رضایت خود را اعلام می کند و دختر را به نکاح مرد در می آورد. ناگفته نماند قبل از اسلام در بعضی از خانواده ها زنان این توانایی را داشتند که بدون رضایت مندی اقوام یا ولی، شوهر کنند.

4- همبستری برای به دنیا آوردن نجیب زاده ای :

اگر مردی می خواست بچه ای از تبار اشراف زادگان منطقه را داشته باشد و خودش او را پرورده کند، تا بعداً مایه می مباحثش گردد و در مجالس به خود بیابد، که من اولادی از نژاد فلان نجیب زاده را دارم. ^{۱۳۳} بعد از توافق با اشراف زاده ای، زنش زمانی که حیض را تمام کرده باشد، همبستر آن مرد می شد تا حامله گردد. با این کار معلوم می شد که قبلاً با شوهرش همخوابی نداشته است. (و در واقع شب زفاف بود که به دست مردش آماده می شد) به این کار می گفتند (الاستبضاع) ^{۱۳۴}

5- زنا ی دسته جمعی برای ازدیاد جمعیت :

جمعی از مردان که تعدادشان از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کرد، با هم توافق می کردند که با یک زن سکس دسته جمعی داشته باشند. تا زن حامله شود. زن بعد از وضع حمل، پیکی دنبال آن مردان سهم در این کار دسته جمعی می فرستاد. زن به یکی از آن ها می گفت این بچه مال توست. او هم بدون هیچ انکاری قبول می کرد، اسمی برای بچه انتخاب می کرد و حق الزحمه ای هم به زن پرداخت می نمود.

6- زنا از نوع تعویض یا مبادله ی زنان :

فرهنگ حاکم در منطقه به شیوه ای بود، که اگر ظرافت زنی توجه مردی را به خود جلب می کرد و غریزه ی جنسی او را تحریک می نمود و دوست داشت ساعاتی را با او خوش بگذراند؛ با شوهر آن زن توافق می کرد که به مدت یک شب یا برای مدتی محدود زنانشان را با هم معاوضه کنند و هر یک با همسر دیگری، همبستر شود. به این نوع ازدواج (نکاح البدل) می گفتند. ^{۱۳۵}

7- زنا از نوع تعویض یا مبادله ی دختر یا خواهر :

¹³³ - این کار ارتباط مستقیمی با اقتصاد و قبیله گرایی داشت. که در آن دوران شدیداً مورد توجه بوده است.

134 - صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب: من قال لا نکاح الا بولی. حدیث 4834

¹³⁵ - المنجد، دکتر صلاح الدین المنجد: الجنس عند العرب بغداد. طبعه الرابعة 2002 ص 10

در این نوع ازدواج، دو مرد میان خودشان توافق می کردند، دختران یا خواهرانشان را با همدیگر معاوضه کنند. بدون پرداخت هیچ نوع اجاره بها (مهریه). این نوع ازدواج به (نکاح الشغار) مشهور بود.^{۱۳۶}

8- زنا با دختر و خواهر:

این نوع زنا، نوعی دیگر از همخوابگی و معاشقه است (در اسلام به نام زنا با محارم معروف است) که نوعی از انواع نادر در منطقه بوده است. البته در آن دوران شخصی به نام (حاجب بن زراوه) با دختر خود ازدواج نموده و صاحب بچه هم شده است.^{۱۳۷}

9- ازدواج های موروثی:

زن هم چون یکی از میراث های مرد به حساب می آمد. در صورت از دنیا رفتن مردی، تمامی مایملک به اضافه زنانش در میان اقوام و خویشان تقسیم می شده است. در این تقسیم کردن ها، پسران، زن بابایشان را به عنوان ارث به نکاح خود در می آوردند. این کار یکی از رسوم شایسته آن دوران بوده است؛ تا پسران به عنوان حافظ ارث پدری نگذارند زن بابا (ارثیه شان) از دستشان برود.^{۱۳۸} این نوع ازدواج تا چهارده سال بعد از ظهور اسلام نیز، هم چنان رایج بوده است.^{۱۳۹}

10- اجاره ی کنیزان به عنوان یک کار تجاری:

بعضی از صاحبان کنیزان با رضایت (کنیزان) یا با اعمال زور و فشار، کنیزان را برای انجام اعمال جنسی اجاره می دادند. و هیچ محدودیتی برایشان نبوده است.^{۱۴۰}

لازم به توضیح است که غیر از موارد ذکر شده، برخی از رفتارهای ساکنان مکه و اطرافش زبازند خاص و عام است. مخصوصاً رفتار قبیله ی قریش. قریش قبیله ای بزرگ و مشهور در تاریخ اسلام است. عادت ناپسندی که داشتند این بود که از طریق معقد با زنانشان سکس می کردند. در این باره تفسیر مشهور (القرطبی) در تفسیر آیه ای اشاره به

136 - صحیح البخاری: کتاب النکاح، باب الشغار. حدیث 4822

137 - دکتر صلاح الدین المنجد، ص 10

138 - سوره ی النساء 22

139 - بعد از هجرت پیامبر به مدینه این نوع ازدواج نیز حرام شد. در بخش های دیگر مطالب بیشتری

ارائه می گردد.

140 - دکتر صلاح الدین المنجد، ص 11

این واقعیت نموده است.^{۱۴۱} هم چنین در کتاب‌ها سخن از هم جنس گرایی شخصی شخیص به نام ابوسفیان پدر معاویه، اولین خلیفه‌ی دولت اموی، به میان آمده است. ایشان چه در کودکی و چه در بزرگسالی همواره به این کار مشغول بوده‌اند. ولی بعدها از این کار دست کشیده و هرگاه معقدش خارش پیدا می‌کرد آن را با سنگ، درخت یا دیواری می‌خاراند. بعدها به خدا سوگند یاد کرده است که دیگر نخواهد گذاشت کسی دستش به آن برسد. این عمل او باعث شده بود که در جنگ بدر یکی از اصحاب پیامبر او را صدا زد: "معقدت می‌خارد..."^{۱۴۲}

تنها مطلب باقی مانده و در عین حال قابل توجه این است که، هیچ وقت سن و سال مانعی برای شوهر دادن زنان نبوده است حتی بعضی از زنان به خاطر داشتن ثروت، خودشان شوهرانشان را انتخاب می‌کردند و اجباری در شوهر دادنشان نبوده است.^{۱۴۳}

باب سوم **ازدواج در اسلام**

محمد بعد از هجرت از مکه به مدینه و گشودن جای پای در میان طوایف نو مسلمان، قبل از هر اقدامی شروع به حل مشکلات اجتماعی - اقتصادی مهاجران کرد. نمی‌توان منکر این واقعیت شد که یکی از مراحل بسیار مهم تاریخ اسلام، زندگانی خود محمد به عنوان یک پیامبر و سکنی گزیدن وی در شهر مدینه بوده است. این مهاجرت با فقر و نداری و آشفتگی و بحران اجتماعی همراه بود و مسلمانان با مشکلاتی هم چون نبود خانه و سرپناه دست به گریبان بودند. سکس و ارضای غریزه‌ی جنسی نو مسلمانان، یکی دیگر از مشکلاتی بود که بر دوش محمد سنگینی می‌کرد. ولی محمد با اشاعه‌ی پیام‌های سنتی در شهر مکه، توانسته بود در شهر مدینه باوری راسخ در میان مسلمانان مدینه ایجاد کند، از این رو برای اندک زمانی توانست بر مشکلات فایق آید.

141 - وَكَانَ هَذَا أَحَدًا مِنَ الْقُرَيْشِ يَشْرَحُونَ النِّسَاءَ شَرَحًا مُتَكَرِّرًا، وَيَتَلَدَّدُونَ مِنْهُنَّ مُقْبِلَاتٍ وَمُذْبِرَاتٍ وَمُسْتَلْقِيَّاتٍ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْمَدِينَةَ تَزَوَّجَ رَجُلٌ مِنْهُمْ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ، فَذَهَبَ يَصْنَعُ بِهَا ذَلِكَ فَانْكَرَتْهُ عَلَيْهِ تَفْسِيرُ الْقُرْطَبِيِّ. البقره 223. در بخش‌های دیگر در این مورد بیشتر مطالب ارائه می‌گردد.

142 - الدكتور صلاح الدين المنجد، ص 12

143 - کتاب دکتر کامل النجار، القرائة القدیة للاسلام. در این کتاب چند مثالی به عنوان نمونه بیان شده است.

هم چنین محمد با زیرکی هر چه تمامتر، برادری را در میان مهاجران و انصار ایجاد کند و با این ترفند قسمت عظیمی از گرفتاری های سکسی- اجتماعی- اقتصادی را حل نمود. با این برادری قسمتی از ثروت و دارایی انصار را به مهاجران بخشید. انصار هم از این فکر به خوبی استقبال کردند. و مهاجران را در خانه و کاشانه‌ی خود، در خوراک و پوشاک و شتر و حتی زنانشان سهمیم ساختند. با این روش وضع اقتصادی مؤمنان فقیر مدینه، با وضع اقتصادی مهاجران مکه یکسان شد.

در این گیرودار زن که یک ملک به حساب می آمد، خود به خود به جرگه‌ی مشکلات پیوست.^{۱۴۴} یعنی تقدیم یک زن از طرف مردش به یک مرد مهاجر مشکلی آن چنانی ایجاد نمی کرد. همان طور که اشاره شد در آن دوران، هر مردی صاحب چندین زن بوده است.

مکه و مدینه از لحاظ فرهنگی و جنگ های قبیله‌ای، اگر چه هدف واحد یا شیوه‌ی واحدی نداشتند ولی به دلیل نزدیکی جغرافیایی، همسان و مشابه بودند. از این رو انصار به نام ایمان و برای رضایت خدا و پیامبرش زنی از زنان خود را به مثابه‌ی شتری از شتران خود، به مهاجران مکه تقدیم کردند. این امر نه تنها دشوار نبود بلکه کاری بس آسان بود البته بدون این که هیچ گونه نظر خواهی از خود زن انجام بگیرد.

در حقیقت جای بسی سؤال است که این مسائل در تاریخ اسلام خودنمایی می کند ولی خیلی به ندرت از سوی محققان و منتقدان از آن سخنی به میان آمده است. سوای از آن محمد با این کار نائسانیش، کرامت زنان را خدشه‌دار کرده است. و از سوی مؤرخان و مفسران دینی پذیرشی تمام و کمال داشته است. مهاجران در ابتدای امر با این ایده پرورش یافته بودند که مادیات دنیوی هیچ ارزشی ندارد و انسان بایستی با پشت پا زدن به این دنیا در فکر جهان آخرت باشد. و این چنین راضی شدند به یک زن، به یک شتر، به یک اتاق. با این قناعت توانستند مصیبت های آن روزگاران را پشت سر بگذارند. سرمایه‌داران مشکلی نداشتند. ولی کنترل غریزه‌ی جنسی نیاز به مشوق های درونی داشت نه به دارایی و ثروت. از طرفی دیگر مستمندان هم خواهان تعدد زوجات بودند. چون پرورده‌ی آن آداب و فرهنگ بودند. ولی این کار با تبلیغات های اولیه‌ی اسلام سازگار نبود. به همین خاطر برای ارضای خواست های درویشان، با وجود مشکلات اقتصادی اقداماتی انجام دادند. یکی از راه های کنترل غریزه‌ی جنسی، پناه آوردن به

144 - صحیح البخاری، کتاب النکاح باب قول الرجل لأخيه انظر أی زوجتی شئت حتی أنزل لک.

آیات قرآن بود. در اینجا سؤالی مطرح خواهد شد، چرا محمد در ابتدا، سخن از برادری در ارضای غریزه جنسی به میان آورد ولی بعداً برنامه به دشمنی با فساد تغییر نام پیدا کرد؟؟؟

و این چنین محمد توانست قدرت اسلام را تثبیت و گسترش دهد. برای تمامی جنبه‌های جامعه‌ی شبه جزیره عربستان از جمله قدرت سیاسی، اقتصادی و سس قانون وضع کرد. و به تمامی قوانین با توسل به آیات، لعابی شرعی و الهی بخشید. اگر گشتی در میان قرآن بزنیم. در می یابیم که آن دسته از مشکلات رفع شد و به قانون بدل گشت که جزء رسومات مردم بودند. مثل مشکل قدرت یا انباشته کردن سرمایه. در زمینه‌ی ازدواج هم نتوانست ذره‌ای از فرهنگ مردم عدول کند که مردم سالیان دراز به آن عادت کرده بودند. چند همسری بخش مهمی از زندگی مردان بوده است. از این رو چندین قانون در این رابطه وضع کرد. این قوانین به غیر از رسوم قدیمی قبل از ظهور اسلام چیز تازه‌ای در بر نداشتند که زنان را از استضعاف نجات دهد و ارزشی آن چنانی پیدا کنند که حدأقل مثل یک انسان به آن‌ها نگریسته شود.^{۱۴۵}

145 - همان طور که اشاره شد جامعه‌ی شبه جزیره‌ی عربستان زندگیشان را وقف چهار کار کرده بودند. جنگ، بازرگانی و تجارت، کشاورزی و دامداری، ازدواج و سس. پیامبر درباره‌ی کشاورزی و دامپروری چندان اطلاعاتی نداشته است. مردم منطقه به خاطر گرمی بیابان‌ها و کمبود آب اهمیت چندانی به این مسأله ندادند به همین خاطر در قرآن و احادیث کمترین سخنی از کشاورزی و دامداری به میان نیامده است. اما در دیگر بخش‌ها آگاه به آن مسائل بوده و قسمت اعظم آیات قرآن را به آن اختصاص داده است. پیشه‌ی اکثر مردم تجارت بوده است. پیامبر نیز قبل از آن که مشغول تبلیغ دین اسلام شود در بازرگانی خبره بوده است. از این رو صدها آیه را برای مشکلات اقتصادی اختصاص داده است و در آن‌ها خرید و فروش بردگان که یکی از کارهای مهم بازرگانان بوده است را به صورت حلال هم چنان ماندگار مانده است. خرید و فروش بردگان یکی از کارهای مهم و سودآور برای بازرگانان بوده و اسلام در هیچ یک از مراحل نتوانسته آن را حرام اعلام کند. بردگان در مقابل سرمایه‌داران موجودی ناقص معرفی شدند و سیستم برده‌داری همانند فرهنگی در خور ستایش در اسلام ماندگار شد. از این رو نه در قرآن و نه در احادیث نبوی متن مورد اعتمادی را نمی توان یافت که با روشنی و صراحت، در آن بردگی و نظام برده‌داری را حرام کرده باشد. سوی از این سیستم، جنگ و شمشیر زنی و سربردن و تجاوز و غارت میراث‌هایی بودند که برای اسلام ماندگار شد. کسی یا طایفه یا قبیله‌ای در آن منطقه نمی توان یافت که دستش به خون دیگران آلوده نشده باشد. این اعمال در اسلام تحریم نشد. بلکه پیامبر هم ادامه دهنده همان راه بود. تا جایی که صدها آیه را به آن اختصاص داده است. برای استناد به این واقعات ذکر چند آیه کافی است، که در آن‌ها مسلمانان را تشویق به ادامه‌ی همین راه کرده‌اند. که خود نشانی از خشونت اسلام در

محمد در ابتدا سعی می کرد از راه بازگویی خاطرات و داستان های سکسی غریزه‌ی جنسی مسلمین را کنترل و آرام کند. ولی به دلایلی موفق به این کار نشده است. از مهم ترین این دلایل به ذکر دو دلیل بسنده می کنیم:

اول: مردان شبه جزیره عربستان برایشان سخت بود با یک زن مدارا کنند. زیرا قبلاً در میان چندین زن و کنیزک زندگی می کرده‌اند و راضی نمی شدند دور از این فرهنگ به زندگی ادامه دهند.

دوم: این مرحله به شرایط زندگانی محمد در مکه باز می گردد که صحبت از کنترل و آرام کردن غریزه جنسی می کرد. در این مرحله محمد یک زن داشته و آن هم خدیجه بوده است. این زن یکی از سرمایه داران بزرگ شهر مکه بوده است و با خواست خود با محمد ازدواج کرده است. در آن زمان محمد در اوج جوانی و در عین حال در اوج فقر و فلاکت بوده است و این ثروت و سامان خدیجه باعث شد که محمد نتواند همسر دیگری را اختیار کند و به عبارت دیگر در انزوا باقی بماند.

این انزوا تأثیر زیادی بر روان و درون او گذاشت و به ناچار شروع به آرام کردن و کنترل غریزه جنسی نمود.^{۱۴۶} هم چنین به مسلمانان اکیداً توصیه می کرد که آرزوها و امیال غریزی خود را برای آن هفتاد و دو فرشته‌ای نگاه دارند که در بهشت به آنها بخشیده می شود.^{۱۴۷}

بعدها که خدیجه مرد، محمد به عنوان تنها ورثه، بر ثروتش تکیه داد. و خودش را از آن انزوای سکسی آزاد کرد و پشت سر هم تعداد زیادی زن اختیار کرد. غیر از زنانش با کنیزانش نیز همبستر می شد.^{۱۴۸} و خواه ناخواه این رفتار به درون مریدانش رسوخ می

قبال این پدیده‌های غیر انسانیست. غیر از توجه به اقتصاد، لازم بود داستان، آیات و احادیث زیادی در مورد نحوه‌ی سکس و ارضای جنسی (به عنوان یک نیاز انسانی) در قرآن وجود می داشت؛ نه این که خود هم پیوندی باشد میان آداب و رسوم کهن که قبل از اسلام در جامعه اعمال می شده است. این نوشته هم آشکار نمودن این حقایق است با توجه به این آیات: (البقره 191) (البقره 193) (البقره 216) (البقره 217) (البقره 244) (النساء 74) (النساء 76) (النساء 84) (النساء 89) (المائدة 33) (الأنفال 12) (الأنفال 17) (الأنفال 39) (الأنفال 60) (الأنفال 65) (التوبة 5) (التوبة 12) (التوبة 13). (التوبة 14) (التوبة 29) (التوبة 36) (التوبة 73) (الأحزاب 26 و 27) (محمد 4) (محمد 35) (الحشر 2-4) و غیره و ذلك

¹⁴⁶ - برای نمونه سوره‌ی یوسف را نگاه کنید.

¹⁴⁷ - تفسیر ابن کثیر، الواقعة 35

¹⁴⁸ - در قسمت های دیگر کتاب، مفصلاً از نحوه‌ی ازدواج و تعداد زنان پیامبر بحث خواهد شد.

کرد و از پیشوایشان تقلید می کردند. در اینجا خود به خود کنترل غرایز عملاً در اسلام عقیم ماند. و در این عقیم ماندن خود محمد به عنوان قهرمان میدان نقش آفرینی کرد. در اینجا دو اسلوب روشن و بزرگ به عنوان مشکل سکس و ازدواج در قرآن و احادیث نبوی برای اصحاب پیامبر پدیدار شد:

روش اول: چندین آیه و حدیث وجود دارند که در مکه و اوائل زندگی محمد در مدینه پیدا شده‌اند که در آنها عمیقاً بحث از فروخوردن غریزه‌ی جنسی نموده است. از کوچک ترین عقاب که همانا تهدیدی برای روز قیامت است تا بزرگ ترین سزا را شامل می شود که آن هم عبارت از سنگسار است البته نه در قیامت بلکه در همین زندگی دنیوی.

روش دوم: در روش دوم درست بر عکس روش اول با در نظر گرفتن محدودیت هایی دروازه‌های دین را به روی سکس و همبستری باز کرد. به خصوص در سکس هایی از نوع خود فروشی و تجاوز جنسی (اغتصاب).^{۱۴۹}

مثلاً محمد خیلی ناشیانه بعضی از پدیده‌های سکسی دوران قبل از اسلام را حرام کرد. با یک حدیث پدیده‌ی مبادله‌ی خواهر یا مبادله‌ی دختر در مقابل دختر را بدون دریافت وجه یا نگرفتن اسیری از میان برداشت. بدین معنی که نیاستی آن دو مرد معامله‌گر، بدون دریافت مهریه توافق کنند و زنی را از طرفین بگیرند.^{۱۵۰} با حدیثی دیگر همبستری با نجیب زادگان، برای ازدیاد نسل نجباء (نکاح البدل) را حرام اعلام کرد.^{۱۵۱} با آوردن آیه‌ای سکس موروثی را حرام کرد:

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ^{۱۵۲}

آن زنانی را نکاح نکنید که پدرتان نکاح کرده‌اند، مگر آن هایی که طلاق داده شده‌اند.

هر کسی می توانست زن بابایش را به عنوان یک میراث به نکاح خودش درآورد، تا آن وقت می توانست ولی این آیه‌راه را سد کرد و این پدیده حرام گردید. در اینجا معلوم می شود در دوران خود محمد بعد از گذشت پانزده سال از ظهور اسلام، مسلمانانی

149 - از این به بعد مستندات بیشتری را ارائه می کنیم.

150 - صحیح البخاری: کتاب النکاح، باب الشغار. حدیث 4822

151 - هدم نکاح الجاهلیه کله إلا نکاح الناس الیوم. صحیح البخاری: کتاب النکاح، باب: لا نکاح الا بولی.

حدیث 4834

152 - النساء 22

بوده‌اند که زن بابایشان را به نکاح خود در آورده‌اند. این مسأله را خود آیه‌روشن می‌سازد که می‌گوید: «(آن‌هایی که قبلاً این کار را انجام داده‌اند مشکلی نیست برایشان)». جای تأمل است که، آیه‌اشاره می‌کند (مَا نَكَحَ آبَاكُمْ، زنانی که پدرتان نکاح کرده‌اند) در اینجا مادر را هم شامل می‌شود زیرا که مادر هم به مثابه‌ی دیگر زانی است که پدر نکاح کرده است. هم چنین در آیه‌ای دیگر تعدد زوجات را از بی‌نهایت به چهار زن محدود کرده است:

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا^{۱۵۳}

اگر ترس از این داشتید که نسبت به دختران بی سرپرست عادل نخواهید بود، در این صورت زن اختیار کنید دو تا دو تا، سه تا سه تا، چهار تا چهار تا، اگر ترس این رفت که نمی‌توانید در میانشان عدالت اجرا کنید، در این صورت تک همسری راه چاره‌است، یا آن کنیزانی که در جنگ‌ها نصیبان شده‌اند، برایتان کافی است که ستمکار نباشید. هم چنین ازدواج با محارم مانند مادر، خواهر، دختر، برادرزاده، خواهرزاده، عمه، خاله، دایه، خواهر رضاعی، دختر همسر (از مردی دیگر)، عروس، دو خواهر در یک آن را حرام کرد.. این هم آیه‌ی این تحریم:

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأَخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ إِنْ لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَخَالَاتُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا^{۱۵۴}

پدیده‌ی فساد با کنیزان، که در نکته‌ی شماره ده به آن اشاره شد در اسلام حرام نشده است.

{وَلَا تُكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَعُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ^{۱۵۵}

153 - النساء 3

154 - النساء 23

155 - النور 33

اگر کنیزانتان خواستند عقیف و پاکدامن بمانند، شما نیز برای اینکه زندگی دنیا را بجوید به زنا و ادارشان نکنید. کسی که مجبور به این کارشان نماید، در حقیقت خدا پس از مجبور نمودن ایشان [نسبت به آن‌ها] آمرزنده مهربان است.

همان طور که می بینیم زنا با کنیزان حرام نشده است. چون که در آیه به صراحت آمده است که بعضی از کنیزان تمایل به زنا ندارند. به همین خاطر به صاحبان کنیزان می گوید (کنیزانی که نمی خواهند زنا و فساد انجام دهند با زور مجبورشان نکنید). البته این قانون شامل همه کنیزان نمی شود. می بایست قرآن، همانند یک قانون الهی که از ازل تا به ابد ادعای وجود دارد، این چنین پدیده‌ی نائسانی را بدون در نظر گرفتن هیچ پیش شرطی محکوم و حرام اعلام می کرد.

بعد از مشاهده‌ی انواع ازدوج که در آن‌ها اسلام سخن از حرام کردن، خود فروشی، فراوان همسری و چند نوع دیگر را به میان آورده است، کاملاً روشن است که خود فروشی چه برای زنان آزاد و چه برای کنیزان حرام نشده است زیرا آیاتی در قرآن وجود دارند که نشان می دهد نه تنها مانعی ایجاد نکرده بلکه اشاعه‌دهنده و مروج این کار هستند.^{۱۵۶} هم چنین مسأله‌ی تعدد زوجات در گستره‌ی جهان اسلام نیز حرام نشده است. مسأله‌ی تعدد زوجات در نوشتار و انتقادات منتقدین اهمیتی فوق العاده دارد. به همین سبب ما هم این آیه‌ی مهم را ذکر می کنیم و در ضمن توضیحاتی هم در مورد حکم آن را ارائه می دهیم. با خود آیه اثبات می کنیم که تعدد زوجات در اسلام هم چنان ماندگار است و هر مسلمانی می تواند ده‌ها زن را در اختیار داشته باشد.

باب چهارم تعدد زوجات در فرهنگ اسلامی

علمای تاریخ اسلام می گویند: مردان قبل از ظهور اسلام به طرزی نامحدود در زن گرفتن آزاد بوده‌اند. و با اراده‌ی خودشان می توانستند مالک چندین زن شوند. بعد از ظهور اسلام به واسطه‌ی آیه‌ی 3 سوره‌ی زنان (النساء)، فراوان همسری تقلیل یافت به چهار زن، و زنان صاحب احترام و کرامت شدند.

¹⁵⁶ - حقیقت این واقعیت در قسمت های بعدی ارائه می شود.

آیا واقعاً حقیقت دارد؟ آیا قرآن واقعاً احترامی برای زنان قایل شده است و فراوان همسری را به چهار زن تقلیل داده است؟ آیا توجیهاست اسلام برای تعدد زوجات حقیقتی منطبق با علم و منطق است؟

حقیقتی انکار ناپذیر است که قبل از ظهور اسلام تعدد زوجات همانند فرهنگی همه گیر در بیشتر جوامع شبه جزیره‌ی عربستان رایج بوده است. فرهنگ آن منطقه در آن دوران ها، فرهنگی کاملاً مرد سالار بوده است. مردان توانسته‌اند مطابق میل خود چندین زن را مالک باشند و هیچ مانعی برایشان نبوده است. از طرفی دیگر زن در رفع این معضلات نقشی نداشته است. شواهد حاکی از آن است که قبل از ظهور اسلام چند همسری یکی از نشانه‌های ارج و بزرگی و شهامت و غیرت مردان به حساب آمده است. پس از گذشت بیش از پانزده سال از ظهور اسلام، محمد به فکر مشکل تعدد زوجات افتاد و در قرآن آیه‌ای را به آن اختصاص داد. محمد می خواست با این آیه فراوان همسری را حرام کند. یعنی مسلمانان همانند قبل از اسلام نتوانند ده‌ها زن داشته باشند، بلکه خود را به چهار زن محدود کنند.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا.^{۱۵۷}

و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد دو دو، سه سه، چهار چهار به زنی گیرید پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک [زن آزاد] یا به آن چه [از کنیزان] مالک شده‌اید [اکتفا کنید] این [خودداری] نزدیکتر است تا به ستم گرایید.

ابتدا با نظری به تفسیر این آیه، نظر مفسران نامدار اسلامی را در این مورد جویا می شویم:

ابن کثیر در تفسیر مشهور خود، این چنین آورده است:

مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ "أَيُّ إِنكِحُوا مِنْ شَيْئِكُمْ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهُنَّ إِنْ شَاءَ أَحَدُكُمْ ثِنْتَيْنِ وَإِنْ شَاءَ ثَلَاثًا وَإِنْ شَاءَ أَرْبَعًا."^{۱۵۸}

مطابق میل خودتان دو یا سه یا چهار زن را نکاح کنید. اگر کسی خواست دو زن را نکاح کند، یا اگر خواست می تواند سه زن، یا اگر بیشتر خواست، می تواند چهار زن را نکاح کند.

۱۵۷ - النساء 3

158 - تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه.

هم چنین ابن کثیر اضافه می کند:

فَلَوْ كَانَ يَجُوزُ الْجَمْعُ بَيْنَ أَكْثَرٍ مِنْ أَرْبَعٍ لَذَكَرَهُ. قَالَ الشَّافِعِيُّ وَقَدْ ذَلَّتْ سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمُبَيَّنَةُ عَنْ اللَّهِ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ غَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ أَكْثَرٍ مِنْ أَرْبَعٍ نِسْوَةً.^{۱۵۹}

اگر بیشتر از چهار زن روا بود، خدا آن را بیان می کرد. شافعی (عالم و مجتهد و شخصیت مورد اعتماد تاریخی در نظر اهل سنت) می گوید: سنت پیامبر سند است، غیر از خود پیامبر نباید کسی دیگر بیشتر از چهار زن همزمان داشته باشد.

امام قرطبی در تفسیر این آیه چنین بیان کرده است:

إِنَّ الْآيَةَ نَاسِخَةٌ لِمَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَفِي أَوَّلِ الْإِسْلَامِ “ مِنْ أَنَّ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَزَوَّجَ مِنَ الْحَرَائِرِ مَا شَاءَ، فَقَصَّرْتُهُنَّ الْآيَةَ عَلَى أَرْبَعٍ.”^{۱۶۰}

این آیه مانع کسانی شد که در دوران جاهلیت و قبل از ظهور اسلام مطابق میل خود زنان آزاد را نکاح کرده‌اند (یعنی قبل از اسلام هر حکمی درباره‌ی تعدد زوجات بود با این آیه حرام شد) چون که خدا خودش به چهار زن آن را تقلیل داده است.

در تفسیر امام (الجلالین) هم آمده است:

اِنَّتَيْنِ وَتَلَائِكَ وَأَرْبَعًا وَلَا تَزِيدُوا عَلَى ذَلِكَ “فَإِنْ خِفْتُمْ” أَنْ لَا “تَعْدِلُوا” فِيهِنَّ بِالتَّفَقُّةِ وَالْقِسْمِ “فَرَأِحِدَةً” اَنْكِحُوهَا “أَوْ” اِقْصِرُوا عَلَى “مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ” مِنْ الْإِمَاءِ إِذْ لَيْسَ لَهُنَّ مِنَ الْحُقُوقِ مَا لِلزَّوْجَاتِ “ذَلِكَ” أَي نِكَاحِ الْأَرْبَعِ قَطُّ أَوْ الْوَاحِدَةِ أَوْ التَّسْرِي “أَذْنِي” أَقْرَبَ إِلَيَّ “أَلَّا تَعْمَلُوا” تَجُورُوا.^{۱۶۱}

دو یا سه یا چهار و نباید از این تعداد تجاوز کند. ولی اگر ترس از نفقه و سهم میراث داشتید، در این صورت یک زن را نکاح کنید. یا این که به کنیزانتان قناعت کنید. زیرا حقوقی که شامل زنان آزاد می شود، شامل کنیزان نمی شود. در هر صورت (انتخاب کنید) چهار زن یا یک زن یا کنیزان؛ این کمترین راهی است که به ستم آلوده نشوید.

در تفسیر امام طبری چنین بیان شده است:

إِنَّ الْآيَةَ نَاسِخَةٌ لِمَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَفِي أَوَّلِ الْإِسْلَامِ “ مِنْ أَنَّ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَزَوَّجَ مِنَ الْحَرَائِرِ مَا شَاءَ، فَقَصَّرْتُهُنَّ الْآيَةَ عَلَى أَرْبَعٍ.”^{۱۶۲}

159 - تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه.

160 - تفسیر القرطبی فی تفسیر الآیه.

161 - تفسیر الجلالین فی تفسیر الآیه.

162 - تفسیر الطبری فی تفسیر الآیه.

این آیه مانع کسانی شد که در دوران جاهلیت و قبل از ظهور اسلام مطابق میل خود زنان آزاد را نکاح کرده‌اند و مردان می‌توانستند مطابق میل خود با زنان آزاد ازدواج کنند، با این آیه به چهار زن تقلیل یافته‌است.

طبری هم چنین اضافه می‌کند: ”

وَأَمَّا اخْتِلافُ عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ فِي الَّذِي يَتَزَوَّجُ خَامِسَةً وَعِنْدَهُ أَرْبَعٌ وَهِيَ: ” فَقَالَ مَالِكٌ وَالشَّافِعِيُّ: ” عَلَيْهِ الْحَدُّ إِنْ كَانَ عَالِمًا. وَبِهِ قَالَ أَبُو ثَوْرٍ. وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: ” يُرْجَمُ إِذَا كَانَ عَالِمًا، وَإِنْ كَانَ جَاهِلًا أَذْنَى الْحَدِّينِ الَّذِي هُوَ الْجُلْدُ.^{۱۶۳}

ولی در مورد جرم کسی که چهار زن دارد و می‌خواهد پنجمی را هم بگیرد، میان علمای اسلامی اختلاف نظر هست، مالک و شافعی می‌گویند اگر با علم به این که پنجمی حرام است و اقدام به این کار نمود بایستی چوب حد را بزیند. ابو ثور و الزهری معتقدند که: اگر با علم به این که پنجمی حرام است و اقدام به این کار نمود، بایستی سنگسار شود، در صورت عدم آگاهی به حرام بودن با کمترین سزا روبرو می‌شود و آن هم زدن تازیانه است.“

هم چنین طبری در مورد (تَعْدُلُوا) یا دادپروری که در آیه بیان شده است، می‌گوید: ” دادپروری در ازدواج شامل ارکان زیر است:

فِي الْمَيْلِ وَالْمَحَبَّةِ وَالْجَمَاعِ وَالْعِشْرَةِ وَالْقَسْمِ بَيْنَ الزَّوْجَاتِ الْأَرْبَعِ وَالثَّلَاثِ وَالْإِثْنَيْنِ.^{۱۶۴}

دادپروری در میان زنان اگر چهار یا سه یا دو زن باشند همان رغبت و محبت و همبستری و همزیستی و سهیم شدن در ارث است.“

تمامی مفسران و عالمان دین اسلام در مورد این آیه به اشکال گوناگون تفسیر نوشته‌اند، ولی نمونه‌های مذکور از میان قابل اعتمادترین مفسران انتخاب شده است. و این منابع اکتفا می‌کند چون که از زمره‌ی مطمئن ترین مفسران هستند.

خلاصه معنی و توضیح آیه مفصلاً این چنین خواهد شد:

قبل از اسلام فراوان همسری برای مردان آزاد بوده است و هر کس مطابق میل و رغبت خویش با تعداد نامحدودی زن می‌توانست ازدواج کند، از این پس حرام گردید. ولی اگر بیم داشتید که با دختران یتیم دادپرور نخواهید بود از میان زنان آزاد از یک زن تا چهار زن آزاد را می‌توانید نکاح کنید. (نکاح) یک زن یا دو زن یا سه زن یا چهار زن به خواست شما بر می‌گردد. اگر چندین زن آزاد داشتید، قادر و مختار هستید. ولی نباید

163 - تفسیر الطبری فی تفسیر الآیه.

164 - تفسیر الطبری فی تفسیر الآیه.

از چهار زن آزاد تجاوز کند. به شرطی که عدالت در همبستری و همزیستی و سهم شدن در ارث را در میان این زنان آزاد رعایت کنید. ولی اگر نتوانستید و ترس این را داشتید که، نمی توانید در میان این زنان آزاد دادپرور باشید، یک زن را نکاح کنید. یا اکتفا کنید به همان کنیزانی که در جنگ ها اسیر کرده اید. ستم روا ندارید و با آن ها مهربان باشید.

پس از این که معانی و توضیحات این آیه (النساء 3) فهمیدیم، نکاتی را خلاصه وار ارائه می دهیم:

نکته ی اول:

ابتدای آیه آمده است:

(وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى)

بدین معنا آمده است که (اگر ترس آن را داشتید که با دختران یتیم عدالت را رعایت نمی کنید).

در واقع کجای این آیه به تعدد زوجات مربوط می شود. هر نوع آیه را تفسیر کنیم تغییری در حکم آیه اضافه نمی شود. روشن نیست که چرا در ابتدای آیه، جمله ای بدین گونه آمده است. غیر از تفاسیر مشهور در زندگی نامه ی بخاری تفسیر این چند کلمه آمده است و جالب این که به هیچ عنوان ربطی به تعدد زوجات ندارد.^{۱۶۵}

165 - عَرُوهُ أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا (وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الَّذِي هَذِهِ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجَرٍ وَبَيْنَهَا قَبْرُ عَجَبٍ فِي جَمَالِهَا وَمَالِهَا وَيُرِيدُ أَنْ يَنْتَقِصَ صِدَاقَهَا فَتُهَوِّا عَنْ نِكَاحِهَا إِلَّا أَنْ يُقْسِطُوا فِي إِكْمَالِ الصَّدَاقِ. صحيح البخاری، كتاب النكاح، باب الاكفاء في المال وتزويج المقل المثرية. حديث 4804 در حقیقت این اولین باری نیست که مطالبی از این گونه در قرآن مشاهده می شود بلکه نمونه های دیگری از این نوع نیز در دست داریم. برای مثال در آیه ای از سوره ی بقره دو مسأله ی کاملاً از هم جدا را با هم قاطی کرده، و در کنار هم آورده اند یهودیان مدینه از پیامبر سؤال کردند چرا ماه کمانی شکل می شود؟ در بعضی اوقات گوشه ای از آن نمایان می شود و در بعضی اوقات نصفه یا به صورت ماه کامل ظهور می کند؟.. برخی از مسلمانان نیز می پرسند چرا حرکت ماه با حرکت خورشید متفاوت است؟.. (تفسیر القرطبی، تفسیر آیه 189 البقره) پیامبر نیز بدین گونه جواب می دهد:

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجَّ وَالْبُرِّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْأَبْرَ مِنْ أَيْمَانِ الْبُيُوتِ مِنْ أَيْمَانِهَا وَأَتَقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ) (البقره 189) درباره ی ظهور هلال ماه از تو می پرسند بگو آنها [شاخص] گاه شماری برای مردم و [موسم] حج اند و نیک (شایسته) نیست که از پشت خانه ها در آید بلکه نیک (شایسته) آن است که تقوا پیشه کنید و به خانه ها از در [ورودی] آنها وارد شوید و از خدا بترسید باشد که رستگار گردید.

نکته‌ی دوم:

آیات و تفاسیر اذعان می‌دارند، اگر مردی قبل از ظهور اسلام صاحب چندین زن و کنیزک بوده باشد (در برخی موارد به بیست زن و صدها کنیز بالغ می‌شده است) بعد از پیدایش این آیه، این پدیده حرام شد و از بی نهایت به چهار زن تقلیل یافت. البته بدون کم کردن کنیزان. حالا اگر به فرض محال، کنیزک را هم به حساب نیاوریم و همان چهار زن آزاد را به حساب آوریم. این هم خود دلیلی بر اثبات فوران میل جنسی و منتهی

معلوم نیست بخش اول این آیه چه ربطی به بخش دوم آیه دارد؟؟ مردم از پیامبر سؤال کرده‌اند بلکه برایشان روشن سازد که هلال ماه چگونه کمانی می‌شود. آن‌ها از قبل می‌دانستند و قبلا از ماه برای گاه‌شماری سود برده‌اند. آن‌ها می‌خواستند (مثلا) پیامبر برایشان توضیح دهد که ماه چگونه کمان مانند می‌شود یا بزرگ و کوچک می‌گردد. یا چرا در حرکت وضعی با خورشید متفاوت است. ولی قرآن و پیامبر نه تنها به سؤالات پاسخ نمی‌دهند بلکه صحبت از چگونگی دخول به منازل را به میان می‌آورند!؟ هم چنین در آیه‌ای دیگر از قرآن سخن از جمعی انسان‌های نابهنجار به میان می‌آید که خدا از آن‌ها ناراضی است و تهدیدشان می‌کند که وارد بهشت نمی‌شوند. خدا با حالتی پرسش گونه می‌پرسد: آیا آن دسته از انسان‌ها می‌خواهند و انتظار دارند داخل بهشت شوند؟ بعدا خدا در ادامه جوابی شگفتی ساز به خود می‌دهد:

{أَيُّطَمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ، كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّمَّا يَعْلَمُونَ}. (المعارج 38-39) (آیا آن افراد انتظار دارند داخل بهشت شوند؟؟ نخیر.. ما آن‌ها را از چیزی خلق کرده‌ایم که خود نیز می‌دانند آن چیست.)

جواب سؤالی این چنینی که آن افراد نباید در انتظار آن باشند که وارد بهشت شوند زیرا از چیزی خلق شده‌اند که می‌دانند آن چیست. به راستی هیچ منطقی نمی‌تواند این سؤال و جواب را به هم ارتباط دهد که خلق کردن انسان چه ربطی به داخل بهشت نشدن آن افراد دارد!!! از دیدگاه اسلام بدیهی است که انسان از نطفه یا از خاک یا از آب خلق شده باشد چیزی که در آیه ممکن است مد نظر باشد این است که بگویند انسان از نطفه‌ی مرد در حالت ارگاسم خلق می‌شود. آیا انسانی که از نطفه خلق می‌شود نبایستی در انتظار بهشت باشد؟؟ منطق حکم می‌کند و کاوش گرانه می‌پرسد: چرا این انسان خلق شده از نطفه نباید امید رفتن به بهشت را داشته باشد!! چه ارتباطی میان این دو وجود دارد؟! می‌توان گفت این آیات هیچ ارتباطی به هم ندارند و آیاتی اضافی هستند. با این مثال‌ها معلوم می‌شود که زیاده‌روی در افزودن آیات به قرآن اولین باری نیست که در قرآن آمده است و ابتدای آیه‌ی 3 النساء هیچ ارتباطی با تعدد زوجات ندارد. بایستی قرآن این زیاده‌روی و افراط در آیات را اعمال نمی‌کرد. یا خود را همانند معجزه‌های معرفی نمی‌کرد. از این رو از طرف خودمان ابتدای آیه‌را نادیده گرفته‌و به باد فراموشی می‌سپاریم.

درجه‌ی سکس و فساد آن دوران است. از طرفی دیگر دلیلی بر صدق این مدعا است که اسلام هیچ‌گاه به‌طور جدی برای کاهش فساد کاری انجام نداده است. همان فساد که مرد با تک همسری ارضاء نشود و همیشه چشم طمع به زنان دیگر داشته باشد.

اسلام ادعا دارد که قوانین قرآن برای هر زمان و مکانی جاری و روا است. با این ادعا اسلام بایستی با مطالعه‌ای همه‌جانبه و موشکافانه در مورد جوامع بیرون از شبه جزیره عربستان، و با در نظر گرفتن منافع عمومی قانون جدید و تمدنانه‌ای برای همه‌ی مردم جهان وضع می‌کرد نه این که با وضع قانونی ثابت و لایتغیر و برخاسته از اعماق آداب و رسوم منطقه‌ای کوچک، هم چون شبه جزیره عربستان و با قدمت هزار و چهارصد ساله، که حاصل 23 سال محصور ماندن در یک منطقه‌ای خاص باشد. و در نهایت به فکر صدور و گسترش این آداب و فرهنگ عشیره‌ای به سراسر جهان نیز باشند.

نکته‌ی سوم:

بر طبق احکام این آیه، کسانی که بیشتر از چهار زن دارند، زنان مازاد بر چهار زن را بیوه می‌کردند. و هر مسلمانی که بیشتر از چهار زن داشت بایستی مازاد آن را طلاق می‌داد. با این حکم جمع زیادی از زنان بدون داشتن هیچ‌گونه اختلافی بیوه شدند. از طرفی دیگر، باعث سرگردانی مردان نیز شد. چونکه در آن آشفتگی خانوادگی نمی‌توانستند تصمیم بگیرند، کدام زن را نگه دارند و کدام را طلاق دهند. آشفتگی خاطری که به مردان و زنان روی آورده بود، ناشی از حکم این آیه بود. آن‌ها را به این فکر واداشت که بالاخره چاره‌ی کار چیست؟ زنان اختیار و انتخاب رفتن یا ماندن را نداشتند. بایستی قرآن راهنمای مردان می‌شد تا بعد از طلاق دادن زنان، حقوق انسانی آن‌ها رعایت شود. یا این که حق یا حقوقی برای بیوه زنان از روی وجدان و انسانیت و معنویت مشخص می‌شد و به اصحاب این اجازه‌ها نمی‌داد که ابتدایی‌ترین حقوق زنان را به بازیچه بگیرند. یا حداقل قانون، برای ماسبق نبود و آن‌هایی که بیش از چهار زن داشتند آن‌ها را مورد عفو قرار می‌داد و این قانون برای مابعد وضع می‌شد. یا این که در (انتخاب) ماندن یا جدایی بهتر بود این حق به زنان واگذار می‌شد. قبلاً مشکلی به همان شیوه در میان جامعه‌ی شبه جزیره عربستان بود و قرآن نیز راه‌چاره‌ای برایش مشخص کرد. همان طور که در ابتدای مبحث نمونه‌هایی ذکر شد. زمانی که پدر خانواده‌ای فوت می‌شد، زنان همانند ارثیه‌ای برای فرزندان باقی می‌ماندند و آن زنان را به نکاح خود در می‌آوردند. بعد از تحریم این کار توسط قرآن، کسانی که قبلاً مبادرت به چنین اعمالی کرده بودند بخشوده شدند. با این شرط نبایستی از این به بعد کسی دیگر هم چنین اعمالی از وی سر بزند، چون که حرام است. در آیه‌ی 22 النساء آمده است: ”

{وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ}

و با زنانی که پدرانتان به ازدواج خود درآورده‌اند نکاح نکنید مگر آن چه که پیشتر رخ داده است..“

در اینجا می بینیم که قرآن آن کسانی را که همسر پدر یا پدر بزرگشان را به نکاح خود در آورده‌اند مورد عفو قرار می دهد (إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ، مگر آن چه که پیشتر رخ داده است) و حکم آیه شامل آیندگان می شود. می بایست در مقابل تعدد زوجات همان واکنش را ابراز می کرد (إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ، مگر آن چه که پیشتر رخ داده است) ولی از این کار سَر باز زده است و باز مثل همیشه، زنان دست به گریبان رحم و شفقت مردان شده‌اند. آن ها هم از روی میل جنسی و اشتیاق درونی به هر کدام، دسته‌ای را انتخاب نموده و گروهی دیگر را طلاق داده‌اند. این در حالی است که حکم تعدد زوجات از حکم نکاح زن بابا از لحاظ نوعی متفاوت تر است. حکم زن بابا شامل یک زن می شد ولی حکم تعدد زوجات عده‌ی کثیری از زنان را شامل می شود. تناقضات عجیبی در این دو آیه خودنمایی می کند.

روشن است که عده‌ی کثیری از مردان بیش از چهار زن داشته‌اند. از طرفی دیگر زنان همان قربانیانی بودند که بدون کوچک ترین اشتباه یا لغزشی کوچک و بدون هیچ اختیاری علی رغم میل خود به جدایی، بیوه شدند. این هم خود با عدالت اسلامی که از آن داد سخن می رانند منافات دارد. آیه در مقابل بیوه شدن زنان هیچ احترام و حقوقی برایشان قائل نشده است.

(قیس بن حارث) اظهار می دارد: “ زمانی که مسلمان شدم هشت زن داشتم، پیامبر مرا امر کرد که از میان آن ها، چهار زن را نگاه دارم.”^{۱۶۶}
ابن کثیر در تفسیرش این چنین آورده است:

از ابن عمر نقل شده است که (غیلان بن سلمه) قبل از مسلمان شدن ده زن داشته است. زمانی که همراه با زنانش مسلمان شد، پیامبر او را فرمان داد که تنها چهار زن را نگاه دارد.^{۱۶۷}

166 - ابن القدامة، المغنی: م 7 ص 604

167 - عَنْ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ عُبَيْلَانَ بْنِ سَلَمَةَ كَانَ عِنْدَهُ عَشْرُ نِسْوَةٍ فَأَسْلَمَ وَأَسْلَمْنَ مَعَهُ فَأَمَرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَخْتَارَ مِنْهُنَّ أَرْبَعًا، تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه النساء 3. و رجوع به: سنن الترمذی، النکاح عن رسول الله، باب ماجاء فی الرجل یسلم وعنده عشر النسوة.

هم چنین (عروه بن مسعود الثقفی) دوازده زن داشته است و هشت زن را طلاق داده است.^{۱۶۸}

”عُمَيْرَةُ الْأَسَدِيَّ قَالَ أَسَلَمْتُ وَعِنْدِي ثَمَانِ نِسْوَةٍ فَذَكَرْتُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ “
اخْتَرِ مِنْهُنَّ أَرْبَعًا.”^{۱۶۹}

عمیره الأسدی اظهار می دارد زمانی که مسلمان شدم صاحب هشت زن بودم، این مسأله را با پیامبر در میان گذاشتم او هم گفت: تنها چهار زن را نگاه دار.“

هم چنین (عبدالرحمن بن عوف)، که یکی از ده نفر نوید داده شده به بهشت (العشرة المبشرة) است، قبل از مسلمان شدن بیست زن داشته است. بعد از مسلمان شدن، شانزده زن را طلاق داده است.^{۱۷۰}

پیداست که اصحاب مذکور (غیلان) و (عروه) و (عُمَيْرَةُ) و (عبدالرحمن بن عوف) و (قیس) چهار زن باب طبع خودشان را انتخاب کرده اند. حالا یا شاید از قبیله ای مشهور یا سرمایه دار بوده اند، که در این صورت برای بهره برداری منافع شخصی خود آن ها را انتخاب کرده اند. ولی بقیه به سبب فقر یا عدم ظرفیت طلاق داده شده اند بدون این که حقوق طلاق برایشان معین کرده باشند. حالا به فرض محال هم اگر اندک حقوقی برایشان قائل شده باشند، ولی درون مایه های اسلامی برای زنان، بری از حداقل حقوق ممکن است.

محمد راه چاره ای برای زنان طلاق داده شده پیشنهاد نکرده است. مشخص نکردن حقوق و عدم توجه به جنبه های شخصیتی و انسانی برای زنان بیوهر در قرآن و احادیث یکی دیگر از نشانه های ضعف اسلام است.

نکته ی چهارم:

تنها شرط برای مردان مؤمن که چهار زن آزاد را حلال خود کنند، رعایت عدالت است میان زنان. همان طور که در آیه بیان شده است:

فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُعَدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ.^{۱۷۱}

پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک [زن آزاد] یا به آن چه [از کنیزان] مالک شده اید [اکتفا کنید]

¹⁶⁸ - ابن اثیر: کتاب النساء ص 131

169 - تفسیر ابن کثیر النساء 3

170 - عاطف سلام: فقیهات، ص 129

۱۷۱ - النساء 3

در حقیقت حکم دادپروری و عدالت، حکمی معنوی است و انسان به واسطه‌ی امیال درونیش، نه تنها با دیگران بلکه میان امیال درونی خویش هم نمی‌تواند دادپرور باشد. محیط سراپا سکسی آن منطقه، غالب تر و موثرتر از آن بود که انسان بتواند در آن شرایط خود را کنترل نماید. سوای از این‌ها در تمامی منابع اسلامی مرزی مشخص برای دادپروری معین نشده است. بلکه اندیشمندان اسلامی هر کدام از دیدگاه و منظر نظر خود تفسیری از عدالت را ارائه داده‌اند. و به تعریف واحدی نرسیده‌اند. (به جرأت می‌توان گفت) هیچ کس در دنیا نتوانسته و نخواهد توانست در این مورد دادپرور باشد. این حقیقت از دید محمد هم مخفی نمانده و با آوردن آیه‌ای به آن اشاره نموده است.

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ^{۱۷۲}

و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید هر چند [بر عدالت] حریص باشید..
نکته‌ی پنجم:

یکی از نکات مهمی که تاکنون کسی در مورد آن سخنی به میان نیاورده است. همان پیش شرطی است که قرآن برای تعدد زوجات بیان کرده است و این شروط، شامل زنان آزاد و آزاده است و به هیچ عنوان سخن یا حتی اشاره‌ای به دادپروری در میان کنیزان به میان نیاورده است. مردان را پندی نداده است که با کنیزان نیز عادل باشند. متأسفانه ذهنیت دینداران طوری بار آمده است که هر وقت سخن از برده و کنیزک به میان آید این گونه توجیه می‌کنند که برده و کنیزک روزگارانی وجود داشته‌اند و اکنون دیگر اثری از این سیستم برده‌داری باقی نمانده است. گویا خودشان این واقعیت را درک کرده‌اند که قرآن از روز ازل نبوده و تا ابد هم دوام ندارد. این خود واقعی‌انکار ناپذیر است که اسلام در یک محدوده‌ی زمانی حقوق کنیزان را پایمال کرده است. ولی آنان خود را به نا آگاهی یا به ساده‌لوحی می‌زنند چون که خرید و فروش برده‌چه در قرآن و چه در سنت، حرام نشده است. محمد، خلفاء، اصحاب و مسلمانان هر کدام مالک برده و کنیز بوده‌اند و حتی با آن‌ها هم خرید و فروش انجام داده‌اند. بدون نکاح همبسترشان شده‌اند. این تحریم نکردن هم تا کنون و تا ابد حکم لایتنیغیر خودش را در قرآن حفظ کرده و تا ابد لکه‌ی ننگینی خواهد بود بر پیکر دین اسلام.

نکته‌ی ششم:

مشخص نکردن تعداد کنیزان حاکی از آن است، که کنیز انسان کامل نیست. همان طور که آیه صراحتاً اذعان داشته است. چهار زن و در صورت عدم دادپروری، یک زن،

یا همان تعداد کنیزان کافی است. در تفسیر موثق ابن کثیر و دیگر تفاسیر بیان شده است: "خدا تعدد زوجات را تقلیل داده است به چهار زن آزاد به اضافه‌ی تعداد نامحدودی کنیزک. و اضافه کرده است که، تعداد کنیزان بستگی به خواست مسلمانان دارد."^{۱۷۳} امام قرطبی: "أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى السَّرَّارِيَ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَأُمَّتِهِ مُطْلَقًا. خدای بزرگ کنیز و زنان اسیر شده را برای پیامبر و امتش بدون هیچ محدودیتی حلال کرده است."

در تمام قرآن تعداد کنیز مشخص نشده است و مرد با اقتدار کامل می تواند مطابق میل خود، تعداد نامحدودی کنیز داشته باشد. باید اعتراف کرد که در آیات متعددی سخن از آزادی های اولیه برای بردگان به میان آمده است. ولی این آزادی همان آزادی نیست که بردگان را از لحاظ اجتماعی همسان با مالکان قرار دهد. برای مثال در قرآن بیان شده است که: "

{وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقَبَةُ، فَكَ رَقَبَةً، أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ}.

و تو چه دانی که آن گردنهی [سخت] چیست، بنده‌ای را آزاد کردن، یا در روز گرسنگی، طعام دادن."

در آیه صراحتاً بیان شده است که آزاد کردن برده یا بخشش خوراک. کلمه‌ی (أو) که به معنی (یا، یا که) هر دو تاوان و هر دو آیه را با همدیگر موقوف المعانی ساخته است. این بدان معنا نیست که خرید و فروش برده حرام است. اگر کلمه‌ی (یا) در آیه نبود، مسلمانان می توانستند سخنی قابل توجیه برای انتقادات ما بیابند. جای شگفتی است که مفسران در جای جای تفاسیرشان وجود داشتن برده در اسلام را تایید می کنند و بیان می کنند که کلمه‌ی (رقبة) منظور اسرای جنگی است نه برده!

{لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْاَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ}.

خدا شما را برای سوگندهای بیهوده تان مؤاخذه نمی کند ولی برای سوگندهایی که [از روی اراده] یاد می کنید [و می شکنید] شما را مؤاخذه می کند و کفاره اش خوراک دادن

¹⁷³ - رجوع کنید به تفاسیر ابن کثیر، الجلالین، القرطبی، الطبری، در تفسیر آیه. النساء 3

174 - البلد 12 و 13 و 14

175 - سورة المائدة 89

به ده بینواست از غذاهای متوسطی که به کسان خود می‌خورانید یا پوشانیدن آنان یا آزاد کردن بنده‌ای. و کسی که [هیچ یک از این‌ها را] انجام ندهد، [باید] سه روز روزه بگیرد. این است کفارہ سوگندهای شما. وقتی که سوگند خوردید و سوگندهای خود را پاس دارید این گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند باشد که سپاسگزاری کنید. این آیه هم اشاره‌ای به حرام کردن برده‌داری نیست بلکه به عنوان وسیله‌ی کفارہ‌ی سوگند است.

آیه‌ای دیگر حقیقت این واقعیت را بهتر نمایان می‌سازد:

{وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا} ^{۱۷۶}

این آیه بیان می‌دارد که هر کس از روی عمد کسی را کشت باید جدای از پرداخت دیه، بنده‌ای را هم آزاد کند.

{وَالَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ} ^{۱۷۷}

این آیه هم بیان می‌کند که هر کس به زن خود گفت تو جای مادرم هستی، بایستی بنده‌ای را آزاد کند.

روشن است که این آیه هم تحریم برده‌داری نیست. در تمامی آیاتی که مربوط به برده باشد، سخن از آزادی یک برده در میان است نه تمامی بردگان. آن هم برای پس دادن تاوان اشتباهی. خلاصه این که یک آیه یا حتی حدیثی وجود ندارد، که بدون هیچ ابهام و یا گذاشتن هیچ پیش شرطی چه در قرآن و چه در احادیث اعم از احادیث صحیح و ضعیف، که مستقیماً برده و برده‌داری را حرام کرده باشد. مفسران هم این دیدگاه را تایید می‌کنند و اظهار می‌دارند اگر مردی آزاد چهار زن داشته باشد در این صورت بردگان بایستی دو زن داشته باشند. امام اعظم قرطبی مفسر مورد اعتماد جهان اسلام، در این باره می‌نویسد:

أَنَّ الْعَبْدَ لَا يَتَزَوَّجُ إِلَّا اِثْنَيْنِ“و. وَقَالَ الشَّافِعِيُّ وَأَبُو حَنِيفَةَ وَأَصْحَابُهُمَا وَالتَّوْرِيُّ وَاللَّبْثُ بْنُ سَعْدٍ: لَا يَتَزَوَّجُ الْعَبْدُ أَكْثَرَ مِنْ اِثْنَيْنِ“و. وَرَوَى عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ فِي الْعَبْدِ لَا يَنْكَحُ أَكْثَرَ مِنْ اِثْنَيْنِ “وَلَا أَعْلَمُ لَهُمْ مُخَالَفًا مِنْ

176 - سورة النساء 92

177 - سورة المجادلة 3

برده نباید بیش از دو زن داشته باشد. شافعی و ابوحنیفه و پیروانش و ثوری و لیث بن سعد می گویند: برده نباید بیش از دو زن داشته باشد. هم چنین کسانی دیگر هم چون عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب و عبدالرحمن بن عوف اظهار کرده اند که برده نباید بیش از دو زن داشته باشد.

کسی هم از میان صحابه وجود ندارد که مخالفتی کرده باشد. این اظهار نظر قرطبی حقیقت غیر قابل انکاری را در مورد اسلام روشن می سازد. بزرگ امام اسلام 'طبری' نیز همین دیدگاه را دارد.^{۱۷۹} به عبارت دیگر هر دو بزرگ مفسر جهان اسلام، نسبت به وجود برده و سیستم برده داری اعتراف می کنند و این که حقوقشان نصف حقوق انسان های عادی است. می توانیم انتقادی شدید از اسلام بگیریم که این دین واقعیت های دوران گذشته را پیش پایمان می گذارد و برای امروز کاربردی ندارند. به خاطر این که غیر از حفظ منافع طبقه ای خاص و بالا دست و مختص به مردان شبه جزیره عربستان و پایندی به آن فرهنگ ارتجاعی است که جوامع آن روز به آن عادت کرده بودند. کوچکترین نکته ای برای خوشبختی و نیک روزی و آزادی انسان ها، حتی برای آن روزگار هم به ارمغان نیاورده است و هدف این دین، برابری انسان ها نبوده است. از همه مهم تر، نمی تواند برای هر دوره و برای هر مکانی اثر گذار باشد.

نکته ی هفتم:

اسلام بدون آنکه حکمت چند همسری را به شیوه های توأم با واقعیت و آغشته به عصاره ی حقیقت و مدنیت را برایمان روشن سازد، تنها به این جمله بسنده می کند که: تعداد چهار زن و تعداد نامحدودی کنیز برای یک مرد حلال و مشروع است. با آوردن این جمله اندیشمندان اسلامی در خیال خود توانسته اند توجیهی شرعی و دینی برای این عمل غیر انسانی بیابند و در خیال خود توانسته اند جدای از توجیه، آن را هم تفهیم سازند.

در اینجا لازم است که با اشاره به چنین آیه ای، که سخن از تعدد زوجات به میان می آورد، از قرآن و محمد گرفته تا اندیشمندان اسلامی را درگیر بحثی منطقی نموده و توجیهاتی را که برای این آیه دارند و نیز سؤالاتی که هنوز اسلام قادر به جواب دادن بدان ها نیست، را بیان نماییم.

178 - تفسیر القرطبی فی تفسیر الآیه.

179 - تفسیر الطبری فی تفسیر الآیه.

اسلام در پنج مورد تعدد زوجات را لازم می‌داند:
یک: اگر زنی حامله نشود به خاطر این که آن خانواده بدون اولاد نمانند و شیرازه‌ی خانواده از هم نپاشد، مرد می‌تواند زن دومی را اختیار کند.
دو: در صورتی که زن دچار مرضی لاعلاج یا مرضی طولانی مدت گردد، برای جلوگیری از بی‌بند و باری مرد، و نداشتن نظر حرام به دیگر زنان، مرد می‌تواند زن دیگری را اختیار کند.

سه: زمانی که زن در عادت ماهیانه است و مرد نباید با او همبستری کند لذا برای این که مرد آلوده به زنا نشود، بهتر است زن دیگری داشته باشد.
چهار: برخی از مردان از قدرت جنسی بالایی برخوردارند و یک زن به تنهایی نمی‌تواند غریزه‌ی جنسی آنان را ارضاء نماید و برای آلوده‌نشدن به زنا، بهتر است زن دیگری را اختیار کنند.

پنج: اگر در جامعه‌ای تعداد زنان از تعداد مردان بیشتر شد، برای این که زنان بدون شوهر نمانند، مردان می‌توانند زنان دیگری را اختیار نمایند.

چه قرآن و چه احادیث پیامبر اسلام، برای رفع این مشکلات تعدد زوجات و داشتن تعداد نامحدودی از کنیزان را، برای مصون ماندن مرد مسلمان از آلوده‌شدن به بی‌بند و باری را تنها راه‌چاره‌ی همیشگی برای هر دورانی دانسته‌اند.

عکس این پدیده یعنی چهار شوهر برای یک زن، در اسلام به کلی باطل و مردود است. و توجیه این تحریم این است که اگر زن صاحب فرزندی شد معلوم نمی‌شود در میان آن چهار مرد، پدر واقعی بچه کیست؟!

اسلام در خیال خود با این پنج مورد مذکور، که هیچ کدام از آن‌ها در قرآن نیامده و همگی حاصل و زاده‌ی اندیشه‌ی علمای اسلامی است (توانسته‌است تعدد زوجات را توجیه کند).

ما هم به شیوه‌ای علمی، جواب این ادعاهای بی‌اساس را آورده‌ایم:
یک: اگر زنی حامله نشود به خاطر این که آن خانواده بدون اولاد نماند، مرد می‌تواند زن دومی را اختیار نماید. ولی قرآن و محمد و اندیشمندان اسلامی اشاره نکرده‌اند اگر به فرض دلیل بچه‌دار نشدن خود مرد باشد، تکلیف زن در این میان چیست؟ تحقیقات نشان داده است که در خیلی از موارد دلیل بچه‌دار نشدن مربوط به بیماری مردان است. زن حق دارد که بچه داشته باشد. ولی آیا این حق را دارد که شوهر دیگری داشته باشد تا بچه‌دار شود؟ اسلام با این معضل چگونه برخورد کرده است؟ تنها راه‌چاره‌ی اسلام برای حل این مشکل این است که زن می‌تواند تقاضای طلاق کند.

دو: در صورتی که زن دچار مرضی لاعلاج یا مرضی طولانی مدت گردد، مرد می تواند زوجه‌ای دیگر انتخاب نماید. ولی قرآن و محمد و علمای اسلامی اشاره نکرده‌اند اگر مرد دچار مرضی لاعلاج یا طولانی مدت گردد، آیا به همان طریق زن حق دارد شوهر دیگری را اختیار کند؟ راه چاره‌ی اسلام در این باره چیست؟ دوباره تنها راه چاره‌ی اسلام برای رفع این مشکل، تقاضای طلاق از طرف زن می باشد.

سه: برخی از مردان به خاطر داشتن قدرت جنسی استثنایی، برای آلوده‌نشدن به زنا، اجازه دارند زن دیگری را اختیار کند. ولی قرآن و محمد و علمای اسلامی اشاره نکرده‌اند اگر زن قدرت جنسی زیادی داشت و با یک مرد ارضاء نشد، یا این که شوهرش نتوانست ارضایش کند راه چاره چیست؟ آیا به زن اجازه داده می شود با شخص دیگری ارتباط جنسی داشته باشد؟ باز هم تنها راه چاره‌ی اسلام، در این مورد هم، برای زن، گرفتن طلاق است.

چهار: زمانی که زن در عادت ماهیانه است تا اتمام وعده، ممکن است مرد نتواند خود را کنترل کند و دچار زنا گردد. به همین خاطر اجازه دارد زنان دیگری داشته باشد. ولی قرآن و محمد و اندیشمندان اسلامی اشاره نکرده‌اند اگر مرد به مسافرتی چند روزه برود و زن هم هم چون مردش نتوانست خود را کنترل نماید، آیا زن اجازه دارد با شخص دیگری ارتباط جنسی داشته باشد؟؟ راه چاره‌ی اسلام برای این مورد چیست؟ این بار هم اسلام یک راه پیشنهادی برای زن دارد و آن این است که زن می تواند تقاضای طلاق کند.

پنج: اگر در جامعه‌ای جمعیت زنان بیشتر از جمعیت مردان شد، برای این که زنان بدون شوهر نمانند، مردان می توانند زنان دیگری را اختیار نماید. ولی قرآن و محمد و علمای اسلامی اشاره نکرده‌اند که اگر در جامعه‌ای جمعیت مردان بیشتر از جمعیت زنان شد، غیر از چند شوهری، راه چاره‌ی اسلام برای رفع این مشکل چه می تواند باشد؟ در اسلام مثل دیگر سؤالات، جوابی برای این سؤال نیست. غیر از این که اگر زنان به این وضع راضی نبودند و مردانشان زنان دیگری اختیار کردند، او هم می تواند تقاضای طلاق کند. در هیچ مرحله‌ای حقی به زنان داده نشده که به شیوه‌ای از تعدد زوجات برای مردان، جلوگیری به عمل آورد.

در حقیقت اسلام تعدادی توجیهات غیرمنطقی و غیرعلمی برای تعدد زوجات دارد. تنها راه چاره‌ای که برای اسلام مانده است این است که: صراحتاً به این واقعیت غیر قابل انکار اعتراف نماید که زنان با مردان در هیچ یک از زمینه‌های اجتماعی-اقتصادی-علمی-تاریخی، یکسان و برابر نیستند. و خود را از هر نوع انتقادی آزاد سازد. در اسلام

چهار مرد برای یک زن حرام است. البته کاری شایسته و منطقی است. ولی توجیحات اسلام برای حرام کردنش که اگر زن از یکی از این چهار مرد حامله شد پدر بچه تشخیص داده نمی شود؛ توجیهی ضعیف و غیر منطقی است. زیرا امروزه با مراجعه به یک آزمایشگاه علمی در اندک زمان ممکن، می توان پدر بچه را تشخیص داد.¹⁸⁰

اگر در توجیحات ارائه شده دقیق شویم، می بینیم که واقعاً مایه‌ی شگفتی است که قرآن و محمد و اندیشمندان اسلامی حتی قادر به ارائه‌ی یک توجیه علمی و منطقی نیستند. تعدد زوجات را تنها در رابطه‌ای جنسی و آن هم بستگی به امیال غریزی مرد می دانند. در این توجیحات که به قانون تبدیل شده است، ابتدایی ترین حقوق زنان در نظر گرفته نشده است و کاملاً حقوق آن ها پایمال شده است. تجربه ثابت کرده است که تعدد زوجات پدیده‌ی اجتماعی - ارتجاعی و مضمحل‌ی است. خیلی به ندرت اتفاق می افتد که شخصی بتواند در میان دو زن دادپروری و عدالت را رعایت کند. قوانین قرآن بایستی جنبه‌ای همه گیر می داشت نه فقط برای عده‌ی قلیلی.

نکته‌ی هشتم:

بر طبق مواد و تبصره‌های کنوانسیون حقوق بشر، برده‌داری کاملاً نفی شده است. از طرف دولت های متمدن و پیشرفته چنین خرید و فروش هایی ممنوع اعلام شده است و جزای قانونی برایش تعیین کرده‌اند. با این مقدمه روشن می شود که برده هم مانند دیگر انسان ها، انسان آزادی است که سزاوار یکسانی و برابری است. با این حساب مسلمانان نباید ادعا کنند که زنان برده با زنان آزاد یکسان و برابر هستند. با این آیه معلوم می شود که تعدد زوجات حرام نشده است. زیرا آیه اشاره دارد به تعداد زنان آزاد (چهار زن) ولی تعداد کنیزان نامعلوم است. مسلمانان می توانند تعداد زیادی کنیز داشته باشند. اگر اسلام ادعای یکسانی دارد بایستی تعداد کنیزان را هم مانند تعداد زنان آزاد معلوم می کرد. مفسران بهتر است ادعای کذب خود را پس بگیرند.

نکته‌ی نهم:

180 - نطفه‌هایی که مرد در هنگام مقاربت داخل رحم زن می گذارد میلیون ها اسپرم را شامل می شود. اگر اسپرم های چندین مرد را در استکانی مخلوط کنند و داخل رحم زنی تزریق نمایند. بعد از حاملگی یکی از سلول های بچه را در آزمایشگاهی علمی مورد آزمایش قرار دهند، با این روش پدر او تشخیص داده می شود زیرا که رحم زن برای حامله شدن از میان میلیون ها، اسپرم تنها اسپرم یک مرد را جذب می کند.

در این آیه محدودیتی ایجاد نشده است. اگر مردی زوجه‌هایش از تعداد چهار زن تجاوز کرد، دیگر نبایستی زن دیگری را اختیار کند بلکه آیه با گشاده‌دستی هر چه تمام تر، اعلام می‌کند که می‌توان آن زنان را طلاق داد و زنان دیگری را اختیار کرد. طلاق در اسلام آن چنان توانایی و سالاری به مرد بخشیده است که مطابق میل خود می‌تواند طلاق دهد و نکاح کند. تا جایی که مردی می‌تواند در طول زندگی خود صاحب ده‌ها و بلکه صدها زن شود. طلاق دادن زنان مازاد بر چهار زن، برای اجرای حکم آیه قانونی شده است و مسلمانان با این حیل‌های شرعی می‌توانند زنان دیگری را هم اختیار کنند.

حسن بن امام علی زمانی که برادرش حسین، درگیر جنگ با دولت یزید، غرق در خون شده بود، دسته‌دسته زن‌ها را نکاح می‌کرد و طلاق می‌داد. منابع ثابت کرده‌اند که وی در طول زندگی خویش نود زن اختیار کرده است.^{۱۸۱} عبدالرحمن بن عوف قبیل از مسلمان شدن بیست زن داشته است. بعداً که ایمان آورد و مسلمان شد شانزده زن از زنانش را طلاق داد. در مقابل حکم آیه گردن کج بوده و این باعث شده که یکی یکی و دوتا دوتا زنان را طلاق دهد و زن دیگری را اختیار کند. مورخان نوشته‌اند در مدت هفت سال، سی و شش زن اختیار کرده است. این زنان غیر از آن کنیزانی بوده که با ذهنیت حلالیت برای همبستری، خرید و فروش می‌کرده است.^{۱۸۲}

اشخاص مذکور نمونه‌ای کوچک بودند که به عنوان مثال ذکر شد. اولی نوهی دختری محمد بوده و دومی جزء ده نفر مژده داده شده به بهشت (العشرة المبشرة) بوده است. که نمونه‌های واقعی، برای اثبات این واقعیت تلخ هستند.^{۱۸۳}

این ده نفر مژده داده شده به بهشت (العشرة المبشرة) از اصحاب طراز اول اسلام هستند که از طرف محمد نوید بهشت به آن‌ها بخشیده شده است؛ که بدون هیچ سؤال و جوابی از اعمال و زندگی دنیویشان، بدون هیچ بازپرسی به بهشت بروند. این افراد نزد مسلمانان نا آشنا نیستند. هر کدام از آن‌ها داستان‌هایشان زبانزد خاص و عام است. برای استناد و این که دید خواننده در مورد این سناریوی تراژدیک روشن شود، اسامی زنان این شخصیت‌های شخیص را به عنوان سند می‌آوریم. عشره مبشره چهار نفرشان خلیفه‌ی مسلمین بودند که بعد از فوت محمد، پشت سر هم قدرت را در دست گرفته‌اند. در حقیقت به عنوان نمونه‌های واقعی از مجریان قوانین اسلامی هستند:

181 - السیوطی: تاریخ الخلفاء. ص 191

182 - د. عاطف سلام: ص 129

183 - در بخش طلاق و پدیده‌ی ننگین محلل بیشتر در این باره آگاه خواهید شد.

الف_ ابو بكر الصديق

ابو بكر صديق چهار زن داشته است:

- (1)- (قتيلة).. از طائفه‌ی (عامر بن لؤی).
- (2)- (ام رمان بنت الحارث) مادر عایشه
- (3)- (اسماء بنت عمیس الخنعمية)
- (4)- (حبيبة بنت خارجه بن زيد)^{۱۸۴}

ب - عمر بن خطاب نُه زن داشته است :

- (1)- (زينب بنت مظعون).
- (2)- ام كلثوم بنت علي بن ابي طالب
- (3)- جميلة بنت عاصم
- (4)- مليكة بنت جرول الخزاعية
- (5)- لهية
- (6)- عاتكة بنت زيد
- (7)- ام ولد
- (8)- فكيهة (ام زينب)
- (9)- ام حكيم بنت الحارث بن هشام¹⁸⁵

ج - عثمان بن عفان نُه زن داشته است:

(از این میان دو نفرشان دختران پیامبر بوده‌اند)

- (1)- ام كلثوم بنت محمد (دختر محمد)
- (2)- رقيه بنت محمد (دختر محمد)
- (3)- فاختة بنت غزوان
- (4)- بنت جندب بن الازد
- 5- فاطمه بنت الوليد
- (6)- ام البنين بنت عينية بن حصن
- (7)- رملة بنت شيبه
- (8)- نائلة بنت الغرافصة
- (9)- ام ولد.^{۱۸۶}

د - علي بن ابي طالب نُه زن داشته است:

۱۸۴ - خليل عبدالكريم، الصحابة والصحابة، السفر الثاني، ص 359

۱۸۵ - نفس المصدر ص 359-360

۱۸۶ - نفس المصدر ص 360

(1) - فاطمة بنت محمد (دختر محمد)

(2) - خولة بنت اياس

(3) - لیلی بنت معوذ

(4) - ام البنین بنت حزام

(5) - ام ولد

(6) - اسماء بنت عمیس

(7) - ام حبیب الصهباء

(8) - بنت ابی العاص

(9) - ام سعد بنت عروة¹⁸⁷

غیر از چهار خلیفه، لیست زیر هم بقیه‌ی نوید داده‌شدگان به بهشت هستند:

ه - طلحة بن عبيدالله¹⁸⁷ نه زن داشته است:

(1) - حمّنة بنت جحش

(2) - سعدی بنت عوف

(3) - ام ابان بنت عتبه بن ربیعة

(4) - خولة بنت القعقاع

(5) - ام كلثوم بنت ابی بكر

(6) - الفرعة التغلیبية

(7) - ام الحارث بنت قسامة

(8) - ام الصعبة

(9) - مریم¹⁸⁸

و - الزبير بن العوام شش زن داشته است:

(1) - اسماء بنت ابی بكر

(2) - ام خالد بنت خالد بن سعید

(3) - الریان بنت انیف

(4) - زینب بنت مرثد

(5) - ام كلثوم بنت عقبة

(6) - الجلال بنت قیس¹⁸⁹

۱۸۷ - نفس المصدر ص 361

۱۸۸ - نفس المصدر ص 362

۱۸۹ - نفس المصدر ص 363

ز - عبدالرحمن بن عوف سی و شش زن داشته است ولی تعداد بیست زن او شناخته شده‌اند:

- (1) - ام کلثوم بنت عتبة بن ربيعة
 - (2) - قماضر بنت الاضح
 - (3) - ام کلثوم بنت عقبة بن ابي معيط
 - (4) - ام ابراهيم
 - (5) - سهلة بنت عاصم
 - (6) - بحرية بنت هانيء
 - (7) - سهلة بنت سهيل
 - (8) - ام حكيم بنت قارظ
 - (9) - بنت ابي الخشخاش
 - (10) - اسماء بنت سلامة
 - (11) - ام حريث بنت سبي
 - (12) - ام مجد بنت يزيد
 - (13) - عواك بنت كسرى
 - (14) - ام عروة
 - (15) - ام يحيى
 - (16) - ام بلال
 - (17) - بنت شيبه بن ربيعة
 - (18) - ام حميد
 - (19) - زينب بنت الصباح
 - (20) - بادنة بنت غيلان¹⁹⁰
- ح - سعد بن مالك يازده زن داشته است :
- 1 - ابنة شهاب
 - 2 - بنت قيس بن معدى
 - 3 - ام عامر بنت عمر
 - 4 - زينة بنت الحارث
 - 5 - خولة بنت عمرو
 - 6 - أم هلال بنت ربيع
 - 7 - ام حكيم بنت قارظ

8- سلمی بنت حفص

9- ظبية بنت عامر

10- ام حجير

11- ام ولد.^{۱۹۱}

در مجموع هشت نفرشان، نزدیک به 77 زن گرفته‌اند. مهم ترین دلیل این زن گرفتن ها به قدرت و فوران قوهی جنسیشان بر می گردد. بدیهی است که این تعداد شامل کنیزان و آن زنانی که به شیوهی متعه (نکاح موقت) نکاح شده‌اند؛ نمی شود. در نحوهی ازدواج هم داستان ها دارند. برای مثال (ام ابان بنت عتبه) همراه شوهرش در شام بوده است. زنی کاملاً زیبا رخ و خوشگل بوده است. با کشته شدن شوهرش، چونکه زن دایی معاویه بوده به مدینه بازگشته است. به خاطر زیباییش عمر بن خطاب و علی ابن ابوطالب و هم چنین دو مژده داده شده دیگر یعنی طلحه و زبیر، در یک آن، هر چهار نفر به خواستگاریش می روند ولی او همسر طلحه می شود.^{۱۹۲}

(عاتکه بنت زید) دختر عم عمر بن خطاب بوده است او نیز زنی خوشگل و قشنگ بوده است. بار اول با خاطر خواهی همسر (عبدالله بن ابی بکر) پسر ابوبکر صدیق می شود. بعداً مجبور به طلاق دادنش کرده‌اند. قوهی جنسی "عمر بن خطاب" از یک طرف و زیبایی "عاتکه" از طرف دیگر، عمر بن خطاب را سوق داده است که بالاچار او را به همسری خود انتخاب نماید.^{۱۹۳} بار سوم همسر زبیر بن عوام می شود. علی بن ابی طالب خواستگاریش می کند ولی بعداً پشیمان می شود.^{۱۹۴} بعدها همسر حسن بن علی ابن ابی طالب می شود. پس از مسموم شدن حسن به وسیلهی زهر، سرانجام عاتکه پس از چهار شوهر بی شوهر می ماند.

مورخ نامدار اسلام (ابن قیم) این رسومات کهن و پوسیده‌ی مومنان اسلام را به خوبی ترسیم می کند و می گوید:

أربع لا يشبعن من أربع: عين من نظر، وأذن من خبر، وأرض من مطر، وأندى من ذكر.^{۱۹۵}

۱۹۱- نفس المصدر ص 364-365

۱۹۲ - ابن اثیر: اسد الغابة فی معرفة الصحابة، الکنی من النساء الصحابیات، حرف الهمزة، أم ابان بنت عتبه.

۱۹۳ - الطبقات الکبری لابن سعد، الجزء السادس، ص 195

۱۹۴ - ابن اثیر: کتاب النساء، حرف (ع) عاتکه بنت زید.

۱۹۵ - ابن قیم الجوزیه، أخبار النساء ص 198

چهار چیز سیری ناپذیر هستند: چشم از دیدن، گوش از شنیدن، زمین از باران، زن از مرد.

نکته‌ی دهم:

در حقیقت هر دو آیه‌ی (النساء 3 - النساء 129) اضافی هستند و می‌بایست به جای هر دو آیه، یک آیه نوشته می‌شد. آیه‌ی اولی اشاره دارد اگر عادل باشید می‌توانید چهار زن را اختیار کنید. و آیه‌ی دوم سخن از عدم عدالت و اینکه هرگز نمی‌توانید عادل باشید. (خود حکایت از نوعی پارادوکس (ناسازه) دارد).

اگر قابلیت دادپروری نداریم، چه لازم بود دو آیه را به آن اختصاص دهند به طوری که به صورت رکنی از ارکان زندگی مسلمانان درآید؟! بر طبق اعجازی که از قرآن انتظار می‌رود بایستی هر دو آیه به این شکل می‌بودند (تک همسری اختیار کنید چونکه با دادپروری و عدالت شما سازگار است). در آن حالت به علت عدم رعایت عدالت، یک همسر (نه یک زن) را اختیار می‌کردیم. این افراط و زیاده‌روی در آیات خود به خود از اعجاز قرآن می‌کاهد.

نکته‌ی یازدهم:

همان طور که این آیه، دادپروری را پیش شرط تعدد زوجات قرار داده است، اگر مردی نتوانست عادل باشد دیگر نباید چهار یا سه یا حتی دو زن داشته باشد. ولی می‌تواند یک زن و چندین کنیز داشته باشد. مرد هر چند غیر عادل باشد حق دارد زن را تحت تاثیر رفتار و کردار نادرست و غیر عادلانه‌ی خود قرار دهد. ولی به هیچ وجه صحبت از حقوق کنیزان نمی‌شود. این طیف هم تحت لوای تصمیم‌گیری‌های ناعادلانه‌ی مردان دست و پا می‌زنند. همان طور که تجربه ثابت کرده است مردان سکس باز اسلام، کرامت زنان را نادیده گرفته‌اند و شریعت و احکامی برایش تراشیده‌اند که به غیر از کنیزان که با آن‌ها سکس دارند، می‌توانند دوتا دوتا و سه تا سه تا و چهارتا چهارتا زن بگیرند و طلاق دهند. و باز از نو دو و سه و چهار زن دیگر را اختیار کنند. و در کل همه نوع حقوق زنان پایمال شده است.

در پایان می‌توان نکات زیر را خلاصه‌وار به صورت نتیجه‌گیری از بحث بیان کرد:

1. کلماتی در آیه وجود دارد که ربطی به حکم آیه ندارد.
2. این آیه فساد کاری‌های مرد مسلمان را کاهش نداده و هرگز نمی‌تواند مانعی برای کاهش فساد باشد.
3. در این آیه کسانی که از چهار زن بیشتر بگیرند و در واقع اختتامی برای پروسه‌ی زن گرفتن‌هایشان باشد، حکمی صادر نشده است.

4. زنانی که بر طبق این آیه شامل طلاق شده‌اند، حقی برایشان تعیین نشده است.
5. پیش شرط تعدد زوجات عدالت است و عدالت نیز محال است که اجرا شود.
6. طبق آیه‌ی 129 همان سوره، بایستی آیه‌ی 3 النساء منسوخ می‌شد، ولی به خاطر وفور غریزه‌ی جنسی مردان مسلمان، از این کار سر باز زده‌اند.
7. عدالت پیش شرط برای تعدد زوجات آن هم برای زنان آزاد است. لیکن به این دلیل که، کنیزان را اصلاً انسان به حساب نمی‌آورند، این پیش شرط شامل کنیزان نشده است.
8. اگر مرد عادل هم نباشد می‌تواند (حدأقل) یک زن داشته باشد.
9. به سبب این که کنیزان همانند زنان آزاد انسان کاملی محسوب نمی‌شوند. از این رو تعداد برایشان معین نکرده‌اند.
10. بدون هیچ توجیهی مانع بردگان شده‌اند که نباید دو زن بیشتر داشته باشند.
11. توجیهات اسلام برای تعدد زوجات منطقی نیست و تنها برای دورانی است که جوامع با رفتار و رسومات عشیره‌ای زندگی کرده است.
12. توجیهات اسلام در مورد چند شوهری برای یک زن علمی نیستند.
13. آیه‌تاکیدی دوباره دارد نسبت به باور داشتن اسلام به نظام برده‌داری.
14. آیه برای اینکه مسلمانانی بیشتر از چهار زن نکاح نکند مانع یا محدودیتی ایجاد نکرده است. بلکه با قرار دادن لفظ طلاق! هر مرد مسلمان می‌تواند مجموعه‌ای زن را به نکاح خود درآورد.
15. وجود این دو آیه و اجرا نکردن مضمون هایشان به شیوه‌ای انسان مدار، از اعجاز قرآن کاسته است.
16. اسلام دین مردان جنگاور و سرمایه‌دار و سکس باز است! در هر جایی عکس این واقعیت آمده باشد، (آن احکام) به حیظه‌ی فراموشی سپرده شده است. تعدد زوجات از رسومات پوسیده‌ی اجتماعی است. پایمال کردن حقی که محمد نسبت به امر ازدواج برای دیگر زنان قائل شده است، در حالی که شایسته ندیده‌این تجربه بر سر دختر خویش آزمایش شود. زمانی که دامادش علی ابن ابی طالب با وجود داشتن فاطمه‌می خواسته زن دیگری اختیار کند، محمد نسبت به این اقدام نارضایتی خود را از منبر مسجد این گونه اعلام کرده است: ”

بنی هاشم رخصت خواسته‌اند که دخترشان را به عقد علی ابن ابی طالب درآورند. من اجازه‌ی چنین کاری را نمی‌دهم، اجازه‌نمی‌دهم، تاکید می‌کنم که اجازه نمی‌دهم. اگر علی می‌خواهد زن دیگری بگیرد. اول دختر من را طلاق دهد. بعداً دختر آن‌ها را عقد نماید. چون که فاطمه پاره‌ی تن من است. هر کس او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است و هر کسی او را بیازارد مرا آزرده است.^{۱۹۶}

زنان در احساس و محرک احساسات با مردان مشترک هستند. همان آزار و نارضایتی که مرد برایش ایجاد می‌شود زمانی که همسرش را با مردی دیگر در تختخوابش در حال معاشقه ببیند. درست همانند آزار و نارضایتی است که زنان در همان حال زنی را با شوهرشان در تختخوابشان در حال معاشقه ببیند. و (این احساس انزجار) شامل هر زنی می‌شود، چه روشنفکر چه عامی. بهترین و عالی‌ترین نوع ازدواج تک همسری است همگام و با مد نظر قراردان کنوانسیون حقوق بشر و احترام به قوانین بین الملل.

باب پنجم

ضمیمه‌ی فصل چهارم

نسخ شدن و ماندگاری حکم عدالت و تعدد زوجات

بر طبق قاعده‌ی ناسخ و منسوخ در قرآن، تعدد زوجات بایستی منسوخ می‌شد. اگر تعدد زوجات بیانگر دادپروری و عدالت اسلامی است، پس تعدد زوجات بر طبق آیه‌ی 129 همان سوره منسوخ است. اگر سیری در آیات قرآن انجام دهیم، آیاتی وجود دارند که حکمشان به سبب آیات دیگر باطل شده است. صدها آیه وجود دارد که احکام دیگری جایگزین آنان شده‌اند. در اینجا برای ادراک بهتر و ادای حق مطلب، باطل شدن حکم چند آیه را به عنوان مثال ذکر می‌کنیم:

نوشیدن مشروب در ابتدای ظهور اسلام حلال بوده است. این ماده‌ی مست کننده بدون هیچ ابایی، به عنوان یکی از نعمات الهی توصیف شده است: ”
وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا.^{۱۹۷}

¹⁹⁶ - إِنَّ بَنِي هِشَامِ بْنِ الْمُغِيرَةَ اسْتَأْذَنُوا فِي أَنْ يُنْكِحُوا ابْنَتَهُمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَلَا أَدْنُ ثُمَّ لَا أَدْنُ ثُمَّ لَا أَدْنُ إِلَّا أَنْ يُرِيدَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يُطَلِّقَ ابْنَتِي وَيُنْكَحَ ابْنَتَهُمْ فَإِنَّمَا هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِيدُنِي مَا أَرَاهَا وَيُؤْذِنُنِي مَا آذَاهَا. صحيح البخاری. كتاب النكاح. باب: ذب الرجل عن ابنته في الغيرة والإنصاف. حديث 4932

و از میوه درختان خرما و انگور باده‌ی مستی بخش و خوراکی نیکو برای خود می‌گیرید..“

طبق این آیه، افشره‌ی خرما که همان عرق است و افشره‌ی انگور یا همان شراب، جزء مسکرات هستند که خوردنشان هم حلال است. کلمه‌ی مست کننده (سَکْرًا) در آیه کاملاً مشهود است. این محصولات مست کننده چون نعمتی گرانبها توصیف شده‌اند. (وَرَزَقًا حَسَنًا) هستند نه نعمتی به درد نخور.

تحریم مشروبات در چندین مرحله انجام گرفت. اولین قدم از سوره‌ی گاو (بقره) شروع شد: ”

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا.^{۱۹۸}

درباره شراب و قمار از تو می‌پرسند، بگو در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است [ولی] گناهشان از سودشان بزرگتر است.“

طبق این آیه افشره‌ی انگور و خرما و... هم می‌تواند سودمند و هم می‌تواند زیانبار باشند. ولی زیانشان بیشتر است. احکام این آیه، عده‌ای را تشویق کرد که از نوشیدن مشروبات دست بردارند. با حکم این آیه، حکم آیه‌ی قبلی که سخن از منافع مسکرات می‌کرد، تا حدودی نسخ شد. افراط در شرب مشروبات از طرف مسلمانان، بدان جا رسید که عده‌ای در حال مستی ادای نماز می‌کردند. (هیه الله سلامه) در کتابش به نام ناسخ و منسوخ چند نفر از اصحاب را به عنوان نمونه ذکر کرده است که در حال مستی نمازشان را ادا کرده‌اند و سوره‌ی کافرون را به اشتباه خوانده‌اند. در آیه‌ی دوم به جای کلمه‌ی (لا اعبُدُ) می‌گفتند (اعبُدُ) یا در آیه‌ی پنجم به جای (اعبُدُ) می‌گفتند (لا اعبُدُ) تا جایی که در معنی کلمات هم مشکل ایجاد می‌شد.

این واقعه باعث شد برای جلوگیری از اشتباهات آتی، احکام دیگری به قرآن افزوده شود: ”

الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ.^{۱۹۹}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید.“

حکم این آیه بیانگر آنست که نوشیدن مسکرات تا آن دم حلال بوده است. مگر زمانی که نماز می‌گزارند بایستی در این هنگام هوشیار باشند. از طرفی دیگر اگر

۱۹۸ - البقره ۲۱۹

۱۹۹ - النساء ۴۳

مسلمانی مشروب بنوشد ولی به حال مستی و زوال عقل نرسد و بتواند نمازش را کاملاً ادا نماید، حکم این آیه شامل حالش نمی شود. با این آیه، عده‌ای از افراد از شرب مشروبات دست کشیدند. ولی عده‌ای دیگر هم چنان مشروب می نوشیدند. تا این که آیه‌ای دیگر به قرآن افزوده شد: ”

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.^{۲۰۰}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند پس از آن ها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید.“

در اینجا نوشیدن شراب به عملی شیطانی توصیف شده است و مسلمانان بایستی از آن خود را دور نگه‌دارند. با این تاکید تحریم^{۲۰۱} برای اطمینان کامل با آیه‌ای دیگر، طرح تحریم تمام و کمال تصویب شد.

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ.^{۲۰۲}

همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد پس آیا شما دست بر نمی‌دارید.

اگر اندک دقتی در آیات مراحل تحریم مشروبات انجام دهیم، با اطمینان کامل می‌توان گفت که آیه‌ی 43 سوره‌ی النساء (ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید) منسوخ شده است. یعنی حکم آن توقیف شده و کاربردی ندارد به جای آن حکم آیه‌ی 90 سوره‌ی مائده جایگزین آن شده است. از این رو آیه‌ی 43 سوره‌ی النساء جز برای قرائت و روشن ساختن مرحله‌ای از مراحل تاریخ کاربرد دیگری ندارد.

اکنون فهمیدیم که آياتی در قرآن وجود دارند که تنها کاربردشان قرائت است و بس. و هیچ حکمی هم ندارند. در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن اینکه چرا حکم آیه‌ی تعدد زوجات در آیه‌ی 3 سوره‌ی النساء همانند حلال شدن مسکرات پایان نیافت و حکم تک همسری در آیه‌ی 129 سوره‌ی النساء ضمیمه‌ی آن نگشته‌است. بایستی همانند تمام

200 - المائدة 90

۲۰۱ - البغدادی.. الناسخ والمنسوخ.. هبة الله بن سلامة البغدادی.. دراسة وتحقیق: د. موسی نای علوان. دار العربية للموسوعات - بیروت - 1989

۲۰۲ - المائدة 91

آن آیاتی که نسخ شده‌اند، آیه‌ی تعدد زوجات هم منسوخ می‌شد و می‌بایستی عدالت و دادپروری را به شیوه‌ای درست تبیین می‌کردند. واقعاً جای بسی شگفتی است که قرآن در آیه‌ای عدالت را پیش شرط تعدد زوجات قرار می‌دهد؛ در آیه‌ای دیگر هم اظهار می‌دارد که هیچ کسی نمی‌تواند عادل باشد. با وجود این تناقضات آشکار، تعدد زوجات هم منسوخ نشده است. عقل و منطق حکم می‌کند که تعدد زوجات حرام است. تمام معیارهای دینی هم تعدد زوجات را منسوخ می‌دانند و ناسخ آن را عدم دادپروری از طرف مرد می‌دانند. می‌توان نتیجه گرفت که تک همسری و مسأله‌ی دادپروری با غرایز سکسی مؤمنان اسلامی هماهنگ نیست و منسوخ نکردن این پدیده به غرایز جنسی مردان مسلمان بر می‌گردد. و هیچ قانونی هم وجود ندارد که آن‌ها را ارضای جنسی نماید. منسوخ نشدن حکم تعدد زوجات از طرف علمای اسلامی و اجرا کردن این حکم از طرف مؤمنان و اصحاب به استثمار زندگی اجتماعی زنان به عنوان یک طیف اجتماعی باز می‌گردد. هر جا سخن از منافع مرد باشد آیات قرآن هم در آنجا حاکم است. در احکام اسلامی صدها آیه برای حفظ منافع مرد وجود دارد. ولی برای منافع زنان تنها یک آیه هم وجود ندارد که صراحتاً حقوق زنان را در برابر مردان روشن سازد!!

اسلام در هر زمان و مکانی حافظ فرهنگ مردسالاری بوده است. در تمامی زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، حکومتی، همواره مرد سرور و سردار بوده است. فرهنگ سرشار از جنگ و کشتار، که ناشی از آداب پوسیده‌ی شبه جزیره عربستان در آن روزگاران بوده است، در تمامی آیات قرآن به شیوه‌ای ملموس خود نمایی می‌کند. و قرآن کوچکترین منافع مرد را فراموش نکرده است. آیات دیگری در قرآن وجود دارند که از برادری، مهربانی، مدارا، دیالوگ‌های زیبا، داستان‌های تخیلی درباره‌ی بهشت و زندگی پر از آرامش سخن می‌راند.

برای مثال :

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. ۲۰۳

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيُكْفُرْ. ۲۰۴

و بگو حق از پروردگارتان [رسیده] است پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند.

اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.^{۲۰۵}

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای..

غیر از آیات مذکور ترجمه‌ی چند آیه دیگر را ذکر می‌کنیم:
بگو ای کافران آنچه می‌پرستید نمی‌پرستم و آنچه می‌پرستم شما نمی‌پرستید و نه آنچه پرستیدید من می‌پرستم و نه آنچه می‌پرستم شما می‌پرستید، دین شما برای خودتان و دین من برای خودم^{۲۰۶}

این آیات برای قرائت عالی هستند، در حقیقت می‌توان در چند پاراگراف این چینی ظاهری از دین اسلام را ارائه داد. ولی چون که اخلاق و رفتار و اندیشه‌ی مردم شبه جزیره عربستان کاملاً عشیره‌ای بود، معانی و مضامین این آیات موافق طبعشان واقع نشد و با غیرت و منش مردانگی و اخلاق شهامت و جنگ و دعوا و ویرانی و غارت و خونریزی عجین نشد. در نتیجه آن کلمات و دیالوگ‌های زیبا نزدشان بی‌معنی جلوه کرد. به همین خاطر بیشتر این آیات حکمشان در قرآن توقیف شده است و به جای آن مجموعه‌ای از آیات مربوط به جنگ و دعوا جایگزین آن شده‌اند که دقیقاً موافق روحیه‌ی جنگاوری آن‌ها بوده است. این هم نمونه‌های از این نوع آیات:

”پس چون ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره در آورید و در هر کمین گاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا خدا آمرزنده مهربان است“^{۲۰۷}

”با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند، حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند، کارزار کنید تا با [کمال] خواری با دست خود جزیه دهند.“^{۲۰۸}

”به زودی در دل کافران وحشت خواهیم افکند پس شما نیز گردنهایشان را بزنید.“^{۲۰۹}

205- سورة النحل 125

۲۰۶- الکافرون

۲۰۷- التوبة 5

۲۰۸- التوبة 29

”هر گاه [در میدان نبرد] به کافران برخورد کردید که [به سوی شما] روی می آورند به آنان پشت نکنید و به آن ها حمله ور شوید.“^{۲۱۰}

”بر شما کارزار واجب شده است در حالی که برای شما ناگوار است و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما بد است و خدا می داند و شما نمی دانید“^{۲۱۱}

”[تا] مؤمنان را برای جنگیدن در مواضع خود جای دهی“^{۲۱۲}

”ای پیامبر مؤمنان را به جهاد برانگیز اگر از [میان] شما بیست تن شکیا باشند بر دویست تن چیره می شوند. و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می گردند.“^{۲۱۳}

و هر چه در توان دارید از نیرو و اسبهای آماده بسیج کنید تا با این [تدارکات] دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان که شما نمی شناسیدشان و خدا آنان را می شناسد بترسانید“^{۲۱۴}

هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی نگیرد“^{۲۱۵}

”به زودی در دل کافران وحشت خواهیم افکند پس فراز گردنها را بزنید و همه سرانگشتانشان را قلم کنید من با شما هستم.“^{۲۱۶}

”قطعاً خدا سخت کیفر است.“^{۲۱۷}

”با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد.“^{۲۱۸}

این آیات که آیات دیگری را منسوخ ساخته است به فرمان خود پیامبر بوده است نه حاصل اندیشه ای عالمان و مفسران. در قرآن صراحتاً اشاره شده که (ما خود، احکام آیات را تغییر می دهیم و احکام دیگری را جایگزین می نمایم):

۲۰۹- الانفال/ 12

۲۱۰- الانفال/ 15

۲۱۱- البقره/ 216

۲۱۲- آل عمران/ 121

۲۱۳- الانفال/ 65

۲۱۴- الانفال/ 60

215- الانفال/ 67

216- الانفال/ 12

۲۱۷- الانفال/ 13

۲۱۸- الانفال/ 39

{مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} ۲۱۹.

هر حکمی را نسخ کنیم یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم بهتر از آن یا ماندنش را می‌آوریم مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست.

روشن است که آیات قتل و خونریزی در اسلام دارای اهمیت بیشتری است، نسبت به آیات برادری و همزیستی مسالمت آمیز. چونکه آیاتی که اکنون از آن ها سخن به میان آمد، آیات برتر شمرده می‌شوند. سوالاتی از پیامبر اسلام پرسیده می‌شد که چگونه ممکن است در قرآن چنین چیزی صادق باشد؟ از طرفی می‌گویی (مردم آزادند در ایمان آوردن به اسلام.. هر کسی در انتخاب دینش مختار است) ولی از طرفی دگر می‌گویی (کسی که به اسلام ایمان نداشته باشد هر جا او را یافتمیم او را بکشید)؟! با این حساب تو کاذبی بیش نیستی..

او هم با آیه‌ای جواب می‌دهد:

{وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتِرٌ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ} ۲۲۰.

و چون حکمی را به جای حکم دیگر بیاوریم و خدا به آنچه به تدریج نازل می‌کند داننا تر است می‌گویند جز این نیست که تو دروغ بافی [نه] بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند. محمد با آوردن این آیه‌ی پر از ابهام (مثلا) جواب می‌دهد. در عین اینکه نتوانسته جوابی روشن و دلیلی منطقی ارائه‌دهد، می‌بینیم که محمد را به دروغ گویی متهم می‌کنند.

ولی حقیقت این است که حکم این آیه به آیه‌ای دیگر تغییر یافته‌است. قرآن هم به این تغییرات اعتراف کرده است. به تعبیری دگر اسلام نمی‌خواهد آزادی در انتخاب دین داشته باشی، بلکه بالاجبار بایستی دین اسلام را انتخاب کنی. یا تسلیم محض یا کشتن.

آیات جنگ خیز خیلی سریع در درون جامعه‌ی عشایری ریشه‌دوانید، زیرا که ترساندن و چپاول و غنیمت و توهین و اهانت و انفال و غارت با زندگی و سرشت اصحاب مسلمان منطقه، از همان اوان کودکی عجین شده بود. آیاتی را که موافق با اخلاق و

ذاتشان بود وظیفه‌ای واجب و مقدس می دانستند و آن آیات یا احکام را که با فرهنگ و اخلاقشان منافات داشت به دست فراموشی می سپردند.

مسأله‌ی تعدد زوجات و تک همسری از همین دیدگاه نشأت گرفته است. اخلاقشان هماهنگ با داشتن جمعی از زنان و کنیزان بوده است نه موافق داشتن یک زن. به همین خاطر آیه‌ای که از تک همسری بحث می کرد به دست فراموشی سپردند و به جای آن حکم آیه‌ای را اجرا کردند که سخن از تعدد زوجات می نمود.

پس از گذشت صدها سال از تاریخ اسلام، هنوز فتواهای گوناگون کشتن یا سبک های بریدن سر را شاهد هستیم. تا جایی که یکی از علمای اسلامی فتوا داده است که بریدن سر آسان ترین و آرام ترین نوع کشتن است.^{۲۲۱} ولی اندیشمندی پیدا نشده است که حکم تعدد زوجات را متوقف سازد و به جای آن حکم تک همسری را جایگزین آن نماید. مسلمانان بر این باور هستند که بدون ارضای غرایز جنسی مردان، دین اسلام استحکام نمی یابد و گسترش آن نیز به همین امر وابسته است.

فصل پنجم

سکس و محمد

انفصال زنان از علوم و دانش روز، طرد کردن و حاشیه‌نشین کردن آن‌ها از فعالیت های اجتماعی، سلب حق انتخاب، گوشه‌نشین کردن آن‌ها در کنج خانه، باعث محکم تر شدن اساس ادیان خواهد شد. از طرف دیگر جامعه را در رسیدن به دمکراسی و مدنیت و شناخت های معرفتی، دچار چالش خواهد کرد.

باب اول

محمد در میانه‌ی پیامبری و انسانیت

در بخش های حجاب و تعدد زوجات برایمان روشن شد که از دیدگاه اسلام اندام زن پر از گناه و جرم و جنایت است و برای تحریک غریزه جنسی مردان حساس ترین وسیله است. چنین دیدگاهی قوانینی را وضع کرد تا مردان مسلمان زنانشان را لای پوشاک های

221- هادی علوی: تاریخ التعذیب فی الاسلام. مستندی با موضوع شکنجه و قتل و عام های تاریخ اسلام.

تودرتو بپیچند که سبب اغواء مردان نگردند. هم چنین باعث شد تعدادی از زنان را به ملک یک مرد دریاورند بلکه غرایز سرکش او (مرد) را فروشانند. و از این طریق آنها را از گناه و جنایت و انحراف جنسی باز دارند. اما آیا محمد به راستی چنین نیتی داشت؟ انتظار می‌رفت اخلاق پسندیده و رفتار نیکو و پیامبر منشانه و دوری از هر گونه شهوترانی (بوئژه برای کسی که خود را پیامبر می‌نامد)، مجموعه‌ای از منش های رفتاری محمد باشند. و نمونه‌ی انسان کاملی می‌بود نه اینکه خود قهرمان و سرچشمه‌ی اعمال ناپسند باشد. قوانین اسلامی که خود محمد بنیانگذار آن هاست، نمادی از تأثیر فرهنگ آن دوران و نحوه تفکر و دیدگاه وی را، خصوصاً در رابطه با زن و سکس، برایمان نمایان می‌سازد. اگر چه زنان مسؤول اعمال بزهکاری و مسؤول مشکلات رفتاری مردان در رابطه با نیازهای جنسی خود، نیستند. ولی به خاطر عقده‌های درونی خود محمد، جدای از عوامل اجتماعی آن روزگاران، راه حل مشکل عدم کنترل مردان مسلمان را، در حجاب زنان و هم چنین در تعدد زوجات می‌دیدند. که در این موارد خود وی بهترین نمونه است.^{۲۲۲}

در بیشتر منابع موثق تاریخ اسلام، از جمله صحیحین بخاری و مسلم، مستقیماً به چنین رویدادی اشاره کرده‌اند که پیامبر در سن پنجاه و یک سالگی از عایشه دختر ابوبکر صدیق، که آن هنگام شش ساله بوده، خواستگاری کرده است و سه سال بعد با هم ازدواج کرده‌اند.^{۲۲۳} این دو منبع از موثق‌ترین منابع تاریخی و نویسندگان آن‌ها جزء عالمان دنیای اسلام هستند.^{۲۲۴}

222- محمد اندامی متوسط به بالا داشت، سری بزرگ و ریشی پرپشت و پهن، گیسوانی مجعد و بلند داشته است. گردنی سفید داشت از زیر گردن تا نافش مودار بوده است ولی کتف و زیر بغل هایش بی‌مو بوده است. دستانی فراخ و پاهایی گشاده داشته است. بین کتف هایش عریض و موقع راه رفتن قدم‌های سنگینی برداشته است. در موقع نگاه کردن به عقب، به خاطر سنگینی سر و گردنش، با تمام بدن روی برگردانیده است. تاریخ الطبری، ذکر صفة النبى 221/2

223- صحیح البخاری: کتاب النکاح، باب، من بنى بأمرأة وهى بنت تسع سنين. حدیث 4863. صحیح المسلم: کتاب النکاح، باب تزویج الأب البکر الصغیرة. حدیث 1422

224- نقل است در زمان نامزدی با عایشه معاشقه زیادی کرده‌اند. ولی دخول کامل نداشته‌اند. بلکه پیامبر آلت خود را در میان کشاله‌ی ران عایشه مالیده است. یعنی فقط ران‌های وی را لمس کرده‌است. به همین خاطر سؤال را از هیأت تحقیقاتی _علمی پرسیده‌اند که آیا پیامبر چنین عملی را انجام داده است. این هیأت با صدور فتوایی، جوابی بدین گونه ارائه داده‌اند که در زیر متن عربی و ترجمه‌اش می‌آید:

فتوی مفاخذة الصغارا.. فتوی رقم 31409.. تاریخ 1421\5\7 هـ

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده.. وبعد: فقد اطلعت اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والافتاء على ما ورد الى سماحة المفتى العام من المستفتى ابو عبدالله محمد الشمري والمحال الى اللجنة من الامانة العامة لهيئة كبار العلماء برقم 1809 وتاريخ 1421\5\3هـ وقد سأل المستفتى سؤالاً هذا نصه: انتشرت في الاونة الاخيرة، وبشكل كبير وخاصة في الاعراس عادة مفاخذة الاولاد الصغار، ماحكم ذلك مع العلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان قد فاخذ سيدتنا عائشة رضی الله عنها...؟؟ وبعد دراسة اللجنة للاستفتاء اجابت بمايلي: ليس من هدى المسلمين على مر القرون ان يلجأن الى استعمال هذه الوسائل الغير شرعية والتي وفدت الى بلادنا من الافلام الخلاعية التي يرسلها الكفار واعداء الاسلام، اما من جهة مفاخذة رسول الله صلى الله عليه وسلم لخبيبته عائشة فقد كانت في سن السادسة من عمرها ولا يستطيع ان يجامعها لصغر سنها لذلك كان صلى الله عليه وسلم يضع اربه بين فخذيها ويدلكه دلكا خفيفا، كما ان رسول الله يملك اربه على عكس المؤمنين. بناء على ذلك فلا يجوز التعامل بالمفاخذة لا في الاعراس ولا في المنازل ولا في المدارس، لخطرها الفاحش ولعن الله الكفار،الذين اتوا بهذه العادات الى بلادنا. اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والافتاء. عضو: بكر بن عبد الله ابو زيد. عضو: صالح بن فوزان الفوزان. الرئيس عبد العزيز بن عبد الله بن محمد آل الشيخ.

فتاوى مالش وسائدين بر كود كان.....شماره فتوا 31409.....تاريخ 1421/5/7هـ. ق.

حمد وستايش مخصوص خداست. وصلوات بر پیامبری که خاتم پیامبران است.....هیأت تحقیقاتی - علمی با صدور فتاوی از طرف مفتی اعظم ابو عبدالله محمد الشمری که پس از گسیل داشتن هیأتی از طرف امور عامه و طی نامه‌ی شماره 1089 در تاریخ 1421/5/3هـ. ق. تقدیم ایشان شده بود، جواب این هیأت به این نامه بدین گونه است: در این اواخر به طرزى همه گیر آدابی به عنوان سائیدن و مالیدن در زمان نامزدی با کودکان، مرسوم شده است. حکم چنین عملی چیست؟ برای اطلاع بیشتر لازم است که به عرض برسانیم که پیامبر(ص) عمل سائیدن و مالیدن را با عایشه (رض) انجام داده است. بعد از مطالعات زیاد هیأت به این نتیجه رسیده است که این عمل پیامبر راهکاری برای مسلمانان نیست که بعد از سال های متمادی چنین عمل قبیحی را تکرار نمایند، که همه آنها در نتیجه فیلم ها و عکس های سکسی که از مغرب زمین به بلاد اسلامی رسیده اند و ترفندیست از طرف کافران و دشمنان اسلام برای بد نام کردن اسلام. اگر پیامبر خدا با نامزدش عایشه عمل مالیدن و سائیدن را انجام داده است. به این خاطر بوده است که عایشه در سن شش سالگی بوده است و به خاطر کودکیش پیامبر نتوانسته عمل دخول کامل را انجام دهد. به همین خاطر پیامبر آلت خود را مابین کشاله های ران وی قرار می داد و خیلی به آرامی عمل نوازش و مالش را انجام می داد. جدای از این ها پیامبر خود دارای آلتی منحصر به فرد بوده است. اما این رسم را نباید به صورت یک سنت حسنه بجا آورد. چه در موقع عقد و نامزدی چه در منزل و چه در مدارس. چونکه سرچشمه هر نوع هرزگی و فساد است. و خداوند هم آن کافرانی را که این رسم را به ممالک اسلامی آورده اند؛ نفرین کرده است.(هیأت تحقیقاتی علمی و فتاوی عبد العزيز بن عبد الله بن محمد آل الشيخ..مدیر هیات رئیسه. بكر بن

این چنین مسائلی از دید آگاهان پنهان نمانده است، از این رو سؤالات و انتقاداتی تند علیه اسلام مطرح کرده‌اند که باعث به چالش کشیدن تاریخ این دین شده است. عالمان دینی هم تاکنون نتوانسته‌اند پاسخی منطقی یا توجیهی برای این کار بیابند. پیداست که ازدواج پیامبری پنجاه و چهار ساله، با دختری نُه ساله که هنوز ارگانیسم خود را نمی‌شناسد، ما را وادار می‌کند که مطالعه‌ای دقیق از زندگی سکسی این پیامبر داشته باشیم. آیاتی چند در قرآن و تعدادی احادیث نبوی زندگی توأم با سکس محمد، به شیوه‌ای شگفت آور، ما را به زندگی وی کنجکاو کرده است. ایشان چندین تجاوز سکسی و ده‌ها مورد تعدد زوجات را انجام داده است. با مطالعه‌ی بیشتر، روشن خواهد شد که راه و روش محمد، همانند هر فرد دیگری، تأثیرپذیر از جامعه‌ی خود وی بوده است و قادر نبوده که خود را از تأثیر و شرایط جامعه‌ای که در آن زندگی کرده است، آزاد سازد. از اینرو در محتوای پیام هایش، نتوانسته است قدم‌هایی مثبت برای جلوگیری از فساد جنسی، که در منطقه شایع بوده است، بردارد. برعکس خود او به عنوان یکی از قهرمانان مشهور اسلام که اشاعه دهنده‌ی فساد در جامعه بوده، برای بشریت شناخته شده است. مطابق مستنداتی که در این قسمت بیان می‌شود، احکامی که این دین برای محمد شایسته دیده است، در حق هیچ کدام از خلفا و صحابه و هیچ انسان مسلمان و غیر مسلمانی روانداشته است.

محمد تا زمانی که به پیامبری برگزیده نشده بود و قدرت و اقتدار پیدا نکرده بود، همانند سایر مردم، گفتار، رفتار، افکار و طرز زندگی و اعمال و کردارش درخور بحث

عبدالله ابو زید... عضو هیأت. صالح بن فوزان الفوزان.. عضو هیأت. این اطلاعات را از شبکه اینترنت اقتباس کرده‌ام.

به وسیله‌ی نامه‌ای کوشیدیم که هیأت مزبور به طور رسمی این فتوا را تأیید کنند. ولی متأسفانه جوابی به دستم نرسید. حتی آن را تکذیب هم نکردند ولی چیزی که در این فتوا به دست فراموشی سپرده‌اند و هیات به آن اشاره مستقیم داشته است، این است که چنین رسومی حاصل فیلم‌های سکسی کافران نیست که به سرزمین‌های اسلامی روانه کرده‌اند، بلکه سنتی است که از خود پیامبر به یادگار مانده است!!

نبایستی چنین نفرینی را نثار کافران می‌کردند. چون که اولین کسی که این نفرین شامل حالش می‌شود، خود پیامبر است. روشن است که حاصل ندانم کاری هایش بوده است. تأثیرات چنین اعمال پیامبر، حتی امام خمینی را نیز به صدور فتوایی مشابه تشویق کرده است. تا جایی که پا را از گلیم خود بیش از اندازه دراز کرده و به خود اجازه داده و گفته است لمس کردن و بوسه‌های عاشقانه و در آغوش فشردن و سرانجام ساییدن و مالش مباح است. حتی اگر کودک، شیر خواره باشد!!!... تحریر الوسیله للإمام لروح الله الموسوی الخمینی.. کتاب النکاح.

و تحقیق نبوده است. غیر از خرافات و داستان هایی توهمی، مطلبی قابل توجه در زندگیش دیده نمی‌شود. ولی مقایسه دو مرحله از زندگی وی، یعنی زمان ظهور و تبلیغ پیامش در مکه و زندگی شاهانه‌ای که در مدینه داشته است، کار به سزایست.

آیاتی که در مکه و بعدها در مدینه پدیدار شده‌اند، به دو گونه بر پیام و پیروانش تأثیری مستقیم داشته‌اند. می‌توان گفت در مکه همانند هر پیامبر دیگر تاریخ، صرفاً پیامبری سنتی بوده است و همانند کسانی که قبل از وی تبلیغات و ادعای پیامبری داشتند، ابداع تازه‌ای نداشته است که در خور بررسی باشد. ولی در مدینه کاملاً اوضاع متفاوت و بر وفق مرادش بوده است. پانزده سال پس از ظهور اسلام، با بدست آوردن سرمایه‌ای کلان برای خود و نیز به‌علت بالا رفتن سطح اقتصادی و تجدید حیات اجتماعی مسلمانان، کم‌کم حکومتی سیاسی شکل گرفت و پادشاهی ظهور کرد به نام محمد.

تبلیغات وی در مکه جنبه‌ی ماورایی و آسمانی به خود گرفته بود. اما در مدینه همچو سپه‌سالاری قدرتمند آرزوهای آسمانیش را در زمین اجراء می‌کرد. این مرحله برایش بسی آسان تر بود. چون که خود را در میانه‌ی لذاذذ دنیوی می‌دید. از طرف دیگر موافق شرایط و فرهنگ غالب منطقه گام برمی‌داشت و توانست قوانینی را وضع کند که در جهت منافع مردم نبود. بلکه صرفاً در خدمت خواسته‌های خویش و اطرافیانش بود. محیط، فرهنگ، اقتصاد، رسوم اجتماعی و سرانجام فرهنگی به نام فرهنگ اسلامی، شخصیت محمد را از پیامبری و هدایت، به فرماندهی قدرتمند تبدیل کرد و عملاً بر اریکه‌ی پادشاهی تکیه زد.^{۲۲۵} و بدیهی است که چنین سلطانی مالک تعداد زیادی کنیز و برده و خدمتکار می‌شود. و مورخین اسم دسته‌ای از آنها را ثبت کرده‌اند.

در مکه و قبل از ازدواج با خدیجه، تنگدست و فقیر بوده است. بعدها خدمتکارانی برایش پیدا می‌شوند که هر کدام کار مخصوصی را عهده دار می‌شوند. مثلاً آنسُ بن

225- برای مثال از میان مردان :: أَبُو رَافِعٍ، أَسْلَمٌ، تُوْبَانٌ، أَبُو كَيْسَةَ سَلِيمٌ، شُرَّانٌ، رِبَّاحٌ تُوْبِيٌّ، يَسَارٌ تُوْبِيٌّ، مِدْعَمٌ، كِرْكِرَةٌ تُوْبِيٌّ، مِدْعَمٌ، أَنْجَشَةُ الْحَادِي، سَقِيَةُ بِنُ فَرْوَحَ، أَبَا مِشْرَحَ، زَيْدُ بِنُ حَارِثَةَ بِنِ شَرَّاحِيلَ، أَلْفَحُ، عُبَيْدٌ، كَيْسَانٌ، ذَكْوَانٌ، مِهْرَانٌ، مَرْوَانٌ، حُنَيْنٌ، سِنْدَرٌ، فَضَالَةُ يَمَانِيٌّ، مَأْبُورٌ حَصْبِيٌّ، وَاقِيدٌ، أَبُو وَاقِيدٍ، قَسَامٌ، أَبُو عَسِيْبٍ، أَبُو مَوْيِبَهَةَ. از میان زنان : (سَلْمَى) أُمُّ رَافِعٍ، مَيْمُونَةُ بِنْتُ سَعْدِ، خَضْرَاءُ، رَضْوَى، رَزِينَةُ، أُمُّ ضَمَيْرَةَ، مَيْمُونَةُ بِنْتُ أَبِي عَسِيْبٍ، وَمَارِيَةُ، رَيْحَانَةُ، برای اطلاعات تکمیلی مراجعه کنید به: السيرة النبوية، زاد المعاد فی هدی خیر العباد للإمام العلامة شیخ الإسلام محمد بن ابی بکر الزرعی ابن قیم الجوزیه، الجزء الأول. فصل فی موالیه صلی الله علیه وسلم. هم چنین فصل فی سراریه صلی الله علیه وسلم.

مَالِكِ سرپرستی و اداره‌ی توالث و مکان رفع حاجت محمد را به عهده داشت. عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ مسؤول کفش ها و مسواک ایشان بوده است. عُقْبَةُ بْنُ عَامِرِ الْجُهَنِيِّ، مسؤول استر و بارکش ها و سورچی ها بوده است. أَسْلَعُ بْنُ شَرِيكِ سرپرست شتران و محموله‌هایشان بوده است. (أَبُو ذَرَّ الْغِفَارِيِّ) و (أَيْمَنُ بْنُ عُبَيْدٍ) و مادرش (أُمُّ أَيْمَنٍ) مسؤول کارهای روزانه و مایحتاج منزل بوده‌اند.^{۲۲۶} شاعرانی هم چون: (كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ، عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ) همیشه در اطراف و اکنافش حاضر بودند.^{۲۲۷}

مؤذن هایی مخصوص نیز در مساجد اذان می گفته‌اند: (بِلَالُ بْنُ رَبَاحٍ، عَمْرُو بْنُ أُمِّ مَكْتُومِ الْقُرَشِيِّ، بِقُبَاءِ سَعْدِ الْقُرَظِيِّ، أَبُو مَحْدُورَةَ).^{۲۲۸}

برخی دیگر از اصحاب که به دستور محمد بیشتر از دیگران، مسؤول سر بردن و قربانی کردن مردم بوده‌اند و نامشان در تاریخ ماندگار شده است عبارتند از:

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، الزَّيْبِيُّ بْنُ الْعَوَامِ، الْمُقْدَادُ بْنُ عَمْرٍو، مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَاصِمُ بْنُ ثَابِتٍ
 بِنِ أَبِي الْأَقْلَحِ، الضَّحَّاكُ بْنُ سَفِيَانَ الْكَلْبَائِيِّ، قَيْسُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عِبَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ، الْمُعْبِرَةُ بْنُ
 شُعْبَةَ).^{۲۲۹}

چند نفر هم در حجره‌هایش مسؤول نوشتن گفته‌هایش بودند. مانند عَبْدُ اللَّهِ، آنس، حسان، ابن عباس و خلفای راشدین، به اضافه‌ی لیست زیر که هر کدام به نوعی مطلبی نوشته‌اند:

الزَّيْبِيُّ، عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ، عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ، أَبِي بْنُ كَعْبٍ، عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْأَرْقَمِ، ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ
 بِنِ شَمَّاسٍ، حَنْظَلَةُ بْنُ الرَّبِيعِ الْأَسَدِيِّ، الْمُعْبِرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، خَالِدُ بْنُ
 الْوَلِيدِ، خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ).^{۲۳۰}

بدین ترتیب پیامبر پادشاه این چنین صاحب خدمتکاران و کنیزان و بردگانی شد، که در تاریخ ثبت شده است.

226-صفحات دیگر منبع قبلی

227- كَانَ مِنْ شُعْرَائِهِ الَّذِينَ يَذُبُّونَ عَنِ الْإِسْلَامِ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ وَحَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ وَكَانَ أَشَدَّهُمْ عَلَى الْكُفَّارِ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ وَكَعْبُ بْنُ مَالِكٍ يُعَيِّرُهُمْ بِالْكَفْرِ وَالشِّرْكِ وَكَانَ خَطِيبُهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شَمَّاسٍ. السيرة النبوية، زاد المعاد في هدى خير العباد، ج 1 فَضَّلُ فِي شُعْرَائِهِ وَخُطْبَائِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

228- منبع قبلی ج 1 فَضَّلُ فِي مُؤَدِّيهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

229- منبع قبلی فصل فيمن كان يضرب الأعناق بين يديه

230- منبع قبلی، فَضَّلُ فِي كُتَابِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

هرچند محمد نزد مسلمانان دارای ارج و مقامی عالیست. ولی آیا شایسته است انسانی آسمانی با دیدگاه‌هایی ماورایی تبدیل شود به آدمیزادی حریص در زمینه سکس و به جرگه‌ی شهوترانان و خواهندگان امیال غریزی بپیوندد. امیال و آرزوهای غریزی حق طبیعی هر موجودیست و پدیده‌ای طبیعی برای بقای هر موجود زنده‌ایست. انسان‌ها هم نمی‌توانند به دور از این نیازهای جنسی باشند. این امیال تأثیر مستقیمی بر نحوه‌ی تفکر و ابداع و نوآوری دارد و برای بقای نسل‌ها و دوری از انقراض کاملاً لازم است. زمانی که امیال جنسی انسان‌ها سرکوب شوند، به همان میزان قسمت زیادی از تفکر و نوآوری، در همان مراحل اولیه سرکوب و نابود می‌شوند. همان‌طور که می‌دانیم سرکوب امیال شامل حال محمد نگردیده است. چون که او حامل پیامی بود که او را به سوی جنگ و پادشاهی سوق می‌داد، نه اینکه خود را محصور به زندگی دینی و تهذیب نفس و تبلیغات مذهبی نماید.

ما نباید شگفت زده شویم که محمد آرزوی سکس و امیال جنسی داشته است. او هم مثل تمامی انسان‌ها، انسانی بوده که خوشگذرانی و برآورده کردن نیازهای جنسی برایش اهمیت داشته است. از طرف دیگر مانند سایر مردم، پرورش یافته و متأثر از جامعه‌ای بوده است که در آن زیسته است. دختران خوشگل و زیبا را دوست داشته و با دوشیزگان کم سن و سال عشق و حال کرده و با آن‌ها همستر شده است.

مسائلی که این نوشتار به آن می‌پردازد، درست عکس آن چیزهایست که از طرف مسلمانان تقریر شده است. مسلمانان در نوشته‌هایشان شخصیت محمد را صرفاً فرستاده‌خدا برای پیام رسانی و تبلیغ دین آسمانیش قلمداد می‌کنند. ولی باید پذیرفت محمد کسی بوده است که کاملاً غرق در هوسرانی و آرزوهای نفسانی خویش بوده است. برای اثبات این مدعا می‌توان ده‌ها آیه قرآنی را ذکر کرد که شخصیت و رفتار جنسی او را بیشتر نمایانگر خواهد کرد و این بخش را به اثبات این ادعا اختصاص داده‌ایم و هر سندی در دست باشد به رشته‌ی تحریر می‌آوریم.

آیه‌ای در قرآن دال بر زندگی سرشار از هوسرانی محمد را ذکر می‌کنیم: (آیه‌ی 52 و

51 احزاب)

{ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتٍ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا، تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ

عَلَيْكَ ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ تَقْرَأَ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ
وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا} ۳۳۱

ای پیامبر ما برای تو آن همسرانی را که مهرشان را داده‌ای حلال کردیم. و [کنیزانی] را که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دایی تو و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند. و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد در صورتی که پیامبر بخواهد، می‌تواند او را به زنی گیرد. [این ازدواج از روی بخشش] ویژه توست نه دیگر مؤمنان. ما نیک می‌دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرر کرده‌ایم تا برای تو مشکلی پیش نیاید ۳۳۲ و خدا همواره آمرزنده مهربان است. نوبت هر کدام از آن زن‌ها را که می‌خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای [دوباره] طلب کنی این نزدیک تر است برای اینکه چشمانشان روشن گردد و دلتنگ نشوند و همگی‌شان به آن چه به آنان داده‌ای خشنود گردند و آن چه در دل‌های شماست خدا می‌داند و خدا همواره دانای بردبار است.

این آیه، بهانه‌ی خوبی است که پیامبر دست به تعدد زوجات بزند. مطابق روایتی که از حاکم النیشاپوری نقل شده است، محمد با هجده زن ازدواج کرده است. ۳۳۳ این تعداد به غیر از آن تعداد کنیزان و آن عده از زنانی است که عقد کرده ولی منجر به ازدواج نشده است. که خود نشانگر قدرت جنسی بالای او می‌باشد. علمای اسلامی اذعان کرده‌اند که تنها در یک شب با نه زن از زنانش همبستر شده است. ۳۳۴ سوای از زنانی که داشته است، زنان دیگری هم بوده‌اند که خود را پیشکش وی کرده‌اند. این سنت خوداهدایی چنان همه‌گیر شده بود که برخی از آن زنان در انظار عمومی و در مساجد و تکایا و با حضور مهمانان اعلام می‌کردند: آماده‌ام خود را به شما هدیه کنم. ۳۳۵ او هم تعدادی را قبول کرده است. و به دلایلی خاص عده‌ای را نپذیرفته است.

231- الاحزاب 50 و 51

232- منظور آیه‌ی تعدد زوجات است النساء 3

233- الحاکم: المستدرک علی الصحیحین. تسمیة أزواج رسول الله، حدیث 6713

234- أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَكَلَّمَ تِسْعَ نِسْوَةٍ. صحیح

البخاری، کتاب النکاح، باب کثرة النساء. حدیث 4781

235- أَنَّ اللَّاتِي وَهَبْنَ أَنْفُسَهُنَّ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَثِيرٌ. تفسیر ابن کثیر الآیه 50 الاحزاب.

یکی از شگفت‌انگیزترین اعمال محمد این بود که با زنانی که در قاعدگی ماهیانه بودند عمل سکس را انجام داده است. ولی سکس کامل انجام نمی‌داد. بلکه به زن امر می‌کرد که پارچه یا دستمالی روی اندام جنسی خود ببیندازد و بعداً عمل جنسی را انجام می‌داد. در صحیح بخاری بی‌هیچ پرده‌ای در این باب سخن به میان آمده است.^{۲۳۶}

ظرافت ظاهری زنان یکی از مؤثرترین عواملی بوده که احساسات و غریزه جنسی محمد را به جوش آورده است. روایت شده است، زمانی که مسلمانان از جنگی خونین بر می‌گردند، زن جوانی که جزء غنایم جنگی بوده است نصیب یکی از مجاهدان اسلام می‌شود. این زن زیبارو آن چنان در روان محمد تأثیر گذاشته است، که برای همبستر شدن با او، حاضر به معاوضه با یکی دیگر از زنانش شده است.^{۲۳۷} چرا که در فرهنگ اسلامی، زن همانند دیگر غنایم جنگی جزئی از اموال محسوب می‌شود از طرف دیگر، با مرد در یک مرتبه انسانی نیستند.

محمد در میادین نبرد همانند فرمانده‌ای نظامی و در پایان جنگ‌ها تعدادی از زنان زیبا را به چنگ می‌آورد و آن‌ها را برای خود حلال می‌کرد. این زنان به غیر از ثروتمندی، در زیبایی نیز زبانزد بوده‌اند. برخی مواقع که از جنگ برگشته‌اند، قبل از ورود خود و سپاهیان‌شان به شهر مدینه، مراسمی سه روزه برای آن زن به غنیمت گرفته شده، بر پا کرده است.^{۲۳۸}

بی‌توجه به آن همه کشتار و قتل عام‌های خونین و غارت و چپاول که حاصل آن جنگ‌ها بود، هم چون داماد از حجله‌ی زفاف زنی سرگردان سر درآورده است. مطابق شریعت اسلام در هر رویداد و در هر جنگی اگر زنی اسیر می‌شد، برای محمد و دیگر مسلمانان حلال بوده است.^{۲۳۹} این قانون اسلامی با آیه‌ای مشروعیت یافته است. هم چنان که "ابن کثیر" در تفسیر خود بیان کرده است: "خداوند پیامبر عالی مقامش را با حلال کردن غنایم برای او، ارجمند ساخته است." هم چنین می‌تواند بیشتر از چهار زن را به نکاح خود درآورد. ولی این قانون اخیر تنها مختص پیامبر بوده است و برای تمامی انسان‌ها حرام است. هر زنی هم که خود را پیشکش پیامبر نماید، بدون خواندن صیغه عقد

236- برای مثال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُبَاشِرَ امْرَأَةً مِنْ نِسَائِهِ أَمَرَهَا فَاتَّرَزَتْ

وَهِيَ حَائِضٌ. صحیح البخاری، کتاب الحيض، باب مباشرة الحائض. حدیث 297

۲۳۷ - صحیح مسلم: کتاب النکاح، باب، فضيلة إعتاق أمه ثم يتزوجها. حدیث 4781

238 - صحیح البخاری: کتاب النکاح، باب، اتخاذ السراي ومن أعتق جاريته ثم تزوجها. حدیث 4797

239 - در همین بخش نمونه‌هایی بیشتر ذکر می‌نمایم .

برای وی حلال است فقط کافست که زن بگوید: "خودم را به تو اهداء می کنم". هم چنین صیغه عقد بدون حضور سرپرست وی برای شخص پیامبر حلال است. اگر پیامبر بخواهد زنی را به عقد خود درآورد، لازم به رضایت بزرگتر یا سرپرست وی نیست. چه آن ها راضی باشند چه نباشند، این عمل برای پیامبر حلال است ولی برای سایر مسلمانان حرام است و....^{۲۴۰} در قسمت آخر تفسیر این آیه، ابن کثیر مطلب شگفت آوری را بدین گونه بیان کرده است:

إِذَا وَقَعَ بَصَرُهُ عَلَى امْرَأَةٍ وَجَبَ عَلَى زَوْجِهَا طَلَّاقُهَا، وَحَلَّ لَهُ نِكَاحُهَا.

یعنی اگر پیامبر به زن شوهرداری نظری بیفکند و توجه او را جلب کند، شوهر آن زن ملزم است زن را طلاق داده تا پیامبر بتواند او را نکاح کند.

جدای از مطالب ذکر شده، محمد نتوانسته است که عشق به دخترکان کم سن و سال را مخفی نگه دارد و به همین خاطر به اصحاب خود نیز سفارش کرده است که به جای بیوه زنان، دوشیزگان را نکاح کنند. چون که بازی دادنشان خالی از لطف نیست.^{۲۴۱} همان طور که در یکی از روایات نقل شده است که ایشان بیشتر دوستدار معاشقه با دختران هستند تا بیوه زنان. طبیعی است اگر دوشیزه و بیوه‌ای مقابلش بنشینند و او هم بخواهد در میان آن دو یکی را انتخاب نماید، بدون هیچ تردیدی دختر را انتخاب خواهد کرد. عایشه از محمد پرسیده است: اگر در دره‌ای اتراق کنی و در آنجا دو درخت را ببینی که از یکی از آن ها خورده شده و دیگری هنوز دست نخورده است، صادقانه بگو شترت را از کدامین درخت سیر می کنی؟ در جواب گفت: قطعاً از همان درختی که دست نخورده و کسی به آن نزدیک نشده است.^{۲۴۲}

240- وَأَكْرَمَهُ اللَّهُ بِتَخْلِيلِ الْغَنَائِمِ..و..و الزيادة على أربع نسوة..و..و النكاح بلفظ الهبة..و..و النكاح بغير ولي..و..و النكاح بغير صداق..و..و. نكاحه في حالة الأخرام..و..و سقوط القسم بين الأزواج عنه..و..و إذا وقع بصره على امرأة وجب على زوجها طلاقها، وحل له نكاحها. تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه 50 و 51 الاحزاب. امام بخاری نیز روایتی مشابه نقل کرده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجَلْتُ لِي الْغَنَائِمِ. صحيح البخاری، کتاب فرض الخمس، باب قول النبي احلت لكم الغنائم. حدیث 2954

۲۴۱- قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا تَزَوَّجْتُ فَقُلْتُ تَزَوَّجْتُ نَيْبًا فَقَالَ مَا لَكَ وَلِلْعَذْرَاءِ وَلِلْعَابِهَا. صحيح البخاری، کتاب النكاح، باب تزويج الثيبات. حدیث 4792

242- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ لَوْ نَزَلَتْ وَادِيًا وَفِيهِ شَجْرَةٌ قَدْ أَكْبَلَ مِنْهَا وَوَجَدْتُ شَجْرًا لَمْ يُؤْكَلْ مِنْهَا فِي أَيِّهَا كُنْتُ تُرْتَعُ بَعِيرِكَ قَالَ فِي الذِّي لَمْ يُرْتَعُ مِنْهَا. صحيح البخاری، کتاب النكاح، باب، نكاح الابكار. حدیث 4789

تمامی شواهد و مستندات حاکی از این است که محمد به خاطر قدرت و قوانینی که با آیات قرآنی وضع کرده و با احادیث به آن‌ها چاشنی زورگویی داده است؛ برای ارضای هوسرانی‌های نهادینه شده‌اش و ارضای عقده‌های خویش از هیچ جنایتی دریغ ننموده است. به شرط اراده کردن و خواهشی نفسانی، تمامی زنان دنیا نسبت به او حلال بوده‌اند. اینک راه و روش وی برای مسلمانان به صورت سنتی نبوی در آمده است. تمامی رفتار و اعمال محمد، درست مشابه اعمال پادشاهان در حرمسرای درباری بوده است. کسی که در مدت نُه سال از پنجاه و چهار سالگی تا زمان مرگش یعنی شصت و سه سالگی وارد حریم نزدیک به چهل زن شده است، آیا تاریخ بشریت این وقایع تأسف بار را از یاد خواهد برد؟ با برخی از این تعداد زنان ازدواج کرده و برخی دیگر که با اجبار خانواده‌هایشان و اداری به ازدواج با محمد شده‌اند، در شب زفاف از محمد التماس کرده‌اند که کاری به کارشان نداشته باشد و او هم در همان جا طلاقشان داده است. برخی دیگر از زنانش را خواستگاری کرده‌ولی به دلایلی، موفق به ازدواج نشده‌اند. از جانب روساء و پادشاهان هم چون رسمی شاهانه برایش زن به عنوان هدیه فرستاده‌اند که با طبع شاهانه‌ی وی همخوانی داشته است و با سرشتی شاهانه‌پذیرایشان بوده است.^{۲۴۳} در کل ایشان با هجده زن ازدواج کامل انجام داده است، که داستان و زندگی هر کدام را در زیر می‌آوریم که داستان تنی چند از این زنان، هر وجدان بیدار انسانیت مداری را به جوش می‌آورد، تاجایی که صفحات تاریخ این وقایع تأسف بار را نمی‌تواند به دست فراموشی بسپارد.

باب دوم

اطلاعاتی کوتاه درباره‌ی زنان محمد

بخش اول

زنانی را که به شیوه‌ی کامل با آن‌ها ازدواج کرده است:

خدیجه:

(خدیجة بنت خویلد بن أسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب)

خدیجه اولین زنی بوده که محمد او را عقد کرده است. شواهد حاکی از آن است که خدیجه قبل از محمد، دو شوهر دیگر نیز اختیار کرده است. اولی عتیق بن عابد بن عبدالله بن عمر بن مخزوم که حاصل ازدواج با وی، یک دختر بوده است. شوهر دومش أبو‌هاله بن بینها بن ناش بن بینها بن حبیب نام داشت که از او هم یک دختر داشته است. قبل از آن که محمد شروع به تبلیغ دین اسلام کند، در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه‌ی چهل ساله ازدواج کرد.^{۲۴۴} که درست پانزده سال اختلاف سنی داشته‌اند، همان طور که منابع اذعان می‌دارند، محمد در مدت زمانی که با خدیجه زندگی می‌کرد زوجه‌ی دیگر و همسر دومی اختیار نکرد. اگر چه طبق رسوم رایج آن روزگاران، تعدد زوجات شایع بوده است. ولی مؤرخان سخن از هیچ زوجه‌ی دیگری به میان نیاورده‌اند. حتی سخن از زندگی سکسی محمد قبل از این ازدواج را ثبت نکرده‌اند. بسیار جای تعجب و شگفتی است. انسانی که در میان چنین آب و هوایی گرم و در میان جامعه‌ای صد در صد سکسی، و آن فرهنگ غالب زن ستیز زندگی کند و پرورش یافته‌ی آن فرهنگ باشد، آیا احتمال نمی‌رود که مؤرخان در این مورد پرده‌پوشی نکرده باشند؟

همان طور هم که گفته‌اند اولین تجربه‌ی سکسی که با آن روبرو شده است ازدواج با خدیجه بوده است. بعد از گذراندن زندگی بیست دو ساله‌ای که با هم داشته‌اند، سه سال قبل از هجرت به مدینه، خدیجه می‌میرد. در این مدت بیست و دو سال، هفت سال آن مربوط به بعد از پیامبر شدن است.

تا زمانی که شوهر خدیجه بوده است، سکس و انجام عمل جنسی را به شیوه‌ی معمول آن انجام داده است. حاصل این ازدواج هفت بچه بوده است. سه پسر و چهار دختر (الْقَاسِمُ، الطَّيِّبُ، الطَّاهِرُ، رُقِيَّةُ، زَيْنَبُ، أُمُّ كَلْثُومٍ، فَاطِمَةُ).^{۲۴۵}

اگر سؤال شود: چرا تا خدیجه در قید حیات بود محمد زن دیگری را اختیار نکرد اما بلافاصله پس از مرگ او پشت سر هم همسر اختیار می‌کرد. مسلمانان در جواب می‌گویند: چون که خدیجه را بسیار دوست می‌داشت.. این پاسخ در عین حال گویای

۲۴۴ - تاریخ الطبری: ذکر تزویج النبی صلی الله علیه وسلم خدیجه رضی الله عنها. قال هشام بن محمد:

نكح رسول الله صلى الله عليه وسلم خديجة وهو ابن خمس وعشرين سنة وخديجة يومئذ ابنة أربعين سنة.
245 - سيرة ابن هشام: السيرة النبوية. الجزء الأول، ص 190 ولي بعدها و پس از ازدواج های مکرر، به طور عادت روزمره‌اش با زناش مجامعه کرده‌است. تمامی آن تعداد زنی که اختیار کرده‌است غیر از یک بچه به نام ابراهیم، صاحب هیچ بچه‌ای نشده است درباره ابراهیم نیز سرگذشتی وجود دارد، که نشان می‌دهد او نیز بچه‌ی خودش نیست بلکه حاصل یک زنا است.

این است که دیگر همسرانش را دوست نداشته است. از این روست که پیاپی زنان دیگری اختیار کرده است. حقایقی که در این بخش با استناد به مستندات ارائه می‌گردد، روشن می‌سازد که چنین پاسخ‌هایی حاکی از توجهاتی غیرمنطقی می‌باشد. در حقیقت ارتباطی به دوست داشتن نداشته، بلکه به وضع اقتصادی مناسب خدیجه ارتباط داشته است. خدیجه شخصیتی سرشناس بوده و صاحب دارایی و ثروت هنگفتی بوده است. محمد هم قبل از این ازدواج شخصی فقیر و تنگدست بود. و توان مقابله با قدرت مادی و معنوی خدیجه را نداشت، و عملاً قدرت اقتصادی خانواده در دست خدیجه بوده است نه در دست محمد. مطابق رسوم اجتماعی و ساختار اقتصادی و سیستم برده‌داری آن زمان، محمد به سان برده‌ای بوده است که تنها نقش رضای نیازهای جنسی و زناهی خدیجه را داشته است. پس با وجود شخص سرمایه‌داری هم چون خدیجه؛ عملاً نمی‌توانسته‌زن دیگری را اختیار کند.

خدیجه یکی از عوامل تعیین‌کننده ساختار قدرت و اقتصاد آینده بوده است.^{۲۴۶} محمد نزد خدیجه مانند یتیمی فقیر و نیازمند بوده است و خدیجه هم برای محمد در حکم مادر، خواهر، برادر، زن و زندگی بوده است.

این عوامل باعث شده که خدیجه اقتداری کامل بر محمد داشته باشد و محمد هم نتوانسته است در فکر ازدواج‌های مجدد بیفتد. هم چنان که این واقعیات در قرآن نیز موجود است. هم زمان با فوت خدیجه دگرگونی سریع و ناگهانی در زندگی محمد رخ داد. و تنها پس از چند روز از فوت او، همسر دیگری را اختیار کرد.^{۲۴۷} به همین منوال پیاپی و پشت سر هم همسران بی شماری اختیار کرده است. مدت بیست و دو سال تنها یک زن داشت، مدت سیزده سال پس از فوت خدیجه، بیش از چهل زن به اشکال مختلف سر از زندگی او در آورده‌اند.

سوده:

سودة بنت زمعة بن قیس بن عبد شمس بن عبد وُد بن نصر

سوده قبل از ازدواج با محمد، همسر یکی از مهاجران به حبشه، به نام السکران بن عمرو بن عبد شمس بوده است.^{۲۴۸}

۲۴۶- الضحی 8

247- زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ج 1 فصل فیازواجه صلی الله علیه وسلم. ذکر سوده

۲۴۸- تاریخ الطبری: ذکر / الخبر عن أزواج رسول 211/2

در همان روزهای اول بعد از مرگ خدیجه، با سوده ازدواج می‌کند^{۲۴۹} تنها زنی بوده است که اندام و رخسار او برای محمد جلب توجه نکرده است. زنی فرتوت با صورتی بدریخت و قدی دراز. چنین اندامی در فرهنگ شبه جزیره‌ی عربستان برای مردان چندان آور بوده است. مردان اصولاً زنان فربه و متوسط اندام را می‌پسندیدند. منبعی قابل اعتماد یافت نمی‌شود که سبب این ازدواج را روشن سازد. می‌توان احتمال داد که محمد در مکه، نیاز به قبیله‌ای بزرگ و جنگجو و مدافع داشته است؛ از اینرو بدین ازدواج راضی شده است تا این خلاء را پر کند. بعد از مهاجرت محمد به مدینه، چند بار خواسته است او را طلاق دهد ولی با التماس‌های سوده روبرو شده است. دست آخر در این نکته به تفاهم رسیده‌اند که هم چنان همسر وی باقی بماند بشرطی که تقاضای همخوابگی نداشته باشد. «امام بخاری» می‌گوید: «سوده، برای ماندگاریش نزد محمد نوبت‌های شبانه و یا روزانه‌ی خود را به عایشه بخشیده است.»^{۲۵۰} بدین ترتیب سوده، به خاطر عدم ظرافتش تبدیل به زنی چندان آور و حاشیه‌ای می‌شود. محمد هم تا زمان مرگش نزد او نمی‌رود. این عدم ظرافت و بی‌توجهی پیامبر، مسلمانان را نسبت به توپ و تشر زدن علیه این زن گستاخ کرده بود. یکی از توجیهاتی که عمر بن خطاب برای پدیده حجاب عنوان می‌کرد، اندام و رخسار این زن بوده است.^{۲۵۱}

عایشه:

عائشة بنت أبي بكر الصديق بن أبي قحافة.

بعد از فوت اولین همسر یعنی خدیجه هم چون زنی پیر و فرتوت؛ هم چنین دومین زنش سوده هم چون زنی بدریخت، فرصتی مناسب برای محمد ایجاد شد که سکس را با دختر بچه‌ای تجربه کند. و بعد از چند ماهی که از ازدواج با سوده گذشته بود به سراغ کم سن و سال‌ترین زن و تنها دوشیزه‌ای می‌رود که با او ازدواج کرده است.

249 - زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ج 1 فصل فی ازواجه صلی الله علیه وسلم. ذکر سوده

250 - أَنْ سَوْدَةَ بِنْتُ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا لِعَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. صحيح البخاری: كتاب الهبة وفضلها والتحريض عليها، باب، هبة المرأة لغیر زوجها وعتقها. حدیث 2453

251 - وَكَانَ عُمَرُ يَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحْجَبُ نِسَاءِ كَ فَلَمْ يَكُنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَفْعَلَ فَعَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ زَوْجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَتْ امْرَأَةً طَوِيلَةَ قَنَادَاهَا عُمَرُ بِصَوْتِهِ الْأَعْلَى: قَدْ عَرَفْنَاكَ يَا سَوْدَةَ حِرْصًا عَلَيَّ أَنْ يَنْزِلَ الْحِجَابُ. تفسير ابن كثير في تفسير الآية 51 الاحزاب.

عایشه دختر خلیفه ابوبکر بود. ابوبکر از دوستان نزدیک و یکی از دوستان معتمد او بوده است. همدیگر را بسیار دوست داشته‌اند و خود را برادر همدیگر می‌خواندند. و روزی که محمد به خواستگاری عایشه می‌رود؛ ابوبکر از این اقدام محمد بسیار متعجب می‌شود. هم چنان که در صحیح بخاری آمده است:

أَنَّ النَّبِيَّ حَطَبَ عَائِشَةَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ إِنَّمَا أَنَا أَخُوكَ فَقَالَ أَنْتَ أَخِي فِي دِينِ اللَّهِ وَكِتَابِهِ وَهِيَ لِي حَلَالٌ.^{۲۵۲}

پیامبر موضوع خواستگاری عایشه را با ابوبکر مطرح می‌کند. ابوبکر هم به او گفته است که من برادر توام! محمد هم در جواب گفته است: بله تو برادر منی در دین و قرآن. ولی دختر تو برای من حلال است.

تَزَوَّجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَائِشَةَ وَهِيَ بِنْتُ سِتٍّ.^{۲۵۳}

آن هنگام که پیامبر از عایشه خواستگاری کرد، او دخترکی شش ساله بوده است. محمد دو سال قبل از هجرتش، عایشه را در مکه خواستگاری و عقد کرده است و پس از 18 ماه از هجرت، در مدینه در ماه شوال^{۲۵۴} و در سن نه سالگی با او ازدواج کرده است.^{۲۵۵}

مؤرخان اذعان می‌دارند که این همسر محمد بسیار کم سن و سال بوده است. در نسخه‌های مختلف تاریخی، عایشه درباره‌ی کودکی خود و روز به خانه بخت رفتنش، سخن به میان آورده است و آن واقعه را بدین گونه بیان می‌کند:

تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا بِنْتُ سِتٍّ سِينٍ... فَأَتَنِي أُمِّي أُمَّ رُومَانَ وَإِنِّي لَفِي أَرْجُوْحَةٍ وَمَعِيَ صَوَاحِبٌ لِي فَصَرَخْتُ بِي فَأَتَيْتُهَا لَأُذْرِي مَا تُرِيدُ بِي فَأَخَذَتْ بِيَدِي حَتَّى أَوْفَقْتَنِي عَلَى بَابِ الدَّارِ وَإِنِّي لَأَنْهَجُ حَتَّى سَكَنَ بَعْضُ نَفْسِي ثُمَّ أَخَذَتْ شَيْئًا مِنْ مَاءٍ فَمَسَحَتْ بِهِ وَجْهِي وَرَأْسِي ثُمَّ أَدْخَلْتَنِي الدَّارَ فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فِي الْبَيْتِ فَقُلْنَ عَلَى الْخَيْرِ وَالْبُرْكََةِ

۲۵۲ - صحیح البخاری، کتاب النکاح. باب تزویج الصغار من الکبار. حدیث 4793

۲۵۳ - صحیح البخاری: کتاب النکاح، باب/ من بنی بامرأة وهی بنت تسع سنین. حدیث 4863

۲۵۴ - وأعرس بها بالمدينة في شوال على رأس ثمانية عشر شهرا من مهاجرة إلى المدينة. المنتخب من كتاب أزواج النبي صلى الله عليه وسلم، أبو عبدالله، الزبير بن بكار بن عبد الله بن مصعب الزبيری أبو عبدالله.. وفاة المؤلف 256 مؤسسة الرسالة بيروت 1403 الطبعة الأولى عدد الأجزاء 1 المحقق سكينه الشهابی، قصه، تزوج عائشه.

۲۵۵ - وَبَنَى بِهَا وَهِيَ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ. صحیح البخاری: کتاب النکاح، باب/ من بنی بامرأة وهی بنت تسع سنین. 4863

وَعَلَى خَيْرِ طَائِرٍ فَأَسْلَمْتَنِي إِلَيْهِنَّ فَأَصْلَحَنَ مِنْ شَأْنِي... وَو... فَأَسْلَمْتَنِي إِلَيْهِ وَأَنَا يَوْمَئِذٍ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ.^{٢٥٦}

زمانی که پیامبر به خواستگاری من آمد؛ 6 ساله بودم. روزی که عروس شدم. با دوستانم مشغول تاب بازی بودیم. مادرم «أم رمان» مرا صدا زد. پیش او رفتم. ولی نمی‌دانستم از من چه می‌خواهد. دستم در دست مادرم بود جلوی درب ورودی منزل ایستاد. تنگی نفس و اضطراب داشتم. مدتی که ایستادم. اضطرابم فروکش کرد. مرا به اندرون هدایت کرد. در آنجا جمعی از زنان انصار نشسته بودند. گفتند: قدم خیر باشد. مبارک باد. مادرم مرا به آن‌ها سپرد. آن‌ها نیز بعد از آرایش کردنم، مرا به دست پیامبر سپردند. در آن روز من نه ساله بودم.

عایشه پس از شوهر کردنش؛ هوای عروسک بازی با دوستانش را می‌کرد. روزی که عایشه با عروسک‌هایش مشغول بازی بوده است پیامبر با اشاره به یکی از عروسک‌هایش از او می‌پرسد: این چیه؟ در جواب می‌گوید: این عروسک دختر کم است. محمد می‌گوید: و آن دیگری در وسط، سوار بر اسب بالدار؟ عایشه پاسخ می‌دهد: مگر نشنیده‌ای که اسب سلیمان بالدار بوده است! در پایان محمد لبخندی استهزاء آمیز بر لب می‌آورد.^{٢٥٧} عایشه در یکی دیگر از خاطراتش این گونه تعریف می‌کند:

وَكَانَ لِي صَوَاحِبٌ يُلْعَبُ مَعِيَ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ يَتَمَعَّنُ مِنْهُ فَيَسْرِبُهُنَّ إِلَيَّ فَيُلْعَبُ مَعِيَ.^{٢٥٨}

جمعی همبازی داشتم. هنگامی که پیامبر به منزل می‌آمد، خود را از او پنهان می‌کردند (در این مورد در روایتی دیگر نقل شده است که به خانه‌هایشان می‌رفتند) ولی پیامبر مانع آن‌ها نمی‌شد و آن‌ها هم بعداً می‌آمدند و دوباره بازی می‌کردیم.

تمامی این روایت‌ها حاکی از خردسالی و کودکی منشی عایشه دارد. با این حساب محمد 54 ساله با دخترکی 9 ساله ازدواج کرده است. **وَمَكَثْتُ عِنْدَهُ تِسْعًا.**^{٢٥٩} نه سال هم با او زندگی کرده است. محمد که در سن 63 سالگی مرده است و عایشه هم در زمان

٢٥٦ - صحيح البخارى، كتاب المناقب، باب تزويج النبی عائشة وقدموها المدينة وبنائه بها. حديث 3681
257 - احیاء علوم الدین للامام أبی حامد الغزالی، باب آداب السماع والوجد (از کتاب -المجهول فی حیاة الرسول، قسم -الزوجة فی ارجوحه- اقتباس شده است .

٢٥٨ - صحيح البخارى، كتاب الادب، باب، الانبساط إلى الناس. حديث 5779

٢٥٩ - صحيح البخارى: كتاب النکاح، باب/ من بنى بأمرأة وهي بنت تسع سنين. حديث 4863

فوت او که هجده ساله بوده است تا آخر زندگیش که 57 سال به طول انجامید؛ هم چنان بیوه مانده است.^{۲۶۰}

سوالات زیادی درباره سن و سال و رخسار و اندام آن دوران عایشه، مطرح شده است و انتقادات تندی بر پیکره‌ی اسلام و عالمان دینی وارد شده است. چون که کودکی در آن سن و سال؛ نه سن مناسب ازدواج، نه بلوغ فکری مناسب، حتی جسم و روان آماده‌ای برای شوهر کردن ندارد.

کسی که خود را پیشوای روحانی و پرچمدار آزادی برای تمام جهانیان می داند، چگونه وجدان خود را قانع کرده است که در سن پنجاه و چهار سالگی با دخترکی نه ساله ازدواج کند؟

علمای دین اسلام برای پاسخ به این انتقادات منطقی، به دو فرضیه متوسل شده‌اند. اول این که احتمال داده‌اند که، سن عایشه در موقع ازدواج نه سال نبوده، بلکه یازده سال بوده است. برخی دیگر از این عالمان، سنین سیزده، شانزده یا هجده سال را تخمین زده‌اند. این علماء در موقع تدریس به کودکان، و یا هنگام خواندن وعظ و خطابه در مساجد بر روی منابر، خیلی با اطمینان خاطر از این موضع خود دفاع می کنند. ولی صدها سال است نتوانسته‌اند سندی مستند و قابل اعتماد برای اثبات آن بیابند. چون که نه در قرآن و نه در منابع مورد اعتماد، جمله‌ای دال بر صحت این فرضیه بیان نشده است. کتاب هایی نیز در این سال های اخیر به چاپ رسیده‌اند و در این باب سخن به میان آورده‌اند. اما به عنوان منبعی موثق مقبول واقع نشده‌اند، که بتوانند جایگاهی در تاریخ اسلام داشته باشند. از طرف دیگر تمامی آن منابعی که خود مسلمانان به عنوان منابع دست اول و ناب ترین منبع یاد کرده‌اند؛ همگی تاکید دارند که سن عایشه نه سال بوده است. مانند:

- 1- صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب تزویج الأب ابنته من الإمام. کتاب المناقب، باب تزویج النبی صلی الله علیه وسلم عائشة وقدمها المدينة.
- 2- صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب تزویج الأب البکر الصغیرة.
- 3- سنن النسائی، کتاب النکاح، باب البناء بابنة تسع
- 4- سنن. الترمذی، کتاب النکاح، باب عن رسول الله ما جاء في إكراه الیتیمه علی التزویج.
- 5- سنن ابن ماجه، کتاب النکاح، باب نکاح الصغار یزوجهن الآباء.
- 6- سنن أبي داود، کتاب الأدب، باب في الأرحوحة.
- 7- سنن الدارمی، کتاب النکاح، باب في تزویج الصغار إذا زوجهن آباؤهن.

۲۶۰ - حاکم له (المستدرک علی الصحیحین، ذکر الصحابیات من أزواج رسول الله، حدیث 6714

- 8- سیره ابن هشام، الجزء الثاني، زواجه بعائشة
 9- زاد المعاد، الجزء الأول، فصل في أزواجه، عائشة.

بجز ابن هشام که دقیقاً اشاره نکرده است که عایشه نه ساله بوده یا ده ساله. هرکس هم اندک آشنایی با دین اسلام داشته باشد، خواهد فهمید که گردآوری و تحقیق در مورد تاریخ اسلام، مخصوصاً احادیث قدسی و قسمت زیادی از رفتار و گفتار محمد از طرف همین امامان و عالمان دین صورت گرفته است. و به عنوان منابع اولیه‌ی اسلامی به کار برده می‌شوند و مسلمانان از آن‌ها به عنوان زیر بنای قانون و تاریخ اسلامی یاد می‌کنند. طلبه و روحانی و مفتی و حجج الاسلام بیشتر فرقه‌ها و مذاهب اسلامی، در تکایا و مساجد و حوزه‌های دینی، حتی در مدارس و دانشگاه‌ها، بعد از قرآن، احادیث مندرج در صحیح بخاری را، در درجه‌ی اول و در درجه‌ی دوم صحیح مسلم و بقیه کتب مذکور را به ترتیب اولویت به عنوان تکیه‌گاه نظریات دینی قبول دارند. کاملاً روشن است که فرضیات و تخمین‌سین بالاتر برای سرپوش گذاشتن به این عمل وقیحانه، کاملاً غیرمنطقی و به دور از هر گونه پشتوانه‌ی علمی است. تنها طیفی از مؤمنان که ایمانی خشک و سرشار از تعصب دارند؛ چنین داستان‌های خرافی را باور دارند.

فرضیه‌ی دوم: این فرضیه بیان می‌دارد که زنان در آن دوران، از توانایی و اندامی مناسب برای اعمال جنسی برخوردار بوده‌اند، و کسی هم چون عایشه با وجود سن و سال اندک؛ این توانایی را داشته است که بتواند وظایف زنانگیش را از لحاظ بیولوژیکی به انجام برساند.

نمی‌توان انکار کرد که داشتن جسمی مناسب و اندامی ورزیده، از ملزومات ازدواج برای یک دختر است. جدای از این آمادگی‌ها، داشتن بلوغ فکری و شخصیتی نیز از ملزومات است. فکر عایشه هم مربوط به دختری نه ساله است و به هیچ وجه برای اعمال جنسی و زندگی مشترک مناسب نمی‌باشد و این چنین فرضیاتی در علم پزشکی جایگاهی ندارد.

در اسلام و متون اسلامی تنها از بعد جسمی به زن نگریسته شده است، حالا اگر این فرضیه‌ی مسلمانان را ملاک قرار دهیم، و مثل همیشه افکار و احساسات و روح و روان زنان را ندیده‌بگیریم^{۲۶۱} و تنها جسم او را ملاک ازدواج بدانیم و فرض کنیم که عایشه این

توانایی را داشته است که مردی پنجاه و چهار ساله را ارضاء جنسی نماید، آیا هیچ سندی وجود دارد که این ادعا را اثبات کند؟؟

با اطمینان می توان گفت که پاسخ آن منفی است... در تمامی منابع موثق اسلامی جمله‌ای یافت نمی شود که ثابت کند عایشه اندامی ورزیده داشته است. اما می توان اثبات کرد که اندامی ضعیف و کوچک و نحیف داشته است. برای نمونه طبری در تاریخ خود با اشاره به روز عروسیش، چنین بیان کرده است: **”صغیرة لا تصلح للجماع”**^{۲۶۲} (کوچک و ناتوان بوده و توانایی عمل جماع را نداشته است).“ خود عایشه نیز بیان کرده است که نه تنها وی، بلکه بیشتر زنان در آن دوران ورزیده و گوشتالو و قدبلند نبوده‌اند؛ بلکه کوچک و کم خوراک بوده‌اند. در ادامه‌ی این روایت درباره‌ی خودش بیان کرده است که **”کوچک و نوپا بودم”**^{۲۶۳}

با این حساب و با توجه به سخنان طبری و با توجه به سخنان خود عایشه، می توان با زبان امروزی و با دیدگاه امروزی چنین نتیجه گرفت که جسم کوچک و نحیف عایشه نه ساله، هم از لحاظ روحی روانی؛ هم از لحاظ جسمی آمادگی ازدواج و انجام اعمال سکسی را با محمد لندهور پنجاه و چهار ساله‌را نداشته است. از دگر سو، بازگویی واقعه‌ای تاریخی برای اثبات این عدم آمادگی در عایشه لازم است: روزی محمد از وجود حوریان بهشتی و همیشه آماده برای مردان صحبت می کند و می گوید: **”**

(كَلَّمَا أَنَاهُنَّ أَزْوَاجَهُنَّ وَجَدُوهُنَّ أَبْكَارًا) فَلَمَّا سَمِعَتْ عَائِشَةُ ذَلِكَ قَالَتْ: (وَأَوْجَعَاهُ!) فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (لَيْسَ هُنَاكَ وَجَعٌ).^{۲۶۴}

هر چند دفعه‌ای که مردان با آن‌ها همستر شوند و آن‌ها را به زنانگی برسانند، دوباره به دختر تبدیل می شوند مثل این که هنوز دست نخورده‌اند. عایشه که این سخن را می شنود، می گوید: **(وَأَوْجَعَاهُ!)** محمد نیز در جوابش می گوید: در بهشت درد و آزاری وجود ندارد.”

این جمله‌ی **وَأَوْجَعَاهُ** به دو صورت قابل بررسی است. اولین شیوه‌ی خواندن به صورت سر هم به معنی: (دردناکترین عذاب) و اگر حروف آن، از هم منفک شوند به صورت **وَأَوْجَعَاهُ** به معنی (وای از درد آن) است. در زمان نقل این روایت، اگرچه

۲۶۲- تأریخ الطبری: ذکر الخبر عن أزواج رسول الله. ج 2 / 211

۲۶۳- (وَكَانَ النَّسَاءُ إِذْ ذَاكَ خِفَافًا لَمْ يُثْقَلْنَ وَكَمْ يَعْشَهُنَّ اللَّحْمُ وَإِنَّمَا يَا كُلُّنَّ الْعُلُقَةَ مِنَ الطَّعَامِ .. وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ النَّسِّ) صحيح البخاری، كتاب الشهادات، باب: تعديل النساء بعضهن بعضا. حديث 2518

264- تفسیر القرطبی. فی تفسیر الواقعة الآیه 36

عایشه روزگاری را با محمد به عنوان همسر وی، گذرانیده است؛ اما درد و آزار شب زفاف را که در وجودش نهادینه شده است، از یاد نبرده است. زمانی که محمد از بازگشت مجدد پرده‌ی بکارت به حالت اولیه و باکرگیش سخن می‌گوید، ضمیر ناخودآگاه عایشه تداعی گر درد و رنج شب زفاف است. یعنی همان شبی که سنش نه ساله بوده و مردی پنجاه و چهار ساله وجود او را خونمال کرده است. ضمیر ناخودآگاهش را نسبت به آن شب، حساس کرده است. و این گونه فرضیه‌ی درشت بودن قامت و اندام مناسب عایشه هم به باد فنا رفت. تنها فرضیه‌ی صادق در این میان این است که محمد در کنار این که مشغول تبلیغات پیامبری خود بوده است، از بچه‌بازی و خوشگذرانی با دخترکان، روی گردان نبوده و غرایز سرکش خود را با رنگ و لعاب پیامبری سرکوب نکرده، به طوری که کودکی نه ساله‌را آماج حملات هوسرانی‌های خویش قرار داده است. چنین اعمال قبیح سکسی مردی پنجاه و چهار ساله با دخترکی نه ساله، تنها از طرف محمد و پیروانش قابل توجیه است. همان کرداری که وجدان هر انسانی را به درد و فغان می‌آورد.

زمانی که رهبر هر دین و مسلکی، نتواند غرایز خود را کنترل کند، بالطبع رفتار وی در میان پیروانش، به عنوان سنتی حسنه ماندگار خواهد شد! از محمد انتظار می‌رفت با وضع ممنوعیت ازدواج‌های زیر هجده سال برای زوجین، با همان تهدید و ارباب قرآنی و با آوردن آیه‌ای، قانون از ازل تا به ابد را مستحکم سازد. اما درست برخلاف عقل سلیم و علم و منطق معاصر، آیه‌ای در قرآن بیان کرده است که به دختران به قاعدگی نرسیده هم، اجازه‌ی ازدواج داده است.^{۲۶۵}

عایشه جزء معدود همسران فرزانه‌ی محمد بوده است. به دور از هر گونه تعصب و تأثیر دینی، لازم است مطالعه‌ای دقیق و عمیق درباره‌ی این شیرزن جامعه‌ی تا استخوان خفه‌شده در آپارتاید جنسی و طبقاتی داشته باشیم. اگر با دیدی وسیع به عایشه‌بنگریم، خواهیم دید که عایشه در میان عقاید اسلامی عقیده‌ای میانه‌رو داشته است. راویان عایشه را با عناوین أم المؤمنین، یا دخترکی کم سن و سال و جسماً کوچک، که صرفاً اندامی زنانه داشته است و دیگر هیچ از وی یاد کرده‌اند... او در ابراز تفسیر آیات و حتی سخن راندن از اندام‌های شرمگاهی و حساس زنان و مردان شهامت و شجاعت نشان داده و شرم‌نده نشده است. شواهد حاکی از آن است که برای احقاق حقوق خود، محمد را به چالش کشیده و با وی درگیر شده است. صدها واقعه‌ی ثبت شده‌ی تاریخی که در

265 - وَاللَّائِي كَمْ يَحِضْنَ (4) سورة الطلاق.

صحیحین و یا در دیگر منابع وجود دارند از زبان این زن نقل شده است که همگی حاکی از ذکاوت اوست. هر زمان که می دید محمد به حقوق او تجاوز می کند، برعکس دیگر همسران وی، نه تنها سکوت اختیار نکرده، بلکه آشوبی به پا کرده است. تا جایی که بارها محمد نزد پدرش ابوبکر شکایت کرده است. او هم ناچار به تنبیه بدنی وی شده است. زنی سنگین و موقر بوده و با وجود این که با محمد زیاد درگیر می شد، ولی رفتارش به گونه‌ای بوده که محمد بیشتر از تمام زنانش او را دوست داشته است. بیشتر شب‌ها و بیشتر اوقات، حتی زمان مرگش در نزد عایشه بوده است.^{۲۶۶} ناگفته‌نماند کسی که تاریخ اسلام را ورق می‌زند، خواهد فهمید اگر عایشه در میان نبود، چالشی عظیم میان وارثان اسلام پدید می‌آمد. با تجربه و درسی که از زندگی عایشه می‌گیریم بایستی حقوق زنان در اسلام را از یاد نبریم. و او را به عنوان مکتب دار بدانیم. هم چنین کسانی را که جرم‌هایی بدین سان؛ یعنی ازدواج با دخترکان را شرعی و سنت حسنه می‌شمارند، محاکمه کرده، و برای علاج بیماریشان آن‌ها را به بیمارستان‌های روانی بفرستیم.

حفصه:

حفصه بنت عمر بن الخطاب العدوی القرشی

حفصه قبل از اینکه همسر محمد گردد، همسر خنیس بن حذافه السهمی بوده است. پس از دو سال و شش ماه، که از هجرت گذشته بود،^{۲۶۷} در سن نوزده سالگی به عقد پیامبر پنجاه و شش ساله در آمد. و در سال چهل و پنج هجری، یعنی در سن شصت و یک سالگی، بدرود حیات گفته است. در منابع تاریخی، صحبت از ماجراجو بودن حفصه به میان آمده است.^{۲۶۸} جوانی جنگجو و برای محمد درد سر ساز بوده است. این امر باعث شده است که تا مرحله طلاق و جدایی برسند.^{۲۶۹} زمانی که از همسر قبلیش بیوه شد، پدرش خلیفه عمر خواسته است که او را به عقد دو خلیفه‌ی دیگر یعنی ابوبکر و عثمان در آورد ولی آن‌ها راضی بدین کار نشده‌اند.

بخاری روایت کرده است: زمانی که حفصه دختر عمر، از همسرش خنیس بن حذافه بیوه شد، عمر نزد خلیفه عثمان بن عفان می‌رود. سرگذشت حفصه را بیان می‌کند و از او

266- در همین بخش اطلاعات تکمیلی را می‌آوریم.

267- ابو عبدالله المنتخب من کتاب أزواج النبی قصة تزوج النبی حفصه بنت عمر.

147- در همین بخش نمونه‌هایی به عنوان سند ارائه می‌دهیم.

269- ابو عبدالله، المنتخب من کتاب أزواج النبی. قصة تزوج النبی حفصه بنت عمر.

می‌خواهد که حفصه را عقد کند. عثمان هم پس از چند شبانه‌روز فکر کردن، می‌گوید: راضی بدین کار نیستم. بعدها این پیشنهاد را با خلیفه ابوبکر مطرح می‌کند. او سکوت می‌کند و جوابی نمی‌دهد. بعد از مدتی محمد به خواستگاری حفصه می‌رود و عمر هم اجابت می‌کند.^{۲۷۰}

«حاکم» در روایتی دیگر ماجرا را بدین گونه نقل کرده است: فوت شوهر حفصه و بیوه شدن حفصه همزمان است با بیوه شدن عثمان و فوت رقیه دختر محمد، عمر پیشنهاد عقد کردن حفصه را به عثمان می‌دهد. ولی با مخالفت عثمان مواجه شده است. عمر هم که احساس می‌کند غرورش خدشه دار شده است، نزد پیامبر گلایه کرده است. محمد می‌گوید: پیشنهاد بهتری دارم، دخترم ام‌کلثوم را به عقد عثمان در می‌آورم، خودم نیز حفصه را نکاح می‌کنم. در نتیجه غائله به خوشی خاتمه می‌یابد.^{۲۷۱} و بدین ترتیب حفصه زن محمد می‌شود.

زینب:

زینب بنت خزیمه الهلالیه بن عبد الله بن عمرو بن عبد مناف

یک ماه پس از مراسم ازدواج با حفصه، زینب را اختیار می‌کند پس از آن که شوهر قبلی‌اش الطفیل بن الحارث بن المطلب در جنگ احد کشته می‌شود، به محمد پناه می‌برد و بدین ترتیب زمینه مناسبی برای ازدواج با وی فراهم می‌شود. فقط دو ماه با محمد زندگی مشترک داشته است.^{۲۷۲} منابع مختلف به شیوه‌های گوناگون شخصیت این زن را بررسی کرده‌اند تا جایی که لقب مادر مستضعفان را به وی نسبت داده‌اند.^{۲۷۳}

أم سلمه:

۲۷۰ - حین تَأَيَّمَتْ حَفْصَةُ بِنْتُ عُمَرَ مِنْ حُثَيْبِ بْنِ خَدَافَةَ السَّهْمِيِّ وَكَانَ مِنْ أَمْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَوَفَّى بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَتَيْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَفْصَةَ فَقَالَ سَأَنْظُرُ فِي أَمْرِي فَلَبَّيْتُ لِبَائِي ثُمَّ لَقَيْتَنِي فَقَالَ قَدْ بَدَأَ لِي أَنْ لَا أَتَزَوَّجَ يَوْمِي هَذَا قَالَ عُمَرُ فَلَقَيْتُ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ فَقُلْتُ إِنْ شِئْتَ زَوَّجْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتُ عُمَرَ فَصَمَتَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا وَكُنْتُ أَوْجَدُ عَلَيْهِ مِثْلَ عَلِيٍّ عُثْمَانَ فَلَبَّيْتُ لِبَائِي ثُمَّ خَطَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاتَّكَفَّتْهَا. صحيح البخاری: كتاب النكاح، باب عرض الإنسان ابنته أو أخته على أهل الخير. حديث 4830

271 - المستدرک علی الصحیحین، تسمیة أزواج رسول الله، ذکر حفصه بنت عمر
272 - جعلت أمرها اليه فتزوجها، فمكثت عنده ثمانية أشهر وتوفيت في آخر شهر ربيع الآخر على رأس تسعة وثلاثين شهرا. ابو عبدالله، المنتخب من كتاب أزواج النبی. قصة تزوج النبی زینب بنت خزیمه الهلالیه.

273 - تفسیر ابن کثیر الاحزاب 50

هند بنت ابي أمية بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بن يقظة بن مرة المخزومية)

او به أم سلمه مشهور بود. شوهر قبلیش که عبدالله بن عبد الأسد المخزومی برادر رضاعی محمد بوده است، در یکی از جنگ‌ها به شدت زخمی می‌شود و بر اثر همان جراحت می‌میرد. با اتمام دوره‌ی غده چهار ماهه، محمد از او خواستگاری می‌کند. او هم جواب مثبت می‌دهد.^{۲۷۴} او در سال 59 هجری فوت کرده است.^{۲۷۵} منابع آگاه عقیده دارند که این زن آخرین همسر محمد بوده است که فوت شده است. اما برخی دیگر می‌گویند میمونه آخرین زن فوت شده ایشان است.

جویریه:

جویریه بنت الحارث بن ابي ضرار.

جویریه از زمره‌ی زیباترین زنان محمد بوده است. این زیبایی و ملکه بودنش او را از مرگ حتمی نجات داد. زمانی که تمامی اقوام و خویشانش قربانی بکه‌تازی‌ها و قتل عام‌های محمد شدند؛ نه تنها از مرگ و یا بردگی نجات پیدا می‌کند، بلکه به واسطه‌ی همین دلربایی، توجه محمد به سویش جلب می‌شود و همسر ایشان می‌گردد. ابن هشام در تاریخ خود، سخن از واقعه‌ی سال ششم هـ به میان آورده است. گویا در نزدیک چشمه‌ای به نام **المُرَيْسِيعُ** در منطقه‌ی قَدِيدِ جنگی نابرابر و سنگین میان مسلمانان و قبیله‌ی بنی مصطلق روی داده است. این جنگ به فرماندهی خود محمد و پیروزی مسلمانان به پایان رسیده است. این مؤرخ قابل اعتماد در ادامه، به طور صریح و روشن اظهار می‌دارد که در آن جنگ فجایعی روی داده است. اعمالی هم چون غارت و چپاول، اسیر کردن و به بند کشیدن تعداد زیادی کنیز^{۲۷۶} و جاری شدن جویبارهای خون. که این جنگ را به یکی از فجایع تاریخ بشریت تبدیل کرده است. و در جمله‌ای این فاجعه را چنین توصیف می‌کند:

وَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ وَنَقَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبْنَاءَهُمْ وَنِسَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ...^{۲۷۷}

آنهایی که کشته شدند، کشته شدند و هر چه دارایی و ثروت و زن و بچه داشتند، به دست فرستاده‌ی خدا، انفال شدند.”

۲۷۴ - کتاب الأربعین فی مناقب أمهات المؤمنین. (ابن عساکر) جزء 1- صفحه 42-43

275 - ابو عبدالله، المنتخب من کتاب أزواج النبی. قصه تزوج النبی أم سلمه بنت ابي أمية.

276 - منبع قبلی

277 - سیره النبویه. ابن هشام، غزوه بنی المصطلق.

عایشه می گوید: "زمانی که مؤمنان خدایی غنایم جنگ بنی مصطلق را تقسیم می کردند، زنی به نام جویریۀ بنت الحارث سهم یکی از صحابه‌ها به نام ثابت بن قیس^{۲۷۸} شد. ثابت او را مالک شد.^{۲۷۹} و برای آزاد کردن جویریۀ، مقداری پول را، در عوض وی تعیین کرد تا او را از بردگی آزاد سازد."

عایشه در ادامه می افزاید: "جویریۀ زنی زیبا رخ بود. از دست ثابت پناه به محمد آورد، بلکه بتواند با دادن پول یا به شیوه‌ای دیگر وی را یاری دهد و از دست ثابت خلاصی یابد. زمانی که جویریۀ به حجره ما رسید، خیلی ناراحت شدم. پیش بینی کردم که اگر محمد وی را ببیند او را مالک خواهد شد. جویریۀ نزد پیامبر بدین گونه عرض حال کرد: "من جویریۀ دختر حارث بن زرار رئیس قبیله‌ی بنی مصطلق هستم. به مصیبتی دچار آمده‌ام و یاریم ده." پیامبر گفت: "موافقی از دست او رهایت کنم و همسر خودم شوی؟!^{۲۸۰} بدین ترتیب زنی که دختر رئیس قبیله‌ی بزرگی به نام بنی مصطلق بود و تمامی اقوام و خویشانش کاملاً قتل عام و انفال شده بودند، اکنون به دست مؤمنی دیگر گرفتار بردگی شد. دست یاری به سوی پیامبری صاحب رحم و شفقت دراز می کند و از وی تقاضای کمک و آزاد شدن از بردگی را دارد. ولی به دام ناخواسته‌ای دیگر به نام همسری محمد گرفتار می آید. همسر قبلیش که عاشقانه جویریۀ را دوست می داشت، با شنیدن خبر ناگوار بردگی و تجاوز به وی، قبل از مرگش، از فرط ناراحتی مرثیه‌ای را می سراید.^{۲۸۱}

اکنون مسلمانان جویریۀ را زن محمد می دانند. تنها به این دلیل که سینه به سینه برایشان نقل کرده‌اند که محمد وی را از بردگی نجات داده و او را به عقد خود در آورده است. به سبب یورش مسلمانان اقوام و خویشان زنانی از این دست، ناجوانمردانه قتل عام شدند. نتیجه‌ی چنین کشتارهای خونین، جویریۀ و امثال جویریۀ شد که گرفتار اسارت و درماندگی و انفال و خود به خود به جمع بردگان اضافه شدند. خود مسلمانان و فرماندهی ارشدشان محمد؛ در این ویرانی و کشتارهای خونین نقش اساسی داشته‌اند و چنین زنانی که در اساس آزاد بودند به بردگی کشیده شدند و سپس با مالک شدنشان توسط محمد و

278 - یا پسر عموی ثابت

279 - سیرة النبوة. ابن هشام، غزوة بنی المصطلق.

280 - منبع قبلی

281 - ابو عبدالله، المنتخب من کتاب أزواج النبی. قصة تزوج النبی جویریۀ بنت الحارث بن ابي ضرار

مجاهدان به عنوان همسر خود، آزادیشان را به آن‌ها می‌فروشدند! و با پیاده کردن شریعت اسلامی زن کاملاً آزاد را، به بردگی‌های پیاپی گرفتار می‌کنند.

ریحانه:

ریحانه بنت زید بن عمرو بن خنافة بن سمعون بن زید^{۲۸۲}

و اما رویدادهای مربوط به ازدواج ریحانه با محمد، کسی که ادعای پیغام رسانی متافیزیکی و ماورایی دارد. کسی که همواره کوچنده و رهگذر راه سکس و عازم میادین جنگ است. این آمیختگی با سکس و میادین جنگی ماهیت حقیقی ذات وی را نمایان می‌سازد. این ازدواج بیانگر اهمیت و نقش جنگ و کشتار، قدرت و اقتصاد هم‌چنین اهمیت بیش از حد مسأله‌ی سکس در نزد مؤمنان متدین می‌باشد.

در تاریخ، سرگذشت ریحانه از زبان خودش چنین ثبت شده است: ”

فأرسلت إلى بيت أم المنذر بنت قيس أياها حتى قتل الأسارى و فرقت السيبي فدخل رسول الله {صلى الله عليه وسلم} علي فاختبأت منه فدعاني فأجلسني بين يديه فقال (إن اخترت الله ورسوله اختارك رسول الله {صلى الله عليه وسلم} لنفسه) فقلت فإني اختار الله ورسوله فلما أسلمت اعتقني وتزوجني وكان يقسم لي كما كان يقسم لنسائه و ضرب علي الحجاب^{۲۸۳}

چند روزی در منزل أم المنذر بنت قیس ماندگار شدم. تا تمامی مردان اسیر شده‌را کشتند و بقیه‌ی زنان و کودکان را تقسیم کردند. محمد نزد من آمد ولی من خود را قایم کردم. ایشان مرا صدا زد و مرا جلوی خودش نشانید. گفت اگر به خدا و پیامبرش ایمان بیاوری، پیامبر خدا نیز تو را برای خودش انتخاب می‌کند. گفتم: به خدا و پیامبرش ایمان می‌آورم، بدین گونه از بردگی به آزادی رسیدم. مرا به عقد خود درآورد و هم‌چون زنان دیگرش سهمی برایم قائل شد و حجابی نیز بر سرم تحمیل کرد.”

این چند جمله‌گویای بسیاری از مسائل وحشتناک زندگی محمد است. جالب اینکه همیشه مبلغان دینی به این چند جمله بسنده کرده و موضوع را تمام شده‌به حساب می‌آورند. اما وقایع این ازدواج دین اسلام و شخص پیامبر را، با انتقادهای سنگینی مواجه کرده است. وقایعی که تاریخ هیچ وقت نمی‌تواند آن‌ها را فراموش نماید. انجام این ازدواج، دنیایی از سؤالات را در اذهان متبادر می‌سازد. سؤالاتی هم‌چون: ریحانه کیست؟ اسیران چه کسانی بودند که بایستی قربانی می‌شدند؟ کودکان و زنانی که بین مسلمانان تقسیم شدند، چه کسانی بودند؟ ریحانه چرا خود را از محمد مخفی کرد؟

282 - اطلاعات بیشتر در مورد شجره‌نامه‌اش در کتاب: الطبقات الکبری ج 8 ص 100 وما بعدها

283 - ابو عبدالله، المنتخب من کتاب أزواج النبی. قصه تزوج النبی ریحانه بنت زید بن عمرو بن خنافة

محمد او را از چه چیزی آزاد کرد؟ در اینجا جواب این سؤالات را مورد بررسی قرار می دهیم همان سؤالاتی که در طول تاریخ اسلام کسی یارای سخن گفتن در این باب را نداشته است.

اکنون لازم است بدون هیچ گونه حذف و اضافه‌ای داستان این واقعه را بیان نمایم تا ماهیت رهبر اسلام با چنین ازدواجی که یکی از تلخ ترین و دهشتناک ترین ازدواج های تاریخ بشریت است، بهتر و بهتر بشناسیم. اگر چگونگی انجام چنین ازدواجی را به صورت داستان گونه یا سناریوی یک فیلم سینمایی در ذهن خود مجسم نمایم، کاملاً دچار شوک درونی می شویم. چنین تصاویر و تجاوزهای واقعی در زندگی محمد، به سان قهرمانی دینی و دنیوی، وجدان هر انسان صاحب احساس و دارای عقل و روشنایی ضمیر را، به جوش می آورد، مگر این که آن انسان کاملاً حیوان طبع باشد.

دمدمای ظهر یکی از روزهای سال پنجم هجری است. گویا جبرئیل نزد محمد رفته و به او می گوید: "می بینم شمشیرهایتان را غلاف کرده‌اید؟" محمد می گوید: "بلی". جبرئیل می گوید: "ملائک نیز شمشیرهایشان را گذاشته‌اند. اما ای پیامبر! خدا فرمان داده است جنگ بنی قریظه را به انجام برسانید به طوری که نماز عصر را در آنجا به پای دارید."²⁸⁴

بنی قریظه از جمله قبایل ساکن مدینه بودند که هنوز مسلمان نشده بودند. بهانه‌ی این جنگ قراردادی مکتوب بود که این قبیله آن را نقض کرده بودند. یهودیان از یورش مسلمانان خبردار می شوند و در قلعه‌هایشان سنگربندی می کنند. با دستور محمد مجاهدان خدایی جنگ را شروع می کنند و قلعه را در محاصره می گیرند. بر خلاف پیش بینی محمد، نه تنها یک روز بلکه بیست و پنج روز نبرد محاصره و جنگ به طول انجامید. محاصره‌ی طولانی باعث شد برای پایان دادن به جنگ وارد مذاکره شوند. ابتدا محمد به آن ها اعلام کرد: از قلعه‌هایتان بیرون آید و خود را تسلیم خدا و پیامبرش کنید. قبیله‌ی بنی قریظه پرسیدند: "حکم خدا و پیامبرش چیست؟" در جواب گفتند: "فقط کشتن! اما در این اثنا یکی از صحابه گفت اگر از قلعه‌هایتان بیرون آید و از ثروت و دارائیتان صرف نظر کنید و مسلمان شوید؛ از کشتار دسته جمعی نجات می یابید. اما قبیله‌ی بنی قریظه اعلام کردند به هیچ وجه از ثروت و دارایی و خانواده‌هایمان نمی گذریم و دین خود را با هیچ دین دیگری عوض نمی کنیم و در صورت اعمال فشار،

284 - تاریخ الطبری، غزوه بنی قریظه، هم چنین السیره النبویه، الروض الأنف، ج 3 قصه غزوه بنی قریظه فی سنه خمس.

نهایتاً خود با دستان خودمان زن و بچه‌هایمان را می‌کشیم و با محمد روبرو می‌شویم و در صورت باختن جنگ، چیزی به جان نمی‌گذاریم تا حسرتش به دلمان بماند.”

محمد صحابه‌ای به نام ابا لبابه بن عبدالمنذر را نزد آن‌ها می‌فرستد، بلکه بتواند مذاکره را به نتیجه‌نهایی برساند. به محض ورود وی به نزد آن‌ها؛ زن و بچه‌هایی که مدت بیست و پنج روز در محاصره و زندگی سخت و در انتظار آینده‌ای خطرناک بودند، با گریه و لابه و زاری التماس می‌کنند به دادشان برسد و راه چاره‌ای برایشان بیابد. او هم (در جواب این التماس‌ها) می‌گوید: ”اگر خود را تسلیم پیامبر و مسلمانان نمایم، قتل عام می‌شوید!“

در آخرین مرحله از مذاکراتشان بالاخره قبیله‌ی بنی قریظه‌راضی می‌شوند خود را تسلیم محمد نمایند، به شرطی که خدا و محمد درباره‌ی آن‌ها حکم ندهند و کس دیگری به نام سعد بن معاذ که یهودیان می‌پنداشتند با آن‌ها میانه‌ی خوبی دارد، قاضی و حکم آن‌ها شود. محمد شرط را می‌پذیرد و این سرآغاز فاجعه‌ای اسفناک و خونبار می‌شود.

محمد در توصیفی از خود چنین می‌گوید: ”زمانی که خداوند اولین موجود را خلق کرد، در وجود و سرنوشت من ترحم و مهربانی را قبل از خشم و غضب نهاده کرد.“^{۲۸۵} حال بینیم شفقت و خشم محمد چگونه بوده است. بعد از تسلیم شدن بنی قریظه و زمین گذاشتن آلات و ادوات جنگی، محمد به سعد امر می‌کند: ای سعد اکنون حکم کن. سعد بدین گونه حکم صادر می‌کند: ”مردان را سر برید و زن و بچه‌ها و دارایی‌هایشان را تقسیم نمایید.“ پیامبر خدا حکم را می‌پذیرد و به سعد می‌گوید: ”به درستی که مطابق قانون خدا و پیامبرش حکم کردی.“^{۲۸۶}

فَحَبَسَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْمَدِينَةِ فِي دَارِ بِنْتِ الْحَارِثِ امْرَأَةٍ مِنْ بَنِي
التَّجَارِ ثُمَّ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى سُوقِ الْمَدِينَةِ، الَّتِي هِيَ سُوقُهَا الْيَوْمَ
فَحَدَّقَ بِهَا حَدَاقٍ ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمْ فَضْرَبَ أَعْنَاقَهُمْ.^{۲۸۷}

285- (إن رحمتي سبقت غضبي). صحيح البخاری، كتاب التوحيد. باب {وكان عرشه على الماء} هود:7.

{وهو ربُّ العرش العظيم} التوبة:129 حديث 6986

286- صحيح البخاری، كتاب المغازی باب: مرجع النبي صلى الله عليه وسلم من الأحزاب، ومخرجه إلى بنی قریظه ومحاصرته إياهم. حديث 3895 تاريخ الطبري، غزوة بنی قریظه، هم چنین البدآیه والنهآیه، الجزء الرابع ص: 134-145. هم چنین السيرة النبوية، الروض الأنف، ج3 ص445-446

287- السيرة النبوية، ابن هشام. الروض الأنف، ج3 ص446-447. تاريخ الطبري، غزوة بنی قریظه.

ابتدا محمد تمامی مردان بنی قریظه را در منزل زنی به نام بِنْتِ الْحَارِثِ از قبیله‌ی بَنِي النَّجَّار زندانی کرد. و خود به بازار شهر مدینه می رود و دستور می دهد در بازار چاله‌هایی بزرگ حفر کنند. بعداً دسته‌دسته مردان و جوانان را جلوی چشمان اقوام خویشان و خانواده و دوستانشان، همچو گوسفند سر بریدند.

پسران نوجوان نیز که به دوران بلوغ رسیده بودند؛ پس از نگاه کردن به بین پاهایشان و محض مشاهده‌ی موهای زهارشان، از دم تیغ تیز مسلمانان می گذشتند.^{۲۸۸} بدین ترتیب بعد از سر بریدن های گروهی، آن ها را دسته‌دسته در چاله‌ها می انداختند و با خاک سرشان را می پوشاندند.^{۲۸۹}

(حِيَّيْ بِنُّ أَخْطَبَ) و (كَعْبُ بِنُّ أَسَدٍ) روسای قبیله‌ی بنی قریظه بودند، آن ها نیز کشته شدند. تعداد مقتولین بین هفتصد تا هشتصد نفر تخمین زده می شود. برخی از مؤرخان، بین هشتصد تا نهصد نفر این رقم را تخمین زده‌اند. در میان این تعداد کشته‌ها، تنها یک زن وجود دارد که دوست صمیمی عایشه بوده و با احترام از وی یاد کرده است.^{۲۹۰} (ریحانة بنت زید بن عمرو بن قنافة) جزء سهام محمد بوده و نصیب وی گشته است.^{۲۹۱} ریحانه همسر رئیس قبیله، یعنی همسر حِيَّيْ بِنُّ أَخْطَبَ بوده که در ظرافت و زیبایی شهره‌ی خاص و عام بوده است. بعد از اتمام جنگ، زنان اسیر شده را یک به یک در معرض دیدگان محمد گذاشته‌اند. اما به سبب زیبای خیره کننده‌اش، محمد نتوانسته است از او بگذرد، و بدین ترتیب او را به همسری خود انتخاب می کند.^{۲۹۲}

ریحانه در بیان سرگذشت خود چنین روایت کرده است: "من معشوقه‌ی مردی بودم کاملاً عاشق. خیلی برایش قابل احترام بودم. سوگند وفاداری یاد کرده بودم که غیر از وی با کسی دیگر همبستر نشوم."^{۲۹۳}

288 - عَنْ عَطِيَّةِ الْقُرَظِيَّةِ، قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أَمَرَ أَنْ يُقْتَلَ مِنْ بَنِي قُرَيْظَةَ كُلِّ مَنْ آتَيْتْ مِنْهُمْ وَكَانَتْ غُلَامًا، فَوَجَدْتَنِي لَمْ أَتَيْتْ فَخَلَوُا سَبِيلِي. السيرة النبوية، الروض الأنف، ج 3 صفحات 448-449

289 - تأريخ الطبری، غزوة بنی قریظه، هم چنین السيرة النبوية، ابن هشام. الروض الأنف، ج 3 ص 445-446
446 غزوة بنی قریظه فی سنة خمس.

290 - السيرة النبوية، الروض الأنف، ج 3 ص 445

291 - صحيح البخاری، كتاب المغازی باب: حديث بنی النضير، 3804

۲۹۲ - السيرة النبوية، ابن هشام. الروض الأنف، غزوة بنی قریظه

۲۹۳ - ریحانة بنت زید بن عمرو بن قنافة قالت كنت تحت زوج محب لی مکرم قلقت لا أستخلف بعده. المنتخب من كتاب ازواج النبی 47/1.

بعد از این فاجعه‌ی تاریخی با چشمان خود قتل عام همسر و برادر و پدر و جوانان دربند را، شاهد بوده است. او را به عنوان اسیر نزد محمد می آورند. معلوم است که این غنیمت با ارزش؛ در چنین شرایطی، راهی بجز تسلیم محض در برابر محمد را ندارد و ناچاراً با تمام خواسته‌های او می سازد، و این گونه تبدیل به همسری محجبه‌برای محمد می شود.

اسلام در بازگو کردن این واقعه‌ی تراژیک هیچ شرمی به خود راه نداده و در منابع و تواریخ مختلف از آن سخن به میان آورده است. تا جایی که در اوج وقاحت، دو آیه از سوره‌ی احزاب را به آن اختصاص داده‌اند. در این آیات اشاره شده است که چنین غنایم و ثروت‌هایی که در آن جنگ، به جنگ مسلمانان افتاده، حلال می باشد.

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَأَوْرَثَكُم أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا.^{۲۹۴}

و کسانی از اهل کتاب را که با [مشرکان] همپشتی کرده بودند خدا از دژهایشان به زیر آورد و در دل‌هایشان هراس افکند گروهی را می کشتید و گروهی را اسیر می کردید، و زمینشان و خانه‌ها و اموالشان و سرزمینی را که در آن پانهاده بودید به شما میراث داد و خدا بر هر چیزی تواناست.

اگر چه چنین ازدواجی، که محمد به انجام رسانیده است مطابق عرف و رسوم اجتماعی جامعه نیست، اما مؤرخان اسلامی به گونه‌ای افتخارآمیز از آن یاد کرده‌اند و آن را مایه‌ی مباهات اسلام دانسته‌اند. محمد را هم چون فرماندهی جنگاور و غارتگر و سکسباز به حساب نیاورده‌اند، بلکه او را به سان پیشآهنگ و قهرمان جهاد توصیف کرده‌اند.

چنین وقایعی باعث شده است کسی هم چون "ابن صیاد" که معاصر محمد بوده است، او را پیامبری برای بشریت، به حساب نیاورده است.^{۲۹۵} بخاری نیز در این زمینه روایتی مفصل نقل کرده است: گویا ابن صیاد خود را از محمد شایسته‌تر دانسته است. محمد خطاب به وی گفته‌است آیا ایمان داری که من پیامبرم؟ ابن صیاد با نگاهی عمیق

294 - الأَحْزَاب 26 و 27

295 - (ابن صیاد) عالمی دینی بوده و بچه‌ها را نیز دوست می داشت. مطابق وقت خودش با بچه‌ها بازی و تفریح کرده‌است. خود را زیرک تر و بهتر از محمد دانسته‌است. چیزهایی که محمد احساس می کرد وحی هستند، او نیز چنین احساسی داشته‌است.

جواب داده است: "ایمان دارم که تو تنها پیامبر هستی برای اعراب عشایر و بادیه‌نشینان ناآگاه."^{۲۹۶}

أم حبیبه:

أم حبیبه بنت اُبی سفیان (رمله بنت صخر بن حرب بن اُمیة بن عبد شمس بن عبد مناف) شوهر سابقش عبیدالله بن جحش از دین اسلام برگشته و مسیحی شده بود. این ارتداد بهانه‌ای برای جدایی آن‌ها شده است.^{۲۹۷}

این زن دختر ابوسفیان و خواهر معاویه و دختر عمه‌ی خلیفه عثمان است. مسبب این ازدواج خود عثمان بوده است. ذکر نام شخصیت‌های مذکور، نشان از ازدواجی کاملاً منفعتی دارد. اقوام و خویشان این زن از قبایل بزرگ و صاحب منصب منطقه بوده‌اند. طبیعی است که محمد با چنین ازدواجی دژی مستحکم از عشایر برای خود در منطقه ایجاد کرده است. ابوسفیان خود یکی از مشاهیر بزرگ منطقه است. به طوری که تاریخ نقش وی را به عنوان فرمانده‌ای کارا و سرمایه‌داری مشخص و آریستوکراتی تاریخی می‌شناسد. اگر چه خود و پسرش معاویه، تا قبل از فتح مکه از دشمنان سرسخت اسلام بوده‌اند، اما در هنگام فتح مکه توسط مسلمانان و در آن موقعیت حساس، ابوسفیان با گذاشتن شروطی اسلام را می‌پذیرد. در زمان عقد قرارداد ابوسفیان به محمد گفته است:

«تَأْمُرُنِي أَقَاتِلَ الْكُفَّارَ كَمَا كُنْتَ أَقَاتِلَ الْمُسْلِمِينَ قَالَ " نَعَمْ " قَالَ " وَمُعَاوِيَةَ تَجْعَلُهُ كَاتِبًا بَيْنَ يَدَيْكَ قَالَ " نَعَمْ " قَالَ " وَعِنْدِي أَحْسَنَ الْعَرَبِ وَأَجْمَلَهُ أُمُّ حَبِيبَةَ بِنْتُ أَبِي سَفْيَانَ أَرْوَجُكَهَا."^{۲۹۸}

می‌توانی مرا تحت امر خود داشته باشی و در جنگ‌ها هم چنان که مسلمانان را می‌کشتم، به همان شیوه کافران را با امر شما خواهم کشت. اگر پسر معاویه را، به عنوان کاتب وحی در نزد خود نگاه‌داری. محمد در جواب گفته: موافقم. ابوسفیان در ادامه گفته است: بهترین و زیباترین زن را هم به عقد تو درمی‌آورم و آن کسی نیست به غیر از ام حبیبه دخترم."

اساسی‌ترین شرط وی این بود: هرگاه محمد و یارانش در هر میدان جنگی، غنایمی به دست آورند، سهمی از آن غنایم به وی تعلق بگیرد. سند این شرط هم در آیه‌ی **المؤلفة**

296 - صحيح البخارى، كتاب الجنائز. باب: إذا أسلم الصبي فمات. و.و.، حدیث 1289

297 - (إني نظرت في الدين فلم أر ديناً خيراً من النصرانية. ورجع إلى النصرانية.) ابو عبدالله، المنتخب من كتاب أزواج النبى. قصة تزوج النبى أم حبیبه بنت اُبی سفیان

298 - تفسير ابن كثير في تفسير الآيه الممتحنة 7

قُلُوبُهُمْ آمده است.^{۲۹۹} بعد از مسلمان شدن ابوسفیان و نوه‌هایش، در تمامی جنگ‌ها سهمی از غنایم به آن‌ها رسیده است. مسلمان شدن و پیوند نزدیک میان ابوسفیان و محمد به اندازه‌ای با اهمیت بود که در قرآن آیه‌ای به آن اختصاص یافته است.^{۳۰۰}

هم چنان که عثمان خلیفه سوم، فرزند همان عشیره‌ی مالک و ثروتمند بوده است که حتی یک روز فقر و نداری را تجربه نکرده است. بلکه مدام هم چون شخصی مالک و دارا، خوشگذرانی کرده است. حتی به جمع خلفای راشدین پیوست. با این اوصاف، تمامی شواهد حاکی از ازدواجی منفعتی و سودجویانه را دارد.

زینب، عروس و دختر عمه‌ی محمد:

زینب بنت جحش بن رئاب بن یعمر بن صبره بن مره بن کبیر. زینب دختر عمه‌ی محمد، و از جمله زنان زیبارخ و ظریف اندام دوران خویش بوده است. زیبایی وی به اندازه‌ای بوده که محمد برایش صلوات فرستاده، و با دیدن هیبت و رخسارش سبحان الله گو شده است. به برکت مهربانی و سایه‌ی آیات محمد، پیاپی شوهر می‌کند و طلاق می‌ستاند. اولین ازدواجش با انتخاب خویش و براساس عشق بوده است. دومین شوهرش با خواست خود نبوده و با خواست و اراده‌ی محمد به عقد زید در آمده است. سومین شوهرش هم به خاطر رضایت خدا بوده و همسر محمد می‌شود. زینب سند قابل اعتماد دیگری از واقعیات تراژیک دنیای اسلام است. اگر چه مسلمانان و عالمان دینی خواسته‌اند رنگ و لعابی شرعی و نقابی عقلی برای این داستان سراپا سگسی بیابند؛ اما نتوانسته‌اند برای سؤالات و انتقادات وارده بر این داستان آسمانی، پاسخی صحیح و منطقی بیابند. بسیاری از مسلمانان امروز هرگز انتظار چنین سناریویی را نداشته‌و هم چنین انتظار هم نداشته‌اند که داستان شگفت‌انگیز طلاق دادن و شوهر کردن زینب، که حاوی رویدادهای حیرت‌انگیز سگسی است، در قرآن نیز دیده‌شود.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ.^{۳۰۱}

خداوند برای هیچ مردی در درونش دو قلب ننهاده است و زنانی را که هم چون مادر خود می‌پندارید، مادران شما نگردانیده و پسر خواندگانتان را پسران [واقعی] شما قرار

299 - {إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَآئِنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ} (60) سورة التوبة

300 - عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ كَفَرْتُمْ مِنْهُمْ مُودَةً. بروانه تفسیر ابن کثیر الممتحنه 7

۳۰۱- الاحزاب 4

نداده است. این گفتار شما به زبان شماست و [لی] خدا حقیقت را می گوید. و او [است که] به راه راست هدایت می کند.

مفسران معتقدند این آیه در مورد زید، دومین شوهر زینب نازل شده است.^{۳۰۲} در اینجا لازم است از زبان مؤرخان و مفسران زید را بشناسیم، تا آیه برایمان بهتر روشن شود. سؤال: زید کیست و چرا این آیه و آیات دیگری در مورد ایشان نوشته شده است؟

قبل از اینکه خدیجه همسر محمد شود، خادمی نوجوان به نام "زید بن حارثه بن شراحیل بن عبد العزی بن امرئ القیس" داشته است. ابتدا این کودک در اثر حادثه‌ای گم می شود و عموی خدیجه حکیم بن حزام بن خویلد بن أسد بن عبد العزی او را در بازار می خرد. بعدها هم چون کادویی وزین آن را تقدیم به خدیجه می کند.^{۳۰۳} بعد از وصلت محمد و خدیجه، این برده هم چنان نزدشان باقی می ماند.

بعد از مدت ها عمو و پدر زید، که دنبال زید بودند، نزد محمد او را می یابند. از وی خواهش می کنند که زید را به آن ها بازگرداند. محمد نیز بازگرداندن زید را، منوط به رضایت خود زید می داند. و می گوید: "اگر خودش خواست می توانید بدون هیچ وجهی او را با خود ببرید، ولی اگر مرا انتخاب کرد، در این صورت او را نزد خود نگه می دارم". پس از پرسش از زید و دادن اختیار به او، مبنی بر ماندن یا رفتن؛ او ماندن نزد محمد را انتخاب می کند. محمد این کار را به فال نیک می گیرد و بانگ بر می آورد:

" يَا مَعْشَرَ قُرَيْشِ اِسْهَلُوا اَنَّهُ اِنْبِيَّ يَرْتِي وَارَثُهُ

ای قریشیان آگاه باشید و بدانید! زید پسر من است، او وارث من و من وارث او خواهم بود.

بعد از این که این ندا را به گوش دیگر قبایل هم می رساند، پدر و عموی زید بدین کار رضایت دادند و فرزندشان را برای محمد وا گذاشتند.^{۳۰۴} به این خاطر بود که دیگر کسی او را با نام زید بن حارثه نمی شناخت! بلکه می گفتند زید بن محمد.^{۳۰۵} در

۳۰۲ - أجمع أهل التفسير على أن هذا نزل في زيد بن حارثة. مراجعه به تفاسیر تمامی مفسران درباره‌ی

سوره‌ی الاحزاب 4

303 - وَكَانَ زَيْدٌ فِيمَا رَوَى عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَعَظِيمَةَ مَسْبِيًّا مِنَ الشَّامِ، سَبَّهَ خَيْلٌ مِنْ تَهَامَةَ، فَأَتْبَاعَهُ حَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ بْنُ خُوَيْلِدٍ، فَوَهَبَهُ لِعَمَّتِهِ خَدِيجَةَ فَوَهَبَتْهُ خَدِيجَةُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَعْتَقَهُ وَتَبَّأَهُ. تفسير القرطبي، تفسير الآية 4 من سورة الاحزاب.

۳۰۴ - تفسير القرطبي، تفسير الآية 4 من سورة الاحزاب.

۳۰۵ - منبع قبلی

فرهنگ اعراب آن منطقه، با چنین قراردادی می توان پسری را مالک شد. زید اولین برده‌ای بوده که به محمد ایمان آورده است. بعد از مهاجرت محمد از مکه به مدینه، زید نیز جزء مهاجران همراه پیامبر بوده است. عایشه می گوید: "زمانی که زید به مدینه رسید، به منزل من آمد. زید تق الباب کرد و چون پیامبر فهمید زید آمده، با عجله لباسهایش را دور خود پیچانید و خود را به او رسانید، او را در آغوش گرفت و با بوسه‌های پیایی پذیرای او شد.^{۳۰۶} در منابع تاریخی از محبوبیت بیش از اندازه‌ی زید در نزد محمد سخن به میان آمده است. تا جایی که محمد زنی به نام أم کلثوم بنت عقبه که جزء زنان پیشکشی بود، به عنوان هدیه، به زید می بخشید.^{۳۰۷} آن زن هم با اطلاع از این که تصمیم پیامبر راه برگشتی ندارد، بدین تصمیم تن در می دهد.^{۳۰۸} بدین ترتیب زید صاحب خانواده می شود. محمد در اقدامی دیگر، زینب بنت جحش دختر عمه‌اش را برای زید خواستگاری می کند. هر چند زینب و هم برادرش بدین وصلت ناراضی بودند و زینب نیز بی پرده اعلام کرده بود که بدین وصلت راضی نیست. اما بیشتر مردم می پنداشتند که محمد با این کار، در فکر زمینه‌سازی خواستگاری برای خودش است.^{۳۰۹} از دلایل عدم رضایت، می توان به عشیره‌گرایی و فاصله‌ی طبقاتی موجود آن روزگاران اشاره کرد که قبول نداشتند برده‌ای از یکی از دختران قریش خواستگاری کند. مشکلاتی از این دست، برای محمد خیلی آسان بود و به راحتی با آوردن آیه‌ای مسأله‌را خدایی می کرد. هم چنان که این کار را انجام داد و آیه‌ی 36 احزاب را برای حل این مشکل اختصاص داد.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا.^{۳۱۰}

۳۰۶ - تفسیر القرطبی، در تفسیر آیه 34 فصلت

۳۰۷ - أم کلثوم بنت عقبه بن ابی معیط، وَكَانَتْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَزَوَّجَهَا مِنْ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ، فَكَرِهَتْ ذَلِكَ، هِيَ وَأُخُوها وَقَالَا: إِنَّمَا أَرَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَزَوَّجَنَا غَيْرَهُ. تفسیر القرطبی فی تفسیر آیه الاحزاب

308 - صحیح البخاری: کتاب الهبة وفضلها والتحريض عليها، باب لا يحل لأحد أن يرجع فی هبته وصدقته.

۳۰۹ - فَطَلَّتْ أَنْ الْخَطْبَةَ لِنَفْسِهِ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ أَنَّهُ يُرِيدُهَا لِزَيْدٍ، كَرِهَتْ وَأَبَتْ وَأَمْتَنَتْ، فَزَكَتُ الْآيَةَ. فَأَدْعَتْ زَيْنَبَ حَيْثُ وَتَرَوُجَتْ. فِي رِوَايَةٍ: فَأَمْتَنَتْ وَأَمْتَنَعَ أُخُوها عَبْدُ اللَّهِ لِنَسَبِها مِنْ قُرَيْشٍ. تفسیر القرطبی در تفسیر آیه 36 الاحزاب

۳۱۰ - الاحزاب 36

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.

امام قرطبی در تفسیر این آیه می‌نویسد: "این آیه به زینب اختصاص دارد تا حکم خدا و پیامبرش را اجابت کرده و راضی به وصلت با زید گردد".^{۳۱۱} بدین ترتیب زینب با چنین آیه‌ای در مقابل زید و بهتر است بگوییم در مقابل تصمیم خدا و پیامبرش سر خم می‌کند. چون که، کسی را یارای مقابله با اوامر محمد نبوده و محمد با صدور چنین حکم‌های مطلقه؛ اوامرش همیشه اجابت شده‌اند و کسی که نافرمانی کند او را با تهدید و ارباب نسبت به سرنوشت آینده‌اش، ترسانیده است.

محمد اگر مدتی زید را نمی‌دید، احوالش را می‌پرسید. روزی محمد با زید کار داشت. به منزلشان می‌رود، زید در خانه حضور نداشت و با زینب بلند بالا و سفید و خوشکل و از هر نظر ناب، روبرو می‌شود. احساسات محمد با این تصویر زیبا سرکشی می‌کند و در این حال می‌گوید: "سبحان الله مقلب القلوب" بزرگی و جلال از آن خدایست که برگرداننده‌ی دل‌هاست.^{۳۱۲}

بدین ترتیب زینب در دل محمد جا خوش می‌کند و زینب نیز متقابلاً چنین حالتی به او دست می‌دهد. طبری در تفسیر خود می‌نویسد: "هنگامی که خدا از نماندگی دل پیامبرش آگاه شد، زید را نسبت به زینب دچار دلواپسی و کینه کرد".^{۳۱۳} تا بلکه از هم جدا شوند. موقعی که زید به خانه مراجعت می‌کند زینب جریانات را برایش تعریف می‌کند. زید می‌گوید: "احساس می‌کنم! پیامبر به تو علاقه پیدا کرده‌باشد. موافق هستی طلاق دهم تا پیامبر با عقد کردن تو، به آرزویش برسد؟" زینب هم می‌گوید: "می‌ترسم از توجدا شوم و پیامبر نیز مرا پذیرا نباشد. برای اطمینان خاطر زید نزد پیامبر رفت و گفت: "من می‌خواهم زینب را طلاق بدهم، پیامبر هم با آوردن آیه‌ای جوابش را داد: **أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ**".^{۳۱۴}

همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار

۳۱۱ - تفسیر القرطبی در تفسیر آیه 36 الاحزاب

312 - تفسیر القرطبی، تفسیر آیه الاحزاب 37

313- فَأَلْقَى فِي نَفْسِ زَيْدٍ كِرَاهَتَهَا لِمَا عَلِمَ اللَّهُ مِمَّا وَقَعَ فِي نَفْسِ نَبِيِّهِ مَا وَقَعَ. تفسیر الطبری، فی تفسیر الآیه 37 الاحزاب

۳۱۴ - الاحزاب 37

این آیه در زید هیچ تأثیری نگذاشت، چون که خودش آخر ماجرا را فهمیده بود. زینب را طلاق داد. و محمد کثیر النکاح پس از اتمام عُده‌ی چهارماه کابین نامه را، به دست زینب داد و کامگیری و زفاف، از زنی دیگر آغاز شد.

این ازدواج شبه‌ای در میان مسلمانان ایجاد کرد. می پرسیدند: چگونه ممکن است پدری عروس خود را به عقد خود درآورد! آن‌ها هنوز ندای محمد و سر دادن این که زید پسر من است، وارث من و توریث او خواهم بود. از گوشه‌ایشان زدوده نشده بود. از سوی دیگر، ایمان داشتند که محمد شخصی پاک است و مصون از هر گونه خطا و اشتباهی است. و هر کلامی که بگوید از روی هوی و هوس نیست، بلکه وحی خداوندیست و مسلمانان با این آیه به چنین دیدگاهی رسیده بودند:

”وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.“^{۳۱۵}

و از سر هوس سخن نمی‌گوید، بلکه وحی است و این وحی از جانب خداست.” این دلایل به این شبهات دامن زده بود و می گفتند طبق همان گفته‌ی محمد زید پسر اوست و پدر هم حق ندارد عروس خود را عقد نماید. این بار نیز محمد همانند دیگر بن بست‌هایی که برایش به وجود می آمد مفرّ و بهترین راه چاره و به سکوت کشانیدن مردم را، با آیه‌ای قرآنی، به انجام می‌رساند. این بود که ازدواج خود را با زینب، امری خدایی قلمداد نمود و آن را نیز برای سایر مسلمانان، حلال اعلام کرد. بدین ترتیب شبهات و حرف و حدیث‌های اصحاب را سرپوش گذاشت و با چرب زبانی، غائله را مورد اغماض و ماست مالی قرار داد.

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا.^{۳۱۶}

و آنگاه که به کسی (زید) که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او آزادی داده بودی (یعنی کافر بودی و خدا به تو ایمان بخشید و برده بودی و محمد تو را آزاد ساخت)، می‌گفتی: همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار، و آن چه را که خدا آشکارکننده آن بود در دل خود نهان می‌کردی، و از مردم می‌ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی (یعنی زینب را دوست می‌داشتی و از شایعات مردم

315 - سورة النجم 3 و 4

۳۱۶ - الاحزاب 37

می ترسیدی که بگویند پیامبر عروس خویش را نکاح کرد. ما اندرون تو را آشکار می کنیم. (پس چون زید از آن [زن] کام بر گرفت [و او را ترک گفت] او را به نکاح تو در آوردیم. تا [در آینده] در مورد ازدواج مؤمنان، با زنان پسرخواند گانشان، چون آنان را طلاق گفتند، گناهی نباشد (زینب را نزد خود جای ده) و فرمان خدا را به انجام برسان. حقیقتاً انسان دچار آشفتگی و پریشانی خاطر می گردد زمانی که می بیند آیه‌ای قرآنی این گونه، و مستقیماً به نام زید اشاره کرده است. این آیه‌نه تنها برای ما، بلکه مورد توجه مفسرانی هم چون ابن کثیر و قرطبی و بسیاری دیگر از مفسران بوده است. تا جایی که از عایشه نقل قول کرده‌اند که در این باره گفته‌است: "اگر پیامبر مطلبی در قرآن را به صورت نهانی باقی می گذاشت، قطعاً همین آیه را مخفی می کرد."^{۳۱۷}

با این تعبیر خدا خود عامل خواستگاری، عقد و نکاح و رسیدن محمد و زینب بوده است. و این گونه یکی دیگر از ازدواج های محمد صورت می پذیرد. نمی توان انکار کرد دلیل اصلی و منطقی این ازدواج همان درون پر از عقده‌های جنسی اوست که حتی در مقابل عروسش که در حکم دخترش می باشد، نتوانسته است این عقده‌ها را سرکوب کند.

سناریویی بدین گونه برنامه‌ریزی شده، زینب را هم دچار توهمات ساخته بود و ادعا می کرد که خدا در آسمان ها، عقد مرا را بسته است. تا جایی که به دیگر زنان محمد طعنه می زد و این او هام را به رخ آن ها می کشید و می گفت: "خداوند عقد و نکاح مرا در هفت طبقه‌ی آسمان ها بسته‌است". کار بدان جا رسید که عایشه از این گفته‌هایش ناراحت شد و او هم در جوابش می گفت: "من هم آن چنان پاک و معصوم بودم که، از طرف خدا نازل شده‌ام."^{۳۱۸} منظور عایشه این بود بقیه‌ی زنان محمد همگی بیوه بوده‌اند و تنها من دختر و باکره بودم. این وصلت برای محمد بسیار با ارزش و با اهمیت بوده است. تا جایی که انس روایت کرده است: "مراسمی که برای زینب بر پا شد، برای هیچ کدام از همسران پیامبر سابقه نداشته است."^{۳۱۹}

۳۱۷ - عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: لَوْ كَانَ مُحَمَّدًا كَاتِمًا شَيْئًا مِنْ الْقُرْآنِ لَكُنَّ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ. تفسیر ابن

کثیر، فی تفسیر الاحزاب 37

318 - وَبِذَلِكَ كَأَنَّ تَفْتَحُ عَلَي نِسَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَقُولُ وَرَجُلًا أَهْلِيكَنَّ وَرَوَّجِي اللَّهُ مِنْ

فَوْقِ سَبْعِ سَمَوَاتٍ. ابن کثیر، فی تفسیر آیه الاحزاب 37

۳۱۹ - تفسیر القرطبی، تفسیر آیه الاحزاب 37

امام بخاری از قول انس نقل کرده است: "محمد چنان با شکوه برای زینب مراسم گرفته بود؛ که برای هیچ کدام از همسرانش چنین مراسمی نگرفته بود، حتی برایش گوسفند ذبح کرد."^{۳۲۰}

صفیه

صفیه بنت حبی بن اخطب بن سعیه بن عامر ابن عبید بن کعب.

صفیه در ابتدا حبیبه نام داشت. بعدها به صفیه تغییر نام داده است. زندگی توأم با آسایش و بزرگ منشی داشته است. دو ازدواج ناموفق داشته است. اولی با شاعری یهودی الاصل، به نام سلام بن مشکم و دیگری هم یک یهودی به نام کنانه بن ابی الحقیق^{۳۲۱} بوده است. در سال هفت هجری به زندگی محمد وارد شده و در سال پنجاه هجری فوت شده است.^{۳۲۲}

سپهسالاری و خصلت دربارگونه و پادشاه مدارانه‌ی محمد، بیش از پیش حس زیاده‌خواهی و ازدواج‌های پیاپی را در وجودش شکوفاتر می‌کرد. برای اثبات این موضوع صفیه سندی است روشن، که طبع پادشاه‌گونه‌ی محمد را نمایان می‌سازد. از این به بعد، از آن محمدی که در مکه، سر در گریبان خود فرو برده و مشغول تبلیغات خود بود، هیچ خبری نیست. و خوی سکس گرایانه‌اش عملاً او را به سوی رفتارهای خشونت آمیز سوق می‌داد.

پس از حملات گسترده و پیاپی مسلمانان با فرماندهی محمد، به شهر خیبر، که چندین شبانه‌روز به طول انجامید و طی آن افراد زیادی در خون غرق شدند، مسلمانان شهر را کاملاً ویران کردند و به عنوان فاتح میدان به شهر وارد شدند. پس از اتمام جنگ و خونریزی، محمد به خاطر چنین فتح و ظفر و ویرانکاری‌ها؛ خدا را شکر گذاری می‌کند و سه بار فریاد الله اکبر سر می‌دهد.^{۳۲۳}

هم چون دیگر جنگ‌ها و پس از هر فتحی، و استیلای بر اموال و غارت و چپاول شکست خوردگان، مرحله‌ی تقسیم غنایم و اموال بین مسلمانان شروع می‌شود. در میان غنایم این جنگ تعداد زیادی کنیز بودند که میان مجاهدان و اصحاب تقسیم شدند.

320 - أولم النبي صلى الله عليه وسلم على شيء من نسائه كما أولم على زینب، أولم بشاة. باب: الولیمة ولو بشاة، حدیث 4873

321 - الطبقات الكبرى، ج 8 ص 109-110

322 - برای اطلاعات بیشتر الطبقات الكبرى، ج 8 ص 109-110

323 - صحیح المسلم. کتاب النکاح، باب فضیلة إعتاق أمة ثم یتزوجها. حدیث 1365

مطابق آیهی 41 سورهی انفال^{۳۲۴} یک پنجم این غنایم به خود محمد می رسد و صغیه نیز جزیی از آن غنایم بوده است. صغیه با رخساری نورانی و از معدود زنان یهودی بوده است که به زیبایی شهره بوده است.^{۳۲۵} محمد در ابتدا جذابیت و زیبایی این زن نیکو و مشهور را لمس نکرده بود. از این رو او را به صحابه‌ای می بخشد. اما بعدها که زیبایی و جذابیت این زن برایش هویدا می شود، از بخشش خود اظهار پشیمانی می کند و او را نزد خودش باز می گرداند.

آنس یکی از اصحاب مورد اعتماد تاریخ اسلام، چگونگی واقعهی پشیمان شدن محمد را بدین گونه نقل می کند:

”فَجَاءَهُ دِحْيَةُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعْطِنِي جَارِيَةً مِنْ السَّبْيِ فَقَالَ اذْهَبْ فَخُذْ جَارِيَةً فَآخَذَ صَغِيَةَ بِنْتِ حَيٍّ فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهُ أَعْطَيْتَ دِحْيَةَ صَغِيَةَ بِنْتِ حَيٍّ سَيِّدِ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرِ مَا تَصْلُحُ إِلَّا لَكَ قَالَ ادْعُوهُ بِهَا قَالَ فَجَاءَ بِهَا فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ خُذْ جَارِيَةً مِنْ السَّبْيِ غَيْرَهَا قَالَ وَأَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا.^{۳۲۶}“

یکی از یاران پیامبر به نام “دحیه” نزد پیامبر رفت و از وی تقاضای کنیزی از میان اسیران را کرد. پیامبر می گوید: یکی از کنیزان را بردار و برو. او هم مستقیماً از میان سهام محمد، کنیزی به نام صغیه بنت حیی را انتخاب می کند. بعد از مدتی یکی دیگر از یارانش نزد پیامبر رفته و به وی می گوید: ای پیامبر خدا صغیه بنت حیی همان ملکه‌ی دو قبیله‌ی بنی قریظه و بنی نضیر را، به دحیه بخشیدی؟ به خدا سوگند آن تنها لایق به

324 - {وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفَايُتِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} (41) سورة الأنفال (لازم است که بدانید غنایمی که در این جنگ نصیب شما شده است یک پنجم آن به

مربوط به خدا و پیامبر و اقوامش و...)

۳۲۵ - العقیلی، ص 174

۳۲۶ - عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَزَا خَبِيرًا. وَوَقَدْ دَخَلَ الْقُرَيْبَةَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ خَرَبَتِ خَبِيرٍ، قَالَهَا ثَلَاثُ مَرَّاتٍ قَالَ وَأَصْبَنَاهَا عَنُوهُ وَجَمَعَ السَّبْيُ فَجَاءَهُ دِحْيَةُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعْطِنِي جَارِيَةً مِنْ السَّبْيِ فَقَالَ اذْهَبْ فَخُذْ جَارِيَةً فَآخَذَ صَغِيَةَ بِنْتِ حَيٍّ فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهُ أَعْطَيْتَ دِحْيَةَ صَغِيَةَ بِنْتِ حَيٍّ سَيِّدِ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرِ مَا تَصْلُحُ إِلَّا لَكَ قَالَ ادْعُوهُ بِهَا قَالَ فَجَاءَ بِهَا فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ خُذْ جَارِيَةً مِنْ السَّبْيِ غَيْرَهَا قَالَ وَأَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا. صحيح المسلم. كتاب التكااح، فضيلة إعتاقه أمته ثم يتزوجها. حديث 1365 هم چنین سنن النسائي، باب البناء في السفر.

شماست نه کسی دیگر. ایشان هم دستور می دهد که او را از دحیه بازستانند. پس از باز پس گیری صفیه، پیامبر تنها با نیم نگاهی شیفته‌ی او می شود. به دحیه امر می کند برو یکی دیگر از کنیزان را انتخاب کن؛ چون این زن را برای خودم نگه می دارم. و از کنیز بودن نجات می یابد و او را به عقد خویش در می آورد.^{۳۲۷}

پس از قتل عام اقوام و خویشان این زن، خود این زن نیز با رخسار دلکش خود، قربانی نیروی شهوانی و احساسات محمد می شود و بدین گونه او نیز به لیست زنان محمد افزوده می شود. روایت کرده اند قبل از مراجعت کامل مجاهدان خدایی از شهر خیبر به شهر مدینه، ام سلمه، صفیه را آماده و آرایش می کند و قبل از مراجعت به شهر مدینه، محمد در کنار این زن ستم دیده و مکافات چشیده، هم چون تازه دامادی مالک و صاحب اختیار، شب زفافی توأم با کامجویی با وی را به پایان می رساند.^{۳۲۷} حتی بخاری بدون هیچ شرم و عذاب وجدانی، مراسم سه شبانه روزه‌ی این ازدواج را ستایش کرده است.^{۳۲۸} هنگامی که محمد و مجاهدانش به شهر مدینه می رسند، زنان انصاری خبر ازدواج و دامادی مجدد محمد را به گوش عایشه می رسانند. او هم با حالتی عصبانی نزد محمد می رود. عایشه می گوید: "محمد به چشمانم خیره شد. من هم به او پشت کردم و برگشتم. محمد به دنبال آمد، مرا در آغوش گرفت، به او گفتم این یهودی را نزد یهودیان برگردان."^{۳۲۹}

"سندی" در توضیح این عمل عایشه نوشته است: "منظور عایشه از بازگرداندن صفیه به میان یهودیان این بوده است که تاب تحمل این ازدواج را نداشته، و چنین عکس العملی خود نشان از اندوهگینی و عدم رضایت وی دارد."^{۳۳۰}

ارضاء غریزه‌ی جنسی انسان‌ها در میان خانواده‌اشان، به طور طبیعی در زمان آرامش و آشتی امکان پذیر است، تا جایی که در این حالت‌ها عشق و محبت فزونی می یابد. اما حتی این حالت طبیعی غریزه‌ی جنسی مسلمانان؛ با دیگر انسان‌ها فرق دارد. فرهنگ غالب عشایر پیشگی منطقه، تأثیر مستقیم بر آن‌ها گذاشته، تا جایی که چه در موقع جنگ و چه در موقع طرح دسیسه‌چینی، غرایز آن‌ها، همواره در جوش و خروش بوده است.

۳۲۷ - منبع قبلی

328 - أَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ خَيْبَرَ وَالْمَدِينَةِ ثَلَاثًا يُبْنِي عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ بِنْتِ خَيْبَةَ. صحيح

بخاری، کتاب النکاح باب اتخاذ السراير ومن أعتق جاريته ثم تزوجها. حديث 4797

329 - سنن ابن ماجه، المجلد الأول، كتاب النكاح، باب حسن معاشره النساء. حديث 1980

330 - مراجعه به شرح سندی بر روایت‌های ابن ماجه در این مسأله.

پیامبر اسلام به مثابه‌ی فردی در بطن آن جامعه، فرهنگ عشایر گرایانه منطقه بر وجود ایشان نیز غالب بوده است. نه تنها در زمان آرامش و آسایش، بلکه در زمان جنگ و فتنه‌انگیزی هم، خواهش‌های نفسانی وی، هم چنان در اوج بوده است. جنگ خبیر نمادی کامل از کشتار، اشغال، قتل عام، غارت و چپاول آن دوران بوده است! که نتیجه‌ی کاملاً محرز آن، به بردگی کشانیدن هر چه بیشتر اسیران جنگی بوده است. در آن میدان کارزار جنگ و خونریزی، محمد فقط در فکر ارضاء غرایز جنسی خویش بوده است بدون هیچ توجهی به آخر و عاقبت فاجعه‌ای که در راه بوده است. در جنگی چنین خونین، هوس‌های سکسی محمد به وسیله‌ی زنی دلربا که شیفته‌او می‌شود؛ و در عین حال که اقوام و خویشانش را قربانی و سلاخی می‌کند، اما لذت همخوابگی با وی، به مراسمی سه شبانه‌روزه تبدیل می‌شود. به خاطر این که غنیمت جنگی بوده و کنیز محسوب شده است، مهریه‌ای نیز برایش مقرر نمی‌کند. گویا شرف هم آغوشی و جماع با محمد را یافته‌است.^{۳۳۱} این در حالیست که صفیه قبلاً زنی آزاد بوده و شریعت اسلام او را به کنیز تبدیل کرده است.

مؤرخان نقل کرده‌اند در شب عروسی صفیه و محمد، صحابه‌ای در جلوی چادر آن‌ها مشغول پاسداری از محمد بوده است. به محمد گفته بودند این زن پدر و برادر و شوهرش را در جنگ از دست داده است، اکنون باید محتاط بود مبادا به شما آسیبی برساند.^{۳۳۲} لازم به توضیح است که خداوند درباره‌ی شخصیت محمد در قرآن برای تمامی انسان‌های روی زمین چنین می‌گوید:

وَمَا آتَاكُم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.^{۳۳۳}

و آن چه را پیامبر به شما داد آن را بپذیرید. و از آن چه شما را باز داشت باز ایستید. و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است..

خَوَّلَهُ دَخْتَرَ حَكِيمٍ
خَوَّلَةَ بِنْتُ حَكِيمٍ بِنَ الْأَوْقَصِ مِنْ بَنِي سَلِيمٍ

331- أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَغْتَقَ صَفِيَّةَ وَجَعَلَ عَتَقَهَا صَدَاقَهَا. صحيح البخاری، کتاب

النكاح باب من جعل عتق الأمة صداقها. حدیث 4798

332- الحاكم: المستدرک علی الصحیحین، ذکر / صفیه بنت حبیب.

333- الحشر 7

ابن کثیر به عنوان مفسر و بخاری به عنوان راوی احادیث، روایت کرده‌اند که یکی از جمله زنانی که خود را به محمد هدیه کرده است “خوله” بوده است.^{۳۳۴} در مورد (هبة یا خود اهدایی) بحثی مفصل بیان خواهد شد.

میمونه

(میمونه بنت الحارث بن حزنی ابن بجیر بن الهزم بن رویه)

قبلاً همسر (مسعود بن عمرو بن عمیر الثقفی) بعدها همسر (أبو رهم بن عبد العزی بن اَبی قیس) می شود، بعد از فوت ایشان، در سال هفت هجری به عقد محمد نائل می آید.^{۳۳۵} قبلاً اسمش بره بوده، بعدها محمد اسم او را به میمونه تغییر داده است.

عمره

عمره بنت یزید الکلابیه

ایشان در سال هشت هجری به عقد محمد در آمده است. در مورد نام کامل این زن، میان مؤرخان اختلاف نظر وجود دارد. گروهی می گویند اسم او فاطمه بنت الضحاک بن سفیان بوده اما برخی دیگر او را با نام **عمره بنت یزید بن عبید** می شناسند. در برخی دیگر از منابع با نام سبا بنت سفیان بن عوف شناخته شده است. اما به نظر اینجانب **عمره بنت یزید الکلابیه** صحیح تر است.

لیست زنانی که با آن ها پیوند زناشویی داشته است..

در میان منابع و مأخذ تاریخ اسلام بر سر تعداد و نام زنان محمد اختلاف نظر وجود دارد. ولی چیزی که مورد یقین است، با این تعداد زنان، زناشویی داشته است:

1. خدیجه بنت خویلد
2. سوده بنت زمعه بن قیس
3. عایشه بنت اَبی بکر الصدیق
4. حفصه بنت عمر بن الخطاب
5. هند بنت اَبی اُمیه بن المغیره
6. أم حبیبه (رمله بنت صخر بن حرب)
7. زینب بنت جحش بن رئاب
8. زینب بنت خزیمه بن الحارث

۳۳۴ - (كَانَتْ خَوْلَةُ بِنْتُ حَكِيمٍ مِنَ اللَّائِي وَهَبْنَ أَنْفُسَهُنَّ لِلنَّبِيِّ.) صحیح البخاری: كتاب النكاح، باب، هل

للمرأة أن تهب نفسها لأحد. تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه 50-51 الاحزاب.

335 - الطبقات الکبری، ذکر أزواج رسول الله.

9. جویریة بنت الحارث بن ابي ضرار.
10. صفیة بنت حی بن اخطب
11. ریحانة بنت زید بن عمرو
12. ماریة بنت شمعون. (مشهور به ماری‌هی قبطی)
13. خَوْلَةُ بِنْتِ حَكِيمِ بْنِ الْأَوْقَصِ مِنْ بَنِي سَلِيمٍ
14. (أم حبیبیة) رمله بنت صخر بن حرب
15. میمونه بنت الحارث
16. غمرة بنت یزید الکلابیة
17. جمیلة
18. هم چنین کنیزی که زینب دختر جحش، به او هدیه کرده است.^{۳۳۶}

این لیست هجده نفره همان همسرانی هستند که با آن‌ها ازدواج کرده است. احتمال دارد این تعداد کمتر از شماری بوده باشد؛ که ذکر گردید. و دلیل آن نیز ناشی از کثرت زنانی است که محمد با آن‌ها ازدواج کرده است. احتمال می‌رود در این راستا زنان آزاد و کنیزان از هم قابل تشخیص نبوده باشند. مؤرخ بزرگی هم چون “حاکم” در کتابش با نام “المستدرک علی الصحیحین” با پیشینه‌ای کهن تر، نوشته است: “ازدواج محمد با هجده زن غیر قابل انکار است. هفت زن از طایفه‌های منسوب به قبیله‌ی قریش، یک زن را از خانواده‌ی خلیفه‌ی قریشی، نه زن دیگر را از دیگر قبایل، و از میان یهودیان یک زن را اختیار کرده است.”^{۳۳۷} مطابق آن چه که از زندگی نامه‌ی این زنان استنباط می‌شود، یازده زن از میان زنان آزاد، دو زن از آن‌ها کنیز بودند، یکی از آن‌ها با خود اهدایی همسر وی شده است، هدیه و سوغات پادشاهان هم یک زن بوده است، حاصل جنگ و خونریزی و چپاول، سه زن به غنیمت گرفته شده بوده است برای محمد.

بخش دوم

لیست زنانی که آن‌ها را نکاح کرده، ولی زناشویی با آن‌ها را به انجام نرسانیده است

336 - وَجَارِيَةٌ أُخْرَى جَمِيلَةٌ أَصَابَهَا فِي بَعْضِ السَّنَى وَجَارِيَةٌ وَهَبَتْهَا لَهُ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ. اطلاعات بیشتر در: السیرة النبویة، زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ج 1 ص 47-48 فصل فی سراریه صلی الله علیه وسلم.

337 - وقد ثبت وضح عندنا أن رسول الله صلى الله عليه وسلم تزوج ثمانی عشرة امرأة سبع منهن من قبائل قریش و واحدة من خلفاء قریش و تسعة من سائر قبائل العرب و واحدة من بنی اسرائیل الحاکم، المستدرک علی الصحیحین، 4/4

غیر از آن تعداد زنانی که داستانشان نقل شد... عقده‌ها و غرایز سیری ناپذیر محمد او را به سوی زنان دیگری هم سوق داده است. هر کدام از این زنان، که شرحشان در ذیل می‌آید، از آن‌ها خواستگاری کرده‌ولی بعد از عقد و نکاح، هر کدام به دلایل مختلفی مجبور به طلاق آن‌ها شده است و حرص سکس کامل با آن‌ها در دلش به جای مانده است. در اینجا داستان برخی از آن‌ها را می‌آوریم؛ تا رسالت این کتاب که همانا پرده‌برداری از مسائل در پرده‌ی اسلام است، را به انجام رسانیده باشیم.

أسماء

أسماء بنت النعمان بن أبي الجون بن الأسود بن الحارث

مؤرخان علت جدایی این زن از محمد را، به دو شیوه نقل کرده‌اند. گفته‌اند؛ زمانی که این زن عروس محمد شده، در خلوتگه زفاف منتظر محمد مانده است. هنگامی که محمد وارد پرده‌ی زفاف می‌شود، أسماء از او دوری می‌گیرد و به او می‌گوید: "مرا ایمن گردان". این جمله باعث جدایی آن دو شده است.^{۳۳۸} در روایتی دگر بدین گونه روایت کرده‌اند: "محمد در خلوتگه حجله به أسماء گفته‌است "جلو آی". أسماء هم در جواب گفته‌است "تو جلو بیا". گویا این کلام أسماء، غرور محمد را خدشه‌دار کرده است و همین جمله محمد را به خشم آورده، و سبب جدایی آن دو شده است.^{۳۳۹}

قتیله

قتیلة بنت قیس بن معدی کرب بن معاویة

آن هنگام که محمد أسماء را طلاق می‌دهد و با عصبانیت از کلبه‌ی حجله بیرون می‌آید، صحابه‌ای به نام الأشعث بن قیس به محمد می‌گوید: "نگران نباش، اگر دوست داری همین الان زنی برایت می‌گیرم که هم زیبا و هم از خانواده‌ای اصیل باشد." محمد می‌گوید: "آن زن کیست؟" او هم می‌گوید: "خواهرم قتیه‌است." محمد با خرسندی تمام رضایت خود را اعلام می‌کند. اشعث روانه‌ی یمن می‌شود تا خواهرش را که ساکن آنجا بود به خدمت محمد بیاورد. بعد از طی طریقی از جانب یمن به سوی مکه، در میانه‌ی راه خبر مرگ محمد را می‌شنوند و ناچار به یمن باز می‌گردند. قتیه بعدها از اسلام خارج می‌شود و همراه عاشقش به نام "قیس بن مکشوح المرادی" فرار می‌کند

338 - الحاکم: المستدرک علی الصحیحین، ذکر / أسماء بنت النعمان.

۳۳۹ - منبع قبلی در بحث مربوط به "اسماء"

تا خود را مخفی کنند.^{۳۴۰} بعد از فوت محمد، ابوبکر تصمیم می گیرد این دو عاشق و معشوق را گرفته و آن ها را بسوزاند. تنها با این اتهام که کسی حق ندارد با زنان پیامبر ازدواج نماید. اما عمر بن خطاب مانع این تصمیم می شود و می گوید: "محمد با وی همخوابگی نکرده و شامل قانون حجاب نشده و در نهایت به جمع زنان آزاد پیوسته است".^{۳۴۱} و این خود رفع اتهامی برای آن ها می شود.

ملیکه

ملیکه بنت کعب الکنانیه

پدر این زن از جمله کسانی بوده است که در جنگ بر ضد مسلمانان کشته شده است. پس از عقد کردن ملیکه، با دسیسه و نقشه‌ی عایشه، این زن از مخمصه‌ای به نام کلکسیون زنان محمد، رهایی می یابد. رخسار زیبا و اندام برنای ایشان، حسادت عایشه را بر می انگیزاند. نزد او می رود و می گوید: "عجبا! که شرمسار نمی گردی، کسی که پدرت را کشته است، وی را بر بالین خود جای دهی؟" این کلام عایشه درون پریشان و کینه آمیز وی را به جوش می آورد. از این رو در شب زفاف خود را تسلیم محمد نمی کند، بدین خاطر او نیز طلاقش می دهد. اقوام و نزدیکان ملیکه نزد محمد می آیند و تقاضای بخشش و پذیرفتن دوباره‌ی وی را دارند و تاکید می کنند از روی جوانی و خامی این کار را انجام داده، کسی او را فریفته است. اما محمد از تصمیم خودش پشیمان نمی شود. او نیز بعدها همسر شخص دیگری می شود.^{۳۴۲}

عالیه

العالیه بنت ظبیان

علت به هم خوردن این وصلت، که یکی از قابل توجه ترین وقایع ازدواج و طلاق های آنی پیامبر است، این بود که در شب زفاف زمانی که محمد بدن عریان عالیه را با لکه‌هایی سفید رنگ می بیند؛ در همان شب و در همان لحظات اولیه طلاقش می دهد و مهرش را نیز به او می بخشد.^{۳۴۳}

امیمه

(امیمه) یا (اسماء بنت النعمان بن شراحیل)

340- برای اطلاعات بیشتر: الطبقات الکبری، ذکر أزواج رسول الله. ذکر قتیلۀ بنت قیس

341- برای اطلاعات بیشتر: الحاکم: المستدرک علی الصحیحین، ذکر / قتیلۀ بنت قیس.

342- برای اطلاعات بیشتر: الطبقات الکبری، ذکر أزواج رسول الله. ذکر ملیکه بنت کعب اللیثی

۳۴۳- العقیلی، ص 654 در کتاب السیره النبویه، زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ج 1 ص 47-48 فصل فی أزواجه. به شیوه‌ای دیگر روایت شده است.

اتفاق عجیبی در شب زفاف برای این زن روی می دهد، گویا در آن شب محمد به وی گفته است:

قَالَ هِيَ نَفْسِكَ لِي

خودت را به من هدیه کن.

امیمه بدین گونه جوابش را می دهد: ”

قَالَتْ وَهَلْ تَهَبُ الْمَلِكَةَ نَفْسَهَا لِلسُّوقَةِ”^{۳۴۴}

آیا دختر پادشاه، خود را به مردی بازاری هدیه می کند؟ محمد با پیش آمدن، سعی در نوازش و آرامش دادن به وی را دارد. اما امیمه خود را عقب می کشد و به محمد می گوید: ”از دست تو به خدا پناه می برم.”^{۳۴۵} محمد نیز او را طلاق می دهد.

این را نمی توان انکار کرد که امیمه و أسماء دو زن متفاوت بوده اند. مطلب قابل تأمل این است که، زنان زیادی بوده اند که حاضر به ازدواج با محمد نشده اند و او را شخصی بازاری دانسته اند.

سنا

سنا بنت أسماء بن الصلت السلمية

محمد از سنا خواستگاری کرده او را عقد می کند. اما سنا قبل از رفتن به خانه ی بختش! چشم از جهان فرو می بندد.^{۳۴۶}

در کل این زنان، زنانی هستند که آن ها را عقد کرده بدون ایجاد پیوند زناشویی و آن ها عبارتند از:

1. **أسماء بنت النعمان بن أبي الجون**
2. **سنا بنت أسماء بن الصلت السلمية**
3. **ملیكة بنت كعب الكنانية**
4. **قتيلة بنت قيس بن معدي كرب**
5. **أسماء بنت كعب.**
6. **امیمة بنت شراحيل.**
7. **شراف بنت خلیفة الكلبيّة.**

۳۴۴ - قَالَ هِيَ نَفْسِكَ لِي قَالَتْ وَهَلْ تَهَبُ الْمَلِكَةَ نَفْسَهَا لِلسُّوقَةِ قَالَ فَأَهْوَى يَدَهُ بِإِصْبَعِ يَدِهِ عَلَيَّهَا لَتَسْكُنَ فَقَالَتْ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ. صحيح البخاری، كتاب الطلاق، باب من طلق وهل يواجه الرجل امرأته بالطلاق.

حدیث 4956/4957

۳۴۵ - منبع قبلی.

۳۴۶ - الحاکم: المستدرک علی الصحیحین، ذکر / سنا بنت أسماء بن الصلت السلمیة.

8. عمره بنت معاوية الكندية.
9. العالیه بنت ظبيان
10. عمره الغفارية.
11. لیلی بنت الخطيم الأنصارية.
12. لیلی بنت حکيم الأنصارية الأوسية.
13. هند بنت یزید^{۳۴۷}

بخش سوم

زنانی که از آن ها خواستگاری کرده، ولی هر یک به دلایلی به عقد و تکاح او در نیامده‌اند..

سکس و غریزه‌ی جنسی سیری ناپذیر، در هر موقعیت و در هر شرایطی، بر وجود و افکار محمد غالب بوده و همچو نیرویی آتشین و پر جوش، درونش را گداخته است. غیر از آن تعداد زنانی که عقد کرده است، تعداد دیگری از زنان را خواستگاری کرده، ولی مثل بقیه به شرف دیدار او نائل نشده و مورد خشونت پیامبر گونه‌وی قرار نگرفته‌اند. حالا به هر دلیلی، چه از طرف خود یا از طرف خویشان؛ دست رد به سینه‌ی محمد زده‌اند. یا در برخی موارد پشیمانی از طرف خود محمد بوده است. مثلاً "ضباعه بنت عامر" یکی از زنان باب طبع اعراب بوده، با باسن بزرگش توجه محمد را به خود جلب کرده است. قبل از شروع به تبلیغ برای پیامبریش، این زن را با حالت عریان در داخل کعبه دیده بود.^{۳۴۸} محمد از او خواستگاری کرد ولی بعدها کهولت و سن بالای آن زن مانع از آن ازدواج شده است.^{۳۴۹}

این هم تعدادی از آن زنانی که، فقط در مرحله‌ی خواستگاری باقی ماندند:

1. أمامة بنت حمزة بن عبد المطلب بن هاشم
2. خولة بنت المذیل بن هبيرة بن قبيصة
3. شراف بنت خليفة بن فروة
4. مرة بنت الحارث بن عوف بن كعب بن ذبيان.

347- برای اطلاعات بیشتر المستدرک علی الصحیحین. ذکر تسمیه ازواج الرسول الله. هم چنین تفسیر

القرطبی: فی تفسیر آیه الاحزاب 28

348- الآصباة، ابن حجر العسقلانی، باب، ضباعه بنت عامر

349- الطبقات الكبرى، لابن سعد، ذکر من خطب النبی، ولم يتم نکاحه

5. حبیبہ بنت سهل بن الحارث بن زید بن ثعلبة الأنصارية.
6. سوده القرشیه.
7. صفیة بنت بشامة بن نضله.
8. ضباعة بنت عامر بن قرط بن سلمة بن قشیر بن کعب بن ربیعة.
9. أم شریک بنت جابر الغفاریه.
10. أم شریک الأنصاریة. (ام شریک)
11. عَزِيَّة بنت دودان بن عوف
12. أم شریک الدوسیه.
13. أم شریک القرشیه العامریه.
14. (أم هانی) فاخنة بنت آبی طالب بن عبد المطلب.^{۳۵۰}

در میان تمامی زنانی که با آن‌ها ازدواج کرده است؛ تنها یک نفر از آن‌ها دختر بوده، (عایشه) بقیه همگی بیوه بوده‌اند. به غیر از اولین همسرش (خدیجه)، با بقیه زنان‌ش در فاصله‌ی زمانی 50 تا 63 سالگی، یعنی در مدت سیزده سال آخر عمرش، ازدواج کرده است. برای مثال:

- در 51 سالگی سوده بنت زمعه
- در 54 سالگی عائشة بنت ابي بكر الصديق
- در 56 سالگی حفصة بنت عمر بن الخطاب
- در 56 سالگی زینب بنت خدیجة بن الحارث
- در 56 سالگی أم سلمة-هند بنت ابي أمية
- در 56 سالگی زینب بنت جحش
- در 58 سالگی (جویریة) برة بنت الحارث
- در 60 سالگی صفیة بنت حیي بن أخطب
- در 60 سالگی (أم حبیبة) رملة بنت ابي سفيان
- در 60 سالگی میمونه بنت الحارث الهلالية

350- برای اطلاعات بیشتر به این منبع مراجعه کنید که بیشتر این اسما در آن مکتوب هستند: الطبقات الکبری، ذکر من خطب النبی من النساء فلم یتم نکاحه

تمامی زنانش نیز بدین منوال بوده‌اند.

می‌توان این گونه نتیجه گرفت که محمد در زندگیش با هجده زن به طور رسمی پیوند زناشویی داشته است. سیزده زن دیگر را عقد کرده ولی زناشویی نکرده، از چهارده زن هم خواستگاری کرده، اما به دلایلی ازدواج کامل، برایش میسر نبوده است.

بخش پنجم

خود اهدایی زنان به محمد

یکی دیگر از پدیده‌های قابل توجه دنیای اسلام، پدیده‌ایست به نام خود اهدایی زنان به محمد. که در قرآن و روایات به نام (هبه) یا خود اهدایی معروف است، هر زن شوهردار یا بیوه اگر می‌خواست، می‌توانست خود را به عنوان هدیه به محمد تقدیم کند. او هم اگر اشتیاق به معاشقه داشت، برای خودش نگه می‌داشت و حلال او می‌شد. ولی اگر میل به معاشقه نداشت در این صورت او را به عقد کسی دیگر در می‌آورد. زن هم نمی‌توانست اظهار پشیمانی کند! این خود اهدایی زنان مختص به محمد بود و برای دیگر مؤمنان حرام است! مطابق آیه‌ی 50 سوره احزاب:

وَأَمْرًا مِّنْهُ إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۗ ۳۵۱

و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد در صورتی که پیامبر بخواهد، او را به همسری بگیرد [این ازدواج از روی بخشش] ویژه توست نه برای سایر مؤمنان... .
تمایز قابل شدن در این نوع ازدواج و اختصاص داشتن چنین زنانی به پیامبر، در آیه کاملاً مشخص است و جزء نوآوریهای این نابغه‌ی سکس، محسوب می‌شود. به جرأت می‌توان گفت که یگانه ابداع محمد می‌باشد. اما سایر مسلمانان را از برکات این ابداع محروم کرده است.

ابن کثیر در تفسیر این آیه چنین بیان کرده است:

كَيْسٌ لِأَمْرَةٍ تَهَبُ نَفْسَهَا لِرَجُلٍ بَغَيْرِ وَلِيٍّ وَلَا مَهْرٍ إِلَّا لِلنَّبِيِّ. ۳۵۲

۳۵۱ - الاحزاب 50

352 - تفسیر ابن کثیر در تفسیر آیه‌ی 50 الاحزاب

هیچ زنی حق ندارد بدون مهریه و بدون حضور سرپرستش، خود را به عقد مردی دیگر در بیاورد بجز برای پیامبر.

البته اهداء کردن زنان قبل از اسلام رواج داشته است اما خود اهدایی زنان وجود نداشته است. زنان هم چون یک هدیه‌ی با ارزش در میان سرداران و قدرتمندان و ثروتمندان و پادشاهان مبادله شده‌اند. به عنوان نمونه پادشاه مقوقس دو زن و دختر عموی خود را، به عنوان هدیه برای محمد فرستاده است.

او هم در کمال مهربانی و با آغوشی باز، پذیرای آن‌ها شد و با یکی از آن‌ها هم همخوابگی کرد.^{۳۵۳} ولی هیچ موردی مشاهده نشده است که زنی در شبه جزیره عربستان چه قبل از اسلام، و چه بعد از اسلام، خود اهدایی نماید. محمد این پدیده را، صرفاً جهت سیر کردن عقده‌ها و غریزه‌ی جنسی سرکش خود ابداع کرده است.

مطابق روایات، هر زنی که خود را به محمد پیشکش می‌کرد؛ اگر بعداً از کار خود پیشمان می‌شد؛ نزد محمد هم چون سگی بود که استفراغ کرده و مجدداً استفراغش را لبس می‌زند.^{۳۵۴}

قرطبی در تفسیر خود آورده است که، مطابق نظر برخی از مؤرخان محمد چنین همسرانی را، نداشته است که خود را پیشکش وی کرده باشند، اما برخی دیگر معتقدند که محمد همسر خود اهدایی داشته است.^{۳۵۵} این کثیر معتقد است تعداد آن زنانی که خود را پیشکش محمد کرده‌اند بسیار زیاد بوده است^{۳۵۶} همان طور که در بخش زنان محمد به آن اشاره شد **خَوْلَةٌ بِنْتُ حَكِيمِ بْنِ الْأَوْقَصِ مِنْ بَنِي سَلِيمٍ** یکی از جمله زنانی بوده است، که خود اهدایی کرده است.^{۳۵۷} مطابق تفسیر قرطبی هر زنی که خود را به محمد هدیه کند بدون، مهر و نکاح برای او حلال است.^{۳۵۸} عایشه در مقابل چنین اعمال محمد واکنش نشان داده، و محمد نیز با آیه‌ای پاسخ وی را داده است.

۳۵۳- الحاكم: المستدرک علی الصحیحین: ذکر / سراری رسول الله

۳۵۴- قَالَ النَّبِيُّ لَيْسَ لَنَا مِثْلُ السُّوءِ الَّذِي يَعُوذُ فِي هَيْبَتِهِ كَأَلْكَلْبِ بَرَجْعٍ فِي قَيْبِهِ. صحیح البخاری: كتاب الهبة وفضلها والتحرير علیها، باب لا يحل لأحد أن يرجع في هيبته وصدقته. حدیث 2479/2478

355- تفسیر القرطبی الاحزاب 50

356- أَنْ النَّاتِي وَهَبْنِ أَنْفُسَهُنَّ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَثِيرٌ. ابن کثیر، تفسیر الآیه 50 الاحزاب

357- تفسیر ابن کثیر الاحزاب 50

358- تفسیر القرطبی الاحزاب 50

زنانی که خود را به محمد هدیه می‌کردند، اگر رخسارشان باب طبع او نبود، به افراد دور و برش می‌بخشید. بخاری و مسلم روایت کرده‌اند گویا یکی از زنانی که خود را به محمد هدیه کرده است نزد ایشان می‌رود، ایشان هم بعد از ورنانداز کردن از فرق سر تا نوک پنجه، آخر سر او را نمی‌پسندد و سرش را پایین می‌اندازد و سکوت می‌کند به نشان اینکه چهره و رخسار وی را نپسندیده است. در همین موقع صحابه‌ای که در آنجا حضور دارد اعلام می‌کند: ای پیامبر خدا اگر شما خواهان او نیستید، او را به من ببخشاید. پیامبر هم بعد از گذاشتن شروطی چند، بی توجه به رضایت زن، وی را به عقد آن صحابه در می‌آورد.^{۳۵۹}

هم چنین زنی به نام أم کلثوم بنت عقبه خود را به محمد اهدا می‌کند او هم این زن را نمی‌پسندد و در نتیجه او را به عقد زید در می‌آورد. أم کلثوم و برادرش در مقابل این عمل محمد راضی نبوده‌اند، ولی قدرت و سلطه محمد، باعث شده بود که نتوانند از این تصمیم محمد، شانه خالی کنند.^{۳۶۰}

359 - جَاءَتْ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ جِئْتُكَ أَهْبُ لَكَ نَفْسِي قَالَ فَظَنَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصَعَّدَ النَّظَرَ فِيهَا وَصَوَّبَهُ ثُمَّ طَاطَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأْسَهُ فَلَمَّا رَأَتْ الْمَرْأَةُ أَنَّهُ لَمْ يَقْضِ فِيهَا شَيْئًا جَلَسَتْ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ فَرَوِّجِيهَا فَقَالَ وَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ قَالَ وَو. صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب تزویج المعسر. حدیث 479 صحیح مسلم: باب / ندب النظر إلى وجه المرأة وكفيها لمن يريد تزويجها.

۳۶۰ - أم كلثوم بنت عُقبَةَ بنِ أَبِي مُعَيْطٍ، وَكَانَتْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَرَوَّجَهَا مِنْ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ، فَكَرِهَتْ ذَلِكَ هِيَ وَأَخْوَهَا وَقَالَتْ: إِنَّمَا أَرَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَوَّجَنَا غَيْرَهُ. تفسیر القرطبی فی تفسیر آیه الاحزاب

تمامی رویدادها و سرگذشت های دنیای سکسوالیتهی محمد، در تاب و توان این کتاب نمی گنجد. چون که سر در آوردن و تحقیق و تفحص در این مورد، به سبب انبوه منابع و مأخذ تاریخ اسلام؛ محقق را دچار نوعی سردرگمی و پریشان خاطر می سازد. در مطالعهی این منابع، بارها با جملات و پاراگراف هایی برخورد کرده ام که چشم پوشی از آن ها را، نوعی خیانت می دانم. به عنوان مثال روزی از روزها دختری به نام ام حبیبه دختر عباس را دیده است که تازه مرحلهی شیر خوارگی را تمام کرده بود، یعنی سنش در میانهی دو تا چهار سالگی بوده است. با دیدن این دختر بچه گفته است: "اگر زنده ماندم و این دختر عباس بزرگ شد، با او ازدواج خواهم کرد"^{۳۶۱}. یا اینکه، روزی با زنی انصاری که پیش محمد رفته بود، مدت طولانی خلوت می کنند. بعد از مدتی که باز می گردند محمد به او می گوید: "به خدا سوگند که شما از بهترین دوستان من هستید"^{۳۶۲}. در آن روایت بیان نشده است که آن زن چه کسی بوده است، و چرا آن مدت طولانی با محمد خلوت کرده است.

باب ششم

بخش اول

أُمَّهَاتُ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَازِهِاتِ بَیْتِ پَرْدَهِی زَندَگیِ اِجْتِمَاعِیِ مُحَمَّدٍ..

اگر محقق بی طرف و به دور از تعصب، تاریخ پر فراز و نشیب زندگی اجتماعی محمد را مورد بررسی قرار دهد، برایش مُحَقَّق خواهد شد که زندگی ایشان سرشار از قدرت طلبی و انباشت ثروت و غرق در سکس و زنان بوده است. و پاسخ گویی به این نیاز درونیش، جزء مهم ترین و با ارزش ترین نیازها و تمایلاتش بوده است. جدای از قدرت و اقتصاد، افراد زیادی که معاصر وی بوده اند، از تعداد انبوه زنان محمد سخن به

361 - عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى أُمَّ حَبِيبَةَ بِنْتَ عَبَّاسٍ وَهِيَ فَوْقَ الْفَطِيمِ قَالَتْ فَقَالَ لَيْنَ بَلَعَتْ بِنْتُ الْعَبَّاسِ هَذِهِ وَأَنَا حَيٌّ لَأَتَرَوَّجَنَّهَا. مسند أحمد. باقی مسند الأنصار. حدیث أم الفضل بن عباس و هی أخت میمونته.

362 - آنس بن مالک رضی الله عنه قال: جاءت امرأة من الأنصار إلی النبی صلی الله علیه وسلم فخلنا بها فقال والله إنکن لأحب الناس إلی. صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب ما یجوز أن یخلو الرجل بالمرأة عند الناس. حدیث 4936

میان آورده‌اند. و گفته‌اند: "محمد چنان غرق در زن گرفتن و خواستگاری بوده است که انگار کاری مهم تر از این مسئله در برنامه‌اش نداشته است." در اشاعه‌ی این واقعیات یهودیان نقش اساسی داشته‌اند. برای توجیه کردن و جواب دادن به چنین سخنانی، آیه‌ای بدین گونه در قرآن مکتوب است:

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. ^{۳۶۳}

بلکه بعضی از مردم، برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، رشک می‌ورزند.

از این رو با مطالعه‌ی تاریخ اسلام چندین سؤال به ذهن خطور می‌کند و خوشبختانه خود تاریخ هم پاسخگوی برخی از آن‌ها بوده است. مثلاً اگر سؤال شود، محمد چگونه از عهده‌ی این چنین همسرگیری‌هایی بر آمده و نیازهای جنسی آن‌ها را تأمین کرده است؟ پاسخ چنین سؤالی در منابع موثق تاریخی بدین گونه بیان شده است که؛ محمد برایشان نوبت تعیین کرده بود. هر شب، نزدیکی از آن‌ها می‌ماند، بعضی مواقع هم در دمدمای عصر خارج از نوبت، نزدیکی از آن‌ها رفته است. و در هیچ موقعیتی از نه زن کمتر نداشته است. ^{۳۶۴}

سکس با این نه زن، غیر از آن تعداد کنیزانی بوده است که همیشه در اطراف و اکنافش آماده بودند. محمد این قدرت سرشار از سکس را، به الهامی از طرف جبرئیل ربط می‌داد. و می‌گفت: "روزی جبرئیل چیزی به من خورانده است، و به محض خوردن آن، قدرت جنسی من چهل برابر شده است." ^{۳۶۵} این چنین قدرت جنسی همیشه در حال فوران را، می‌توان در شخصیت و فعالیت کسی هم چون "راسپوتین" دید. البته نباید فراموش کرد که این قدرت فوق العاده‌ی جنسی دلیلی بر ضعف پیامبری و یا ضعف اسلام نیست. بلکه خود دلیلی بر صحت ادعای ما مبنی بر توانایی‌های طبیعی انسان را نشان می‌دهد. این چنین توانایی‌های جنسی ارتباطی با گفتارهای دینی و متفاوتی ندارد. بلکه کاملاً یک پدیده‌ی طبیعی است. و محمد هر گاه آرزو کرده‌باشد،

363 - النساء

۳۶۴ - أَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَكَانَتْ تَسْعُ نِسْوَةً. صحيح البخارى. كتاب النكاح باب كثرة النساء. حديث 4781 صحيح مسلم: باب، القسم بين الزوجات وبين أن السنة أن تكون لكل واحدة ليلة مع يومها.

۳۶۵ - لقيني جبريل بقدر فأكلت منها وأعطيت الكفيت وقاع أربعين رجلا. المنتخب من كتاب أزواج النبي.. ما جاء فيما أوتي رسول الله صلى الله عليه وسلم من القوة في الجماع.

و به هر طریقی، که برایش ممکن بوده باشد خود را ارضاء کرده است. ناگفته نماند که انتقادی بر توانایی های انسان نیست. بلکه انتقاد اینست که شخصی ادعا کند و بگوید "من پیامبرم". از طرفی از پاک کردن جامعه از فساد و تباهی دم زده و کنترل نفس اماره را توصیه کند. از طرف دیگر خود پرچمدار و سرقافله‌ی رهروان نفس اماره باشد. در جایی دیگر با تبلیغاتی این چنین ضد و نقیض، زمانی که زنانش روزه بودند، یا در قاعدگی ماهیانه بوده‌اند، با آن‌ها معاشرت کرده و هرگز چیزی از خوشگذرانی هایش کم نکرده است.^{۳۶۶} همان طور که در روایات به کرات بیان شده است، که محمد منی و شهوت خود را در رحم زنانش در هنگام قاعدگی به سبب خونالودگی آن‌ها، خالی نمی کرد. به عنوان نمونه عایشه نقل کرده است و می گوید: "در زمان قاعدگی محمد مرا وادار می کرد دستمالی بر روی مهبل خود بیندازم و بدین طریق عمل جنسی را به انجام می رسانید."^{۳۶۷}

این در حالی است که آیه‌ای در سوره بقره وجود دارد که در آن، عمل سکس را در زمان عادت ماهیانه نفی می کرده است؛ اما خود محمد به این امر مبادرت ورزیده است:

"وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى فَأَعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ"^{۳۶۸}

از تو در باره‌ی عادت ماهانه [زنان] می‌پرسند. بگو آن رنجی است. پس هنگام عادت ماهانه از [آمیزش با] زنان کناره گیری کنید و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند..."

آیه بر عدم جماع در مدت زمان عادت ماهیانه تأکید دارد، اول به سبب این که برای زن درد آور است و دیگر این که در این مدت زهدان خونالود و چرکین است. تا جایی که زن وارد شده به چنین حالتی را، نجس می انگارند. ولی محمد حتی فرمان خدایش را هم اجراء نمی کرد. حتی زنان قاعده و پریود را ناپاک و نجس می داند و این علت نجاست معلوم نیست به چه چیزی بر می گردد! قاعدگی زنان پدیده‌ای کاملاً طبیعی است و احتیاج به بررسی های علمی دارد، در نتیجه‌ی تمامی بررسی های علمی، مطلبی دال بر ناپاکی زنان در این دوران، وجود ندارد. احتمال دارد این قانون نیز، از جمله‌ی آن

۳۶۶ - عن عائشة رضي الله عنها قالت ثم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل وهو صائم ويباشر وهو صائم. صحيح مسلم: باب بيان أن القبلة في الصوم على من لم تحرك شهوته. حديث 1106

۳۶۷ - عن عائشة قالت: كنت اغتسل أنا والنبي صلى الله عليه وسلم من إناء واحد كلانا جنب وكان يأمرني فأتر فباشرنى وأنا حائض. صحيح البخارى: كتاب الحيض: باب، مباشرة الحائض. حديث 296

368 - البقره 222

احکامی باشد که برای خودش جنبه‌ی اجرایی و استثنایی داشته است. از همان احکامی که با وجود داشتن وضو، یا در حال روزه‌داشتن، یا در حالت حیض زنانش؛ می‌توانسته با آن‌ها معاشرت نماید. ولی این قانون عمومیت نداشت و برای دیگر مردم حرام بود. هم چنان که نقل کرده‌اند که مردی با دهان روزه با همسرش عشق بازی کرده است. محمد نیز حکمی بدین گونه برایش تعیین می‌نماید: "یا باید برده‌ای را آزاد کنی، یا دو ماه پشت سر هم روزه‌بگیری، یا شصت فقیر را طعام دهی."^{۳۶۹}

محمد سوای از آن همه همسری که داشته است، سرگذشتی دیگر از زندگی وی نقل کرده‌اند که نشانگر قدرت فوق العاده و کنترل ناپذیر غریزه‌ی جنسی وی می‌باشد. روزی از روزها در بازار زنی را دیده، فی الفور فکر سکس و هوسرانی بر سرش می‌زند در جا به خانه باز می‌گردد و شهوت خویش را در یکی از زنانش تخلیه می‌کند. عین روایت بدین گونه است:

عَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى امْرَأَةً فَأَتَى امْرَأَتَهُ زَيْنَبَ وَهِيَ تَمْعَسُ مَيْمَنَةَ لَهَا فَقَضَى حَاجَتَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ إِنَّ الْمَرْأَةَ تَقْبَلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَتُدْبِرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ.^{۳۷۰}

از جابر نقل شده است که همانا رسول خدا زنی را دیده است و فوراً خود را به همسرش زینب، می‌رساند. هر چند زینب مشغول پخت نان بود؛ اما محمد نیاز جنسی خود را برآورده کرد و پیش اصحاب و یارانش بازگشت و به آن‌ها گفت: "زن در شکل و صورت شیطان، به انسان روی می‌آورد و در همان شکل و شمایل نیز، به انسان پشت می‌کند."

اگر چه زینب مشغول سرشتن خمیر بوده است، ولی نیاز عاجل محمد، مجال اتمام پخت نان را نداده است و با هر شیوه هر طریق ممکن خود را از آن جهش ناگهانی هوی و هوس خلاص کرده است. بعد از اتمام نیاز جنسی، فراموش می‌کند که غرایز

۳۶۹ - أبا هريرة رضي الله عنه قال ثم بينما نحن جلوس ثم النبي صلى الله عليه وسلم إذ جاء رجل فقال يا رسول الله هلكت قال ما لك قال وقعت على امرأتي وأنا صائم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هل تجد رقية تعتقها قال لا قال فهل تستطيع أن تصوم شهرين متتابعين قال لا قال فهل تجد ما تطعم ستين مسكينا. صحيح البخاري: كتاب الحيض، باب، إذا جامع في رمضان ولم يكن له شيء فتصدق عليه فليكثر. صحيح مسلم: كتاب الحيض، باب، تغليظ تحريم الجماع في نهار رمضان.

370 - صحيح مسلم: كتاب النكاح، باب نذب من رأى امرأة فوقع في نفسه إلى أن يأتي امرأته أو جاريتها فبواقعها. حديث 1403

جنسی وی باعث و بانی این ارتباط بوده است. با این حال باز هم زن را مجرم و هم پایهی شیطان قلمداد می کند و آن را به دیگر اصحابش نیز، القاء می کند. همین درک نادرست و عدم فهم کافی محمد در قبال سکس و زن، شخصیت وی را وهم آلود کرده است و مسلمانان را با قاموسی از کلمات و حرکات ناآشنا و عجیب و غریب روبرو ساخته است؛ که قبلاً چنین اعمالی در میانشان بدین گستردگی یافت نمی شد. و هیچ گاه چنین انتظاری نداشتند که زنی رو درروی پیامبرشان بیاستد و او را با صفت عامی و خصلت بازار مشانه توصیف نماید.^{۳۷۱}

محمد کاملاً نسبت به کام گرفتن ها و لذا یذ جنسی ناآگاه بوده است. چون که این ارتباط بستگی تام به نحوه ی انجام و خود انجام دهنده ی آن دارد. به همین خاطر در خیال خود، زنانی را که پرده ی بکارتشان را از دست نداده اند، بهتر و لذت بخش تر دانسته است. مدام به اصحابش توصیه می کرد اگر قصد ازدواج کردید، دختر بگیری نه بیوه. روزی جابر بن عبدالله خبر متأهل شدن خود را به محمد داده است. محمد گفته است: دختر است یا بیوه؟ او هم می گوید: "بیوه است. محمد می گوید اگر دختر می گرفتی بهتر و نکوتر بود، چون با او بازی های کودکانه را هم می توانستی انجام دهی."^{۳۷۲}

این سرگذشت، نمود همان خاطره ایست که برای مستعصم، خلیفه ی عباسی پیش آمده است. دو کنیز را نزد خلیفه برده اند، یکی دختر بوده دیگری بیوه، تا از میان آن دو یکی را انتخاب نماید. او هم دختر را انتخاب می کند. بیوه به او می گوید: "بین من و او یک روز اختلاف وجود دارد." دخترک در پاسخ گفت: "یک روز در نزد خدا برابر است با هزار شب شما!" این سخن مصداق این آیه است:

إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ.^{۳۷۳}

همان طور که اشاره کردیم قدرت فوق العاده ی جنسی محمد و برآورده کردن هوی و هوس هایش، مردم را نسبت به وی بدگمان کرده بود. از این رو هر وقت او را با زنی می دیدند، بادیده ی شک و بدگمانی به او می نگریستند. مطابق روایتی که صفیه همسر

۳۷۱ - صحیح البخاری، کتاب الطلاق، باب من طلق وهل يواجه الرجل امرأته بالطلاق. حدیث 4957/4956

۳۷۲ - قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا تَزَوَّجْتَ فَقُلْتُ تَزَوَّجْتُ نَيْبًا فَقَالَ مَا لَكَ وَلِلْعَذَارَى وَلِغَابِهَا. صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب: تزویج الثیبات. حدیث 4792

373 - سورة الحج 47

محمد برای علی بن امام حسین بازگو کرده است: "در راهی دو صحابه به نام های (أسید ابن حوزیر) و (عُباد بن بشیر) را می بینند. در حین سلام و عرض ادب، ایماء و اشاره‌هایی میان این دو صحابه رد و بدل می شود. محمد به ایماء و اشاره‌های آن ها پی برد. آن ها را نگه داشت و گفت: " این خانمی که همراهم است صَفِيَّة بنت حبی است. اصحاب می گویند: سبحان الله، ما که چیزی نگفته‌ایم. محمد خطاب به آن ها گفت: "شیطان همیشه در کمین است تا در نهاد و خون انسان ها نفوذ نماید، تنها هراسی که داشتم مربوط به این بود که مبادا شیطان در ذات شما نیز نفوذ کند." ۳۷۴

هم چنین اسماء بنت ابی بکر الصدیق خواهر عایشه و خواهرزن محمد، در راهی با پشته‌ای سنگین راه می رفت. محمد او را می بیند و از او می خواهد تا با هم بر شترش سوار شوند، اسماء از ترس غیرتی شدن مردش، با او سوار نمی شود. ۳۷۵ اما اگر اسماء از محمد مطمئن بود و مردم نسبت به وی سوء ظن نداشتند، قطعاً با او همراه می شد. داستان زیر هم چنین سؤالاتی را در اذهان متبادر می سازد. عایشه می گوید: " شبی که نوبت همراهی با من بود، زمانی که پیامبر رسید من خود را به خواب زدم. پیامبر دمپایی و عبایش را درآورد و روی پتو درازکش شد. بعد از اطمینان از این که من خوابم برده‌ام، به آرامی از جایش برخاست و به آرامی دَر را گشود و بیرون رفت. من هم لباس پوشیدم و حجاب کردم و عبایم را بر روی خود انداختم و تا بقیع دنبالش کردم. دیدم سه بار دستانش را بلند کرد و بعداً برگشت. من هم با عجله برگشتم، هروله می رفت. من هم سعی کردم با دویدن قبل از او به خانه برسم و دوباره خود را به خواب زدم. هنگامی که به منزل رسید، فهمیده بود که من دنبالش کرده‌ام. به من گفت (عایش) چی شده؟ آن سایه‌ای که دیدم تو بودی؟ من هم گفتم پدر و مادرم فدایت گردند، بله من

۳۷۴ - جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَزْوَرُهُ فِي اغْتِكَافِهِ فِي الْمَسْجِدِ فِي الْعَشْرِ الْأَوَّلِ مِنْ رَمَضَانَ فَتَحَدَّثَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً ثُمَّ قَامَتْ تَنْقَلِبُ فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَهَا يُقَالِبُهَا حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ بَابَ الْمَسْجِدِ عِنْدَ بَابِ أُمِّ سَلَمَةَ مَرَّ رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ فَسَلَّمَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى رَسَلِكُمَا إِنَّمَا هِيَ صَفِيَّةُ بِنْتُ حَبِيٍّ فَقَالَا سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَبَّرَ عَلَيْهِمَا فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَبْلُغُ مِنَ الْإِنْسَانِ مَبْلَغَ الدَّمِ وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْدِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَيْئًا. صحيح البخاری، كتاب الاعتكاف، باب هل يخرج المعتكف لحوائجه إلى باب المسجد.

حدیث 1930

۳۷۵ - منبع قبلی: صحيح البخاری، كتاب النكاح، باب. الغيرة. حدیث 4926

بودم. مشتی بر سینه‌ام کوبید و گفت: "چرا فکر می‌کنی خدا و پیامبرش به تو ظلم می‌کنند.. و غیره"^{۳۷۶}

خودش هم نسبت به زنانش بدگمان بوده است. مثلاً روزی که به منزل عایشه می‌رفت، مشاهده کرده که مردی پیش عایشه است. محمد با دیدن آن مرد رنگش پریده و خیلی برایش سخت بوده است. عایشه به محمد گفته است: "این برادر رضاعی (شیری) من است." محمد با عصبانیت گفته است: "خوب فکر کنید چه کسانی برادر شما هستند، بیشتر شیر دادن‌ها (شاید) به خاطر گرسنگی بوده باشد."^{۳۷۷}

ابن قیم الجوزی در کتابش به نام أخبار النساء، بیشتر از هر مؤرخ دیگری ظنین و بدگمان بودن محمد را به تصویر کشیده است. به عنوان نمونه می‌گوید: "روزی مردی نایینا به نام ابن أم مکتوم به خانگی محمد آمده بود. در آن هنگام دو تن از همسرانش حضور داشتند محمد به آن‌ها گفته است بروید و در اتاقی دیگر بنشینید. زنان گفته‌اند: "ای محمد این مرد که نایینا است و چیزی را نمی‌بیند. محمد در جواب گفته است: او نایینا است، شما که بینا هستید!"^{۳۷۸}

نمی‌توان اسلام یا خود محمد را به جرم سکسبازی متهم و گنه‌کار بدانیم. چون که سکسبازی‌هایی که در دوره اسلامی وجود داشته است، آداب و رسوم بسیار ارتجاعی و بی‌ارزشی بوده‌اند، که از رفتار و کردار باستانی شبه‌جزیره عربستان، که مرسوم بوده است، به جایی مانده است. ولی اتهام و جرمی که به اسلامیت و پیامبری محمد وارد شده است این است که؛ ارتجاعی‌ترین و بی‌ارزش‌ترین پدیده‌ی سکسبازی را با تمام جزئیاتش احیاء کرده است، آن هم به قیمت پایمال کردن کرامت انسانی زنان و نادیده انگاشتن ابتدایی‌ترین حقوق آنان. در اسلام همیشه زن را در پایین تنه‌اش خلاصه کرده‌اند و صرفاً هم چون وسیله‌ای برای ارضاء لذایذ جنسی به حساب آورده‌اند. و این حقیقتی

۳۷۶ - صحیح المسلم: کتاب الجنائز باب ما یقال ثم دخول القبور والدعاء لأهلها. حدیث 974

۳۷۷ - قَالَتْ عَائِشَةُ دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدِي رَجُلٌ قَاعِدٌ فَأَشَدَّ ذَلِكَ عَلَيَّ وَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ قَالَتْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ قَالَتْ فَقَالَ أَنْظُرْنَ إِخْوَتَكُنَّ مِنَ الرَّضَاعَةِ فَإِنَّمَا الرَّضَاعَةُ مِنَ الْمَجَاعَةِ. صحیح مسلم، کتاب الرضاع. باب إنما الرضاعه من المجاعة.

حدیث 1455

۳۷۸ - ابن قیم الجوزیه: أخبار النساء. دار المدی للثقافه والنشر سوريا/ دمشق 2001 ص 108

غیر قابل انکار است. در روایتی از محمد چنین آمده است: "زن عورت است اگر از خانه هم بیرون رود شیطان نگاهبان اوست" ^{۳۷۹}.

داشتن شمار بسیار زیادی همسر، شبهه‌ای ایجاد می‌کند که آیا محمد، توانسته است میان آن‌ها عدالت را رعایت نماید؟ نمونه‌های مستند و قابل دسترس، حکایت از این دارد، که عدالت در میان آن‌ها اجراء نشده است. مثلاً بخاری در روایتی نقل کرده است که زنان محمد، به علت زیادیشان و عدم ایده‌ای منسجم، در میان خودشان جبهه‌گیری می‌کردند. حتی در آن روایت از آن دو گروه تعبیر به دو حزب شده است. گروه اول عایشه و حفصه و صفیه و سوده بودند گروه بعدی ام سلمه و دیگر همسران بودند. ^{۳۸۰} محمد عایشه را بیشتر از دیگر همسرانش دوست می‌داشت و عایشه نیز به همین سبب به خود می‌بالید. تا جایی که ده‌مورد را به عنوان مابه‌ی مباحات و شرف و شوکت خود بر شمرده است و با این عناوین، دیگر همسران را اذیت می‌کرد. این موارد از زبان عایشه عبارتند از: "الف) غیر از من با هیچ دوشیزه‌ای ازدواج نکرده است. ب) در زمان هجرت به مدینه، پدر من یار غار او بود. ج) خداوند پاک بودن مرا در آسمان‌ها، نوید داده است. ^{۳۸۱} د) قبل از ازدواج ما، جبرئیل مرا برای محمد نشان کرده و نوید همسری مرا به وی داده است. ه) دو بار مرا در خواب دیده است. و) همراه با محمد در یک تشت، حمام کرده‌ایم. ز) در آغوش من وحی برایش نازل شده است. ح) در آغوش من جان به جان آفرین تسلیم کرده است. ط) در منزل من به خاک سپرده شد. و ادعا می‌کرد که این موارد مختص به وی بوده، و هیچ کدام از زنانش چنین مواردی از شرف و شوکت را، نداشته‌اند." ^{۳۸۲}

عایشه جدای از این که نوبت‌های سوده‌ی بدریخت و فرتوت را از آن خود کرده بود، از فرصت‌هایی دیگر برای حضور در رقابت، استفاده می‌کرد. مثلاً روزی که محمد از دست صفیه ناراحت شده بود، صفیه به عایشه پناه آورد و از وی خواست تا محمد را

379 - عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْمَرْأَةُ عَوْرَةٌ فَإِذَا خَرَجَتْ اسْتَشْرَفَهَا الشَّيْطَانُ. سنن الترمذی.

کتاب الرضاع، باب ما جاء فی کراهیة الدخول علی المغیبات. حدیث 1183

380 - صحیح البخاری، کتاب الهبة وفضلها والتحریر علیها، باب من أهدى إلى صاحبه وتحری بعض

نسانه دون بعض. حدیث 2442

381 - اشاره به مسأله‌ی فدک.

382 - الطبقات الکبری، لابن سعد، باب عائشة

نسبت به وی دلگرم نماید. در عوض نوبتی از نوبت های خویش را به وی می بخشد. و بدین ترتیب به شیوه‌ای مسالمت آمیز مشکل گشای صفییه می شود.^{۳۸۳}

اگر کسی هدیه‌ای باخود می آورد و می خواست آن را به محمد تقدیم کند، صبر می کرد تا شب نوبت عایشه. دیگر زنان محمد نارضایتی خود را از این عمل به گوش اُم سلمه رساندند تا به محمد اطلاع دهد. اُم سلمه بعد از دوبار مطرح کردن مسأله و نگرفتن هیچ پاسخی، در مرتبه‌ی سوم محمد با او گفت: "از عایشه بدگویی نکنید، چون که او تنها زنی بوده است که در موقع همبستری با وی، برایم وحی نازل شده است."^{۳۸۴} این گروه برای دومین مرحله، دست به دامن فاطمه شده‌اند، تا بلکه بتواند یکه‌تازی های محمد را در برابر عایشه، به نحوی کنترل نماید. محمد در جواب فاطمه گفته‌است: "ای دختر نازنینم؛ آیا تو کسی را که من دوست دارم، دوست نداری."^{۳۸۵} این جواب هم مهر سکوتی بر دهان فاطمه شد. در سومین مرحله‌ی تلاش این گروه، نزد زینب دختر عمه‌ی محمد می روند، او هم نزد محمد رفته، اتفاقاً در منزل عایشه هم بوده است. زینب با صدای بلند و با حضور عایشه تقاضای دادگری میان زنان را دارد. اما عایشه پاسخی دندان شکن تحویل زینب می دهد، بطوری که زینب چاره‌ای جز سکوت ندارد. محمد با نگاه معنا دار به عایشه و خطاب به وی می گوید: "دختر ابوبکر است."^{۳۸۶} یعنی از کوزه همان تراود که در اوست.

رقابت و کشمکش میان زنان به حد اعلای خود رسیده بود. سخنان ناشایست و رکیک رد و بدل می کردند. عایشه و حفصه دست به یقه‌ی هم شدند. عایشه سخنان زننده‌ای به پدر حفصه، یعنی به خلیفه عمر نثار کرد. در عوض حفصه نیز از گفتن ناسزا به پدر عایشه یعنی خلیفه ابوبکر، دریغ نکرده است.^{۳۸۷} حتی زنان همدست و هم جناح هم، در مقابل همدیگر دسیسه و توطئه‌چیده‌اند. و نمونه‌هایی نیز وجود دارد. مثلاً محمد، در روایتی از عایشه از باب مذاق بودن، غسل و حلوا به عنوان عصرا نه در کنار زنانش خبر می دهد. روزی نزد حفصه می رود و بیش از حد مجاز و انتظار نزد او می ماند. عایشه می گوید بعد از تفحص زیاد فهمیدم که علت آن ماندگاری بیش از حد، وجود غسلی ناب

383 - المسند لاحمد بن حنبل، باب (حدیث) عائشه.

384 - منبع قبلی

385 - منبع قبلی

386 - منبع قبلی

387 - الطبقات الکبری، باب ذکر أزواج رسول الله.. فصل عائشه.

بود که برایش آورده بودند. از اینرو شروع به طرح نقشه‌ای کردیم تا من بعد بیش از حد مجاز در آنجا نماند. نقشه‌ها را با کمک سوده و صفیه عملی ساخته‌است تا جایی که خوردن آن عسل را به کام محمد زهر کردند.^{۳۸۸} شب‌هایی که محمد در مجالس شب نشینی شرکت می‌کرد و مردم دورش جمع می‌شدند. معمولاً تمامی همسرانش نیز حضور داشته‌اند. حتی در این مجالس هم، بعضی اوقات هوای معاشقه‌ای جزیی بر سرش می‌زد. معترض چنین شب‌هایی و چنین عشق بازی‌هایی، تنها عایشه بوده‌است. انس روایت می‌کند: "شب‌هایی که مجلس در منزل عایشه بوده و نوبت ایشان هم بود؛ به طور اتفاقی زینب کنار محمد می‌نشیند. محمد نیز دست نوازشگرانه‌ای به سوی وی مرحمت می‌فرماید. عایشه معترض می‌شود و داد و فریاد به راه می‌اندازد و به محمد می‌گوید: "او زینب است و عایشه نیست". یعنی نوبت را مراعات کن. این اعتراض عایشه دست محمد را کوتاه می‌کند. زینب از این رفتار عایشه ناراحت می‌شود و منجر به دعوی آن دو می‌شود و تا هنگام نماز عشاء طول می‌کشد. ابوبکر در این اثنا به محمد می‌گوید به مسجد برویم برای ادای فریضه‌ی نماز، بعداً دهانشان را کاه گل بگیر. بعد از نماز ابوبکر دوباره باز می‌گردد و عایشه را مورد بازپرسی قرار می‌دهد.^{۳۸۹}

عایشه زنانی را که بدون گرفتن مهر و کابین خود را به محمد می‌بخشیدند، مورد سرزنش قرار می‌داد و آن را لکه‌ی ننگی می‌دانست (برای زنان). هر چند مسأله‌ی خود اهدایی در قرآن به صراحت بیان شده‌است ولی عایشه خطاب به این دسته‌از زنان گفته‌است: "واقعاً جای بسی شرمساریست که زنان خود را بدون گرفتن هیچ مهریه‌ای به مردان ببخشایند."^{۳۹۰} هر زمانی که حقوقش پایمال شده‌باشد مستقیماً اعتراض خود را ابراز داشته‌است و از حق خود، نگذشته‌است. حقیقتی آشکار است که عایشه در میان دیگر

388 صحیح البخاری، کتاب الطلاق، باب لم تحرم ما أحل الله لك. حدیث 4967

۳۸۹ - كَانَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تِسْعُ نِسْوَةٍ فَكَانَ إِذَا قَسَمَ بَيْنَهُنَّ لَأ يَنْتَهِيَ إِلَى الْمَرْأَةِ الْأُولَى إِلَّا فِي تِسْعٍ فَكُنَّ يَجْتَمِعْنَ كُلَّ لَيْلَةٍ فِي بَيْتِ الْبَنَاتِ يَأْتِيهَا فَكَانَ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ فَجَاءَتْ زَيْنَبُ فَمَدَّتْ يَدَهَا إِلَيْهَا فَقَالَتْ هَذِهِ زَيْنَبُ فَكَفَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدَهُ فَتَقَاوَلْنَا حَتَّى اسْتَحَبْنَا وَأَقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَمَرَّ أَبُو بَكْرٍ عَلَى ذَلِكَ فَسَمِعَ أَصْوَاتَهُمَا فَقَالَ أَخْرُجْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَى الصَّلَاةِ وَاحْضُ فِي أَقْوَاهِمِ التُّرَابُ فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ عَائِشَةُ أَلَا نَبْضِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَاتَهُ فَيَجِيءُ أَبُو بَكْرٍ فَيَفْعَلُ بِي وَيَفْعَلُ فَلَمَّا قَضَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَاتَهُ آتَاهَا أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ لَهَا قَوْلًا شَدِيدًا وَقَالَ أَنْتَصْنَعِينَ هَذَا. صحیح

مسلم، کتاب الرضاع، باب القسم بين الزوجات و بیان أن السنة أن تكون لكل واحدة. حدیث 1462

۳۹۰ - أَمَا تَسْتَجِي الْمَرْأَةُ أَنْ تَهَبَ نَفْسَهَا لِلرَّجُلِ. صحیح البخاری. کتاب النکاح، باب، هل للمرأة تهب نفسها

للرجل. حدیث 4823

زنان محمد از ذکاوت بیشتری برخوردار بوده است. علمای اسلامی او را به عنوان زیرک ترین و باهوش ترین زنی که مسایل قرآن را توانسته تفسیر نماید می شناسند هم چنین او را به عنوان منبعی موثق برای روایات احادیث نبوی به حساب می آورند.^{۳۹۱}

از صفات حسنه‌ی عایشه این بوده، که بدون هیچ شرم و پرده‌ای سرگذشت‌ها را روایت کرده است. به دور از هر گونه مرز و محدودیتی، که اکنون در میان زنان مسلمان به وفور دیده می شود، نام اندام‌های حساس و پدیده‌ها و عواقب انواع سکس، را بیان کرده است. هر سؤالی که از وی پرسیده باشند، بی پاسخ از آن نگذشته است. حتی به آلت تناسلی محمد نیز اشاره کرده است و گفته است آلت هیچ مردی همچو آلت محمد نبوده است.

وَأَيُّكُمْ يَمْلِكُ إِرْبَهُ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْلِكُ إِرْبَهُ.^{۳۹۲}

هر وقت با محمد در تفاهم و سازش بودند، می گفت به خدای محمد قسم. و هنگامی که از وی دلخور می شد، می گفت به خدای ابراهیم سوگند.^{۳۹۳} از وجود خدا و پیامبر هیچ ابایی نداشته و به هر شیوه‌ی ممکن، پرده برداری کرده است. تا جایی که در باب شأن نزول آیات نیز دخالت نموده است. عایشه نسبت به آیه‌ی پنجاه و یک سوره‌ی احزاب که در آن بحث خود اهدایی زنان است، جبهه‌گیری کرده و بخاری و ابن کثیر این واقعه را تأیید کرده‌اند. و از زبان عایشه نوشته‌اند: ”در مورد زنانی که خود را به محمد هدیه می کردند، خیلی نگران و ناراحت می شدم. مدام می گفتم: چگونه ممکن است زنی (انسانی) وجود خود را به (انسانی دیگر) پیشکش کند؟ تا این که این آیه نازل شد:

(تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ.^{۳۹۴}

”تو بت هر کدام از آن زن‌ها را که می‌خواهی به تاخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده، و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای [دوباره] طلب کنی...”

391 - وَاتَّفَقَتِ الْأُمَّةُ عَلَى كُفْرٍ قَادِفِهَا وَهِيَ أَقْفَةُ نِسَائِهِ وَأَعْلَمُهُنَّ بِلِ أَقْفَةِ نِسَاءِ الْأُمَّةِ وَأَعْلَمُهُنَّ عَلَى الْإِطْلَاقِ.

السيرة النبوية. زاد المعاد، ج 1 ص 112 فصل في أزاجه.

392 - وَأَيُّكُمْ يَمْلِكُ إِرْبَهُ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْلِكُ إِرْبَهُ. صحيح البخاری، کتاب

الحیض، باب مباشرة الحائض. حدیث 296

393 - صحيح البخاری، کتاب النکاح، باب: غیرة النساء ووجدهن. حدیث 4930

394 - الاحزاب 51

باز هم عایشه‌زبان از انتقاد نبسته و خطاب به محمد گفته‌است: "می بینم که خدایت در به انجام رسانیدن آمال و آرزوهایت با تو همگام است".^{۳۹۵} بخاری این انتقاد عایشه‌را از زبان خودش بدین گونه روایت کرده است: "نفرت و بیزاریم روز به روز نسبت به آن زنانی که خود را کادو پیچ می کردند برای محمد، بیشتر و بیشتر می شد. می گفتم، مگر زنان کالا هستند که چنین خود را هدیه می کند؟"

ابوذر هم روایتی از محمد نقل کرده است که در آن اشاره شده است که سه چیز نمازگزار را از نمازش منحرف می سازد: "الاغ، زن، سگ سیاه". از ابوذر پرسیده‌اند فرق ما بین سگ سیاه و سگ قرمز در چیست؟ ایشان هم که همین سؤال را از محمد پرسیده‌بود؛ جواب می دهد: "سگ سیاه شیطان است".^{۳۹۶}

روزی از روزها جمعی در میان خودشان بحث می کردند و بحثشان بر سر این مسأله بود که چه چیزهایی سبب ابطال نماز می شود. و به این روایت منقول از ابوذر هم استناد می کنند و الاغ و زن و سگ سیاه را هم به لیست مبطلین نماز می افزایند. عایشه با لحنی تند می گوید: "ما را همردیف، و تشبیه به سگ و الاغ کردید؟! عجب حیوان کثیفی است این زن؟" این لحن عایشه در واقع انتقاد به خود محمد است که زن را همپایه و هم طراز سگ و الاغ دانسته‌است. عایشه در روی محمد صدایش را بلند کرده و محمد از دست وی به پدرش ابوبکر شکایت کرده است.^{۳۹۷} در واقع علیه آن آیه عمل کرده است که می گوید:

" يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ^{۳۹۸}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید."

این رویگردانی از آیات، سرانجام گلایه و تنبیه ابوبکر را به همراه داشته است.^{۳۹۹}

۳۹۵ - عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كُنْتُ أَغَارُ مِنَ اللَّاتِي وَهَيِّنَ أَنْفُسَهُنَّ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَقُولُ أَتَهَبُ الْمَرْأَةُ نَفْسَهَا؟ فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى "تُرْجَى مِنْ نَشَاءِ مَنَّهُنَّ وَتُوَوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ أِتَعَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ" قُلْتُ مَا أَرَى رِبْكَ إِلَّا يُسَارِعُ فِي هَوَاكَ. تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه 50 الاحزاب. هم چنین صحیح البخاری. کتاب النکاح، باب، هل للمرأة تهب نفسها للرجل.

396 - يَفْطَعُ صَلَاتَهُ الْجَمَارَ وَالْمَرْأَةَ وَالْكَلْبَ الْأَسْوَدَ قُلْتُ يَا أَبَا ذَرٍّ مَا بَالُ الْكَلْبِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْكَلْبِ الْأَخْمَرِ مِنَ الْكَلْبِ الْأَصْفَرِ قَالَ يَا ابْنَ أَخِي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا سَأَلْتَنِي فَقَالَ الْكَلْبُ الْأَسْوَدُ شَيْطَانٌ. صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب قدر ما یستر المصلی.

397 - سنن أبي داود. کتاب الأدب. باب ما جاء فی المزاح.

398 - الحجرات 2

399 - الطبقات الكبرى، باب ذکر أزواج رسول الله.. فصل عائشة.

نسبت به ازدواج های مکرر و گرفتن همسران غیر قریشی، معترض شده و باتوپ و تشرهائیش به محمد گفته است: ”دستش هم به غریبه ها رسید، تنها مانده از ما سیر شود و کاملاً در خدمت بیگانه ها باشد.“^{۴۰۰}

عایشه همانند هر انسان با احساس و دارای امیال و آرزوها؛ حق داشته است که از خود دفاع کند. اما بی ارزش بودن زنان و نبود پایگاه اجتماعی زنان در جامعه ی آن روزگاران، تلاش های وی را عقیم ساخته است. در جایی دیگر و به خاطر گرفتار نیامدن دختری در دام تعدد زوجات، دخترکی نونهل به نام ملیکه بنت کعب که پدرش را در جنگ بدر از دست داده بود، مخفیانه توطئه ای چیده و آن زن را نسبت به این عمل پشیمان کرده است. به او گفته بود شرمسار نمی گردی همسر مردی شوی که قاتل پدرت است. این جمله او را از این ازدواج پشیمان می کند، هر چند که محمد او را خواستگاری کرده، و به عقد خود در آورده بود.^{۴۰۱}

همان طور که شرح آن گذشت عایشه برایش دشوار بوده، کسی هم چون جویریة قسمتی از زندگی او را تصاحب نماید. صفیه از زمره ی زنانی بوده که محمد او را به عنوان غنایم جنگی تصاحب کرده است. به همین خاطر آماج طعنه و تشرهائ عایشه قرار گرفته است. جویریة هم به خاطر افتخارات عشیره ای که دیگر زنان داشتند و او از آن بی بهره بود، مورد سرزنش و کنایه ها قرار می گرفت؛ او هم شکایت و گلایه ی خود را به محمد می رسانید. محمد نیز این تشرها را به حساب حسادت زنانه گذاشته و گفته که مهریه او بیشتر از دیگر زنان است. چون که به خاطر جویریة چندین اسیر و کنیز را از قبیله ی (بنی مصطلق) آزاد کرده است.^{۴۰۲} مجموع این حوادث، ذهنیتی به محمد القاء کرده است که در هنگام برگشتن به خانه، سه بار گفته است در اینجا فتنه و دسیسه ای بر پا خواهد شد که محل رشد شاخ های شیطان خواهد بود.^{۴۰۳}

400 - الطبقات الكبرى، باب ذکر أزواج رسول الله.. فصل عائشة.

۴۰۱ - منبع قبلی

۴۰۲ - أن جویریة قالت للنبی صلی الله علیه وسلم إن نساء ک یفخرن علی قال أولم أعظم صدقک ألم أعتق کل أسیر من بنی المصطلق. المنتخب من کتاب أزواج النبی: قصة تزویج النبی جویریة بنت الحارث بن أبی ضرار.

403 - قام النبی صلی الله علیه وسلم خطیباً فأشارَ نحوَ مسکنِ عائِشَةَ فقالَ هُنَا الفِتنَةُ ثَلَاثًا مِنْ حَيْثُ یُطْلَعُ قَرْنُ الشَّیْطَانِ. صحیح البخاری. کتاب فرض الخمس. باب ما جاء فی بیوت أزواج النبی. حدیث 2937

اگر جوانب این روایات را با دقت بررسی کنیم، برایمان روشن خواهد شد، که اگر چه عایشه خود نیز مسلمان بوده است و به خدا و محمد ایمان داشته است، ولی در مقابل حقوق ابتدایش با دیدی شبه‌آلود به محمد و مسائل نگاه کرده است. و کاملاً درک کرده است که خدایش طرفدار محمد است تا دیگر مسلمانان. همیشه محمد برای رسیدن به کامیابی هایش به حربی خداوند تمسک جسته است و مدام با استفاده از این حرب‌ها، برای رسیدن به آمال و آرزوهایش، آماده‌ی پیاده کردن آیه‌ای بوده است.^{۴۰۴}

حفصه دختر عمر نیز، با عایشه هم عقیده و هم نظر بوده است. به عنوان همسر محمد همیشه فردی معترض و مدافع از حقوق خویش بوده است. دفاع از حقوق خود در جامعه‌ی شبه جزیره‌ی عربستان از موارد نادر هستند و هیچ زنی توانایی این چنین دفاعیاتی نداشته است. طبیعی است که چنین رفتارهایی با عادات و رفتار محمد مغایرت داشته است. غیر از به کارگیری و استفاده‌ی بهینه از نظام مردسالاری و سروری خویش، با حربی قرآن و سوء استفاده از جملاتی به نام آیه، بارها حفصه یا عایشه را تهدید کرده است. مانند آیه‌ی چهارم از سوره‌ی تحریم:

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ.^{۴۰۵}

اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر است] واقعاً دل‌هایتان انحراف پیدا کرده است و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید، در حقیقت خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و مؤمنان صالح [نیز یاور اویند] و گذشته از این فرشتگان [هم] پشتیبان [او] خواهند بود.

به سبب این که، این آیه اختصاص به همسران محمد داشت و مربوط به مشکلی خانوادگی و در عین حال بیانگر معضلی اجتماعی بوده است؛ کسی به درستی شأن نزول آن را نمی‌فهمید. عبدالله بن عباس شخصیت نامدار اسلام اذعان می‌دارد که خیلی در این باره کنجکاو شدم تا شأن نزول این آیه برایم روشن شود که خدا با چنین آیه‌ای آن دو زن را این گونه تهدید کرده است “اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر

404 - تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه 50 الاحزاب.

405 - التحریم 4

است]...." و الخ روزی از عمر بن خطاب پرسیدم این افراد چه کسانی بوده‌اند. در جواب گفت: "عایشه و حفصه هستند".^{۴۰۶}

عایشه و حفصه به سبب دلربایی صفیه، به وی رشک برده‌اند. و از این که صفیه همسر محمد است، ناخشنود بودند. از این رو با گوشه و کنایه به او گفته‌اند؛ تو کنیزکی یهودی هستی، ما از شما برتر و نجیب زاده‌تریم. برای ما مهریه تعیین شده و حتی نسبمان با محمد یکی است. صفیه چاره‌ای جز جواب دادن و زاری کردن و بازگویی ماجرا برای محمد نداشته‌است. محمد نیز، تنها با دلجویی می‌توانست التیام (تبعیض طبقاتی) دهد.^{۴۰۷}

طبری در تفسیر خویش یکی از اعتراضات عایشه و حفصه بر ضد محمد را ثبت کرده است. این داستان اگر چه بسیار حیرت آور است اما متأسفانه کسی به آن اشاره‌ای نکرده است. در تفسیر طبری چنین آمده است: "منظور از آیه‌ی اول از سوره‌ی تحریم که می‌گوید: (ای پیامبر چرا چیزهایی را که خداوند برایت حلال کرده است از خود حرام می‌کنی) این است که، پیامبر با کنیزش در حال معاشقه بوده است که در این موقع حفصه همسر محمد شاهد ماجرای منازل آن دو بوده است. حفصه بسیار مشوش و ناراحت می‌شود. به محمد می‌گوید حالا با چشمان خودم دیدم که چه کار می‌کردید، مگر من از دیگر زنان سر به زیر تر و آرام تر نبودم. پیامبر می‌گوید: "آرام باش و پیش کسی سخنی نگو، من نیز قول می‌دهم آن کنیز را از خودم حرام کنم و به هیچ وجه نزدیکش نشوم. حفصه در جوابش می‌گوید: "چگونه می‌توانی دستور خداوندی را از خودت حرام کنی، در صورتی که خداوند این کار را برایت حلال کرده است؟؟ اما محمد سوگند یاد می‌کند که نزدیکش نشود".^{۴۰۸}

۴۰۶-.. و لَمْ أَزَلْ حَرِيصًا عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عَمْرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ الْمَرَاتَيْنِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّتَيْنِ قَالَ اللَّهُ لَهُمَا (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا) فَحَجَجْتُ مَعَهُ فَعَدَلْتُ مَعَهُ بِالْإِدَاوَةِ فَتَبَرَّزْتُ حَتَّى جَاءَ فَسَكَبْتُ عَلَى يَدَيْهِ مِنَ الْإِدَاوَةِ فَتَوَضَّأَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ الْمَرَاتَانِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّتَانِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمَا (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا) فَقَالَ وَآ عَجِبِي لَكِ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ. صحيح البخاری: كتاب المظالم باب: العرفه والعلیه المشرفه فی السطوح و غیرها. حدیث 2336

407- ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَبِئْتُ سَنَّهُ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عَمْرَ عَنِ الْمَرَاتَيْنِ اللَّتَيْنِ تَطَاهَرَتَا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلْتُ أَهَابَهُ فَنَزَلَ يَوْمًا مَنزِلًا فَدَخَلَ الْأَرَائِكَ فَلَمَّا خَرَجَ سَأَلْتُهُ فَقَالَ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ صحيح البخاری: كتاب اللباس، باب، ما كان النبي صلى الله عليه وسلم يتجوز من اللباس والبسط.

سنن الترمذی، ج 2 رقم الحدیث 3983

۴۰۸ - تفسیر الطبری: فی تفسیر آیه 4 من صوره التحریم.

این کنیز چه کسی بود؟ اصل ماجرا از چه قرار است؟ در قسمت بعدی، وقایع مربوط به این کنیز را مورد بررسی قرار می دهیم.

بخش دوم

واقعه‌ی ماریه‌ی قبطی

ماریه بنت شمعون. مشهور به (ماریه القبطیه) یکی از کنیزان اهدایی پادشاه اسکندریه بوده است که برای محمد فرستاده‌اند. ماریه همراه با خواهرش سیرین و پسر عمویش مابور، هر سه جزو اهداشدگان به محمد بوده‌اند. محمد سیرین را به یکی از اصحابش به نام حسن بن ثابت می بخشد. و ماریه و مابور را هم برای خود نگه می دارد.^{۴۰۹} احتمالاً ماریه خیلی خوشگل و زیبا بوده است که شامل ازدواج های بدون خواندن عقد و نکاح برای محمد شده، و او را بر خود حلال کرده است. در سال هشت هجری، از او صاحب فرزندی می شود به نام ابراهیم. اما در هجده ماهگی از دنیا می رود.^{۴۱۰} برخی از روایت ها حکایت از آن دارند که ابراهیم پسر محمد نبوده بلکه پسر مابور است. یعنی این فرزند ولد زنایی است منتسب به محمد. این شایعات جدای از این که به گوش خود محمد هم رسیده در میان مردم و حتی در میان مؤرخان نیز بحث شده است.

در روایات چنین نقل شده است که محمد با ماریه همبستر شده و او را حامله ک رده است. ماریه فرزندی به دنیا آورده به نام ابراهیم. احتمال می دهند که چهره و رخسار این فرزند با چهره و رخسار محمد متفاوت بوده باشد. از این رو در میان مردم صحبت هایی بر سر زبان ها شایع شد، که محمد با ماریه رابطه‌ای برقرار نکرده، بلکه این فرزند نتیجه‌ی همبستری با مابور بوده است. می گفتند محمد به خاطر نداشتن پسر، او را پسر خود به حساب آورده است. در ادامه‌ی همان روایت آمده است که روزی محمد آن بچه را نزد عایشه می برد، از او می پرسد خوشگل است.. نه؟ به من شبیه است.. نه؟ عایشه با تعجبی خانمانه نظری بر آن نوزاد افکنده به محمد گفته است: ”رخسارتان با هم شبیه نیستند.” این کلام عایشه چنان تأثیری در وجود محمد می گذارد، که به علی بن ابیطالب فرمان

409 - تفسیر الطبری: فی تفسیر آیه 4 من صورۃ التحریم

۴۱۰ - ماریه بنت شمعون وهی التي أهداها إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم المقوقس صاحب الإسکندریه. الحاکم، ذکر، سراری رسول الله صلی الله علیه وسلم فأولهن ماریه القبطیه (أم ابراهیم)

می دهد؛ هر جا مابور را ببیند، سر او را از تنش جدا سازد. علی پسران پسران مابور را روی درخت خرمایی می یابد ولی از سر بریدنش صرف نظر می کند زیرا فهمید که مابور اخته شده است.^{۴۱۱}

به دو دلیل احتمال می رود که مسأله‌ی معاشقه و همخوابگی ماریه با پسر عمویش مابور، واقعیت داشته باشد. اول اینکه؛ رخسار و هیبت این بچه با شکل و شمایل محمد شباهتی نداشته است. از همه مهم تر این که، زمانی که محمد تک همسر بود و همخوابگی هایش مطابق ارگانسیم خدیجه به طور طبیعی تنظیم شده بود، صاحب سه پسر و چهار دختر می شود. اما زمانی که دست به تعدد زوجات زد و برای آن تعداد از زنانش بایستی مدام در حال ارگاسم باشد، از اینرو از میزان غلظت منی و اسپرم هایش، کاسته می شود. این رقیق شدن اسپرم ها تأثیری مستقیم، بر زاد و ولد وی می گذارد. و چون در دوران کهولت و پیری بوده است توانایی کاملی برای زادن اولاد نداشته است. از نظر پزشکی نیز ثابت شده است انسانی که مدام مشغول ارضاء خود، یا مشغول اعمال جنسی باشد یا این که در سن پیری باشد، منی وی رقیق شده و توانایی بارور کردن تخمدان را ندارد. از این رو به غیر از خدیجه، از دیگر همسرانش نتوانسته است صاحب فرزندی شود. دلیل دوم را با مستندات منطقی بررسی می کنیم. اگر محمد توانایی بارور کردن زهدان را داشته است، بایستی از دیگر زنانش مانند صفیه و جویرییه و ریحانه و عایشه بچه دار می شد. مخصوصاً که این زنان از جمله زنان کم سن و سال و هم چنین ملکه‌ی زیبایی بوده‌اند. و از نظر فیزیولوژیکی آمادگی کامل برای بچه دار شدن را داشته‌اند. از طرف دیگر، صفیه و جویرییه و ریحانه از شوهران قبلیشان صاحب فرزند شده بودند. در اینجا توجیه واقعه که گویا مابور اخته بوده است تنها جهت اختفاء و جلوگیری از آبروی بر باد رفته‌ی پیامبر، از جانب راویان بر آن افزوده شده است.

۴۱۱- أهدیت ماریه إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعها ابن عم لها، فوقع عليها وقعة فاستمرت حاملا، فزفلها ابن عمها، فقال أهل الإفك والزور من حاجته إلى الولد أدعى ولد غيره. فدخل به على النبی صلی الله علیه وسلم ذات یوم، فقال: کیف ترین؟؟ فحملتی ما یحمل النساء من الغیره، قلت: ما أری شیها. وبلغ رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یقول الناس، فقال لعلی بن ابی طالب: خذ هذا السیف فانطلق فاضرب عنق بن عم ماریه حیث وجدته. فانطلق، فإذا هو علی نخله، فلما نظر إلى علی ومعہ السیف استقبلته، فسقطت الخرقه، فإذا هو لم أصحابهما الله عز وجل له ما للرجال شیء ممسوح. الحاکم، ذکر / سراری الرسول. هم چنین تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه (1) التحریم.

همان طور که اشاره شد محمد قبل از ازدواج با ماریه، با وی همخوابگی داشته و اسلام نیز بر واقعیت داشتن این مسأله، صحه می گذارد. از دیدگاه اسلام ماریه بر محمد حلال بوده است تنها به این سبب که کنیز وی بوده است. ماریه به سبب دو واقعه‌ی تاریخی بزرگی که برایش پیش آمده است؛ در تاریخ اسلام جایگاهی در خور توجه پیدا کرده است. اول به سبب فرزند مظنون و منتسبی است به نام ابراهیم که آن را به محمد نسبت داده‌اند. دوم اینکه: به سبب همان واقعیت جنسی است که برایش پیش آمده است و قبلاً اشاره‌ای جزئی به آن داشتیم. اکنون واقعیات زندگی پر فراز و نشیب ماریه‌را از جوانب مختلف مورد بررسی قرار می دهیم.

روزی که در حرمرسرای محمدی، نوبت به سرای حفصه رسید. قبل از انجام هر عملی حفصه رخصت خواست تا به خانه‌ی پدریش برود، گویا در آنجا چیزی جا گذاشته و باید با خود بیاورد. محمد اجازه‌ی خروج داد. با رفتن حفصه برای محمد فرصتی ایجاد می شود تا معاشقه‌ای با ماریه داشته باشد. ماریه پیشنهاد محمد را اجابت می نماید و در رختخواب حفصه گرم معاشقه می گردند. دست بر قضا قبل از اتمام سکس، حفصه مراجعت می کند. به خانه می رسد می بیند که درب منزل از پشت بسته شده است. ناچاراً جلوی در می نشیند تا محمد و ماریه از حرمگاه خود خارج شوند. محمد با پیشانی عرق آلود و شرمنده بیرون می آید. حفصه با دیدن چنین تصاویری که حکایت از اتمام سکس داشته است، کاسه‌ی صبر و تحملش لبریز می شود. شروع به گریه و زاری و داد و فریاد می کند. به محمد می گوید: "معلوم بود که چرا به آسانی اجازه‌ی خروج دادی؟ می خواستی با کنیزت بر روی رختخواب من همبستر شوی؟ جرأت نداشته‌ای در منزل دیگر همسرانت چنین عملی را انجام دهی؟ قسم به خدا کاری غیر شرعی و حرام مرتکب شده‌ای؟" محمد هم سوگند یاد می کند که این کنیز خودم است و خدا آن را برایم حلال کرده است! ولی به خاطر تو، او را از خود حرام می کنم. به شرطی که نزد هیچ کدام از همسرانم لب به سخن نگشایی. اما حفصه با کوبیدن به در و دیوار خانه‌ی عایشه از وی مژدگانی خواسته است که محمد، ماریه را از خود حرام کرده و از دست ماریه خلاص شده‌ایم.^{۴۱۲}

۴۱۲ - فَقَالَتْ أَيْ رَسُولَ اللَّهِ فِي بَيْتِي وَعَلَى فِرَاشِي؟ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِحَفْصَةَ "أَلَا تُخْبِرِي أَحَدًا وَإِنَّ أُمَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَى حَرَامٍ" فَقَالَتْ أَتَحَرَّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ؟ قَالَ "قَوْلَ اللَّهِ لَا أَقْرِبُهَا" قَالَ فَلَمْ يَقْرُبْهَا حَتَّى أُخْبِرَتْ عَائِشَةُ. الواحدی، اسباب النزول، ابو الحسن الواحدی النیسابوری، مؤسسه الحلبي بالقاهرة طبعه 1968. ابن کثیر فی تفسیر الآیه 1-5 التحريم.

مسأله به گوش عایشه می رسد و خود به خود به وسیله‌ی عایشه و حفصه مسأله بزرگ می شود و اسباب دردسری برای پیامبر فراهم می گردد. محمد مثل همیشه برای سرپوش گذاشتن به اعمال ننگینش، و سرکوب زنانش، به آیه‌ای از آیات قرآن پناه می برد:

أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ. إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةِ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ. عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنْ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَاتِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ تَيَّابَاتٍ وَأَبْكَارًا. ۴۱۳

ای پیامبر چرا برای خشنودی همسرانت آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده، حرام می کنی؟ خدا [ست که] آمرزنده مهربان است. قطعاً خدا برای شما [راه] گشودن سوگندهایتان را مقرر داشته است و خدا سرپرست شماست و اوست دانای حکیم. و چون پیامبر با یکی از همسرانش (حفصه) سخنی نهانی گفت و همین که وی آن را [به زن دیگر، عایشه] گزارش داد و خدا [پیامبر] را بر آن مطلع گردانید [پیامبر] بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی [دیگر] اعراض نمود. پس چون [مطلب] را به آن [زن] خبر داد وی گفت چه کسی این را به تو خبر داده. گفت مرا آن دانای آگاه خبر داده است، اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [بہتر است] واقعاً دلہایتان انحراف پیدا کرده است و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید در حقیقت خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و مؤمنان صالح [نیز یاور اویند] و گذشته از این فرشتگان [هم] پشتیبان [او] خواهند بود. اگر پیامبر شما را طلاق گوید امید است پروردگارش همسرانی بہتر از شما مسلمان، مؤمن، فرمانبر، توبه کار، عابد، روزه دار، بیوه، و دوشیزه به او عوض دهد.

بدین ترتیب این آیات آب ها را از آسیاب انداختند. بازتاب این واقعه در بیشتر منابع اسلامی، سؤالات و شبهات و انتقادات زیادی را در عصر کنونی ایجاد کرده است. جای شگفتی است که محمد همراه کنیزش در حال معاشقه باشد. یکی دیگر از زنانش ماجرا را بفهمد و برای دفاع از حقوق پایمال شده‌ی خود و نفی تجاوزی که صورت گرفته است، حفصه را تهدید به طلاق دادن نماید. مطابق معیار و ارزش های امروزی می توان گفت که محمد به کنیز عقد نکرده اش، تجاوز کرده است! با این کار فرهنگ و قوانین و آداب دوران هایی را زنده نگه داشته است، که مشهور به همان دوران

عشیره‌گری و جاهلیت قبل از اسلام در شبه جزیره‌ی عربستان است. با آن تعداد همسرانی که داشته است ارضاء جنسی و روحی نشده است و دزدکی تجاوز جنسی انجام داده است و در اولین فرصت، نبود همسرانش را غنیمت شمرده، و بلافاصله با کنیزش همبستر شده است. در آیات قرآنی صراحتاً اشاره شده است که مالکین حق سکس و انجام عمل جنسی با کنیزانشان را دارند و هیچ گناهی برایشان نیست.^{۴۱۴}

این واقعه سندی حقیقی برای حلالیت بخشیدن و مشروع بودن تجاوز مسلمانان به کنیزانشان است. و در ماندگاری این فرهنگ عشایری خود محمد پیشاهنگ میدان است. اگر محمد این کار را در منزل حفصه انجام نمی داد، این گونه رازش برملا نمی شد. یا اگر با ماریه با شیوه‌ای دادپورانه رفتار می کرد و از ملک خود، مهریه‌ای برایش تعیین می کرد، یا حداقل حقوقی همانند دیگر زنانش برای او تعیین می کرد؛ هم چنین به شیوه‌ای معمولی و با آزادی نه دزدکی در منزلگاه خودش با وی همبستر می شد؛ این چنین مورد مسخره و مزاح آن‌ها و تحقیر حفصه واقع نمی شد. حفصه زنی با جرأت و اهل دعوا و مرافعه بود و در مقابل این نوع کارها نمی توانست سکوت نماید. می بایست محمد این واقعیت رفتاری حفصه را می پذیرفت. چون که قبلاً هم به خاطر منش خشونت‌گرایانه‌اش، یک بار وی را طلاق داده‌اند. از دگرسو رفتار خشن حفصه، هیچ حد و مرزی را باقی نگذاشته بود. هم چنانکه در روایتی آمده است که با فرمان و دسیسه‌ی او یک نفر کشته شده است.^{۴۱۵} عمر بن خطاب از ماجرا اطلاع داشته و قسم خورده است که محمد، تنها به خاطر اوست که حفصه را طلاق نمی دهد والا محمد اصلاً وی را دوست نمی دارد.^{۴۱۶} آری.. همان حفصه‌ای که این بار باعث شد یکی از وقایع سکسی محمد؛ در تاریخ اسلام گم و گور نشود.

قبل از ظهور اسلام، زنان باسوادى در منطقه بوده‌اند یکی از این زنان الشفاء بنت عبدالله بوده است این زن حفصه را آموزش خواندن و نوشتن داده بود. محمد هم اطلاع داشت. روزی از روزها محمد به این زن می گوید: "هم چنان که به او خواندن و نوشتن را یاد می دهید، با دعایی یا وردی، او را نیز آموزش سکوت و سر به زیری بده."^{۴۱۷}

414 = {وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ..} (24) سورة النساء

415 - أَنَّ حَفْصَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَتَلَتْ جَارِيَةَ لَهَا سَحْرَتَهَا وَقَدْ كَانَتْ دَبَّرَتْهَا فَأَمَرَتْ بِهَا فُقِّئَتْ. موطأ مالک، کتاب العقول، باب ما جاء فى الغيلة و السحر. حدیث 2575

416 - تفسیر القرطبی فی تفسیر التحريم 4

417 - المسند للإمام أحمد بن حنبل، المجلد السادس، حدیث الشفاء بنت عبد الله.

وجود مشکلاتی این چنینی در میان خانواده‌های محمد، او را به موضعی رسانیده بود که به عنوان تنبیه، نزد هیچ کدام از زنانش نرود. و عهد کرد: "ما أنا بداخل علیهن شهرا. تا یک ماه دیگر نزد هیچ کدام از آن‌ها نخواهم رفت".^{۴۱۸} اما با وجود سوگندی که خورده بود تاب تحمل از کف می‌دهد و بیست و نه روز را سی روزه به حساب می‌آورد و پیش یکی از زنانش می‌رود. هنگامی که مردم از علت این کار محمد جو یا می‌شوند، جوابی بدین گونه تعجب آور تحویل مردم می‌دهد:

فاعتزل النبي صلى الله عليه وسلم من أجل ذلك الحديث حين أفضته حفصة إلى عائشة، وكان قد قال: ما أنا بداخل عليهن شهرا، فلما مضت تسع وعشرون، دخل علي عائشة فبدأ بها، فقالت له عائشة: إنك أقسمت أن لا تدخل علينا شهرا، وإنما أصبحنا لتسع وعشرين ليلة أعدنا عدا، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: (الشهر تسع وعشرون).^{۴۱۹}

بعد از ماجرای ماریه^{۴۲۰} و بعد از آنکه حفصه آن را به گوش عایشه رسانید و موضوع همه گیر شد، پیامبر به مدت یک ماه، قرار جدایی از همسرانش را می‌گذارد. اما در روز بیست و نهم از عایشه شروع می‌کند. عایشه به او گفت به خوبی حساب کرده‌ام، اکنون در بیست و نهمین شب قرار داریم. محمد هم در جواب می‌گوید ماه بیست و نه روز است.

حتی یک ازدواج محمد از روی عشق و خاطرخواهی نبوده است. قبلاً با هیچ کدام از زنانش دوستی نکرده است. این معضل خود به خود از آن اندیشه‌ی اسلامی نشأت می‌گیرد که، عشق و دوستی و صحبت و مراوده‌ی دختر و پسر، قبل از ازدواج را حرام می‌دانند. در اسلام به هیچ وجه، حتی اشاره‌ای جزئی هم به دوستی و عشق و محبت میان این دو موجود با احساس نشده است. اساس و بنیاد خانواده در اسلام بر مبنای عشق و محبت و دوستی و احترام متقابل همسران نیست؛ بلکه شالوده‌ی خانواده‌ای اسلامی، بر اساس مجموعه‌ای ایده‌های مشخص است که اسلام آن‌ها را تعیین کرده است. و قطعاً اساس آن چیزی جز پایمال کردن کرامت انسانی زن نیست. بنیاد خانواده در اسلام بر اساس چهار ستون زیر بنیان نهاده شده است و مسلمانان بایستی با ایمانی کامل دستورات رهبر دینی خود، محمد را مد نظر داشته باشند.

418 - صحيح البخاری، كتاب النكاح، باب: موعظة الرجل ابنته لحال زوجها. 4895

419 - صحيح البخاری، كتاب المظالم، باب: الغرفة والعلية المشرفة في السطوح وغيرها. حديث 1779

420 - در بخش مربوط به ماریه از آن بحث شده است .

تُنَكِّحُ الْمَرْأَةَ لِأَرْبَعٍ لِمَالِهَا وَلِحَسْبِهَا وَجَمَالِهَا وَلِدِينِهَا فَاطْفَرُ بَدَاتِ الدِّينِ تَرَبَّتْ يَدَاكَ.^{۴۲۱}

به خاطر یکی از موارد زیر می توان زن گرفت: "یا به خاطر ثروتش، یا به خاطر ایل و تبارش، یا به خاطر زیباییش، یا به خاطر دینش. اگر به دینش تمسک بجویی به راه پر خیر و برکتی راه می یابی".

اگر چه سفارش بر دینداری زن نموده اند، اما ناخودآگاه یا از روی آگاهی مسأله‌ی دین را در مرتبه‌ی چهارم اهمیت، یعنی بعد از ثروت و تبار و ظرافت قرار داده اند. مسأله‌ی اصلی در زندگی مشترک اقتصاد است. در این میان خواسته‌های زن هیچ گونه اهمیتی ندارد والا به آن اشاره‌ای هم می شد. سخن از عشق و دوستی به میان نیامده است. مطابق این حدیث، ملاکهای انتخاب زن به عنوان شریک زندگی عبارتند از: ثروت، تبار، زیبایی و بالاخره دینداری است.

در آخرین پاراگراف این قسمت لازم است به واقعه‌ی بزرگ و تاریخی زنا‌ی یکی از زنان محمد اشاره کنیم و آن کسی نیست بجز عایشه. ولی این مبحث را در قسمت زنا و احکام شریعت اسلام بیان کرده ایم چون که این واقعه پیوندی مستقیم با احکام مربوط به زنا، دارد.

فصل شش

سکس و شرع و زن

دیدگاه مردان نسبت به زنان به عنوان شرف خودشان، غیر از مستحکم نمودن جایگاه خرافی دین و بی ارزش قلمداد نمودن زنان، در عین حال اهانتی بزرگ به خود مردان را با خود یدک کش می کند.

باب اول

الف) زنا و جایگاه اجتماعی - جنسیتی عایشه در اسلام

421- صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب، الأكفاء فی الدین. حدیث 4802

انجام سنگسار به شیوه‌ای کلاسیکی، این گونه انجام می‌شود که عده‌ای از مؤمنان واقع در یک منطقه‌ی جغرافیایی، با استفاده از تعاون و همکاری، فرد فرد و یا به شیوه‌ی دسته‌جمعی، خون زنی را با استفاده از سنگ، می‌ریزند. مسلمانانی که دیدگاه عقیدتی نسبت به کشتار انسان‌ها و مخصوصاً قشر زنان این گونه بار آمده‌اند، تخلیه‌ی روانی می‌شوند.

بخش اول: زنا در اسلام

از دیدگاه اسلام⁴²² زنا عبارتست از: "عملی سکسی و غیر شرعی میان دو جنس مذکر و مؤنث". طبق احکام اسلامی، مشروعیت رابطه‌ی جنسی میان این دو جنسیت، تنها در سایه‌ی عقدی اسلامی میسر خواهد شد. در غیر این صورت هر نوع عمل سکسی، به هر طریقی و به هر نوعی و میان هر جنسیتی که انجام گیرد، زنا محسوب می‌شود.

وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا.⁴²³

و به زنا نزدیک مشوید چرا که آن همواره زشت و بد راهی است. در اسلام زنا عملی ناشایست شناخته شده است. در نظر عامه‌ی مردم مقید به مسائل اسلامی، زنا عبارتست از جماع کامل میان دو نفر. اما بر اساس احکام اسلامی رسیدن به ارگاسم یا عدم ارگاسم کامل، زنا محسوب شده و گناهی کبیره است و مسلمانان را نسبت به انجام آن برحذر داشته‌اند. پیش از عقد، حتی دوستی و خاطر خواهی، بوسه و عشق و حال، صحبت و نگاه کردن، نوازش و مالش همگی جزء زنا محسوب می‌شوند. حتی صحبت کردن در مورد اندام‌های جنس مخالف و یا دیدن تصاویر هوس انگیز نیز حرام است. در صحیح بخاری، انواع زنا، با جزئیات آن، بیان شده است، تاجایی که میعاد عشقی نیز در زمره‌ی زنا، به حساب آمده است.⁴²⁴

از دیدگاه محمد؛ زنا تنها عبارت از جماع کامل دو انسان نیست. بلکه، چشم با نگاه کردن زنا می‌کند، زبان با ابراز کردن، دل با میل داشتن، دامن (اندام‌های جنسی) نیز

⁴²² - تحقیقات این قسمت تنها مختص به دین اسلام است، به همین خاطر نظریات کاملاً جنبه‌ی اسلام محورانه دارند.

423 - الاسراء 32

424 - صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب: قول الله جل وعز: {ولا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساء أو أکنتم فی أنفسکم علم الله - الآية إلى قوله - غفور رحیم}. البقرة: 235.

یا ماموریت را به انجام می رساند یا آن را سرکوب می کند. هم چنین وی معتقد است که هر انسانی به سهم خود گناه گونه‌ای زنا به پایش نوشته شده است. و ناچاراً طبق قانون جبر بایستی آن ها را مرتکب شود.^{۴۲۵} برای مثال محمد برای مصون ماندن افراد از ارتکاب زناى چشمی، گفته است: "نباید مرد به جلو یا به عقب مردی دیگر نگاه کند. هم چنین زن نیز نباید به جلو یا به عقب زن دیگری چشم بدوزد."^{۴۲۶}

این عباس روایت می کند: "در هنگام نماز جماعت، زنی پشت سر محمد نماز می خواند، به خدا سوگند، الهی زیبایی بود. برخی از اصحاب در صفوف جلو نماز می خواندند تا توجهشان به او جلب نشود. اما برخی دیگر در صفوف عقب تر جای می گرفتند و زمانی که آن زن به سجده می رفت، دزدکی به باسن وی نگاه می کردند."^{۴۲۷}

عملی این چنین جزء زناى چشمی به حساب می آید. در رابطه با این مسئله، آیه‌ای در قرآن مکتوب شده است.^{۴۲۸}

آرایش برای زنان حرام است. محمد با توسل به آتش جهنم زنانی را که آرایش کرده و مردان را اغوا می کنند، مورد تهدید قرار داده است: "آن زنانی که لباس به تن دارند و در عین حال عریان هستند، در زمره‌ی اهل آتش هستند."^{۴۲۹} آن ها همان کسانی هستند که؛ خودشان اغفال شده‌اند و دیگران را نیز اغفال می کنند. کسانی که، گیسوی خویش را همانند کوهان شتران، می آریند. اینان نیز در زمره‌ی بهشتیان نیستند و حتی بویی از آن نیز نمی برند، و با بوی بهشت فرسخ ها فاصله دارند."⁴³⁰

۴۲۵ - (قال أبو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم إن الله كتب على بن آدم حظه من الزنا أدرك ذلك لا محالة فزنا العين النظر وزنا اللسان المنطق والنفس تمنى وتشتهى والفرج يصدق ذلك كله أو يكذبه). صحيح البخاری، كتاب الاستئذان باب، زنا الجوارح دون الفرج حديث 5889

426 - (قال رسول الله: "لَا يُنْظَرُ الرَّجُلُ إِلَى عَوْرَةِ الرَّجُلِ، وَلَا الْمَرْأَةُ إِلَى عَوْرَةِ الْمَرْأَةِ"). صحيح مسلم، كتاب الحيض، باب تحريم النظر إلى العورات. حديث 338

427 - (عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ كَانَتْ تُصَلِّي خَلْفَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِمْرَأَةً حَسَنَاءَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَا وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِثْلَهَا قَطُّ وَكَانَ بَعْضُ الْمُسْلِمِينَ إِذَا صَلَّوْا اسْتَفْتَدُوا بِعَيْنِي لِنَلَا يَرَوْهَا وَبَعْضُ يَسْتَأْجِرُونَ؛ فَإِذَا سَجَدُوا نَظَرُوا إِلَيْهَا مِنْ تَحْتِ أَيْدِيهِمْ). تفسير ابن كثير، في تفسير الآية الحجر 24.

428 - (وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُتَفْتِدِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ). الحجر 24.

429 - منظور از نپوشانیدن تن، مطابق معیارهای اسلامی است.

430 - (قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صِنْفَانِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ وَسَاءَ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُعِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ رُءُوسُهُنَّ كَأَسْمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ لَا يَدْخُلْنَ

هم چنین مخفیانه صحبت کردن با زنان حرام است. در آیه‌ای اشاره شده است اگر کسی حتی از بیوه‌ای خواستگاری نماید، حق ندارد مخفیانه با او صحبت کند:

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْتُمْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا.^{۴۳۱}

بر شما گناهی نیست که غیرمستقیم از زنان شوی مرده خواستگاری کرده یا تمایل به خواستگاری از آن‌ها را در دل پوشیده داشته‌اید. خدا می‌داند که [شما] چنین تمایلی دارید. ولی با آنان قول و قرار پنهانی مگذارید.

مفسران چنین صحبت کردن‌هایی را زنا می‌دانند. قرطبی در تفسیر خود آورده است: "هرگونه سخن از هم‌آغوشی، تلاش برای انجام سکس، میعاد گاه‌های مخفیانه، یا هر عمل مشابه دیگر را، عملی ناشایست دانسته است، چرا که اجماع علمای دینی مبادرت به این اعمال را ناپسند دانسته و مخالف انجام آن می‌باشند."^{۴۳۲} هم چنین طبری در تفسیر خود، درباره‌ی این آیه نوشته است: "اگر با زنی در میعاد گاهی به شیوه‌ای مخفیانه قرار گذاشتی، همانا عملی مساوی زنا را انجام داده‌ای."

ابن کثیر نیز همان نظر را دارد و گفته است: "به هیچ زنی نگویند؛ من عاشق تو هستم. با من پیمان ببند که غیر از من با هیچ کس دیگری ازدواج نکنی، یا سخنانی از این دست."^{۴۳۳} با این حساب، به غیر از راه عقد و نکاح شرعی، هر نوع عمل جنسی یا دیدار در میعادگاه، عملی کاملاً حرام محسوب می‌شود. و انجام دهندگان آن مورد عقاب قرار می‌گیرند.

کاملاً واضح است این قوانین بر اساس اتفاقاتی که رخ داده‌اند وضع شده‌اند. قوانین اسلام، به‌ویژه در آیاتی که در ابتدای ظهور اسلام و در شهر مکه بروز یافتند، سزای زناکاران به روز قیامت موکول شده بود. در این مرحله، که سیزده سال طول کشید، به

الْحُجَّةَ وَلَا يَجِدَنَّ رِيحَهَا وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مُسِيرَةٍ كَذَا وَكَذَا. صحیح مسلم، کتاب اللباس والزینة، باب:

النساء الکاسیات العاریات المائلات الممیلات. حدیث 2128

431 - البقرة 235

432 - أجمعت الأمة على أن الكلام مع المعتدة بما هو نص في تزوجها وتبنيها عليه لا يجوز، وكذلك

أجمعت الأمة على أن الكلام معها بما هو رفث وذكر جماع أو تحريض عليه لا يجوز، وكذلك ما أشبهه.

وقيل: السر الزنا. تفسير القرطبي، في تفسير البقرة 235

۴۳۳ - لا تقل لها إني عاشق وعاهدني أن لا تتزوجي غيري ونحو هذا. تفسير ابن کثیر: فی تفسیر آیه 235

البقرة

غیر از تهدید و ارعاب به وسیله‌ی شکنجه‌های دوزخ و در جهان آخرت، برای زناکاران هیچ گونه احکام خشنی وجود نداشت. این هم خود مربوط می‌شد به شیوه‌های کلاسیکی که محمد برای تبلیغ در بر گرفته بود. تازه، قدرت آن چنانی هم نداشت که قانون وضع کرده و احکام خویش را به اجرا بگذارد.

اما در مدینه به سبب در اختیار داشتن قدرت و اقتصاد کلان، هر چند که مدت زمان این دوره ده سال بود، اما تغییراتی بنیادین و اساسی صورت گرفتند. تا جایی که مجازات زناکاران را مشخص کردند و در همین دنیا، احکام مجازات را اجرا می‌کردند.

إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^{۴۳۴}

برای کسانی که دوست دارند امر زنا در میان آنان که ایمان آورده‌اند، شیوع پیدا کند، به عذابی دردناک هم در دنیا و هم در آخرت گرفتار خواهند شد.

می‌توان مرحله‌ی مدینه را به دو بخش عمده، تقسیم کرد. در بخش اول؛ مجازات زنا سهل و آسان بوده و برای مرد و زن متفاوت بود. مجازاتی که برای مرد تعیین شده بود ساده‌تر و جزیبی‌تر از مجازاتی بود که برای زن تعیین شده بود.

وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا. وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَأَذْوَهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا.⁴³⁵

و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می‌شوند چهار تن از میان خود [مسلمانان] بر آنان گواه بگیرید پس اگر شهادت دادند آنان [=زنان] را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد

و از میان شما آن دو تن را که مرتکب زنا می‌شوند، آزارشان دهید، پس اگر توبه کردند و درستکار شدند از آنان صرف نظر کنید. زیرا خداوند توبه‌پذیر مهربان است.

تفاوت این دو آیه در نوع مجازات کردن هاست. زندان ابد تا واصل شدن به مرگ برای جنس زن، و اذیت کردن های کوتاه مدت برای جنس مرد. دو آیه، حکایت از مجازات خشن‌تر و بزرگ‌تر برای جنس زن دارد. که همانا تبعیض جنسیتی و فاصله‌ی طبقاتی را به روشنی آشکار می‌سازد.

434 - النور 19

435 - النساء 15-16

در تغییری ناگهانی در بخش دوم آیات مدنی، مجازات به زدن تازیانه، برای هر دو، تغییر می یابد.

الرَّائِبَةُ وَالرَّائِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشْتَهْدَ عِدَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ⁴³⁶

به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید در [کار] دین خدا نسبت به آن دو دلسوزی نکنید و باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند.

تغییرات در نحوه‌ی مجازات بود آنهم با درخواست محمد از خدایش! در جواب آیه‌ی 15 سوره‌ی زنان(النساء) که به صورت تبصره، آمده است: ”(برای مجازات زناکاران منتظر باشید که خداوند چاره‌ای برایتان روانه کند).

در روایتی، محمد راه چاره را این چنین بیان کرده است:”

(وصارت السنة فيمن أحصن جلد مائة الرجم بالحجارة، وفيمن لم يحصن جلد مائة ونفي سنة).⁴³⁷

قانون برای زنان و مردان متأهل زناکار، صد ضربه شلاق و سنگسار آن‌ها تا مردن. برای دختران و پسران مجرد، صد ضربه شلاق و تبعید به مدت یکسال.” در منبعی دیگر چنین بیان شده است:”

(خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة ونفي سنة والثيب بالثيب جلد مائة والرجم).⁴³⁸

بگیرید، خدا راه چاره‌ای برایمان نمایان کرد. کسانی که مجرد هستند صد ضربه شلاق و یکسال تبعید، کسانی که متأهل هستند صد ضربه شلاق به اضافه سنگسار تا مردن.”

کسانی هم که برای زنان آزاد (نه کنیزان) تهمت درست کنند مجازات می شوند.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا.⁴³⁹

۴۳۶- النور 2

۴۳۷- الناسخ والمنسوخ فی کتاب الله للقتاده ص 493. (خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد

مائة ونفي سنة والثيب بالثيب جلد مائة والرجم). الناسخ والمنسوخ فی القرآن الکریم، للنحاس، ص 97

438- الناسخ والمنسوخ فی القرآن الکریم، للنحاس، ص 97 (خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلا، البكر بالبكر جلد مائة وتغريب عام، والثيب بالثيب الرجم). الناسخ والمنسوخ، هبة الله بن السلامة ص 104-105.

439- النور 4

و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می دهند، سپس چهار گواه نمی آورند، هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هیچ گاه شهادتی از آن ها نپذیرید...

مطلبی که در این آیه قابل تأمل است، آماده کردن چهار شاهد و شلاق زدن متهمین است. کسی که نتواند چهار شاهد برای اثبات ادعایش آماده کند، مورد تنبیه و خوردن شلاق قرار می گیرد. از طرفی دیگر چون که دو زن مساوی با یک شاهد هستند، اگر چهار شاهد ذکور یافت نشد؛ آوردن هشت شاهد زن الزامی است. و از آنجا که کنیز به مثابه نصف زن آزاد حساب می شود، برای شهادت دادن علیه زناکار، در صورت نبود چهار شاهد مرد یا هشت زن آزاد، شانزده کنیز باید شهادت دهند. اگر تعدادشان کمتر از شانزده باشد، نه تنها شهادتشان پذیرفته نخواهد شد، بلکه به هر کدام هشتاد تازیانه زده خواهد شد.

گواهان بایستی خود همگی شاهد ماجرا بوده باشند. بایستی در حالت عریان و همآغوشی و دخول، آن ها را مشاهده کرده باشند. بدین ترتیب اتهام اثبات می گردد. روایتی در این مورد وجود دارد و جای بسی تأمل است و بجاست در اینجا به عنوان سند سخنانمان بیاوریم:

در دوران خلیفه‌ی دوم؛ عمر بن خطاب یکی از صحابه‌ها به نام مغیره، والی بصره بود. دو تا دو تا و سه تا سه تا زنانش را طلاق می داد و زن دیگری را عقد می کرد. تا جایی که در زندگیش، سوای از کنیزانش، نود و نه زن اختیار کرده بود. خودش می گفت: "تا مردانگیم توانایی داشت خودم مردشان بودم. در زمان کهولت و پیریم به خاطر اینکه دیگر مردان سراغشان نروند، با پول و هدیه و کادو دادن ماندگار می شدند."⁴⁴⁰

مغیره دختر باز ماهری بود، به غیر از زنان خودش با زنان دیگر نیز، سکسبازی می کرد.

به همین سبب، نزد عمر بن خطاب از وی شاکی شدند، مبنی بر اینکه مغیره مشغول زنا کردن است. عمر نیز هیأتی را به سرپرستی ابوموسی اشعری برای تفحص و زیر نظر گرفتن اعمال وی مأمور کرد. تا در صورت انجام چنین اعمالی وی را نزد عمر بن خطاب بفرستند تا محاکمه‌اش کند. پس از مدتی بررسی و تفحص در رفتار وی؛ چهار نفر مأمور می شوند که وی را زیر نظر بگیرند. تا اینکه زمانی که مغیره در خانه‌ای مشغول سکس با ام جمیل بنت عمر بود، او را عریان و در حال انجام عمل زنا، مشاهده کردند.

۴۴۰ - الجاحظ: المحاسن والاضداد، الشركة اللبنانية للنشر، طبعه 1969 فصل - محاسن التزویج.. ص 129

گروه مزبور پس از کشف ماجرا، همراه با شواهد نزد عمر می روند تا بر ماجرا گواهی دهند.

اولین شاهد، نافع بن حارث بود که گفت: "مغیره را روی شکم آن زن دیدم در حالی که آلت نعوظ شده‌اش^{۴۴۱} را همانند فرو بردن خنجر در غلافش حرکت می داد." و سوگند یاد کرد که حقیقت را می گوید. دومین و سومین شاهد به ترتیب عبارت بودند از شبیل بن معبد و ابوبکر، آن ها نیز به همان شیوه‌ای که نافع شهادت داده بود، شهادت خود را مبنی بر واقعیت داشتن زناى مغیره با اُم جمیله در حالی که با چشمان خویش شاهد ماجرا بوده‌اند، همراه با جزئیات واقعه بیان کردند و با سوگندهای پیاپی به آن چاشنی دادند.

چهارمین شاهد، (زیاد) بود. قبل از ادای شهادت، عمر به او می گوید: "ای زیاده! من تو را انسانی دروغگو نمی دانم. چیزی که از تو انتظار دارم این است که حداقل تو عامل سنگسار یکی از یاران پیامبر نباشی. زیاد می گوید: "تصویری خفت بار را دیدم. صدای ناله و آه و اوف را می شنیدم. باسنی معلق در هوا و در حال حرکت دیدم که بالا و پایین می رفت. و دو پا که به حالت عمودی، همانند گوش های الاغ بلند شده بودند. دیگر بیش تر از این چیزی ندیدم."

خلیفه عمر این سخن زیاد را به عنوان شهادت قبول نداشت، چونکه ذکرى از نام زناکاران به میان نیآورده بود و مطابق آیه شواهد بایستی چهار نفر باشند نه سه نفر. بنابراین چون که گواهان کافی نیستند آن جرم به عنوان زنا محسوب نمی شود و تبرئه می شوند. و در عملی غیر منتظر مغیره را روانه‌ی محل کارش، و سه شاهد دیگر را به ترکه می بندند. هر کدام از آن سه شاهد هشتاد ضربه شلاق (ترکه) شامل حالشان شد به جرم تهمت علیه دیگران. یکی از گواهان تا آخرین ضربه از سخن خودش پشیمان نشد. و مدام قسم می خورد، کاری که مغیره انجام داده و عملی که از او مشاهده کرده است عین زنا بوده است.⁴⁴²

این داستان چهار شاهد آوردن، آن هم برای عملی که دو نفر مخفیانه و به دور از چشم دیگران انجام می دهند، آیا برای اثبات کاری مخفیانه، آوردن چهار شاهد منطقی است.

⁴⁴¹ - دقیقاً در متن عربی بدین گونه آمده است.

⁴⁴² - البلاذری: کتاب فتوح البلدان، القسم الثانی، ص 423 همچنین: خلیل عبدالکریم: مجتمع یرب، ص

این سؤال، سؤال جدیدی یا انتقادی تازه نیست. از قدیم الایام و از دوران خود محمد، نیز وجود داشته است. یکی از اصحاب، زینب را در حال زنا با مردی دیده بود. ولی به خاطر اینکه چهار شاهد نداشت، نمی دانست با او چکار کند. در نتیجه شکایت پیش محمد آورد. او هم توانست تنها با طلاق آن ها را از هم جدا کند. بعدها محمد گفته بود: "اگر کس زنا کاری را بدون شهادت شهود سنگسار می کردم، قطعاً زن آن مرد را سنگسار می کردم."⁴⁴³

اولین زن و شوهری که محمد موجب جدایشان شد و نام آن ها در تاریخ ثبت شده است، صحابه‌ای به نام هلال بن امیه و همسرش بودند. شواهد نشان می دهد که همسر این مرد با صحابه‌ای به نام شریک بن سحما زنا کرده است، و محمد با طلاق دادن و جدایی این زن از همسرش به نوعی آن ها را تنبیه کرده است. در حقیقت محمد در صداقت هلال شکی نداشت و همین اطمینان به هلال باعث شد که فکر کند که زن هلال زنا کرده است. و برای اطمینان کامل، آن را به بعد از وضع حمل همسر هلال موکول کرد و گفت: "اگر بچه: چشمان سیاه، باسن بزرگ و پهن، پاهای قوی و باز داشت، بچه هلال است، اما اگر چشمان سیاه و موی مجعد و پاهای باریک داشت، فرزند شریک است." بچه که به دنیا آمد همان مشخصاتی را داشت که از پیش برای فرزند شریک تعیین شده بود.⁴⁴⁴ در حقیقت زنا انجام گرفته بود ولی به خاطر نبود چهار شاهد، کسی به سخنان هلال باور نکرد.

برای گشودن مشکلات خیانت و عواقب سکس و تجاوزات جنسی، در صورت نبود چهار شاهد، راه حل اورژانسی، جدا کردن و طلاق بود. ولی در مراحل بعدی، در پروسه‌ای مشهور به ملاعنه، آیاتی در این باره مکتوب شد:

۴۴۳ - ذُكِرَ التَّلَاعُنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ عَاصِمُ بْنُ عَدِيٍّ فِي ذَلِكَ قَوْلًا ثُمَّ أَنْصَرَفَ فَاتَاهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ يَشْكُو إِلَيْهِ أَنَّهُ وَجَدَ مَعَ أَهْلِهِ رَجُلًا فَقَالَ عَاصِمٌ مَا أَتَيْتُ بِهَذَا إِلَّا لِقَوْلِي فَدَهَبَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخْبَرَهُ بِالذِّی وَجَدَ عَلَيْهِ امْرَأَتَهُ وَكَانَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مُصَفَّرًا قَلِيلَ اللَّحْمِ سَبَطَ الشَّعْرَ وَكَانَ الذِّی ادَّعَى عَلَيْهِ أَنَّهُ وَجَدَ عِنْدَ أَهْلِهِ خَدًّا أَدَمَ كَثِيرَ اللَّحْمِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ بَيِّنْ فَوَضَعَتْ شَبِيهَا بِالرَّجُلِ الذِّی ذَكَرَ رَوْجُهَا أَنَّهُ وَجَدَهُ عِنْدَهَا فَلَمَّا عَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَهُمَا فَقَالَ رَجُلٌ لِابْنِ عَبَّاسٍ فِي الْمَجْلِسِ أَمِيَّ الْيَتِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ رَجَعْتُ أَحَدًا بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ رَجَعْتُ هَذِهِ. صحيح المسلم، كتاب اللعان، حديث 1497

۴۴۴ - صحيح البخاری، كتاب التفسير، باب: ویدرأ عنها العذاب أن تشهد. و. و حديث 4470 در صحيح

مسلم به شیوه‌ای دیگر بیان شده است. صحيح المسلم، كتاب اللعان، حديث 1496

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شَهَادَةٌ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ، وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ، وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ.^{۴۴۵}

و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می دهند و جز خودشان گواهانی [دیگر] ندارند. هر یک از آنان [باید] چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعاً از راستگویان است. و [گواهی در دفعه] پنجم این است که [شوهر بگوید] لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد، و از [زن] کیفر ساقط می شود در صورتی که چهار بار به خدا سوگند یاد کند که [شوهر] او از دروغگویان است، و [گواهی] پنجم آن که خشم خدا بر او باد اگر [شوهرش] از راستگویان باشد.

برای نمونه بازگویی مورد زیر خالی از لطف نیست: صحابه ای به محمد گفت: "ای پیامبر خدا، اگر کسی زنش را در حال زنا ببیند و شاهدهی هم نداشت. اگر از آن سخنی به میان آرد از آبروریزی بزرگی سخن به میان آورده، و در صورت سکوت؛ بی آبرویی را تحمل کرده است. محمد سکوت اختیار می کند و پاسخی نمی دهد. بار دگر صحابه این مسأله را مطرح می کند. محمد تنها با قرائت دوباره ی آیات، و با شیوه ای نصیحت گونه به شاهد می گوید: بایستی برای ادعای خویش چهار شاهد بیاوری. آن مرد به سبب نداشتن چهار شاهد می گوید: قسم به آن کسی که تو را به حق فرستاده، کذب محضی در این بابت ارائه نداده ام. محمد همسر آن مرد را فرا می خواند و او را با تهدید روز قیامت می ترساند. تا جایی که عذاب این دنیا بسی آسانتر از عذاب اخروی است و آن زن هم ادعا می کند و می گوید: قسم به آن کسی که تو را به حق فرستاده، شوهرم دروغ می گوید."

محمد آن ها را به قسم خوردن و ادا کردن، مرد چهار بار سوگند یاد کرد، برای قسم پنجم و در صورت دروغ گفتن، نفرت خدا را هم به آن اضافه کرد، اگر دروغی گفته باشد. زن نیز به همان شیوه قسم خورد. ولی راه چاره محمد، برای این مشکل، جدایی و طلاق گرفتن بود.⁴⁴⁶

445- النور 6-9

۴۴۶ - قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ أَنْ لَوْ وَجَدَ أَحَدُنَا امْرَأَتَهُ عَلَى فَاحِشَتِهَا كَيْفَ يَصْنَعُ إِنْ تَكَلَّمَ تَكَلَّمَ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ وَإِنْ سَكَتَ سَكَتَ عَلَى مِثْلِ ذَلِكَ قَالَ فَسَكَتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ آتَاهُ فَقَالَ إِنْ أَلْدَى سَأَلْتُكَ عَنْهُ قَدْ أَتَيْتُ بِهِ فَأْتَرَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ كَأَنَّ آيَاتِ فِي سُورَةِ النُّورِ (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ

با پناه بردن به راه چاره‌های متافیزیکی، به شیوه‌ی یادکردن سوگندهای شرعی، بسیاری از زناهای صحابه و زنانشان را ماست مالی می‌کرد. بسیاری از روایات در مورد مرحله ملاعنه دراصل زناکاری اصحاب و مسلمانان را نشان می‌دهند. مسأله‌ی کشتن زنانی که با دلدادگی‌های خویش عمل سکس را انجام می‌دهند، در حقیقت گویای این واقعیت است که، بسیاری از صحابه، ملاعنه را، به عنوان راه چاره نپذیرفته‌اند. مردان مسلمان به خاطر پیروی کردن از فرهنگ و سنت باستانی خویش، و برای ابراز شهادت و مردانگی‌شان، کشتن زن را بهترین راه چاره‌ی محافظت ناموسی دانسته‌اند و خود محمد از این سنت کاملاً پشتیبانی کرده است. سند این پشتیبانی را هم مؤرخان معتمد اسلامی ثبت کرده‌اند. برای نمونه یکی از صحابه که در مورد ملاعنه صحبت می‌کرد به محمد گفته است:

كُلَّا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنْ كُنْتُ لَأُعَاجِلُهُ بِالسَّيْفِ قَبْلَ ذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْمَعُوا إِلَيَّ مَا يَقُولُ سَيِّدُكُمْ إِنَّهُ لَغَيُورٌ وَأَنَا أَعْيُرُ مِنْهُ وَاللَّهُ أَعْيُرُ مِنِّي. ^{۴۴۷}

نخیر، قسم به کسی که تو را به حق فرستاده است؛ اگر در چنین تصمیم‌گیری‌هایی بیفتم، قبل از هر کاری خود با شمشیر علاجش می‌کنم (یعنی او را می‌کشم). محمد نیز به حاضران می‌گوید: از رفتار و سخنان بزرگان‌تان پیروی کنید. غیرتش اجازه‌ی زنا‌ی همسرش را نمی‌دهد. من از او با غیرت تر هستم و خدا نیز از من با غیرت تر است.

در اسلام این نقطه‌ی آغازین کشتن زنان، به بهانه محافظت از شرف و ناموس می‌باشد. همین سنت کهن عشایری برای مردان مسلمان هم چون میراثی ماندگار باقی مانده است. تنها برای توجیه کردن و محافظت از شرف و ناموس‌شان زنانشان را می‌کشتند. در جهان اسلام، جامعه‌ای یافت نمی‌شود که زنان و دختران را به بهانه ناموس پرستی آماج ترور و سنگسار نکرده باشند.

أَرْوَاهُمْ) فَلَأَهْنُ عَلَيْهِ وَوَعظُهُ وَذِكْرُهُ وَأَخْبِرَهُ أَنَّ عَذَابَ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ عَذَابِ الآخِرَةِ قَالَ لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا كَذَبْتُ عَلَيْهَا ثُمَّ دَعَاها فَوَعظَهَا وَذَكَّرَهَا وَأَخْبَرَهَا أَنَّ عَذَابَ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ عَذَابِ الآخِرَةِ قَالَتْ لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنَّهُ لَكَاذِبٌ قَبْدًا بِالرَّجُلِ فَشَهِدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ وَالْخَامِسَةَ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ثُمَّ نَبَّيَ بِالْمَرْأَةِ فَشَهِدَتْ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ وَالْخَامِسَةَ أَنْ غَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ثُمَّ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا. صحيح مسلم: كتاب اللعان حديث 1493

447 - صحيح المسلم، كتاب اللعان. حديث 1498

اغلب به خاطر گوشه و کنایه‌های اطرافیان، و صرفاً به خاطر این که به آن‌ها گفته شود مردی شرافتمند است، زنان دچار تعقیب و گریز و سوزاندن و به شیوه شرعی دچار سنگسار شده‌اند.

جای بسی تأمل است همان حقی که مرد به وسیله‌ی آن می‌تواند نفرت و انزجار خود را از همسرش اعلام دارد، برای زن قائل نشده‌اند که بتواند شوهرش را از خود براند.

بحث ما بر سر شرعیت و حرام بودن و فاحشه‌گری و راه علاج آن نیست؛ بلکه آشکار کردن پدیده فساد جنسی در اسلام و صحبت در مورد اموریست که محور عقاید مؤمنان و صحابه را تشکیل می‌دهد. محمد اگر خود با دیدگاه دینی از سکس بحث نمی‌کرد؛ باعث چنین مشکل اجتماعی عظیمی نمی‌شد که محور بسیاری از چالش‌ها گردد. اگر او اطلاعات درستی داشت و به گونه‌ای صحیح بدون هیچ ابهامی، موضوعات را بررسی می‌کرد، قطعاً بهتر از آن بود که، در تاریکی و از بیراهه‌آن را علاج کند.

مجازات برای کسانی که مشغول اشاعه‌ی زنا هستند تعیین شده است. مجازات سنگسار تا واصل شدن به مرگ. این مجازات صرفاً برای تهدید و ترسانیدن زناکاران تعیین شده است. البته ناگفته نماند سنگسار کردن پدیده‌ای اسلامی نیست. قبل از اسلام در دین یهود نیز وجود داشته است. در تورات آمده است: "اگر زنی به عقد مردی در آمد ولی کس دیگری را پسندید و با او جماع کرد، بایستی هر دو را از دروازه‌ی شهر بیرون برانید و سنگسارشان کنید."⁴⁴⁸

هم چنین در انجیل آمده است: زنی را در حال جماع گرفته بودند، او را نزد عیسی بردند و گفتند: «قبلاً موسی مجازات سنگسار را برای چنین زنانی تعیین کرده بود، امر تو در این باره چیست؟» عیسی گفت: «همان روش را ادامه دهید».

محمد همانند بسیاری دیگر از قواعد و قوانین دیگر، که مستقیماً از ادیان دیگر اخذ کرده بود؛ رجم و سنگسار زناکار را نیز از یهودیان اخذ کرد. بدون انجام هیچ گونه تغییری، آن را به عنوان قانونی جدید در اسلام معرفی کرد و مسلمانان به آن نیز می‌بالند.⁴⁴⁹

۴۴۸ - سفر تثنیه، باب ۲، 23-24

449 - السنن لأبی داود، باب، فی رجم اليهودیین حدیث 4446

آیاتی که برای اولین بار سخن از سنگسار کرده‌اند، در قرآن هایی که اکنون در دسترس هستند، یعنی همان مصحف منسوب به عثمان، موجود نیستند. بلکه در قرآن های منسوب به اُبی بن کعب و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس موجود بوده‌اند. منابعی همچون بخاری و مسلم و ابی داود این واقعت را حقیقتی انکار ناپذیر می دانند. بخاری می گوید: عمر بن خطاب در مسجد و در بالای منبر به مردم چنین گفت: «اکنون در مورد مطلبی برایتان بحث می کنم که چاره‌ای جز بحث کردن از آن را ندارم. کسی نیست که تردیدی در مرگ داشته باشد. شاید بعد از ادای این گفته، مرگ در رسید و فرصت دیگری نباشد. هر کس آن را کاملاً فهمید، در مکان های دیگر آن را روایت کند. کسی هم که می ترسد و باور ندارد، برای کسان دیگر نقل نکند و به نام من دروغ سر هم نافد. همان طور که ایمان دارید خدا، پیامبر را به حقیقت فرستاد و کتابی برایش نازل کرد. یکی از همان آیاتی که نازل شده است، آیه سنگسار است. قبلاً اشاره کرده‌ایم و آن را تشریح کرده‌ایم و از آن بهره کافی برده‌ایم. پیامبر نیز مطابق شریعت، زناکاران را سنگسار کرده است و ما نیز به تبعیت از وی، زناکاران را سنگسار کرده‌ایم. اما اکنون این آیه را در قرآن مشاهده نمی کنم و روزگاری هم از در می رسد که مردم؛ آیه‌ی سنگسار را در قرآن، کلاً فراموش کنند و بدین ترتیب یکی از وظایف محوله‌ی خداوندی را به باد فنا بسپارند. در صورتی که بر مسلمانان واجب شده است. سنگسار در قرآن به صورت متنی کاملاً حق و واجب آمده است و هر مرد و زن زناکاری را، شامل می شود»⁴⁵⁰.

«ذر بن حبش» می گوید: «اُبی بن کعب که خود یکی از کاتبان مشهور وحی بوده است، مرا خطاب قرار داد و گفت: «ای ذر چند آیه از سوره‌ی احزاب را می خوانی؟

۴۵۰ - عمر بن الخطاب مقبلا علی المنبر ثم قال فَإِنِّي قَائِلٌ لَكُمْ مَقَالَةً قَدْ قُدِّرَ لِي أَنْ أَقُولَهَا لَأُذْرِي لَعَلَّهَا بَيْنَ يَدَيَّ أَجْلِي فَمَنْ عَقَلَهَا وَوَعَاَهَا فَلْيَحْدِثْ بِهَا حَيْثُ أَنْتَهَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ وَمَنْ خَشِيَ أَنْ لَا يَعْقِلَهَا فَلَا أَجْرَ لَأَحَدٍ أَنْ يَكْذِبَ عَلَيَّ إِنْ اللَّهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ فَكَانَ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الرَّجْمِ فَفَرَّاتَانَهَا وَعَقَلْنَاهَا وَوَعَيْنَاهَا رَجِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَجِمْنَا بَعْدَهُ فَأَخَشَى أَنْ طَالَ بِالنَّاسِ زَمَانٌ أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ وَاللَّهِ مَا نَجِدُ آيَةَ الرَّجْمِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَضِلُّوا بِتَرْكِكُمْ فَرِيضَةَ أَنْزَلَهَا اللَّهُ وَالرَّجْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ حَقٌّ عَلَيَّ مَنْ رَزَى إِذَا أَحْصِينَ مِنَ الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ. صحيح البخاری، كتاب الحدود، باب رجم الحبلى من زنا اذا احصنت. حديث 6442. صحيح المسلم، كتاب الحدود باب رجم الثيب فى الزنى. حديث 1691. السنن للإمام أبى داود، كتاب الحدود كتاب الحدود باب فى الرجْم 4418. الموطأ. كتاب الحدود، باب ما جاء فى الرجْم. حديث 2405

من هم در جوابش گفتم: هفتاد و سه آیه» اُبی گفت: «این سوره تقریباً به اندازه‌ی سوره‌ی بقره بود و آیه‌ی سنگسار هم در این سوره وجود داشت.» که آخر این آیه این گونه به اتمام می‌رسد. **(الشیخ والشیخه إذا زنيا فارجهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم)**.⁴⁵¹

سوره‌ی بقره دارای 286 آیه است و سوره‌ی احزاب 73 آیه. با این حساب حدود 200 آیه از سوره‌ی احزاب فنا شده و آیه‌ی سنگسار هم جزو همان آیات بوده است. اگر چه این آیه در قرآن باقی نمانده است، ولی قانون آن هم چنان پابرجاست. هم اکنون قانون سنگساری که در بیشتر کشورهای اسلامی، اجرا می‌شود از همین آیه فنا شده، اتخاذ شده است. شواهد حاکی از این است که بسیاری از صحابه‌هایی که زنا کرده‌اند از طرف خود محمد، با همین آیه شامل سنگسار شده‌اند.⁴⁵²

مفقود شدن این آیه از قرآن، به گذشته بر می‌گردد به همان دورانی که آیات به شیوه‌ای منسجم و در یک مصحف موجود نبود. بلکه هر تعداد از آیات نزد یک نفر بوده است. گم شدن این آیه و آیاتی مشابه در قرآن، به وقایع شگفت‌آوری بر می‌گردد که اتفاق افتاده‌اند. آیه‌ای در مورد خواهر و برادر رضاعی و هم چنین آیه‌ی سنگسار، در منزل خود محمد گم شده است. عایشه در این باره می‌گوید:

لَقَدْ نَزَلَتْ آيَةُ الرَّجْمِ وَرِضَاعَةُ الْكَبِيرِ عَشْرًا وَلَقَدْ كَانَ فِي صَحِيفَةٍ تَحْتَ سَرِيرِي فَلَمَّا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَشَاعَلْنَا بِمَوْتِهِ دَخَلَ دَاجِنٌ فَأَكَلَهَا.⁴⁵³

قطعا آیه‌ی سنگسار و آیه‌ی شیردادن به آدم بزرگ‌ها را، در لفافه‌ی برگ خرمایی پیچانیده بودم و زیر لحاف و تشک‌هایم گذاشته بودم. بعد از اینکه مشغول تدفین و تشییع جنازه‌ی پیامبر بودیم، گوساله‌ای داخل منزل آمد و آن را خورد. از مفاد آیه‌ای دیگر درمی‌یابیم که اگر زنی با غریبه‌ای سکس کرد، دیگر حق ندارد مثل بقیه‌ی مردم، شهروندی عادی باشد و به خواست خودش ازدواج کند. بلکه همچون

۴۵۱ - در تفسیر (ابن کثیر) آمده‌است، اُبی بن کعب گفته‌است: سوره‌ی احزاب، همانند سوره‌ی بقره طولانی بوده‌است و این آیه‌هم در آن موجود بوده‌است (الشیخ والشیخه إذا زنيا فارجهما البتة) به ابتدای تفسیر سوره‌ی احزاب مراجعه کنید و هم چنین مراجعه کنید به: السیوطی: الاتقان فی علوم القرآن. ج 1 ص 25. هبة الله بن سلامة. الناسخ والمنسوخ، ص 28

452 - در این بخش شاهد مثال‌هایی درباره‌ی زنا‌ی اصحاب و مسلمانان را مطالعه خواهید کرد.

453 - ابن ماجه، کتاب النکاح، باب، رضاع الکبیر حدیث 1943

شخصی مطرود و حاشیه‌ای، به شیوه‌ای تحقیر آمیز و سرافکننده زیسته و برای ازدواج مجدد نیز دچار محدودیت می شود. مردان نیز به همان شیوه:

الرَّأْيِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالرَّأْيِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.^{۴۵۴}

مرد زناکار جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد، و زن زناکار جز مرد زناکار یا مشرک را به زنی نگیرد، و بر مؤمنان این [امر] حرام گردیده است.

منابع تاریخی اسلام داستان زنی فاحشه به نام أم مهزول را ثبت کرده‌اند که گویا بعد از ظهور اسلام و مسلمان شدنش؛ از فاحشه‌گری دست بر می دارد، مسلمانی از او خواستگاری می کند تا با هم ازدواج کنند. اما محمد بدین کار راضی نبوده و با تاکید بر این آیه، و با اجرای حکم آن، مانع این ازدواج شده است.⁴⁵⁵

اگر در آیات به خوبی دقیق شویم برایمان روشن خواهد شد که این مسئله تنها در مورد فقرا و بردگان اعمال می شده است. طبقه‌ی آریستوکرات و سرمایه داران به روش‌های مختلف خود را از مجازات زنا تیره می کردند و آیات به شیوه‌های مستقیم و غیر مستقیم از آن‌ها حمایت می کرد. مثلاً فقرا به سبب نداشتن ثروت و دارایی نمی توانستند کنیزان را مالک شوند. و اگر با زنان آزاد و یا با کنیزان زنا می کردند؛ مجازات سنگسار شامل حالشان می شد. اما سرمایه داران به سبب داشتن زنان و کنیزان زیاد، مخصوصاً مالک شدن آن کنیزان بدون عقد و مهریه، توانسته‌اند با صدها زن سکس داشته باشند. کار آن‌ها حرام نبوده؛ بلکه پدیده‌ای مقبول عام بوده است. در مورد کنیزان داستانی بدین گونه روایت شده است:

أَنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ إِنَّ لِي جَارِيَةً هِيَ خَادِمَتُنَا وَسَائِبَتُنَا وَأَنَا أَطُوفُ عَلَيْهَا وَأَنَا أَكْرَهُ أَنْ تَحْمِلَ فَقَالَ اغْزِلْ عَنْهَا إِنْ شِئْتَ.^{۴۵۶}

454- النور 3

455- (عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو " أَنَّ رَجُلًا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ اسْتَأْذَنَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا أُمُّ مَهْزُولٍ كَانَتْ تُسَافِحُ وَتَشْتَرِطُ لَهُ أَنْ تُنْفِقَ عَلَيْهِ قَالَ فَاسْتَأْذَنَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ ذَكَرَ لَهُ أَمْرَهَا قَالَ فَقَرَأَ عَلَيْهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ " الرَّأْيِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالرَّأْيِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.)، تفسیر ابن کثیر، النور 3

456- صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب، حکم العزل. حدیث 1439

از جابر نقل شده است: "مردی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: کنیزی دارم که خادم خویست. برایمان آب تهیه می کند. ولی دوست ندارم حامله شود. محمد جواب داد: در این صورت با وی نزدیکی نکن."

امام مسلم روایتی در مورد زنان اسیر شده در جنگ، نقل کرده است. که می توانستند آن ها را مورد تجاوز قرار دهند و شامل قانون زنا نشده اند. او این گونه روایت می کند:

غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَزْوَةَ بَلْمُصْطَلِقِ فَسَبَيْنَا كَرَائِمَ الْعَرَبِ فَطَالَتْ عَلَيْنَا الْعُزْبَةُ وَرَعِينَا فِي الْفِدَاءِ فَأَرَدْنَا أَنْ نَسْتَمْتِعَ وَنَعْرَلَ فَقُلْنَا تَفْعَلُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ أَظْهُرِنَا لَا نَسْأَلُهُ فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَفْعَلُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ خَلْقَ نَسَمَةٍ هِيَ كَائِنَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَتَكُونُ.^{۴۵۷}

اصحابی نقل کرده است: در رکاب پیامبر به غزوه بنی مصطلق رفتیم. در آن جنگ زنان عربی را دستگیر کردیم. نبود همسر و دوری از زنانمان به درازا کشید، بدین ترتیب مشتاق همبستری با آن ها شدیم. تصمیم داشتیم که هنگام ارضاشدن خود را عقب بکشیم تا منجر به حاملگی آنان نگردد. بعد از این تصمیم، نظر نهایی را از پیامبر جویا شدیم. ایشان نیز موافقت کردند و گفتند: "هیچ ابایی نیست و حکم خداوندی قابل برگشت نیست. هر سرنوشتی که خدای بزرگ آن را معین کرده باشد تا روز قیامت هم چنان پا برجاست و اگر سرنوشت کسی با نیکی آمده باشد هم چنان نیکوکار باقی می ماند."

در چنین موقعیتی هر انسانی انتظار دارد که محمد با آداب و رسوم کهن مردمان عشایر که قبل از اسلام در آن منطقه اجرا می شده است، مقابله و مبارزه نماید ولی درست برعکس، خود شخصا راهنما و مشوق ادامه دادن به چنین تجاوزاتی بود و در قوانین او این نوع تجاوز به دیگران حرام و زنا به حساب نیامده است.

در حکم دیگری از قرآن، چنین آمده است: اگر برده و کنیز با هم تبانی کرده و دست به زنا بزنند، مرتکب عمل حرام شده اند و شامل مجازات نیز می شوند. ولی حکم مجازات آن ها نصف احکام تعیین شده برای زنان آزاد است.

إِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ.^{۴۵۸}

457 - صحیح البخاری، کتاب المغازی، باب: غزوه بنی المصطلق من خزاعه، وهی غزوه المریسیع.

حدیث 3907 صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب، حکم العزل

۴۵۸ - النساء 25

پس اگر کنیزان مرتکب فحشا شدند، مشمول نیمی از مجازاتی می شوند که در مورد زنان آزاد اعمال می گردد:

ابوهیره از زبان پیامبر روایت کرده است: "اگر کنیزی زنا کرد، او را تازیانه بزنید. در صورت تکرار زنا، بازم او را شلاق بزنید، ولی اگر به سه یا چهار بار رسید، به کمترین بها؛ حتی به بهای ریسمانی بافته شده از موی بز او را بفروشید"^{۴۵۹} به تعبیر دقیقتر برده و کنیز مجازات سنگسار شامل حالشان نمی شود و کمترین مجازات را دارند. علی بن ابیطالب با توجه به این آیه و روایت محمد به مسلمانان یادآور شده است که؛ حکم کنیز زنا کار شلاق است نه سنگسار و برای نمونه زنا کردن یکی از کنیزان محمد را سند قرار می دهد و می گوید:

" فَإِنَّ أُمَّةً لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَنَّتْ فَأَمَرَنِي أَنْ أُجْلِدَهَا. ۴۶۰

کنیزی از کنیزان پیامبر زنا کرد و ایشان به من دستور داد که او را تازیانه بزنم."

با این روایت معلوم می شود که کنیزان محمد نیز، دست به زنا زده اند.

اگر آیهی 25 النساء را کامل و با دقت مورد بررسی قرار دهیم، قوانین بسیاری از

سلسله احکام الهی برایمان روشن خواهد شد:

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُ فَائِكُمْ حَوْهَنَّ يَأْذَنَ أَهْلَهُنَّ وَأَتَوْهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصِنَّ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تُصِيرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

و هر کس از شما از نظر مالی نمی تواند زنان [آزاد] پاکدامن با ایمان را به همسری

[خود] درآورد، پس با دختران جوانسال با ایمان، که در میادین جنگی مالک آنان

شده اید [ازدواج کند] و خدا به ایمان شما داناتر است [همه] را به خوبی می شناسد. پس

آنان را با اجازه مالکشان به همسری [خود] درآورید و مهرشان را به طور پسندیده به

آنان بدهید [به شرط آن که] پاکدامن باشند نه زناکار و دوست گیران پنهانی نباشند.

پس چون به ازدواج [شما] درآمدند اگر مرتکب فحشا شدند، مجازاتشان نیمی از عذاب

[مجازات] زنان آزاد است. این [پیشنهاد زناشویی با کنیزان] برای کسی از شماست که

459 - (عن أبا هريرة رضي الله عنه وزيد بن خالد عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ثم إذا زنت الأمة فاجلدوها ثم إذا زنت فاجلدوها ثم إذا زنت فاجلدوها في الثالثة أو الرابعة بيعوها ولو بضعير). صحيح مسلم،

كتاب الحدود باب رجم اليهود، أهل الذمة، في الزنى. حديث 1703

460 - صحيح مسلم: كتاب الحدود، باب، تأخير الحد عن النساء. حديث 1705

از آلوده شدن به گناه بپیم دارد. و صبر کردن برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده مهربان است.

احکام این آیه، به صورت تیتروار بدین گونه هستند:

1- وظیفه هر مرد مسلمانی است که از میان زنان آزاد، همسر اختیار کند.
2- اگر به سبب فقر و نداری نتوانست مهریه و خواسته های (زن آزاد) را اجابت نماید، در این صورت می تواند از میان زنان اسیر شده که در میادین نبرد به عنوان غنیمت، یعنی از میان همان کنیزان، همسر انتخاب نماید. با این حساب زن آزاد نسبت به زنان کنیز ارجح تر است.

3- کنیزان مومن را می توان به عنوان همسر انتخاب کرد.

4- کنیزان حق خاطر خواهی و دوست بازی ندارند، در غیر این صورت اگر دست به زنا بزنند مجازاتشان نصف زنان آزاد است. به تعبیر دیگر زنان آزاد در درجه ی دوم انسانیت هستند کنیزان در درجه ی چهارم.

5- ازدواج با کنیزان در صورتی حلال است، که مرد توانایی کنترل خویش را نداشته باشد، و بدون زن و سکس زندگی برایش مقدور نباشد. در این صورت و به خاطر این که به فحشا و زنا آلوده نشود، می تواند از میان کنیزان همسری را اختیار نماید.
6- اگر مرد توانایی کنترل غریزه جنسی خویش را داشت، بسیار نیکوتر از آن است که با کنیزی ازدواج کند.

7- این قانون مختص به فقیران و اقشار کم در آمد جامعه است. چرا که اشراف و ثروتمندان به سبب داشتن چندین کنیز، هر زمان بخواهند با آن ها سکس انجام می دهند. مطابق آیه ی 24 سوره ی زنان (النساء) این حکم عملی است.⁴⁶¹

قوانین کلی قرآن، برای زنا عبارت است از سنگسار به عنوان مجازات اولیه و حتی در اجرای آن افراط نیز شده است. و به دو مجازات توأم دچار شده اند. که همانا تازیانه و سنگسار کردن برای یک شخص آزاد و این حکم با اجتهادی فقهی به قانون الهی تبدیل شده است.

عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَا اخْتِلافَ عَنْهُ فِي ذَلِكَ، وَأَنَّهُ جَلَدَ شَرَاةَ الْهَمْدَانِيَّةِ مِائَةً وَرَجَمَهَا بَعْدَ ذَلِكَ، وَقَالَ: جَلَدْتُهَا بِكِتَابِ اللَّهِ وَرَجَمْتُهَا بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.
پس نمی توان به علی ابن ابیطالب خرده گرفت زمانی که صد تازیانه به شراة الهمدانی زده است و بعد او را سنگسار کرده است. در مورد این عمل از وی سؤال

461- در قسمت متعه، این بحث به تفصیل بیان شده است.

پرسیده‌اند: چرا دو نوع مجازات برایش اعمال کرده‌ای؟ ایشان در جواب گفته است: مطابق کتاب خدا او را شلاق زدم، و بر طبق سنت نبوی وی را سنسگار نمودم.⁴⁶²

غیر از مجازات تعیین شده و مقبول اسلام، نایستی هیچ نوع مجازات دیگری از سلسله مجازات های مربوط به اسراء برای زناکاران اعمال شود. مثلاً میان دو مرد مناقشه‌ای در می‌گیرد و نزد محمد می‌روند، یکی از آن‌ها می‌گوید: "پسر من نزد این مرد، برای انجام امور منزل اجیر شده بود. پس از مدتی با همسر وی زنا کرد و ایشان هم معتقد است که باید پسر من سنسگار شود. ولی من به شیوه‌ای مسالمت آمیز یکصد گوسفند و کنیزی از کنیزان را در عوض این عمل او به وی بخشیدم. اکنون نزد شما آمده‌ایم تا مناقشه‌ی خود را به کتاب خدا عرضه نماییم. محمد به آن‌ها گفت: "به خدا سوگند اکنون با کتاب خدا، مشکل شما را حل خواهم کرد. ابتدا کنیز و گوسفندان را به پدر آن پسر باز گردانید. صد تازیانه و تبعیدی یکساله برای آن پسر قرار داد. زن را هم آوردند و سنسگارش نمودند."⁴⁶³

زنان بیوه از جمله مشکلات اساسی جامعه اسلامی هستند. در نظر اسلام بیوه زنان به غیر از سکس، به هیچ چیز دیگری فکر نمی‌کنند. برای این معضل، اسلام قانونی برای این طبقه از جامعه وضع کرده است. هر زن طلاق داده شده، نباید از منزلش بیرون رود و یا تنهایی بیرون رود حداقل تا مدتی معین؛ یعنی بعد از سه دوره قاعدگی.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يُخْرِجَنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ.

ای پیامبر هرگاه زنانتان را طلاق می‌دهید در [زمان بندی] عده آنان طلاقشان گوید و حساب آن عده را نگه دارید و از خدا پروردگارتان بترسید، آنان را از خانه‌هایشان بیرون نکنید و بیرون نروند، چون که مرتکب کار زشت آشکاری خواهند شد. این است احکام الهی که نباید از آن گذر کرد..

قرآن به اشراف و ثروتمندان مسلمان نصیحت کرده است که؛ کنیزان را مجبور به تن فروشی نکنند. هر کنیزی به این کار وادار شد، خداوند او را مجازات نخواهد کرد.

وَلَيْسَتَغْفَبُ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرَهُوا

462 - تفسیر القرطبی: فی تفسیر الایة 16 من سورة النساء.

463 - الموطأ. کتاب الحدود، باب مَا جَاءَ فِي الرَّجْمِ. حدیث 2401

464 - الطلاق 1

فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبَغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْنُ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ
إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ. ۴۶۵

و کسانی که امکان ازدواج عقدی را ندارند، باید عفت ورزند. تا خدا آنان را از فضل خویش بی نیاز گرداند. و از میان غلامانان کسانی که در صدند، با قرارداد کتبی خود را آزاد کنند، اگر در خواسته آنان خیری می یابید، قرار باز خرید آن ها را بنویسید و از مالی که خدا به شما داده است به ایشان بدهید. [تا تدریجا خود را آزاد کنند] و کنیزان خود را در صورتی که تمایل به پاکدامنی دارند؛ برای اینکه متاع زندگی دنیا را بجوید به زنا وادار مکنید. و هر کس آنان را به زور وادار به زنا کند، خدا با توجه به مجبور شدنشان، نسبت به آن ها [کنیزان] آمرزنده مهربان است.

مالکین، با استفاده از ثروت و داراییشان می توانستند کنیز خود را در میان قوانین مردسالارانهی خویش، راضی و خشنود نگه دارند و از آن ها بهره برداری کامل نمایند. در ازای اهدای نیروی کار و خدمات مردانه و زنانه خود، اجرتشان تنها لباس و جامه ای کهنه و خوراکی هم چون آرد و خرما بود و مکان استراحت کردنشان، جایی بهتر از طویله نبود. با کنیزان عیاشی می کردند حتی با کنیزان شوهردار سکس می کردند و با بردگان مذکر ولی خوش منظر (غلمان) بچه بازی می کردند و می توانستند حتی آن ها را هم اخته نمایند، بدون در نظر گرفتن هیچ گونه حقی برایشان. می توانستند آن ها را تنبیه کنند، از آن ها بردگی بکشند، در صورت لزوم زاد و ولد کنند. سواى این ها؛ می توانستند برای انباشته کردن ثروت و سرمایه ی خود، آن ها را مجبور به تن فروشی نمایند. و آن ها مدام در دام استرس و اضطراب های روانی دست و پا می زدند. این رفتارها قبل از ظهور اسلام، فرهنگ غالب در شبه جزیره ی عربستان بودند. بعدها اسلام آن ها را به عنوان آدابی شایسته و آسمانی، مختص به خود قلمداد کرد.

در شهر مدینه صحابه ای به نام عبدالله بن ابی بن سلول کنیزی به نام معاذه داشته است. هر مهمانی که رو به خانه اش می آورد، با سکس کردن با این کنیز، به جای میوه و شیرینی و شربت از وی پذیرایی می کرد. این کنیز از وضع خودش محمد را با خبر کرد. او هم این آیه را در مورد مجبور کردن کنیزان به سکس نوشت.⁴⁶⁶
امروزه مسلمانان در هنگام خواندن چنین داستانی انتظار دارند که محمد، عبدالله را مورد سرزنش یا مجازات قرار داده باشد. چون که آیه ی 19 سوره ی نور، سخن از

465 - النور 33

466 - تفسیر ابن کثیر، فی تفسیر الایة 33 النور.

مجازات کسانی به میان می آورد که کنیزان خود را مجبور به زنا می کنند. ولی به خاطر اینکه در این داستان سخن از کنیز به میان آمده نه زن آزاد، در نتیجه این حکم قرآنی تنها حالتی نصیحت گونه برای مالکان کنیزان دارد، بلکه حس ترحم آن ها را نسبت به کنیزان برانگیزاند. علمای اسلامی هم از بازگو کردن این واقعیت شرمسار نشده اند و تنها به یک کلمه بسنده کرده اند که عبدالله منافق است. این در حالیست که محمد او را به عنوان یار و صحابه‌ی خود به حساب آورده است.^{۴۶۷}

یکی دیگر از صحابه‌ها به نام عبدالله ابن اُبی، شش کنیز خود را به تن فروشی وادار می کرد.⁴⁶⁸ این کار ابن اُبی را مشروع دانسته‌اند، چون که اجباری در آن نبوده، و با رضایت خود کنیزان این کار انجام می گرفته است.

در موقع فروش کنیز، خریدار او می توانست با مبلغی پول با کنیز مورد معامله‌اش سکس کند، تا بخوبی بفهمد آیا کنیز مورد معامله، به درد همخوابگی و لذت جنسی می خورد یا نه. ابن عمر به عنوان نمونه‌ی بارز چنین تجربیاتی هرگاه که می خواست کنیزی را معامله کند، ابتدا با مبلغی پول با او سکس می کرد و اندام های جنسی مثل باسن و سینه و مهبل و ران هایش را به خوبی واری می کرد⁴⁶⁹ بعد از این کارها وارد معامله می شد. این اعمال و رفتارهای سکسی در اسلام جزء زنا، محسوب نمی شوند.

در احکام مربوط به آیه‌ی 33 سوره نور مجازاتی برای کنیزان مجبور شده به زنا، وجود ندارد. هم چنین مجازاتی هم برای مالکین صاحب برده و کنیز که آن ها را مجبور به زنا می کنند، وجود ندارد. آیه در مورد تن فروشی کنیزان است به جای اینکه قانونی درباره مالک کنیز باشد.

امام مسلم از قول ابوهریره روایتی را از محمد نقل کرده است: ”
مَنْ قَدَفَ مَمْلُوكَهُ بِالزَّانَا يُقَامُ عَلَيْهِ الْحَدُّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.“^{۴۷۰}

467 - روایتی است از محمد، که در غزوه‌ی بنی مصطلق در باره‌ی صحابه‌ای به نام عبدالله نوشته شده

است. السيرة النبوية، ابن هشام، الجزء الرابع، غزوة بنی المصطلق

۴۶۸ - عادل عبدالمنعم: الزواج والعلاقات الجنسية في الاعلام، ص 13

469 - منتخب كنز العمال في سنن الاقوال والافعال للشيخ العلامة على المتقي الهندي، باب في احكام البيع. (از كتاب المجهول في حياة الرسول اقتباس شده است).

۴۷۰ - صحيح مسلم: كتاب الايمان. باب، التغليظ على من قدف مملوكه بالزنى. حديث 1660

اگر مالکی برده‌ی خود را به خاطر زنا مجازات کرد، و بعدها هم معلوم شد که آن برده بی گناه بوده است، خداوند در آخرت مالک آن کنیز را دچار عذاب خود خواهد کرد.^{۴۷۱}

اگر بر حسب اتفاق برده و کنیزی، یا به تعبیر عام تر و دقیق تر، طبقه‌ی مستمندان و فقیران جامعه که به واسطه‌ی سیستم سرمایه‌داری، به اقشار پایین دست جامعه تبدیل شده‌اند. با دوست و خاطره خواه خودشان سکس کنند، هم در این دنیا شامل حکم تازیانه می شوند و هم در جهان آخرت شامل عذاب و آتش دوزخ می گردند. یعنی فقراء گناهکار و مجرم؛ شکنجه‌ای دنیوی و اخروی دارند.

در مقابل این اجرای عدالت! مالکین مرفه و سرمایه‌دار، در صورت انجام گناهی که همانا اتهامی برای برده و کنیز خویش درست کنند، و او را مجازات نماید؛ در این دنیا هیچ ممانعت و محدودیتی برای عیاشی و نعمات و قدرت به وجود نمی آید و تنها به بازجویی و تنبیهی اخروی بسنده می شود! مشروعیت بخشیدن به فاصله‌ی طبقاتی، شارع اسلام را مجبور کرده است که، بازخواست از اقشار مرفه و اشراف جامعه را، از نحوه بازخواست از طبقه‌ی مستمند و فقیر جامعه، جدا سازد به طوری که احکام متفاوت برای هر یک از اقشار وضع نماید.

نمونه‌ای کاملاً برجسته از این تبعیض طبقاتی، مجازاتی بود که برای زنان آزاد و کنیزان گذاشته بودند. و حتی در نوع مجازات، مجازات آن‌ها را کم تر گذاشته‌اند و تنها شانس زندگیشان این بوده است که شامل حملات سنسگار نشده‌اند.

با وجود چنین اعمال خشونت آمیز و احکام ددمشانه‌ای هم چون سنگسار، اسلام نتوانسته است فساد جنسی جامعه را ریشه کن نماید. فوران شعله‌های هوس، ایمان و عقیده مسلمانان را تحت الشعاع خود قرار داده و چنین تهدیداتی نتوانسته است آن‌ها را بترساند. برحسب توانایی و مهارت در فریبکاری، حتی در زمان جهاد هم، در مورد امیال و آرزوهای سکسی خود، به محمد دروغ گفته‌اند.

یکی از اصحاب نقل کرده است که در رکاب پیامبر به عزایی رفتیم. در زمان بیرون آمدنم از خیمه، چند زن را اطراف خیمه‌ام دیدم. به خیمه بازگشتم لباس مناسب پوشیدم و نزد آن‌ها برگشتم. مشغول گپ و گفتگو با آن‌ها بودم که پیامبر سر رسید و گفت: "ای جبیر چرا اینجا نشسته‌ای؟ گفتم شترم گم شده است دنبالش می گردم."^{۴۷۱}

۴۷۱ - ابن اثیر: اسد الغابة فی معرفة الصحابة 324/1 باب الحیم (جبیر بن النعمان)

در آخرین مرحله جهاد، سکس و امیال جنسی همچون مسأله‌ای مهم لاینحل باقی مانده‌اند. صحابه‌ای را در نظر بگیرید که مشغول جهاد و در دوران دوری از همسر قرار دارد. زمانی که زنی را می‌بیند، امیال جنسیش فوران می‌کند و خود به خود وظیفه‌ی ایمان داری و دین داری را فراموش می‌کند. و بالطبع در پی امیال درونی خویش می‌رود. سکس و ارضا شدن خود پدیده‌ای طبیعی است ولی در فرهنگ ساکنان شبه جزیره عربستان، معانی و تعابیر دیگری دارد. چون که سکس و غریزه جنسی تعابیر متفاوتی ندارد تا بتوان پیوندی با دین داشته باشد. تمامی پدیده‌های جنسی مولود طبیعت هستند و هیچ نوع پیوندی با گفتارهای متفاوتی و ماورایی ندارند. طبیعی است که تهدیدات آیینی و متفاوتی هم نمی‌تواند مفاسد اجتماعی مربوط به سکس و فساد جنسی را کنترل نماید. به همین خاطر تهدیدات محمد سد معبر زنا نشده است، بلکه زنا کردن مسلمانان و اصحاب قسمتی از آداب زندگی آن‌ها را شکل داده است. مواردی که به عنوان نمونه بیان کردیم و محور اصلی آن‌ها زنا بود، نسبت به مفاسد دوران حکمرانی طلایی اسلام، ناچیز و هم چون قطره‌ای از دریاست و یک درصد از واقعیاتی نیست که در تاریخ اسلام ثبت شده است. در اینجا نمونه‌های دیگری به عنوان مثال می‌آوریم:

اول: در دوران خود محمد، نضره بن اکثم دختری را عقد کرده و بعد از ازدواجشان، در شب زفاف متوجه می‌شود که او دختر نیست و تازه حامله نیز هست! محمد با اجرای حکمی فرزند آن زن را به بردگی نضره در می‌آورد و آن‌ها را نیز از هم جدا می‌کند.⁴⁷²

دوم: مردی نزد محمد رفت و به او گفت: "صاحب فرزندی شده‌ایم با پوستی سیاه، که احساس می‌کنم از خودم نیست. محمد در جوابش گفت: "شتر داری؟" گفت: "دارم." به او گفت: "چه رنگی دارند؟" جواب داد: "سرخ رنگ هستند." باز می‌پرسد: "آیا شتر تیره‌رنگ هم داری؟"

گفت: "دارم" پرسید: "آن رنگ تیره چگونه پیدا شده است." آن مرد در جواب گفت: "احتمال دارد مربوط به نسلی منقرض شده باشد که اکنون دوباره تجدید حیات

۴۷۲ - نضره بن اکثم أنه نکح امرأة بکرا ودخل بها فوجدها حبلى فجعل النبي صلى الله عليه وسلم ولدها عبدا له وفرق بينهما). المستدرک علی الصحیحین. کتاب النکاح. حدیث 2747

یافته است." محمد هم به او گفت "شاید فرزند تو هم، سیاهی پوستش مربوط به نسل های گذشته باشد و اکنون تجدید نسل شده باشد."⁴⁷³

سوم: اسلمی نزد پیامبر خدا آمد و چهار بار شهادت داد که با زنی زنا کرده است. محمد روی برگردانید و برای بار پنجم از وی پرسید: یعنی همخوابگی و جماع کامل را به انجام رسانیدی؟ گفت: "آری". محمد ادامه داد و گفت: "یعنی آلت تو در آلت آن زن گم شد؟" گفت: "آری". یعنی به همان شیوه‌ای که میله در سرمه‌دان و یا طناب در چاه گم می‌شود؟ گفت: "آری". محمد پرسید: "آیا می‌دانی زنا چیست؟" گفت: "همان عملی که مرد با زن خود به شیوه حلال انجام می‌دهد را، من به شیوه حرام با زن دیگری انجام داده‌ام". محمد گفت: خوب منظورت از این گفته‌ها چیست؟ گفت: "می‌خواهم پاکم کنی..." سپس محمد دستور داد تا سنگسارش نمایند.

در این مورد دو مرد با همدیگر مشغول گفتگو بودند اولی به دومی گفت بین سیاه بختی این مرد را! خدا کار حرام این مرد را پوشانیده بود خود با دست خویش، خود را به سزای سنگ رسانید. در این حال محمد ساکت ماند. تا بعد از مدتی فضولات الاغی به زیر کفش های محمد چسبیده بود، پس آن دو مرد را، خطاب قرار داد و گفت: "پیاده شوید و این فضله‌ی الاغ را بخورید."⁴⁷⁴

چهارم: مردی نزد محمد آمد و گفت: "زنی دارم که کاملاً عاشق او هستم ولی او عاشق کسان دیگری نیز هست و حتی با آن‌ها سکس هم می‌کند!" محمد می‌گوید: "طلاقش بده". مرد می‌گوید: "دوریش برایم غیر قابل تحمل است." و محمد می‌گوید: "پس برو از او لذت ببر و کاملاً ارضایش کن."⁴⁷⁵

پنجم: یکی از مسلمانان پیش محمد آمد و اعتراف کرد که؛ مرتکب عمل زنا شده است. محمد روی برگردانید و جوابش را نداد. آن مرد مسلم، تا چهار بار کلامش را تکرار کرد ولی محمد اعتنایی نکرد، تا اینکه به او گفت: "امکان دارد خون دیوانگی

فَقَالَ إِنَّ أُمَّرَأَتِي وَكَذَتْ عَلَّامًا أَسْوَدَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا أَلْوَأْنُهَا قَالَ خَمْرٌ قَالَ هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْزُقٍ قَالَ إِنَّ فِيهَا لَوُرْقًا قَالَ فَأَتَيْتُهَا ذَلِكَ قَالَ عَسَى أَنْ يَكُونَ نَزْعُهُ عِرْقٌ قَالَ وَهَذَا عَسَى أَنْ يَكُونَ نَزْعُهُ عِرْقٌ. صحيح مسلم. كتاب اللعان، حديث 1500 صحيح البخاري، كتاب الطلاق. باب: إذا عرض بنفي الولد. حديث 4999

474 - سنن ابی داود. کتاب الحدود، باب، رجم ماعز بن مالک. حدیث 4428.

475 - (جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: إِنَّ عِنْدِي امْرَأَةً مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ وَهِيَ لَا تَمْنَعُ بَدَ لَامِسٍ قَالَ: " طَلَّقْهَا " قَالَ: لَأُصْبِرَ لِي عَنْهَا قَالَ " اسْتَمْتِعْ بِهَا. " تفسير ابن كثير، النور 3

در رگه‌های جاری باشد." آن مرد پاسخ داد: "خیر." محمد پرسید: "قبلاً ازدواج کرده‌ای؟" گفت: "آری" در نتیجه محمد دستور سنگسار کردنش را صادر می‌کند. زمانی که درد و ناراحتی آن مسلمان را می‌آزرد، و کار به جایی رسید که تمام اندام هایش مورد اصابت سنگ‌ها واقع شود. از زیر شکنجه فرار کرد. ولی در نهایت او را گرفتند و با همان ضربه‌های سنگ، او را از پای در آوردند.⁴⁷⁶

ششم: معاذ بن مالک نیز به همان شیوه از پیامبر تقاضای پاک گردانیدن وی از عمل زنا را، دارد. به او می‌گوید: مواظب خودت باش، توبه و استغفار کن. ایشان هم بعد از مدتی بسیار، بر می‌گردد و باز از پیامبر می‌خواهد که او را پاک گرداند. بدین ترتیب پس از چهار بار که نزد محمد می‌آید و تقاضای پاک شدن از گناه را دارد. به او می‌گوید: "تو را از چه گناهی پاک گردانم". در جواب گفت: "از زنا!" محمد از حاضران پرسید: "آیا این مرد دیوانه نیست؟" آن‌ها گفتند: "خیر". دوباره می‌پرسد: "آیا مشروبات شرب نکرده است؟" در همان لحظه یک نفر به قصد بو کردن دهانش، او را می‌بوید و به محمد می‌گوید: "اثری از مستی و می‌خوارگی ندارد." در نهایت از صحابه می‌پرسد: "آیا تو زنا کرده‌ای؟" او هم می‌گوید: "آری." محمد نیز دستور سنگسار کردنش را صادر می‌نماید.⁴⁷⁷ بعد از سنگسار وی، آن زن مسلمان را نیز که با وی زنا کرده بود، سنگسار می‌کنند.⁴⁷⁸

مطالبی که بیان شد تماماً روایت‌هایی هستند که از احکام زنا سخن به میان آورده‌اند. که در میان آن‌ها چندین روایت مربوط به صحابه و مؤمنان صدر اسلام وجود دارد و امام مالک در کتابش به نام الموطاء در قالب سی و یک روایت زنا و لواط اصحاب و مسلمانان را، ثبت کرده است.^{۴۷۹}

جدای از اینکه هر کدام از این وقایع، داستان مخصوص و با شرایط و شیوه‌های مختلف انجام گرفته است؛ ولی بحث این است که اسلام با خشونت‌ها و مجازات‌های سنگینش، مانند عذاب آتش دوزخ و سنگسار در این دنیا هیچگاه نتوانست مفساد اجتماعی و پدیده‌ی سکس غیر شرعی را کنترل نماید. علمای اسلامی به طرز غیر

476 - صحیح البخاری، کتاب المحاربین من أهل الكفر والردة، باب، الرجم بالمصلی. حدیث 6434.

صحیح مسلم، کتاب الحدود. باب، من اعترف علی نفسه حدیث 1691

477 - صحیح مسلم: کتاب الحدود. باب، من اعترف علی نفسه بالزنی. حدیث 1695

478 منبع قبلی

479 - الموطأ. کتاب الحدود، باب ما جاء فی الرجم.

منطقی و بدون بررسی تاثیر عوامل طبیعی، زنان را در انجام این عمل، متهم اصلی می دانند. و بدون هیچ گونه تحلیل علمی، می پندارند که در انجام عمل زنا، زن پیشقدم و تواناتر از مرد است.⁴⁸⁰

دانش امروز بسیاری از آن مسائل را که محمد در دینش آورده است، حل کرده است. در آزمایشگاهی و در اندک زمان ممکن، تمامی آن حقایق روشن خواهد شد که در اسلام با استفاده از قسم خوردن و شاهد گرفتن پایان می پذیرد. فقدان علم در دین اسلام، خلیفه عثمان را وادار کرد که، زنی را بدون هیچ مدرکی به مجازات سنگسار محکوم کند. تنها به این دلیل که فرزندی شش ماهه به دنیا آورده است. بعد از پشیمان شدنش، دستور می دهد که فرمان را اجرا نکنند. ولی کار از کار گذشته بود و آن زن قربانی سنگسار شده بود.⁴⁸¹

زنان خود محمد نیز از این قوانین مستثنی نبودند. آن ها را نیز با تهدید و ارباب های تند ترسایده اند.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَاْتِ مِنْكُمْ بِفَاحِشَةٍ مُّبِيْنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ. ⁴⁸²

ای همسران پیامبر هر کس از شما، مبادرت به فحشایی آشکار ورزد، عذابش دو چندان خواهد بود و این بر خدا همواره آسان است.

جا دارد این سؤال را بپرسیم که؛ چرا آیه ای این چنین در قرآن وجود دارد! آن طور که تاریخ اسلام و مسلمانان نیز بیان کرده اند، زنان محمد از زمره ی پاک ترین و بی آرایش ترین زنان روی زمین هستند. از هر نوع خطایی مصون بودند و لازم نبود به تهمتی به نام زنا برای آن ها باور کنیم. این عقیده ی به ارث مانده، مایه ی افتخار مسلمانان شده است. پس با این وجود، لازم نبود آیه ای این چنین در قرآن خودنمایی کند و زنان محمد و عامه ی زنان دیگر را، در مورد ارتکاب به عمل زنا، هم طراز قرار

480 - (فعل المرأة في الزنا أقوى، وحيلتها فيه أسبق. لأنها تحتوى على إثم الفعل وإثم المواطأة). هبة الله بن

السلامة، التاسخ والمنسوخ. ص 104-105

481 - (أَنَّ عُمَانَ بْنَ عَفَّانَ أَتَى بِامْرَأَةٍ فَلَمْ يَكِدْ فِي سِتِّهِ أَشْهَرَ، فَأَمَرَ بِهَا أَنْ تُرْجَمَ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ:

لَيْسَ ذَلِكَ عَلَيْهَا. وَفَلَا رَجِمَ عَلَيْهَا. فَبَعَثَ عُمَانُ بْنُ عَفَّانَ فِي أَثَرِهَا، فَوَجَدَهَا قَدْ رَجِمَتْ). موطأ، كتاب

الحدود، باب مَا جَاءَ فِي الرَّجْمِ. حديث 2406

482 - الاحزاب 30

دهد و با یک چشم به هر دو نگرسته شود. جدای از این ها، حکم این آیه با مردن زنان محمد، تاریخش منقضی شده و عملاً وجود آن در قرآن هیچ سودی ندارد.⁴⁸³

ب) عایشه و واقعه‌ای به نام "افتراء"

رویدادی که در تاریخ اسلام، به نام (افتراء، الأفک) شناخته شده است، یکی از داستان های عجیب و غریب زندگی جنسی محمد با عایشه است. این رخداد، که مدت یک ماه به درازا کشید، جدای از مشکلات عدیده‌ی آن، تأثیرات اجتماعی زیادی، بر محمد به جای نهاد. خلاصه داستان به قرار زیر است: در یکی از غزوات عایشه از قافله جدا می ماند. زمانی که او را می یابند، همراه با شخصی به نام صفوان بوده است در حالی که، از خلوتگهی باز می گشتند. این خود سناریوی را خلق کرد که مشهور به زنای عایشه و صفوان است. و در منابع تاریخی اسلام، بدون هیچ گونه ابایی از اینکه عایشه جزء همسران پیامبر است، مکتوب شد و شایعه دهن به دهن می گشت. بزرگنمایی مسأله در بین مردم، باعث شد که در قرآن چندین آیه به آن اختصاص یابد و تا اسلام پایدار باشد این واقعه نیز فراموش نشدنی است. در اینجا عین داستان را از زبان خود عایشه، که در منبع اصیل اسلامی یعنی بخاری، مکتوب شده است، بیان می کنیم: دقیقاً بعد از فرمان حجاب، در یکی از غزوات پیامبر، که زنان به قید قرعه انتخاب می شدند، قرعه به نام من افتاد تا در آن جنگ، همراهیش کنم. بعد از آن که پیامبر خدا، جنگ را با موفقیت به اتمام رسانید، اسباب و وسایل را جمع کردیم و عزم برگشتن نمودیم. در راه مدینه شبی مجبور به اتراق شدیم. از کجاوه مخصوص پیاده شدم. به قصد رفع حاجت دور شدم. وقت تنگ بود و هنگام حرکت لشکریان. در راه برگشت، به سینه‌ام دست زدم. گردنبندم نبود. در جستجوی گردنبند گم شده‌ام، برگشتم بلکه آن را بیابم. افراد لشکر به خیال اینکه من داخل کجاوه در حال استراحت هستم (عایشه برخلاف زنان دیگر پیاده نمی رفت، بلکه کجاوه‌ای بر پشت شتر به او اختصاص داده بودند). کاروان را حرکت دادند. البته ناگفته نماند آن زمان، زنان سنگین

483 - در اینجا روشن شد که چنین آیه‌ای تا ابد مضمّن ثمر واقع نمی شود. و عملاً با این طرز تفکر قرآن و اسلام مغایرت دارد. همان ایده‌ای که می گوید: احکام اسلامی از روز ازل وجود داشته و تا ابدلدهر ادامه دارند. سوال اینجاست که آیا خود به خود آیه‌ای این چنینی در قرآن پیدا می شود؟ جواب ساده است و آن اینکه، زنان محمد نیز از انجام زنا بی نصیب نمانده‌اند. برای اثبات گفته‌ی خویش رویدادی را که، برای یکی از زنان محمد پیش آمد و در نتیجه منجر به زنا شد را بیان می کنیم.

وزن و گوشمالو نبودند. بلکه اغلب لاغر و کم بنیه بودند. من هم جدای از این صفات، کودکی بیش نبودم و در موقع گذاشتن کجاوه روی شتر، خیال کردند که من داخل آن قرار دارم. خلاصه گردنبند را یافتم و برگشتم. دیدم آن جایگاه کاملاً خلوت شده است. هر چی داد و فریاد کردم کسی جوابم را نداد. اندکی جلوتر رفتم. ولی باز به جای خود بازگشتم. جای اصلی کاروانیان بهترین مکان بود برای اینکه آن ها برگردند و مرا آنجا بیابند. در نتیجه همان جا نشستم تا کم کم خوابم گرفت.

صفوان بن معتل سلمی (از خادمان محمد در منزل عایشه) هم از لشکر وامانده بود. شخصی خوابیده هم چون شبی نظرش را جلب کرد. نزد من آمد و گفت: **«رَأَى اللَّهُ وَآبَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»**. همراه او سوار بر مرکبش شدم. تا رسیدن به مدینه یک کلام با او سخن نگفتم. به مدینه که رسیدیم؛ چنین اتهامی برایمان درست کرده بودند. کسی که این تهمت را سر زبان ها انداخت، شخصی به نام عبدالله بن ابی ابن سلول⁴⁸⁴ بود.

بیمار شدم و مردم نیز تهمت را بیشتر و بیشتر اشاعه دادند. بیماریم مدتی طولانی به درازا کشید. برایم تعجب آور بود که پیامبر خدا مثل گذشته، در زمان بیماریم به من رسیدگی نمی کند! من اشاعه‌ی آن تهمت را به شکلی ملموس درک نکرده بودم. روزی از روزها به نیاز قضای حاجت (همان طور که قبلاً اشاره شد، مکان اختصاصی در منازل برای رفع حاجت وجود نداشت. هر شخص باید مقداری راه می پیمود تا در مکانی که اختصاص به همگان داشت، رفع حاجت کند). بیرون رفتم. در آنجا آن اتهامات را با گوش خویش شنیدم. بیماریم فزونی گرفت. روزی پیامبر خدا به خانه برگشت. از وی اجازه خواستم تا به منزل پدریم بروم تا شاید اصل ماجرا را از زبان آن ها بشنوم. او نیز پذیرفت. مادرم اصل ماجرا را تعریف کرد. شب را نزد آن ها ماندم. اشک از چشمانم چون سیل جاری بود. پیامبر خدا با علی بن ابیطالب و اسامه بن زید، درباره‌ی جدایی و طلاق دادنم، مشورت کرد. اسامه گفته بود عایشه از نزدیکان خود شماس است و من هم جز نیکی چیزی از وی ندیده‌ام. اما علی گفته بود: زیاد به این مسأله فکر نکن، جدایی بهترین راه حل است. زنان مثل ایشان زیاد هستند و برای اطمینان از کنیزش نیز پرس و جویی کن، تا نظر او چه باشد.

کنیز در جواب سؤال ایشان، گفته بود: **«بجز نیکی و خوبی چیز دیگری از وی ندیده‌ام. پیامبر در مسجد خطبه‌ای ایراد کرد و در آن خطبه غیر مستقیم اشاره می کند به**

484 - همراه افرادی دیگر: مردی از بنی عوف، مالک بن ابی قَؤَل، سُوَیْد، داعس.

عبدالله بن ابی بن سلول که ادعای زنا را اشاعه داده بود. و خطاب به مردم می گوید: آیا کسی هست که مرا از دست این مرد نجات دهد؟! ”

پیامبر در ادامه خطبه می گوید: ”به خدا سوگند غیر از صفات نیکو از نزدیکانم، ندیده و نشیده‌ام. امروز سخن از مردیست (منظورش صفوان است) که غیر از صفات نیکو، چیز دیگری از وی سراخ ندارم. مگر همراه من، و آلا داخل خانه نشده است. در این حال سعد بن معاذ رئیس قبیله‌ای اوس از میان نمازگزاران برخاست و گفت: ”رخصت دهید اگر آن مرد از قبیله‌ی ماست، تا گردنش را بزیم و او را بکشیم. یا اگر از قبیله‌ی خزرج است دستور فرمائید تا اجرا کنیم“. در این هنگام سعد بن عباد، رئیس قبیله خزرج از جای برخاست و با عصبانیت سعد بن معاذ را مورد خطاب قرار داد و گفت: ”دروغ می گویی به خدا سوگند او را نخواهی کشت یا بهتر بگویم؛ نمی توانی او را بکشی“. در این حال اسید بن حضیر خطاب به رئیس خزرجیان گفت: ”به خدا سوگند دروغگو خودت هستی. قسم به خدا او را می کشیم و تو هم منافق بودن خود را، ثابت کردی که این گونه از یک منافق دفاع می کنی“.

اگر پا در میانی خود پیامبر نبود، میان دو قبیله‌ی اوس و خزرج جنگی سنگین در می گرفت. هم چنان که در مسجد کار به مناقشه‌ی تندی انجامید.

عایشه ادامه‌ی ماجرا را چنین تعریف می کند: ”در آن روزهای سخت؛ کاری بجز گریه و زاری نداشتم. قریب به یک ماه در این باره وحی برای پیامبر نیامد. در خانه به من گفت: اگر بی گناه باشی خدا به دادت می رسد اگر هم گناهی مرتکب شده باشی؛ از خداوند طلب بخشش و آمرزش کن، خداوند توبه‌ی تو را می پذیرد“.

من هم در جوابش گفتم: ”به خدا سوگند همگی باور کرده‌اید که من زنا کرده‌ام. اگر بگویم بی گناهم کسی مرا باور ندارد. اگر گناهی هم کرده باشم، خداوند از همگان عالم تر است که، گناهی مرتکب نشده‌ام. شما هم تا حدودی باور دارید که من چنین گناهی را مرتکب شده‌ام. تنها می توانید آرامش خود را حفظ کنید، بلکه خدا فریاد رسی برایم باشد. از بستر بیماری بلند شدم. ملتسمانه از خداوند تقاضا می کردم که، پاک بودنم را ثابت نماید. به خدا سوگند؛ خود را خیلی حقیرتر از آن می دانستم که در مورد من آیه‌ای نازل شود. فقط امیدوار بودم پیامبر با دیدن رویایی، پاک بودنم

را آشکار سازد. در خبری غیر منتظره پیامبر با لبخندی خطاب به من گفت: "خدا را شکر کن که پاک بودن تو را معلوم ساخت."⁴⁸⁵

از عصمت عایشه در این آیات بحث به میان آمده است:

إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ لَوْلَا جَاؤُوا عَلَيْهِ بَارِعَةً شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ إِذْ تَلَقَّوهُ بِالْسِتِّمِ وَتَقُولُونَ بَأْفَاؤِهِمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.^{٤٨٦}

در حقیقت کسانی که آن بهتان [داستان افک] را [به میان] آوردند، دسته‌ای از شما بودند آن [تهمت] را شری برای خود تصور مکنید. بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است. برای هر مردی از آنان [که در این کار دست داشته] همان گناهی است که مرتکب شده است و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است، عذابی سخت خواهد داشت. چرا هنگامی که آن [بهتان] را شنیدید؛ مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند این بهتانی آشکار است. چرا چهار گواه بر [صحت] آن [بهتان] نیاوردند؟ پس چون گواهان [لازم] را نیاورده‌اند اینانند که نزد خدا دروغ‌گویند. و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، قطعاً به [سزای] آن چه در آن به دخالت پرداختید به شما عذابی بزرگ می‌رسید، آن گاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با زبان‌های خود، چیزی را که بدان علم نداشتید می‌گفتید و می‌پنداشتید که کاری سهل و ساده است با اینکه آن [امر]، نزد خدا بس بزرگ بود. و [گر نه] چرا وقتی آن را شنیدید، نگفتید برای ما سزاوار نیست، که در این [موضوع] سخن گوئیم [خداوند] تو منزهی این بهتانی بزرگ است. خدا اندرزتان می‌دهد که هیچ گاه دیگر مثل آن را اگر مؤمنید؛ تکرار نکنید.

محمد با آوردن این آیات، همسر خود، عایشه را از سنگسار دینش مصون می‌دارد. شایعات در میان مردم خوابید. و به مناسبت اثبات عصمت عایشه در میان مسلمانان، شیئی مقرر شده است به نام شب برات. تا مسلمانان به خاطر یاد بود این وقایع تلخ تاریخی،

485 - صحیح البخاری، کتاب الشهادات، باب تعدیل النساء بعضهن بعضا. حدیث 2518 صحیح المسلم.

کتاب التوبه، باب فی حدیث الإفک وقبول توبه القاذف. حدیث 2770

486 - النور 11 و ما بعدها.

میان کودکان نقل و شیرینی پخش کرده و جشن بر پا کنند. به این امید که از این طریق پاکدامنی عایشه را به کودکان ثابت کنند تا در بزرگسالی از همسر پیامبر دفاع کرده بگویند که مرتکب زنا نشده است. چرا که کودکان که هنوز به سن بلوغ فکری و پرورش کامل نرسیده‌اند و از آگاهی چندانی برخوردار نیستند و در مورد مسائل مشکوک، کنجکاو نشده و عقاید بزرگترها را به آسانی میپذیرند.

امروزه بایستی خود را مدیون مؤرخان اسلامی بدانیم که از طریق آن‌ها این واقعیت برای ما روشن شده است. داستانی واقعی در مورد زنی نه ساله، که بر اساس رسوم ناشی از فرهنگی ارتجاعی، همسر مردی پنجاه و چهار ساله می‌شود. و بعد از سال‌ها و رسیدن به بلوغ فکری، در می‌یابد که دارای احساس و غریزه جنسی می‌باشد. پیشتر هیچکس حتی والدینش برای احساسات وی احترامی قائل نبوده، بلکه او را به سرنوشتی دچار ساخته‌اند که از سن هجده سالگی تا زمان مرگش هم چنان بیوه‌باقی بماند. و از هر گونه حقوق ابتدایی و دنبال کردن امیال و آرزوهایش محروم بوده است. همین واقعیت هاست که عایشه را وادار کرده است که در چنین رویدادی درگیر شده و برای دفاع از خود داستانی سرهم کند، که بیشتر توجیه به نظر می‌آید تا تکذیب.

این که آیا عایشه مرتکب زنا شده است یا نه؟! بماند... اما اگر سُکّان موضوعمان را از روی عایشه به سوی محمد برگردانیم، در می‌یابیم که محمد از جهاتی مجرم است. اگر عایشه زنا کرده باشد، محمد، آنگاه که در مساجد معصومیت عایشه را بیان کرده است، حقیقت را گفته است. اما در برخورد با عایشه رفتار نابهنجاری مرتکب شده است. چون که بدون هیچ دلیلی مدت یک ماه از وی دوری کرده و با او حالتی قهرآمیز داشته است. در صورتی که عایشه در آن مدت بیمار نیز بوده است. در اینجاست که دادگری محمد زیر سؤال می‌رود. چون که بدون هیچ اطمینانی و تنها از روی بدبینی و به شیوه‌ای ناعادلانه وی را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: "اگر مرتکب زنا شده‌ای طلب مغفرت و آمرزش کن، چون که خداوند توبه پذیر است." اما اگر فرض را بر این بگیریم؛ که عایشه زنا کرده باشد در این صورت محمد با دروغ پراکنی در مساجد در مورد معصومیت عایشه، واقعیت زنای انجام شده را پرده‌پوشی کرده است.

بعد از سرپوش گذاشتن بر شایعات، از جانب خود محمد، شخصی به نام حسان بن ثابت هم چنان بر واقعیت داشتن امر زنای عایشه تأکید می‌ورزید و می‌گفت: "صفوان به عنوان خادم پیامبر، به خانواده‌ی ایشان خیانت کرده است." سخنان حسان آتش غضب صفوان را برافروخت و میان آن دو درگیری روی داد، در نهایت حسان به شدت زخمی شد و چون صفوان خادم و برده‌ی پیامبر بوده است، از این رو، محمد مشکل آن

دو را با دادن کنیزی به نام سیرین به حسان خاتمه می دهد.⁴⁸⁷ لازم به یادآوری است که سیرین خواهر ماریه بود که همراه مابور، هر سه به عنوان هدیه‌ی شاهانه، به او تقدیم شده بود.

لازم به توضیح است؛ این آداب و رسوم عشیره‌ای، یعنی پایان غائله‌ی آشوب‌ها، به وسیله‌ی دادن زنی به عنوان هدیه، تا کنون هم در جوامع مختلف اسلامی هم چنان پابرجا مانده است. و به شیوه‌ای غیرانسانی بدین گونه به یک زن، به یک انسان، بی احترامی می شود. و به خاطر پایان دادن به دعواهای خونین ما بین دو خانواده یا دو طایفه، و به خاطر آشتی طرفین، زنی به عنوان خون بها به طرف دیگر اهداء می گردد. چنین بخشش‌هایی؛ به این سبب بوده است که یکی از طرفین، مطابق قراردادشان، مجرم شناخته شده؛ یا در پیکردن آشوب، پیشدستی کرده است. یا این که در جریان دعوا، بیشتر از طرف مقابل زخمی یا کشته داده‌اند. چنین وصلتهایی باعث می شود که دو خانواده یا دو طایفه، بیشتر با هم خویش و قوم گردند و با این آشتی، از خونریزی مجدد میان طرفین جلوگیری شده، به نوعی اطمینانی دو طرفه حاصل آید که دگر بار در میان آن‌ها دعوایی صورت نگیرد.

بدین گونه فرهنگی بیابانی، که براساس آن خود محمد به وسیله‌ی یکی از کنیزانش توانست خادم خویش را از مرگ نجات دهد، در اسلام به آداب و رسومی شایسته تبدیل شده است. به تعبیر دیگر در اسلام، آلت تناسلی زنان، نقشی اساسی در صلح و آشتی میان مجاهدان اسلامی دارد. اسلام توجیهاات گوناگون و عجیبی برای این واقعیات زندگی محمد دارد. توجیهااتی همچون؛ حفظ منافع اجتماعی، سیاسی، شرعی و یا به خاطر حلال و حرام کردن، یا این که به منظور دلجویی از اشخاص، مشکلات را با آوردن آیات حل کرده است. به آسانی می توانیم از طریق همین توجیهاات، زندگی جنسی عایشه را بررسی کنیم و ناگفته‌های زندگی‌اش را آشکار سازیم. از این رو لازم است بیشتر در مورد آن آیاتی کنکاش کنیم که نشان از معصومیت عایشه دارند و دیدگاه قرآن را در این باره جویا شویم، که چگونه مسأله‌ای تاریخی بدین با اهمیتی را توجیه کرده است. ابتدا برای بار دوم آیات را می خوانیم: ”در حقیقت کسانی که آن بهتان را ساخته‌اند دسته‌ای از شما بودند، آن [تهمت] را شری برای خود تصور مکنید. بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است. برای هر مردی از آنان [که در این کار

487- سیرة ابن هشام، الجزء الثانی فی مسألة الافک، هم چنین ابن الاثیر، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، باب، الصاد والأیف ذکر، صفوان بن المعطل.

دست داشته]، همان گناهی است که مرتکب شده است و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است عذابی سخت خواهد داشت. چرا هنگامی که آن [بهتان] را شنیدید مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند این بهتانی آشکار است.

چرا چهار گواه بر [صحت] آن [بهتان] نیاوردند؟ پس چون گواهان [لازم] را نیاورده‌اند اینانند که نزد خدا دروغ‌گویند. و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود قطعاً به [سزای] آن چه در آن به دخالت پرداختید به شما عذابی بزرگ می‌رسید. آنگاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با زبان های خود چیزی را که بدان علم نداشتید می‌گفتید؛ و می‌پنداشتید که کاری سهل و ساده است با اینکه آن [امر] نزد خدا بس بزرگ بود."

غیر از هر دو کتاب تاریخی دنیای اسلام؛ یعنی "اسباب النزول جلالین و واحدی"، مفسران مشهور دنیای اسلام نیز از جمله: **ابن کثیر**⁴⁸⁸ و **القرطبی**⁴⁸⁹ و **الطبري**⁴⁹⁰ در موقع تفسیر این آیه، به طور مستقیم به واقعه‌ی زنا اشاره می‌کنند. و علت پیدایش این آیات را، همان جریان عایشه می‌دانند. بنابراین نباید در مرتبط بودن این آیات با جریان عایشه شک کرد.^{۴۹۱}

همان طور که در ابتدای آیات آمده است، بدون ارائه هیچ گونه توضیحی در مورد چگونگی وقوع ماجرا، می‌گوید این واقعه تهمتی بیش نیست. بدون اشاره به ابتدا و انتهای موضوع.

و همین پرهیز از بازگویی ماجرا باعث می‌شود که از قصد محمد در این رابطه آگاه می‌شویم، که همانا تکذیب کل ماجراست و محکوم کردن کسانی به اتهام زدن افتراء و تهدید به عذاب دردناک اخروی برای آن اشخاص، و در نهایت به شیوه‌ای فراگیر مسلمانان را گناهکار دانسته و از طریق قرآن از آن‌ها خواست که در این رابطه موضع بگیرند. از این رو خطاب به مسلمانان در آیات قرآنی اینگونه می‌گوید: "بدون هیچ

488 - هذه العشر آیات كلها نزلت في شأن عائشة، تفسیر ابن کثیر، النور 11

489 - سبب نزولها ما رواه الأئمة من حديث الإفك الطويل في قصة عائشة. تفسیر القرطبی: النور 11-22

490 - الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ الَّذِينَ قَالُوا لَعائِشَةُ الْإِفْكِ وَالْبَهْتَانُ. تفسیر الطبري، النور 11

491 - برای اطلاع بیشتر می‌توان به هر کدام از تفاسیر در تفسیر آیه‌ی 11 سوره‌ی نور، می‌توان مراجعه کرد.

اطلاعی از اصل ماجرا، نبایست این گونه شایعه‌پراکنی می‌کردید و آن واقعه را بایستی دروغ محض می‌انگاشتید، و لازم است آن اشخاص به کیفر خود برسند، زیرا تهمت‌هایی این گونه نزد خدا بسی گران است.“ این گونه محمد با فرافکنی کردن و جلب نظر عامه به سوی آن اشخاص، مشکل زناي همسر خود را، پرده‌پوش می‌نماید! ولی چون که در آن روزگاران توانایی کیفر دادن تمامی مردم را نداشته‌است، ناچاراً سخن از ترحم و مهربانی خداوندی، را به میان می‌آورد. به آن‌ها می‌گوید: “اگر مغفرت و مهربانی خدا نبود، مردم دچار کیفر و عذابی دردناک‌تر می‌آمدند.“ اما چون که متهمین چند نفری بیش نبودند، خطاب به آن‌ها می‌گوید: “این اشخاص از آن عذاب دردناک‌رهایی ندارند.“ در میان متهمین اصلی‌ترین شخصیت افترا دهنده، شخصی است به نام عبدالله. اما چون از قبیله مشهوری در شهر مدینه‌است، و نمی‌تواند او را در این دنیا کیفر دهد، از اینرو کیفر وی را نیز، به آخرت موکول می‌نماید. با توجه به آیات قرآنی از متهمین می‌خواهد چهار شاهد برای اثبات ادعایشان بیاورند تا سخن آن‌ها موثق گردد. در غیر این صورت به عنوان کذاب معرفی خواهند شد. و در صورت تکرار چنین افراهایی، خداوند آن‌ها را نمی‌بخشاید و فاجعه‌ای بزرگ برایشان نازل خواهد کرد.

احکام این آیات بسیار زیادند. در کل با توجه به چگونگی وقوع رویداد، در می‌یابیم که عایشه مرتکب زنا شده است. توجیهاتی که عایشه برای زنا نکردن آورده است، توجیهات ضعیفی هستند. برای توضیح و به نتیجه‌رساندن این واقعیات، لازم است از نقطه نظرات گوناگون مسأله‌را موشکافی نماییم: اولاً واقعه مربوط به هزار و چهارصد و اندی سال پیش است. زمان آن هم شبی تاریک است. اما معلوم نیست که شب مهتابی بوده یا نه.. تا بتوان با دیدی علمی و به شیوه‌ای گسترده، واقعه را بررسی نماییم. ولی این تصویر کاملاً بدیهی است که مؤمنان و مجاهدان اسلام پس از جنگ و خونریزی و قتل عام قبیله‌ای، با حالت خسته و کوفته اترافی می‌نمایند تا اندک زمانی بیاسایند. و پس از آن، روی به شهر مدینه‌گذارند. مکان واقعه نیز، بیابانی و متروکه است. مثل دیگر نواحی شبه جزیره‌ی عربستان، مکانی خاص برای رفع حاجت وجود ندارد. کاروانیان و جنگجویان سپاه اسلام در دسته‌های گوناگون متفرق شده‌اند و مشغول آماده‌کردن خوراک و جمع و جور کردن خود هستند تا رمقی بگیرند و راه بیفتند. در این میان دو نفر از سپاه جدا می‌شوند و سناریویی برای تاریخ اسلام خلق می‌کنند. در پرده‌ی اول این سناریو دو نفر نقش آفرینی می‌کنند؛ اولی عایشه همسر محمد که از مشاهیر تاریخ اسلام است. و دومی مردی است که غیر از کمر خم کردن و بردگی نقش دیگری در

تاریخ اسلام نداشته‌است. در واقع نقش یک کومبارس را داشته‌است. اما این واقعه او را به یکی از افراد شهیر تاریخ تبدیل می‌کند. او حتی جنگجو و مجاهد و یا کاتب وحی هم نبوده است. مدتی قبل از جنگ بنی مصطلق یا قبل از جنگ خندق ایمان آورده است. یعنی سال‌ها پس از هجرت⁴⁹² جوانی بود تازه به دوران رسیده!

مطابق آنچه که خود عایشه بیان کرده است، صفوان از جمله جوانانی بوده است که قبل از آن که حجاب برای زنان آزاد مسلمان اجباری گردد، بدن وی را دیده است. یعنی سر و گردن و کتف عریان وی را دیده است. همان‌طور که محمد نیز بیان کرده است؛ صفوان کسی است که به خانواده‌اش خدمت کرده، و مایحتاج خانه را تأمین کرده است.

صفوان، جوان⁴⁹³ و به خاطر فقر و تنگدستی خادم است. عایشه از صفوان کوچکتر است. سن او در میانه‌ی دوازده تا چهارده سال است. هم چنین همسر پادشاهیست که بیشتر اوقات دور از خانه و خانواده‌اش است. این شوهر در عین حال پیشوایی است با سن و سالی در حدود پنجاه و هفت ساله. غیر از شناختی جزئی و آمد و رفت با صفوان، از نظر پیوندهای اجتماعی و قوم و خویشی ارتباطی با هم ندارند. فقر و تنگدستی صفوان باعث شده است که نه تنها کنیز یا برده‌ای نداشته باشد، بلکه خود نیز برده و خادم کسانی دیگر باشد. جوانی بدین توصیفات در میان آن جامعه و در محیط گرم و بیابانی و مملو از سکس و لبریز از کنیزان به غنیمت گرفته‌شده، بدون سکس در زندگی لذتی ندارد.

از طرف دیگر عایشه همسر پیرمردیست که حداقل هر یازده شب یک بار، نزد وی می‌آید تا عمل سکس و جماع را با وی انجام دهد.⁴⁹⁴ آن هم با احتمال این که از آن تعداد هجده‌زنی که در بخش محمد و سکس به آن اشاره شد، تعداد کمتری را اختیار کرده‌باشد. عایشه اینک دختر بیست به دور از هر نوع مشکلات اقتصادی و اجتماعی، خادمان و کنیزان کارهایش را رو به راه می‌کنند. ولی همین زن غرق در رفاه و آسایش، از لذایذ و احساسات جنسی خویش بهره‌ی کافی نبرده است. چون که مطابق

492- ابن الاثیر، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، باب، الصاد والألف ذکر، صفوان بن المعطل.

493- نقل است که ایشان در اثر زخمی شدن در سال پنجاه و هشت هـ فوت شده است. پس در زمان روی دادن این داستان جوانی برنا بوده است. ابن الاثیر، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، باب، الصاد والألف ذکر، صفوان بن المعطل.

494- در بخش محمد و سکس، جوانب مختلف این موضوع را با ذکر منابع، بررسی کرده‌ایم.

احکام اسلامی، زنان غیر از به گور رفتن و رفتن به قصد خانه‌ی پدری، حق خروج از منزل را ندارند!! چه برسد به این که، از زندگی خویش لذتی ببرند.
اکنون نگاهی می‌افکنیم به توجیهاتی که عایشه برای اثبات پاکی خود بیان کرده است:

عایشه می‌گوید که به نیاز رفع حاجت این گونه دور شده است. آیا در شبی تاریک می‌توان آن قدر دور شد که مدتی طولانی به درازا بکشد؟ آیا رفع حاجت بیشتر وقت گیر است یا جمع کردن اسباب و وسایل سپاهی با چندین الاغ و بارکش و شتر؟ این توجیه کاملاً ضعیفی است. در قسمتی دیگر از توجیهاتی که عایشه برای خویش تراشیده است، این گونه می‌گوید: "کجاوه‌را بر شتر سوار کردند.. خیال کردند من اندرون آن قرار دارم.. در آن روزگاران زنان سنگین وزن و گوشمالو نبودند بلکه ضعیف و لاغر بودند و سوای این توصیفات من هم کودک و کوچک بودم.. یا این که حتی یک کلام با صفوان صحبت نکرده‌ام..". اگر کسی بخواهد از خود دفاع کند مستندات ارائه‌می‌دهد نه توجیهات!! در آخر داستان از گم شدن گردنبندی سخن به میان می‌آورد. و این نیز به خودی خود توجیهی ضعیف است. چون که بعضی از مؤرخان اسلامی، از فقر و نداری زنان محمد سخن رانده‌اند. به طوری که با دیگر مسلمانان یکسان بوده‌اند و دارایی آن‌ها در حد سد جوع بوده است. این اتفاق چگونه روی داده است که گردنبندی در این میان قد علم می‌کند و عایشه آن را هم گم می‌کند؟ آیا این مدت طولانی، برای پیدا کردن گردنبند لازم است؟! از سوی دیگر، عایشه کجاوه‌نشین بوده است، خدم و حشم اطرافش بوده‌اند و حتی کنیزان نزدیکش هم؛ چگونه پی نبردند که عایشه داخل کجاوه نیست؟ این واقعه‌ی کجاوه بارکردن را، چگونه باور کنیم بدون آنکه اطلاعی از بود و نبود عایشه داشته باشند!!

چرا در میان این همه افراد، تنها صفوان از کاروان بر جای مانده است؟ همان صفوانی که قبلاً با عایشه سر و سری داشته است. چگونه عقل قبول می‌کند که صفوان برای جمع کردن بقیه‌ی اسباب و وسائل بر جای مانده، در آن مکان مانده است؟ (کدام اسباب، کدام وسایل) چرا در دیگر وقایع اتفاق افتاده، بحثی از ماندن صفوان به میان نیامده است؟ این غریبه‌ی تازه مسلمان شده، چگونه یک دفعه، به مجاهدی مطمئن و مشهور تاریخ اسلام تبدیل شد؟ یا اینکه، محمد چگونه توانسته است بدون دوست داشتنی‌ترین همسرش، بر گردد و از وجود وی اطلاعی نداشته باشد؟

با توجه به موقعیت و شرایطی که در زیر بررسی خواهیم کرد، روشن خواهد شد که آیا عایشه مرتکب زنا شده است یا خیر. عایشه همراه سپاهی بزرگ عازم جنگ بنی

مصطلق شده است. در آن جنگ، قبایل دشمن در ستیز با اسلام، در هم شکسته شدند که در نهایت به قتل عام آن‌ها، انجامیده است. کاملاً طبیعی است که محمد و یارانش غیر از اموال به غنیمت گرفته شده، چندین زن را هم به عنوان اسیر گرفته‌اند و در میان خود تقسیم کرده‌اند. محمد که خود قبلاً چنین تجربیاتی داشته است؛ در دیگر میادین نبرد، کسانی هم چون ریحانه را از قبیله‌ی بنی قریظه، و صفیه را از جنگ خیبر به چنگ آورده بود. و در همان اولین شب اسیر کردنشان، با آن‌ها مجامعت کرده بود. در این جنگ بنی مصطلق نیز، زیارویی هم چون “جویریة” که نصیب کسی به نام “ثابت” شده بود؛ و محمد در همان روز اول، با مقداری پول او را خریداری می‌نماید؛ در میان اسراء خودنمایی می‌کند.

عایشه نیز شخصی ماجراجو و سکسی بوده است. برای مثال، یک بار با حفصه نقشه‌ای طرح می‌کنند که نوبت های شبانه‌ی خود را بدون اینکه محمد بویی ببرد، معاوضه‌نمایند. شب اول که در اصل نوبت عایشه بوده است، این نوبت به حفصه می‌رسد. اما دیر هنگام عایشه از این عمل خویش پشیمان شده، ولی دیگر کاری از دستش ساخته نیست. برای تنبیه کردن خویش، پاهایش را بر روی علف‌ها و خارها می‌کشانند و از خدا می‌خواهد به خاطر آن اشتباه بزرگی که مرتکب شده است، نیش عقرب یا ماری نصیبت گرداند.^{۴۹۵} آتش هوس و میل جنسی چنان به جانس افتاده که آرزوی مرگ می‌کند. آیا شخصی چنین سکس مزاج، چگونه تاب تحمل می‌آورد که شوهرش از وی دوری گزیند.

بله.. تصاویر واضحتر می‌شوند. احتمالاً در همان شب، محمد از عایشه دوری گزیده و با ملکه‌ی زیبایی، یعنی جویریة همخوابگی داشته است و هنگام بازگشت و جمع کردن بار و بنه، در فکر عایشه نبوده است. خود عایشه می‌گوید: جویریة زنی زیارویی بود. از او متنفر بودم.^{۴۹۶} عایشه در تلافی این خیانتی که محمد در حق وی انجام داده است، در فرصتی مناسب با صفوان ساخته، قرار و مدار می‌گذارد که در زمان استراحت سپاه از محل دور شده و به معاشقه و هم‌آغوشی بپردازند. مدت این معاشقه آن چنان به

495 - فقالت حفصة: ألا تركبين الليلة بعيري وأركب بعيرك، تنظرين وأنظري؟ فقالت: بلى، فركبت، فجاء

النبي صلى الله عليه وسلم إلى جمل عائشة وعليه حفصة، فسلم عليها، ثم سار حتى نزلوا، وافقدته عائشة، فلما نزلوا جعلت رجليها بين الإذخر وتقول، يا رب سلط على عقربا أو حية تلدغني، ولا أستطيع أن أقول له شيئا. صحيح البخاري، كتاب النكاح، باب: القرعة بين النساء إذا أراد سفرها. حديث 4913

496 - سيرة النبوة. ابن هشام، غزوة بنى المصطلق.

درازا می کشد که از کاروانیان جا می ماندند. اما قرآن تأکید می نماید که عایشه پاک است. و زنایی مرتکب نشده است. قبول این دیدگاه مستقیماً با عقیده و منطق ارتباط دارد. هر مسلمانی که به عقاید اسلامی ایمان داشته باشد؛ ناچاراً باید سخن قرآن را بپذیرد که این داستان تهمت و افتزایی بیش نیست. و بایستی در برابر واقعه‌ی تاریخی بدین بزرگی، خود را به ناشنوایی و ناینایی و نفهمی بزند و سؤالی نپرسد و دنبال حقایق نگردد. تنها توجیه قرآن برای اثبات معصومیت عایشه، نبود چهار شاهد در زمان جماع و معاشقه‌ی عایشه با صفوان است. و این فقدان چهار شاهد را دلیلی بر زنا نکردن عایشه دانسته‌اند!

فَادْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ فَأَوْلَيْكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ. ^{۴۹۷}

اگر چهار شاهد نیاوردید، پس در این صورت در نزد خدا دروغگویی بیش نیستید. قرآن ادعای چهار شاهد را دارد. چهار مرد که هر چهار نفر، با چشمان خویش عایشه و صفوان را به حالت عریان و در زمان عمل جماع دیده باشند. هر زمان بتوانند چهار شاهد بیابند، آن وقت این افتراء جنبه‌ی واقعی به خود می گیرد. در غیر این صورت حقیقت ندارد و بهتانی است برای عایشه.

طرف دیگر قضیه، که باید مسأله را بررسی نماید، عقل و منطق است. با بررسی های جزئی نگرانه و از جنبه‌های گوناگون، دیگر احتیاجی به مستندات ضعیف نیست. آماده کردن چهار شاهد نه تنها در این روزگاران، بلکه در عصر خود محمد نیز جای اشکال و محل انتقاد بوده است و خود محمد هم نتوانسته است جوابی برای آن سؤالات و انتقادات بیابد.

روایت شده است که یکی از اصحاب به نام سعد به محمد گفته است: "ای پیامبر خدا یقین دارم که این آیه از جانب خداوند است. ولی در شگفتم که اگر من با چشمان خویش ببینم که مردی در میان ران های همسرم آرام گرفته است، نباید آرامش آن ها را بر هم بزنم. بلکه باید به دنبال پیدا کردن چهار شاهد باشم. خوب تا من شواهد را پیدا کنم آن ها به کام خویش رسیده‌اند و دیگر کاری نمانده است تا بر آن شاهدی بیاورم." ⁴⁹⁸

497 - النور 13

498 - (والله يا رسول الله اني لأعلم أنها حق وأنها من عند الله ولكن قد تعجبت أن لو وجدت لكاع قد تفخذها رجل لم يكن لي أن أهيجه ولا أحرکه حتى آتی بأربعة شهداء فوالله اني لا آتی بهم حتى يقضى حاجته). الواحدی النيسابوری: أسباب النزول، در توضیح آیه‌ی 4 سوره‌ی نور.

یکی دیگر از اصحاب به نام هلال بن امیه می گوید: "من بعد از نماز عشاء به خانه بازگشتم، با گوشه‌ایم شاهد بودم و با دیدگانم مشاهده کردم، که مردی با زخم در حال معاشقه بود. در اینجا محمد قانون چهار شاهد را به وی یادآوری می کند. هلال نیز ناراحت می شود."⁴⁹⁹

همین روایت را نیز بدین گونه نقل کرده‌اند: "هلال مردی را در حال معاشقه و هم‌آغوشی با همسرش دیده است. نزد محمد از آن مرد شکایت کرده بود. محمد نیز به وی گفته بود: "ای هلال یا مستندات و شواهد ارائه کن، یا مجازات می شوی. او هم می گوید: "ای پیامبر خدا! اگر مردی، شخصی را در حال همبستری با زنش ببیند، آیا بایستی در فکر آوردن شاهد باشد."⁵⁰⁰

حال سؤال اینجاست که آیا همسر هلال زنايي مرتکب شده است یا نه؟ در جواب باید گفت، بدون تردید ایشان مرتکب زنا شده است. ولی محمد هیچ کاری از دستش بر نمی آید. زیرا خود به خود مسأله‌ی زناي عایشه و هجوم سؤالات و انتقادات بیشماری گریبانگیرش خواهد بود. آوردن چهار شاهد با منطق آن روزگاران نیز، سازگار نبوده است. ولی مسلمانان چاره‌ای نداشته‌اند که به ظاهر وانمود کنند که فرمانبردار اوامر محمد هستند. اما در پشت پرده خود مسائل را چاره‌یابی می نمودند. مثلاً صحابه‌ای به نام عویمر عجلانی از صحابه‌ای دیگر به نام عاصم بن عدی می پرسد: "ای عاصم از بزرگانست سؤال کن اگر مردی کسی را در حال مجامعه با همسرش ببیند و آن مرد او را بکشد، شما نیز او را در تلافی این کشتن خواهید کشت؟ در غیر این صورت چاره چیست؟"⁵⁰¹ در حقیقت همسر عویمر زنا کرده است اما نبود چهار شاهد، زنا را پرده‌پوشی کرده است. در روایتی از امام بخاری از زبان محمد ماجرا بدین گونه

۴۹۹ (جاء هلال بن أمية من أرضه عشيًا فوجد عند أهله رجلاً فرأى بعينه وسمع بأذنه فلم يهيجه حتى أصبح وغدا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله فقال إني جئت أهلي عشيًا فوجدت عندها رجلاً فرأيت بعيني وسمعت بأذني ففكره رسول الله صلى الله عليه وسلم ما جاء به واشتد عليه). الواحدی النیسابوری: اسباب النزول. منبع قبلی در در توضیح آیه‌ی 4 سوره‌ی نور

۵۰۰ - صحیح البخاری: کتاب التفسیر، باب، ویدراً عنها العذاب أن تشهد أربع شهادات بالله إنه لمن الكاذبين. 4470

۵۰۱ - (أَنَّ عُوَيْمِرَ الْعَجْلَانِيَّ جَاءَ إِلَى عَاصِمِ بْنِ عَدِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ فَقَالَ لَهُ يَا عَاصِمُ أَرَأَيْتَ رَجُلًا وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا أَيْقُنْتُهُ فَقَتَلُوهُ أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ سَلِّ لِي يَا عَاصِمُ عَنْ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَ عَاصِمٌ عَنْ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَسْأَلَةَ وَ)

صحیح البخاری، کتاب الطلاق، باب، من أجاز طلاق الثلاث. حدیث 4959

آمده است: "توجه کنید اگر بچه‌ی عویمر، سیاه پوست و چشم مشک‌ی سیر و دارای کفل و قوزکی قوی و محکم باشد، با این توصیفات عویمر درست گفته‌است و همسر وی مرتکب زنا شده است، ولی اگر نوزاد اندامی کوچک داشت، نشان از بهتانی است که عویمر برای همسرش بافته است. وقتی که نوزاد به دنیا آمد، شکل و شمایل وی به آن مردی رفته بود که عویمر ادعا می کرد وی را در حال مجامعه با همسرش دیده است. از این رو آن کودک را با نام مادرش صدا می زدند.⁵⁰²

قانون چهار شاهد بر ماجرای زنا، و عدم پیدا کردن آنی شواهد، مسلمانان را تشویق می کند که دست به واکنش های دیگری بزنند و با انجام اعمال دیگری غائله را خاتمه دهند. این قانون در اسلام، بانی ایده‌ای شد به نام قتل های ناموسی. ابوهیره نقل کرده است که سعد بن عبادہ از محمد سؤال کرده است: "اگر مردی را در حال مجامعه با همسرم دیدم، آیا نباید کام گیری آن ها را بر هم بزنم تا چهار شاهد بیابم؟" محمد در جواب می گوید: "آری". سعد می گوید: "تخیر، به خدا سوگند قبل از آن که شواهدی بر ماجرا بگیرم، خود با شمشیرم چاره‌ی این کار را خواهم کرد."⁵⁰³

اشخاص آگاه که با دیدگاهی منطقی مسائل را بررسی می نمایند تا به اصل قضیه و حقیقت کامل برسند، پاسخی برای آن انتقادات و سؤالات می خواهند که قرآن از آن سخن به میان آورده است و با آن عایشه را بری از زنا دانسته‌اند. آیا آوردن چهار شاهد در یک زمان معین، که گواهی بر یک ماجرا بدهند امری محال و غیر ممکن نیست. و نبود این چهار شاهد می تواند حکم برائت و معصومیت عایشه، از گناهی به نام زنا باشد؟ قرآن برای مسلمانان ادعای اعجاز و معجزه بودن را دارد. می بایست سندی معجزه آسا ارائه می داد تا عصمت عایشه مسلم گردد؛ نه این که مردم را ملزم به آوردن مدرکی نمایند که توانایی آماده کردن آن را ندارند. مگر در مواردی استثنایی و الا هیچ کس نمی تواند چهار شاهد بیاورد برای عملی که به شیوه‌ای مخفی صورت می گیرد. قرآن به یک یا دو و حتی سه شاهد هم راضی نیست. و مستقیماً ادعای آماده کردن چهار شاهد را دارد. اتخاذ مدرک بدین طریق، خیلی به ندرت در دنیا می تواند روی داده باشد. زنا به طور عام به صورت مخفیانه انجام می گیرد نه بصورت علنی. از این رو

502 - صحیح البخاری، کتاب التفسیر، باب: قوله عز وجل: (والذین یرمون أزواجهم..الایة) حدیث 4468

۵۰۳ - (قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَوِّ وَجَدْتُ مَعَ أَهْلِي رَجُلًا لَمْ أَمْسَهُ حَتَّى آتَى بَارِبَعَةَ شَهِدَاءَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ قَالَ كَلَّا وَالَّذِي بَعْنُكَ بِالْحَقِّ إِنْ كُنْتُ لَأَعَاجِلُهُ بِالسَّيْفِ قَبْلَ ذَلِكَ).

صحیح المسلم. کتاب اللعان. حدیث 1498

کسی هم نمی تواند بر واقعه‌ی زنا‌ی عایشه شهادت دهد. آن دو نفر (عایشه و صفوان) تک و تنها در بیابانی تاریک و غیر مسکونی این کار را انجام داده‌اند. از اینرو توجهات قرآن، برای اثبات معصومیت عایشه کاملاً ضعیف است و پیشیزی نمی‌آورد.

باب دوم

طلاق

طلاق، مفهومی مذهبی است که منظور از آن حقی است، که پس از ازدواج زن و مرد بر اساس احکام اسلامی به مرد داده می‌شود.

این کلمه عربیست و ریشه آن عبارت است از: (طَلَّقَ) که در زبان عربی مترادف هایی نیز دارد و معنی همه‌ی آن‌ها به هم نزدیک است.

طَلَّقَ، طَلَّقَ، طَلَّقَ: آزاد، رها

طَلَّقَ: رها کرد، آزاد کرد.

طَلَّقَ: رها شد.

أَطْلَقَ: ولش کرد، قیدش را زد.

أَطْلَقَ: منفجر کرد، گسیخت

أَطْلَقَ مُسْرِعًا: در رفت. زود در رفت.

طَلَّاقَةٌ: آشکاری

إِنطلاق: بیرون جستن، در رفتن.

مُطَلَّقًا: هرگز، ابد، برای همیشه، یکباره

تمامی کلمات مشتق شده از این ریشه به این معانی اساسی بر می‌گردند (رها کردن، لاقید شدن، بیرون رفتن، آتی، ناگهانی، علنی، ابدی، به یکباره). قدرت اجرایی در این لغات دینی، تنها مختص به مردان است چون که حق طلاق در دست مرد مسلمان است و زن در این مورد حقی ندارد.

قبل از ظهور اسلام، مرد قدرت و اختیار تام داشته‌است. اسلام این قدرت را از مرد سلب نکرد. چرا که خود این دین از بطن همان فرهنگ و افکار و ایده‌ها برخاسته بود؛ که به وسیله‌ی ساکنان منطقه‌ی اعمال می‌شد. از این رو مردان مسلمان توانسته‌اند، برای رسیدن به مقاصد خویش، با این کلمه مانور دهند.

در فرهنگ اسلامی این کلمه برای دو هدف بسیار مهم بکار گرفته می شود: اول، برای سوگند یاد کردن. برای مثال: به جای این که بگویند، به خدا سوگند این کار را انجام نداده‌ام، می گویند به طلاقم قسم! این کار را انجام نداده‌ام. در اسلام قسم خوردن با نام خدا، سوگندی سنگین است. هم چنین به طلاق سوگند خوردن نیز، با آن همترازی دارد. به عبارت دیگر، زمانی که مردی، در رابطه با امری معین، به طلاقش سوگند یاد می کند، در واقع به این معنی است که بگوید؛ قسم به آن حق و قراردادی که حق شرعی به من اعطا کرده است، تا با همسرم سکس داشته باشم، آن عمل را انجام نداده‌ام، در صورتی که انجام داده باشم؛ سکس با همسرم بر من حرام باد. این، مفهوم کلی سوگند خوردن به طلاق است. این نوع از سوگندها، ارتباط مستقیم، با آمیختگی و حلال و حرام بودن ارتباط جنسی میان زن و مرد مسلمان دارد. خلاصه سوگند به طلاق، در واقع سوگند به میان پاهای مرد و زن است. اگر چه زن نیز می تواند و حق چنین قسم خوردن هایی را دارد ولی هیچ گاه دیده نشده، که زنان این لفظ را بکار ببرند و اگر هم بکار برده باشند به قسم وی هیچ باوری نداشته‌اند. نحوه پرورش زنان در جوامع اسلامی آن چنان تحت تأثیر فرهنگ غالب مرد سالاری بوده است که؛ زنان از بکار بردن این کلمه شرمگین می شوند و چنین سوگند خوردن هایی را حق خود نمی دانند.

در فرهنگ اسلامی طلاق آدابی است مردانه و مسلمانان کاملاً به این نوع سوگند خوردن ها اعتقاد تام دارند. اگر مردی به همسر خود بگوید تو به جای مادرمی، به تعبیر دیگر فرج همسرش را به آلت مادرش تشبیه کرده است. و این خود یعنی، آن مرد خواهان ادامه‌ی زندگی مشترک با وی نیست و این خود سرآغاز طلاق دادن و جدایی است. چنین قسم خوردن هایی و تشبیه آلت همسر به فرج مادر در میان مسلمانان مرسوم بوده است. تا این که با نوشتن آیه‌ای در قرآن این رسم فسخ شد. و اعلام شد که این نوع اظهار تشابه، منجر به طلاق و جدایی نمی گردد. بلکه زن نسبت به مرد حرام می شود و نبایستی با هم سکس داشته باشند تا مرد کفاره‌ی خود را پس دهد. پس از مجازات، زن و شوهر می توانند به زندگی عادی بازگردند.

الَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ. وَالَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ

لِمَا قَالُوا فَتَخْرِيرُ رَقِيَّةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَمْ تُوَعِّظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. فَمَنْ لَمْ
يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا. ۵۴

از میان شما کسانی که زنانشان را مورد خطاب قرار داده، می‌گویند تو چون مادرم هستی. آنان مادرانشان نیستند مادران آن‌ها تنها کسانی‌اند که ایشان را زاده‌اند و قطعاً آن‌ها سخنی زشت و باطل می‌گویند و [الی] خدا مسلماً آمرزنده است. و کسانی که زنانشان را چنین خطاب می‌کنند و سپس از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌شوند، بر ایشان [فرض] است که پیش از آن که با یکدیگر همخوابگی کنند، بنده‌ای را آزاد گردانند. این [حکمی] است که بدان متنبه می‌شوید و خدا به آن چه انجام می‌دهید آگاه است. و آن کس که بنده‌ای برای آزاد کردن در دسترس ندارد، باید پیش از تماس [با زن خود] دو ماه پیاپی روزه بدارد و هر که نتواند؛ باید شصت بینوا را یک وعده خوراک بدهد.

ذهن مسلمانان، بر پایه ضوابط اجتماعی پذیرای آیین سوگند یاد کردن به طلاق شده است. همان طور که از معنی این کلمه و مترادف‌های آن معلوم شد، این نوع قسم خوردن‌ها برای اتمام حجت در کارها کاربرد دارد. فرهنگ غالب اسلامی در جوامع اسلامی، مرد را به جایگاهی رسانیده است که در هر زمان و مکانی مطابق خواسته‌های خویش شرم را از خود دور نماید و به طلاق سوگند بخورد. این نوع فرهنگ، جامعه‌را به سوی فرهنگی مرد محور سوق می‌دهد.

فرهنگ طلاق، قبل از ظهور اسلام نیز وجود داشته‌است و برای اثبات حقیقت کارهایشان و بسته‌به نوع کارهایشان قسم خورده‌اند. بارها و بارها زنانشان را طلاق داده‌اند. اسلام نیز ادامه‌دهنده‌ی همان فرهنگ شد. اشتباهات مکرر مردان و پینه‌کردن این اشتباهات به وسیله‌ی دستاویزی به نام طلاق، مسلمانان را به شیوه‌های گوناگون دچار چالش‌های شرعی کرده است. به طور روزانه در مساجد و مکان‌های دینی مشکلاتی را این چنین را پیش روی مردان دینی می‌گذارند. و آن‌ها نیز مطابق شریعت، مشکلات را چاره‌یابی می‌نمایند. البته در برخی موارد هم نتوانسته‌اند به آسانی راه چاره‌ای اساسی برای این دروغ‌گویی‌ها بیابند! در نتیجه به جنگ و دعوای خانوادگی و در برخی موارد، به دعوای خونین تبدیل شده است.

نوع دوم طلاق، در واقع کاربرد بعدی طلاق برای جدایی پیوند زناشویی است، که در میان مسلمانان کاربرد دارد. اختصاصی کردن طلاق برای مردان باعث شده است که تصمیم گیرنده‌ی اصلی برای فسخ پیوند زناشویی مرد باشد. در متون و منابع اصلی

اسلام، هیچ حقی برای زن تعیین نشده است که از شوهرش جدا شود یا در واقع او را طلاق دهد. اما مرد می تواند مستقیماً از همسرش جدا شود. یعنی او را طلاق دهد. اگر زنی بخواهد از شوهرش جدا شود، باید نزد مردان آگاه دینی، شکایت خود را مطرح سازد. روحانیون نیز بعد از گذشت مدتی طولانی و پیدا کردن توجیهی که با خواسته‌های مردان سازگار باشد؛ آن دو را از هم جدا می کنند. در بیشتر موارد حتی اگر حق کاملاً با زن بوده باشد، شانس به دست آوردن حقوق خویش را نداشته است. مثلاً زنی نزد عمر بن خطاب از شوهرش شکایت می کند. گویا شوهرش کاملاً نیازهای جنسی وی را برآورده نمی کرده است. عمر نیز که به عادل و دادگر در بین مسلمانان مشهور است، این گونه جواب آن زن را می دهد:

” **أَنْ الرَّجُلُ إِذَا أَتَى امْرَأَتَهُ فِي كُلِّ طَهْرٍ فَقَدْ أَدَّى حَقَّهَا.** ^{۵۰۵}

اگر مرد بعد از هر عادت ماهیانه‌ی همسرش، یک بار هم با او همبستر شود، حق او را ادا کرده است.“

اما عمر تعداد طلب نزدیکی های مرد را، از همسرش تعیین نکرده است. مسلمانان از این سرگذشت این گونه استنباط کردند که در میانه‌ی دو قاعدگی، مرد اگر یک بار با همسرش نزدیکی کند؛ حق وی را ادا کرده است. این مثال به عنوان مثنی از خروارها است. به این ترتیب حتی اگر زن حق به جانب هم بوده باشد، بیشتر اوقات نتوانسته است از خود و حقوق روای خود دفاع کند.

نسبت تقاضای طلاق از طرف زنان، در جوامع اسلامی، نسبت به تقاضای طلاق از طرف مرد، به اندازه‌ای کم است که می توان گفت، تقریباً صفر درصد است! این فاصله‌ی فاحش، ناشی از قوانین زن ستیزی است که، در قرآن بر زنان اعمال شده است. روشن است که عمر، با توجه به احادیث نبوی، چنین حکم دادگران های صادر کرده است!

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلَتْ زَوْجَهَا طَلَاقًا فِي غَيْرِ مَا بَأْسٍ فَحَرَامٌ عَلَيْهَا رَائِحَةُ الْجَنَّةِ. ^{۵۰۶}

محمد: ”هر زنی که از شوهرش تقاضای جدایی کند، ولی تقاضایش نسنجیده باشد، استشمام بوی بهشت بر وی، حرام است.“

505 - ابن قیم الجوزیه: اخبار النساء، ص 11

506 - سنن ابی داود، کتاب الطلاق، باب فی الخلع، حدیث 2226.

هر زنی که از شوهرش تقاضای جدایی داشته باشد، با چشم حقارت به وی نگریسته می شود.

اسلام زنان مسلمان را، همچون موجوداتی خوار، ضعیف و مطیع و فرمانبردار مرد و گردن کج جامعه‌بار می آورد. آن هانه‌تنها از زندگی شایسته، بلکه از حقوق اولیه، از جمله حق طلاق محروم هستند. و در عوض مورد خشونت، هتک حرمت و طلاق اجباری قرار گرفته بودند. برای مرد نیز اهمیتی نداشته‌است که در آن واحد، چندین زن خود را طلاق دهد. احکام دینی این چنین اقتداری به وی بخشیده بود. در بسیاری از موارد طلاق به خاطر مسائلی جزئی و سهل و آسان و بی دلیل آماج خشونت، شکنجه‌ی روانی، تنبیه‌بدنی و طلاق اجباری شده‌اند.

ابن قیم خاطرهای برایمان نقل کرده است بدین گونه: زنی هنگام مشاجره با شوهرش با کنایه به شوهرش می گوید: "مفلس شاخدار" (یعنی همیشه جیب هایت خالیست و به قدری احمقی که مثل حیوانات شاخ در آورده‌ای) مرد هم به او می گوید:

إِنْ كَانَ مَا ذَكَرْتَ حَقًّا فَوَاحِدَةٌ مِنَ اللَّهِ، وَأُخْرَى مِنْكَ، يَا زَانِيَةَ، وَأَنْتَ طَالِقٌ ثَلَاثًا.⁵⁰⁷

آنچه را که گفتی اگر درست باشد، تقصیر من نیست. بی پولیم کار خداست و دومی (شاخ در آوردم) نیز تقصیر توست، ای زنا کار! تو را سه طلاق گفتم.

هم چنین نقل کرده‌اند که؛ زنی بسیار شوی می کرد و زود هم طلاقش می دادند. از او درباره‌ی علت طلاق دانش پرسیده‌اند؛ در جواب گفت: "فرج کوچک و تنگ از من می خواهند، خدا گورشان را کوچک و تنگ گرداند."⁵⁰⁸

هم چنین نقل شده است که؛ زنی از دست شوهرش عصبانی شده بود و با او همخوابگی نمی کرد. مرد نیز این فرصت را مغتنم شمرد، و او را طلاق داد. زن از این طلاق دادن شگفت زده می شود و از او می پرسد: "چرا طلاقم دادی؟ مگر برای مشاور نبودم؟ مگر با تو مهربان نبودم؟ من چه عیبی داشتم غیر از این که، کمی برایت ناز کردم؟"

شوهرش می گوید:

لَوْ كَانَ الضِّيقُ فِي حَرْكٍ مَا طَلَّقْتُكَ أَبَدًا!

اگر فرج نازی داشتی، هرگز طلاق نمی دادم.⁵⁰⁹

۵۰۷ - ابن قیم الجوزیه: اخبار النساء. ص 88

508 - یریدون الضِّيقُ، ضیق الله علیهم قبورهم. ابن قیم الجوزیه: اخبار النساء. ص 241 ص 91

509 - ابن قیم الجوزیه، اخبار النساء ص 88

به خاطر فراوانی مشکلات طلاق؛ که مهم ترین آن ها در بخش تعدد زوجات بیان شد، محمد نیم نگاهی به عوارض طلاق؛ همچون فرهنگی ارتجاعی - اجتماعی شبه جزیره عربستان انداخته است. و احکام مختلفی را، در قرآن، به آن اختصاص داده است. قرآن با مخاطب قرار دادن مردان می گوید:

”لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ⁵¹⁰“

اگر زنان را مادامی که با آنان نزدیکی نکرده، و بر ایشان مهری [نیز] معین نکرده‌اید، طلاق گوید؛ بر شما گناهی نیست و آنان را به طور پسندیده، به نوعی بهره‌مند کنید. توانگر به اندازه [توان] خود، و تنگدست به اندازه [وسع] خود، این کار بر نیکوکاران لازم است.“

قبل از ظهور اسلام مردان این توانایی را داشته‌اند که، سرنوشت زنان را بازیچه‌ی خود قرار دهند. بدون هیچ مانعی توانسته‌اند مطابق میل خویش، زنان را به عقد خود درآورده سپس آن ها را طلاق گویند. قدرت اقتصادی و سرمایه‌در دست مردان بوده است. مرد تصمیم گیرنده‌ی اصلی، در ادامه دادن به زندگی؛ با همسرانش بوده است. منظور از این آیه نیز همین مطلب است که: اگر مردی زنی را نکاح کند اگر قبل از همستر شدن او را طلاق دهد، بایستی مقداری پول یا هر چیز دیگری که زن برای مدتی بتواند ادامه‌ی حیات دهد، از طرف مرد به زن داده شود. تنها به این خاطر که، آن زن با آن پول، مایحتاج خود را تأمین کند و بتواند چند ماهی دیگر زنده بماند. اما در این باره، هیچ آیه‌ای وجود ندارد که زنان را مورد خطاب قرار داده و حقوقی برایشان قائل شود یا دستکم آن ها را (برای احقاق حق خود) راهنمایی کند.

انتظار می رفت که دین اسلام، به‌مثابه‌پدیده‌ای تاریخی، از دوران خود جلوتر باشد. و راه چاره‌مناسبی برای جلوگیری از هتک حرمت زن ها بیابد. اما درست عکس آن رفتار کرده است! یعنی آداب و رسوم دوران باستان را دوباره‌احیاء کرده است. تصمیم گیری در مورد ازدواج و طلاق را کما فی سابق به مردان اختصاص داده است. تنها وظیفه‌ای که در این میان به مردان واگذار شده است، دادن مقداری پول یا وسائل منزل به‌زن می باشد تنها برای ساکت کردن آنان و تن در دادن به‌پایمال شدن حقوق حقه‌ی خویش. این حکم اسلامی که بر اساس آن، زن ساکت و راضی و مرد تصمیم گیرنده‌ی اصلی باشد، ارتباط مستقیمی با جسم و ماهیچه‌های محکم و زمخت مرد، و سرمایه و قدرت

مردسالارانه‌وی دارد نه بر اساس منطقی و عدالت اجتماعی.
در آیه‌ای دیگر این حقیقت برایمان کاملاً مشهود خواهد شد. این که، به مردان می‌گوید:

وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ. ۵۱۱

و فرض است بر مردان پرهیزگار، که زنان طلاق داده شده را چیزی دهند.
بار دیگر به مردان می‌گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَعَّوهُنَّ وَسَرَحوهنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا. ۵۱۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر زنان مؤمن را به نکاح خود درآوردید، و پیش از آن که با آنان همخوابگی کنید، طلاقشان دادید، دیگر بر عهده آن‌ها عده‌ای (مدت انتظار تا شوهر بعدی) که آن را بشمارید نیست. پس مهرشان را بدهید و آن‌ها را رها کنید.

حتی خود محمد نیز چنین موضعی نسبت به زنان خود داشته‌است. برخی از زنان وی به خاطر مشکلاتی در زندگی، اعتراض داشته‌اند. او نیز با تمسک جستن به آیات، بدین گونه پاسخشان را می‌دهد:

إِنْ كُنْتُمْ تُرِذِنُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعَنَّ وَأُسْرَحَنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا. ۵۱۳

اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید؛ بیایید تا مهرتان را بدهم و به صورتی پسندیده‌شما را رها کنم.

اسلام، پول گرفتن از مرد و بخشیدن آن به زن، را نوعی حرکت مترقیانه؛ و تأمین زندگی زنان می‌داند از این رو در آیه؛ از این کار به نام (متعّه) یاد شده است. و عدل و صداقت در خانواده را در کلام زیبا و ترحم و دادن مقداری پول می‌داند، نه در عدالت اجتماعی و احقاق حقوق حقه‌ی زنان.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْضُوا الْعِدَّةَ. ۵۱۴

ای پیامبر چون زنان را طلاق گوید در [زمان‌بندی] عده آنان طلاقشان گوید و حساب آن عده را نگه دارید...

۵۱۱- البقرة 241

۵۱۲- الاحزاب 49

۵۱۳- الاحزاب 28

514- الطلاق 1

مرد حق دارد که، مطابق میل و از روی هوی و هوس خود، زن را طلاق داده، و زنی دیگر را جایگزین او نماید. به وسیله‌ی آیه‌ای این حق به وی داده شده است: **وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَأَنْتُمْ إِحْسَانٌ فَخَدَاهُنَّ فَنَطَرًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا.**^{۵۱۵} و اگر خواستید همسری [دیگر]، به جای همسر [پیشین خود] ستانید؛ و به همسر سابق مهریه زیادی هم داده باشد، چیزی از او پس مگیرید.

باب سوم

محلل

الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فِيمَا سَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ.^{۵۱۶}

طلاق [رجعی] دو بار است پس از آن، یا [باید زن را] بخوبی نگاه داشت، یا بشایستگی آزاد کردن.

یعنی اگر مرد دو بار زن خود را طلاق دهد، در آن دوبار می تواند زن را نزد خویش بازگرداند. یا این که عکس آن هم می تواند انجام دهد؛ یعنی تصمیم نهایی را بگیرد و زن را نزد خویش باز نگرداند. اگر دو بار به سه بار رسید، قانون دیگری شامل حالشان می گردد به نام “محلل”.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ طَلَّأَا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ.^{۵۱۷}

و اگر [شوهر برای بار سوم] زن را طلاق گفت، پس از آن دیگر [آن زن] برای او حلال نیست تا اینکه با مردی غیر از او ازدواج کند. پس اگر [شوهر دوم] وی را طلاق گفت؛ اگر آن دو [با همسر سابق] پندارند که حدود خدا را بر پا می دارند، گناهی بر آن دو نیست که نزد یکدیگر بازگردند.

در اینجا یکی از پدیده‌های اسلامی به نام محلل خود را آشکار می کند. مرد مسلمان تا دو بار می تواند همسرش را طلاق دهد و در هر دو بار، باز می تواند با هم به توافق برسند و به وضعیت زناشویی قبل برگردند. در هر دو مورد بایستی یک روحانی دینی، رافع مشکل شرعی در مورد نحوه‌ی به کار آوردن لفظ طلاق میان آن ها باشد. پس از

515 - النساء 20

516 - البقرة 229

517 - البقرة 230

رفع مشکل، شوهر، مقداری پول به عنوان اجرت به روحانی می پردازد. اما اگر مرد برای بار سوم زنش را طلاق داد، آن ها نمی توانند به سادگی به زندگی عادی زناشویی بازگردند. ولی اگر مرد همسرش را دوست داشت و خواهان بازگشت همسرش باشد؛ یا اینکه، زن خواهان بازگشت به میان خانواده اش باشد؛ یگانه راه چاره‌ی دین اسلام در این مورد اینست که؛ زن بایستی به عقد مردی دیگر درآید. یعنی با نکاحی شرعی و خواندن صیغهی عقد، به عقد مردی دیگر در آید و برای مدتی همسر وی شود، حتی اگر یک ساعت هم باشد. سپس شوهر جدید، او را طلاق داده، و شوهر قبلی می تواند او را نزد خود بازگرداند. البته به شرطی که شوهر جدید وی را طلاق دهد. چون در برخی موارد، زن و شوهر جدید، خواهان ادامه‌ی زندگی با همدیگر بوده‌اند و در نتیجه با هم مانده‌اند. در برخی موارد زن، صرفاً، به خاطر بازگشت به زندگی قبلیش راضی بدین کار شده است. و به این شرط راضی به شوهر جدید شده است که؛ بعدها او را طلاق دهد. اما موفق به گرفتن طلاق و بازگشت به زندگی قبلیش نشده است. به تعبیر دیگر شوهر جدید، او را غضب کرده است. این کار هم مطابق شریعت اسلام برای مرد حلال است. اما در بیشتر موارد غائله به آسانی ختم می شود. مطلب قابل تأمل و با اهمیت در این نوع طلاق دادن و نکاح کردن ها؛ همبستر شدن زن با شوهر جدید برای یک شب، یا بیشتر یا حداقل برای یک ساعت است. و شرط این نوع نکاح، سکس کامل و به اُرگاسم رسیدن زن و مرد می باشد. پس از رسیدن به اُرگاسم و لذت بردن دو طرفه از همدیگر، زن می تواند طلاق بگیرد و پس از اتمام مدت عدّه (سه بارقاعدگی)، شوهر قبلیش می تواند دوباره او را نکاح کند.

عدّه‌ای از عالمان دینی بر این باورند که محلل کاری حرام است و آن را لعن و نفرین می کنند. اما عدّه‌ای دیگر از علما بر حلالیت آن عقیده دارند. و در مساجد آن را عملی می سازند. در حقیقت چیزی که مسلمانان را نسبت به معنای حقیقی و اساس دین اسلام را با شبهه و تردید روبرو می سازد؛ وجود مواردی چند از تناقضات و تضادهایست که در آیات و احادیث به چشم می خورند. آیات و احادیثی چند وجود دارند که با آیات و احادیث مشابه و درست به همان منظور نوشته شده است، از لحاظ معنی و اسلوب نگارش با همدیگر تضادی آشکار و تناقضی واضح دارند. در قسمت تعدد زوجات نمونه‌ای ساده‌را از این نوع تضادها را بیان کردیم. که در آن بیان شد که از طرفی با توجه به آیه‌ی 3 سوره‌ی نساء، راه را برای تعدد زوجات کرده است، تنها به شرط اجرای عدالت در میان زنان. از طرفی دیگر در آیه‌ی 129 همان سوره مردان را نسبت به عاجز بودن در اجرای عدالت در میان زنانش نوید داده است. در واقع با این

آیه‌مهر حرامیت بر تعدد زوجات زده است. اما علمای اسلامی تنها به خاطر رسیدن به آمال و منافع شخصی خویش این حکم را هم چنان به صورت حلال واگذاشته‌اند. امروزه که قدرت اجرای تعدد زوجات را دارند، به آیه‌ی 3 سوره‌ی نساء تکیه می‌کنند. روزگاری هم که قدرت اجرای چنین حکمی از آن‌ها سلب شود و در برابر انتقادات فرهنگی و مدنیت خود را نمی‌توانند سر پا نگه دارند، به آسانی آیه‌ی 129 همان سوره را به عنوان حربه‌ای بر حرامیت آن ابراز می‌کنند و خود به خود تعدد زوجات را حرام می‌گردانند. سپس با تمام غرور اعلام می‌کنند که قرآن در مورد هر چیزی سخن به میان آورده است و راه حل را برای هر مسأله‌ای باقی گذاشته‌است.⁵¹⁸ جای هیچ شکی نیست که پرورش مسلمانان بر اساس چنین نفاق و دورویی‌هایی بنا شده است. با مسأله‌ی محلل نیز، از همین اسلوب پیروی می‌کند. همان طور که در آیه‌به روشنی پیداست محلل حکمی حلال و شرعی است و تنها به خاطر تحقیر شخصیت زنان و احقاق یکی از نیازهای مردان این حکم در قرآن بیان شده است. این در حالیست که علما با تکیه بر احادیث محمد می‌توانند آن را حرام اعلام کنند. اما تمامی تلاش هایشان بی ثمر و بدون رسیدن به نتیجه‌ی مطلوب، هم چنان به صورت عقیم مانده است. برای مثال در اینجا یکی از بهانه تراشی‌های آن‌ها می‌آوریم و پاسخشان را نیز بیان می‌کنیم:

علمای دین اذعان می‌دارند که محلل حرام است تا جایی که پیغمبر خدا نفرت خود را از کسانی که چنین عملی را مرتکب می‌شوند ابراز کرده است. هم چنین روایتی موثق در این باره وجود دارد. پس با این حساب زن نایستی به منظور طلاق گرفتن، به عقد شخص ثالثی درآید و پس از مدتی شوهر قبلیش او را به نکاح خود درآورد. بلکه باید همانند هر نوع ازدواج معمولی دیگر، زندگی دیگری را تجربه کند. پس از گذران تجربه‌ی زندگی مشترک جدید در صورت عدم تفاهم با شوهر جدید، می‌تواند از وی جدا شود و همسر قبلیش در حکم خواستگار جدید می‌تواند او را به عقد خودش درآورد.

به سبب وجود احادیث معتبری که بر این دیدگاه صحه می‌گذارد، اما علمای دین چه بخواهند و یا انکار کنند، در واقع یکی از احادیث معتبر، به تمام و کمال، حقیقت

518- برای اطلاعات تکمیلی به کتاب (قرائه نقدیه للاسلام، نوشته‌ی د. کامل نجار، ترجمه به کردی:

مربان حلبجه‌ای بخش تناقضات در قرآن)

محلل را روشن می سازد و در آن به عنوان امری مجاز به حساب آمده است. در این جا لازم است که به طور واضح آن را بیان کنیم:

عن عائشة قالت: طلق رجل امرأته، فتزوجت رجلاً غيره فطلقها، وكانت معه مثل الهدية، فلم تصل منه إلى شيء تريده، فلم يلبث أن طلقها، فأنت النبي صلى الله عليه وسلم فقالت: يا رسول الله إن زوجي طلقتني، وإني تزوجت زوجاً غيره فدخل بي، ولم يكن معه إلا مثل الهدية، فلم يقربني إلا هنة واحدة، لم يصل مني إلى شيء، فأحل لزوجي الأول؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (لا تحلين لزوجك الأول حتى يذوق الآخر عسيلتك وتذوق عسيلته

در عهد محمد، مردی برای سومین بار زن خود را طلاق داد و زن ناچاراً به عقد مردی دیگر در آمد. دست بر قضا داماد جدید، آلتی کوچک داشته بود. و در حین سکس، زن به اُرگاسم کامل نرسیده بود. بعداً مرد او را طلاق داده و آن زن هم نزد محمد رفت، و حال و وضع خویش را این گونه تشریح کرده است: "ای پیامبر خدا! شوهرم مرا طلاق داد و من نیز به عقد مرد دیگری در آمدم و او نیز با من همبستر شد. ولی آلتی که او داشت مثل این منگوله بود(بر روی لباس هایش چند دانه منگوله آویزان بود یکی از آن ها را به محمد نشان داده، به نشان این که آلت وی به اندازه‌ی همین منگوله نرم و شل و کوچک بوده است). زن ادامه می دهد و می گوید: تنها یک بار همبستر شده است، آن هم نتوانسته است مرا به اُرگاسم برساند. آیا اکنون برای شوهر قبلم حلال هستم؟ محمد در جواب می گوید: "برای شوهر قبلیت حلال نیستی، تا زمانی که از شوهر جدیدت به اُرگاسم کامل برسی".⁵¹⁹

در سرگذشتی دیگر؛ این گونه بیان شده است: مردی همسر خود را طلاق داده بود. زن به عقد مردی دیگر در آمده بود، اما با وی به اُرگاسم نرسیده بود. و او را نیز طلاق

519- صحیح البخاری، کتاب الطلاق باب: من قال لامرأته: أنت علی حرام. حدیث 4964 در روایتی دیگر بدین گونه بیان شده است: (جاءت امرأة رفاعَةَ الْقُرَظِيِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ كُنْتُ عِنْدَ رِفَاعَةَ فَطَلَّقَنِي فَأَبَتْ طَلَّاقِي فَتَزَوَّجْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الزَّيْبِرِ إِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ هَذِهِ النَّوْبِ فَقَالَ أَتُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَيَّ رِفَاعَةَ لَا حَتَّى تَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ وَيَذُوقَ عُسَيْلَتِكَ. صحیح البخاری، کتاب الشهادات، باب شهادة المختبی. حدیث 2496. سنن الترمذی. کتاب النکاح عن رسول الله. ما جاء فیمن یتطلق امرأته ثلاثاً فیتزوجها آخر فیطلقها.)

داده بود. از محمد سؤال شد: "آیا نزد شوهر قبلیش بازگردد حلال است؟" محمد در جواب گفته بود: "تخیر. باید همچون شوهر اولیش، از شوهر جدید هم کام برگیرد."⁵²⁰ این همان پدیده‌ی اسلامی است که محلل نام گرفت. این راه چاره الهی برای رفع مشکلات یک خانواده است. به اعتقاد مسلمانان؛ این قانون، قانونی جهان شمول و ازلیست و تا به ابد باید انسان‌ها آن را پیروی و اطاعت نمایند. از برکات وجود این آیه، زن از حساب کرامت خودش، تاوان اشتباهات مرد را پس می‌دهد! در نتیجه‌ی اشتباهات مرد، زن را طلاق می‌دهند و در نتیجه‌ی دستورات خدا و پیامبرش، این خفت و خواری مجازاتی برای زنان است نه برای مردان! بایستی زن برای یک بار هم که شده، به عقد کسی دیگر درآید. پس از آن می‌تواند نزد شوهر قبلیش بازگردد. همخوابگی زن با شخصی دیگر شرط اساسی برای بازگشت وی نزد شوهر عزیزش می‌باشد.

از دیدگاه اسلام؛ محلل قانونیست برای خوشبختی بشریت، ایجاد احترام تقابل میان دو دلدار که می‌خواهند با هم زندگی کنند و نیز راهی است برای جبران اشتباهات مرد. ولی عمل محلل در واقع هتک حرمت زن است به شیوه شرعی است. این امر نهایت بی‌ارزش کردن و تحقیر انسانیت و کرامت زنان است. امروزه اجرای قانون محلل کاهش یافته است و درصد کمی از مردم از آن متابعت می‌کنند. آن هم در مساجد و مخفیانه و دور از چشم همگان، خود روحانیون و طلبه‌ها و خادمان مساجد دامادهای یک شبه می‌شوند.

زنانی که اعتقاد کامل به اسلام دارند، خواسته یا نخواست، باید همیشه مطیع این قانون باشند و منتظر آن نباشند که تغییرات جدی و بنیادی در این دین صورت گیرد. شکستگی کرامت زنان در این دین، با توجیهات عده‌ای از آگاهان به مسائل دینی، پینه بسته نمی‌شود. چراکه منع اصلی این قوانین و احکام قرآن است. به تعبیر دیگر؛ تا اسلام پا بر جا باشد، باید زنان مسلمان هم چنان مطیع و فرمانبردار مردان باشند. خلاف میل آن‌ها طلاق داده خواهند شد، شاهد ازدواج مجدد شوهرانشان و مجبور به تحمل هوو خواهند بود، از همخوابگی محروم و کتک خواهند خورد. تازه، مکافات و مجازات روز قیامت نیز در انتظار آن‌هاست! نه تنها در این عصر، بلکه در همان دوران محمد نیز،

520 - (أن رجلا طلق امرأته ثلاثاً، فتزوجت فطلق، فسئل النبي صلى الله عليه وسلم: أنحل للأول؟ قال: لا، حتى يذوق عسيلتها كما ذاق الأول). صحيح البخاری، كتاب الطلاق، باب: من أجاز طلاق الثلاث. حدیث 4961

شیرزنی تصمیم می‌گیرد که هرگز پذیرای ترحم مردان نشده و اجازه ندهد که مورد تحقیر و توهین قوانین اسلامی و مردان مسلمان قرار گیرد.

عن أبي هريرة رضى الله تعالى عنه قال جاءت امرأة إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله أنا فلانة بنت فلان قال قد عرفتك فما حاجتك قالت حاجتي إلى بن عمي فلان العابد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد عرفته قالت بخطبتي فأخبرني ما حق الزوج على الزوجة فإن كان شيئاً أطيعه تزوجته وإن لم أطق لا أتزوج قال من حق الزوج على الزوجة أن لو سألت منحراه دماً وقيحاً وصديداً فلحسته بلسانها ما أدت حقه لو كان ينبغي لبشر أن يسجد لبشر لأمرت المرأة أن تسجد لزوجها إذا دخل عليها لما فضله الله عليها قالت والذي بعثك بالحق لا أتزوج ما بقيت في الدنيا هذا.⁵²¹

از ابو هريره نقل شده است: روزی زنی نزد پیامبر آمد و گفت:

ای پیامبر من فلانی دختر فلان هستم.

پیامبر گفت: "تو را شناختم، نیازت را بگو.."

زن گفت: "مطلبیست درباره‌ی پسر عمویم که فلانی است.."

پیامبر گفت: "او را هم می‌شناسم."

زن گفت: "از من خواستگاری کرده است که همسرش شوم، اکنون به من بگو که حق مرد بر زنش چیست؟ اگر در توان داشتم همسرش می‌شوم، در غیر این صورت عذرش را می‌خواهم.."

پیامبر به او گفت: "اگر مرد زنش را خواست و زن بیاید و با زبانش زخم و ورم و التهابات عفونی داخل بینی مرد را پاک کند، هنوز حق مرد را ادا نکرده است. اگر آدمیزاد ملزم به عبودیت و بندگی در برابر آدمیزاد دیگری می‌شد، بدون شک به زن امر می‌کردم زمانی که مرد همبستر وی می‌شود، برای شوهرش سجده برد. تنها به این خاطر که مرد نزد خدا، نسبت به زن با فضیلت تر است."

زن گفت: "قسم به آن کسی که تو را به حق به سوی ما فرستاد، تا در این جهان باشم شوی نخواهم کرد."

باب چهارم

521 - الحاكم، المستدرک على الصحيحين. كتاب النكاح، حديث 2768 مجمع الزوائد - الهيثمي ج 4

حقوق زن در اسلام به شکل واقعیتهای ماندگار و ابدی

بدون تردید این تحقیق، نمی تواند انعکاسی از تمامی مسائلی باشد که بر دوش زنان در جوامع اسلامی سنگینی می کند. و کامل نمی تواند تمامی آیات و احادیث نبوی را به چالش بکشد و واقعاً که تحقیقی که تمام و کمال بتواند به تمامی جنبه های زندگی زنان در اسلام دسترسی داشته باشد، کاریست بس دشوار، و پروژه ای زمان بر خواهد بود. اما به خاطر اینکه بتوانیم واقعیتهای را به اثبات برسانیم، اشاره به مجموعه ای از مثال ها کفایت تا بهتر برایمان مبرهن گردد که دین اسلام جدای از گفتارهای ارتجاع مآبانه ی خویش که به طور روزمره با آن ها برخورد می کنیم، سرشار از بی ارزش کردن و ستم به زنان است، بالأخص همان شاهد مثال هایی که روزانه با آن ها برخورد می کنیم و آن تراژدی ها را به صورت تجربه پشت سر می گذاریم.

اول:

آیاتی را که در فصول قبلی این کتاب، به آن ها اشاره ای نشده است:

در این آیه اشاره شده است به این که زن و اسب و حیوانات اهلی، صرفاً جهت رفاه بیشتر مردان، خلق شده اند:

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ.^{۵۲۲}

تمایل جنسی نسبت به زنان و ازدیاد فرزندان ذکور و جمع آوری اموال فراوان، از زر و سیم و رمه های اسب اصیل و دام ها و کشتزار[ها]، برای مردم آراسته شده (در نظر گرفته شده است)، که همگی مایه ی تمتع و خوشگذرانی در زندگی دنیوی می باشند. و خدا الطاف بیشتری هم دارد.

او نه تنها زن را همتراز اسب و گوسفندان کرده است؛ بلکه جسم زن را هم چون کشتزاری برای مرد دانسته است، در آیه ای خطاب به مردان می گوید:

نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ.^{۵۲۳}

زنان شما کشتزار شما هستند. پس هر طور که می خواهید آن ها را شخم بزنید. در آیه ای دیگر اشاره شده است که، زنان در وقت قاعدگی نجس هستند؛ و مرد نباید به آن ها نزدیک شود. در زمان قاعدگی، خدا نیز، آن ها را دوست نمی دارد:

522 - آل عمران 14

۵۲۳ - البقرة 223

فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي المَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ..^{۵۲۴}

پس هنگام عادت ماهانه از زنان کناره گیری کنید، و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند.

برای اطمینان از صحت نجس بودن زنان، در این دوره، از محمد نیز سؤال پرسیده‌اند:

سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت: الرجل يجامع أهله فلا ينزل قال: يغسل ما مس المرأة منه ويوضأ ويصلي.^{۵۲۵}

از فرستاده‌ی خدا پرسیدم: "اگر مردی با همسر خود معاشقه داشته باشد، ولی به جماع کامل و حالت ارگاسم نرسد، آیا غسل بر او واجب می شود؟" محمد در جواب گفته است: "غسل جاهایی که با بدن زن تماس داشته‌اند لازم است. سپس وضو بگیرید و برای نماز آماده شوید."

امام شافعی در تبیین فتوایی در مورد ساک زدن، هم سخن به میان آورده است و می گوید: "اگر کسی آلت خود را در فرج یا معقد زنی فرو کرد لازم به غسل است. ولی اگر از راه دهان و تنها با لیس زدن معاشقه کند؛ به شرطی که به ارگاسم نرسد، غسل واجب نیست. اما محض احتیاط غسل کند بهتر است."⁵²⁶

آیه‌ای دیگر اشاره دارد به این که، زن حق ندارد از خانه خارج شود یا این که به میل خود لباس بپوشد:

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى.^{۵۲۷}

و در خانه‌هایتان بمانید، و مانند روزگار جاهلیت، لباس نپوشید و زینت های خود را آشکار مکنید.

در ارث بردن نیز نصف مرد به او می رسد:

لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ.^{۵۲۸}

524 - البقرة 222

525 - المسند احمد بن حنبل، المجلد الخامس، حديث أبي أيوب الأنصاري رضي الله تعالى عنه.

526 - (ولا نوجب الغسل إلا أن يغيبه في الفرج نفسه أو الدبر فأما الفم أو غير ذلك من جسدها فلا يوجب غسلًا إذا لم ينزل. و.و. ولو شك رجل أنزل أو لم ينزل، لم يجب عليه الغسل حتى يستيقن بالإنزال، والاحتياط أن يغتسل). الشافعي: كتاب الأم، باب ما يوجب الغسل

527 - الاحزاب 33

528 - النساء 11

مرد دو برابر زن (ارث) می برد.

در ارائه شهادت و گواهی دادن، دو زن را، به سان یک مرد قرار داده‌اند. با این توجیه که، زنان به اندازه مردان عاقل نیستند و عقلشان کمبودهایی دارد. و این را به آن آیه‌ای نسبت داده‌اند که، اشاره دارد به این که، زنان فراموش کارند و دو نفر از آن‌ها توانایی فکری یک مرد را دارا هستند.

وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى. ^{۵۲۹}

و دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید، پس اگر دو مرد نبودند، مردی را با دو زن، از میان گواهانی که (به عدالت آنان) رضایت دارید (گواه بگیرید)، تا (اگر) یکی از آن دو (زن)، فراموش کرد، (زن) دیگر، وی را یادآوری کند.

این آیه هم کاملاً در تحقیر زنان و متهم کردن آن‌ها به ناقص العقل بودن نقش اساسی دارد:

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فِعْزُهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا. ^{۵۳۰}

مردان سرپرست زنانند. به دلیل آن که خدا برخی از ایشان (مردان) را، بر برخی دیگر (زنان)، برتری داده و [نیز] به دلیل آن که، (مردان) از اموالشان خرج می کنند. پس بهترین زنان همانا فرمانبردارانند. [و] به پاس آن چه خدا [برای آنان] حفظ کرده، در نبود [شوهرانشان] دامن خود را حفظ می کنند. و زنانی را که نافرمانی می کنند؛ و بیم سرپیچی کردن آن‌ها را دارید، [نخست] پندشان دهید و [بعد] در بستر از ایشان دوری کنید و [اگر تاثیر نکرد] آنان را ترک کنید، پس اگر شما را اطاعت کردند، [دیگر] بر آن‌ها هیچ راهی [برای سرزنش] مجوید...

گویا این آیه، حق مطلب را ادا نکرده است؛ چون که یکی از مفسران مشهور جهان اسلام، به نام ابن کثیر آیه را بدین شیوه کامل می نماید، تا بهتر آگاه باشیم:

الرَّجُلُ قِيمٌ عَلَى الْمَرْأَةِ أَيُّ هُوَ رَيْسُهَا وَكَبِيرُهَا وَالْحَاكِمُ عَلَيْهَا وَمُؤَدِّبُهَا إِذَا إِغْوَجَّتْ “ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ ” أَيُّ لَأَنَّ الرَّجَالَ أَفْضَلُ مِنَ النِّسَاءِ وَالرَّجُلُ خَيْرٌ مِنَ الْمَرْأَةِ وَلِهَذَا

مرد سرپرست زن است و اگر نافرمانی ورزید، مرد به عنوان رئیس و دادگر و مجازاتگر اوست. به خاطر این که مردان بهتر و بلند پایه تر هستند، چون که مرد دارای صفات حسنه می باشد، و حتی پیامبری هم، تنها مختص به مردان بوده است.

ابن کثیر در ادامه ی تفسیر این آیه چنین بیان می دارد:

جَاءَتْ امْرَأَةً إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَشْكُو أَنَّ زَوْجَهَا لَطَمَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ " الْقِصَاصُ " فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: " الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ " الْآيَةَ. فَرَجَعَتْ بِغَيْرِ قِصَاصٍ

زنی نزد پیامبر آمد و از شوهرش شکایت کرد مبنی بر این که مشتى بر چهره اش زده است. پیامبر هم گفت انتقام. یعنی انتقام تو را خواهم گرفت. بعدها خدا این آیه را نازل کرد که "مردان سرپرست زنان هستند" و این گونه آن زن را، به راه خویش بازگردانید، بدون آنکه انتقامی برایش گرفته باشد.

در موقع سخن راندن از این آیه، مسلمانان برای خروج از بحران می گویند: ابتدا باید مرد زنش را نصیحت کند. اگر نافرمانی کرد، و نصایح در او تأثیری نداشت، پس از آن، مکان خوابیدنش را از وی جدا سازد. گروهی دیگر از مسلمانان عقیده دارند؛ تنها یک بار او را نصیحت کنید و با او قطع رابطه ی جنسی کنید، آن ها را تنبیه بدنی نمایید، تنها به این دلیل که در آیه بحثی از سلسله مراتب تنبیهات نشده است. اگر احتمال دهیم که این از اعجاز قرآنست، که به صورت فشرده و خلاصه به موضوعات اشاره کرده است؛ می توان گفت که این توجیهی ضعیف است. زیرا که اعجاز فشرده گی در آیات باید مختص به یک آیه نباشد، و شامل تمام آیات باشد. بسیاری از آیات هستند که خواننده می تواند به آسانی اطباب کلام را آن ها مشاهده نماید. برای مثال:

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا. ۵۳۲

در این آیه سه بار به کلمه ی خروج اشاره شده است (فَأَخْرَجْنَا، فَأَخْرَجْنَا، نُخْرِجُ). که در اساس اضافی هستند و دوتای آن ها باید حذف می شدند. اگر چه در این آیه، آمیختگی کاملی میان اول شخص و دوم شخص و سوم شخص وجود دارد. چیزی که مد نظر ماست و آن را می فهمیم؛ اغتشاش در ترکیب کلمات است. هیچ کدام از افعال

در جای خود نیستند. اگر قرآن می خواست نصیحت کردن زنان و پرهیز از همخوابگی با آن ها و تنبیه کردنشان، هم زمان صورت نگیرد، زحمتی نداشت! می توانست در آیه با آوردن یک کلمه، معجزه آسا به آن اشاره کند. نبود این کلمه ای اعجاز برانگیز، تشریح آیه را دچار آشفتگی کرده که خودبه خود باعث آشفتگی در اعجاز قرآن، نیز شده است.

در آیه ای دیگر باز هم تأکید دارد که مردان نسبت به زنان برتر و مقدم تر هستند:

وَاللرِّجَالُ عَلَى النِّسَاءِ ذَرَجَةٌ ^{۵۳۳}

مردان بر زنان درجه برتری دارند...

در آیه ای دیگر اشاره به زنان مطلقه ای دارد که تا پایان عده (سه بار قاعدگی)، نمی توانند دوباره شوهر کنند:

وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ ^{۵۳۴}

زنان مطلقه باید تا تمام نشدن عده نمی توانند دوباره شوهر کنند.

زنان شوی مرده هم تا تمام شدن چهار ماه و دهر روز نمی توانند شوهر کنند:

وَالَّذِينَ يَتوفَّرُونَ مِنْكُمْ وَيدْرُونَ أَرْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا ^{۵۳۵}

مردانی که فوت می کنند و زنانشان می مانند؛ زنانشان باید تا چهار ماه و دهر روز (یا ده شب) درنگ کنند و شوهر نکنند.

در آیه ای دیگر اشاره شده است به این که، زنان مطلقه اگر از خانه بیرون روند امکان زنا دارند، قرآن از طریق محمد به مردان می گوید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ^{۵۳۶}

ای پیامبر! چون زنان را طلاق گوید در [زمان بندی] عده ای آنان، طلاقشان گوید و حساب آن عده را نگه دارید و از پروردگارتان بترسید. آنان را از خانه هایشان بیرون نکنید. و خود نیز بیرون نروند، چرا که آشکارا مرتکب کار زشت خواهند شد. این است احکام الهی و هر کس از مقررات خدا [پای] فراتر نهد، قطعاً به خدا ستم کرده است..

533 البقرة 228

534 البقرة 228

535 - البقرة (234)

536 - الطلاق 1

هر زنی که از این دستورات سرپیچی کند عذابی دردناک در روز قیامت در انتظار اوست. مطابق افسانه‌های اسلامی، قیامت آتشی گرم و سوزان دارد که تنها محمد می‌تواند، قعر آن آتش را توصیف نماید.

یکی از اصحاب نقل کرده است با پیامبر نشسته بودیم، ناگهان صدای مهیبی به گوش رسید؛ پیامبر گفت: "آیا می‌دانید آن صدای چه بود؟ گفتیم: نمی‌دانیم، خدا و پیامبرش آگاه‌ترند. پیامبر گفت: آن صدای سنگی بود که هفتاد سال است به درون چاه دوزخ افکنده شده است، و امروز به قعر آن رسیده است."⁵³⁷
درباره‌ی حرارت آتش دوزخ نیز گفته‌است: "حرارت و گرمای دوزخ، هفتاد برابر حرارت این آتش معمولیست که روزمره در زندگی انسان‌ها کاربرد دارد."⁵³⁸

دوم

برخی از احادیث محمد که در فصول قبلی این کتاب، به آن‌ها اشاره‌ای نشده است:

شاهد مثال 1

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

لَوْ كُنْتُ امْرَأًا أَحَدًا لَأَنْتَسِجِدُ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا لِعِظَمِ حَقِّهِ عَلَيْهَا.^{۵۳۹}

به قدری حق مرد بر همسرش وزین است، اگر به کسی فرمان می‌دادم که بر شخصی دیگر سجده ببرد، به زن امر می‌کردم که سجده برای شوهرش ببرد.

شاهد مثال 2

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

وَلَا تُنْفِقُ الْمَرْأَةُ شَيْئًا مِنْ بَيْتِهَا إِلَّا بِإِذْنِ زَوْجِهَا.^{۵۴۰}

زن حق ندارد بدون اجازه‌ی شوهرش، در خانه مصرف یا خرید نماید.

شاهد مثال 3

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

537 - صحيح مسلم. كتاب الجنة، وصفة نعيمها وأهلها. باب في شدة حر نار جهنم، وبعد قعرها، وما تأخذ

من المعذبين. حديث 2844

538 - صحيح البخارى. كتاب بدء الخلق، باب: صفة النار، وأنها مخلوقة. حديث 3092

۵۳۹ - المستدرک على الصحيحين. الحاكم النيسابورى. كتاب البر والصلوة حديث 7325. تفسير ابن كثير

يوسف 100 هم چنین در آیه‌ی 34 النساء

540 - سنن ابی داود، البيوع، في تضمين العور، حديث 3565

إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَأَبَتْ عَلَيْهِ لَعْنَتْهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ. ٥٤١

اگر مردی همسرش را به ارتباطی جنسی فراخواند و زن از این کار سرپیچی نماید، تا سپیده دم فرشتگان آن زن را نفرین می کنند.

شاهد مثال 4

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

لَا يَجِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَلَا تَأْذُنُ فِي بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ. ٥٤٢

محمد: هر زنی که شوهرش در قید حیات باشد، بر وی حلال نیست بدون اجازه‌ی شوهرش روزه بگیرد. هم چنین حق ندارد بدون اجازه‌ی وی از خانه بیرون رود.

شاهد مثال 5

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

إِذَا صَلَّتِ الْمَرْأَةُ خَمْسَهَا وَصَامَتْ شَهْرَهَا وَحَفِظَتْ فَرْجَهَا وَأَطَاعَتْ زَوْجَهَا قِيلَ لَهَا أُذْخِلِي الْجَنَّةَ مِنْ أَيِّ الْأَبْوَابِ شِئْتَ. ٥٤٣

اگر زنی روزانه نمازهای پنجگانه هاش را ادا کرد، در رمضان روزه گرفت، دامن خود را از کار حرام محافظت نمود، فرمانبردار شوهرش بود، در جهان آخرت به او می گویند: از دروازه‌ای که خود آرزوی داری، داخل بهشت شو.

شاهد مثال 6

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

امْرَأَةٌ غَابَ عَنْهَا زَوْجُهَا قَدْ كَفَاهَا مِئْتَةُ الدُّنْيَا فَتَبَرَّجَتْ بَعْدَهُ فَلَا تَسْأَلْ عَنْهَا. ٥٤٤

زنی که شوهرش به مسافرت رفته باشد و او قبل از سفر تمامی مایحتاج منزل را تأمین کرده باشد، اگر خود را آرایش کند و بیرون رود، در روز قیامت از او بازخواست نخواهد شد. [منظور این است که بدون بازخواست به دوزخ می‌رود.]

شاهد مثال 7

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

أَيُّمَا امْرَأَةٍ تَطَيَّبَتْ، ثُمَّ خَرَجَتْ إِلَى الْمَسْجِدِ، لَمْ تُقْبَلْ لَهَا صَلَاةٌ، حَتَّى تَغْتَسِلَ. ٥٤٥

541 - تفسیر ابن کثیر. النساء 34

٥٤٢ - صحیح البخاری. کتاب النکاح. باب لا تأذن المرأة فی بیت زوجها لأحد إلا بإذنه. حدیث 4899

543 - تفسیر ابن کثیر النساء 34. المسند للإمام أحمد بن حنبل. المجلد الاول حدیث عبد الرحمن بن

عوف الزهری رضی الله عنه

544 - المسند للإمام أحمد بن حنبل، باقی مسند الأنصار، مسند فضالة بن عبيد الأنصاري رضی الله عنه.

هر زنی که خود را معطر سازد و به مسجد رود، نماز وی مقبول نخواهد شد مگر این که خود را بشوید.

شاهد مثال 8

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:
السُّنَّةُ إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْبُكَرَ عَلَى امْرَأَتِهِ أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا وَإِذَا تَزَوَّجَ الثَّيْبَ عَلَى امْرَأَتِهِ
أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلَاثًا.⁵⁴⁶

سنت من بدین گونه است، اگر مردی زوجه‌ی دیگری اختیار کرد، اگر دختر باشد، باید هفت روز نزد وی بماند. اما اگر بیوه اختیار کرد، سه روز کافیست.

شاهد مثال 9

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:
خَيْرُ النِّسَاءِ امْرَأَةٌ إِذَا نَظَرْتَ إِلَيْهَا سَرَّتْكَ وَإِذَا أَمَرْتَهَا أَطَاعَتْكَ وَإِذَا غَبَّتْ عَنْهَا حَفِظْتَكَ فِي
نَفْسِهَا وَمَالِكَ.⁵⁴⁷

بهترین زن، همان زنی است که اگر به وی نظر افکندی، دلپذیر باشد. اگر به وی امر کردی، اجابت کند. اگر از وی دور شدی، مالت و دامن خویش را نگه دارد.

شاهد مثال 10

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:
لَا يَجِلُّ الْكُذْبُ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ يُحَدِّثُ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ لِيَرْضِيَهَا وَالْكَذِبُ فِي الْحَرْبِ وَالْكَذِبُ
لِيُصَلِّحَ بَيْنَ النَّاسِ.⁵⁴⁸

دروغ گفتن حلال نیست مگر در این سه مورد؛ دروغ شوهر برای راضی کردن همسرش، دروغ در میدان جنگ، دروغی که مصلحت آمیز باشد میان مردم.

شاهد مثال 11

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:
لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ.⁵⁴⁹
هر ملت‌ئی که رهبرش زن باشد، رستگار نخواهند شد، (یا موفق نخواهند شد).

545 - سنن ابن ماجه، كتاب الفتن، باب فتنه النساء، حديث 4002

546 - سنن الترمذی، النکاح عن رسول الله باب ما جاء في القسمة للبكر والثيب

547 - تفسير ابن كثير النساء 34

548 - سنن الترمذی. كتاب البر والصلة عن رسول الله. باب ما جاء في إصلاح ذات البين. حديث 2003

549 - صحيح البخاری. كتاب الفتن، باب باب: الفتنه التي تومج كموج البحر. حديث 6686

این در حالیست که در قرآن بحث از دانایی و توانایی زنی شده است به نام "بلقیس". این خود تضادی آشکار میان قرآن و سنت را آشکار می سازد.

شاهد مثال 12

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:
مَا تَرَكَتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ.⁵⁵⁰

بعد از خودم هیچ آشوبی برای مردان به جای نگذاشته‌ام که به آن‌ها زیانی برساند، به غیر از زنان.

شاهد مثال 13

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:
إِنْ كَانَ الشُّؤْمُ فِي شَيْءٍ فَفِي الدَّارِ وَالْمَرْأَةِ وَالْفَرَسِ.⁵⁵¹

اگر نکبتی وجود داشته باشد، پس قطعاً در خانه و زن و اسب وجود دارد.

شاهد مثال 14

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:
الْمَرْأَةُ كَالضَّلَعِ إِنْ أَقَمْتَهَا كَسَرْتَهَا وَإِنْ اسْتَمْتَعْتَ بِهَا اسْتَمْتَعْتَ بِهَا وَفِيهَا عَوْجٌ.⁵⁵²

محمد: زن همچون دنده (استخوان سینه) کج است. اگر آن را راست کنید، شکسته می شود، اگر می خواهی از او لذت ببری، با همان کج بودنش از او لذت ببر.

شاهد مثال 15

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:
أَيُّمَا امْرَأَةٍ اسْتَعْطَرْتُ فَمَرْتُ بِقَوْمٍ لِيَجِدُوا رِيحَهَا فِيهَا زَانِيَةٌ.⁵⁵³

هر زنی که خود را معطر سازد و از کنار جمعی گذر کند، همان معطر شدن دلیلی است بر فساد اخلاقی وی.

شاهد مثال 16

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:
أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحْتَ بِغَيْرِ إِذْنٍ وَلَيْهَا فَبِكَاحِهَا بَاطِلٌ فَبِكَاحِهَا بَاطِلٌ.⁵⁵⁴

550 - صحيح البخارى، كتاب النكاح، باب ما يتقى من شؤم المرأة. حديث 4808

551 - صحيح البخارى. كتاب النكاح، باب ما يتقى من شؤم المرأة. حديث 4806

552 - صحيح البخارى، كتاب النكاح، باب: المداراة مع النساء، وقول النبي صلى الله عليه وسلم إنما المرأة كالضلع. حديث 4889

553 - مسند احمد بن حنبل، أول مسند الكوفيين، حديث أبي موسى الأشعري رضى الله تعالى عنه

هر زنی که بدون اجازه‌ی سرپرستش (آقای وی، مسؤول وی) عقد شود، آن عقد باطل است، (دوباره) آن عقد باطل است، (سه باره) آن عقد باطل است.

شاهد مثال 17

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَجِلُّونَ الْحَجْرَ وَالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَارِفَ. ^{۵۵۵}

از نشانه‌های قیامت این است که گروهی از میان ملتّم، فرج زنان آزاد و پارچه‌ی ابریشمین و مشروبات الکلی و ادوات موسیقی را حلال می نمایند.

شاهد مثال 18

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ تُسَافِرُ مَسِيرَةَ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ إِلَّا مَعَ ذِي مَحْرَمٍ عَلَيْهَا. ^{۵۵۶}

برای زنی که، به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد حلال نیست که شب و روزی را در مسافرت باشد؛ بدون این که، هیچ کدام از محارم وی همراهی باشند. (محارم شامل کسانی است که سگس با آن‌ها حرام است، مانند پدر، برادر، عمو و... غیره).

شاهد مثال 19

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

لَا يَخْلُونَ رَجُلٌ بِمَرْأَةٍ. ^{۵۵۷}

زن و مرد با هم خلوت نکنند.

شاهد مثال 20

خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْمُصَلَّى فَمَرَّ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ فَإِنِّي أُرَيْتُكُمْ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ فَقُلْنَ وَبِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ تُكْثِرُنَّ اللَّعْنَ وَتَكْفُرُنَّ الْعَشِيرَ مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلِ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِبَبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ قُلْنَ وَمَا نَقْصَانُ دِينِنَا وَعَقْلِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نَصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ قُلْنَ بَلَى قَالَ فَذَلِكَ مِنْ نَقْصَانِ عَقْلِهَا أَلَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تُصُمْ قُلْنَ بَلَى قَالَ فَذَلِكَ مِنْ نَقْصَانِ دِينِهَا. ^{۵۵۸}

554- سنن الترمذی، النکاح عن رسول الله، ما جاء لا نکاح إلا بولی

۵۵۵ - صحیح البخاری، کتاب الاشریة، باب، ما جاء فیمن یتستحل الخمر ویسمیه بغير اسمه. حدیث 5268

556 - صحیح البخاری، أبواب تقصیر الصلاة، باب: فی کم یقصر الصلاة. حدیث 1038

557 - صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب: لا یخلون رجل بامرأة إلا ذو محرّم والدخول علی المغیبة.

558 - صحیح البخاری، کتاب الحيض، باب، ترک الحائض الصوم، حدیث 298. صحیح مسلم، کتاب

الایمان، باب، بیان نقصان الإیمان بنقص الطاعات وبيان إطلاق، حدیث 79

خلاصه‌ی ماجرا بدین گونه است: محمد به قصد نماز به مصلی می رفت. از کنار چند زن گذر کرد. به آن ها گفت: "ای زنان صدقه دهید. آن چنان که من می بینم، بخش بزرگی از اهل دوزخ، شما هستید. زنان گفتند: چرا ای پیامبر خدا؟ محمد در جوابشان گفت: بسیار لعن و نفرین می کنید و نسبت به شوهر و اقوامتان ناسپاس هستید. از میان آن هایی که عقل و دینشان ناقص است، مشاهده نکرده‌ام کسی را، که بهتر از شماها، بتواند مرد را منحرف سازد. زنان گفتند: ای پیامبر خدا! ناقص العقل بودنمان در چیست؟ محمد گفت: آیا دو زن در حکم، شاهد یک ماجرا نیستند. گفتند: آری. گفت: این از ناقص العقل بودنتان سرچشمه می گیرد. در ادامه گفت: هنگامی که در عادت ماهیانه هستید، نماز و روزه‌تان متوقف نمی شود؟ گفتند: آری. پس گفت، این هم از نقصان دینتان است."

شاهد مثال 21

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ فَإِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعٍ وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضِّلْعِ أَعْلَاهُ⁵⁵⁹

مواظب زنان باشید و در حق آن ها نیکوکار باشید، زیرا که زن از دنده‌ی (چپ) خلق شده است اگر انحرافی در او باشد، از همان دنده‌ی چپ، نشأت گرفته است.

شاهد مثال 22

عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

إِذَا تَزَوَّجَ أَحَدُكُمْ امْرَأَةً أَوْ اشْتَرَى خَادِمًا فَلْيَقُلْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا جَبَلْتَهَا عَلَيْهِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَمِنْ شَرِّ مَا جَبَلْتَهَا عَلَيْهِ وَإِذَا اشْتَرَى بَعِيرًا فَلْيَأْخُذْ ذُرْوَةَ سَنَامِهِ وَيَقُلْ مِثْلَ ذَلِكَ⁵⁶⁰

اگر کسی از میان شما، زنی اختیار کرد یا کنیز و یا برده‌ای را خریداری نمود، به درگاه خداوند دعا کند و بگوید: خداوندا اخلاق حسنه‌ی این زن و کردار شایسته‌ی وی را از تو تمنا دارم، هم چنین به خاطر اخلاق ناشایست و رفتار نسنجیده‌ی وی، به تو پناه می آورم. اگر شتری را نیز خریداری کرد، به همان شیوه، روی پیشانی وی دست نهد و همان خواسته‌را از خداوند بخواهد.

باب پنجم

559 - صحیح البخاری. کتاب الانبیاء، باب قول الله تعالی: وإذ قال ربك للملائكة إني جاعل فی الأرض

خلیفه حدیث 3153

560 - سنن أبي داود. کتاب النکاح، باب فی جامع النکاح، حدیث 2160

پدیده‌ای به نام ختنه

ختنه؛ عبارت است از بریدن مقداری گوشت از آلت تناسلی مردان و زنان، که برای مرد ازدیاد حساسیت در نوک آلت و در نتیجه لذت بردن بیشتر از رابطه‌ی جنسی را به همراه دارد، و برای زن سبب کاهش حساسیت در کلیتوریس و امحاء یا کاهش نسبتاً زیاد لذت جنسی می‌شود. ختنه در ادیان اسلام و یهودیت، به عنوان کاری شایسته قلمداد شده است.

ختنه ابداعی اسلامی نیست، بلکه سنتی کهن و باستانی است. در اسلام غیر از اینکه مجموعه‌ای توجیهات برای آن وجود دارد، معنایی متافیزیکی نیز به آن بخشیده‌اند. که درست همان توجیهاتی است که در دین یهودیت بیان شده است. در دین یهود، یکی از هدیه‌های ارزشمندی که یهوه (خدا) به ابراهیم ارزانی داشته‌است؛ و مسلمانان نیز به آن می‌بالند، همین ختنه کردن است. در عهد عتیق آمده است که: "خدا به ابراهیم مژده می‌دهد، در برابر ختنه کردن پسرانش، زمین‌های بسیاری را به آن‌ها اعطاء می‌کند. هم چنین نوه‌هایش نیز در این بخشش خداوندی بی بهره نمی‌مانند."

در سفر آفرینش آمده است: خداوند خود را به ابراهیم نمایاند و گفت: "نسل تو رو به ازدیاد است. از اینرو تمامی سرزمین کنعان را به تو و نوه‌هایت می‌بخشم و تا ابدالدهر مالک آن خواهید شد. در برابر این کار، بایستی تمامی افراد ذکور جامعه را ختنه کنید و سر آلت تناسلیشان را ببرید. از این به بعد هر مردی که ختنه نشده‌بماند، در واقع قومش را انکار کرده است (یعنی او را خواهیم کشت). زیرا که عهد ما را بجای نیاورده است."⁵⁶¹

ختنه در دین یهود فقط مختص مردان است نه زنان. در اسلام زنان نیز مشمول آن شده‌اند. با وجود اینکه در قرآن آیه‌ای در این باره وجود ندارد، اما به سبب حدیثی از

561 - سفری آفرینش، باب هفدهم چنین باب سی و چهار 14-17 در ترجمه‌ی آن . مترجم: شجاع

الدین شفا، پیامبران در آیین‌های توحیدی، ترجمه‌از فارسی: شازین هیرش، مجله‌ی رفم، شماره‌ی 7،

بهاره‌ی 2005 صفحات 22-105

محمد، از آن به عنوان وظیفه‌ای شایسته پیروی می‌کنند. هم مردان و هم زنان بایستی ختنه شوند.⁵⁶² تعبیر فیزیکی ختنه در گفته‌ای از محمد:

الْفَطْرَةُ حَمْسٌ أَوْ خَمْسٌ مِنَ الْفَطْرَةِ الْخِتَانِ وَالسَّيْحَادُ وَتَنْفُ الْإِبْطِ وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَقَصُّ الشَّارِبِ.⁵⁶³

او معتقد است که: پنج ویژگی هستند که مفید و سود بخش برای نوع بشر است: ختنه، تراشیدن موهای زهار، زدودن موهای زیر بغل، ناخن گرفتن و کوتاه کردن سبیل.

در دوران محمد یکی از زنان شهر مدینه به ختنه کردن اشتغال داشت. این زن خیلی بی‌رحمانه از بیخ و بن کلیتوریس (چوچوله) را بریده است. روشن است که این نوع بریدن‌ها کاملاً لذت جنسی را از زن سلب می‌کند.

أَنَّ امْرَأَةً كَانَتْ تَخْتِنُ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تُنْهَكِي فَإِنَّ ذَلِكَ أَحْظَى لِلْمَرْأَةِ وَأَحَبُّ إِلَيَّ الْبَعْلِ.⁵⁶⁴

محمد به وی سفارش کرده است که؛ در هنگام ختنه، کمی دست را بالا بگیرد و کاملاً از بیخ نزند. چون که هم برای زن بهتر است و هم برای مرد لذت بخش تر است. این گفته‌ی محمد ابن تیمیه، مفتی اعظم مسلمانان را وادار کرده است که فتوا دهد: باید زنان نیز، ختنه شوند.⁵⁶⁵

وَاجِبٌ عِنْدَ الشَّافِعِيِّ وَكَثِيرٍ مِنَ الْعُلَمَاءِ، وَسُنَّةٌ عِنْدَ مَالِكٍ وَأَكْثَرِ الْعُلَمَاءِ، وَهُوَ عِنْدَ الشَّافِعِيِّ وَاجِبٌ عَلَى الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ جَمِيعًا، ثُمَّ إِنَّ الْوَاجِبَ فِي الرَّجُلِ أَنْ يَقْطَعَ جَمِيعَ الْجِلْدَةِ الَّتِي تُغَطِّي الْحَشْفَةَ حَتَّى يَنْكَشِفَ جَمِيعَ الْحَشْفَةِ، وَفِي الْمَرْأَةِ يَجِبُ قَطْعُ أَذْيِ جُزْءٍ مِنَ الْجِلْدَةِ الَّتِي فِي أَعْلَى الْفَرْجِ.⁵⁶⁶

مالکی و گروهی دیگر از علمای دین ختنه را جزء سنت می‌دانند. نزد شافعی و بسیاری دیگر از علمای اسلام ختنه هم برای مردان و هم برای زنان امری واجب است. برای مردان بایستی تمامی پوست سر آلت را ببرند تا کله‌ی آلت نمایان شود. برای زنان نیز لازم است قسمت فوقانی چوچوله را ببرند.

۵۶۲- ابن تیمیه: فتاوی النساء، ص 8

563- صحیح البخاری. کتاب اللباس باب، قص الشارب. حدیث 5550 صحیح مسلم، کتاب الطهارة، باب خصال الفطرة حدیث 257 سنن ابن ماجه، کتاب الطهارة و سننها. باب الفطرة حدیث 294

564- سنن ابی داود، کتاب الادب، باب ما جاء فی الختان، حدیث 5271

565- ابن تیمیه، مجموعه الفتاوی، م 11 فقه الطهارة والصلاة، ص 68

566- صحیح مسلم بشرح النووي، کتاب الطهارة، باب خصال الفطرة

تعبیر متافیزیکی ختنه این گونه بیان شده است که، گویا خداوند از ابراهیم خواسته، که از این به بعد نوه‌هایش را ختنه کند. پس با این حساب ختنه در نزد خدا، امری شایسته تلقی می‌شود. از این روست که در مقابل اجابت کردن این امر، به ابراهیم و نوه‌هایش هدیه تقدیم می‌کند. مطابق گفته‌ی محمد، ابراهیم در سن صد و بیست سالگی ختنه شده است. و بعد از ختنه، هشتاد سال دیگر نیز، عمر کرده است.⁵⁶⁷ از اینرو مسلمانان بایستی راه و روش ابراهیم را در پیش گیرند. چون که آیه‌ای وجود دارد دال بر این که، پیروی از دین ابراهیم، کاری پسندیده است. از اینروست که خداوند به ابراهیم لقب خلیل الله داده است.⁵⁶⁸ هم چنین روایتی افسانه‌گونه وجود دارد که گویا پیامبر اسلام، ختنه شده به دنیا آمده است.⁵⁶⁹ خود محمد درباره‌ی ختنه گفته‌است:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الْخِتَانُ سُنَّةٌ لِلرِّجَالِ مَكْرَمَةٌ لِلنِّسَاءِ».⁵⁷⁰

ختنه برای مردان سنت است و برای زنان شکوه و جلال است.

از اینجاست که ختنه تقدس و مشروعیت می‌یابد و لازم الاجرا می‌شود. چون که مسلمانان عقیده‌دارند که، بایستی گفتار و رفتار محمد همچون احکام قرآنی اجرا شوند. برای پشتیبانی از این نظریات چندین آیات وجود دارند که در آن به مسلمانان امر می‌کند که قوانین وی (محمد) را، به سان قوانین قرآنی به جای آورند. از جمله:

مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.⁵⁷¹

چیزی را که پیامبر (محمد) به شما عرضه می‌دارد، از وی بگیریید و آن چه را که از آن بر حذر می‌دارد، کنار گذارید و به آن نزدیک نشوید.

ختنه مردان سبب می‌شود که آلت مردانه مهیا تر گردد، و هم چنین در ازدیاد احساس لذت کاملاً دخیل است. اما ختنه کردن زن، در واقع عکس این عمل را انجام می‌دهد یعنی بریدن قسمتی از چوچوله سرکوب لذت جنسی و نابود کردن یکی از نیازهای وی را به همراه دارد. بریدن این اندام حساس بدن، چیزی بجز نابودی

۵۶۷ - (قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اختتن إبراهيم عليه السلام وهو ابن مائة وعشرين سنة ثم عاش بعد

ذلك ثمانين سنة). تفسير القرطبي في تفسير البقرة 124

۵۶۸ - (وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا) (وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا). النساء: 125. النحل: 123

۵۶۹ - (أن النبي صلى الله عليه وسلم ولد مختونا). تفسير القرطبي البقرة 124

۵۷۰ - تفسير القرطبي البقرة 124, مسند أحمد, أول مسند البصريين, حديث أسامة الهذلي رضي الله تعالى عنه

غریزه جنسی و محروم کردن از لذت جنسی نمی تواند باشد. به تعبیری دیگر، ترور بخشی از زندگی زن را به همراه دارد، که در همان اوان کودکی و در ابتدای زندگی بر وی تحمیل می شود.

این عمل را تنها برای ریشه کن کردن فساد جنسی جوامع دینی انجام می دهند! با این توهم که جنس مؤنث در ایجاد این فساد جنسی نقش اصلی را بازی می کند، از این رو بایستی نقش وی را کم رنگ کنند، تا شاید فساد جنسی از جامعه رخت برنهد. این چنین حکمی کینه توزانه در مورد زن، اوج تحقیر این طیف از جامعه است. ختنه یکی از ابداعات دینی صرفاً جهت بی احترام کردن و ترور شخصیت جنس مؤنث می باشد و بس. مذاهب اسلامی نقش مهمی را در تداوم و پیروی از این نوع ترور به عهده داشته اند.

باب ششم

شلوار و غیره و ذلک

تفاوت در نحوه ی پوشش و انتخاب لباس پدیده ایست اجتماعی. پوشیدن لباس صرفاً جهت پوشانیدن تن و محافظت از جسم در مقابل تأثیرات طبیعی اعمال می شود. در این میان گرمای آفتاب یکی از مؤثرترین عوامل می باشد. گرمای آفتاب در شبه جزیره ی عربستان به اندازه ای بود که افراد نمی توانستند، با بدن عریان و یا نیمه عریان، فعالیتی انجام دهند و یا در بیابان ها به گردش بپردازند. از این رو مردم برای محافظت بدن در مقابل اشعه ی خورشید با استفاده از پارچه ای تن خود را از فرق سر تا نوک انگشتان پا می پوشاندند. آن ها مدل های گوناگونی را به کار برده اند، اما در هیچ مدلی شلوار جزء پوشش نبود.⁵⁷²

اعراب شبه جزیره ی عربستان، در دوران ظهور اسلام و حتی در زمان رشد و گسترش این دین، شلوار نمی پوشیدند. مؤرخان آشنایی اعراب با شلوار را به دوران خلافت اموی نسبت داده اند. به سبب آداب و فرهنگ خاص منطقه ی شامات، گونه ای پوشش مرسوم شده بود، که در دیگر نواحی نیز مورد تقلید قرار گرفت.⁵⁷³ (د. عبدالحمید) می

572- شلوارک، شلوار زیر پوش.

573- السیسی: سایکولوجیه الاخلاق. ص 95

گوید: در هیچ کدام از منابع تاریخی و کهن اسلامی، از پوششی به نام شلوار سخنی به میان نیامده است. چه قبل از ظهور اسلام، چه در دوران حکومت محمد.⁵⁷⁴ هر دو جنس مذکر و مؤنث تنها با لباس های بالاتنه، پایین تنه را نیز پوشانیده‌اند.

مؤرخان از نحوه‌ی خواندن نماز جماعت و اینکه مردان در جلو و زنان در پشت سر آن ها ایستاده‌اند، سخن به میان آورده‌اند. مردان به خاطر این که رکوع و سجود را به راحتی انجام دهند، دشداشه‌هایشان را بالا آورده و آن را گره زده‌اند تا نمازشان را ادا کنند. بدین طریق در موقع سجده کردن، ران و باسن و آلت آویزان شده‌اشان از پشت نمایان شده است. یکی از علمای دینی در عهد محمد، برای ما روایت می کند: روزی نمازگزاران، به‌خاطر تبهر من در مسائل اسلام، از من خواستند تا امامت نماز را به‌عهده گیرم. من نیز پذیرفتم. لباسی که به تن داشتم در موقع سجده کردن باعث می شد که نشیمنگاه و آلت نمایان شود. زنی به ساکنین محل گفته بود: چرا باسن قرآن خوانتان را نمی پوشانید؟⁵⁷⁵

محمد به مردان مسلمان سفارش می کرد که پایین تنه‌ی خود را بپوشانند و از کسانی که این سفارش را اجابت نمی کردند، ناراحت می شد.⁵⁷⁶

روحانیون قبل از ادای نماز، هم چون عادت می معمول، هر بار تکرار می کردند که: «هنگام سجده کردن، تا زمانی که مردان بر نخوابسته‌اند، زنان سر بلند نکنند.» تنها به خاطر این که زنان از پشت اندام های عریان مردان را نبینند. و این امر را از توصیه محمد اتخاذ کرده بودند. چون که شخصی در موقع نماز، و با حضور خود محمد گفته بود:

يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ لَا تَرْفَعْنَ رُءُوسَكُنَّ حَتَّى يَرْفَعَ الرَّجَالُ.⁵⁷⁷

ای بانوان؛ در موقع سجده، سر بلند نکنید، تا مردان سر بلند کنند. قبل از اسلام، و حتی تا آخرین سال های عمر محمد، مردم در موقع ادای حج، هیچ

۵۷۴ - نفس المصدر ل 30

۵۷۵ - (وكانت على بردة، كنت إذا سجدت تقلصت عنى، فقالت امرأة من الحى: ألا تغطون عنا است قارئكم؟). صحيح البخارى، كتاب المغازى، باب: من شهد الفتح. حديث 4051

۵۷۶ - (نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم. و.و أن يحتبى الرجل فى ثوب واحد ليس على فرجه منه شىء.).

صحيح البخارى، كتاب الصلاة، أبواب الصلاة فى الثياب،، باب، ما يستر من العورة. حديث 365

۵۷۷ - صحيح مسلم، كتاب الصلاة باب أمر النساء المصليات وراء الرجال أن لا يرفعن رؤوسهن من السجود

حتى يرفع الرجال. حديث 441

نوع پوششی به تن نداشته‌اند و کاملاً عریان و لخت به دور کعبه گردش می کردند. بعدها محمد دستور داد که با پارچه‌ای تن خود را بپوشانند.⁵⁷⁸

شلوار به تن نکردن، به سان یکی دیگر از آداب رایج شبه جزیره عربستان، پدیده‌ای معمولی و رایج بوده است. به تبع آن، رؤیت پایین تنه‌ی مردان، پدیده‌ای روزمره بوده است. اسلام به تندی از پوشانیدن پایین تنه‌ی هر انسانی سخن به میان آورده است، اما جایگزینی برای نحوه‌ی پوشانیدن آن نداشته است. اعمال جنسی، در اماکن عمومی به شیوه‌ای سریع و آتی انجام می شد. بانوان برای خرید مایحتاج منزل به بازار می رفتند، اما به سبب نداشتن شلوار در همان جلوی مغازه، مورد تجاوز واقع می شدند. نقل است که زنی برای خرید خرما به مغازه‌ی خرما فروشی به نام (نبهان التمار) مراجعه می کند، این مرد یک لحظه شهوتش گل می کند و در همان جلوی مغازه، دسته گل به آب داده و عمل سکس را به انجام می رساند. این رویداد به گوش محمد می رسد و او نیز آیه‌ای برایش نازل می کند.⁵⁷⁹

در قتل عام بنی قریظه، همان حمام خونی که محمد در حق یهودیان این قبیله به انجام رسانید؛ به دستور خدا و پیامبرش، هر جوانی را که موی زهار از وی روئیده بود، همچون بره سلاخی کردند. به سبب به تن نداشتن شلوار، خیلی به آسانی توانسته‌اند تشخیص دهند که چه افرادی موی زهار دارد. ابتدا تک تک اسرا را ردیف کرده‌اند و سپس دشداشه‌هایشان را بالا زده‌اند و با مشاهده‌ی بین ران هایشان، کسانی را که موی زهار داشته‌اند گردن زده‌اند.⁵⁸⁰

سواى از این کارها، به عنوان مجازات بردگان را نیز اخته کرده، آلت آنان را بریده، یا تخمشان را ترکانیده‌اند. علمای اسلامی از طرفی از آلت و تخم مردان هم چون نمادی مقدس در تزئین مساجد و منابر استفاده کرده‌اند، اما از دگر سوی، با بریدن و ترکانیدن آن ها فقرا و بردگان را مجازات کرده‌اند. روزی خلیفه سلیمان بن عبدالملک در مرغزاری گردش می کرد. آوازی نرم و گوش نواز شنید. خلیفه چنین صدای شهوت انگیزی را مسبب اغوای زنان پاکدامن دانسته است. از اینرو به شدت عصبانی شده،

578 - (لا یحج بعد العام مشرك، ولا یطوف بالبيت عریان.) صحیح البخاری، أبواب الجزیه والموادع،

باب: کیف ینبذ إلى أهل العهد حدیث 3006

579 - الواحدي: اسباب النزول / ص 82

580 - تاریخ الطبری، غزوة بنی قریظه، هم چنین السیره النبویه، ابن هشام. الروض الأنف، ج 3 ص 445-

446 در بخش محمد و سکس به این مسأله پرداختیم.

دستور اخته کردن آوازخوان را صادر می کند. و بلافاصله تخم های آن مرد بخت برگشته را ترکانیدند.⁵⁸¹

مسأله‌ی بیرون افتادن اندامهای جنسی در فرهنگ اسلامی و نیز اعمالی چون اخته کردن انسان ها، که هم در زمان محمد و هم بعد از او صورت گرفته است، به تحقیقات گسترده‌ای نیاز دارد. امیدوارم فردی توانا بتواند ابعاد گوناگون و خونبار این جنایات را آشکار سازد.

باب هفتم

پستان و مکیدن

دیدن، فشردن و یا مک زدن سینه‌های زن، یکی از شیوه‌های برانگیختن غریزه‌ی جنسی است، که در تمام جهان رایج است. اما نحوه بازی کردن، لیس زدن و مکیدن نوک پستان ها، فشردن و چنگ زدن به آن ها، مطابق امیال و خواسته‌های جوامع مختلف فرق می کند. نباید فراموش کرد که برخی از مردم، مذکر یا مؤنث، دیدگاه‌های متفاوتی در این باره دارند. و هر جامعه‌ای به روشی متفاوت از دیدن و یا بازی با سینه‌ها، به لذت جنسی می رسند.

در آداب و رسوم رایج در شبه جزیره‌ی عربستان، که به صورت فرهنگی ماندگار درآمده بود، زنی که دارای سینه‌های بزرگ و یا باسنی برجسته بود، شانس بیشتری در شوهر کردن داشته است.⁵⁸² کنیزانی که سینه‌هایی برجسته داشته‌اند، ارزش بیشتری در بازار فروش داشته‌اند.⁵⁸³ سینه‌ها، عامل برانگیختن شهوت و جلب توجه اعراب شبه جزیره‌ی عربستان بوده است. در ادبیات عربی چکامه‌هایی در وصف آن سروده‌اند. در این زمینه داستان‌های زیادی، در مورد والی و رؤسای قبایل مشهور جهان اسلام، موجود است. مثلاً؛ حجاج بن یوسف سقفی، طی نامه‌ای به مروان بن حکم از وی خواسته است زنی برایش بیابد که، از دور زیبا و دلفریب و از نزدیک نرم و لطیف باشد. در میان قوم

581 - الوردی. د. علی الوردی، وعاظ السلاطین. الطبعة الثانية، دار الکوفان - لندن 1995. ص 10
582 - السیسی: د. عبدالحمید السیسی: سایکولوجیة الاخلاق. الطبعة الثانية، 1980 دار الکتب الاسلامیة، مصر. ص 507

583 - همان منبع قبلی 517

خویش شریف باشد، و در درون خویش منزوی و گوشه‌گیر. از همه مهمتر خادم خوبی برای شوهرش باشد. مروان در جواب می‌نویسد: کسی را که تو خواهانش هستی. (خولة بنت مسمع) است. سینه‌های برجسته و بزرگی نیز دارد. حجاج در نامه‌ی بعدی تأیید می‌کند که: زن اگر سینه‌ای بزرگ نداشته باشد، به درد نمی‌خورد. سینه‌های درشت مرد را گرم و بچه را سیر می‌کند.⁵⁸⁴

اگر به خاطر داشته باشید در بخش حجاب بحثی در مورد اختفای خط سینه‌ها به میان آوردیم. قرآن خیلی واضح و آشکار سخن از آن نقطه‌به میان آورده است. که با کلمه‌ی (جُوبَهَن) به آن اشاره‌ی مستقیم شده است.⁵⁸⁵ یعنی قسمت فوقانی میان هر دو پستان. در آیه‌ی دیگر مستقیماً به پستان‌ها اشاره می‌کند. (وَكُوَاعِبَ أَثْرَابًا).⁵⁸⁶ گروه دختران سینه‌برجسته و هم سن و سال).

وجود آیاتی این چنین، نشان دهنده‌ی شهوت‌انگیزی و حساسیت مردان آن منطقه، نسبت به پستان و شکاف میان آن‌هاست. هم چنین اشاره‌یست به میزان اهمیت دادن قرآن به این جزء از اندام زنان در برانگیختن شهوت مردان. اما نباید مردم شبه‌جزیره‌ی عربستان را در این مورد ملامت کرد. تازه، آن‌ها مبدع این نوع لذت بردن جنسی نبوده‌اند. اما مطلب قابل تأمل این است که؛ هم چنان که مسلمانان ادعا دارند که، قرآن از جانب خدا نازل شده، از روز ازل بوده و ماندگار و همیشگی خواهد ماند، می‌بایستی منبعی مهم برای سرمشق گرفتن زندگی و سرچشمه‌ای برای وضع قوانین باشد. نه اینکه، از این گونه مطالب بی‌اهمیت سخن به میان آورد! این در حالی است که نه تنها در میان جوامع غیر اسلامی، بلکه در میان خود مسلمانان نیز، قرآن نتوانسته‌است احکام را به شیوه‌ای صحیح پیاده نماید.

واضح است که سینه‌ها، سوای از ظاهر سکسی آن، سرچشمه‌ی تغذیه‌ی نوزاد است. از روزگاران کهن در شبه‌جزیره‌ی عربستان رسم بر آن بوده است که کودکانی که، از میان طبقه‌ی سرمایه‌دار جامعه به دنیا می‌آمدند؛ به وسیله‌ی زنی شیرده (دایه) پرورش می‌یافت و رشد می‌کرد. محمد خود از جمله کودکانی بوده است که به وسیله‌ی

۵۸۴ - ابن قیم الجوزیه: أخبار النساء ص 267

۵۸۵ - النور 31

۵۸۶ - النبأ 33.

دایه پرورش یافته‌اند. تعداد زنان شیرده در آن روزگار زیاد بود. بیشترشان فقیر بوده و در مقابل گرفتن مزد، شیر دهی می کردند.⁵⁸⁷

طبق آداب و رسوم دوران قبل از اسلام، کودکانی که دایه‌مشترک داشتند، خواهر و برادر محسوب نمی شدند. اما اسلام این رسم را عوض کرد و کودکان همشیر را، خواهر و برادر به حساب آورد. این روند بر مناسبات تمامی اعضای خانواده تأثیر می گذاشت.⁵⁸⁸ سرمایه‌دارانی که بچه‌های خود را به دست دایه می سپردند، می بایست شناخت خوبی از آن زنان داشته باشند. که مبادا در آینده مشکل ازدواج برایشان به وجود آید.

مطلب قابل تأمل این است که اسلام ابداعی نو برای مکیدن پستان عرضه کرده است. البته نه از جنبه‌ی سکس، بلکه به‌منظور روشن کردن چگونگی خویشاوندی و راه چاره‌ای برای مشکلات اجتماعی. این قانون عبارت است از مکیدن پستان زنان به وسیله‌ی مردان به شیوه‌ای حلال. اگر مردی بخواهد زن بیگانه‌ای را از خود حرام کند و آن زن را همانند مادر یا خواهر نگاه کند، لازم است که سینه‌ی یکی از بانوان آن خانواده را مک بزند. در این صورت هرگاه آن مرد در خلوت با یکی از زنان آن خانواده دیده‌شود؛ نمی توان به آن‌ها بدبین شد.

از عایشه همسر محمد، روایت شده است که؛ (أَبَا حُدَيْفَةَ بْنِ عُثْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ)، یکی از اصحاب محمد، پسر خوانده‌ای داشت به نام (سالم). برادرزاده‌ی خویش یعنی (فَاطِمَةَ بِنْتِ الْوَلِيدِ بْنِ عُثْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ) را به عقد وی در آورد. بنابراین درمی یابیم که رسم بر آن بوده است که هر کسی پسر یتیم یا فقیری را بزرگ می کرد، همانند پسر خود با او برخورد می کرد و به راستی پسر خانواده می شد. در غم و شادی خانواده‌شریک بود، اگر پدر خوانده‌اش می مرد، به اندازه‌ی یکی از اعضای خانواده از ارث سهم می برد. تا جایی که مردم وی را به نام پدر خوانده‌اش صدا می زدند. پیامبر اسلام نیز کودکی را به نام “زید” پرورانیده است. و دختر عمه‌ی خود یعنی زینب را نیز، به نکاح وی در آورده و کنیزی را به عنوان هدیه به وی بخشیده است. تا جایی که ایشان را با نام پدر واقعی خویش نمی شناختند بلکه می گفتند، زید بن محمد.

۵۸۷ - السیسی: 767

۵۸۸ - همان منبع قبلی 767

اما اسلام به دلیل هوسرانی محمد و حل مشکل وی؛ هم چنان که در بخش همسران محمد، در این مورد سخن به میان آوردیم، این رسم زیبا را با آوردن آیه‌ای محو و نابود کرد:

(ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانَكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ)^{۵۸۹}

آنان را به [نام] پدرانشان بخوانید که این نزد خدا عادلانه‌تر است و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، پس برادران دینی و موالی شمايند...

و این رسم، که عبارت بود از سرپرستی کودکان بی سرپرست و پروراندن آن‌ها و خود حکایت از آداب و رسومی اجتماعی و انساندوستانه داشت؛ به حیطه‌ی فراموشی سپرده شد. برای مثال (أَبَا حُدَيْفَةَ) و همسرش (سَهْلَةَ بِنْتُ سُهَيْلٍ)، سالم را از بچگی بار آورده بودند و او را بزرگ کرده و برایش همسر اختیار نکرده بودند. اما این آیه سبب شد که (أَبَا حُدَيْفَةَ) که در حق وی پدری کرده بود، از وی بدگمان شود. تنها با این ذهنیت که این پسر شاید با همسرش سکس کند. همسرش از این بدگمانی وی بو برده بود. برای رفع این مشکل اجتماعی سهله؛ نزد پیامبر می رود و به او می گوید: سالم اکنون دیگر جوان رشیدی شده، بعضی اوقات که پیش ما می آید، احساس می کنم که شوهرم به وی بدبین است. محمد در جواب می گوید: او را شیر بده تا بر وی حرام گردی و بدبینی شوهرت نسبت به او بر طرف شود. در روایتی دیگر گفته است که؛ از شیر پستان هایت سیرایش کن. زن در جواب گفته است: ”مگر ممکن است به مردی در آن سن و سال شیر داد؟! محمد با پوزخندی بر لب، می گوید: می دانم که بزرگ شده و تا جایی که جنگ بدر را هم شاهد بوده است. (در ادامه) پوزخندش را به خنده‌ای کامل تبدیل می کند.^{۵۹۰} و این چنین آن زن پستان هایش را در دهان وی گذاشت.

اگر چه مردان دارای ریش و سبیل و پا به سن گذاشته‌اند، صرفاً به خاطر این که به عنوان اشخاص نزدیک به هر زنی محسوب شوند؛ با استفاده از ترفندی شرعی، سینه‌های زنان را مک زده‌اند! این حکم شرعی تاکنون هم چنان ماندگار است و به عنوان امری شرعی، هر مردی می تواند از آن بهره گیرد. و متونی هم یافت نشده است که آن را تحریم کرده باشد. اما تنها در زمان محمد به وفور دیده شده؛ و پس از وی

589 - الاحزاب 5

590 - صحيح مسلم، كتاب الرضاع، باب رضاعة الكبير. موطأ مالك، كتاب الرضاع، باب ما جاء في الرضاعة بعد الكبر. حديث 1781

کمرنگ شده است، و مسبب این کمرنگ شدن قطعاً عدم سازگاری این حکم با عقل و منطق بوده است.

مطابق آن حکم، با یک یا دو بار مکیدن، محرم شدن صورت نمی پذیرد.⁵⁹¹ بلکه مطابق آن آیاتی که در قرآن وجود داشته است، این امر باید ده بار و در ده موقعیت متفاوت صورت گیرد.⁵⁹² و هر بار هم تا یک دقیقه طول بکشد. که با این حساب، ده دقیقه عمل مکیدن انجام شود. بعدها این ده دقیقه را وقت زیادی برای این کار تشخیص داده اند؛ به طوری که مشکلات جنسی را در پی داشته است. تا جایی که زنانی بوده اند که با این مقدار از زمان، چندین بار به ارگاسم رسیده اند، در نتیجه ده بار را به پنج بار تقلیل داده اند.⁵⁹³ پس اکنون می توان برای حصول تحریم، پنج بار عمل مکیدن را انجام داد. اگر از این تعداد مک زدن ها بیشتر شد، حکم آن روشن نیست؛ اما کمتر از پنج بار به حصول نتیجه نمی رسد. برای استناد به این بخش می توان به این واقعه اشاره کرد: عایشه مردی را نزد خواهرش أم کلثوم، فرستاد و از وی خواست که ده بار وی را شیر دهد، تا بتواند نزد وی بماند. اما أم کلثوم تنها سه بار وی را شیر داده بود و به سبب بیماریش؛ نتوانست ادامه دهد. آن مرد خود می گوید، من نتوانستم نزد عایشه بروم چون که خواهرش تنها سه بار، مرا شیر داده بود و تعداد دفعات به ده بار نرسید.⁵⁹⁴

شاید این مک زدن برای کسی هم چون سالم، عملی ساده و معمولی بوده باشد؛ چون که شخص شیرده را، به سان مادر خویش قبول کرده و از کودکی با وی بزرگ شده است. اما برای اشخاص غریبه و ناآشنای جامعه‌ی سکس زده آن منطقه، نه تنها نمی

۵۹۱ - ("لا تحرم المصّة ولا المصتان"). سنن ابی داود، کتاب النکاح، باب، هل یحرم ما دون خمس رضعات. 2063

المستدرک علی الصحیحین: باب / أیضا فی الرضاعة.

592 - (كان فیما أنزل الله عزوجل من القرآن: عشر رضعات یحرمن). صحیح مسلم، کتاب الرضاع، باب

التحریم بخمس رضعات، حدیث 1452

۵۹۳ - (نسخن بخمس معلومات یحرمن فتوفی النبی صلی الله علیه وسلم وهنّ مما یقرأ من القرآن). صحیح مسلم، کتاب الرضاع، باب التحریم بخمس رضعات، حدیث 1452. سنن ابی داود، کتاب النکاح، باب، هل

یحرم ما دون خمس رضعات. حدیث 2062

594 - (أَنَّ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، أَرْسَلَتْ بِهِ وَهُوَ يَرْضَعُ إِلَى أُخْتِهَا أُمَّ كَلْثُومِ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، فَقَالَتْ: أَرْضِعِيهِ عَشْرَ رَضَعَاتٍ، حَتَّى يَدْخُلَ عَلَيَّ. قَالَ سَالِمٌ: فَأَرْضَعْنِي أُمَّ كَلْثُومِ ثَلَاثَ رَضَعَاتٍ، ثُمَّ مَرَضْتُ، فَلَمْ تُرَضِّعْنِي غَيْرَ ثَلَاثَ رَضَعَاتٍ، فَلَمْ أَكُنْ أَدْخُلُ عَلَيَّ عَائِشَةَ، مِنْ أَجْلِ أَنَّ أُمَّ كَلْثُومٍ لَمْ تُبِمَ لِي عَشْرَ رَضَعَاتٍ.)

موطأ مالک، کتاب الرضاع، باب رَضَاعَةُ الصَّغِيرِ. حدیث 1774

تواند راه حلی درست و چاره‌سازی صحیح برای رفع مشکلات اجتماعی باشد، بلکه خود مشوق اعمال سکسی نیز می‌باشد. برخی از مسلمانان از جمله عده‌ای از همسران محمد، این چنین مشکل‌گشایی کردن را نمی‌پسندیدند. و مدام گفته‌اند که ما به هیچ‌وجه چنین کاری را انجام نمی‌دهیم و این مشکل را مختص به کسانی همچون سالم دانسته‌اند. این بود که بعد از دوران محمد چنین پدیده‌ای رو به کمرنگ شدن نهاد.⁵⁹⁵ اما عایشه و حفصه که هر دو جزء همسران محمد بودند به شیوه‌ای دیگر با این حکم اسلامی، در تعامل بوده‌اند. آن‌ها عقیده داشتند که چنین قانونی نه تنها برای رفع مشکلاتی مانند مورد سالم، بلکه شامل همه‌ی مردم می‌شود. از این رو، مردانی بودند که اجازه داشتند، هر زمانی که بخواهند، نزد آن‌ها روند و با آن‌ها خلوت کنند، تنها به شرط این که از راه شیر دادن قوم و خویش شده باشند. از این رو عایشه و حفصه به خاطر اینکه کم سن و سال بودند و سن آن‌ها بین 9 تا 26 سال بوده است، قادر به شیردادن به دیگران نبودند. بالأخص عایشه به سبب این که سینه‌هایش کوچک بود. بنابراین به خواهرش (أم کلثوم بنتِ اَبی بَکَرٍ الصِّدِّیقِ) و دختران برادرش دستور داده بود که مردانی را که می‌خواهند نزد او بمانند، شیر دهند.⁵⁹⁶ حفصه نیز یکی از اصحاب (عاصِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ) را نزد خواهرش (فَاطِمَةَ بِنْتِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ) فرستاده است تا ده بار به وی شیر بدهد.⁵⁹⁷ تعداد کسانی که عایشه نزد خواهر و خواهرزاده و برادرزاده‌هایش می‌فرستاد، زیاد بود. به خاطر مشکلی که بر ما معلوم نیست، دستور داده بود تنها مردانی می‌توانند پیش وی روند که از سینه‌ی خواهر، و یا از سینه‌ی

595- (وَأَبی سَائِرُ أَزْوَاجِ النَّبِیِّ، أَنْ یَدْخُلَ عَلَیْهِنَّ بِنَتِکَ الرِّضَاعَةَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ، وَقُلْنَا: لَا وَاللَّهِ مَا نَرَى الَّذِی أَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ سَهْلَةً بِنْتُ سَهْلِ، إِلَّا رُخْصَةً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فِي رِضَاعَةِ سَالِمٍ وَحَدَّةٍ، لَا وَاللَّهِ لَا یَدْخُلُ عَلَیْنَا بِهَذِهِ الرِّضَاعَةَ أَحَدٌ). موطأ مالک، کتاب الرضاع، باب مَا جَاءَ فِي الرِّضَاعَةِ بَعْدَ الْکِبَرِ. حدیث 1781. سنن ابی داود، کتاب الرضاع، باب من حَرَّمَ به.

596- (فَأَخَذَتْ بِذَلِكَ عَائِشَةُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، فَمِنْ كَانَتْ تُحِبُّ أَنْ یَدْخُلَ عَلَیْهَا مِنَ الرِّجَالِ، فَكَانَتْ تَأْمُرُ أَخْتَهَا أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتَ أَبِي بَکَرٍ الصِّدِّیقِ، وَبَنَاتِ أَحِبِّهَا أَنْ یُرْضِعْنَ مَنْ أَحَبَّتْ أَنْ یَدْخُلَ عَلَیْهَا مِنَ الرِّجَالِ). موطأ مالک، کتاب الرضاع، باب مَا جَاءَ فِي الرِّضَاعَةِ بَعْدَ الْکِبَرِ. حدیث 1781. سنن ابی داود، کتاب الرضاع،

باب من حَرَّمَ به. حدیث 2061

597- (أَنَّ حَفْصَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، أَرْسَلَتْ بِعَاصِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ، إِلَى أُخْتِهَا فَاطِمَةَ بِنْتِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ تُرْضِعُهُ عَشْرَ رَضَعَاتٍ لِيَدْخُلَ عَلَیْهَا، وَهُوَ صَغِيرٌ یُرْضَعُ، فَفَعَلَتْ، فَكَانَ یَدْخُلُ عَلَیْهَا). موطأ مالک، کتاب

الرضاع، باب رِضَاعَةِ الصِّغِيرِ. حدیث 1775

خواهرزاده‌هایش شیر نوشیده باشند نه از سینه بقیه‌ی افراد خانواده‌اش. و کسی را که از سینه‌ی زنان برادرانش شیر خورده بود، به حضور نمی پذیرفت.⁵⁹⁸

بدین ترتیب عایشه توانسته بود با مردان زیادی مراده داشته باشد. این کارهای عایشه برای شوهرش محمد، غیر قابل تحمل بوده است تا جایی که روزی او را دعوا می کند. روایتی در این باره نقل شده است که، گویا در یکی از روزها که محمد به منزل مراجعت می کند عایشه را در خلوت با مردی می بیند. عایشه این گونه این رویداد را تعریف می کند: زمانی که ما را دید، حالتش عوض شد، عصبانیت را در صورتش می دیدم. به او گفتم: ای پیامبر خدا این مرد برادر رضاعی من است. محمد در جواب گفت: به خوبی برادر رضاعیتان را بسنجید، آگاه باشید که بسیاری از شیر خوردن‌ها، از روی گرسنگی بوده است.⁵⁹⁹

مطابق روایت‌ها شخص‌ها یا به سن گذاشته‌ای به نام (عَبْدُ اللَّهِ بْنِ يَزِيدٍ) به منظور شیر خوردن، سینه‌های عایشه را مک زده و به برادر رضاعی عایشه شناخته شده است.⁶⁰⁰ مکیدن سینه‌ها و از این طریق خویشاوند شدن، پدیده‌ای کاملاً ارتجاعی است برای مقابله با مشکل عدم اعتماد مرد مسلمان به مادر، خواهر، زن، دختران خویش. اسلام حق مسلم صحبت و مراده‌ی انسان‌ها را معضلی اجتماعی قلمداد کرده است. این در حالیست که مک زدن سینه‌ها غیر از به وجود آوردن مشکلات و معضلات اجتماعی، چیز دیگری در پی ندارد. اسلام بر این باور است که هر مذکر و مؤنث غریبه‌ای که با هم مراده داشته باشند، صحبت کنند، یا در جایی خلوت بنشینند، در مورد سکس و نحوه‌ی کام گرفتن توافق می کنند. تا جایی که هر نوع قرابت مرد و زن را ختم به سکس می دانند.

باب هشتم

598 - (أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ، كَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهَا مِنْ أَرْضَعَةٍ أَخْوَانِهَا، وَبَنَاتِ أُخِيهَا، وَلَا يَدْخُلُ عَلَيْهَا مَنْ

أَرْضَعَهُ نِسَاءُ إِخْوَتِهَا). موطأ مالک، کتاب الرضاع، باب مَا جَاءَ فِي الرِّضَاعَةِ بَعْدَ الْكِبَرِ. حدیث 1776

599 - (قالت عائشة: دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم وعندي رجل قاعد. فاشتد ذلك عليه. ورأيت

الغضب في وجهه. قالت فقلت: يا رسول الله! إنه أخي من الرضاعة. قالت فقال "انظرن إخوانكن من الرضاعة.

فإنما الرضاعة من المجاعة"). صحيح مسلم، کتاب الرضاع، باب إنما الرضاعة من المجاعة حدیث 1455

600 - مسند أحمد، باقی مسند الأنصار، حدیث السیده عائشه.

شیخون زدن

مطابق فرهنگ باستان و احکام اسلام، مردان از راه های گوناگون می توانند امیال جنسی خود را ارضاء نمایند. هنگام سفر می توانستند برای مدت زمانی معین ازدواج موقت کنند. مدتی از زنان موقت خود کام گرفته، سپس آن ها را طلاق دهند. هنگام جهاد، با زنان اسیر شده سکس کرده‌اند. یا از کنیزی که آن ها را خریداری کرده‌اند، کام گرفته‌اند. تنها طیفی که نتوانسته‌اند همانند مردان خود را ارضای جنسی نمایند، زنان بوده‌اند. این امر موجب ظهور پدیده‌ای شده است، که تاریخ اسلام اهمیت چندانی به آن نداده است. منظور، وقایع مربوط به شیخون های شبانه و تجاوز به زنانی است که شوهرانشان در خانه حضور نداشته‌اند.

فاصله مناطق مختلف شبه جزیره عربستان از یکدیگر، حداقل هشت روز با پای پیاده یا سواره است. بسیار اتفاق افتاده است که مجاهدان اسلام برای گسترش و اشاعه دین اسلام در سایر مناطق، به جنگ می رفتند و مدت یک ماه یا دو ماه نمی توانستند برگردند. یا به عنوان پیک یا مبلغ دین، به شهرهای گوناگون سفر کرده‌اند و مدتی طولانی در سفر بوده‌اند. زنان این چنین مردانی به سبب طولانی بودن مدت دوری از شوهرانشان؛ همیشه در انتظار بوده‌اند که مردانشان بازگردند و هوس جنسی آن ها را فرو نشانند.

مسلمانانی که در شهر باقی می ماندند؛ از درون آشفته‌ی چنین زنانی آگاه بودند. و هر گاه مسلمانی می خواست با یکی از این دسته‌از زنان خوش باشد، شبانگاه به منزل وی می رفت و از وی کام می گرفت. رسم معمول چنان بوده است که اگر مردی به چنین منزلی مراجعه کرده باشد، زن بدون هیچ گونه مقاومتی، رام وی شده است! به این دسته از زنان (المغیبات) گفته می شود.

بسیاری از این گونه رویدادها، به خاطر این که با رضایت زن و شبانه و در خفا انجام می گرفت؛ در منابع ثبت نشده است. اما از روی احکام محمدی، معلوم می شود که پدیده‌ای گسترده و همه گیر بوده است. چون که بارها در آن دخالت نموده است. امام بخاری در این باره روایتی را از محمد نقل کرده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَطَالَ أَحَدُكُمْ الْعُيْبَةَ فَلَا يَطْرُقُ أَهْلَهُ لَيْلًا. ۶۰۱

۶۰۱ - صحیح البخاری. کتاب النکاح، باب: (لا یطرق أهله لیلًا إذا أطال العیبة، مخافة أن یخونهم أو یلتمس

عثراتهم). حدیث 4946

محمد: اگر شخصی از میان شما (چه به خاطر مسافرت، یا جنگ، یا فتوحات و یا پیک و امثالهم) مدت طولانی برنگشت، کسی حق ندارد شبانگاه؛ درب منزل وی را بکوبد.

براساس روایتی دیگر که امام مسلم آن را نقل کرده است، معلوم می شود محمد این مشکل را با استفاده از اندرز و ارشاد نتوانسته است رفع کند از اینرو به تهدیدی متافیزیکی پناه می برد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: "حُرْمَةُ نِسَاءِ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ كَحُرْمَةِ أُمَّهَاتِهِمْ"⁶⁰²

احترام همسران مجاهدان، همانند حرمت مادران کسانی است که در خانه هستند و در حال جهاد نیستند.

همان طور که پیداست، این گفته‌ی محمد نشان از عصبانیت و ناراحتی وی دارد و روشن است که محمد نتوانسته است چاره‌ای برای رفع این مشکل فساد برانگیز بیابد. عدم شناخت از مسلمانان و اصحابی که شبانه به همسران برادران مجاهدشان تجاوز کرده‌اند؛ ترس و اضطراب را در دل زنانی ایجاد کرده بود که دور از آبادانی و در صحراها زندگی می کردند و این که؛ مبدا آن ها نیز مورد تجاوز مؤمنان خدایی قرار گیرند. امام مسلم نوشته است: زمانی که شوهر (فاطمه بنت قیس) او را طلاق داد و به تنهایی زندگی می کرد از دست شیخون زدن های شبانه ایمن نبوده و به محمد گفته است: "ای پیامبر خدا؛ خیلی می ترسم از این که مورد تعرض شبانه قرار بگیرم". محمد نیز به او دستور داده است که مسکن خود را عوض کند.⁶⁰³

روحانیون و علمای اسلام، در مورد دوران محمد و پس از محمد، دیدگاه مثبتی دارند و از صفات نیکو و ایمان راسخ و پاکدامنی اصحاب سخن به میان می آورند. اما زمانی که تاریخ را ورق می زنیم، به یقین غیر قابل انکاری می رسم که زنان اصحاب از دست تجاوزات دیگر صحابه، همیشه به نوعی در اضطراب و نگرانی بوده‌اند. تا جایی

۶۰۲ - (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: حُرْمَةُ نِسَاءِ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ كَحُرْمَةِ أُمَّهَاتِهِمْ وَمَا مِنْ رَجُلٍ يَخْلُفُ فِي امْرَأَةٍ رَجُلًا مِنَ الْمُجَاهِدِينَ يَخُونُهُ فِيهَا إِلَّا وَقِفَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَخَذَ مِنْ عَمَلِهِ مَا شَاءَ فَمَا ظَنُّكُمْ؟) صحیح مسلم کتاب الإمامة، باب: حرمة نساء المجاهدين، وإثم من خانهن فيهن. حديث 1897 سنن أبي داود كتاب الجهاد باب في حرمة نساء المجاهدين على القاعدین 2496، واحمد بن حنبل، وسنن النسائي، كتاب الجهاد، باب 47 حديث 3189

۶۰۳ - (عن فاطمة بنت قيس. قالت: قلت: يا رسول الله! زوجي طلقني ثلاثا. وأخاف أن يقتحم علي. قال: فأمرها فتحولت). صحیح مسلم. كتاب الطلاق، باب باب المطلقة ثلاثا لا نفقة لها حديث 1482

که محمد نیز نتوانسته است با تهدید و ارباب، مشکل گشای این مسائل باشد.

باب نهم

خنثی بودن

خنثی، به انسان هایی گفته می شود که اخلاق و کردارشان، یا یکی از اندام های تناسلی جنس مخالف را به عنوان پدیده ای طبیعت کِرد؛ دارا هستند. اختلاط در هورمون های (XY-XX) موجب ایجاد تغییراتی در کارکرد جسم و نیز در شیوه رفتار انسان شده و در واقع انسان دستخوش تغییراتی بیولوژیکی می شود. ابتلاء چنین بیماری بر نحوه رفتار انسان اثر می گذارد و رفتارهای جنس مخالف را از خود بروز می دهد. مثلاً مرد است. اما با رفتارهایی زنانه، یا عکس این قضیه هم صادق است. تغییرات بیولوژیک تغییرات جسمی را به دنبال دارد. در برخی موارد، مردان دارای آلتی زنانه نیز هستند و در مواردی زنان نیز آلت کوچک مردانه ای را دارا هستند. در برخی از موارد، هر دو آلت در چنین افرادی؛ به یک اندازه اند. در مورد سینه ها نیز به همان شیوه. نحوه شکل گیری این پدیده ی طبیعی، ارتباطی تنگاتنگ دارد با شرایط و نوع اسپرم هایی که در آن لحظه، با سلول های جنسی ماده در داخل رحم ترکیب می شوند. اگر شخص مذکر باشد، پس رفتار و اخلاقی زنانه را از خود بروز می دهد. غیر از داشتن اخلاق و رفتاری زنانه، صدایی نازک و پوستی صاف و بی مو دارند. در راه رفتن و خوابیدن و خوردن و طرز لباس پوشیدن و بسیاری از رفتارهای دیگر، هم چون زنان رفتار می نمایند. این چنین مردانی را زن صفت می نامند. برخی از چنین مردانی مو بر صورتشان نمی روید و کوسه می شوند.^{۶۰۴} اما اگر زن باشد، رفتارهایی مردانه از وی سر می زند. این دسته، در برخی موارد، اندک موهایی در صورت و زیر چانه همچون ریش و سیبیل دارند. صدایشان بم است و رفتارهایی مردانه از خود بروز می دهند. که به اصطلاح به آن ها خنثی گفته می شود.

سامی عبدالله در کتاب خود به نام **(النشاط الجنسي لدى الرجال والنساء في ظواهره السوية والشاذة)** عنوان کرده است که؛ هیچ مردی به معنای اصلی کلمه مرد نیست، هیچ زنی هم به معنای اخص کلمه زن نیست. به تعبیر دیگر میزان ذکوریت و یا تأثیر در هر

604 - البته شرط نیست هر کوسه ای دارای هورمون اضافی زنانه باشد.

کدام 100٪ نیست. و هر یک مخلوطی از هر دو جنس است. برای مثال برخی از مردان تناسب مردانگی 85٪ و میزان زنانگی 15٪ می باشد. کم و زیاد بودن این نسبت، بر روی امیال و رفتار جنسی شخص، تأثیر مستقیم دارد. از این رو اندام های جنسی مردانه، دلیل بر خصلت مردانگی شخص نیست. در بسیاری از موارد دیده شده است که؛ چنین شخصی در شکل و شمایلی مردانه رفتارهایی زنانه چه در نحوه‌ی راه رفتن و یا صحبت کردن و یا لباس پوشیدن و حتی در امیال غریزی نیز داشته‌است.⁶⁰⁵ در تمامی جهان تعداد معدودی از افراد انسانی به چنین دردی مبتلا هستند، و تشخیص آن ها به آسانی امکان پذیر نیست. تعداد زنانی که متأثر از هورمونهای مردانه می باشند، خیلی بیشتر از مردانیست که حالت های زنانه از خود بروز می دهند.

این چنین پدیده‌ای طبیعی، کاملاً با تغییرات بیولوژیکی انسان ها ارتباط مستقیم دارد و شخص هیچ نوع دخالتی در به وجود آمدن آن ندارد. از طرف دیگر دین اسلام نیز، در این باره هیچ گونه آگاهی ندارد. محمد چنین واقعیت طبیعی و این تغییرات بیولوژیکی را درک نکرده، و منشأ آن را تشخیص نداده است که این گونه رفتارها حاصل طبیعت هستند. از اینرو چنین رفتارهایی را مایه‌ی ننگ دانسته‌است، و چنین افرادی را شامل قانونی عشیره‌ای و مورد لعن و نفرین خود، قرار داده است:

لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَالْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ. ⁶⁰⁶ وَقَالَ « أخرجوهم من بيوتكم ».

محمد لعنت کرده است مردانی را که خود را مشابه زنان قرار می دهند. هم چنین لعنت کرده است زنانی را که مانند مردان رفتار می کنند. و گفته‌است: اگر چنین کسانی را دیدید، به خانه راه ندهید، بلکه آن ها را از شهر بیرون کنید.

خود محمد و هم چنین خلیفه عمر نیز، هر کدام یک نفر را از شهر بیرون رانده‌اند. کسی که محمد او را بیرون راند، زن صفت بوده و شخصی را که به دستور عمر از شهر بیرون رانده‌اند، برخی گویند زن صفت و بعضی عقیده دارند که خنثی بوده است.⁶⁰⁷

۶۰۵ - از کوردیبار، مختصری از تاریخ هم جنس بازی در خاورمیانه ص، 12-13

606 - صحیح البخاری، کتاب الباس، باب، المتشبهون بالنساء والمتشبهات بالرجال

۶۰۷ - (عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ لَعَنَ الْمُحْتَبِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالْمُتَرَجَّلَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَقَالَ « أخرجوهم من بيوتكم » . قَالَ فَأَخْرَجَ النَّبِيُّ فُلَانًا وَأَخْرَجَ عُمَرُ فُلَانًا أَوْ فُلَانَةً). سنن الدارمی. الاستئذان حدیث 2705 صحیح البخاری. کتاب الباس، باب: إخراج المتشبهين بالنساء من البيوت. حدیث 5547 ابن ماجه. کتاب النکاح،

باب دهم

وقایعی در مورد عمر بن خطاب

عمر بن خطاب نقش آفرین چندین داستان سکسی است که می توان تفاسیر مختلفی در مورد آن ها بیان کرد. یکی از آن ها، آیه ای است در سوره ی بقره که ما را با شخصیت وی بیشتر آشنا می کند.

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ. ^{۶۰۸}

زنان شما کشتزار شما هستند پس از هر جا [و هر گونه] که خواهید به کشتزار خود [در] آید...

علت پیدایی (شأن نزول) این آیه، به یکی از رویدادهای سکسی عمر، بر می گردد که در آن به شیوه ای معقدی با همسرش همخوابگی کرده است. داستان از این قرار است:

جَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلَكْتُ قَالَ " وَمَا الَّذِي أَهْلَكَكَ " قَالَ: " حَوَّلْتُ رَحْلِي الْبَارِحَةَ قَالَ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ شَيْئًا قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ رَسُولُهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - هَذِهِ الْآيَةُ " نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ. ^{۶۰۹}

از ابن عباس نقل شده که عمر بن خطاب نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا، بدبخت شدم. محمد گفت: " علت نگون بختی تو در چیست؟

عمر گفت: دیشب در مکانی دیگر اتراق کردم. (یعنی از راهی دیگر هم بستری کرده ام). محمد سکوت می کند. تا این که خداوند با وحی، این آیه را بر محمد نازل می کند: زنان شما کشتزار شما هستند پس از هر جا [و هر گونه] که خواهید به کشتزار خود [در] آید...

شواهد در مورد واقعی بودن چنین داستانی فراوان هستند و نمی توان انکار کرد که عمر از عقب با همسرش همخوابگی کرده است. اما علمای دین به طریقی دیگر آن را

باب، فی المخبثین. حدیث 1904 سنن الترمذی، أبواب الاستئذان والآداب، باب ما جاء فی المشبهات

بالرجال من النساء. حدیث 2935 تفسیر ابن کثیر النور 31

۶۰۸ - البقرة 223

۶۰۹ تفسیر ابن کثیر، فی تفسیر البقرة 223

توجیه کرده‌اند و می‌گویند: درست است که عمر از پشت با همسرش، جماع کرده است اما در معقدش فرو نکرده و در فرج وی فرو کرده است.

حلال و یا حرام بودن سکس معقدی با زن، نزد هیچ کدام از مذاهب اسلامی روشن نشده است. این هم به مضمون این آیه باز می‌گردد که دارای معانی و تعابیر مبهمی است. از یک سو، می‌توان گفت که به سبب وجود کلمه‌ی «کشتزار» در آیه؛ (نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ، زنان شما کشتزارهای شمایند). کشتزار عبارت از زمینی است که برای تولید محصولات از آن بهره می‌گیرند. از جلو (فرج)، کودک به دنیا می‌آید. از این رو فرج را می‌توان به مثابه‌ی کشتزاری مولد فرض کرد. برخی از روایات این نظریه را قبول دارند. برای مثال ابن عباس با توجه به کلمه‌ی (حَرْث) می‌گوید: منظور از این آیه، همان منفذ جلویی است چون که مکانیست برای زاد و ولد. هم چنین اضافه می‌کند: «می‌توان از پشت جماع کرد به شرطی که هدف همان فرج باشد نه معقد.»

هم چنین می‌توان این گونه تفسیر کرد که مرد هر طور که اراده کند چه از پیش یا از پس، می‌تواند با همسرش جماع داشته باشد. این نظر را با توجه به این چند کلمه (آئی شِئْتُمْ) (هر گونه که بخواهید)، که در آیه آمده است، ارائه داده‌اند. آیه ما را به چنین تفسیری نزدیک تر می‌گرداند.

به غیر از واقعه‌ی عمر، روایتی دیگر نیز در این باره وجود دارد و یکی از اصحاب نقل کرده است:

أَنَّ رَجُلًا أَصَابَ امْرَأَةً فِي ذُبْرَهَا فَأَنْكَرَ النَّاسُ عَلَيْهِ ذَلِكَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ»^{۶۱۰} مردی با همسرش سکس معقدی انجام داده بود، مردم نیز وی را سرزنش می‌کردند. این بود که خدا این آیه را نازل کرد: زنانان کشتزارهای شمایند، هر گونه که بخواهید به کشتزار خود درآیید.

واقعیت این است که اگر کسی در این باره به تفاسیر ابن کثیر و قرطبی و طبری و نظری بیفکند، روایات و داستان های متعددی را در این باره می‌یابد. هرچند که از جماع معقدی اظهار تنفر داشته‌اند. ولی واقعیت این است که عمر بن خطاب و عده‌ای از قریشیان سکس معقدی انجام می‌دادند:

كَانَ هَذَا الْحَيِّ مِنْ قُرَيْشٍ يَشْرَحُونَ النِّسَاءَ شَرْحًا مُنْكَرًا، وَيَتَلَدَّوْنَ مِنْهُنَّ مُقْبَلَاتٍ وَمُدْبِرَاتٍ وَمُسْتَلْقِيَاتٍ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْمَدِينَةَ تَرَوَّجَ رَجُلٌ مِنْهُمْ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ، فَذَهَبَ يَصْنَعُ بِهَا ذَلِكَ فَأَنْكَرَتْهُ عَلَيْهِ.^{۶۱۱}

610 - مراجعه کنید به تفسیر ابن کثیر، تفسیر الطبری، تفسیر القرطبی، فی تفسیر البقرة 223

قرطبی در تفسیر خود بیان کرده است: عده‌ای از قریشیان به شیوه‌ای بی رحمانه زنانشان را چاک چاک می کردند، از پشت و از جلو از آن‌ها کام می گرفتند. زمانی که مکیان به مدینه مهاجرت کردند، مردی از میان مهاجران با یکی از زنان انصار، ازدواج کرد. مثل گذشته می خواست که از پشت با وی جماع کند. اما آن زن به وی اجازه‌ی چنین کاری نداده بود.

شبه جزیره‌ی عربستان دارای فرهنگی همه‌گیر و غنی در انجام سکس است. شخصی هم چون عمر نیز در انجام این نوع کارها، تخصص بالایی داشته‌است. و مطابق منابع مختلف،⁶¹² نه زن اختیار کرده است. زمانی که عمر به خواستگاری ام کلثوم دختر علی بن ابیطالب رفته‌است، آن‌ها حدود پنجاه سال با همدیگر تفاوت سنی داشته‌اند. عمر خود چهار سال از محمد کوچک‌تر بوده است. ام کلثوم نوه‌ی دختری محمد و دختر علی بوده است. از این رو خانواده‌ی علی خواستگاری وی را رد کرده‌اند. بعدها عمر حاضر شده است تا شیر بهایی سنگین، به جای مهریه‌ی وی، به علی بپردازد.

علی دخترش ام کلثوم را نزد عمر می فرستد تا بفهمد که ام کلثوم چقدر کم سن و سال است. زمانی که ام کلثوم به پیش عمر می رسد، عمر نگاهی به وی می اندازد و دستی تجاوزکارانه برایش دراز می کند. ام کلثوم با وجود کم سن و سال بودنش، از وی عصبانی می شود و می گوید: چرا چنین کاری می کنی؟ اگر امیر مؤمنان نمی بودی پوزه‌ات را خرد می کردم. بعداً که ام کلثوم پیش پدرش باز می گردد به وی می گوید: چرا مرا پیش شیخی پیر و بدکاره فرستادی؟ علی در جوابش می گوید: دخترم او شوهر توست!⁶¹³

611 - تفسیر القرطبی. البقرة 223

612 - در قسمت تعدد زوجات به نام همسران وی اشاره شده‌است.

613 - (خطبها عمر بن الخطاب إلى أبيها علي، قال: إنها صغيرة. فقال عمر: زوجنيها يا أبا الحسن فإني أرى من كرامتها ما لا يرسده أحد. فقال له علي: أن أبعثها إليك، فإن رضيتها فقد زوجتكها. فبعثها إليه ببرد، وقال لها: قولي له: هذا البرد الذي قلت لك. فقالت ذلك لعمر، فقال: قولي له: قد رضيت رضي الله عنك. ووضع يده عليها، فقالت: أتفعل هذا؟! لولا أنك أمير المؤمنين لكسرت أنفك. ثم جاءت أباه فأخبرته الخبر، وقالت له: بعثني إلى شيخ سوء. قال يا بني إنه زوجك). ابن أثير، كتاب النساء، حرف (ك) أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب.

بعد از رفع مشکلات فی مابین؛ ابن کثیر می نویسد که: "عمر چهل هزار درهم به عنوان شیربهای وی، به علی می پردازد"^{۶۱۴}.

تجربیات عمر در این موارد کم نیستند. شخص کاملاً هوسبازی بوده است. اتفاق افتاده است که او را برای خواستگاری برای کس دیگری فرستاده‌اند. اما او برای خودش خواستگاری کرده است. (جریر)، (مروان) و (عبدالله) پسر خود عمر بن خطاب، هر سه خواهان ازدواج با زنی بوده و بر سر آن به مشاجره می پردازند. سپس توافق می کنند که عمر بن خطاب را برای خواستگاری بفرستند، و ببینند زن مزبور کدامیک از آن‌ها را انتخاب می کند. زمانی که عمر نزد آن زن می رود به وی می گوید: جریر خواهان توست اما فردی الکلی است. مروان خواهان توست او هم جوانی قریشی است. پسر عمر عبدالله نیز، خواهان توست و او هم از همان کسانی است که خود من، او را پرورانیده‌ام. عمر بن خطاب یعنی خودم نیز خواهان تو هستم، تو کدام یک را انتخاب می کنی؟ آن زن هم با شنیدن نام عمر، شادمانه می گوید: درست شنیدم؟ تصمیم گرفتم که، همسر تو باشم.⁶¹⁵ و بدین ترتیب عمر زن را به عقد خود در می آورد.

در موردی دیگر، عمر به زنی به نام عاتِکَةُ بِنْتُ زید بن عمرو بن نُفیل القُرَشِیَّة که همسر عبدالله پسر ابوبکر صدیق بوده است؛ تجاوز می کند. عشق و خاطرخواهی زیادی میان این عاتکه و عبدالله بوده است. به حدی عاشق هم بوده‌اند که عبدالله به جنگ و غزا نمی رفت و مدام با همسرش می ماند. این عشق باعث شد که پدرش ابوبکر، وی را به طلاق دادن آن زن مجبور کند. تا این که پس از مدتی عبدالله در یکی از جنگ‌ها کشته شد.^{۶۱۶} این عشق چنان بر عاتکه تأثیر گذاشته بود که قسم خورده بود بعد از وی دگر باره شوهری دیگر را اختیار نکند. چندین نفر به خواستگاریش رفته بودند اما دست رد به سینه‌ی همه می گذاشت. عمر بن خطاب نیز از جمله‌ی خواستگاران بوده است. عاتکه مثل بقیه‌ی افراد دیگر، او را نیز رد کرده است. عمر از این رفتار عاتکه به خشم آمده و به سرپرست وی گفته است: تو عاتکه را به عقد من در بیار، خودم بعداً تنبیهش می کنم. او هم ناچاراً عاتکه را به عقد وی در می آورد. بعد از عقد کردن، روزی که عاتکه در خانه تنها بوده است، زمانی به خود می آید که می بیند عمر بالای سر وی

614 - نفس المصدر والعنوان: فتزوجها علی مهر أربعین ألفاً، فولدت له زید بن عمر الأكبر، ورفیة.

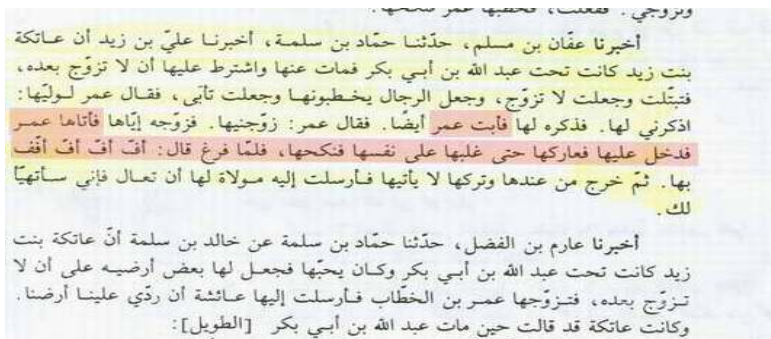
۶۱۵ - ابن قدامة: م 7 ص 585

616 - (كانت امرأة عبد الله بن أبي بكر الصديق، وكانت حسناء جميلة، فأحبها حباً شديداً حتى غلبت عليه وشغلته عن مغازبه وغيرها، فامرہ أبوہ بطلاقها.) ابن اثیر: کتاب النساء، حرف (ع) عاتِکَةُ بِنْتُ زید.

ایستاده است. جنایتی که در آن روز صورت گرفته است را نمی توان توصیف کرد. تنها به این دو جمله از ابن سعد اکتفا می کنیم:

فدخل عليها، فعاركةا حتى غلبها على نفسها، فنكحها، فلما فرغ قال: أف أف أف، أفف بها. ثم خرج من عندها وتركةا لا يأتيها.⁶¹⁷

بر وی داخل شد. دست به یقه ی وی شد و با او به جدال پرداخت. تا وقتی که عاتکه از حال رفت. (روشن است که عاتکه راضی بدین کار نبوده، از این روست که مورد غضب عمر واقع می شود و از خود بی خود می شود). و پس از آن عمر با وی جماع کرده و پس از ارضاء شدن؛ پیف پیف کنان (و با استهزاء و تمسخر) بیرون رفته و دیگر سراغ وی نیامده است.



دلیل دیگری درباره ی رواج سکس معقدی، وجود احادیثی است که در آن ها، برخی ها گفته اند اگر از پشت سکس انجام گیرد به شرطی که هدف فرج زن باشد حلال است؛ اما اگر هدف معقد وی باشد حرام است. برخی دیگر نیز عقیده دارند که سکس معقدی کاملاً حلال است. مطلب قابل توجه روایت هایست که در مورد سکس معقدی می باشند. برای مثال امام سیوطی در کتاب مشهور خود به نام (الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور) آورده است:

از مالک بن انس در مورد سکس معقدی سؤال پرسیدم. در جواب گفت: "همین الان غسل سکس معقدی را بر خود مباح کردم."⁶¹⁸

617 - الطبقات الكبرى لابن سعد، الجزء السادس، ص 195

618 - سألت مالك بن أنس عن وطء الحلائل في الدبر فقال لي: الساعة غسلت رأسي منه. السيوطي: الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج 2، در توضیح آیه ی 223 البقرة

عبدالله بن قاسم گفته‌است: کسی را نمی‌شناسم که این دین را پذیرفته‌باشد و رهرو آن باشد، اما در عین حال از حلال بودن آن (سکس معقدی) گمان داشته باشد. بعداً این آیه‌ها برای اطمینان بیشتر قرائت کرد (نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَيُّ شَيْئُمْ زَنَانِ شِمَا كَشْتَارِ شَمَا هَسْتَنْدِ پَسِ اَزْ هِرْ جَا [و هر گونه] که خواهید به کشتزار خود [در] آید..)

پس از آن گفت: "آیا کلامی روشن تر از این کلام وجود دارد؟⁶¹⁹

برای رسیدن به نتیجه‌ی نهایی در این باب، می‌توان با استناد به روایتی دیگر ادعا کنیم که در شرع اسلام سکس معقدی حلال است. سیوطی این گونه بیان می‌کند: شافعی با ابن الحسن بر سر این مسأله به مجادله پرداخته‌اند. شافعی از حلال بودن آن سخن به میان آورده است اما ابن الحسن با اعلام جبهه‌گیری خود گفته‌است که، مزرعه‌مکانی برای شخم زدن است و به این ترتیب منظور از آن فرج زن است. شافعی می‌گوید: پس با این حساب غیر از فرج از هر طریقی دیگر کام گرفتن؛ حرام است. او نیز سکوت کرده و جوابی برایش نداشته‌است. شافعی در ادامه می‌گوید: آیا تماس با ران های زن، و یا کام گرفتن از هر جای قابل کام گرفتن، حرام است؟؟ عبدالله گفت: نخیر. او نیز در جواب می‌گوید: پس چرا بر چیزی اصرار داری که درست نیست.⁶²⁰ منظور وی این بود که آیه به صراحت اشاره کرده است: از هر جایی که آرزو کردید.

ابن کثیر می‌نویسد:

حَكَی لَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَمِعَ الشَّافِعِيَّ يَقُولُ: "مَا صَحَّ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فِي تَحْلِيلِهِ وَلَا تَحْرِيمِهِ شَيْءٌ وَالْقِيَاسُ أَنَّهُ حَلَالٌ."⁶²¹

در مورد این مسأله از شافعی سؤال پرسیده‌اند، او نیز گفته‌است: هیچ حدیث نبوی دال بر حلال و یا حرام بودن آن در دست نیست. اما قیاس حکم می‌کند که حلال باشد. سکس معقدی به‌خواست و اراده‌ی افرادی بر می‌گردد که خواهان آن هستند. از لحاظ سلامتی، اگر حرام شده باشد، امری پسندیده است. اما آنچه از این روایت‌ها می‌

619 - عبد الله بن القاسم قال: ما أدركت أحدا اقتدى به في ديني يشك في أنه حلال، يعني وطء المرأة في

دبرها، ثم قرأ {نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ} ثم قال: فأى شيء أبين من هذا. نفس المصدر

620 - الشافعي ناظر محمد بن الحسن في ذلك، فاحتج عليه ابن الحسن بأن الحرث إنما يكون في الفرج، فقال له فيكون ما سوى الفرج محرما، فالتزمه فقال: رأيت لو وطئها بين ساقها أو في أعكائها أفي ذلك حرث؟ قال: لا. قال: أفيحرم؟ قال: لا. قال: فكيف تحتج بما لا تقول به؟. نفس المصدر

621 - تفسير ابن كثير: البقرة 223

توان استنباط کرد؛ این است که اسلام صراحتاً با آیه‌ای، آن را حلال یا حرام نکرده است. و تنها به آیه‌ای این چنین مبهم؛ بسنده کرده است. نباید شگفت زده شویم از این که اصحاب پیامبر، سکس معقدی انجام داده باشند. مخصوصاً عمر که خود شخصی وارد و با تجربه در این کارها بوده است. همبستر شدن با زنان و انجام سکس معقدی، یکی از انواع روش های کام گرفتن جنسی است. توجیهاتی را که علمای اسلامی در مبادرت نکردن عمر به این کار، بیان کرده‌اند، توجیهاتی ضعیف است. اگر به فرض محال چنین عملی از وی سر نزده باشد، با آن همه تجربیاتی که داشته‌است، لازم نبوده که نزد محمد رود و اظهار بدبختی و سرگردانی نماید. و او هم برایش آیه‌ای مکتوب نماید. عمر بسیار زیرک تر از محمد بوده و این گونه عاجزانه به محمد پناه بردن جای شک و شبهه است! تا جایی که خود وی گفته‌است که گویا به پیشنهاد او، چندین آیه به قرآن افزوده شده است. تا جایی که مفسران نیز این گفته را تأیید می کنند: خدای من در سه مورد با من همراهی کرده است؛ اول این که به پیامبر گفته‌ام که بهتر است که پایگاه ابراهیم، (کعبه) را قبله‌ی خود سازیم. این بود که آیه‌ای نازل شد و قبله تغییر یافت (وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى - البقرة 125). به پیامبر گفتم؛ بهتر آنست که همسرانت از ورای پرده‌ای با مردم صحبت کنند، چون که مردمانی بدکاره به آن ها روی می آورند. آیه‌ای نیز در این باره نازل شد. (فَأَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ - الاحزاب 53) هم چنین گفته‌ام که؛ پیامبر می تواند همسرانش را طلاق داده و زنهای بهتری جایگزین آن ها نماید. این بود که آیه‌ای در این مورد نیز، نازل شد. (عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ - التحريم 5).⁶²²

ضمائم سکس و شرع و وزن

622 - صحيح البخارى. ابواب القبلة، باب: ما جاء فى القبلة، ومن لا يرى الإعادة على من سها، فصلی الى غير القبلة. حديث 393/394

یک: خالد و جنگ با مرتدان

دو: واقعه‌ی حرّه

نگاهی به آیات خون بار

یک: خالد و جنگ با مرتدان

مالک بن نویره بن شداد بن عبد بن ثعلبه بن یربوع التمیمی. رئیس و شخصیت با نفوذ دو قبیله‌ی مشهور آن روزگاران یعنی تمیم و عرنین بود. شخصی مهربان و مدافع و شجاع بوده است. این خصوصیات باعث شده است که شاعران چندین شعر و چکامه در وصف وی بسرایند. به سبب اسلام آوردن این مرد، تمامی قبیله‌ی یربوع، مسلمان شده‌اند. محمد نیز به خاطر امانتداری خالد، مسؤلیت جمع آوری زکات و درآمدهای عمومی قبایل و منطقه را به وی واگذار کرده بود.

بعد از مرگ محمد و به خلافت رسیدن ابوبکر صدیق به عنوان اولین خلیفه‌ی مسلمانان، قبایل زیادی از دادن زکات به حکومت مرکزی سر باز زدند. که مسبب و زمینه‌ای برای مشکلاتی به نام جنگ‌های موسوم به‌رده شد. یکی از سران قبایل، که زکات نمی‌پرداخت؛ همین مالک بوده است. او اعلام کرد که از مسلمانان زکات نخواهد گرفت پولی دریافت نخواهد کرد و خود نیز پولی به خلیفه‌نمی‌پردازد.

ابوبکر خیال می کرد که با زور شمشیر می تواند این اشخاص را دوباره وادار به پرداخت زکات نماید. به همین خاطر جلسه‌ای با اصحاب تشکیل داد. بسیاری از حاضران عقیده داشتند که منافع ایجاب می کند که با این افراد جنگی صورت نگیرد. اگر چه از پرداخت زکات به عنوان یکی از فروع دین سر باز زده‌اند؛ اما در مجموع به خدای اسلام و فرستاده‌اش ایمان دارند و مسلمان هستند. از جمله مخالفان عمر بن خطاب بوده است، که در صحبت های خود خطاب به خلیفه ابوبکر چنین گفته است:

كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ وَحِسَابِهِ عَلَى اللَّهِ.

چگونه به خود اجازه می دهی با مردمانی وارد جنگ شوی که پیامبر در مورد آن ها گفته است: مأمور شده‌ام تا با مردمانی وارد جنگ شوم تا زمانی که بگویند غیر خدا هیچ خدایی نیست. و کسی هم که گفت؛ غیر از خدا هیچ خدایی وجود ندارد، مال و ثروت او از من حرام می شود. مگر آن چه به عنوان حق خویش برایش تعیین شده است. و حساب او به خداوند (در قیامت) بر می گردد.

ابوبکر می گوید:

وَاللَّهُ لَأَقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ.

به خدا سوگند بر علیه تمامی آن ها وارد کارزار خواهم شد؛ چون که میان نماز و زکات تفاوت قائل شده‌اند.

نتیجه‌ی جلسه با تصمیم بر جنگ با آن ها پایان پذیرفت. بدین منظور سپاهی عظیم از جنگاوران مجهز را، راهی میدین جنگ کرد. غیر از مناطق دیگر فرماندهی جنگ با مالک را نیز، به خالد بن ولید سپردند.

خالد بن الولید بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم خواهر زاده‌ی یکی از زنان محمد، به نام **میمونه بنت الحارث** است. او از جمله شخصیت‌های مشهور قریشی بوده است. در سال هفتم هجری، یعنی بیست سال پس از ظهور اسلام ایمان آورده است. به خاطر شجاعت وی؛ محمد در توصیف وی گفته بود: خالد یکی از شمشیرهای خدایی است. بعد از فتح مکه به دستور محمد بر علیه‌قبیله‌ی **(بنی جذیمه من بنی عامر بن لؤی)** وارد جنگ می شود و قتل عامی خونین می آفریند. تا جایی که از قربانی کردن بی گناهان و کودکان نیز، خودداری نکرده است.

هم چنین علیه **(مسیمله الحنفی)** در یمامه قتل عامی دیگر از خود به یادگار گذاشته است. بعدها در جنگ با ایرانیان و رومیان از جمله عوامل نقش آفرین در جنگ ها بوده

است. با فرماندهی وی منطقه‌ی شامات تسخیر شده است. و در سال بیست و یک هجری در زمان خلیفه‌ی دوم، فوت شده است.

اکنون همین خالد را، مأمور جنگیدن با مالک و قبیله‌اش می‌کنند. قبیله‌ی مالک در منطقه‌ی البطح زندگی می‌کردند. خبردار شدند که خالد با سپاهی بزرگ روی بر آنان نهاده است. مالک برای جلوگیری از جنگ و خونریزی، اطرافیانش را متفرق کرد. هنگامی که خالد به منطقه می‌رسد، کسی را نمی‌بیند، تا با او بجنگد. دسته‌هایی چند نفره را تشکیل می‌دهد، تا جویای مردان شوند. با طرح نقشه‌ای ریاکارانه توانستند مالک و طرفدارانش را دستگیر کنند. زمانی که گروه خالد با طرفداران مالک روبرو می‌شوند، چنین وانمود می‌کنند که گویا هر دو طرف مسلمانند. گروه خالد از مالک و هوادارانش می‌خواهند تا سلاح‌های خود را کنار بگذارند و با آن‌ها به ادای فریضه‌ی نماز برخیزند. با اتمام نماز، به آن‌ها حمله‌ور می‌شوند و در نتیجه مالک و دستیارش را دست بسته پیش خالد می‌برند. در میان اسراء هم، زنی وجود داشته‌است به نام **(لیلی بنت المنهال)**، که همسر مالک بوده است. یکی از ملکه‌های زیبایی اعراب بوده است. آنطور که گفته‌اند ساق پا و چشمانش آن قدر دلربا بوده‌اند که اشعار زیادی را در وصف آن‌ها سروده‌اند. مطابق آثار مکتوبی که امروزه به دست ما رسیده است، زیبایی لیلی توجه خالد را به خود جلب کرده و باعث شده است که بر تصمیمات خالد تأثیر مستقیم گذارد.

در منابع مختلف آمده است که با حضور لیلی، خالد و مالک شروع به گفتگو می‌کنند. خالد خطاب به وی می‌گوید: من تو را خواهم کشت چون که تو از راه پیامبر منحرف شده‌ای و از سجاج پیروی می‌کنی. ناگفته نماند که سجاج همان شخصی بود که ادعای پیامبری می‌کرد.

مالک می‌گوید: این سخن شما ادعایی قدیمی است و قبلاً دوستان این گمان برایش درست شده بود و شایعه‌ای بیش نیست.

أنا علی الإسلام ما غيّر ولا بدلت.

من هم چنان مسلمانم و تغییری نکرده‌ام و دین خود را نیز، تغییر نداده‌ام. خالد باز تأکید می‌کند: چرا یار ما را یار خود نمی‌دانی؟ پس تو را خواهم کشت. (عبدالله بن عمر) و (ابوقتاده الانصاری) دو تن از اصحاب نامدار اسلام بودند. از نحوه گفتگوها، احساس می‌کنند که خالد غیر عادلانه با او برخورد می‌کند. این بود که هر دو از مالک جانبداری می‌کنند و از خالد می‌خواهند که او را به قتل نرساند. اما خالد به گفته آن‌ها وقعی نمی‌نهد.

مالک می گوید: چرا تو حکم کشتن را صادر می کنی؟ مرا نزد خلیفه ابوبکر ببر تا خود وی حکم را صادر نماید.

نیم نگاه انداختن به لیلا باعث می شود که خالد این پیشنهاد را نپذیرد. و قاطعانه به مالک می گوید: "خدا مرا هلاک گرداند اگر تو را نکشم". سپس از (ضرار بن الازور الاسدی) می خواهد تا مالک را سلاخی کند.

مالک نگاهی به همسرش می اندازد و به خالد می گوید: "این زن مرا به کشتن داد". (یعنی زیبایی این زن باعث شد که چنین تصمیمی بگیری، تا وی را صاحب شوی).

پس از اتمام صحبت هایش ضرار گردن وی را می زند.

واصفی خالد امراة مالك بن نويرة وهي أم قميم ابنة المنهال و كانت جميلة.

بعد از به قتل رسانیدن وی، خالد زن وی را صاحب می شود که اسم وی (لیلی بنت المنهال) و مشهور به (ام تمیم) بوده و زنی زیبارخ بوده است. گفته مالک درست از آب در آمد. همان طور که به خالد گفته بود به خاطر زیبایی این زن مرا می کشی، تا او را صاحب شوی. خالد به زن مالک تجاوز کرد. هم چنین تمامی افراد مسلح را از دم تیغ گذرانید.

این قتل عام خالد چنان بر (ابوقتاده) تأثیر گذاشت؛ که سوگند یاد کرد از این به بعد در زیر علم خالد، به هیچ جنگی نرود. هم چنین عمر بن خطاب به خالد گفته است:

يا عدو الله، قتلت أمراً مسلماً، ثم نزوت علی امرأته، لأرجنك.

ای دشمن خدا، شخص مسلمانی را به قتل رسانیدی، سپس به همسرش تجاوز کردی. لایق سنگسار هستی (یعنی زنایی مرتکب شده ای از این رو باید سنگسار شوی) و هم چنین به خلیفه ابوبکر می گوید: او زنا کرده است، یا او را سنگسار کن یا او را به هلاکت برسان، یا این که او را خلع لباس کن.

خلیفه ابوبکر نیز از خالد پشتیبانی می کند و می گوید: خالد در عین این که اجتهاد کرده است، شاید اشتباهی نیز، مرتکب شده باشد. نه او را سنگسار می کنم و نه او را به قتل می رسانم. و نه شمشیری را که برای رضایت خدا بر کشیده است، از وی باز پس می گیرم.⁶²³

623 - برای اطلاعات تکمیلی به این منابع مراجعه شود: صحیح المسلم، کتاب الإیمان، باب الأمر بقتال الناس حتی یقولوا لا إله إلا الله محمد رسول الله. ابن اثیر: اسد الغابة فی معرفة الصحابة، قسمت حرف (خ) خالد بن الولید، قسمت حرف (م) مالک بن نویره. حیاة الصحابة، للکانه هولی: قصة خالد بن الولید ومالک

مسلمانان خالد را با اوصافی چند می شناسند: از زمره‌ی اصحاب است، امام و راهنمای مسلمانان بوده است، مجاهدی شجاع و نستوه، و جهادگر فی سبیل الله است. اما وجدان انسان، در رابطه با چنین واقعه‌ای که همانا سلاخی کردن انسانی و تجاوز جنسی به زن او، سؤالات زیادی را در ذهن ایجاد می کند. چشمان خالد قاتل، در زمان سر بردن انسانی، چگونه توانسته است زیبایی های زنی را درک کند؟ سر بردن و فوران خون و جاری شدن خون از گردن یک انسان، و سپس قتل عام گروهی دیگر از مسلمانان در جلوی دیدگان، در چنین شرایطی چگونه غریزه جنسی وی تحریک شده و به زنی تجاوز کند که خود وی در همان روز، دستور کشتن شوهرش را داده است؟ و پدیده‌ای طبیعی هم چون غریزه جنسی، در چه مرتبه‌ای از دین و ایمان و ایدئولوژی اسلامی جایی می گیرد؟ پس می توان چنین نتیجه گرفت که؛ خالد، شمشیر خدا! مطابق این مستندات، نزد ما به حاکمی ستمگر، و جلادی خونخوار، و مرد سالاری متجاوز به زنان و در عین حال اسیر کش از آب در آمد.

دو: واقعه‌ی حرّه

اکنون می پردازیم به رویدادی تکان دهنده به نام واقعه‌ی حرّه، که تحقیقات عمیقی را می طلبد. چرا که ارتباط تنگاتنگی با جوانب مختلف فرهنگ شبه جزیره‌ی عربستان دارد، از آن جمله: تعقل عشیرتی، جنگ و ستیز و ویرانگری، قتل عام، اسیر کردن و غنیمت گرفتن، کینه و عداوت، رقابت در به دست آوردن قدرت، رو در رو شدن با خلیفه، و سرکوب مردم. از همه‌ی این ها مهمتر، مسئله‌ی سکس و بی بها کردن شخصیت اجتماعی زن می باشد، که موضوع اصلی بحث ماست برای اثبات این حقیقت که اسلام دین تجاوز به حقوق زنان است.

هرگونه تحقیق در مورد تاریخ اسلام، بدون بحث کردن در مورد این واقعه، خالی از خلاء و کمبود نمی تواند باشد. امیدوارم شخصی توانا، این وظیفه‌ی خطیر را به عهده بگیرد و تحقیق ویژه‌ای در این مورد انجام دهد. جریان این واقعه در منابع مختلفی

بن نوریة. البدایة والنہایة، ابن اثیر. ج 1 فصل فی خبر مالک بن نوریة الیربوعی التمیمی. ابن الحجر، العسقلانی: الإصابة فی تمييز الصحابة. ج 3 ص 337. العقاد فی عبقریة الصدیق، الصدیق ابوبکر، محمد حسین هیکل. ص 143. الامام السید عبدالحسین شرالدین: النص والاجتهاد، ص 93-103. وفيات الاعیان 14/6

ذکر شده است. ما نقل قول از کتاب "تاریخ الخلفاء" اثر مورخ مشهور جهان اسلام امام سیوطی، را مناسبتر می دانیم.

(به اختصار) یزید بن معاویه بن ابی سفیان، در سال 25 هجری به دنیا آمده است. یزید بعد از مرگ پدرش، یعنی معاویه که مؤسس امپراطوری اموی بوده است؛ در سال 60 هجری و در سن سی و پنج سالگی به عنوان خلیفه‌ی دوم حکومت انتخاب می شود. مردی بود درشت اندام، فربه و دارای موهای بلند. اولین خلیفه‌ای بوده است که آشکارا دست به اعمال سکسی زده و مشروب خورده است. و نیز در پذیرایی کاخش، خنیاگران آواز خوانده و در تکیه‌اش موسیقی نواخته‌اند. سنگ سیاه رنگی نیز داشته‌است که همیشه مشغول بازی با او بوده است.⁶²⁴ به باور مورخان اسلامی دو تن اخلاق مسلمانان را ضایع کرده‌اند، که این خلیفه‌یکی از آن دو بوده است.⁶²⁵ مشروب‌خوار، زنباره، زناکار و کاهل الصلاه بوده است. برخی از مسلمانان ساده‌لوح از این ترسیده‌اند که خدا، به خاطر بدرفتاری های این خلیفه، بر آن ها عذاب نازل کند.⁶²⁶

به همین علت و به خاطر برخی مسائل دیگر، که ارتباطی با موضوع ما ندارد، در سال 63 هجری شخصی به نام عبدالله بن زبیر در شهر مکه علیه این خلیفه دست به شورش می زند. در منبر مساجد به طور صریح، خلافت یزید را انکار کرده، خود را خلیفه‌ی مسلمانان می خواند. این جریان ماهها به طول انجامید و باعث شد که افراد زیادی بویژه در میان ساکنان مکه و مدینه به او پیوسته و با وی بیعت نمایند.

هنگامی که این خبر به خلیفه یزید می رسد، لشکری بزرگ از مجاهدان خدا مجهز به انواع سلاح را به سویشان گسیل می دارد. این لشکر بزرگ قبل از رسیدن به مکه به

624 - از دیدگاه اسلامی، سیاه نمود شیطان است. صحیح مسلم کتاب الصلاة، باب، قدر ما یستر المصلی. حدیث 265 صحیح البخاری: أبواب ستره المصلی. باب، استقبال الرجل صاحبه أو غیره فی صلاته وهو یصلی. حدیث 489.

625 - نفر بعدی عمرو بن العاص است. سیوطی، تاریخ الخلفاء ص 180-182

626 - (والله ما خرجنا علی یزید حتی خفنا أن یرمی بالحجارة من السماء! إنه رجل ینکح أمهات الأولاد و البنات و الأخوات و یشرب الخمر و یدع الصلاة). سیوطی، تاریخ الخلفاء، خلافة یزید بن معاویه بن ابی سفیان 64.60 هـ ص 180-182. امام حسین فرزند خلیفه‌ی چهارم یعنی علی ابن ابیطالب، به دستور همین یزید سرش را بریده‌اند و سر وی را به عنوان هدیه‌ای داخل یک سینی به شام فرستاده‌اند تا خلیفه معاویه و دیگر مجاهدان نیز این پیروزی را ببینند.

شهر مدینه می روند و با ساکنان آن شهر، وارد جنگ می شوند. در یکی از محلات شهر مدینه به نام الحرة، حوضچه‌ای از خون‌های ریخته شده درست می شود. پس از خونریزی‌هایی بسیار، شهر مدینه به دست مجاهدان خلیفه می افتد.

مسلمانان بارها عملیاتی از این دست و قتل عام‌هایی این چنین گسترده را انجام داده‌اند. برای مثال خود محمد در همان شهر مدینه، عملیات قتل عام علیه قبیله بنی قریظه انجام داده است، که در بخش سکس و محمد به آن اشاره شد. خلفای پس از وی نیز هرکدام به اشکال گوناگون علیه ملت‌ها و اقوامی که دین اسلام را نپذیرفته بودند؛ این چنین فاجعه‌هایی را آفریده‌اند و با زور شمشیر آن‌ها را مسلمان کرده‌اند. از جمله در همین سال‌های اخیر (سال 1988 میلادی) بازماندگان همان خلفاء و یاران پیامبر، علیه ملت کرد و با الهام از یکی از سوره‌های قرآن به نام انفال، عملیات نسل‌کشی را علیه ملت کرد در کردستان تحت سیطره‌ی کشور عراق، انجام دادند و طی آن 182 هزار نفر از کودکان و پیر و جوان و زن و مرد را زنده به گور کردند.

قتل عام‌های شهر مدینه از دردناکترین فجایعی است که در همان اوایل ظهور اسلام به وقوع پیوسته است. امام سیوطی چنین می گوید:

فأرسل إليهم جيشا كثيفا و أمرهم بقتلهم، ثم المسير إلى مكة لقتال ابن الزبير، فجاؤا، وكانت وقعة الحرة، على باب طيبة، وما أدراك ما وقعة الحرة؟ ذكرها الحسن مرة فقال: والله ما كاد ينحوا منهم أحد، قتل فيها خلق من الصحابة رضي الله عنهم ومن غيرهم، ونهبت المدينة، وافتنض فيه ألف عذراء. فإنا لله و إنا إليه راجعون!

یعنی: یزید لشکری مجهز به انواع سلاح‌ها را برای مقابله با آن‌ها فرستاد و دستور داد که با آن‌ها وارد جنگ شوند. سپس برای جنگ با عبدالله بن زبیر به مکه بروند. این بود که از دروازه‌ی (طیبه) (یکی از دروازه‌های شهر مدینه) داخل شهر شده و فاجعه حره به وقوع پیوست. تو چه دانی که فاجعه‌ی حره چه بوده است؟! زمانی الحسن در این باره گفته بود: به خدا سوگند، کم مانده بود که تمامی سکنه شهر قتل عام شوند. جمعیت زیادی از اصحاب و مردم کشته شدند. شهر را کاملاً غارت کردند. و بکارت هزاران دختر زائل شد!

پس از انجام این خونریزی‌ها، لشکر روی به شهر مکه نهاد. عبدالله بن زبیر تا توان داشت جنگید. پس از این که پی برد در مقابل این لشکر بزرگ کاری از پیش نمی برد؛ برای نجات خویش، به خانه‌ی کعبه پناه برد. به خیال این که کسی جرأت نمی کند حرمت خانه‌ی کعبه را بشکند و آن را مقدس‌ترین مکان مسلمانان می دانست. اما بر

خلاف پیشبینی هایش، لشکریان به وی حمله ور گشته و زخمی شد. حتی خانه‌ی کعبه را با منجنیق آتش زدند.⁶²⁷

از این بیشتر به نقل این فاجعه نمی پردازیم. مطلب اساسی این است که از ازاله بکارت هزار دختر سخن رفته است. نمی توان چنین رویدادی را ارضای نیازهای جنسی یا هوسرانی و سکسبازی یا شیخون و زنا یا ازدواج های دایم و موقت و متعه نامید. بلکه باید گفت که این تجاوز به زنان است توسط اسلامگرایان که چندین آیه قرآن به آن مشروعیت بخشیده اند. تا قبل از ظهور اسلام فجایی این چنین گسترده مکتوب نشده است. جدای از قتل عام های بنی قریظه و بنی مصطلق و جنگ های ویرانگرانه ی شهر خیبر و چندین فاجعه دیگر، این فاجعه تجاوزکارانه، به بخشی از تاریخ ماندگار امپراطوری اسلامی تبدیل شد. و حالا بحث از سوزاندن کعبه ی مسلمانان بماند، چون که خارج از بحث ماست.

نگاهی به آیات خونبار

مردان مسلمان طوری بار آمده اند که در قبال کشتار و بوی خون و ویرانگری، تنها عقل عشایری، توأم با شهوترانی، تعیین کننده رفتار آن ها باشد. طوری بار آمده اند که مدام در پی ارضای امیال جنسی خود باشند. ولی آیا می توان چنین قانون و قواعدی را سرلوحه ی زندگی امروزه بشریت قرار داد؟؟ بدون دقیق شدن در طرز تفکر و رفتار و اخلاق مؤمنان به اسلام، نمی توان رویدادهای تاریخ جنسی اسلام را به تصویر کشید. به همین منظور و برای پی بردن به صحت روی دادن چنین وقایع تأسفباری در تاریخ اسلام، لازم است بیشتر در آن ساختار اجتماعی به شدت عشایری، که خمیر مایه ی ظهور این دین را فراهم نمود، بالأخص زندگی خود پیامبر و اصحابش تأملی داشته باشیم. روشن است که اساس عقلیت اسلام بر ساختاری این گونه عشیرتی، بنیان نهاده شده است. همان آداب و رسوم ارتجاعی که در روح و روان مسلمانان ریشه دوانیده است. در این صورت می توان فجایع جهان اسلام را به خوبی درک کرد. مطابق مستندات که ارائه شد معلوم می شود که اسلامگرایان چه در اوائل ظهور اسلام، و چه در سده های بعد هنگام از دست دادن قدرت، خوار و ذلیل و هنگام در دست داشتن قدرت، کاملاً جلاد و خوانخوار بوده اند.

627 - سیوطی: تاریخ الخلفاء در همان صفحات.

نزد مجاهدان اسلام دیدن انسانی در خون غلطان، به شرطی که خودش او را کشته باشد، با دیدن تصاویر شهوت انگیز و ارضاء کننده، یکسان است.

هشتمین همسر خلیفه‌ی سوم (عثمان بن عفان)، که نائله نام داشته‌است، بلند قد، فربه و دارای باسنی برجسته بوده‌است. زمانی که مجاهدان خدایی اطراف خانه‌ی این خلیفه را محاصره کردند و سپس آشکارا وی را به قتل رسانیدند؛ دست همسرش نائله، زخمی شده بود و از آن خون جاری می‌شد. مؤرخان نوشته‌اند که نائله به خاطر به قتل رسیدن همسرش و درد انگشت قطع شده‌اش، به خود می‌پیچید و در اتاق به دور خود می‌گردید و داد و فریاد و لابه می‌کرد. در این حال یکی از قاتلان خلیفه نگاهی به او می‌اندازد و می‌گوید: نگاه کنید.. نگاه.. باسنش را ببینید عجب باسنی دارد!⁶²⁸

ادامه داستان معلوم است و احتیاج به تفسیر دیگری ندارد. مقتولی به خون خفته، همسر مقتول از شدت درد انگشت و داغ کشته شدن همسرش در حال گریه و زاری، اما غریزه‌ی جنسی و شهوترانی قاتلان، تمامی صفات انسانی آن‌ها را تحت الشعاع قرار داده، تا جایی که تأثیر مستقیمی بر نحوه‌ی تفکر و تصمیم‌گیری‌ها داشته‌است. مؤرخان در مورد تجاوز جنسی به نائله مطلبی مکتوب نکرده‌اند؛ اما نگاه شهوانی و دیدگاه جنسی آن‌ها در آن موقعیت حساس، که فقط توانسته‌اند باسن زنی عزیز مرده را ببینند؛ گویای هر واقعیتی است. بدیهی است که چنین طرز فکر و رفتارهایی از فرهنگ دیرین شبه جزیره‌ی عربستان و از پیشوایشان محمد، برایشان به ارث مانده‌است.

در مورد تصرف فزاره، امام مسلم از قول ابوایاس می‌نویسد: کسانی در آن جنگ کشته شدند، قربانی شدند. برخی هم به اسارت افتادند. زمانی که به مردم نگرستم، دیدم که در میان آن‌ها چند دختر نیز وجود دارد. از آن ترسیدم که اگر به بالای کوه برسند، فرار کنند. تیری به سویشان نشانه رفتم. زمانی که تیر مرا دیدند ایستادند. همه‌ی آن‌ها را بازگردانیدم و با خود آوردم. زنی در میان آن‌ها بود که از قبیله‌ی فزاره بود. دختری از زمره‌ی بهترین دختران عرب را با خود داشت. با خود آوردمشان تا به نزد ابوبکر رسیدیم. او نیز دختر را به من داد. (مثل این که، ابوبکرزن را برای خودش نگه داشته‌است). زمانی که به شهر مدینه رسیدیم، هنوز لباس‌هایش را در نیآورده بودم (یعنی هنوز سکس یا همان تجاوز جنسی با وی انجام نداده بود). که پیامبر خدا را دیدم. گفت: ای سلمه این زن را به من ببخشی. من نیز گفتم ای پیامبر خدا! به خدا سوگند

628 - برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی این واقعه مراجعه‌شود به: الخالدی: د. صلاح عبدالفتاح الخالدی،

الخلفاء الراشدون. دار الکتب للنشر، الطبعة الثالثة 1999 ص 209

دلم را برده و هنوز لباسش را نکنده‌ام. فردا نیز پیامبر را دوباره دیدم. گفت: ای سلمه، جان پدرت، آن زن را به من ببخشای. خدا از تو نگذرد. من نیز گفتم ای پیامبر! مال شما. قسم به خدا لباس هایش را هنوز در نیاورده‌ام. پیامبر نیز آن زن را گرفت و به مکان مخصوص خود فرستاد.

عمق فاجعه را ببینید! از طرفی زنی سرزمین و وطنش توسط اشغالگران مورد تجاوز قرار گرفته، ثروت و داراییش به یغما رفته، قبیله‌اش به خون کشیده شده و مادر و دختر به درد و غصه دچار آمده‌اند. و از طرف دیگر؛ فرمانده میدان جنگ (ابوبکر) همراه با یکی از اصحاب محمد، مادر و دختر را به درد فراق دچار کرده آن‌ها را میان خودشان تقسیم می‌کنند. سپس پیامبر با ترساندن صحابه از خدا، او را وادار می‌کند تا دختر را به وی ببخشد. صحابه نیز در مورد لباس در نیاوردن و سکس و کام گرفتن از دختر سخن به میان می‌آورد.

برای فهم بهتر واقعیات، بهتر است که در میانه‌ی آیات قرآنی چرخشی بزینم تا ماهیت اسلام سرشار از جنگ و کشتار و خونریزی و تجاوز و تصرف ثروت و دارایی دیگران و هم چنین احکام مربوط به آن‌ها برایمان بهتر روشن شود. برای رسیدن به این هدف خوانشی داریم در آیات قرآنی:

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. ۶۲۹

و در راه خدا کارزار کنید و بدانید که خداوند شنوای داناست.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ. ۶۳۰

با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و [وضع] اقواعد و قوانین، مخصوص خدا شود.

پس اگر تن در دادند، دشمنی جز بر ستمکاران روا نیست.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. ۶۳۱

سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند. یا بر دار آویخته [مصلوب] گردند. یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود (یعنی دست راست و پای چپ باهم، یا

629 - البقرة 244

630 - البقرة 193

631 - المائدة 33

دست چپ و پای راست با هم)، یا از سطح زمین دور گردند (در هوا یا در چاه آویزان شوند. این سرافکنندگی آنان در دنیاست و در آخرت نیز عذابی بزرگ خواهند داشت.
سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ فَاصْرَبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاصْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ^{۶۳۲}
 به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند. پس فراز گردن ها را بزیند و همه سرانگشتانشان را قلم کنید.

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ^{۶۳۳}
 با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند و آن چه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند، حرام نمی دارند؛ و متدین به دین حق نمی گردند، کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند.

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا^{۶۳۴}

پس باید کسانی که زندگی دنیا را با آخرت سودا می کنند، در راه خدا بجنگند و هر کس در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود، به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد.

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا^{۶۳۵}

(ای محمد) پس در راه خدا بیکار کن و این وظیفه را به انجام برسان، و مؤمنان را به مبارزه برانگیز. آن دم که خداوند قدرت را از کافران بازستاند، نزدیک شده است، و خداست که قدرتش بیشتر و کیفرش سخت تر است.

وَدُّوا لَوْ تُكْفَرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُبَاحِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَحَدِّوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا^{۶۳۶}

همانگونه که خودشان کافر شده اند، آرزو دارند [که شما نیز] کافر شوید، تا با هم برابر باشید. پس زهار؛ از میان ایشان برای خود دوستانی اختیار نکنید تا آنکه در راه

632 - الأنفال 12

633 - التوبة 29

634 - النساء 74

635 - النساء 84

636 - النساء 89

خدا هجرت کنند. پس اگر روی برتافتند، هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان و از ایشان یار و یاورى برای خود بگیرید.

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُمْ إِذْ رَمَيْتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.^{۶۳۷}

و شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی تو نیفکندی بلکه خدا افکند [آری خدا چنین کرد تا کافران را مغلوب کند] و بدین وسیله مؤمنان را به آزمایشی نیکو بیازماید قطعاً خدا شنوای داناست.

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعَدُّوا لِلَّهِ وَعَدُّوكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ.^{۶۳۸}

و هر چه در توان دارید از نیرو و اسب های آماده، بسیج کنید تا با این [تدارکات] دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان که شما نمی شناسیدشان و خدا آنان را می شناسد؛ بترسانید. و هر چیزی در راه خدا خرج کنید پاداشش به خود شما بازگردانیده می شود و بر شما ستم نخواهد رفت.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ.^{۶۳۹}

ای پیامبر مؤمنان را به جهاد برانگیز. اگر از [میان] شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره می شوند. و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می گردند چرا که آنان قومی هستند که نمی فهمند.

فَإِذَا اسْلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.^{۶۴۰}

پس چون ماه های حرام (ذو العقده، ذو الحجه، محرم، رجب) سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید. و آنان را دستگیر کنید، و به محاصره در آورید. و در هر کمینگاهی،

637 - الأنفال 17

638 - الأنفال 60

639 - الأنفال 65

640 - التوبة 5

به کمین آنان بنشینید. پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه
برایشان گشاده گردانید. زیرا خدا آمرزنده مهربان است.

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ. ^{۶۴۱}

با آنان بجنگید خدا آنان را به دست شما عذاب، و رسوایشان می کند، و شما را بر
ایشان پیروزی می بخشد و دل های گروه مؤمنان را، خنک می گرداند.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئسَ الْمَصِيرُ. ^{۶۴۲}

ای پیامبر؛ با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر. و جایگاهشان دوزخ
است و چه بد سرانجامی است.

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَتَخْتَمُواهُمْ فَشُدُّوا الرِّتَاقَ فَمَا مَبْدُوعًا وَإِمَّا
فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ
وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ. ^{۶۴۳}

پس چون با کسانی که کفر ورزیده اند برخورد کردید گردن ها [ایشان] را بزنید. تا
چون آنان را [در کشتار] از پای در آوردید؛ پس [اسیران را] استوار در بند کشید، سپس
یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیة [و عوض از ایشان بگیرید]. تا در
جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود. این است [دستور خدا] و اگر خدا می خواست از
ایشان انتقام می کشید. ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر]
ببازماید و کسانی که در راه خدا کشته شده اند، هرگز کارهایشان را ضایع نمی کند.

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُمُ أَعْمَالَكُمْ. ^{۶۴۴}

پس سستی نوزدید و [کافران را] به آشتی مخوانید [که] شما برترید و خدا با شماست.
و از [ارزش] کارهایتان هرگز نخواهد کاست.

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ
وَبئسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ. ^{۶۴۵}

641 - التوبة 14

642 - التوبة 73

643 - محمد 4

644 - محمد 35

645 - ال عمران 151

به زودی در دل‌های کسانی که کفر ورزیده‌اند بیم خواهیم افکند زیرا بدون هیچ حقانیتی، چیزی را با خدا شریک گردانیده‌اند، و جایگاهشان آتش است و جایگاه ستمگران چه بد [منزلگهی] است.

در احادیث موثق محمد نیز، آمده است:

وَأَعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ. ^{۶۴۶}

بدانید که بهشت زیر سایه‌ی شمشیر است.

بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ فَبَيَّنَّا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الْأَرْضِ فَوُضِعَتْ فِي يَدِي. ^{۶۴۷}

من با تمامی علوم مبعوث شده‌ام. با تهدید و ارعاب موفقیت به دست آورده‌ام. در حالی که خوابیده بودم، کلید خزائن زمین را در دستان من گذاشتند.

أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَيُؤْمِنُوا بِي وَبِمَا جِئْتُ بِهِ. فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا. وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ. ^{۶۴۸}

مأمور شده‌ام با مردم بجنگم تا زمانی که گواهی دهند به این که، غیر الله هیچ خدایی نیست. هم چنین به خود و پیام ایمان بیاورند. اگر چنین کردند ثروت و سامان‌شان تا روز قیامت از من حرام می‌شود. و حساب آن‌ها نیز با خدا است. مطلب قابل تأمل این است که تمامی جنگ و خونریزیها به خاطر خدا و پیامبرش انجام می‌شود.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ. ^{۶۴۹}

[ای پیامبر] از تو در باره غنائم جنگی می‌پرسند. بگو غنائم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده‌ی [او] دارد..

هم خدا و هم پیامبر شریک در این غنائم هستند:

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ. ^{۶۵۰}

646- صحیح البخاری، کتاب الجهاد والسير، باب، الجنة تحت بارقة السيف. حدیث 2663

647- صحیح البخاری، کتاب الجهاد والسير، باب، قول النبي صلى الله عليه وسلم نصرت بالرعب مسيرة.

حدیث 2815

648 - صحیح مسلم کتاب الايمان، باب الأمر بقتال الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله محمد رسول الله.

حدیث 34

649- الانفال 1

و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبرش است... وجود آیاتی از این دست در قرآن، این حقیقت را آشکار می سازد که به جای این که تصویری از شخصی پیامبرمنش داشته باشیم، تصویری از یک سپهسالار در میدانی جنگ و یا پادشاهی مقتدر، در اذهان تداعی می شود که در یک آن هم میل به شهوترانی و هم میل به در خون غلظانیدن مردم دارد. از این رو ذهنیتی که از اسلام در ذهن متبادر می شود، منعکس کننده‌ی خواستها و امیال مرد است و بس. قدرت برای مرد، اقتصاد در دست مرد و ارضای نیازهای جنسی هم مختص به مردان. و اهمیتی مضاعف به این سه رکن داده شده است. ارضای نیازهای جنسی مرد و توجه به نیازهای او و به تبع آن پایمال کردن کرامت زنان، بر اساس همین طرز فکر شکل گرفته است. با وجود چنین آیاتی، نباید بر محمد و خالد و سایر مجاهدان اسلام خرده گرفت. چون که تحت لوای دین و قوانین آسمانیش برای جلب رضایت خداوندشان، و برای گسترش قدرت خود، دست به جنایات هایی هم چون قتل عام و تجاوز جنسی به زنان زده‌اند. هر انسانی دارای میل جنسی است و حق بر آورده کردن نیازها را نیز دارد. اما قتل و خونریزی و تجاوزهای جنسی که پیشوای مسلمانان و علمای دیگر دین اسلام مرتکب شده‌اند (مثلاً: اعمال ناروای اشخاصی مانند محمد، به عنوان پیامبر، در حق زنانی هم چون ریحانه، صفیه و جویره، عمر هم چون خلیفه‌ی مسلمانان، در حق عاتکه بنت زید، خالد نیز هم چون صحابه‌ای، در حق لیلا همسر مالک، و مردان دیگر جامعه‌ی اسلامی، هر یک به شیوه‌های گوناگون، از جمله مؤمنان مجاهد در حق برده و کنیز و زنان اسیر شده، مرتکب جنایت شده‌اند)، را نمی توان انحراف جنسی قلمداد کرد. بلکه تمامی این وقایع، نشأت گرفته از خرده فرهنگ های اجتماعی قبل از ظهور اسلام می باشند که بعدها همچون پدیده‌ای اجتماعی و قوانینی نیکو و مورد پسند وارد اسلام شده‌اند. ارزش و اهمیتی که اسلام به مردان خدایی و نیروی جنسی و شهوترانی آن ها داده است، نشان از طرز تفکر عشائری شبه جزیره‌ی عربستان در قبل از ظهور اسلام دارد. در آن فرهنگ هر مردی که توانایی زیادی در ارضای نیازهای جنسی خویش نداشته‌است، از ارج و ارزش اجتماعی برخوردار نبوده است. سکس و اقتصاد و قدرت همراه با شهامت و غیرت، ارزش مضاعفی به زندگی اجتماعی مرد بخشیده‌است. اهمیت دادن به توانایی های جنسی مرد یکی از ابعاد مهم تفکر مسلمانان است.

این فرهنگ و احکام آن، که در این نوشته دیدید، همان قوانین و احکامی هستند که مسلمانان می خواهند آن را برای تمامی مردم جهان صادر و بر زندگی بشریت و مردمان آگاه و عاقل غالب کنند. وقایع تاریخ اسلام درست همانند افسانه‌ها و اسطوره‌های کهن و قدیمی هزاران سال قبل است که در جوامع ابتدایی روی داده است. اگر به فیلمی سینمایی تبدیل شوند، فیلمی خواهد بود لبریز از پایمال کردن کرامت انسانی انسان‌ها بالأخص کرامت زنان.

فصل هفتم

باب اول

سکس و متعه

شیوه‌های نهانی خود فروشی در اسلام

مادام که دین و مذهب در جامعه حاکم باشد، قشر زنان هم چنان دچار آسیب‌هایی هم چون سرکوب و قربانی خواهند بود. گرچه غریزه‌ی جنسی انسان پدیده‌ای طبیعی است، ولی عوامل طبیعی، آب و هوای هر منطقه و هم چنین آداب و رسوم و فرهنگ اجتماعی ساکنین آن جامعه، از عوامل اصلی تقویت‌کننده و یا سرکوبگر نیروی جنسی افراد می باشد. با توجه به مطالبی که در بخش‌های قبل آمد، در شریعت اسلام، سرپای اندام زن منفذ، ننگ و مایه‌ی سرافکنندگی و عامل ضربه‌زدن به شرف است. از اینرو مردان مسلمان، برای سرپوش گذاشتن بر این همه جوانب منفی! جسم زن را حرام کرده، زیر پوششی به نام حجاب پنهان کردند. به صورتی که غیر از یک چشم، هیچ‌جایی از بدن وی، دیده نشود. در نتیجه‌ی زن از دیدگاه اسلام حافظ شرف و مایه‌ی مباحثات و ارزش اجتماعی مرد قلمداد می شود. احکام اسلامی تمامی دروازه‌ها را بر روی نیازها و آزادی‌های زن قفل کرده کلید آن رابه مرد سپرد، تا هر زمان و در هر جایی مطابق آرزوی خویش، از آن بهره‌برداری نماید.

هرگاه شخصی آگاه به اصول حقوق بشر بخواهد در میان متون اسلامی نشانی از اشاره به حقوق انسانی زن بجوید، غیر از چند متن مبهم چیزی نخواهد یافت که در آن به حقوق اساسی زنان اشاره‌ای شده‌باشد. فقدان چنین احکامی در مورد منافع و حقوق اولیه‌ی زنان، شرایطی را فراهم ساخته‌است، تا مسلمانان به جای این که علناً و آشکارا و از راه صحیح، اعمال جنسی را انجام دهند؛ به صورت مخفیانه و از راه‌های انحرافی دست به چنین کارهایی بزنند. در این میان، متضرر اصلی در قبال اشتباهات مردان، زنان بوده‌اند؛ که همواره استعمار شده‌اند.

اسلام در ابتدای ظهورش کوشش می‌کرد تا مسأله جنسی را در نطفه خفه نماید. ولی از آنجا که این امر موافق طبع و امیال مردان آن منطقه نبود، نه تنها در میان عامه‌ی مردم، بلکه در میان شخصیت‌های برجسته‌ی منطقه نیز نتوانست اثرگذار باشد. عرف معمول زندگی اجتماعی شبه جزیره‌ی عربستان به گونه‌ای بود که مردم به آسانی نمی‌توانستند از آداب و سنن و عقلیت عشیره‌ای قبل از ظهور اسلام، که در منطقه رواج داشت، دست بردارند و یک شبه ره صدساله بیمایند. خود محمد نیز به خاطر این که، از چنین عرفی تأثیرپذیر بوده است، هم چون قهرمان و نقش آفرین دنیای اسلام به حساب می‌آید و پس از وی، خلفاء و یارانش به عنوان الگوهای راستین تاریخ، چه در قبال پیامبر و چه در قبال خدایشان تبدیل شده‌اند.⁶⁵¹

تنها چیزی که منطق دنیای معاصر از دین اسلام انتظار دارد، همانا حرام کردن پدیده‌ی تن فروشی است. گرچه این امر در ظاهر حرام شده است و اندیشمندان اسلامی نیز ادعا دارند که تن فروشی به هر شیوه‌ی ممکن حرام است؛ اما جالب اینجاست که تن فروشی نه تنها حرام نشده است، بلکه برای انجام آن راه و روش‌هایی ایجاد کرده‌اند تا جایی که آیاتی در خود قرآن به آن اختصاص داده شده است. با ظهور اسلام تنها تغییری که در امر تن فروشی ایجاد شد، تغییر نام آن بود. قبل از ظهور اسلام این پدیده را با نام (البغاء) می‌شناختند. اما در اسلام نام‌های دیگری یافت برای نمونه: (متعته المؤمنة، زواج المؤقت، متعة النساء) به معانی کام گرفتن آنی، ازدواج موقت، یا لذت بردن از زنان.

تن فروشی در فاحشه‌خانه‌های جهان بدین شیوه صورت می‌گیرد: مردی نزد یکی از زنان تن فروش می‌رود و از وی می‌خواهد برای اندک زمانی هم که شده، با وی

651 - برای یافتن اطلاعات جامع‌تر درباره‌ی پیامبر، مجموعه‌ای از مستندات را در بخش "سکس و محمد در میانه‌ی پیامبری و انسان بودن" ذکر شده است.

همخواهگی نماید بلکه نیروی شهوانیش فروکش نماید. زن تن فروش؛ در مقابل گرفتن مقداری پول یا هر چیز ارزشمند دیگری، با آن مرد قرار داد می بندد و برای به انجام رسانیدن عمل جنسی به مکانی مخصوص می روند. بعد از اتمام جماع و همخواهگی، از طرف مرد، مبلغ این عمل به زن داده می شود و از همدیگر جدا می شوند. هر زمانی که دوباره نیروی شهوانی بر مرد، غالب آمد می تواند برای تکرار عمل خود به همان مکان و پیش همان زن یا زنانی دیگر رود، و نیاز خود را برآورده سازد. از طرف دیگر، زنی که برای مدتی توانسته بود نیروی شهوانی آن مرد را فرونشاند و در مقابل کار خود دستمزدی دریافت کرده بود، هم چنان منتظر همان مرد یا مردان دیگری است تا به همان شیوه قرارداد ببندد و عمل جنسی را دوباره و صدمباره نمایند.

در جوامع اسلامی، طبقاتی و عقب مانده در بیشتر موارد عموماً فروشنده زنانند و مردان به سبب داشتن سرمایه و قدرت فیزیکی خود، خریدار هستند. رسم کلاسیکی تن فروشی نیز به گونه‌ای معمول بوده است که مرد به سبب دادن اجرت به شیوه‌ای فاعل باشد و زن نیز به واسطه‌ی فروشندگی، حالت مفعول گونه داشته باشد.

به سبب این که این پدیده گسترده‌گی زیادی را در افکار مسلمانان، به خود اختصاص داده است و یکی از نکته‌های مورد بحث و جدل برانگیز بوده است، در اینجا سعی بر آن شده است که به گونه‌ای عمقی و با موشکافی، ابعاد این مسأله را تحلیل نماییم.

انواع متعه در اسلام

به طور کلی متعه عبارت است از به سر بردن ساعاتی خوش. اما به سبب گستردگی زبان عربی این کلمه نیز معانی زیادی به خود گرفته است. می توان این کلمه را برای حالت های گوناگون بکار برد. در قرآن به شیوه‌های گوناگون این کلمه را بکار برده‌اند.⁶⁵² و از آن معانی گوناگونی را استنباط کرده‌اند مانند: توصیفی برای لوکس بودن و زیبایی کالا⁶⁵³، وفور⁶⁵⁴، اندک زمان کامرانی،⁶⁵⁵ نفقه،⁶⁵⁶ ستاندن و دادن به

652 - برای مثال (المتعۀ، متاع، متعنا، متعم، استمتعتم، متعوهن)

653 - (متاع الحیاة الدنیا). القصص 60

654 - (مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلنَّسَاءِ) المائدة: 96

655 - (فَأَمَّتْهُ قَلِيلًا) البقره 126 هم چنین (وَأُمَّمٌ سَمَّتْهُمْ) هود: 48

656 - (وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ) البقره 241

متابه‌ی وظیفه‌ای شرعی⁶⁵⁷ و سرانجام کام گرفتن⁶⁵⁸ که این معنی آخری مخصوص سکس و انجام عمل جنسی است.

متعّه در میان متون اسلامی به دو نوع مخصوص تقسیم می‌شود که عبارتند از: متعّه‌ی حج و متعّه‌ی زن.

نوع اول: متعّه‌ی حج

حج، یکی از آداب باستانی بسیاری از ادیان بوده است. نه تنها در شبه جزیره‌ی عربستان، بلکه جوامع مذهبی باستانی نیز، اجرای این آیین مرسوم بوده است. پیروان هر دینی سالی یک بار در مکان مخصوصی با هم اجتماع کرده‌اند. در آنجا از اعمال خود اظهار پشیمانی نموده، و از خدای خویش طلب مغفرت و بخشش کرده‌اند و با خدای خود عهد بسته‌اند تا زمانی که در قید حیات هستند، وظایف دینی خود را به بهترین شیوه انجام دهند. این آداب از دو هزار سال قبل از میلاد ظهور یافته‌است.⁶⁵⁹ جوامع مناطق تبت در کشور چین با چنین پدیده‌ای آشنایی دارند. کشورهای هندوستان و پاکستان و ایران نیز از آن بی بهره نمانده‌اند. این پدیده‌ی تاریخی از طریق بازرگانی و توسط تجار از هندوستان و یمن به شبه جزیره‌ی عربستان راه یافته‌است. اگرچه در برخی از نقاط آفریقا، معابد زیادی وجود داشته است، مانند معابد مشهور مصر، ولی به همان شیوه‌ای که در دنیا رواج داشته است، آداب حج را در آن‌ها به جای نیاورده‌اند. ادیان مختلف، به شیوه‌های گوناگون، از طواف یک سنگ، درخت، حیوان، یا غار گرفته تا طواف خانه یا معبدی بزرگ، مناسک حج را به جای آورده‌اند.

سه هزار سال قبل از میلاد، در هندوستان، هزاران معبد هر کدام به کعبه‌ای تبدیل شده بودند، به طوری که هر جامعه برای خود، معبد و کعبه‌ای مخصوص به خود داشته‌اند. پس از طی دوران‌های متمادی، کم‌کم کعبه‌های هندی رو به افول گذاشتند، به طوری که دریای هند [منظور رود گنگ است] به کعبه‌ی اصلی و مکان حجاج تبدیل شد. سالانه میلیون‌ها هندی به منظور انجام حج، خود را در آب دریا شستشو می‌دهند.⁶⁶⁰

657 - (وَمَنْعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ) البقره 236

658 - (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ) النساء 24

659 - برای یافتن اطلاعات جامع‌تر در این باره، به یکی دیگر از تحقیقات نویسنده، به نام "دروازه‌های دین در میانه‌ی آسمان و زمین" جلد اول، مراجعه‌شود.

660. همان منبع قبلی

شبه جزیره‌ی عربستان نیز، قبل از ظهور اسلام تعداد بیست و سه کعبه داشته است. به سبب قدمت و شرایط طبیعی و دلایلی دیگر؛ بسیاری از این کعبه‌ها ویران شده‌اند و اثری از آن‌ها به جای نمانده است. آخرین کعبه‌ی به جای مانده (ذی‌الخلفه) نام داشت در کشور یمن که در جریان فاجعه‌ای خونبار، به دست (جریر بن عبدالله الجلی) ویران شده است.⁶⁶¹ اکنون تنها کعبه‌ی به جای مانده کعبه‌ی (شامیه) است که در شهر مکه واقع در کشور عربستان سعودی بر جای مانده است. این کعبه بعد از ظهور اسلام به یکی از مکان‌های مقدس برای حاجیان مسلمان تبدیل شده است.

در تمامی معابد جهان، توت‌م‌هایی وجود داشته است که پیروان آن دین به منظور عبادت و اظهار بندگی به آن روی آورده‌اند. شکل و شمایل این توت‌م‌ها نیز گوناگون بوده‌اند. غالباً عروسک، سنگ یا تصویری کنده‌کاری شده بوده است. در کعبه‌ی شامیه نیز سنگی سیاه وجود دارد. اما معلوم نیست این سنگ سیاه چگونه از آن بیابان سر در آورده است. مسلمانان بدون هیچ دلیل و مدرکی ادعا دارند که از بهشت آمده است. اما نمی‌گویند که چگونه آمده است. ولی تحقیقات علمی ثابت کرده است که، چنین سنگی در بسیاری از مناطق جهان یافت شده است. برای مثال در شهر هولیر در کردستان زیر سلطه‌ی کشور عراق، سنگی به همان شیوه و هم چون همان سنگ، با همان رنگ سیاه وجود دارد. صرفاً جهت روشن نشدن واقعیات، مسلمانان اجازه نمی‌دهند که باستان‌شناسان تحقیقاتی در این مورد انجام دهند. تازه خرافات زیادی را برای این سنگ درست کرده‌اند. مؤرخ‌ی اسلامی با تکیه به افسانه‌ها این گونه در مورد این سنگ نوشته است: این سنگ ابتدا کاملاً سفید بوده است اما از شدت شرم از حیض زنان، چنین رویش سیاه گشته است.⁶⁶² این نظریه هم به افسانه‌های قبل از اسلام بر می‌گردد که سر زبان‌ها بوده است. در یکی از افسانه‌ها بیان شده است که؛ حیض زنانه همچو تولدی دوباره، مقدس است و اگر در کوه عرفات خون حیض زنان را، با روح خدا و اسپرم‌های مرد مخلوط کنند؛ سبب پیدایش روحی تازه برای نوزاد خواهد شد.⁶⁶³

معماری ساخت کعبه و کارهای مربوط به ادای حج، از بین‌النهرین و اطراف آن رو به مکه نهاده است. مؤرخان اذعان داشته‌اند که شخصی به نام (عمرو بن لُحی الخزاعی) در

۶۶۱ - العقبلی، ص 445

۶۶۲ - السیسی، ص 791

۶۶۳ - السیسی، ص 677

طی سفری به شام، در آنجا دیده است که مردم خدایی هم چون مجسمه را همانند الهه‌ای برای خود قرار داده‌اند و مشغول پرستش آند. او نیز با خودش سه مجسمه به نام های (اساف) و (نائله) و (هبل) را به مکه می برد. در برخی منابع دیگر نیز، نوشته شده است که تنها یک بت به نام هُبل با خود آورده است.⁶⁶⁴

هر کدام از این بت ها جایگاه مخصوصی داشته‌اند. هُبل به منزله خدای اصلی در درون کعبه، اساف به منزله خدایی نرینه در بلندای کوه صفا، و نائله به منزله خدایی مادینه، در بلندای کوه مروه قرار داشت. با گذشت سال های اتمادی افسانه‌های گوناگونی در مورد آنها نقل کرده‌اند. بارزترین این افسانه‌ها از کشور یمن سر در آورده است. افسانه بدین گونه است که: اساف و نائله دو شخص حقیقی و عاشق هم بودند. این دو عاشق و دلدا در داخل خانه‌ی کعبه سکس کرده‌اند. اما به خاطر دوستی و خاطرخواهی پاک و مقدسشان، خدا اراده کرده است که این دو از بین نروند. سپس خدا آن ها را به شکل سنگ در آورد، اساف را در صفا و نائله را در مروه گذاشت تا مدام در جلوی دیدگان هم بنشینند و حکایت دوستی خود را بازگو کنند تا از یادها فراموش نشوند.⁶⁶⁵ در سیره‌ی ابن هشام نیز آمده است که، اساف پسر بگی و نائله دختر دیک بوده است، این ها در داخل کعبه سکس کرده‌اند از این رو به سنگ تبدیل شده‌اند.⁶⁶⁶ و این گونه افسانه به مُلک کعبه در آمد و کعبه هم به مکانی متبرک تبدیل شد. هر کسی که به صفا می رفت می بایست به مروه هم سر بزند تا از نزدیک اساف و نائله را ببیند و عشق پاکشان را لمس کند. رفت و آمد و زیارت این دو فزونی یافت تا جایی که، به هفت مرتبه رسید.⁶⁶⁷

مؤرخان اسلامی اساف و نائله را به آدم و حوا تشبیه کرده‌اند.⁶⁶⁸ و این نظریه را به افسانه‌ای قدیمی تر ربط دادند. داستان آدم و حوا را نیز بدین گونه نقل کرده‌اند: زمانی که آدم و حوا را از آسمان به زمین نزول دادند، آدم در صفا و حوا در مروه ساکن شد و در کوه عرفات به همدیگر می رسند و با هم جماع می کنند.

664 - سیره ابن هشام، الجزء الأول، صفحه: جلب الأصنام من الشام إلى مكة

665 - العقبلی، ص 470-481

666 - سیره ابن هشام، الجزء الأول، صفحه: إساف ونائله وحديث عائشة عنهما

667 - العقبلی، ص 499

668 - السیسلی، ص 687

بر طبق افسانه‌ای دیگر، هفت بار رفت و آمد میان صفا و مروه را به هاجر، همان کنیز ابراهیم نبی و مادر اسماعیل نسبت داده‌اند ⁶⁶⁹، که منطقی تر به نظر می‌رسد. قسمت هایی از این داستان را در فصل اول کتاب آورده‌ایم و این واقعه را صحیح تر می‌دانیم. کلمه‌ی عرفات نیز از (ع ر ف) ریشه‌می‌گیرد. این کوه جزء سلسله کوه‌های مرتفع است. و یگانه کوهیست که به نام سلسله جبال شناخته شده است. کلمه‌ی عرفه در تورات به معنای اعمال جنسی یا جماع آمده است به طوری که از شب هنگام تا سپیده‌دمان طول بکشد. در موقع حج کردن ایستادن بر روی کوه عرفات یکی از ارکان و جزء مراسم حج می‌باشد که بایستی ادا شود. پیش از اسلام حجاج زن و مرد به صورت مختلط و در دسته‌های گوناگون شبی را روی این کوه به‌سر برده‌اند. زنان و مردان صرفاً به خاطر رضایت خدا، یا برای شفا یافتن از بیماری و یا برای بچه‌دار شدن، سکس می‌کرده‌اند ⁶⁷⁰.

قبل از ظهور دین اسلام، طواف خانه‌ی کعبه و تردد میان صفا و مروه یکی از سنن فرهنگی و بسیار مقدسی بوده که از گذشتگان برایشان مانده بود. هر سال یک بار ساکنان مناطق دور و نزدیک رو به خانه‌ی کعبه نهاده و طواف کعبه را به جای آورده‌اند. بیشتر وقتها تمامی زنان و مردان لباسهایشان را از تن در آورده‌اند و و لخت و عریان به دور کعبه گردش کرده‌اند. بعد از ظهور اسلام، به خاطر سود اقتصادی حاصل از مراسم حج برای ساکنان مکه، برگزاری مراسم حج نه تنها نابود نشد بلکه؛ هم چنان باقی ماند و شاخ و برگ هایی هم بر آن افزودند و عملاً این آداب گسترش بیشتری یافت.

در ابتدای امر، داستان های مربوط به حج همراه با آداب خاص صفا و مروه کردن که ارتباطی تنگاتنگ با افسانه و خرافات داشت، به خاطر تأثیرات دینی مورد پسند واقع شدند. برای مثال؛ تردد میان صفا و مروه مطابق افسانه‌های کهن، همان طور که اشاره شد، با مسأله‌ی سکس ارتباط داشته است. و مطابق افسانه‌ای قرآنی به سرگردانی و مطرود شدن زنی به نام هاجر مربوط شده است. این زن بارها به امید یافتن آب و غذایی اندک، ما بین صفا و مروه رفت و آمد کرده است. بعدها دین اسلام این آمد و شدن های هاجر را به عنوان یکی از ارکان حج به حساب آورد و مسلمانان در زمان ادای

669 - هم چنان که در بخش های قبلی به آن ها اشاره شد.

۶۷۰ - العقیلبی ص 498

فريضه‌ی حج، باید این آداب کهن را از نو احیاء کنند. در اینجا می‌توان گفت که؛ با تکیه بر اعتقادات دینی، خرافه‌ای به نام صفا و مروه تبدیل به مراسمی شایسته شد. در اسلام نه تنها این پدیده بلکه بسیاری از آداب دینی دیگر، که با حج و کعبه ارتباط دارند، با تغییراتی جزئی، هم چنان ماندگار شده‌اند. برای مثال: حجاج قبل از ظهور اسلام بدین گونه بت‌ها را وصف کرده‌اند:

(لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك لبيك، الا شريك هو لك، تملكه وما ملك)⁶⁷¹

با ظهور اسلام بدین گونه تغییر یافت:

لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك إن الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك.⁶⁷²

سنگ سیاه معروف به حجر الأسود که مقدس به حساب می‌آمد و حجاج بر آن بوسه می‌زدند، بعد از ظهور اسلام، نیز هم چنان مقدس باقی ماند و تا به امروز این قداست را یدک می‌کشد. حتی خود محمد نیز بسیاری از اوقات آن را بوسیده است. اما کسی هم چون عمر بن خطاب خلیفه‌ی دوم مسلمانان با دیده‌ی مشکوک و گمان برانگیز به این سنگ نگریسته، و از بهشت آمدن این سنگ را مشکوک دانسته است. و همیشه مثل یک سنگ عادی با آن برخورد کرده است. روزی کنار آن سنگ سیاه می‌رود آن را می‌بوسد و می‌گوید: من کاملاً واقفم به این که، تو چیزی به غیر از یک تکه سنگ نیستی، نه فایده‌ای داری و نه زبانی، اما اگر خود با چشم خویش نمی‌دیدم که محمد تو را بوسیده است، هرگز تو را نمی‌بوسیدم.⁶⁷³

آیه‌ای که تردد ما بین صفا و مروه را به شعاری پسندیده در آورد، همین آیه است:

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ.⁶⁷⁴

671 پروانه کتبی (خویندنه‌وه‌یه‌کی ره‌خنه‌گرانه بوئیسلام القراءه النقدیه للاسلام) نویسنده د. کامل النجار، وهرگیزنی مریوان هله‌بجیهی، پیداجوونه‌وه‌ی مه‌محمود محمد عوسمان. له‌م باره‌یه‌وه زور بابته‌تی دیکه هه‌یه.

672 صحیح البخاری: کتاب الحج، باب التلبیه. حدیث 1474

673 - عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ جَاءَ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَقَبَلَهُ فَقَالَ إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَوْ لَأَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ. صحیح البخاری، کتاب الحج، باب ما ذکر فی

الحجر الأسود. حدیث 1520

۶۷۴ - البقره 158

در حقیقت صفا و مروه از شعایر خداست. پس هر که خانه [خدا] را حج کند یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد، و هر که افزون بر فریضه کار نیکی کند، خدا حق شناس و داناست.

در همان دوران محمد، که هنوز خود محمد در قید حیات بوده است، جمعی از مسلمانان با دیدی منطقی به این مسأله فکر کرده‌اند که سعی مابین صفا و مروه، آدابی ارتجاعی است و مربوط به عهد جاهلیت است. امام بخاری واقعه‌ای را در این باره به ثبت رسانیده است:

أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ قَالَ: قُلْتُ لِأَنْسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَكُنْتُمْ تَكْرَهُونَ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ؟ قَالَ نَعَمْ، لِأَنَّهَا كَانَتْ مِنْ شَعَائِرِ الْجَاهِلِيَّةِ.⁶⁷⁵

عاصم روایت کرده است و به آنس بن مالک گفته‌است: آیا شما از تردد ما بین صفا و مروه تنفر داشته‌اید؟ (آنس در جواب گفته‌است): بلی، زیرا از شعائر دوران جاهلیت بوده است.

با وجود این که مسلمانان کاملاً واقف بوده‌اند به این که این کار تنها عملیست مربوط به دوران جاهلیت، اما اسلام با استفاده از آیه‌ی 158 سوره‌ی گاو(بقره)، از آن به عنوان کاری شایسته‌نام برده است.

محمد در مرحله‌ای دیگر، حج و عمره را بر افراد غیرمسلمان حرام و آن را مراسمی اسلامی و مختص به مسلمانان اعلام کرد. در طی فرمانی این جمله را بیان کرده است:

أَلَا لَّا يَحِجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عَرَبِيًّا.⁶⁷⁶

از سال بعد هیچ کدام از مشرکان حق ادای حج را ندارند و کسی نیز حق ندارد با بدن عربیان، به طواف کعبه پردازد.

عربیان بودن حاجیان به سبک و سیاق قبل که به دور کعبه گردش می کردند، از بین رفت. دستور داده شد که با پارچه‌ای خود را بپوشانند.⁶⁷⁷

675 - صحيح البخاری: كتاب النكاح، باب ما جاء في السعي بين الصفا والمروة. 1565

676 - أَلَا لَّا يَحِجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عَرَبِيًّا. صحيح البخاری: كتاب الحج، باب لا يطوف

بالبيت عربان ولا يحج مشرك. 1543

677 - أَنْ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ مِنَ الثِّيَابِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَّا يَلْبَسُ الْقُمُصَ وَلَا الْعَمَائِمَ وَلَا السَّرَاوِيَّاتِ وَلَا الْبُرَانِسَ وَلَا الْخِفَافَ إِلَّا أَحَدًا لَّا يَجِدُ نَعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسْ حُفَيْنِ وَيُقِطْعِمَهَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ وَلَا تَلْبَسُوا مِنَ الثِّيَابِ شَيْئًا مَسَّهُ الرَّغْفَرَانُ أَوْ وَرْسٌ. صحيح البخاری: كتاب الحج، باب ما

لا يلبس المحرم من الثياب. 1468

هم چنین آیه‌ای که آشکارا از عمره و تمتع بحث کرده است و موجب ماندگاری این آداب کهن در دین اسلام گشت، آیه‌ی زیر است:

وَأْتُمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.⁶⁷⁸

برای خدا حج و عمره را به پایان رسانید و اگر [به علت موانعی] بازداشته شدید؛ آن چه از قربانی میسر است [قربانی کنید] و تا قربانی به قربانگاه نرسیده، سر خود را نترشید و هر کس از شما بیمار باشد یا در سر ناراحتی داشته باشد [و ناچار شود در احرام سر بترشد] به کفاره [آن باید] روزه‌ای بدارد، یا صدقه‌ای دهد، یا قربانی بکند، و چون ایمنی یافت، پس باید متعه‌ی عمره انجام دهد و به حج پردازد [باید] آن چه از قربانی میسر است، [قربانی کند] و آن کس که [قربانی] نیافت، [باید] در هنگام حج سه روز، روزه [بدارد]. و چون برگشتید، هفت [روز دیگر روزه بدارید] این ده [روز]، تمام است. این [حج تمتع] برای کسی است که اهل مسجد الحرام [=مکه] نباشد، و از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است.

تقدس، ماندگاری و اشاعه یافتن چنین پدیده‌هایی ارتجاعی، معنایی متفاوتی به فرهنگ اسلام بخشیده است به طوری که به پدیده‌ای غیر علمی تبدیل شده است. حجاج کعبه قبل از ظهور اسلام، غیر از تردهایی بی معنی مابین صفا و مروه، با زنان نیز رابطه‌ی جنسی بر قرار می کردند. منطبق حکم می کند که اسلام با ظهور خود به عنوان یک دین نوین در آن زمان، چنین سنتهایی را براندازد، اما درست برعکس، آنها را هم چنان نگه داشت. دلایل ما در این مورد عبارتند از: اول اینکه، هیچ کدام از متون اصیل اسلامی، حالا چه قرآن یا احادیث؛ متعه‌ی حج را تحریم نکرده‌اند. متعه‌ی حج بدین معنی است که حاجیان زن و مرد برای مدتی معین خود را به عقد همدیگر درآورده، همخوابگی کرده‌سپس از هم جدا می شدند. برخی احادیث مبهم وجود دارند که به ادامه این کار، اشاره دارند. هنگامی که محمد به شهر مکه می رسید، به اصحاب امر می

کرد خانه کعبه را طواف کنند، سعی بین صفا و مروه را انجام دهند، حرام شده‌ها را بر خود حلال کنند و سر خود را بترانند یا موهایشان را کوتاه کنند.⁶⁷⁹

از حلال کردن حرام شده‌ها بر خود، می‌توان معانی و تعابیر گوناگونی را استنباط نمود، که اولین و بارزترین معنی آن مربوط به سکس و ارضای غریزه‌ی جنسی می‌باشد. با آمدن اسلام تنها تغییر بارزی که در این سناریو به وجود آمد، به عقد و نکاح در آوردن زنان بود.

بهترین دلیل برای اثبات این مدعا و این که ثابت شود که در هنگام حج، متعه‌ی زنان حلال بوده است، روایتی است که امام اعظم مسلمانان، جلال الدین السیوطی نقل کرده است:

عن جابر قال: كثرت القالة من الناس، فخرجنا حجاجا حتى إذا لم يكن بيننا وبين أن نحل إلا ليال قلائل أمرنا بالإحلال، فقلنا: أيروح أحدنا إلى عرفة وفرجه بقطر منيا؟ فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام خطيبا فقال: «أبالله تعلموني أيها الناس، فأنا والله أعلمكم بالله وأتقاكم له.»⁶⁸⁰

از جابر نقل شده است: درباره‌ی این موضوع در بین مردم شایعات زیادی بر سر زبان‌ها بود. ما نیز که برای ادای حج رفته بودیم تنها چند شبی مانده بود تا به حلال‌های خودمان برسیم. (یعنی شب بعد به آغوش زنانمان باز می‌گشتند) پیامبر دستور داد که؛ حرام‌ها را حلال کنیم. گفتیم: آیا این بدان معنیست که کسی از میان ما به عرفه رود و منی از آلتش سرازیر شود؟ این گفتار ما به گوش پیامبر رسید. او نیز در طی خطبه‌ای گفت: آیا شما مرا به اوامر خدایی، راهنمایی می‌کنید؟ به خدا سوگند که از همه‌ی شما بهتر اوامر او را در می‌یابم و از همه شما نیز باتقواترم.

اما دلیل دوم: این فساد جنسی از نظر عمر بن خطاب پدیده‌ای مذموم بوده‌است، از این رو در زمان خلافت خویش آن را حرام کرده است. مؤرخان نقل کرده‌اند که؛ در میان مسلمانان، دو گروه مخالف هم وجود داشتند، گروهی از آن جانبداری می‌کردند و گروهی دیگر آن را مذموم می‌دانستند، در نتیجه حرام شده است. برای اثبات این ادعا روایتی را در این زمینه نقل می‌کنیم:

۶۷۹ - لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ أَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَطُوفُوا بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفا وَالْمَرْوَةِ ثُمَّ يَحِلُّوا وَيَخْلُقُوا أَوْ يَقَصِّرُوا. صحيح البخاري: كتاب الحج، باب تقصير المتمتع بعد العمرة. 1644

680 - السیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور.. درباره‌ی آیه‌ی، 24 النساء

كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَأْمُرُ بِالْمُتَعَةِ وَكَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَنْهَى عَنْهَا قَالَ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ عَلَى يَدَيَّ دَارَ الْحَدِيثِ تَمْتَعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا قَامَ عُمَرُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ يُحِلُّ لِرَسُولِهِ مَا شَاءَ بِمَا شَاءَ وَإِنَّ الْقُرْآنَ قَدْ نَزَلَ مَنَازِلَهُ فَ(أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) كَمَا أَمَرَكُمْ اللَّهُ وَأَبْتُوا نِكَاحَ هَذِهِ النِّسَاءِ فَلَنْ أَوْتِيَ بِرَجُلٍ نَكَحَ امْرَأَةً إِلَّا أَجَلَ إِلَّا رَجَمْتُهُ بِالْحِجَارَةِ.⁶⁸¹

(راوی می گوید) ابن عباس اجرای متع را امر می کرد. ابن زبیر نیز او را از این کار منع می کرد. من نیز این رویداد را برای جابر بن عبدالله نقل نمودم. جابر گفت: در مجلس پیامبر در مورد متع بحث شده است، اما زمانی که عمر به خلافت رسید، اعلام کرد: خدا مطابق خواسته‌های خویش برای پیامبرش حرام‌ها را حلال کرده است، اکنون که قرآن به جایگاه واقعی خود رسیده است، شما نیز حج و عمره را برای رضای خدا به انجام برسانید، همان طور که دستور داده شده است، اما از نکاح کردن چنین زنانی خودداری کنید. هر مردی که برای مدتی معین دست به عمل عقد موقت بزند، او را سنگسار خواهیم کرد.

در روایت زیر برایمان روشن می شود که، عمر این کار را حرام اعلام کرد، نه قرآن یا محمد:

عمر رضي الله عنه خطب الناس فقال: إن رسول الله (صلى الله عليه وآله) هذا الرسول، وإن هذا القرآن هذا القرآن، وإنهما كانتا متعتان على عهد رسول الله (صلى الله عليه وآله)، وأنا أنهى عنهما، وأعاقب عليهما: إحداهما: متعة النساء، ولا أقدر على رجل تزوج امرأة إلى أجل إلا غيبته بالحجارة، والأخرى متعة الحج.⁶⁸²

عمر بن خطاب برای مردم خطبه‌ای خواند و گفت: پیامبر، این از پیامبر، قرآن این از خود قرآن. دو نوع متع در زمان پیامبر رایج بوده است که اکنون من به آن پایان می دهم و مجازات برایش تعیین می نمایم. اولی متع‌ی زنان است، که تحمل نخواهم کرد کسی زنی را برای مدتی معین نکاح کند و من از وی بگذرم. مورد بعدی نیز متع‌ی حج می باشد.

حرام کردن متع‌ی حج از طرف عمر، برای عالمان و اندیشمندان اسلام جالب نبوده است. آن‌ها معتقدند این پدیده بایستی هم چنان ماندگار می شد تا مرد به هر طرف رو کند خود را ارضای جنسی نماید. به همین خاطر است که اجرای دستور عمر را به باد فراموشی سپرده‌اند و گفته‌اند: آیه‌ی متع‌ی حج نازل شده است و در قرآن نیز وجود

681 - صحیح المسلم، کتاب النکاح، باب فی المتعة بالحج والعمرة: 1217

682 - مسند احمد بن حنبل، المجلد الأول، مسند عمر بن خطاب، ج 1 ص 52

دارد. تازه پیامبر نیز به انجام آن سفارش کرده است و حتی هیچ آیه‌ای هم در نسخ شدن آن نازل نشده است. پیامبر تا زمان مرگش هم از آن سخنی به میان نیاورد ولی این مرد(عمر)، از روی سلیقه‌ی شخصی خویش چنین چیزهایی را می‌گوید.⁶⁸³

مشخص شد که قسمت زیادی از آداب و عرف توأم با خرافات که قبل از اسلام وجود داشتند؛ هم چنان ماندگار شدند و به سنتی احسن برای امت اسلام تبدیل شدند. ما نیز اعتقاد داریم، یکی از کارهای شایسته‌ای که خلیفه عمر در زمان خلافت خود به انجام رسانیده است، حرام کردن همین فساد جنسی بوده است. این پدیده، به غیر از پامال شدن کرامت انسانی زنان و غیر از اشاعه‌ی آداب‌ی ارتجاعی، و تخلیه‌ی هوی و هوس جنسی مردان، سود دیگری در پی نداشته است.

نوع دوم: متعه‌ی زن

از دیدگاه اسلام، مشکلی که با یا امیال و خواسته‌های مرد در ارتباطی تنگاتنگ باشد، بایستی چنان راه چاره‌ای برایش پیدا کنند که قبل از هر چیزی منافع مرد را مد نظر داشته باشد. در شبه جزیره‌ی عربستان هم چون سایر مناطق دیگر جهان، پدیده‌ی تن فروشی به وفور دیده شده است. تن فروشی بخشی از فرهنگ آن منطقه بود. تا جایی که مردم به آن خو گرفته بودند. از این رو اسلام در جهت جلب حمایت و طرفداری مردان، پدیده تن فروشی زنان را در شریعت خود گنجانند. راه و روشهای گوناگونی برایش ایجاد کرده در واقع این پدیده با حربه آیات، حلال و شرعی شدند. و در قرآن از آن به عنوان ازدواج موقت نام برده شده است.

چند کلمه‌ای در قرآن، ما را با مقوله ازدواج موقت بیشتر آشنا می‌سازد:

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ)

بعد از لذت بردن از زنان، لازم است اجرت آنها را بپردازید.

این چند کلمه که در آن از ازدواج موقت سخن به میان آمده است، در واقع دروازه‌ایست برای پی بردن به پذیرش پدیده‌ی تن فروشی از جانب اسلام. از این رو لازم است هر مفهومی که با این کلمات ارتباط مستقیم دارند، مورد تجزیه و تحلیل و بررسی دقیق قرار گیرند.

683 - (تُرِكَتْ آيَةُ الْمُتْعَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ (يَعْنِي مُتْعَةَ الْحَجِّ) ثُمَّ لَمْ يُنَزَلْ قُرْآنٌ يَحْرِمُهُ وَكَمْ بُنِيَ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ، قَالَ رَجُلٌ بَرَأَيْهِ بَعْدَ مَا شَاءَ،) كتاب التفسير، باب: {فمن تمتع بالعمرة إلى الحج}

البقرة: 196/حديث 4246

متن آیه از این قرار است:

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ
أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا
جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا.⁶⁸⁴

زن شوهردار بر شما حرام است، مگر زنانی که مالک آنان شده‌اید. فریضه الهی است که بر شما مقرر گردیده است که غیر از زنانی که برای شما حلال است، با پولهایتان زن اختیار کنید، البته با پاکدامنی، نه تردامنی. پس از لذت بردن از آنان، بر شما واجب است که مزدی را که روی آن توافق کرده بودید، به آنان بپردازید و بر شما گناهی نیست که پس از انجام امر، دوباره با یکدیگر توافق کنید. مسلماً خداوند دانای حکیم است.

بررسی آیه از جوانب مختلف:

این آیه از قرآنی که اکنون در دست است، گرفته شده است. این قرآن توسط خلیفه‌ی سوم (عثمان بن عفان) بازنویسی شده است. و در تمام جهان به نام مصحف عثمان شناخته شده است. عثمان در زمان خلافت خویش برای آخرین بار قرآن را گردآوری نمود و همه قرآنهای دیگر را ممنوع کرده بیشتر آنها را به آتش کشید.

مؤرخان می گویند که این آیه در دیگر قرآن ها، به شیوه‌ای دیگر نوشته شده بود و قرائت های گوناگونی از آن شده است. برای مثال در کتاب امام سیوطی در این باره آمده است: کلمه‌ی (وَأُحِلَّ) در قرآن های دیگر به صورت (وَأَحَلَّ) قرائت می شد یعنی با مفتوح بدون حروف (أ-ح).⁶⁸⁵

در این آیه، سه کلمه دیگر نیز حذف شده‌اند، که عبارتند از (إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى). بسیاری از مسلمانان در زمان قرائت این آیه، این سه کلمه را هم قرائت کرده‌اند و به تعبیر دقیقتر این سه کلمه را هم جزء آیه می دانستند.⁶⁸⁶ اما در زمان جمع آوری قرآن، این سه کلمه

۶۸۴- النساء 24

685- وأخرج عن عاصم. أنه قرأ {وأحل لكم} بالنصب. السيوطي: الدر المنثور في التفسير بالمأثور. ج 2

در توضیح آیه‌ی 24 النساء

686- عَنْ أَبِي نَضْرَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنِ مَثَلِ النِّسَاءِ، قَالَ: أَمَا تَقْرَأُ سُورَةَ النِّسَاءِ؟ قَالَ: قُلْتُ بَلَى. قَالَ: فَمَا تَقْرَأُ فِيهَا: "فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى"؟ قُلْتُ: لَأُ، لَوْ قَرَأْتُهَا هَكَذَا مَا سَأَلْتُكَ! قَالَ: فَإِنَّهَا كَذَا. قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنِ مَثَلِ النِّسَاءِ، قَالَ: أَمَا تَقْرَأُ سُورَةَ النِّسَاءِ؟ قَالَ: قُلْتُ بَلَى. قَالَ: فَمَا تَقْرَأُ فِيهَا: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى؟ قُلْتُ: لَأُ، لَوْ قَرَأْتُهَا هَكَذَا مَا سَأَلْتُكَ! قَالَ: فَإِنَّهَا كَذَا... از عبدالله بن عباس در مورد متعه سوال پرسیدم. در جواب گفت: آیا شما سوره‌ی نساء را نمی خوانی؟ گفتم: چرا

از آیه حذف شده است و اکنون مسلمانان این آیه را، بدون قرائت کردن این سه کلمه، می خوانند.

این کثیر در تفسیر خود آورده است که عبدالله بن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر در زمان قرائت این آیه، این سه کلمه را نیز قرائت کرده اند.⁶⁸⁷ این سه تن نیز از زمره مشهورترین و عالم ترین شخصیت های اسلامی محسوب می شوند. بالأخص که، عبدالله بن عباس و ابی بن کعب در قرآن خویش این سه کلمه را نیز از قلم نینداخته بودند. امام قرطبی نیز با تکیه بر گفته های اصحاب، به این سه کلمه اشاره کرده است.⁶⁸⁸

امام طبری نیز همین نظر را دارد.⁶⁸⁹ امام سیوطی با ارائه شش روایت، این حقیقت تاریخی را بیان کرده است.⁶⁹⁰ مؤرخى به نام (حاکم) نیز به همان اسلوب.⁶⁹¹ پس با این حساب روشن شد که این آیه دارای سه کلمه ی محذوف است. اگر عثمان بن عفان در زمان جمع آوری قرآن این سه کلمه را از آن حذف نمی کرد، آیه بدین صورت قرائت می شد:

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاْتَوْهِنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا.

که نه.. گفت: مگر این جمله را نخوانده ای که می گوید (اگر برای اندک زمانی با زنانی همخوابگی کردید...؟) گفتم: نخیر، اگر اطلاع داشتم از شما نمی پرسیدم. گفت: پس آگاه باش که چنین است. مراجعه شود به: تفسیر الطبری، 24 النساء.

687 - وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَأَبِي بَنُ كَعْبٍ وَسَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ وَالسُّدِّيُّ يَقْرَأُونَ " فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاْتَوْهِنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً تَفْسِيرِ ابْنِ كَثِيرٍ فِي تَفْسِيرِ الْآيَةِ 24 النِّسَاءِ.

688 - وَقَرَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَأَبِي وَأَبْنُ جُبَيْرٍ " فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاْتَوْهِنَّ أَجُورَهُنَّ. تَفْسِيرِ الْقُرْطُبِيِّ فِي تَفْسِيرِ الْآيَةِ 24 النِّسَاءِ

689 - عَنْ السُّدِّيِّ: " فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاْتَوْهِنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً. تَفْسِيرِ الطَّبْرِيِّ فِي تَفْسِيرِ الْآيَةِ 24 النِّسَاءِ.

690 - وَكَانُوا يَقْرَأُونَ هَذِهِ الْآيَةَ (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) السِّيُوطِيُّ: الدَّر الْمُنْتَوَّر فِي التَّفْسِيرِ بِالْمَأْتُورِ ج 2 در توضیح آیه ی 24 النساء.

691 - قَالَ بَنُ عَبَّاسٍ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى: الْمُسْتَدْرَك عَلَى الصَّحِيحِينَ. الْحَاكِمُ النِّسَابُورِيُّ. حَدِيثٌ 3192

زن شوهردار بر شما حرام است، مگر زمانی که مالک آنان شده‌اید. فریضه‌ای حله‌ی است که بر شما مقرر شده است که غیر از زمانی که به شما حلال است، با پولهایتان زن اختیار کنید، البته با پاکدامنی، نه تردامنی. پس از لذت بردن از آنان برای مدتی مشخص، بر شما واجب است که مزدی را که روی آن توافق کرده بودید، به آنان بپردازید و بر شما گناهی نیست که پس از انجام امر، دوباره با یکدیگر توافق کنید. مسلماً خداوند دانای حکیم است.

تفسیر آیه (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ).

و زنان شوهردار که دامن خود را به فساد نیالوده‌اند، بر شما حلال نیست که آن‌ها را عقد کنید، بلکه کاملاً بر شما حرام هستند.

امام قرطبی در تفسیر خود نوشته است: زنان آزاد و آزاده را محصن، یعنی شوهر دار می‌نامند.⁶⁹² در تفسیر طبری نیز آمده است: زمانی را که خود را از نامحرمان دور گرفته باشند.⁶⁹³ هم چنین در ادامه نوشته است چنین زمانی بر دیگر مردان حرام هستند.⁶⁹⁴ با این حساب زن شوهر دار، آزاد و آزاده، دارای مردی مسلمان به دور از زنا و کاملاً پاکدامن، تنها به این دلیل که شوهردار هستند، برای دیگر افراد حرام هستند.
(إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ).

مگر زمانی که آنها را مالک شده‌اید (کنیز، زن برده، اجیره)، که در میادین نبرد به غنیمت گرفته‌اید، بر شما حلال هستند. اگر چه شوهردار باشند یا خیر، می‌توانید آن‌ها را به عقد خود در آورید.

در تفسیر طبری چنین آمده است:

(إِذَا سُبِّتِ الْمَرْأَةُ وَلَهَا زَوْجٌ فِي قَوْمِهَا، فَلَا بَأْسَ أَنْ تَطَّأَهَا)

اگر زنی را اسیر کردید، با وجود این که در میان قبیله‌اش شوهردار بوده باشد، گناهی نیست که از وی سواری بگیری.⁶⁹⁵ (سواری گرفتن در این متن دقیقاً بدین معنی آمده

692 - إِثْرَاءُ مُحْصَنَةٍ أَوْ مُتَزَوِّجَةٍ، وَمُحْصَنَةٌ أَوْ حُرَّةٌ. تفسیر القرطبی، فی تفسیر الآیه.

693 - قَدْ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَهِيَ مُحْصَنَةٌ. تفسیر الطبری تفسیر 24 النساء

694 - (حَرَّمْتُ عَلَيْكُمُ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ) (كُلُّ إِثْرَاءٍ لَهَا زَوْجٌ فَهِيَ عَلَيْكَ حَرَامٌ) (امْرَأَةٌ مُحْصَنَةٌ لَهَا زَوْجٌ فَهِيَ مُحْرَمَةٌ) تفسیر الطبری، فی تفسیر الآیه.

695 - (إِذَا سُبِّتِ الْمَرْأَةُ وَلَهَا زَوْجٌ فِي قَوْمِهَا، فَلَا بَأْسَ أَنْ تَطَّأَهَا) (أَمَةٌ مَلَكَتْهَا وَلَهَا زَوْجٌ بَارِضِ الْحَرْبِ، فَهِيَ لَكَ حَلَالٌ) (وَمَلَكَتِ الْيَمِينِ: السَّبَايَا اللَّوَائِي فَرَّقَ بَيْنَهُنَّ وَبَيْنَ أَزْوَاجِهِنَّ السَّبَاءُ، فَحَلَلْنَ لِمَنْ صِرْنَ لَهُ بِمَلَكَتِ

است که، هم چنانکه مردی از حیوانی [مثلاً شتر] سواری می گیرد و در حین سواری کمرش را رو به جلو تکان می دهد، به همان شیوه، به منظور کام گرفتن جنسی، بر زن سوار شده، تکان بدهد.)

(كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ)

احکام و قوانین الهی در قرآن برای شما معین شده است، واجب است که آن ها را انجام دهید.

(وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ)

غیر از زمانی که قبلاً برای شما مشخص شده است، زنان دیگری نیز بر شما حلال است و می توانید هر نوع زنی را اختیار کنید.

در اینجا باید تفسیر را اندکی بسط دهیم. در آیه ای پیشتر در همان سوره؛ یعنی آیه سوره ی زنان، مجموعه ای از زنان بر مردان حرام شده اند و قابل ازدواج نیستند از آن جمله: مادر، خواهر، دختر، عمه، خاله، برادرزاده، خواهرزاده، دایه، خواهر رضاعی، مادر زن، نوه، عروس و دو خواهر در یک آن. آیه اشاره کرده است که به غیر از این مجموعه از زنان، دیگر زنان بر شما حلال شده اند و می توانید هر نوع زن را اختیار کنید.

(أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ).

ثروت و دارایی خود را صرف پاکدامن ها کنید نه فاحشه ها.

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ).

بعد از کام گرفتن و لذت بردن از زنانان، اجرت آن ها را بپردازید.
(فَرِيضَةً).

همانند یک فریضه، واجب است.

(وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ).

هیچ لغزش و گناه و یا مانعی وجود ندارد اگر با یکدیگر، در کام گرفتن های بعدی، با هم توافق کنید و قول و قرارهایتان را تازه کنید.

(إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا).

خداوند بر هر چیزی داناست و عالم است در وضع هر قانونی.

در مجموع می توان چنین نتیجه ای را از آیه استنباط نمود:

الْبَيْنِ مِنْ غَيْرِ طَلَاقٍ). تفسیر الطبری، فی تفسیر الآیه 24 النساء. (مَا مَلَكَتْ أَلْيَمِينِ بِالسَّبْيِ مِنْ أَرْضِ الْحَرْبِ، فَإِنَّ تِلْكَ حَلَالٌ لِلذَّيِّ تَقَعُ فِي سَهْمِهِ وَإِنْ كَانَ لَهَا زَوْجٌ). (مَا مَلَكَتْ أَيْمَانَكُمْ". أَيْ فَهِنَّ لَكُمْ حَلَالٌ). تفسیر القرطبی، فی تفسیر الآیه 24 النساء.

زنان شوهردار، آزاد و دارای شوهر مسلمان، پاکدامن و بدور از فساد هستند. از آن رو که دارای شوهر هستند، به دیگران حرام هستند. کنیزان و اجیر شده‌ها که در میادین جنگ آن‌ها را تصاحب کرده‌اید، حتی اگر شوهر داشته باشند، برایتان حلال هستند و می‌توانید آن‌ها را به عقد خود درآورید. بر شما هیچ گناهی روا نیست که با آن‌ها همبستر شوید. احکام و قوانین الهی که در قرآن به آن‌ها اشاره شده است؛ پشتیبان اعمال شماست، و بر شما واجب است که این احکام را به جا آورید. غیر از آن تعداد زنانی که قبلاً بر شما حرام شده است، می‌توانید هر گونه زن دیگری را اختیار کنید. به اندازه‌ی مقدار ثروتی که دارید، پاکدامنان را بگیرید نه مفسدان را. پس از آن که از زنانتان کام گرفتید و ارضای جنسی شدید، اجرت آن‌ها را بپردازید، که این خود به سان فریضه‌ای بر شما واجب است. هم چنین برای توافق مجدد با آن‌ها، هیچ گناه و یا مانعی بر شما نیست که با آن‌ها سازش کرده و مجدداً از آن‌ها کام بگیرید. خدا به هر چیزی دانا و بر وضع هر قانونی عالم است.

تعبیری از (مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ)

(مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ): یعنی غنایم انسانی که مالک شده‌اید.

قبل از ظهور اسلام، جنگ و خونریزی در میان قبایل عرب به طور مستمر بر پا بوده است. در جریان نبرد، هر قبیله‌ای که بر قبیله‌ی دیگر غالب می‌آمد، تمامی ثروت و دارایی قبیله‌ی شکست خورده را تصاحب می‌کرد. مطابق فرهنگ و آداب کهن باستانی، مردان قبیله‌اموال به‌غنیمت گرفته شده مانند پول، جواهرات، اسب، شتر و حتی اسرا زن، مرد و کودکان را میان خود تقسیم می‌کردند. سپس اسیرها را، برده و کنیز می‌خواندند. آن‌ها را به انجام کارهای سخت هم چون کارگری، کشاورزی، چوپانی و خدمتگزاری وادار می‌کردند. حتی به عنوان کالا آن‌ها را به فروش رسانده یا معاوضه می‌کردند و از جمله اعمال ضد انسانی که در حق این انسان‌ها و بالأخص در حق زنان روا می‌داشتند، تجاوز جنسی بود.

اسلام نیز این فرهنگ، مخصوصاً دو بعد اساسی آن یعنی کشتن مردان اسیر شده در میدان جنگ و برده کردن دیگران، را حفظ کرد.

در مورد اسیران جنگی باید گفت که مطابق احکام اسلامی، باید اسرای ذکور کشته شوند:

{ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى } .⁶⁹⁶

هیچ پیامبری حق نداشته است که اسیران را نگه دارد. مطابق همین آیه، پیامبر اسلام مردان اسیر شده در میدان جنگ را می کشت. برای نمونه به فرمان محمد تمامی اسرای ذکور جنگ بنی قریظه را گردن زدند. که تعداد آن ها میان 600 تا 900 نفر برآورد شده است.⁶⁹⁷

دومین مسأله، مسأله‌ی بردگی است که در اسلام حرام نشده است و داشتن برده و خرید و فروش آن مجاز قلمداد شده است.⁶⁹⁸

696 - سورة الأنفال 67

697 - در فصل های قبل در این مورد بحث شده است. برای مثال؛ مراجعه شود به داستان ازدواج پیامبر و ریحانه.

698 - بدیهی است، پدیده‌ی برده‌داری، از سه منبع مهم، تغذیه می شود. یک: اسرای که در جنگ ها اسیر شده‌اند. دو: افراد خریداری شده. سه: کودکانی که در خانواده‌ی بردگان به دنیا می آمدند. ریشه‌ی هر سه مورد هم، از دو اصل اساسی یعنی؛ اقتصاد و جنگ، نشأت می گیرد. با اتمام هر جنگی و با بحران اقتصادی، برده‌داری نیز رشد فزاینده‌ای داشته است. قبل از ظهور اسلام در شبه جزیره‌ی عربستان سیستم برده‌داری، رایج بوده است. با ظهور اسلام، بدون هیچ گونه تغییر و تحولی، این سیستم، هم چنان پا بر جا ماند. کسی که با تاریخ شبه جزیره‌ی عربستان آشنایی داشته باشد، کاملاً برایش مبرهن شده است که جنگ و قتل عام و به دست آوردن غنایم و سیستم برده‌داری، از عوامل اصلی گسترش اسلام به دیگر مناطق بوده است. مطابق اعتقادات اسلامی، هم جنگ هایی که انجام داده است و هم بردگانی که در جریان این جنگ ها به دست می آمد؛ حلال شرعی است. چرا که حاصل جهاد مسلمانان با کسانی بوده است که، به این دین ایمان نمی آوردند. خود به خود و در نتیجه‌ی جنگ های الهی مدارانه، آزادی های اولیه‌ی انسان ها نیز سرکوب می شوند و به بردگی کشیده می شوند. جدای از به فروش رسانیدن چنین انسان هایی، فرزندان و نوه‌هایشان را به لباس، بردگی ملبس می کردند. جای بسی تعجب است که حتی یک آیه یا حدیثی در مورد باطل کردن سیستم برده‌داری در اسلام، نگاشته نشده است! فقط به واسطه‌ی پس دادن مجازات دیگران، هر از گاهی، به ندرت یکی از آن ها آزاد شده‌اند. در تمدن های مصر، کلدانی، بابل، سومر، آشور، فینیقی، هندوستان، حتی در تبت و در میان یونانیان، کودکان حاصل از خانواده‌های بردگان را، آزاد به حساب می آوردند، به شرطی که پدر و مادرش از عهده‌ی بار آوردن و پرورش آن ها بر آیند و بتوانند مایحتاج آن ها را تأمین نمایند. در بیشتر این تمدن ها، کودک و موسیقی را مقدس دانسته‌اند. امروزه در مراسم ادیان زرتشتی، بودایی، هندو، داوی، شینتو، جینی، مانی و در میان مسیحیان نیز، با نواختن موسیقی، کودکان نوزاد را نام گذاری می کنند و عملاً پیوندی ناگسستی میان کودک و موسیقی ایجاد کرده‌اند. اما در دین اسلام، موسیقی نه تنها، جایگاه دینی و مذهبی ندارد، بلکه در طول تاریخ نیز، سرسختانه با آن مبارزه شده است. در اسلام نوازنده‌ها از زمره‌ی گناهبارانند و کسانی که راه و روش آن ها

مقصود از این آیه، در مورد زنان برده (کنیزان)، این است که؛ هر زنی که در میادین جنگ به چنگ مسلمانی افتد، آن مسلمان خود مالک آن زن است و می تواند از وی نیز کام بگیرد.. اگر چه زن شوهر داشته باشد، مطلقه باشد یا خیر، شوهر وی کشته شده باشد یا نه، اسیر شده باشد یا این که از میدان فرار کرده باشد؛ مهم نیست. مهم این است که مطابق حکم این آیه، آن مرد مالک آن زن خواهد شد.⁶⁹⁹ بعد از تملک بر این گونه زنان، مطابق حقوق مالکیت، مالک می تواند جدای از تجاوز جنسی، او را نیز به فروش برساند. غیر از این که به یک نوع طلاق اجباری از طرف شوهر قدیمیش دچار می شدند؛ از جانب صاحبانشان نیز به چندین روش گوناگون، شامل طلاق می شدند.

این کثیر در تفسیر خود از قول ابن عباس آورده است که؛ با شش روش مختلف کنیزان را طلاق می دادند. دو نوع از این روش ها جای بسی توجه است. اول: اگر به شخص دیگری واگذار شد. دوم: اگر مالک وی او را به کس دیگری اهداء کند. با این دو روش، صاحبش طلاقش باطل شده و (اتوماتیک) به عقد مرد دیگری در می آید.⁷⁰⁰ در این زمینه ابن کثیر و طبری و قرطبی، حالات و روش ها و مطالب دیگری را نیز به ثبت رسانیده اند.

مطلبی که برای ما با اهمیت است، اصل آیه است که در آن سخن از حلالیت زنانی است که در نتیجهی جنگ به چنگ مردان مسلمان می افتند. مستندات زیادی هم وجود دارد که کاملاً این واقعیت را به اثبات رسانیده است، برای مثال امام طبری در ذیل آیهی 45 سورهی توبه آورده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أُغْرُوا تَبُوكَ تَغْتَمُوا بَنَاتِ الْأَصْفَرِ وَنِسَاءَ الرُّومِ.⁷⁰¹
محمد به مسلمانان امر کرده است: بروید تبوک را تصرف کنید و دختران روم و زنان

را پیروی کنند، در روز قیامت، با زانی ها، صورتگرها، کرها، لال ها و فلج ها، در حالی که همچو سگ در حال پارس کردن و زوزه کشیدن هستند، از قبور خود بیرون کشیده می شوند. پیامبر در مورد نوازنده ها گفته است: (کسی که درهمی به مطربان و نوازندگان دهد، گناه وی از گناه کسی که هفتاد بار با مادر خویش جماع کرده است، سنگین تر است.) العقیلی 741

699 - تفسیر الطبری، فی تفسیر الآیه 24 النساء. تفسیر القرطبی، فی تفسیر الآیه 24 النساء.

700 - **يُبْعَثُهَا طَلَّاقَهَا وَعَتَقَهَا طَلَّاقَهَا وَهَبْتَهَا طَلَّاقَهَا وَبَرَّاءَهَا طَلَّاقَهَا وَطَلَّاقَ رُوجَهَا طَلَّاقَهَا.** تفسیر ابن کثیر، فی تفسیر الآیه 24 النساء

701 - تفسیر الطبری، التوبه 49، تفسیر القرطبی 49 التوبه، السیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور الآیه

49 التوبه

رومی را مالک شوید.

سبب پیدایی (شان نزول) آیه

مطابق روایات و تفاسیر مختلف، سبب پیدایش آیه، دو علت اساسی است. دلیل اول مربوط به جنگی است که طی آن مسلمانان بر کافران پیروز شده تعداد زیادی از زنان را اسیر کردند. مطابق فرهنگ ارتجاعی و به جای مانده از قبل از ظهور اسلام، این زنان اسیر شده به مالکیت جنگاوران پیروز در آمدند. مسلمانان خواستند که همان فرهنگ باستانی‌شان تداوم یابد و هم چنان بتوانند به زنان تجاوز کنند. همان طور که اشاره شد، بتوانند از آن ها سواری بگیرند. اما برخی از مسلمانان از این کار تنفر داشتند، فکر می کردند که اسلام چنین عملی را حرام می داند، زیرا آن کار را تنها به منظور تنبیه و هتک حرمت شوهر قبلی اش انجام می دادند و آن را آدابی عشایری می پنداشتند. از این رو، این مسأله را با خود محمد در میان گذاشتند. محمد نیز در واکنشی غیر منتظره در قبال این فرهنگ قدیمی، دستور می دهد که زنان اسیر شده برای مسلمانان حلال هستند. این هم روایتی است که یکی از صحابه آن را نقل کرده است:

أَصْبَنَا سَبِيًّا مِنْ سَيِّ أَوْطَاسٍ وَلَهُنَّ أَزْوَاجٌ فَكَّرْنَا أَنْ نَقَعَ عَلَيْهِنَّ وَلَهُنَّ أَزْوَاجٌ فَسَأَلْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ "وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ" فَاسْتَحْلَلْنَا فَرُوجَهُنَّ.⁷⁰²

زنانی را از میان زنان اوطاس⁷⁰³، در حالیکه شوهردار بودند، هم چون غنیمتی به چنگ آوردیم. اگره داشتیم از این که با آن زنان که شوهردار هم بودند همبستر شویم. از این رو از خود پیامبر سؤال کردیم. این بود که این آیه نازل شد (.. و.. زنانی را که مالک آن ها می شوید بر شما حلال است) این بود که ما نیز فرج زنان را بر خود حلال کردیم.

مؤرخان نیز این روایت را به شیوه های دیگری نقل کرده اند.⁷⁰⁴ همه ی آن ها بر سر

702 - این روایت از (أبي سعيد الخدري) نقل شده است. ابن کثیر 24 النساء

703 - منطقه ای در شبه جزیره ی عربستان.

704 - عن أبي سعيد الخدري قال: أصبنا سبايا يوم أوطاس لهن أزواج فكرهنا أن نقع عليهن فسألنا النبي عليه الصلاة والسلام فنزلت (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) فاستحللناهن. هم چنین عن أبي سعيد قال: لما سبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم أهل أوطاس قلنا يا نبي الله كيف نقع على نساء قد عرفنا أنسابهن وأزواجهن فنزلت هذه الآية (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ). مراجعه شود به الواحدی النیسابوری: أسباب النزول. در توضیح آیه ی 24 زنان. هم چنین قوله تعالی: والمحصنات الآية

واقعیت داشتن چنین رویدادی متفق القولند. مطلب با اهمیت در نظر ما این است که؛ این ننگ بر پیشانی شریعت اسلام چسبیده است: هر مسلمانی که در میدان جنگ زنی را اسیر می کرد، می توانست به وی تجاوز کند، چون که نص دین آن را حلال کرده است.

دلیل دوم پیدایش این آیه، مربوط به ازدواجی است که به نام ازدواج موقت شناخته شده است.

هرگاه که محمد برای تصرف سرزمینی تازه راه می افتاد، لشکری بزرگ از مسلمانان وی را همراهی می کردند. غیر از پیاده نظام و حیواناتی چون شتر و اسب، وسیله دیگری برای حمل و نقل اسباب و وسایل نداشتند. از این رو در هر لشکر کشتی به سرزمین های دور و نزدیک بیشتر از یک ماه زمان لازم بود. طبیعی است که جنگاوران نمی توانستند خانواده یا زنانشان را با خود ببرند. این خود معضلی برایشان بود، چون که نمی توانستند نیروی جنسی و قدرت شهوانی خود را کنترل نمایند. برای رفع این مشکل، دست به دامن زنان اسیر شده یا زنان تن فروش می شدند. قبل از اسلام این مشکل کاملاً راه حل داشت و می توانستند در مدت زمانی اندک، با دادن مقداری پول، خود را ارضای جنسی نمایند. با ورود اسلام همان طریقه، با افزودن روشی تازه، احیاء شد. برای این که این کار جنبه شرعی به خود بگیرد، آیه ای در قرآن برایش نوشتند که به صیغه یا ازدواج موقت یا متعهی زن مشهور شد. کلماتی که در آیه به این حقیقت اشاره دارد عبارتند از:

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾.

بعد از کام گرفتن و لذت بردن از زنان، اجرت آن ها را پردازید.

روایات متعددی نیز وجود دارد که تأکید دارد به این که این آیه، دال بر ازدواج موقت است. امامان سه گانه بزرگ جهان اسلام، یعنی قرطبی، طبری، ابن کثیر، از قول

روی مسلم و أبو داود و الترمذی و النسائی عن أبي سعيد الخدري قال: أصبنا سبایا من سبی أوطاس لهن أزواج فکهن أن تقع علیهن، ولهن أزواج، فسألنا النبی صلی الله علیه وسلم، فنزلت والمحصنات من النساء إلا ما ملکت ایمانکم بقول إلا ما آفأه الله علیکم فاستحللنا بها فزوجهن. هم چنین وأخرج الطبرانی عن ابن عباس قال: نزلت یوم حنین لما فتح الله حنیناً أصاب المسلمون نساء من نساء أهل الکتاب لهن أزواج، وكان الرجل إذا أراد أن یأتی المرأة قالت: إن لی زوجاً، فستل صلی الله علیه وسلم عن ذلك، فأنزل الله والمحصنات من النساء الآیه. مراجعه شود به السیوطی: لباب النقول فی أسباب النزول. مراجعه شود به آیهی 24 زنان. هم چنین در تفسیر طبری آمده است که: **أَنَّ هَذِهِ آيَةٌ نَزَلَتْ فِيمَنْ سَبَى مِنْ أَوْطَاسٍ**. مراجعه شود به تفسیر الطبری، 24 النساء.

چندین عالم اسلام، روایات متعددی را در این باره نوشته‌اند. که در آن به این دیدگاه ما صحه گذاشته‌اند و تأکید دارند که، منظور از این چند کلمه در این آیه، همان ازدواج موقت است.⁷⁰⁵

همان طور که قبلاً اشاره شد، سه کلمه در آیه وجود داشته است (إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى) که تأکیدی دوباره دارد به این که، این آیه صرفاً دال بر حلالیت ازدواج موقت است.

چگونگی ازدواج موقت

اوقات متعه

مطابق آیات و روایات، تمامی اوقات و شرایطی که متعه را در دنیای فیزیکی شامل می‌شود، برای اندک زمانی معین است، نه برای همیشه. قرآن خود در آیاتی چند، حقیقت این مدعا را اثبات کرده است:

- 1- قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ.⁷⁰⁶ کلمه‌ی (قَلِيلٌ) کم) تعیین مدت زمان آن.
- 2- وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ.⁷⁰⁷ کلمه‌ی (حِينٍ) برای مدتی) تعیین مدت زمان آن.
- 3- قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا.⁷⁰⁸ کلمه‌ی (قَلِيلًا) کم) تعیین مدت زمان آن.
- 4- تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ.⁷⁰⁹ (ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ) سه روز) تعیین مدت زمان آن.
- 5- وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا.⁷¹⁰ کلمه‌ی (قَلِيلًا) کم) تعیین مدت زمان آن.
- 6- وَمَنْ كَفَرَ فَأَمَّتْهُ قَلِيلًا.⁷¹¹ کلمه‌ی (قَلِيلًا) کم) تعیین مدت زمان آن.

705 - وَقَالَ الْفَائِلُونَ بَأَنَّ الْآيَةَ فِي الْمُتَعَةِ. تفسیر القرطبی 24 النساء. فَهَذِهِ الْمُتَعَةُ الرَّجُلُ يَنْكِحُ الْمَرْأَةَ بِشَرْطٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى، وَيُشْهِدُ شَاهِدَيْنِ، وَيَنْكِحُ بِإِذْنِ وَلِيِّهَا، وَإِذَا انْقَضَتِ الْمُدَّةُ فَلَيْسَ لَهُ عَلَيْهَا سَبِيلٌ وَهِيَ مِنْهُ بَرِيءٌ، وَعَلَيْهَا أَنْ تَسْتَبْرَأَ مَا فِي رَحِمِهَا، وَلَيْسَ بَيْنَهُمَا مِيرَاثٌ، لَيْسَ يَرِثُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ. هم چنین { قَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ } قَالَ: يَعْنِي نِكَاحَ الْمُتَعَةِ. تفسیر الطبری. 24 النساء. وَقَالَ مُجَاهِدٌ: نَزَلَتْ فِي نِكَاحِ الْمُتَعَةِ. تفسیر ابن کثیر. 24 النساء. در همین فصل چند نمونه‌ای را ذکر می‌کنیم.

706- النساء 77

707- الاعراف 24

708- الزمر 8

709- هود 65

710- المرسلات 46

711- البقره 126

در دنیای واقعی هر لذت بردنی، موقتی است و همیشه دوام ندارد. عقل و منطق و زندگی طبیعی جانداران نیز این ادعا را اثبات می کنند و خلاف آن نیز، حاکی از خرافات است.

با این حساب، ازدواج موقت یا لذت جنسی نیز زود گذر است و دایمی نیست. (اَلْیَ اَجَلٌ مُّسَمًّى) یعنی برای مدت زمانی معین. مطلب مهم در این میان، توافقیست میان زن و مرد بر سر مدت زمان ازدواج و در نهایت جدایی از همدیگر. برای مثال، زن و مرد می توانند برای دو ساعت، یا یک هفته، یا یک ماه و حتی بیشتر، به توافقی دو جانبه برسند و با اتمام مدت زمان تعیین شده، طبق احکام شرعی طلاق آن ها عملی می شود. اگر خواهان تمدید مدت زمان مشخص شده بودند، مجاز هستند، همان طور که در آیه به آن اشاره شده است.⁷¹² شرط تمدید آن، تعیین نمودن دوباره ی مدت زمان زندگی مجدد با همدیگر است.⁷¹³

شروط متعه

علمای اسلام احکام و قوانین خاصی را برای این نوع ازدواج مشخص کرده اند. شروطی که موجب حلالیت این نوع ازدواج می شود؛ نحوه ی عقد نکاح است. چگونگی نکاح در این نوع ازدواج، باعث تفاوت میان آن با ازدواج دائم شده است. تنها به این خاطر است که زوجین به هوش باشند که این ازدواج، یک ازدواج دائمی نیست بلکه صرفاً برای لذت بردنی آنی است.

در احکام آن نیز به دو نکته ی مهم اشاره شده است:

1. تعیین اجرت. مهم نیست که اجرت عمل چقدر است و یا چه چیز است؛ اما مهم تعیین نوع اجرت و نحوه ی پرداخت آن است.
2. تعیین مدت زمان. مهم نیست که زمان آن چقدر باشد، از یک ساعت گرفته تا یک سال حتی تا پنجاه سال و بیشتر هم. اما مهم این است که مشخص شود که از چه زمانی شروع می شود و نقطه ی پایان آن چه زمان است. در زمان خواندن صیغه ی نکاح، مرد بایستی بگوید: من قبول دارم که تو را به عقد خود در آورم در قبال فلان مهریه و تا فلان زمان معین.

712 - وَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِیْمَا تَرَاضِیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِیضَةِ. 24 النساء

713 - فَإِنَّهُ كَانَ يَتَزَوَّجُ الرَّجُلَ الْمَرْأَةَ شَهْرًا عَلَى دِينَارٍ مَثَلًا، فَإِذَا انْقَضَى الشَّهْرُ فَرُبَّمَا كَانَ يَقُولُ: زِيدْنِي فِي

الْأَجَلِ أَزْدِكَ فِي الْمَهْرِ. فَيَبِينُ أَنَّ ذَلِكَ كَانَ جَائِزًا عِنْدَ التَّرَاضِي. تفسير القرطبي 24 النساء

برای مثال: مهریه صد دلار و برای چهل و هشت ساعت.
هم چنین زن نیز اقرار کند: من نیز پذیرفتم خودم را به عقد تو در بیاورم در قبال فلان مهریه و تا فلان زمان معین.

برای مثال می گوید: مهریه صد دلار و برای چهل و هشت ساعت.
مطابق تفسیر امام طبری، وجود سرپرست زن و حضور دو شاهد در جلسه الزامیست.⁷¹⁴ اما مطابق مذهب تشیع حضور دو شاهد الزامی نیست، بلکه زن و مرد به تنهایی می توانند میان خود به توافق برسند.

هر زن و مردی که چنین ازدواجی را انتخاب نمودند، می توانند با توافق دوباره از نو آن را تمدید کنند. مهم این است که هر یک به وظیفه‌ی خود عمل کرده باشند، مرد اجرت را بپردازد و زن نیز آن را بپذیرد. هم چنان که در تفسیر طبری، جملاتی دال بر تأکید بر این حقیقت بیان شده است.⁷¹⁵

رفع و رجوع مشکلاتی که در نتیجه‌ی این نوع ازدواج‌ها، ایجاد می شود همانند؛ مرگ و میر، ارث و میراث، بیماری، مسافرت، زاد و ولد و غیره، به نحوی توافق زوجین مربوط می شود. قبل از خطبه‌ی عقد، باید دو طرف با هم توافق کرده باشند. برخی از علمای اسلامی معتقدند این نوع ازدواج شامل ارث و میراث، نمی شود.⁷¹⁶

بسیار روی داده است، کسانی که به این نوع ازدواج اقدام کرده‌اند، از روی ناآگاهی یا به خاطر تسریع بخشیدن به نزدیکی و همخوابگی، مدت زمان آن را مشخص نکرده‌اند؛ یا این که مشخص کرده‌اند اما بعدها فراموش کرده‌اند که مدت آن را تا چه زمانی تعیین کرده‌اند، از این رو برای رفع این مشکل، بخاری در تاریخ خود، از قول محمد روایت کرده است که:

أَيُّمَا رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ تَوَافَقَا فَعِشْرَةَ مَا بَيْنَهُمَا ثَلَاثَ لَيَالٍ فَإِنِ أَحَبَّ أَنْ يَتَزَايِدَا أَوْ يَتَّارَكَا تَتَّارَكَا.⁷¹⁷

714 - فَهَذِهِ الْمُتَعَةُ الرَّجُلِ يَنْكِحُ الْمَرْأَةَ بِشَرْطِ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى، وَيُشْهَدُ شَاهِدَيْنِ، وَيُنْكَحُ بِإِذْنِ وَلِيِّهَا. تفسیر الطبری 24 النساء

715 - (وَإِذَا انْقَضَتِ الْمُدَّةُ فَلَيْسَ لَهُ عَلَيْهَا سَبِيلٌ وَهِيَ مِنْهُ بَرِيَّةٌ) هم چنین (وَقَالَ آخَرُونَ: مَعْنَى ذَلِكَ: وَكَأَنَّ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ أَنْتُمْ وَالنِّسَاءُ وَاللَّوَاتِي اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى، إِذَا انْقَضَى الْأَجَلُ الَّذِي أَجَلْتُمُوهُ يَنْتَهِكُمْ وَيَنْتَهِكُنَّ فِي الْفِرَاقِ، أَنْ يَزِدَنَّكُمْ فِي الْأَجَلِ وَتَزِيدُوا مِنَ الْأَجْرِ). تفسیر الطبری، 24 النساء
716 وَعَلَى أَنْ لَا مِيرَاثَ بَيْنَهُمَا، وَيُعْطِيهَا مَا اتَّفَقَا عَلَيْهِ. تفسیر القرطبي 24 النساء

717 - عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. صحيح البخاری، كتاب النكاح، باب نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم عن نكاح المتعة

هر مرد و زنی به توافق دوجانبه رسیده باشند ولی مدت زمان آن را تعیین نکرده باشند؛ در این صورت مدت زمان آن ها سه شب است. بعد از این مدت اگر خواهان بودند زمان را تمدید کنند، مجازند. اما اگر خواهان متارکه بودند، می توانند از هم جدا شوند.

نسخ آیه در قرآن

این آیه مربوط به سوره‌ی نساء و آیه‌ی 24 می باشد. تاریخ پیدایش این آیه، مربوط به اواخر زندگی محمد است پس آیه، مدنی است.⁷¹⁸

چندین آیه وجود دارند که از ازدواج دایم سخن به میان آورده‌اند، اما به غیر از این آیه هیچ کدام از آیات دیگر، این چنین به وضوح، از ازدواج موقت سخن به میان نیاورده‌اند. آیات دیگری نیز پس از پیدایش آیه‌ی متعه، پیدا نشده‌اند، بلکه قبل از این آیه نوشته شده‌اند. با این حساب نمی شود آیه‌ای حکم آیات پس از خود را نسخ کند. در احکام مربوط به ناسخ و منسوخ، این واقعیت انکار ناپذیر است که، اگر آیه‌ای حکم آیه‌ی دیگری را نسخ نماید، آیه پیشین که حکمش متوقف شده است، منسوخ و آیه پسین، ناسخ شناخته می شود.⁷¹⁹

برای نسخ شدن یا متوقف شدن حکم این آیه، در تمامی قرآن، آیه‌ای یافت نمی شود که به وضوح و آشکارا، ازدواج موقت را حرام کرده باشد. در اینجا می توان نتیجه گرفت که مطابق منابعی که در بخش دلایل ثانوی پیدایش آیه بحث شد، ازدواج موقت هم چنان در قرآن به صورت امری حلال باقی مانده است.

نسخ این آیه در احادیث

در واقع اگر کسی تاریخ اسلام را مطالعه کند، به سبب وفور و تفاوت دیدگاه‌های علمای اسلامی، و وجود روایات متعدد، دچار یک نوع سرگردانی می شود و سرانجام نمی تواند نتیجه بگیرد که ازدواج موقت، به دستور محمد، هم چنان حلال شده باقی مانده است یا این که تحریم شده است.. روایات متعددی وجود دارند که سخن از نسخ

۷۱۸- الزنجانی: ابی عبدالله الزنجانی / تاریخ القرآن، ص 64

۷۱۹- به این منابع مراجعه شود: (البغدادی، هبة الله بن سلامة البغدادی. الناسخ والمنسوخ. دراسة وتحقیق: د.موس نای علوان.) (الهمدانی.. الاعتبار فی الناسخ والمنسوخ فی الآثار. ابی بکر بن موسی بن عثمان بن حازم الهمدانی) (النحاس. الناسخ والمنسوخ فی القرآن الکریم، ابی جعفر النحاس.) (العناتقی. الناسخ والمنسوخ. کمال الدین عبدالرحمن العناتقی.)

یا ماندگاری حکم آن را به میان آورده‌اند. برخی عقیده دارند اگرچه برای مدتی حلال بوده است، اما بعدها شامل تحریم شده است. اما برخی دیگر عقیده دارند که برای همیشه به صورت حلال باقی مانده است. برای روشن شدن بیشتر حلال یا حرام بودن متعه، شواهدی را بررسی می‌کنیم.

تحریم ازدواج موقت

یک: ابوجوهنی در روایتی نقل کرده است که، گویا در عملیات فتح مکه، در رکاب پیامبر بوده است. پس از آن که محمد، به مسلمانان اجازه‌ی ازدواج موقت را داده بود؛ به آن‌ها گفت: ای مردم! قبلاً اجازه داشتید که ازدواج موقت را به انجام رسانید، اکنون خدا تا روز برانگیخته شدن، آن را حرام می‌کند. هر کس که چنین زنی در اختیار دارد، از وی دست بکشد. و آن چیزی را که به وی عطا کرده است از وی باز نستاند... و غیره.⁷²⁰

دو: یکی از اصحاب به ابن عباس گفته است که؛ در جنگ خیبر، پیامبر مسلمانان را از ازدواج موقت و خوردن گوشت الاغ، منع کرده است.⁷²¹
سه: در روایتی دیگر آمده است که؛ پیامبر در جنگ (أوطاس) ازدواج موقت را جایز شمرده، اما بعدها از آن نهی کرده است.⁷²²

در اینجا می‌توان گفت که، در دوران محمد و در شرایط مختلف، چنین ازدواج‌هایی تحریم شده است. جای بسی تأمل است که روایات، به استثنای یکی از آن‌ها، سخن از یک زمان معین و یک نوع تحریم نکرده‌اند؛ بلکه هر روایت اشاره به زمان و شرایط خاصی دارد. اولی اشاره به تحریم آن در فتح مکه دارد. دومی اشاره به فتح خیبر دارد. سومی اشاره به جنگ اوطاس دارد. که خود حکایت از تزلزلت از اعتقاد به

720 - عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ سَبْرَةَ بْنِ مَعْبُدِ الْجُهَنِيِّ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ فَقَالَ " يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي كُنْتُ أَدْنُبُ لَكُمْ فِي الْأَسْتِمْتَاعِ مِنَ النِّسَاءِ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ ذَلِكَ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ مِنْهُنَّ شَيْءٌ فَلْيُخْلِ سَبِيلَهُ وَلَا تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا. ابن كثير، 24 النساء. هم چنین مراجعه شود به:

صحيح مسلم، كتاب النكاح، باب نكاح المتعة وبيان أنه أبيض ثم نسخ ثم أبيض ثم نسخ. حديث 1406

721 - قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ الْمُتَعَةِ وَعَنْ لُحُومِ الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ زَمَنَ خَيْبَرَ. صحيح البخاري، كتاب النكاح، نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن نكاح المتعة. حيث 4825 صحيح

مسلم، كتاب النكاح، باب نكاح المتعة وبيان أنه أبيض ثم نسخ ثم أبيض ثم نسخ. حديث 1407

722 - رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَ أُوطَاسٍ فِي الْمُتَعَةِ لَأَنَّهَا تُمْنَهُ نَهَى عَنْهُ. صحيح مسلم،

كتاب النكاح، باب نكاح المتعة وبيان أنه أبيض ثم نسخ ثم أبيض ثم نسخ. حديث 1405

حرام شدن آن. می توان گفت که در دوران محمد بارها حلال شده و سپس حرام شده است. برخی دیگر می گویند؛ به درستی حق مطلب ادا نشده است، برخی دیگر عقیده دارند که در زمان ضرورت، حلال است.⁷²³ برای مثال صحابه‌ای نقل کرده است که با پیامبر مشغول غذا بودیم. زنی همراه نداشتیم، به پیامبر گفتیم خود را تخلیه‌ی جنسی نکنیم؟ او نیز از این کار ما را منع کرد. بعداً اجازه داد برای مدت زمانی معین ازدواج کنیم. سپس عبدالله این آیه را برایمان قرائت کرد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.
(المائدة/87)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای [استفاده] شما حلال کرده حرام مشمارید؛ و از حد مگذرید، که خدا از حدگذرندگان را دوست نمی‌دارد.⁷²⁴

حلالیت متعه

مجموعه‌ای از روایات وجود دارند که نشان می‌دهند پس از مرگ محمد، و در زمان خلیفه‌ی دوم راشدین (عمر بن خطاب) این حکم حرام شده است. برای مثال: یک: ابن عباس نقل کرده است که؛ متعه بجز رحم و شفقت الهی چیز دیگری نبود. خدا به وسیله‌ی متعه به پرهیزکاران خود رحم آورد. اگر عمر بن خطاب آن را حرام نمی‌کرد، بجز مفسدان هیچ کس زنایی مرتکب نمی‌شد.⁷²⁵ دو: امام علی بن ابی طالب گفته است: اگر عمر متعه را نهی نمی‌کرد، جز مفسدان هیچ کس زنایی مرتکب نمی‌شد.⁷²⁶

723 - وَقَدْ أُسْتَدِلُّ بِعُمومِ هَذِهِ آيَةِ عَلَي نِكَاحِ الْمُتَعَةِ وَلَا شَكَّ أَنَّهُ كَانَ مَشْرُوعًا فِي إِثْبَاءِ الْإِسْلَامِ ثُمَّ نَسِيخَ بَعْدَ ذَلِكَ وَقَدْ ذَهَبَ الشَّافِعِيُّ وَطَائِفَةٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ إِلَى أَنَّهُ أُبِيحَ ثُمَّ نَسِيخَ ثُمَّ أُبِيحَ ثُمَّ نَسِيخَ مَرَّتَيْنِ وَقَالَ آخَرُونَ: أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ. وَقَالَ آخَرُونَ: إِنَّمَا أُبِيحَ مَرَّةً ثُمَّ نَسِيخَ وَلَمْ يُبَحَّ بَعْدَ ذَلِكَ وَقَدْ رَوَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَطَائِفَةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ الْقَوْلَ بِإِبَاحَتِهَا لِلضَّرُورَةِ. تفسیر ابن کثیر فی تفسیر الآیه 24 النساء

724 - كُنَّا نَعْرُوْهُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ لَنَا نِسَاءٌ فَقُلْنَا أَلَا نَسْتَحْصِي فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ ثُمَّ رَخَّصَ لَنَا أَنْ نَتَكَبَّحَ الْمَرْأَةَ بِالْوُجُوْبِ إِلَى أَجْلِ. ثُمَّ قَرَأَ عَبْدُ اللَّهِ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. صحيح مسلم، كتاب النكاح، باب نكاح المتعة وبيان أنه أُبِيحَ

ثم نسخ ثم أُبِيحَ ثم نسخ. حديث 1404

725 - عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَا كَانَتْ الْمُتَعَةُ إِلَّا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ تَعَالَى رَحِمَ بِهَا عِبَادَهُ وَلَوْلَا نَهْيُ عُمَرَ عَنْهَا مَا رَزَى إِلَّا شَقِيًّا. تفسیر القرطبي، فی تفسیر الآیه 24 النساء

سه: در زمان پیامبر و ابوبکر نیز، ازدواج متعه را انجام می دادیم. تا زمانی که عمر به خاطر ماجرای (عَمْرُو بْنِ حُرَيْثٍ) آن را حرام کرد.⁷²⁷ در واقع پس از پیامبر و در زمان عمر این کار حرام شده است.

چهار: عمر بن خطاب در زمان خلافت خویش گفته است: اگر کسی را متعه کرده تشخیص دهم، او را سنگسار خواهم کرد.⁷²⁸

این مستندات حاکی از آنست که؛ محمد متعه را حرام نکرده است، بلکه خلیفه عمر، آن را حرام کرده است. هم چنان که این روایت در چندین منبع اسلامی به چشم می خورد:

عمر رضي الله عنه خطب الناس فقال: إن رسول الله (صلى الله عليه وآله) هذا الرسول، وإن هذا القرآن هذا القرآن، وإنهما كانتا متعتان على عهد رسول الله (صلى الله عليه وآله)، وأنا أنهى عنهما، وأعاقب عليهما: إحداهما: متعة النساء، ولا أقدر على رجل تزوج امرأة إلى أجل إلا غيبته بالحجارة، والأخرى متعة الحج.⁷²⁹

عمر بن خطاب به مردم گفت: پیامبر، پیامبر بود، قرآن، قرآن است. دو نوع متعه در زمان پیامبر وجود داشته اند که من شما را از انجام آن بر حذر می دارم و مجازات برایش قرار می دهم. اولی متعزن است چون من تاب تحمل مردی را ندارم که، بینم برای مدت زمانی معین زنی بگیرد، اما از دست سنگ باران من خلاصی یابد. دومین متعه، متعه حج است.

هم چنین امام سیوطی در کتاب خود به نام تاریخ خلفاء آورده است که؛ اولین کسی که متعه را حرام اعلام کرد عمر بن خطاب بود.⁷³⁰

هم چنین نقل شده است که خوله بنت حکیم نزد عمر می رود و می گوید که؛ ربیعه دست به متعه زده است و اکنون ربیعه حامله است. عمر می گوید: اگر پیشتر این امر را حرام کرده بودم، اکنون او را رجم می کردم.⁷³¹

726 - قَالَ الْحَكَمُ: قَالَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: لَوْ لَأَنَّ عَمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ مَا رَتَى إِلَّا شَقِيًّا.

تفسیر الطبری 24 النساء

727 - كُنَّا نَسْتَمِيعُ... وَعَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبِي بَكْرٍ حَتَّى نَهَى عَنْهُ عُمَرُ فِي شَأْنِ عَمْرُو بْنِ حُرَيْثٍ. صحيح مسلم، كتاب النكاح، باب نكاح المتعة وبيان أنه أبيض ثم نسخ ثم أبيض ثم نسخ.

حديث 1405

728 - قَالَ عُمَرُ: لَأَأُوتِي بِرَجُلٍ تَزَوَّجَ مُتْعَةً إِلَّا غَيَّبْتَهُ تَحْتَ الْحِجَارَةِ. تفسیر القرطبي 24 النساء

729 - مسند احمد بن حنبل، المجلد الأول، مسند عمر بن خطاب، ج 1 ص 52

730 - مراجعه شود به: السیوطی، تاریخ الخلفاء. ص 122-124

پس تا زمانی که محمد در قید حیات بود متعه حرام نشده بود. کسی که آن را حرام کرد، بدون هیچ تردیدی عمر بن خطاب بوده است. البته ناگفته نماند که دلیل حرام شدن متعه، مربوط به پیشرفت عقلیت انسان مؤمن به اسلام، یا مربوط به تغییرات دوران نبوده است؛ بلکه صرفاً به خاطر مشکلات اخلاقی و اجتماعی بوده است که در نتیجه این عمل پدید آمده است. خصوصیت فردی عمر طوری بوده است که در بسیاری از مسائل افراط کرده است. همان طور که در بخش حجاب اشاره شد، وی با عصایش کنیزان را کتک می زد تا حجاب نپوشند. که خود دلیلی بر افراط گرایی عمر است در برابر اجرای بی قید و شرط آیه، همان طور که نازل شده است.

در ارتباط با تحریم متعه نیز، با استفاده از ادراکات شخصی خویش، اشتباهی آسمانی را تصحیح می کند. که خود اولین باری نیست که دست به چنین اقداماتی زده است، بلکه بارها در بسیاری از رویدادها دخالت داشته است. تا جایی که راه چاره‌هایی را به محمد پیشنهاد داده است و محمد نیز ناچار بوده است از روی تأثیر پذیری از گفته‌های وی، این راه چاره‌ها و روش مقابله با آن مشکل خاص را هم چون حکمی، در قرآن بگنجانند. یکی از دلایل هویدا شدن آیه‌ی (59 الاحزاب) در مورد حجاب، خواسته عمر بوده است.⁷³² برای تحریم متعه نیز، یکی از مشکلات باعث شد که عمر این نوع ازدواج‌ها را حرام کند.

اگر با دیدی عقیدتی به این حرام کردن نگاه کنیم، می توان گفت: عمر توانایی تحریم را ندارد، عمر انسانی بیش نیست. مطابق جهان بینی های دین اسلام، انسان یکی از مخلوقات الهیست و نمی تواند حکمی را که خدا حلال کرده و پیامبرش نیز از آن مطابعت نموده است، حرام نماید. این واقعیتی است که تمامی مذاهب و مراجع و علمای دینی و اندیشمندان اسلامی آن را پذیرفته‌اند. پس ازدواج موقت با فتوای تحریم هر کدام از آن‌ها، غیر قابل باور و پذیرش است. ازدواج موقت، آیه‌ای قرآنی و سخنی الهیست نه انسانی.

۷۳۱ - أَنْ خَوْلَةَ بِنْتِ حَكِيمٍ دَخَلَتْ عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَالَتْ: إِنَّ رَبِيعَةَ بِنْتُ أُمِّئَةَ اسْتَمْعَتْ بِأَمْرًا فَحَمَلَتْ مِنْهُ، فَخَرَجَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَرِعًا يَجْرُ رِذَاءَهُ، فَقَالَ: هَذِهِ الْمُنْعَةُ، وَلَوْ كُنْتُ تَقَدَّمْتُ فِيهَا لَرَجَمْتُ. الموطاء،

کتاب النکاح باب نکاح المُنْعَةِ حدیث 1565

732 - صحیح البخاری، کتاب الوضوء، باب: خروج النساء لحوائجهن. حدیث 4939. برای اطلاعات جامع تر، مراجعه شود به فصل حجاب در همین کتاب.

باب چهارم

نتیجه گیری

مطابق مستندات ارائه شده، بسیاری از علمای اسلام عقیده دارند که این نوع ازدواج برای کام گرفتن و لذت بردنی موقتی است. حکمی مشروع بوده است که در دوران محمد اجرا شده است. به تعبیر دیگر، یکی از سنت های مؤکده و شناخته شده ی محمد بوده است. اما در مورد نسخ شدن آن، اختلاف نظرهایی میان اندیشمندان و مذاهب اسلامی به وجود آمده است و همیشه یکی از موارد مورد اختلاف بوده است. ازدواج موقت یکی از جمله موارد عدم تشابه و دشمنی آشکار است، که در مبانی احکام اسلام خودنمایی می کند. و به طور عملی به شیوه ای حلال گونه، فساد و فحشاء را دامن زده است. به طوری که آرزوهای پایین تنه مرد مسلمان را نشان می دهد و این مردان تأثیر مستقیمی بر احکام قرآنی از خود بر جای گذاشته اند. برخی از مسلمانان اهل سنت آن را کاملاً حرام می دانند و برای اثبات سخن خویش نزدیک ترین و مناسب ترین آیه و حدیث را برای توجیه این واقعیت، ذکر می کنند. اما از سوی دیگر و درست مقابل نظرات این گروه، شیعیان هستند، که با توسل به آیات و احادیث مختلف، ازدواج موقت را، کاملاً حلال می دانند. و آن را یکی از مناسب ترین راههای پیشگیری از جرم و جنایت در جامعه می دانند. و با تکیه بر آیات قرآنی، در فکر اشاعه و صدور آن به سراسر جهان نیز می باشند.

در نظر برخی از علمای اهل تسنن، ازدواج موقت، گناهی کبیره و زنای رسمی به حساب می آید. در مقابل؛ اهل تشیع از آن به عنوان باقیات الصالحات و اجری بزرگ یاد می کنند. در این باره امام جعفر صادق به عنوای پیشوای شیعیان گفته است: هر مردی که به کار متعه پردازد و غسل خود را نیز به جا بیاورد، هر قطره منی که از وی خارج شده است، در روز قیامت تبدیل به هفتاد فرشته خواهد شد و برایش گواهی می دهند که این مرد از زمره مردان خدایی بوده است!⁷³³

از عالمی پرسیدند آیا کسی که متعانهجام دهد، تا چه میزان برای وی اعمال صالحه نگاشته می شود؟ در جواب گفته است: کسی که به خاطر رضای خدا و پیامبرش دست به امر متعه می زند، به اندازهی حروف و کلماتی که با آن زن صحبت می کند، اعمال صالحه شامل حالش می شود. زمانی را که شروع به معاشقه می کند خیرات وی افزون می گردد، و زمانی که با زن جماع می کند خداوند تمام گناهان وی را می بخشاید. زمانی که غسل خود را مباح می گرداند، به اندازهی موهای خیس بدنش، خداوند برکات بروی می باراند.⁷³⁴

سوی از جایگاه دین و حیلہ های شرعی، کلمه‌ی متعه در این تحقیق، که همانا عبارت از کام گرفتن و لذت بردن های جسمی و روحی مربوط به سکس است، تنها ارتباطی تنگاتنگ با امیال و آرزوهای جنسی مرد دارد و بس. متعه در اسلام، اگرچه معنای گوناگونی دارد، ولی مناسب ترین معنی که برای آن مد نظر است، عبارت از ارضای غرایز سرکش و شهوانی مرد مسلمان است. امیال شهوانی مرد، که به سبب حواس پنجگانه (بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی، لامسه) ایجاد می شود و مهمترین آنها تمایل به زبیبیهاست. مخصوصاً عشوه و ناز و اداهایی که باعث جوشش نیروی شهوانی می شوند. از اینرو برای ارضای نیازهای مؤمنان، متعه را به عنوان راه چاره‌ای مناسب، تشخیص داده‌اند.

لذت بردن از زن (متعۀ النساء)، یا کام گرفتن موقت (متعۀ المؤقتة)، یا خود ازدواج موقت (زواج المؤقت)، برای مدت زمانی معین و با مقدار پولی معین، و توافقی دو جانبه، برای یک ساعت، کمتر یا بیشتر، برای یک روز و یا یک هفته و یک ماه و یک سال و حتی بیشتر، در دین اسلام پدیده‌ای مشروع و حلال شمرده می شود. مهم این است که زن تن به این کار بدهد و مرد نیز اجرت وی را پردازد. کاتب وحی محمد، (ابی) به همراه ابن عباس و خلیفه‌ای هم چون علی بن ابیطالب معتقدند که: اگر عمر این کار را حرام نمی کرد، کسی به سراغ فساد جنسی نمی رفت. از روی همین گفته (لولا نهی عمر ما زنی الا شقی) کتابی بزرگ از طرف شیعیان چاپ شده است. از این رو مردم به گفتهی خلیفه عمر، وقتی نگذاشته و به صورت مخفیانه به متعه ادامه داده‌اند. از طرف دیگر محمد به هر دو خلیفه‌ی مسلمانان یعنی ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب

توصیه کرده بود که: عبدالله بن عباس (مشهور به ابن ام عبد) بهترین و عالمترین کسی است در مورد قرآن و اگر به شبهه یا سؤالی قرآنی برخورد کردید از وی پرسید.⁷³⁵ این عباس بهترین مفسر قرآن بوده است. او همیشه فتوا صادر می کرد که متعه حلال است. به خاطر فتاوی وی و بسیاری دیگر از علمای دین، بعد از خلافت عمر، متعه دوباره تجدید حیات یافته است و نهایتاً به پیدایش مجموعه‌ای از مذاهب انجامیده است.

بارزترین این مذاهب، مذهب شافعی است که به مثابه‌ی مذهبی افراط گرا، آن را تحریم کرده است. از دیگر سو مذهب اثنی عشر تشیع نیز، به مثابه‌ی مذهبی افراط گرا، آن را حلال کرده است. اکنون مسلمانان بر سر این دو راهی مانده‌اند. چرا که اهل تسنن آن را حرام کرده‌اند و اهل تشیع حکم به حلالیت آن می دهند. اهل تسنن عقیده دارند که: با وجود حلال بودن آن در یک مقطع زمانی، خلیفه عمر آن را حرام کرده است. قبلاً لازم بوده است و اکنون نیازی به آن نداریم. و ما (اهل تسنن)، با اجتهاد عمر عمل می کنیم.

اهل تشیع عقیده دارند که: عمر انسان است و انسان نیز قادر نیست که احکام قرآنی را باطل سازد. همان طور که در قرآن به صراحت اشاره شده است، ما (اهل تشیع)، بر سر احکام خدایی هستیم نه قوانین عمری.⁷³⁶

پدیده‌ای به نام متعه، به سان اخلاقی شرعی، اگر چه برای یک بار و یا یک روز و یا برای یک ساعت هم بوده باشد، در اسلام حلال بوده است. درست هماهنگ با فرهنگ دوران جاهلیت بوده است. اشاره‌ایست مستقیم، به نیروی شهوانی مردم شبه جزیره عربستان و در نهایت هتک حرمت و تحقیر زنان. خواننده‌ی گرامی می تواند دریابد که به هیچ وجه در این موضع جبهه گیری و نظر خود را، بر مذاهب تحمیل نکرده‌ایم. به عقیده‌ی اینجانب حلالیت یا تحریم این واقعیت، به هیچ وجه از هدفی که در پیش گرفته‌ایم نمی کاهد. پدیده‌ی فساد جنسی و حلال بودن تن فروشی در اسلام، اگر چه برای یک ساعت هم حلال بوده باشد، بدین معنی است که اسلام به تن فروشی اعتقاد داشته است. ازدواج موقت یا تن فروشی؛ مطابق آیه‌ی قرآنی، نشان می دهد که خدای مسلمانان به تن فروشی زنان، اعتقادی کامل دارد و در واقع روشنگر راه پر فراز و نشیب به استضعاف کشانیدن زنان است.

۷۳۵ - المسند أحمد بن حنبل المجلد الأول مسند أبي بكر الصديق.

۷۳۶ - مراجعه شود به تحقیق: خلیفات، قسم النکاح المتعّه.

لذت بردن و ارضای غریزه‌ی جنسی، بخشی از نیازهای هر جاندار است. انجام ازدواج موقت درست همانند تن فروشی هایت است که در فاحشه‌خانه‌های سراسر جهان جریان دارد. به طور خلاصه می‌توان گفت؛ اگر نیروی شهوانی فردی سرکشی کرد، و همسری نداشت یا به همسرش دسترسی نداشت، برای ارضای امیال جنسی خویش، راهی یکی از فاحشه‌خانه‌ها می‌شود تا بلکه با یکی از زنان تن فروش ساعاتی را بگذرانند. بعد از توافقی دو جانبه در مقابل گرفتن مقداری پول از طرف زن، شی‌ی را با وی همخوابگی می‌نماید، و مدتی را به کام گرفتن می‌گذرانند. بعد از اتمام کار، از طرف مرد، مبلغی اعانه به زن داده می‌شود و مرد به سوی زندگی عادی خویش باز می‌گردد. که شاید کارمند، کارگر، راننده یا بازاری باشد. زن نیز به دنبال تن فروشی خویش و منتظر کسی دیگر می‌ماند، که هر آن ممکن است سر برسد و در مقابل مقداری پول، هوس جنسی او را فرو نشاند. این سناریو مستقیماً در اسلام نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این دین آسمانی، مرد مسلمان جدای از مجاز بودن به داشتن چهار زن و تعداد نامحدودی کنیز، هر زمانی که شهوت بر اراده‌اش غالب آید، بسیار آسان زنی را یافته و نزد آخوند و یا طلبه‌ای در مسجد رفته، او را به عقد خود در آورده، و با وی ساعاتی را خوش بوده است. بعد از اتمام عمل جماع، مرد مسلمان، به زن اجرت پرداخته است و سپس هر یک به زندگی روزمره‌ی خویش بازگشته‌اند. مرد به زندگی عادی خویش که شاید در لباس کارمند، حقوق‌دان، طلبه یا روحانی مسجدی بوده باشد، به امام جماعت مسلمانان بودن و سر درس و وعظ خویش، بازگشته است. زن نیز برای انجام متعه‌ای مجدد رهسپار شده است. تا مسلمان بعدی چه کسی و برای چند شب خواهان وی باشد.

شاید این مسأله نزد پیروان شافعی مذهب، مسأله‌ای دور از نزاکت باشد و پیروان این مذهب باور نداشته باشند که آیاتی این چنین در قرآن وجود دارد. اما این مسأله ارتباطی با خواسته و یا آرزو و میزان آگاهی یا عدم آگاهی ما و نحوه‌ی اجتهاد مذاهب در این باره ندارد. همان متعه‌ای که در نزد "شافعیان" حرام است نزد "حنفیان" حلال است! نزد "مالکیان" حرام ولی نزد "اوزاعی" حلال است! این در حالیست که همه‌ی این مذاهب شاخه‌هایی از مذهب تسنن به حساب می‌آیند. یا این که نزد شیعیان اثنی عشر حلال است و صدها کتاب در این باره منتشر کرده‌اند و سرسختانه از آن جانبداری می‌کنند. در ایران، که قوانین آن، مستقیماً از شریعت و از مذهب تشیع نشأت گرفته است؛ به طور رسمی این نوع تن فروشی آزاد است. در نیمه‌ی اول قرن بیست، در میان مواد و تبصره‌های قوانین مملکتی، به آن اشاره شده است. برای مثال در سال‌های 1933،

1934، 1935 میلادی و ماده‌های 1075، 1076، 1077، 1095، 1096، 1097، 1098 را به آن اختصاص داده‌اند.⁷³⁷ و اکنون در زیر سایه‌ی حکومتی اسلامی (جمهوری اسلامی ایران) اهمیتی ویژه برای آن قائل شده‌اند.

تحریم ازدواج موقت به دست خلیفه‌عمر، شاید یکی از بهترین کارهای این انسان بوده باشد، که در طول خلافت و یا حتی در خلال عمر خویش انجام داده است. اما چگونگی پیدایش ایده‌ی تحریم، مربوط به بها دادن به ارزش‌ها و حقوق ابتدایی زنان نبوده است، بلکه صرفاً مشکلات اجتماعی ایده‌ی تحریم را در نزد عمر ایجاد کرده است. فرقه‌های شیعی، به خاطر کینه و رقابتی سیاسی و تاریخی که در میان خلیفه‌علی و خلیفه‌عمر بوده است، هیچ ارزشی برای این اجتهاد عمر قائل نیستند. جدای از اینها، با بهانه‌های شرعی سعی در توجیه کار خویش داشته، می‌گویند: عمر بشری بیش نیست و ازدواج موقت نیز حکمی الهیست. عمر حق ندارد در احکام الهی دخل و تصرف کند. که با توجه به اعتقادات دینی، حق با آنهاست.

تحریم متعه امری مثبت است. رقابت میان اهل تشیع و پیروان مذهب شافعی، که تأکید بر اجتهاد عمر دارند، در واقع رقابتیست دو جانبه ناشی از منافع سیاسی، نه منافع انسانی و اخلاقی. در اینجا میزان فکر و رشد عقلی انسانی هم چون عمر، از دانش خرافی آسمانی، بهتر و واضح تر و انسانی تر به نظر می‌رسد. دین اسلام که ادعای ابدی بودن احکام خود را دارد، نباید در مسائلی دخالت می‌کرد، که اطلاعاتی در آن باره ندارد. و دست کم می‌بایست بهتر از کسی هم چون خلیفه‌عمر، در مورد پدیده‌های طبیعی بحث می‌کرد و راه چاره‌ی مناسبی را پیشنهاد می‌کرد سازگار با هر زمان و مکانی.

باب پنجم

ضمیمه‌ی متعه

دستگاه‌های سیاسی پشت سر هم که بعد از خلافت عمر، قدرت را در دست گرفتند، و راه را برای ماندگاری و ادامه‌ی ازدواج موقت هموار کردند.

۷۳۷ - توفیق الفکیکی.. المتعه و اثرها فی الاصلاح الاجتماعی. مطبوعات النجاشی بالقاهرة (السنة مجهولة)

بالأخص در دولت عباسیان به شیوه‌ای گسترده و بدون هیچ مانع تحریم؛ اقدام به متعه می کردند. روایات در مورد وقایعی که برای اصحاب و مؤمنان مشهور تاریخ اسلام روی داده است، بسیار زیاد است. نقل شده است که در دوران طلایی خلیفه‌ی سوم، ولید بن عقبه بن ابی معیط والی شهر کوفه بوده است. او مردی شهوتران و باده‌گسار بوده است. از دمدمه‌های غروب تا پاسی از شب با کنیزانش مشغول سکس و شرابخواری بوده است. شب دیر هنگام به خواب رفته، حتی بسیار اتفاق افتاده است که تا سپیده‌دمان مجلس عیش و نوش را رها نکرده است. در یکی از سپیده‌دمان برای ادای نماز به عنوان امام جماعت، راهی مسجد می شود. اما می‌گساری های شب گذشته چنان در وجودش اثر کرده بود که به جای دو رکعت نماز صبح، سه رکعت خوانده و تازه سلام پایان نماز را هم فراموش کرده بود. در این حال نیم‌نگاهی به پشت سر خود انداخته خطاب به نمازگزاران می گوید: اگر دوست دارید، چهار رکعتی می خوانم. به علت این رسوایی علی ابن ابیطالب، به دستور خلیفه عثمان، چهل تازیانه به وی زده است.⁷³⁸

در شهر مکه مردی قریشی خانه خود را به محل فحشاء تبدیل کرده بود و مخفیانه مردان و زنان شهر را دور هم جمع می کرد. مردم به والی شهر شکایت برده او را از شهر بیرون راندند. او نیز در عرفات سکنی گزید. در آنجا نیز از این کار دست نکشید. روزها در مقابل دریافت دو درهم از هر نفر، مردان و زنان را بر الاغ خویش نشانده، آن‌ها را از مکه به عرفات می برد و پس از انجام عیش و عشرت به مکه باز می گردانید. چندین بار در روز این کار را انجام داده و از این طریق سود بیشتری می برد. مجدداً مردم از وی شکایت کردند. او را دستگیر می کنند و نزد والی می آورند. والی با حالتی عصبانی وی را خطاب قرار داده می گوید: تو را از جوار خانه‌ی خدا بیرون راندم. اکنون در کوهی مقدس خانهات را آباد ساخته‌ای و اشاعه‌ی فحشاء می دهی؟؟ او نیز در جواب می گوید: قربان دروغ می گویند. به من حسودی می برند. شاکیان صدایشان بلند شده می گویند: دلیل داریم. الاغش کاملاً به پیچ و خم راه وارد شده است. الاغ را ول کنید. اگر مستقیماً به خانه‌ی وی رفت، در این صورت ما درست گفته‌ایم. والی به این شیوه محاکمه راضی می شود و الاغ را ول می کنند. دست بر قضا الاغ مستقیماً به خانه‌ی آن مرد می رود. سپس والی دستور می دهد که وی را تازیانه بزنند. مرد نیز

۷۳۸ - در این منبع به تازیانه زدن وی، اشاره شده است: صحیح البخاری، کتاب فضائل الصحابة. باب: هجرة الحیثه. حدیث 3659

شروع به گریه و زاری می کند. والی می گوید: چرا گریه می کنی؟ در جواب می گوید: باور کنید به خاطر تنبیه، گریه نمی کنم، بلکه من از این ناراحتم که بعدها مردم عراق ما را تمسخر کرده با تشر می گویند که؛ مردم مکه از الاغ گواهی خواستند.⁷³⁹

امام اعظم مسلمانان، سیوطی، در مورد خلیفه اموی، (الولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان بن الحکم 125، 126هـ)، بحث کرده بعضی از ویژگی های وی را مورد بررسی قرار داده است. از جمله: جوانی خوش قیفه اما خلیفه ای فاسد، هم جنس باز و دختر باز بوده است. تا جایی که خیلی به آسانی به زنان تجاوز کرده، زن باباهای خود را عقد کرده حتی به خدا و قرآن کفر ورزیده است. سیوطی در یک جمله چنین می گوید:

وكان فاسقا شربيا للخمر منتها حرمت الله أراد الحج ليشرب فوق ظهر الكعبة.⁷⁴⁰

فاسق و شرابخوار بود. حدود حرام های الهی را شکسته و به منظور شراب خوردن بر بام کعبه، قصد انجام حج را داشته است.

از سرآغاز غروب تا سپیده دمان در حرامسرای این خلیفه بساط رقص و پایکوبی و شرب مشروبات و انجام سکس برپای بوده است. بسیار اتفاق افتاده که هر شب پنج ازدواج موقت انجام داده است.

در دوران خلافت عباسیان، کار به جایی رسیده بود که همان گونه که (د. سلیمان) نیز گفته است: اداره ی بسیاری از فاحشه خانه ها به عهده ی زنان، مخصوصاً دختران بوده است. هر شخص شناخته شده ای را می پذیرفتند و مهمانان تا سپیده دمان به شرب مشروبات و لذت جنسی مشغول بوده اند.⁷⁴¹ بسیاری از این سالن ها شهرتی عام داشتند. مانند سالن بستان صباح⁷⁴² باری، بنی، کلواذی، قطربل، طیر نباد، القفص.. و بسیاری دیگر.⁷⁴³

در این فاحشه خانه ها، تن فروشان، به نام ازدواج موقت، مشغول به سکس بوده اند و شخصیت های سرشناس شهر، هم چنین قضات مشهور دوران عباسی، (ابن قریعه، ابن

۷۳۹ - ابن قیم الجوزیه: أخبار النساء ص 235

740 - مراجعه شود به: جلال الدین السیوطی، تاریخ الخلفاء. در قسمت زندگی نامه ی این خلیفه.

۷۴۱ - حریتانی: د. سلیمان الحریتانی، الخمره. دار الحصاد للنشر - سوریه، دمشق. طبعه 1996 ص

82 و 81

۷۴۲ - منبع قبلی، ص 108

۷۴۳ - منبع قبلی، ص ل 109

معروف، التبوخی)،⁷⁴⁴ سردمدار این نوع فساد بودند. زنان نیز نقش اساسی در شرب مشروبات و سکس بازی ها داشته‌اند. کتاب (کتاب الاغانی) از زنی به نام (ام حکیم)، همسر خلیفه هشام بن عبدالملک، سخن به میان آورده است. این زن چنان به نوشیدن مشروبات الکلی عادت کرده بود که احساس می کرد بدون مشروبات، زندگی برایش غیر ممکن است. با خنیاگری و نوشیدن مشروبات در جام های زرین و در اندازه های بزرگ، شب را به صبح می رسانید. وزن طلای به کار رفته در آن جام، هشتاد مثقال بوده و به اندازه ای این جام مشهور شده بود که بعد از مرگ شوهرش، خلیفه ی بعدی (ولید بن یزید) افتخار می کرد که در این جام شراب می نوشد.⁷⁴⁵

هارون الرشید نیز یکی از شرابخواران و زنباره های محیرالعقول دوران خویش بوده است. تا جایی که، شهرتی برای خود به هم رسانیده بود. (د. شوقی ضیف) در کتاب نایاب خویش از قول ابن خلدون در باره ی وی می نویسد: ابن خلدون برای شرعیت بخشیدن به مشروب خواری و سکسبازی های هارون الرشید می گوید: "هارون الرشید این کارها را از روی فتاوی و مذاهب موجود در عراق، انجام داده است."

این کلام (ابن خلدون) جای بسی شگفتی است. نباید مانند وی گول خورده کارهای هارون الرشید و یار رشیدها و خلیفه های دیگر را، این چنین توجیه کنیم و بگوییم آنها روزانه صدها نماز به جایی آورده‌اند و هر سال فریضه ی حج تمتع و عمره را ادا کرده‌اند. بلکه باید واقعیت زندگی آن ها و خوشگذرانی و عیش و نوش های آنها را پرده پوشی نکنیم و با جرأت بگوییم که مردانی شهوتران بوده‌اند. هم چنان که "خلیفه امین" مرکز خلافت خود را به منزلگه رقص و پایکوبی و شرب مشروبات اختصاص داده بود تا جایی که، کاخ وی به جای مرکز خلافت، به نام کاخ شب های نزهت مشهور شده بود.⁷⁴⁶

پایان سخن

سکس و غریزه ی جنسی و تمایزات جنسیتی، پدیده هایی ساخته ی دست طبیعت هستند. اما محرکات جنسی برای انجام شهوترانی و مشکلات ناشی از آن و نیز ارتباطات جنسی و آداب اجتماعی آن پدیده هایی تاریخی هستند. ادیان به طور عام، به

۷۴۴ - منبع قبلی، ص ل 91

۷۴۵ - اصفهانی: ابو فرح الاصفهانی، کتاب الاغانی. ط 1974 م 3 ص 347-351

۷۴۶ - ضیف: د. شوقی ضیف، العصر العباسی الاول، ط 1995 بیروت، لبنان. ص 225.

روش های گوناگون از این پدیده‌ها سخن به میان آورده‌اند و دیدگاه‌هایی را ارائه داده‌اند. در مقایسه با دیگر ادیان، دین اسلام بیشترین دخالت را در این زمینه‌ها، اعمال کرده است. به گونه‌ای در این امور دخیل شده است که مشکلات عدیده‌ای برای خود دین و پیروان آن به وجود آورده است.

مراحل تاریخی خاورمیانه و آداب و فرهنگ شبه جزیره‌ی عربستان، که اسلام در آن ظهور کرده است، بر نحوه‌ی رشد و اشاعه‌ی دین و تبدیل این پدیده‌ها به مشکلاتی که اکنون در بطن جامعه‌ی اسلامی خودنمایی می‌کنند؛ تأثیر مستقیمی از خود بر جای گذاشته است. قوانینی که نشأت گرفته از اسلام هستند، درست به مشکلاتی بر می‌گردد که آن زمان مردم با آن دست به گریبان بودند. اسلام مدت 23 سال در شبه جزیره‌ی عربستان ادامه‌ی حیات داد. فرهنگ، احکام، آداب و رسوم، شرایط اقتصادی، نگرش به آینده و فاصله‌ی طبقاتی موجود در این دین، با اندک تغییراتی قسمت اعظم قوانین اسلامی را تشکیل دادند.

به سبب این که محمد از محیط بیرون از شبه جزیره‌ی عربستان آگاهی نداشت و سفری برون مرزی انجام نداد، غیر از آداب و فرهنگ جامعه‌ی خویش، نتوانست احکامی را در قرآن وضع نماید که با آداب شبه جزیره‌ی عربستان هماهنگ نباشد. اگر به فرض مثال، سفری هر چند کوتاه به خارج از شبه جزیره‌ی عربستان می‌کرد و از نزدیک با مدنیت مناطق دیگر آشنا می‌شد، شاید به صورت اتفاقی هم بوده باشد، تغییری در ساختار این دین به وجود می‌آورد. اما همان طور که می‌بینیم، بسیاری از قوانین اسلام محصول فرهنگ و آداب و رسوم قبایل مکه و مدینه، و خواسته‌های ناشی از عقلیت مردم عشایر بوده است.

محتوای این دین وابسته به مجموعه‌ای از مشکلات منطقه‌ای مشخص است. از بارزترین آداب مرسوم در آن منطقه، می‌توان به جنگ و خونریزی برای جمع آوری غنایم، به دست گرفتن قدرت، تجارت صرفاً برای انباشته کردن ثروت، سرکوب زنان به خاطر ارضای غرایز جنسی و سرانجام ماندگاری عقلیت مرد سالارانه اشاره کرد. اسلام بیشترین احکام خود را به حاکمیت، اقتصاد و طبقه‌بندی اجتماعی اختصاص داده است. صدها آیه و حدیث محمدی بر اساس این ارکان سه‌گانه استوارند. و مطابق اعتقادات مسلمانان، لایتنیر هستند. قانونی که قابل تغییر نباشد، توان پرداختن به مشکلات نوظهور و حل و فصل آنها را ندارد. در نتیجه خود آن قانون باعث و بانی بیشترین مشکل خواهد شد. متناسب نبودن قانون با شرایط روز، مشکلات عدیده‌ای را ایجاد خواهد کرد. این مشکلات به تدریج بزرگ و بزرگ تر شده و از کنترل خارج می‌شوند. و این حکایت

اسلام است.

یکی از مشکلات اساسی دین اسلام، جدای از رفع نکردن مشکلات بنیادین دولت و نحوه حکمرانی و ثنوری های اجبار و اختیار و مسأله‌ی طبقاتی جامعه و غیره؛ چاره نکردن مسأله‌ی سکس و سرکوب زنان است. ایمان آوردن به اسلام مساویست با ایمان به جنگ و خونریزی و رسیدن به قدرت مردسالارانه. به نام غزا، که راهی برای رسیدن به قدرت و انباشته کردن سرمایه‌ی مرد می باشد، سرزمین های دیگری را به تصرف در آورده‌اند و تاریخ را با منجلابی از خون آغشته‌اند. از روزی که قدرت را به دست گرفته‌اند هم چنان در تاخت و تاز و جنگ افروزی بوده‌اند. استثمار جنسی و سرکوب زنان، همواره راهی مناسب برای به خدمت گرفتن آنان و ارضای غرایز جنسی مرد بوده است. تا جایی که این امر به یکی از قوانین بارز این دین درآمده است تا مرد همیشه در حال آماده باش و ادای فریضه‌ی جهاد باشد.

کاملاً روشن شد که اسلام همیشه دیدگاهی سرکوبگرانه نسبت به زنان داشته است. عدم شناخت صحیح از سکس و زن به طور کلی به عنوان پدیده و یا موجودی طبیعی، باعث شده است که صدها هزار زن را به خاطر سکس و پایمال کردن حقوق ابتدایشان به خاک و خون کشیده‌اند. حتی آگاهی نادرستی نسبت به وقایع گذشته‌ی خویش داشته‌اند و قسمت زیادی از رویدادها را تحریف نموده‌اند.⁷⁴⁷

عقلیت و روان مردان مسلمان طوری بار آمده است که همواره در فکر کسب قدرت و ثروت و ارضای امیال سرکش جنسی خود باشند و برای دستیابی به آن‌ها، جنگ و خونریزی را سرلوحه‌ی کارهای خویش قرار دهند. از طرف دیگر مسلمانان عقیده دارند که؛ دین اسلام مختص به تمام بشریت است و تا ابد بایستی پا بر جا بماند:

مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.⁷⁴⁸

مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.⁷⁴⁹

مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.⁷⁵⁰

747 - داستان هایی همانند داستان ابراهیم، سلیمان، لوت و غیره که در قرآن آمده‌اند؛ از دیگر ادیان، مخصوصاً از تورات اخذ شده‌اند. محمد در طی این اخذ کردن ها بسیاری از وقایع را دستکاری کرده است. برای اطمینان می توانید یکی از این داستان ها را، با کتاب تورات مقایسه نمایید.

748 - المائدة 44

749 - المائدة 45

750 - المائدة 47

هر کس مطابق احکامی که خداوند نازل کرده است، عمل نکند، کافر و ستمگر و فاسق است.

در این دین ارزش و ارج زنان، مساوی با مردان نیست. در آداب آن روزگاران و دین و منطق محمد شایسته نبوده است که این دو جنس، از حقوق مساوی برخوردار باشند. چون که این همترازی را دلیلی بر عدم موفقیت دین خویش می دانسته است. علمای اسلامی از بازگو کردن این حقیقت شرمسارند و با خود و دیگر مردمان راستگو نیستند زیرا این دین با هرم سه گانه‌ی قدرت، ثروت، سکس و فرهنگ غالب بر آن‌ها، به زندگی بشریت نظر دارد. در ذهنیت قدرت گرایانه‌اشان، قدرت و قادر همان بازوانیست که جنگاور و قاتل هستند. ثروت از دستاوردهای جنگ است. در نتیجه قوایی برای جنگ، کسب ثروت و بازرگانی لازم است. این نوع قدرت و بازوان نزد مرد است، نه زن. جنگجویان مرد هستند نه زن. ارضای غریزه‌ی جنسی را نیز مختص به مرد می دانند نه به زن. برای این که این بازوان همیشه در آماده باش کامل باشند و از منافع دینی به خوبی محافظت کنند، لازم است تمامی مخلوقات خداوند در خدمت مرد باشند. زن توانایی این نوع کارها را ندارد و در نتیجه باید سر به زیر و فرمانبردار اوامر مرد باشد. اولین وظیفه‌ی آن‌ها در مقابل مردان این است که بدون هیچ گونه اعتراضی اوامر او را به طور کامل اجرا کنند. غیر از اینکه وسیله‌ای محسوب می شوند برای ارضای نیازهای جنسی مرد، کارگاه مناسبی برای تولید و ازدیاد جمعیت و پرورش بچه نیز محسوب می شوند. این نوع دیدگاه در اسلام، بنیادی لایتغیر دارد. و آیه یا حدیثی در اسلام مکتوب نشده است که خلاف این را ثابت کند.

در اسلام زن حق ندارد که در پی لذت بردن و ارضای امیال جنسی خویش باشد. اما مرد با یک عقد نکاح، و پرداخت مهریه، فرج زن را به طور کامل خریداری می نماید. تا زمانی که توانایی انجام اعمال سکسی و ارضای نیازهای جنسی مرد را داشته باشد، از وی بهره می گیرد. اگر مرد اراده کرد می تواند دو یا سه و یا ده ها کنیز را به همان ترتیب خریداری کند و از آن‌ها بهره‌برداری نماید. در اسلام قیمت زنان متفاوت هستند. ارزان ترینشان همان کسانی هستند که خدایشان آن‌ها را نازیبا و یا در اوج فقر، خلق کرده است. حتی اجرت لذت گرفتن از آن‌ها پایین ترین قیمت است. گرانترین آن‌ها، زنانی هستند که زیبا رخ یا از میان طایفه‌ای نامدار و حاکم و یا از میان سرمایه‌داران هستند. از دیدگاه مردان خدایی، جسم زنان با همدیگر متفاوتند و مهریه‌ی آن‌ها از یک انگشتر آهنین شروع می شود تا به یک طویله، یک اسب، یک شتر، یک مثنال طلا و حتی یک کاروان با کالاهایی تجاری و صدها شتر یا صدها

سکه‌ی طلا می‌رسد. پول و کالاهای بازرگانی تنها اختصاص به پدر یا سرپرست زنان دارد. زنان حق ندارند در این معامله و بازرگانی انسانی، اعتراضی داشته باشند. بسیار اتفاق افتاده است که به منظور فرو نشانیدن آتش میان دو طایفه، زن به عنوان خون بها تقدیم دیگر مردان مسلمان شده است. به کرات در میان مردان مسلمان به خاطر مسئله‌ای روزمره و معمولی، دعوایی روی داده است. شخصی در آن میان کشته شده و این فرج زن بوده است که به عنوان خفه کن آتش جنگ نقش اساسی را بازی کرده است. همان هفت سانتی متر از گوشت بدن زن، همان شرف و ناموسی که به مثابه‌ی یک هدیه گران بها، برای به پا نشدن خون‌هایی دیگر، تقدیم به دیگر مردان شده است. هر مرد مسلمان می‌تواند تک تک و گروه گروه از زنان را خرید و فروش کند. مکانی مناسب به این کار اختصاص دهد و سود ببرد. در کشور عربستان سعودی به نام ازدواج مسیار، در مصر به نام ازدواج عرفی و در ایران به نام ازدواج موقت، عملاً زنان در دام تن فروشی‌های شرعی گرفتار آمده‌اند. این گونه رفتار و کردار، به خاطر این که خود مرد آن را سرپرستی و هدایت می‌کند، در دین اسلام حلال هستند. مرد هر کاری را که اراده کند، می‌تواند انجام دهد. به شرطی که اولاً خود وی سرپرستی آن کار را به عهده داشته باشد. ثانیاً سودی مادی به نام اجرت عمل در آن وجود داشته باشد. چون که از روز ازل این مرد بوده است که قانونگذار بوده است. و اوست که ارزش کمر به پایین زنان را می‌داند نه خود زنان. هر نوع تغییر و تحولاتی که در منزل صورت گیرد، بایستی مرد از آن اطلاع داشته باشد و با رضایت وی انجام بگیرد. و حرف آخر را خلیفه الله یعنی مرد می‌زند نه زن.

زمانی که زن احساس وجود کند و در مقابل این فرهنگ خفته در عشیره‌گرایی قیام کند، قیام او در قرآن به نام رم کردن و یا طغیان قلمداد می‌شود و با تهدید و تنبیه روبرو خواهد شد.^{۷۵۱} سرپرستی زن به وسیله‌ی خودش، نهی شده و حرام است. اینکه سرپرستی خود را به عهده گیرد، به میل خود سکس کند، یا به خواست خود ازدواج کند، اجرت عمل بگیرد یا نه.. در اسلام حرام شده است. شرف و ناموس مردان قبول ندارد که زن آزاد باشد و کنترل پایین تنه آنها، به دست خود دختر، مادر یا خواهرش باشد. آزادی زن در تفکر عشیره‌ای و قانون خدا و پیامبرش غیر ممکن و غیر قابل قبول است. هر زنی که از این دایره خارج شد بی شرف و بی ناموس به حساب می‌آید. هر زنی که این قوانین را قبول کرد، پرهیزگاری وفادار و فرمانبرداری ستوده‌برای خدا و پیامبرش است.

او را به بهشت برین تخیلی شاد خواهند کرد.

مرد با جرأت و افتخار و سربلندی هر چه تمامتر از ارتباطات جنسی خود با دیگر زنان، سخن به میان می آورد. و زنان باج سنگین شهامت چنین مردانی را متحمل می شوند. مورد اهانت قرار می گیرند. تحقیر می شوند. علمای دین اسلام به نام شرف و ناموس، دختر و همسر و مادر و یا خواهر خویش را به قتل می رسانند تا به دیگران نشان دهند که صاحب شرف و ناموس هستند. به تعبیر دیگر، برای محافظت از شرف دین اسلام، زنان را قربانی قتل ناموسی می کنند. ترقی و آزادی زن مایه‌ی هراس مرد است. و تصور آزادی زن را مایه‌ی ننگ و حقارت و بی شرفی می دانند. هر کدام از این‌ها موجب از دست رفتن قدرت، شهامت و عقلیت مردسالارانه است. پس مرد سعی می کند که آخرین تصمیمات هم چنان از طرف مرد صادر شود تا بتواند از شرف خویش محافظتی همه جانبه به عمل آورد. و همیشه در این تلاش است که شرفش، که در لای پاهای زن جا خوش کرده است، از دست برود. اگر مسلمانی دید که مردی با یکی از زنان نزدیک به وی مشغول سکس است، سینه‌های او را می فشارد، از وی لب می گیرد، سخنان عاشقانه با هم مبادله می کنند یا نامه نگاری می کنند، مستقیماً و بدون هیچ تردیدی زن را می کشد. در قوانین ممالک اسلامی اگر مردی به بهانه‌ی شرف و ناموس، زنی از میان نزدیکان خود را به قتل برساند، به چشم یک قاتل به وی نگریسته نمی شود! حتی مجازاتی را هم برایش در نظر نگرفته‌اند. بلکه به عنوان مردی با شهامت و باغیرت قلمداد می شود که توانسته است لکه‌ی ننگینی را از پیشانی اسلام پاک کند. شرفی که خدا به مرد مسلمان عطا کرده است؛ در میان مادر و خواهر و زن و دختر مسلمانان تقسیم شده است. به عقیده‌ی مسلمانان، مکان قرار گرفتن این شرف نیز، در زیر ناف و میان کشاله‌های ران قرار دارد. طول آن از پنج تا نه سانتی متر می رسد. می بایست مردان مسلمان در زمان مکتوب نمودن وحی پیامبران از وی می پرسیدند: اگر مسلمانی مادر، خواهر، زن و یا دختر نداشت، شرف وی در کجاست و چگونه آن را بیابد؟!

جای بسی شگفتی است که مسلمانان به طور کلی و زنان بالأخص، دین و تاریخ ظهور دیشان را مورد مطالعه قرار نمی دهند و مستقیماً مقلد و حلقه به گوش عمامه به سرهای مساجد و تکایا می شوند. اگر زنان خود بدون هیچ واسطه‌ای منابع مورد اعتماد اسلامی را مطالعه کنند، و بدون دخالت آخوندها و عالمان دین، در آن‌ها کنکاش نمایند؛ بدون شک از نحوه‌ی تفکر و ذهنیت قبلیشان نسبت به دین و قوانین چندش آور و مجریان آن نیز، اظهار تنفر و انزجار می نمایند.

این نوع ادراکات غلط اسلام نسبت به زنان، یکی از ثمرات تلخیص است که از فرهنگ عشایری شبه جزیره عربستان برای دیگر جوامع بر جای مانده است. حجاب را برایشان اجباری کرده‌اند. حق طلاق را به دست مردانشان داده‌اند. آنها را به دام محلل می‌اندازند. هوودار می‌شوند. به آنها دروغ گفته می‌شود. اگر شوهرانشان را ارضای جنسی نکنند، فرشتگان آن‌ها را نفرین می‌کنند، اگر مردانشان از آنها راضی نبوده و آنها را نبخشند، بعد از مرگ بهشت را نمی‌بینند. در صورت عدم رضایت و آگاهی شوهر، نباید از خانه بیرون روند. حتی نمی‌توانند بدون اجازه مرد روزه بگیرند. اگر بیرون رفته یا خود را معطر سازند، زناکارند. اگر در جایی مسئولیتی به آنان سپرده شود، خود به خود اتفاقات ناگوار روی می‌دهد! به اراده‌ی خود نمی‌تواند شوهر کنند و عقد آنها باطل است. بزرگترین فتنه‌انگیزهای زمین هستند. مایه‌ی حقارت و سرافکندگی مرد به حساب می‌آیند. از دنده‌ی چپ مرد خلق شده‌اند. برای لذت دادن به مرد خلق شده‌اند. کشتزار مردان هستند به هر طریق ممکن. از جلو یا از عقب باید دل شوهرانسان را به دست بیاورند. در ارث بردن نصف مرد سهم دارند. در مرتبه‌ای پایین تر از مردان قرار دارند. ناقص العقلند. ناقص الدینند. ختنه می‌شوند. کسانی از میان آن‌ها که ختنی هستند یا این که رفتاری مردانه دارند، از شهر بیرون رانده می‌شوند. در هر جنگی که اسیر شوند، کنیز محسوب شده و برای مالکانشان حلال است که با آنها همخوابگی کنند. به خاطر بوسه، صد ضربه شلاق و به خاطر سکس، سنگسار می‌شوند. حتی اگر مدفوعات مردشان را لیس بزنند هنوز حق مردشان را اداء نکرده‌اند. در آخرت نیز کمترین حق ممکن برایشان در نظر گرفته شده است و نزد شوهران سابق خود باز گردانده می‌شوند. اگر این قوانین را قبول نداشتند، زمین به غیر زمین تبدیل می‌شود و قیامت روی می‌دهد. این‌ها حقوق اولیه‌ی زن در دین اسلام هستند.

متون اسلامی منعکس کننده‌ی آن ابعاد اجتماعی و ایدئولوژیکی هستند که همواره سعی در برتر نشان دادن جایگاه و منزلت مردان دارند. این تقدسی که در اسلام به مرد بخشیده شده است از رقابت‌های طبقاتی و قبیله‌ای شبه جزیره عربستان نشأت گرفته است. در قوانین جوامع دمکرات و متمدن، میان مرد مؤمنی که بدون رضایت دخترش او را شوهر می‌دهد و قواد بی دینی که زنان را برای لذت دادن به مردان، مهیا می‌کنند؛ هیچ گونه تفاوتی وجود ندارد. چراکه هر دو پول و اعانه دریافت می‌کنند. هر دوی آن‌ها به منظور گرفتن مقداری پول دست به چنین کارهایی می‌زنند. نقطه اشتراک این دو، در به دست آوردن سود و بهره‌ای مادی است. و تنها در ارزش گذاری و قیمت آن‌ها با همدیگر تفاوت دارند. در هر دو مورد، مرد تصمیم گیرنده‌ی

اصلی و نهایی است و زن وسیله فرونشاندن نیروی شهوانی محسوب می شود. شناساندن اسلام آنگونه که هست و مقایسه‌ی آن با عقل و منطق امروزی و بررسی متون اسلامی به دور از اعمال نظر مترجمان و مفسران دینی، تنها راه نجات از این فرهنگ عشیره‌گرایانه است. هر زمان که فرد یا تمامی افراد جامعه بدون هیچ واسطه‌ای بتوانند متون واقعی اسلام را تفسیر نمایند؛ زودتر و بهتر از هر جامعه‌ی دیگری از شر این فرهنگ کلاسیک و فرسوده‌رهایی می‌یابند. همان طور که سیستم‌های عقلائی زندگی حقیقی بیان می‌کنند: زن بخش مهمی از جامعه در گذشته و آینده محسوب می‌شود. آینده‌ی روشن زن، سرنوشت روشن تمامی بشریت است.

لازم است با بیانی ساده از اسلام سخن به میان آوریم. بخش بزرگی از پیروان اسلام نه‌از راه تحقیق و تفحص در دین، بلکه به شیوه‌ای تقلیدی صرف از اجدادشان، که از طریق آداب و رسوم و فرهنگ حاکم به ارث برده‌اند، به این دین گرویده‌اند. یا این که در همان دوران کودکی طوری بار آمده‌اند که مغزشان مالا مال از خرافات‌های مقدس گردد. هم چنین زبانی کارا لازم است تا جامعه‌ای این چنین خفته در خفقان را بیدار کرد. باید با هم غل و زنجیرهایی را، که نیروی تفکر عوام الناس را مختل کرده‌اند، پاره کنیم. دروازه‌هایی را بشکنند که دید ساده‌لوحان نسبت به زندگی و گردون و سرنوشت را این چنین تلخ و بی‌معنی کرده است، بشکنیم. عقلیت‌های دگم و بسته را، که ناآگاهانه و با دید مطلق‌گرایانه به گفتارها و قوانین دینی می‌نگرند، بیدار سازیم. دینی هم چون اسلام، اگر روزگاری توانسته است مایه‌ی اتحاد طوایف گسسته‌ی شبه جزیره‌ی عربستان و ایجاد دگرگونی اندکی در زندگی آشفته‌ی آن منطقه باشد، اکنون تنها وسیله‌ای شده است برای آشفتنگی و ترس و رعب و ویرانگری و کشتن و تأکید دوباره بر لزوم تضاد طبقاتی. زمان آن رسیده است که ادراکات ارتجاعی و تخیلی مؤمنان اسلامی را به واقع بینی علمی تبدیل نماییم.

به نظر اینجانب سه راه وجود دارد که می‌توان دین اسلام را به وسیله‌ی آن منقرض کرد: اول این که خود این دین سرشار از خرافات و اشتباهات عظیم عددی و تاریخی و دستور زبانی و تناقض‌گویی‌های فاحش و تضاد طبقاتی است. می‌توان متون این دین را همان طور که وجود دارد به زبان‌های دیگر ترجمه کنیم. و برای انتشار آن اقدام کنیم. تا جوامع مختلف به شیوه‌ای ملموس با ماهیت این دین آشنا شوند. دوم اینکه: می‌توان با استفاده از علم و تکنولوژی، نظریات اسلام را منکوب کرد. این امر از بهترین راه‌هاست برای انهدام خرافات.

سومین راه: روش بکارگیری قدرت است. قدرت می تواند در اندک زمان ممکن، دین را به منشأ اصلی خویش یعنی به غارها بازگرداند. عقل و علم و قدرت در کنار هم، سه رکن اساسی و خمیر مایه‌ی اصلی تغییر در جوامع دینی هستند.

مسلمانان در ساحت اخلاق و ادبیات اسلامی

جوایه‌ای به مؤسسه‌ی “تیشک” و تمامی بنیادگرایان اسلامی

اگر متون بنیادی اسلام، دارای رویکردی علمی و رویه‌ای شناختی می بودند. بی شک به تحقیر و ترور و سر بریدن مخالفان اسلام متوسل نمی شدند، تاریخ ثابت کرده است که این دین نه تنها دچار اضمحلال و شکست اجتماعی شده است، بلکه به نوعی نیز دچار از هم پاشیدگی فکری و فلسفی شده تا جایی که منجر به از هم پاشیدگی اخلاقی نیز شده است.

باب اول

اواخر سال 2005 میلادی چاپ اول این کتاب منتشر شد و از سوی بنیادگرایان اسلامی، به بهانه‌های واهی هم چون تحقیر اسلام، با واکنشهای خشونتباری مواجه شد. آن‌ها مثل همیشه، بجای دیالوگ و گفتگوی منطقی، باز هم به برکشیدن شمشیرهای پوسیده‌ی خویش متوسل شدند. حزب “اتحاد اسلامی”، که در کردستان زیر سلطه‌ی عراق فعالیت دارد، یکی از اولین گروه‌هایی بود که آتش این خشونت را شعله‌ور ساخت. “جمعیت اسلامی” و “حرکت اسلامی” نیز، به عنوان دو حزب فعال در کردستان، دستی در آتش افروزی داشتند. هیچ کدام از این گروه‌ها از جوسازی و خشونت دریغ نکردند. در مدت یک ماه و اندی، غیر از شهرهای کوچک، در شهرهای بزرگی هم چون سلیمانیه و هولیر (ارییل)؛ بارها تظاهرات راه انداختند. تا جایی که خبر آن به رسانه‌های خارجی نیز درز کرد. این امر موجب افزایش سرسام آور خوانندگان این کتاب شد. به طوری که در مدت سه ماه چندین بار تجدید چاپ شده و به چاپ پنجم رسید.

چنین خشونت‌هایی؛ نارضایتی جهانی را به دنبال داشت. از چین و ژاپن گرفته تا

امریکا و کانادا، تمامی آزادیخواهان و انجمن های گوناگون اعلام انزجار خود را از وقوع چنین خشونت هایی اعلام کردند. ایالت متحده آمریکا در طرح دیدگاه های خود، گزارشی مفصل در این رابطه را به هفده زبان زنده دنیا منتشر کرد. هم چنین خانم کندالیزا رایس، وزیر امور خارجه ی وقت آمریکا، سخنانی در این مورد ایراد کرد.



کندالیزا رایس، وزیر امور خارجه ی وقت آمریکا، پس از راهپیمایی های مسلمانان سلیمانی و هوئیر علیه آزادی بیان، در گزارش ماهانه خود در ماه مارس سال 2006 در مورد راهپیمایی ها و نویسنده ی کتاب در پاراگرافی بدین گونه اعلام موضع کرده است: "فعالیت در زمینه ی زنان، مخصوصاً در خاورمیانه، احتیاج به شجاع مسلکان دارد. آمریکا بایستی در سراسر جهان، و در هر شرایطی، به چنین مردان و زنان نستوه؛ که شجاعانه در راه رسیدن به آزادی گام بر می دارند، یاری برساند!"

اگر چه در فستیوال وزارت فرهنگ در سال 2005، که اختصاص به چهار پارچه ی کردستان داشت، مقام دوم تحقیقات به این کتاب رسید؛ اما در میان نخبگان، نویسنده ی چنان نامدار نبودم که این کتاب چنین شهرت جهانی یابد. اشتباه اسلامگرایان باعث شد که این کتاب به شیوه ی دو جانبه شهره خاص و عام گردد. به این ترتیب به نویسنده ی جهانی تبدیل شدم و کتاب نیز بعد از بازنگری های مکرر به زبان های دیگری نیز ترجمه شد. (اکنون ترجمه فارسی آن در دست شماست.) در کشوری که در آن ساکن هستم، اخبار فعالیت هایم را در روزنامه ها منتشر می کنند. اگر کسی بخواهد در موتور جستجوی

(google) به دنبال نام(Mariwan Halabjaee)^{۷۵۲} گشتی بزند، صدها مطلب را خواهد یافت که به زبان های مختلف دنیا روی شبکه اینترنت قرار گرفته است. در میان این رویدادها چیزی که بیشتر از هر چیز توجه مرا جلب کرد، اعلام پشتیبانی ها و ارزشی بود که، در داخل و خارج کردستان؛ برای آزادی بیان قائل شدند. در اینجا لازم است از زحمات بی شائبه شاعر بزرگ و نامدار کرد، "شیرکو بیکس" و هم چنین آقایان "زمانکو عزیز" در شهر سلیمانیه، "ریوار عارف"، مسوول فدراسیون پناهندگان عراقی در فنلاند و نیز از رسانه‌هایی هم چون رادیو "هاویشتی" در کشور سوئد، کمال تشکر خود را ابراز دارم که به عنوان اولین شخصیت ها و اولین گروه‌های بزرگ و قابل توجهی بودند که با من در تماس بودند و پشتیبانی خود را از کارهایم اعلام کردند. چندین کمپین امضاء و پشتیبانی انجام شد که در این میان می توان به سایت های "هاویشتی"، "کوردستان نت"، "ده‌نگه‌کان"، "رزگار"، "هوزان محمود"، گروه‌های "کفری" و "کلار" و "رانیه" و "قلادزی(قلعه‌دیزه)"، "حلبچه"، "در بندرخان" و اتاق های دیالوگ و پالتاک اشاره کرد.^{۷۵۳}

"ملا بختیار" و "محمود سنگاوی" نیز سه بار مرا از سربریدن حتمی نجات دادند. پس از رهایی، آزادیخواهان گُرد در کردستان مرا در آغوش گرفتند و کشوری اروپایی نیز اقامت مرا پذیرفت. هم چنین مورد لطف شخصیت‌های دمکرات در میان احزاب "دمکرات کردستان عراق" و "اتحاد میهنی کردستان عراق" قرار گرفتم. اما بدون اجازه خود آن ها نمی توانم از ایشان اسمی به میان آورم.^{۷۵۴} همگی یک صدا و مصمم، نگذاشتند به سرنوشت "عبدالخالق معروف"، نویسنده‌نامی کرد که سرش را بریدند، دچار شوم. در تاریخ کردستان اولین بار بود که بنیادگرایان اسلامی در مقابل چنین نوشته‌هایی قرار می گرفتند. هم چنین اولین بار بود که آزادیخواهان این گونه در مقابل بنیادگرایان اسلامی مقاومت نشان دادند. تا جایی که این مقاومت به فرهنگی ماندگار تبدیل شد. و این جواب دندان شکنی بود به تمامی اسلامگرایان، تا دگر باره نتوانند با توسل به خشونت مانع پروسه دمکراتیزه کردن جامعه شوند. اکنون که نهال مدرنیزاسیون در جامعه سر

Mariwan halabjaee, (halabjai, halabjai) - 752

753 - با عرض پوزش از کسانی که اسم آنها هنوز به دستم نرسیده است. همان کسانی که مسبب شکوفا شدن این جنبش شدند. امیدوارم در چاپ های آتی این خلاء را پر کنم.

754 - به سبب ترجمه این کتاب به زبانهای انگلیسی، نروژی و عربی، جمعی از صاحبان قلم، همچون عباس عبدالله، ع-ع و ا-ب از سوی اسلامگرایان افراطی، مورد تهدید جدی قرار گرفتند.

برآورده است، لبه‌های تیز شمشیر دیگر قادر به ترسانیدن این نهال نمی باشد. خلاصه اینکه، به آن‌ها فهمانیدند که از این به بعد اجازه ندارند به ترورهایی هم چون مورد "عبدالخالق معروف" دست بزنند.

اسلامگرایان، از نوع برخوردی که با این کتاب داشتند، پشیمان شده خود را با این استدلال قانع کردند که چنین کتابی از نویسنده‌ای چون مریوان (من)، نادان، ناشی و ناآگاه به زبان عربی، در خور چنین واکنش‌هایی نبود. زمانی که مطمئن شدند که با خشونت، تهدید و ارباب‌کاری از پیش نمی‌برند، به سلاح تهمت و توهین متوسل شدند. گویا که من نادان، دزد، دروغگو، بی‌ناموس، دیوانه و حيله‌گر هستم. مثلاً به خاطر بدست آوردن چندرغازی دست به چنین کاری زده‌ام. و عامل اصلی و پشت پرده تشویق من برای نوشتن چنین کتابی "ملا بختیار" و موسسه‌ی نشر علوم هستند. بعدها ادعا کردند که برای حفظ تعادل قدرت و ایجاد سیاستی دو جانبه، حزب دمکرات کردستان عراق نویسنده را به انجام چنین تحقیقی وادار کرده است. در ادامه تبلیغات و جنگ روانی از هیچ ادعایی دریغ نکردند. صدایی ضبط شده از شخصیتی شناخته شده در دست دارم که می‌گوید: (پشیمانم از خشونت‌هایم. اگر او را می‌کشیم بهتر از این جنگ تبلیغاتی بود).

به این ترتیب عکس‌العمل‌های دندان‌شکن از طرف آزادیخواهان، به اسلام و پیروانش درس عبرتی داد که از این به بعد نتوانند در زندگی دیگران دخالت کنند و بهتر است سر به لاک خود فرو برده در مساجد و حجره‌هایشان گوشه‌ی عزلت برگزینند. هم چنین به آن‌ها تفهیم شد که دگر بار نمی‌توانند خشونت و ارباب‌را در جوامع دمکرات و مدرن و آزادیخواه اعمال کنند و برای جلوگیری از فنا شدن کامل خود، به دست و پا زدن، اعمال زور و نشر گفتارهای ارتجاعی متوسل شوند.

همزمان با حملات خشونت‌بار بنیادگرایان، که سه بار برای کشتن من اقدام کردند؛ با خود عهد بستم که کتاب‌های دیگری نیز به رشته تحریر درآورم. چرا که تنها راه مقابله با آن‌ها را، در تنویر اذهان و تبیین علوم می‌دانم. زمانی که گروه‌های مرتجعی هم چون "اتحاد اسلامی"، "جمعیت اسلامی" و "حرکت اسلامی" با احساسات مردم بازی کرده، مردم را دسته‌دسته به خیابان‌ها کشیده و در منابر و مساجد علیه دمکراتیزه کردن جامعه و گسترش تفکر عقلانی تبلیغ می‌کردند، من مشغول ترجمه‌ی کتاب "قرائه نقدیه للاسلام" اثر "دکتر کامل نجار" بودم. تا بتوانم هر چه سریعتر آن را به دست خوانندگان تشنه حقیقت برسانم. در واقع غیر از پناه بردن به نوشتن در مقابل آن‌ها، کاری از دستم بر نمی‌آمد. با همان نوشتن به آن‌ها ثابت کردم که گرچه ترورستان با ترور "عبدالخالق

معروف "بانی موجی از ترور و ارباب شدند؛ اما نمی توانند برای همیشه روزگار را به کام خود تغییر داده، جلوی سیستم پرورش متمدنانه را گرفته و مجاری دمکراتیزه کردن را ببندند.

اکنون ببینیم این کتاب چگونه و چرا نوشته شد؟ نقل شده است که مردی کافر از ترس سربریدنش مسلمان می گردد. مسلمانان نیز در رسانه‌ها برایش جشن و شادی برپا کرده که گویا فیلسوفی، دین آن‌ها را پذیرفته است. بعد از گفتگو و تبیین عقاید، تصمیم می گیرند که وی را ختنه نمایند. او را در اتاقی مخصوص گذاشته به وی می گویند: باید تو را ختنه کنیم. می پرسد: "ختنه چیست؟" می گویند: "پوست اضافی روی آلت تناسلیت را می بریم." او بدین کار راضی نشده، اعلام می کند که من ختنه نمی خواهم! مسلمانان با عصبانیت به وی می گویند: "اگر خود را ختنه نکنی، رکنی از مسلمان بودن ناقص است." مرد مزبور می گوید: "اگر به زور مرا وادار بدین کار کنید، از اسلام آوردن پشیمان می شوم. مسلمانان با عصبانیتی تمام می گویند: "اگر از دین برگردی، سرت را می بریم." او نیز با ترس و لرز می گوید: "عجب دینی! مسلمان نمی شوی سرت رفته است، مسلمان می شوی کیرت رفته است." اکنون حکایت نویسنده و روشنفکران آزادیخواه ماست. کتاب بنویسند باید گردنشان را برای چاقو صاف کنند. سکوت کنند، باید تا ابد تمام و کمال ذلیل احکام اسلامی باشند.

مسلمانان بالأخص اسلامگرایان افراطی مقولات دینی را دو دستی چسبیده به هیچ وجه حاضر نیستند از تعصب خشک خویش دست بردارند. دینشان به آن‌ها می گوید: "قبل از آنکه زندگی موجودات آغاز گردد، سیر زندگی بشریت و تمامی اتفاقات و رویدادهای جهان فیزیکی و متافیزیکی در کتابی به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط شده است." تمامی احکام و قوانینی که در آن موجود است، خمیر مایه‌ی زندگی و مرگ است. به تعبیری دیگر؛ اگرچه اسلام در زمان و مکانی مشخص ظهور کرده است، اما فرازمانی و فرامکانی است. هم چنین احکام و قوانین آن نه تنها فسخ ناپذیر بلکه تأثیر فرهنگی آن‌ها بر نسل‌های متعدد معاصر و آینده قطعی است. خلاصه اینکه، این دین از روز ازل وجود داشته و تا ابدالدهر ماندگار است و قوانین آن نیز تا به ابد، میان تمامی مردم اجرا می شود. از اینروست که خود را مشعلدار راه هدایت بشری به حساب می آورد. در متون خود مجموعه‌ای پیش شرط برای زندگی اجتماعی مشخص کرده است. در تمامی زمینه‌ها سخن سر می دهد و می کوشد تا خود را با اختراعات و اکتشافات علمی سازگار نشان دهد. بدین ترتیب این دین کاملاً خود را به تمامی بشریت تحمیل کرده است و خیال انفصال از بشریت را ندارد. با هر حکمی ده‌ها، بلکه صدها

انسان را در خون غلطانیده است. افراد جامعه حق ندارند آزادانه و از روی اراده خود سرنوشت خویش را رقم بزنند. این دین اعتقاد دارد به اینکه خداوند با وجود قدرت های فیزیکی و ماورایی خویش، به انسان ها نیاز دارد تا مأموریت خویش را به انجام برساند و باکی نیست اگر این امر با قربانی کردن، عملیات انتحاری، ویرانگری و در نهایت آواره کردن هزاران انسان صورت گیرد. این همان تئوری عملیست که اسلام برای سعادت بشریت ارائه می دهد. این کتاب صرفاً برای به زانو درآوردن این ایده در دستان شماسست. حال که این دین اجازه نمی دهد که ما انسان ها مطابق میل خود و آزادانه زندگی کنیم، باید انتظار چنین واکنش هایی داشته باشد. هر آنکه این واقعیت های تلخ را درک نکرده و بندهای اسارت دینی را احساس نکند یا منکر آن شود، ساده لوحانه خود را فریفته و از زندگی، فرهنگ و منطق به شیوه ای معکوس استنباط کرده است. گیرم روشنفکر، هنرمند، فیلسوف یا هر عنوانی را یدک بکشد.

اکنون مجالی برای بررسی همه جانبه جریان مقابله اسلامگرایان با آزادی نیست. بسیاری از محققان به سیر تاریخی این مقوله اشراف دارند. مستندات زیادی وجود دارد که بر اساس آن ها در می یابیم که صدها منطقه و هزاران شخصیت به دام فنا و ترور گرفتار آمده اند. بدیهیست که نوشتن هر کتاب روشنگری، قربانی شدن نویسنده آن را به دنبال داشته و با فریاد بر آوردن هر زنی، لبه ی تیز چاقو و خنجر در هوا برق زده است. بارها منتقد را سلاخی و میخ آویز کرده، مخالفان را زنده زنده پوست کنده و قتل عام به راه انداخته اند. صدها نفر را به گورهای دسته جمعی سپرده و زبان گویای مخالف را از حلقوم برکشیده اند شعری اگر سروده شده، شاعر را به تحمل شکنجه ی از دست دادن اندامش وادار ساخته اند. روشنفکر را سر بریده، سر وی را بر دروازه ی شهر نصب کرده سپس بدن وی را سوزانیده اند. تمامی این جنایت ها را تنها به خاطر نپذیرفتن انتقاد مرتکب شده اند. مردم عراق و کردستان نیز بالطبع از برکت وجود گروه های افراط گرای اسلامی، که به وسیله ی همسایه ها حمایت می شوند، از مواهب اسلام از قبیل شبیخون، ترور و ارباب، هتک حرمت انسانی، قربانی شدن و آوارگی بی نصیب نمانده اند. وقایع تاریخی نشان می دهند که هیچ جنبشی، خواه در حاکمیت یا برعکس، به اندازه ی جنبش های اسلامی به افراط گرایی و خشونت متوسل نشده است. اسلامگرایان همواره شمشیر بدست و آماده ی جهاد بوده اند. در نحوه و روش های اجرای شکنجه ماهر و سرآمد ⁷⁵⁵ و

755 - شکنجه های جسمی و روحی بخش لاینفک تاریخ اسلام است. مسلمانان به سبب تأثیر پذیری از آداب و رسومشان، طوری بار آمده اند که اکثراً قبل از مواجه شدن با هر عمل مخالفان، عکس العمل نشان

در بر پا کردن جنگ و نابودی آزادیخواهان قهرمان اصلی تاریخند. استفاده از خشونت نیز با ایدئولوژی آن‌ها در ارتباط است. در گذشته ترور کردن را به عنوان وسیله‌ای به کار می‌بردند؛ اما امروزه به یک هدف اصلی تبدیل شده است. جریانی در مجرای عقیدتی آن‌ها ایجاد شده است که تئوری‌های اسلام را به انجام ترور وابسته کرده است. اکنون نقابی بر رخسار این حقیقت کشیده‌اند، که بسر رسیدن قدرت ترور مساویست با انحلال دینشان. می‌توان گفت که اسلام به مثابه‌ی یک دین، درگیر تجربه‌ای تلخ و خطرناک می‌باشد.

معلوم نیست براساس چه آمار و مقیاس‌هایی، جمعیت مسلمانان جهان را برآورد کرده و چه معیارهایی برای مسلمان بودن یا مخالف اسلام بودن دارند. چرا که علی‌رغم عدم توانایی بسیاری از پیروان این دین در تفسیر یا حتی ترجمه‌ی یک سوره از قرآن، این جملات ورد زبان‌شان شده است: (امت ما امتی مسلمان است و اسلام و قرآن هزار و اندی سال هم چنان پا بر جا مانده است. یک میلیارد مؤمن به اسلام وجود دارد و هیچ کس تا به حال نتوانسته است کوچکترین انتقادی بر آن وارد سازد. کسی هم که از این امت خود را جدا سازد، از آیین اجدادی خویش پشیمان شده و سرنوشت خوبی در انتظار وی نیست.) با این خزعبلات بسیاری از خدام اندیشان را از اندیشه‌باز داشته‌اند. اگر در میان

داده و به روش‌های مختلفی مخالفان را به مرگ واصل کرده‌اند. به عنوان نمونه بدین گونه قاتل را قصاص می‌کنند: ابتدا هر دو دست وی را می‌برند آنگاه جفت پاهایش را. سپس زبانش را بریده، چشمانش را از حدقه درآورده و سرانجام سرش را بریده‌اند. در دوران خلیفه‌المعتضد بالله) منتقدی به نام (محمد) را، درست به همان شیوه‌ای که پوست حیوانی را می‌گیرند، پوست کنده‌اند تا اینکه به مرگ واصل شده‌است. شخص دیگری به نام (ابن عطاش) را به خاطر انتقاداش، پوست کنده و می‌کشند. پوست سرش را هم چون علف‌های هرز و توتون خشکیده، سوزانیدند. تعداد کسانی را که (حجاج بن یوسف سقفی اسلامی) از مرد و زن و کودک در زندان‌هایش کشته‌است، ده‌ها هزار نفر برآورد می‌شود. (برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توان به کتاب تاریخ شکنجه در اسلام نوشته هادی علوی مراجعه کرد.) قابل توجه است که این کتاب به وسیله‌ی هم‌زمان آقای حلبچه‌ای به زبان کردی ترجمه شده است. مترجم) همچنین آثار باستانی سایر ادیان را نابود کرده‌اند. به عنوان نمونه پیکر بودا در افغانستان. در آمریکا برج و باروهای زیبا را تخریب نمودند. در اروپا خط آهن را منفجر ساختند. در عراق و بسیاری از مناطق دیگر انسان‌ها را سر بریدند و به شیوه‌های گوناگون میراث دار همان ایده‌های محمدی بوده‌اند. در کردستان تمامی نسخه‌های خطی کهن را سوزانیده‌اند، انقال کرده‌اند، در زندان "نگره سلمان" به همان شیوه‌ی زندان حجاج بن یوسف سقفی انسان کشته و ده‌ها هزار انسان کرد را از زن و مرد و کودک زیر شن‌های بیابان مفقودالأنث نموده‌اند.

متون چاپ شده گشتی بز نیم؛ نه تنها یکی دو تا، بلکه صدها انتقاد را می یابیم. اما به سبب ترور نویسندگان و محققان و تحریم نوشته هایشان، مطالب انتقادی در دسترس همگان قرار نگرفته و اجازه ندادند که سیل انتقادات در جامعه جاری گردد. در منطقه ای کوچک ده ها مسجد ساخته اند و آن را کافی نمی دانند. اما در مقابل کتابی مخالف ایده هایشان، دچار ترسی هیستریک شده، زانوانشان لرزیده و بلافاصله فضا را آشفته کرده اند. با وجود داشتن حزب، انجمن و رسانه هایی هم چون رادیو، تلویزیون و روزنامه در حالیکه خود را روشنفکر به حساب می آورند، در برابر قلم باز به شمشیر و سرکوب متوسل می شوند. از جواب دادن به قلم عاجزند و مدام آلت قتاله را به کار می برند. ملاکشان شخصیت گذشته افراد است نه طرز فکر کنونی وی. زمانی که جوابی شایسته برای منتقد ندارند، او را به صفاتی چون: نفهم، ناآگاه، نادان و تحصیل نکرده متصف کرده، به اتهام تحقیر اسلام وی را آماج حملات خویش قرار می دهند. سرنوشت نویسنده ای هم چون "عبدالخالق معروف"، به عنوان نتیجه انتقاد از افکار و اندیشه های اسلامی، نمونه بارزی برای اثبات این مدعاست. بیست سال از انتشار کتاب وی گذشته و بارها و بارها تجدید چاپ شده است. اما تاکنون نتوانسته اند به شیوه ای علمی و منطقی جوابی در رد آن بنویسند.



عبدالخالق معروف

نویسنده ای توانا که اسلامگرایان نتوانستند پاسخی در رد کتابش با نام "آدمیزاد در جامعه ی کردی" بیابند، در نتیجه مجبور به ترور وی شدند.

سؤال این است: آیا به سبب اینکه کسی را یارای انتقاد از این دین را ندارد، چنین دینی کامل است و آیا این ادعا، ادعایی کذب نیست؟

بنا بر اظهاراتی که روشنفکران نموده‌اند، همگی حاکی از اینست که اسلامگرایان در مقابل این کتاب از خود خشونت نشان داده‌اند. زهرچشم گرفتن، ترور و ارباب پدیده‌هایست که در فرهنگ گُردی رخنه کرده و پیامدهای آن، صفحات رنگین تاریخ و فرهنگ این ملت را تیره کرده است. "علی بابیر" امیرالمؤمنین حزب "جمعیت اسلامی" است. همان انسان کشی که مدارک و شواهد بسیاری در مورد جاسوسی او برای حکومت بعث عراق در دست است. او به جنایات صدام در حلبچه و فاجعه قتل عام‌های گسترده تحت عنوان "انفال"، که لکه‌ی ننگینی بر پیشانی اسلام است، کاملاً آگاه بوده است. اما بعد از این فجایع تأسف بار، طی نامه‌ای به صدام و پسر عمویش، علی شیمیایی، از آن‌ها می‌خواهد که با تمام توان علیه آمریکا و متحدانش وارد جنگ شوند. و به جای روی آوردن به عقلیتی مستحکم، خود را به گرداب خون و جنایت می‌سپارد و به خاطر نوشتن همین کتاب فتوای قتل مرا نیز صادر می‌کند. تنها به سبب فقدان تفکری پخته، با تصمیمی عجولانه خود را در دام اشتباهی محرز گرفتار کرد. در یکی از سخنرانی‌هایش، که متن آن را نزد خود نگه داشته‌ام، از من خواسته است به خاطر نوشتن این کتاب اظهار ندامت کنم، در غیر این صورت به قتل خواهم رسید.



علی بابیر: من فتوای کشتن "مربوان حلبچه‌ای" را صادر نکرده‌ام، فتوای کشتن وی پس از اتفاق نظر بسیاری از عالمان دین بوده‌است. نویسنده‌ای

را که در مقابل پیامبران بی ادبی کند، اگر کافر باشد مرتکب اشتباه شده‌است و بایستی از مسلمانان عذر خواهی کند. اما اگر مسلمان باشد، با این کار کافر شده و باید توبه کند و اظهار پشیمانی و ندامت خود را اعلام کند، در غیر این صورت سزای چنین نویسندگانی مرگ است.

آن‌ها از درس‌های تاریخ و سرگذشت اشخاصی چون گالیله بی‌خبر بودند و نمی‌دانستند که زمانی در دادگاه‌های کلیسا به او گفتند که اگر از اظهارات خود در مورد گردش زمین به دور خورشید اظهار پشیمانی نکند، وی را اعدام خواهند کرد. او از گفته‌ی خویش اظهار پشیمانی کرد و انستیتوهای دینی و کلیسا آن اظهار ندامت را، موفقیتی برای خود قلمداد کردند. غافل از اینکه کشف گالیله زمینه‌ی اکتشافات علمی دیگری را فراهم ساخت. چرا که زیرساختی علمی داشت. اصحاب دستگاه انکیزیسیون (تفتیش عقاید) نمی‌دانستند که علم و دانش و شناخت را نمی‌توان با کشتن و ترسانیدن از بین برد.

اکنون بر همگان روشن است که درست برخلاف دیدگاه‌های اسلام و سایر ادیان، زمین گرد است و به دور خورشید هم‌چنان در حال گردش است. شاید روزی رهبران بنیادگرای اسلامی بتوانند مرا نیز به چوبه‌ی دار بیاویزند، اما این اقدام آن‌ها به هیچ وجه در حقانیت محتوا و صحت مطالب مندرج در کتاب من اثری ندارد. چرا که مطالبی که به رشته‌ی تحریر درآورده‌ام، بر واقعیت‌های علمی و تاریخی استوار است و پشیمان شدن یا سربریدن من فایده‌ای ندارد.

نویسنده و اندیشمند معروف، آقای "بختیار علی" می‌نویسد: ایده‌ی "مربوان حلجه‌ای"، بار دگر شرایط تراژیکی را که گروه‌های اسلامی در کشور ما با آن دست به گریبانند، هویدا ساخت. بدیهی است که چنین گروه‌هایی نمی‌توانند از گذشته عبرت بگیرند. کمترین درسی که اسلام‌گرایان می‌بایست بیاموزند، این است که سیاست تهدید و ارعاب و کشتن در قبال کتاب و نوشته و نویسنده، همیشه با کامیابی و موفقیت نویسندگان و پسرفت انستیتوهای دینی خاتمه یافته است. هم‌چنان که تاریخ این واقعیت را بارها به ثبت رسانیده است. هیئت‌های مذهبی، "حلاج" را دار زدند. اما جهان بینی "حلاج" نابود نشد و پس از قرون متمادی به امروز رسید و مرگ وی نیز به سمبلی تاریخی تبدیل شد. به طوری که نسل‌های متمادی از وی الهام گرفته‌اند. روزگار

که طی سال های دهه‌ی نود میلادی روی داد، بسیار بیشتر از آن چیزی بود که در دهه‌ی هشتاد میلادی روی داد. در دهه‌ی هشتاد میلادی نیروهای نظامی و گروه‌های فعال اسلامگرا ضعیف بودند، از اینرو استبداد و به استضعاف کشاندن مذهبی⁷⁵⁷ نیز، به نسبت کم‌رنگ تر بود. اما در دهه‌ی نود میلادی چندین گروه اسلامی به طور رسمی و شناخته شده، شروع به فعالیت کرده و عملاً صاحب لشکر و اسلحه شدند که نتیجه‌ای جز قتل عام و ترور و استضعاف دینی در پی نداشت. از اینرو موضوعات انتقادی و اندیشه‌های سال های نود به بعد، به نسبت سال های دهه‌ی هشتاد میلادی، بسی وسیع تر بوده است. که این خود به میزان قدرت و سلطه‌ی دینی گروه‌های اسلامی در سال های نود بستگی دارد. جامعه آماج حملات تهدیدآمیز و ارباب و بازخواست های دینی قرار گرفته بود. در مقابل چنین سرکوب هایی و با توجه به شرایط نابسامان دهه‌ی نود، تعداد شخصیت ها و نخبگان اندیشمند نیز به همان نسبت رو به رشد و فزونی بودند. هر زمان که اندیشه‌ی آزادیخواهان سرکوب شده باشد، در عوض، اندیشه‌های آزادیخواهانه و نتایج حاصل از اندیشه بیشتر و بیشتر رشد کرده است. برای مثال: زنان در دهه‌ی هشتاد میلادی، مورد اهانت، هتک حرمت، ترور و کشتار واقع می شدند. اما میزان آن، نسبت به سال های دهه‌ی نود میلادی، که جو بیارهای خون به راه افتاد، کمتر بوده است. به سبب کم بودن تعداد گروه‌های اسلامی و محدود بودن قدرتشان در دهه‌ی هشتاد میلادی، فقط تعداد انگشت شماری نویسنده و منتقد دینی ظهور کردند که تعدادی از آن ها را نیز ترور کردند. اما به سبب اشاعه‌ی اندیشه دینی از دهه‌ی نود میلادی به بعد، تعداد نویسندگان و انجمن های منتقد و آزادیخواه رشد چشمگیری یافت. در مقابل به همان نسبت، ترور و راه انداختن جو بیار خون افزایش یافت. احزابی هم چون "اتحاد اسلامی" در وهله‌ی نخست و "جمعیت اسلامی" و "حرکت اسلامی"، به عنوان شعبه‌های کوچک تر، عامل اجرای تمامی جنایت های مزبور و مسؤول عواقب این وقایع می باشند.

اندیشه‌های اسلامی به وسعتی که امروزه در افغانستان، عراق و بسیاری از نقاط دیگر مشاهده می شود، از آنجا که صرفاً به اعمال خشونت و تهدید و ارباب متوسل می شوند، نتوانسته اند پاسخگوی سؤالات و انتقادات دنیای امروز باشند. به سبب صورت گرفتن تغییرات اجتماعی و فرهنگی، حقانیت احکام اسلامی به شدت زیر سؤال رفته و تنها با نیروی زر و زور پا برجا مانده است. متون پوسیده‌ی دینی، در برابر سؤالات و خواسته‌های جدید جامعه، از روال تاریخی خود منحرف شده و مسلمانان لازم است با

757 - منظور به استضعاف کشاندن ملی نیست که در همان سال ها به وسیله‌ی گفتارهای دینی شایع شد.

واقع بینی در احکام خود تجدید نظر کنند. اما می بینیم که به سبب گرایش روز افزون جامعه به سمت تکامل، اسلامگرایان هراسان از مورد انتقاد قرار گرفتن و سست شدن بنیان دین، به مقابله با علم و دانش و آزادی برخاسته و با توسل به خشونت سعی در پایمال کردن حقوق اولیه‌ی انسان‌ها دارند. دیدیم که در مدت کوتاهی که در مناطق حلبچه، خورمال، اورامان و سایر نقاط عراق هم چون فلوجه، رمادی و غیره قدرت را در دست داشتند، باعث و بانی حوادث اسفباری شدند، آزادی را سرکوب و خفقان را حاکم نمودند. جریان قتل عام شیمیایی حلبچه، که از طرف رژیم بعث صورت گرفت، تنها نابودی جسم انسان‌ها را در پی داشت، اما بنیاد گرایان اسلامی در مدت زمان ده ساله‌ای که بر آن ناحیه مسلط بودند (دهه‌ی نود میلادی)، با توسل به آیات قرآنی، تاریخ حلبچه را سوزاندند، فرهنگ آن را نابود کردند، اندیشه را خشکانیدند، شناخت و معرفت را با سنت نبوی نابود کردند و با احادیث یا جوج و مأجوج فلسفه را به تباهی کشانیدند. این منطقه که منبعی برای علم و دانش و سرچشمه‌ی ابداعات ادبی و بستر ظهور رجال سیاسی توانا و از جمله مناطق طراز اول فرهنگ ملت کُرد بوده است و با وجود تاریخی سرشار از قربانی دادن برای آزادی، عملاً منطقه را به انحطاط فرهنگی، و به نقطه‌ی صفر و گذشته‌ای تو خالی رسانیدند. "اتحاد اسلامی" مثلاً میانه‌رو، "حرکت اسلامی" و "جمعیت اسلامی" مثلاً محبوب در منطقه، "انصار الاسلام"، "جندالاسلام" افراط گرا همگی به نام دین و خدا و قیامت، جامعه را سلاخی کردند و گردن آزادی را گوش تا گوش بریدند. زنان نیز در این میان آماج بیشترین تحقیرها و سرکوب‌ها شدند. تا زمانی که قدرت و شمشیر در اختیار داشتند، از هیچ نوع جنایتی دریغ نکردند. و با افول قدرت و نداشتن شمشیر، به صدور فتاوی و ایجاد زمینه‌های ترور توسل جسته، در زندگی شخصی افراد دخالت کردند.



ملا هادی صالحی، فرزند حاجی سعید، و از اهالی روستای هرمیدول در منطقه‌ی سرشیو سقز می باشد. و هم اکنون در شهر سقز زندگی می کند. وی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه چاپ پنجم کتاب را بالا گرفته و هوار می کشد و می گوید:

هر کسی که ضد خدا و قرآن بایستند، هم چنان که این کتاب ضدیت کرده‌است؛ چه فارس باشد یا کرد، سنی باشد یا شیعه، هر قانونی که از وی حمایت کند، با اجازه‌ی خداوند پروردگار تا آخرین قطره‌ی خون خویش با وی می جنگیم یا کشته‌می شویم یا این که مغزشان را زیر پاهایمان له می کنیم. و صل الله علی سیدنا محمد و علی آل و صحبیه و سلم.."

این کتاب به اسلامگرایان ثابت کرد که دیر هنگامی است که اسلام در مقابل سؤالات و انتقادات، سیر افولی پیموده و عملاً به نقطه‌ی صفر رسیده است. اگر تغییرات اجتماعی و عوامل ایجاد این تغییرات از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر، اهداف و حالات جامعه‌ای مدرن را به خود نگیرد، غیر ممکن است که جامعه‌ی اسلامی بتواند از زیر چتر ظلمت و واقعیات تلخ گذشته‌ی خویش برهد و بتواند خود را از اسارت قوانین و احکام مرتجعان

آزاد کند. نوشتن کتاب و انتقاد گرفتن از اسلام، به سان و پیروسی از علم و دانش معاصر، به اندرون اسلام گرایان رخنه کرده است و آن‌ها را دچار تشنگی آراء ساخته است. از اینرو در پی آنند که تمام قوای خود را به خدمت گمارند، بلکه بتوانند با سرکوب و مقابله با تفکر و تعقل، به مقصود خویش برسند.

جالب اینست که اسلام‌گرایان خود بیشترین سود را از دموکراسی می‌برند. زمانی که قدرت را در اختیار ندارند از دستاوردهای دموکراسی استفاده کرده، تشکل‌های خود را سازمان داده، نشریه و روزنامه راه انداخته و بهره‌بردن از تمام امکانات دموکراسی را حق خود می‌دانند. اما همین که قدرت یافتند، همه این نعمات را ضد انسانی قلمداد نموده، با استناد به احکام قرآن و گفته‌های محمد تمام تلاش خود را برای منکوب کردن آزادی و دموکراسی به کار گرفته و با همان شمشیری که تاریخ را با آن رنگین کرده‌اند، جنبش‌های روشنگرانه را سرکوب می‌نمایند. و همیشه برای رسیدن به آمال و مقاصد خویش از ده‌ها متون مقدسی که در اختیار دارند، بهره می‌گیرند.⁷⁵⁸

اگر اسلام‌گرایان در متون خویش دارای دیدگاهی فلسفی و معرفتی در مواجهه با انتقادهای علمی بودند، برای دفاع از دین و مذهبشان، به دشمنی و خشونت متوسل نمی‌شدند. خود آن‌ها قبل از هر قشر و طیفی این حقیقت را درک کرده‌اند. از اینرو منطق معاصر را با افکار و رفتار صدها ساله‌ی خود موازی ندانسته، ناچار به اهرم فشار متوسل می‌شوند. بنابراین می‌توان گفت با توجه به شرایط جامعه و فرهنگ موجود، نیازی به بناکردن مدارس⁷⁵⁹ نداریم. بلکه بایستی مساجد را ویران کنیم. نیازی به چاپ و نشر افکار و تئوری‌ها نیست، بلکه سوزاندن متون کهن و پوسیده‌ی ارتجاعی را بایستی سرلوحه‌ی کارهای خویش قرار دهیم. انجمن‌های فرهنگی _ هنری لازم نیست، بلکه چندین تیمارستان روانی لازم است تا کسانی را که به زنان می‌گویند: باید مطابق ایده و افکار ما مردان پوشاک بپوشید، و کسانی را که به ترور و سرکوب و استعمار و خرافات ایمان کامل دارند، در آن تیمارستان‌ها معالجه شوند.

758 - بنابراین جای بسی شگفتی است که در شرایطی که کردستان گام‌های رو به دمکراتیزه شدن را می‌پیماید، بجای اینکه اسلام و تأثیرات آن رو به اضمحلال رود، درست عکس آن در جریان است. و طبعاً اسلام‌گرایان از چنین روالی به شیوه‌های مختلفی بهره‌برداری می‌کنند، آن نیز خود به نبود قانونی منطقی و به روز بر می‌گردد که بتواند جامعه را ایمن بدارد.

759 - تعداد مدارس کردستان کم نیستند. حتی اگر مدارس دیگری نیز ساخته شود اما سیستم آموزشی تغییر نکند، این مدارس سودمند نخواهند بود.

اسلامگرایان در کردستان برای اولین بار خود را مقابل نوشتارهای انتقادی دیدند. از اینرو با تمام توان از خود واکنش نشان دادند. برای مقابله با این کتاب، در ظاهر خود را پیروز انگاشتند. به تعبیر دیگر، توانسته بودند از تمام امکانات خود بهره‌ی کافی بگیرند. چه در رسانه‌ها؛ از روزنامه و مجلات، رادیو و تلویزیون گرفته تا منابر مساجد، با برپایی تجمعات، شبیخون زدن، تهدید، ارعاب و فتوا دادن، از هر نوع و هر شیوه‌ی خشونت دریغ نورزیدند. اما از نظر فکری شکستی مفتضحانه متحمل شدند. چون که نتوانستند پاسخی مناسب برای محتوا و مقصود اصلی کتاب بیابند. از طرف دیگر، پشتیبانی آزادیخواهان در سراسر جهان، اسلامگرایان را دچار شوک و شگفتی نمود و عملاً برایشان اثبات شد که دیگر نمی‌توان با خشونت اندیشه را پاسخ داد. در نتیجه می‌توان گفت که آزادیخواهان از نظر فکری و ایدئولوژیکی به نوعی کامیابی رسیدند.

لازم است به هر زبان و با بهره‌گیری از هر روش ممکن، مدافع حقوق اولیه انسان‌ها باشیم. با تمام توان سیستم آموزشی مدارس را تغییر دهیم و دین را از سیاست جدا کنیم. فراموش نکنیم که در مقابله با شمشیر، قلم ترسو جایگاهی ندارد. غیر از آزادی بیان، شجاعت برای ابراز حقایق نیز لازم است. تا بتوانیم جامعه‌ای مدرن و آزاد داشته باشیم. این کتاب یکی از هزاران کتابی است که سؤالات و انتقاداتی را درباره‌ی حقوق اولیه‌ی زنان بیان کرده است. که خود گویای این واقعیت است که اسلام بزرگترین استثمار را در مورد این طیف از جامعه اعمال کرده است. از اینرو بیشترین سؤالات و انتقادات از این مجرا نشأت می‌گیرند و پاسخ قانع‌کننده طلب می‌کنند.

باب دوم

ادعایی نیست که این کتاب عاری از اشتباه و نقص باشد. قبلاً از طریق رسانه‌ها این حقیقت را بیان کرده‌ام. تایپ کامپیوتری این کتاب، برای خود داستان‌ها دارد. صفحات این کتاب مجموعه‌ای از تاپیست‌ها را به خود دیده است. به سبب ترس از بنیادگرایان اسلامی، دست نوشته‌ها را نزد هر تاپیستی که می‌بردم؛ در اندک زمانی باز پس می‌فرستاد. ناچار به تاپیستی دیگر می‌سپردم. او نیز به همان طریق، پس از تایپ چند صفحه آن را باز می‌گرداند. از اینرو تا اتمام کتاب، شانزده تاپیست را به خود دیده است. و نیز به سبب ازدیاد منابع و یا پس و پیش کردن مطالب، که در برخی از آن‌ها خود را به مقصر می‌دانم، زمینه‌ی اشتباه و آمیختگی در مضمون و محتوای آن‌ها به وجود آمد. البته وجود این گونه مشکلات برای هر کتابی کاملاً طبیعی است.

این بود که، به‌عنوان پاسخ دادن به‌من، مطلبی تحت عنوان: ناآگاهی و بی‌شرمی، پاره‌ای از پریشان‌گویی‌های مریوان حلبچه‌ای در کتاب سکس و شرع و زن، از سوی یکی از مؤسسه‌های اسلامی چاپ و منتشر شد. در پنج، ده، یا حداکثر چهل صفحه از متن کتاب؛ یک کلمه، یا ذکر منبعی اشتباه یافته، شروع به مانور دادن کرده و با دمیدن در شیپور و کرناهایشان و بکاربردن سخنان رکیک و زننده، که برگرفته از همان فرهنگ مسجدي خودشان است، مثلاً پاسخی برای این کتاب نوشته و رساله‌ای را، که مالا مال از کلمات و جملات مغرضانه و حاصل همان فکر بیمار خودشان می‌باشد، منتشر کردند. غافل از اینکه تلاشی که برای نقد یک نوشتار و یا پاسخ دادن به یک انتقاد تنظیم کرده‌بودند، هیچ شباهتی به‌تحلیل و نقد ندارد! محتوا و مضمون رساله آن‌ها، با خطبه‌های نمازهای جمعه، که در مساجد به گوش مردم می‌خوانند، تفاوتی ندارد. هر کس که آن نوشته را بخواند، برایش روشن خواهد شد که جبهه‌گیری، دشمنی و کینه‌توزی بر سراسر آن سایه گسترانیده است. خلاصه اینکه؛ از راه بازی با کلمات، خواسته‌اند جوابی برای انتقادات وارد شده بر دین اسلام بیابند. و با این کار به تمام معنا افکار و انتقادات اساسی موجود در این کتاب را به باد فراموشی بسپارند. برای نگاشتن هر یک از مطالب کتاب که حاکی از واقعیتی غیر قابل انکار بوده است، صفحات زیادی از کتاب را اختصاص داده‌ام و با ذکر منابع مختلف آن را مستند کرده‌ام. اما آن‌ها تنها با آوردن یک کلمه، خواسته‌اند چشم خود را بر آن رویداد تاریخی فرو بندند و با این کار پنداشته‌اند که (مثلاً) پاسخ آن مسأله را داده‌اند.

بگذارید با هم صفحاتی از نوشته‌ی آن‌ها را ورق بزنیم.

من نوشته‌ام:

در متون اسلام، صحبت از لذایذ و مناظر بهشتی، هنگام ظهور اسلام در مکه (مرحله مکه) و زمان استقرار آن در مدینه (مرحله مدینه) متفاوت هستند. تا جایی که در مدینه، اوصاف و تعابیر از حالت تخیلی به اوصاف و تعابیر طبیعی و کاملاً سکسی تغییر می‌یابد. روزی محمد در مورد لذایذ بهشتی، برای حضار صحبت می‌کرد. و در طی سخنان خود گفته است که: اگر هر مردی به بهشت واصل شود، هفتاد و دو حوری از میان حوریانی که خدا آن‌ها را به شیوه‌ای خاص آفریده است؛ به وی اعطا می‌شود. به طوری که هر گاه با هر کدام از آن حوری‌ها جماع کند و بلافاصله دوباره قصد انجام سکس مجدد

با وی را داشته باشد، احساس می کند که هنوز با وی نزدیکی نکرده است. چرا که هر بار به وضعیت باکره گی اولیه خویش باز می گردد و .. الخ.⁷⁶⁰

در ادامه نوشته ام که؛ از محمد پرسیده اند که:

أَنْطَأُ فِي الْجَنَّةِ؟ قَالَ " نَعَمْ : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ دَحْمًا دَحْمًا فَإِذَا قَامَ عَنْهَا رَجَعَتْ مُطَهَّرَةً بَكْرًا."⁷⁶¹

آیا در بهشت سکس و سپوختن وجود دارد؟ (یعنی به ارگاسم کامل می رسیم؟) محمد این چنین پاسخ داده است: آری. قسم به کسی که جانم در کف اوست، هر لحظه سکس کردن مهیا است. هر زمان که مرد از کار خود فارغ شود، آن زن، تمام و کمال به حالت دوشیزگی باز می گردد."

هدف از گنجاندن این جملات در کتاب، نشان دادن تصویری از تصاویر بهشتی یا آوردن فرمایشی از فرموده های محمد!! نیست، که انگار فیلمی سکسی را بازگو کرده است، بلکه این خود حاکی از تمایز حقوق مردان بهشتی در برابر زنان را نشان می دهد. سپس در مورد حقوق زنان بحثی به میان آورده ام:

در این اثنا، زنی از محمد پرسید: "پس ما چی؟" (یعنی: زنانی که به بهشت می روند، چند مرد به آن ها داده می شود؟) محمد در پاسخ می گوید: "شما نیز نزد شوهرانتان باز می گردید."

ام سلمه، همسر محمد از وی پرسیده است:

يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمَرْأَةُ مِمَّا تَتَزَوَّجُ زَوْجَيْنِ وَالثَّلَاةُ وَالْأَرْبَعَةُ ثُمَّ تَمُوتُ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَيَدْخُلُونَ مَعَهَا مَنْ يَكُونُ زَوْجَهَا؟ قَالَ " يَا أُمَّ سَلَمَةَ أَنْ هَا تُحَيَّرُ فَتُخْتَارُ أَحْسَنَهُمْ خَلْقًا."⁷⁶²

ای پیامبر خدا، زنانی هستند که دو شوهر، یا سه شوهر و یا چهار شوهر اختیار کرده اند؛ بعد از مرگ چنین زنی و با وارد شدنش به بهشت؛ اگر تمام شوهرانش نیز در بهشت باشند، کدام یک از آن ها دوباره شوهر وی خواهد شد؟" محمد در پاسخ می گوید: "ای ام سلمه، در این صورت، زنان در انتخاب یکی از آن ها، مختار هستند. پیدا است که خوش تیپ ترینشان را انتخاب می کند."

در اینجا موضوع تمام شده است. اگر دو پاراگراف فوق را به خوبی بررسی نمایم، هم کلمه ی عربی و هم ترجمه ی آن را با کشیدن خطی به زیر آن ها مشخص کرده ام، در

760 - تفسیر ابن کثیر، سورة الواقعة 35-36

761 - تفسیر ابن کثیر الواقعة 35-36.

762 - تفسیر ابن کثیر فی تفسیر سورة الواقعة 34-37

عربی آن کلمه که (خلقا) آمده است. منبعی که من از آن سود برده‌ام، این کلمه اعراب گذاری نشده بود. که سبب شد این کلمه را (خَلَقًا) بخوانم به جای (خُلُقًا). یعنی با حالت مفتوح بودن حرف (خ) آن را خوانده‌ام همین امر سبب شد که در ترجمه‌ی آن به جای اینکه بنویسم بهترین و نیکوتریشان، نوشتم خوش تیب تریشان.

حال ببینیم منتقدان و علمای اسلامی چگونه با این مسأله برخورد کرده‌اند. با همدیگر نکته‌ی 29 کتابشان را می‌خوانیم:

29- اگر این موضوع را برایتان مطرح کردم، زیاد نخندید، باور کنید که "مرویوان" بایستی چند سال دیگر قواعد اولیه‌ی زبان عربی را بیاموزد(در جایی دیگر آورده‌اند: خاک بر سر پیروان "مرویوان"، در صفحات 115 و 116 حدیثی را ذکر می‌کند و سپس آن را ترجمه می‌کند. ایشان کلمه‌ی خُلُقًا را خَلَقًا می‌خواند. بر وی خرده مگیرید چون که آن از تفسیر ابن کثیر نقل کرده است. سیاق این نوع از تفاسیر به گونه‌ای است که اعراب گذاری ندارند. از اینرو به جای این که جنبه‌ی علمی آن را در نظر بگیرد، جنبه‌ی جنسی آن را در نظر گرفته است. و این گونه دچار سرگردانی شده است! در ادامه نوشته‌اند: مطلبی که از اساسی پوچ نشأت گرفته باشد، به کلی پوچ است.

مطلب مذکور پاسخ اسلام‌گرایان است در جواب یکی از انتقادات من. از من انتقاد گرفته‌اند که کلمه‌ای را که نوشته‌ام، غلط ترجمه کرده‌ام. و چیزی که اساسی پوچ داشته باشد، پس همه‌ی آن پوچ است. و به این نتیجه رسیده‌اند که تمامی کتاب اساسی پوچ دارد.

کاملاً روشن است که مطلب را به درستی درک نکرده‌اند و نتوانسته‌اند پاسخی مناسب برای انتقاد وارد شده بر خود بیابند. اعتراف می‌کنم که جدای از این کلمه در کلمات دیگری نیز، دچار اشتباه ترجمه شده‌ام. روشنفکران و منتقدان راستین آگاهند که این نوع از اشتباهات کاملاً عادی می‌باشند. هم چنین در میان اعراب و استادان زبان عربی نیز، این نوع اشتباهات دیده شده است. چیزی که مد نظر محققان است، مضمون و محتوای مطلب است نه زوم کردن روی چند کلمه. اما از نظر چارچوب و محتوای انتقادات؛ حتی در یک مطلب هم، دچار اشتباه نشده‌ام. من از طریق این انتقادات خواسته‌ام بگویم که: آزادی و نعماتی که در همان بهشت خیالی، برای زنان در نظر گرفته‌اند، یک سوم همان آزادی و لذت از نعماتی نیست که در همین دنیای واقعی به مردان داده شده است. همان طور که در همین مورد از محمد سؤال پرسیده‌اند و او از عودت زنان به همسرانشان

نوید داده است. اما متأسفانه زنی در آن مجلس حاضر نبوده که پرسد اگر زنی هیچ کدام از شوهرانش باب طبع وی نبود؛ چاره‌ی وی چیست؟ چرا مردان می‌توانند صاحب هفتاد و دو حوری گردند، اما زنان نباید هفتاد و دو مرد خوش اندام و همیشه جوان در اختیار داشته باشند. همان طور که دوزخی به‌نام زمین برایشان ترتیب داده‌شده است و باید تمامی بدن خویش را بپوشانند و از حقوق اولیه‌ی خویش بی‌بهره باشند، چرا در همان بهشت آسمانی، که جز در خیال وجود خارجی ندارد، نیز مقام و ارجی پایین‌تر از مردان داشته باشند؟! پس رحم و شفقت و عدالت خدا و پیامبرش، نسبت به موجوداتی که گویا خودشان آن‌ها را درست کرده‌اند، کجا رفته است؟! پس کجاست نعمات بهشتی و حقوق اولیه‌ی زنان؟! پس چرا در بهشت نیز هم چنان تبعیض جنسیتی وجود دارد و کماکان مردان بالادست و سرور زنان هستند؟! چرا باید در بهشت، زنان هم چنان زیر سلطه و چشم انتظار مردان و همواره در خدمتگزاری مردان حاضر باشند؟! چرا این دین، تا به این اندازه در فکر تحقیر زنان است.؟!!

این انتقاد من است؛ حالا اگر "مرد خوش تیپ" نبود بگذار "مرد نیکو" باشد! تازه این هم بدین معنی است که زن حق ندارد شخصی خوش تیپ برای انجام سکس انتخاب کند. بلکه باید بهترین را انتخاب نماید. چرا که شاید رخسار این مرد نکو چنگی به دل نزند، تا زن به وی دل ببندد!! زمانی که به عقد وی در آمده است، هیچ نوع اجازه و یا سؤالی از رضایت وی به عمل نیآورده‌اند. بلکه از روی اجبار دیگر مردان و نزدیکانش، راضی بدین کار شده است! تا زمانی که در قید حیات بوده است، هم چنان برخلاف میل خویش به عمل سکس تن در داده است. اکنون نیز که به سبب فرمانبرداری از اوامر خدا و پیامبرش، سر از بهشت خیالی در آورده است و می‌خواهد از روی علاقه‌ی شخصی خودش با جوانی خوش تیپ و دلربا سکس نماید؛ باز هم مانع وی می‌شوند و باید نزد شوهر قبلیش باز گردد. اگر به عقد چند مرد در آمده باشد؛ تنها می‌تواند بهترینشان را انتخاب نماید نه خوش تیپ‌ترینشان. چرا که اخلاق خوب جزء ارزش‌های بهشتی است و به آن اهمیت داده‌اند. خلاصه، همان حکایت قوز بالا قوز! از طرف دیگر، با این حساب هم چنان که در بهشت مرد نیکو وجود دارد، مرد بدکاره نیز باید وجود داشته‌باشد. اگر خوش تیبی در بهشت معنایی داشته‌باشد، پس باید بدریختی هم وجود داشته‌باشد. به هر شیوه‌ای به آن بنگریم، با دیدگاه متافیزیکی دین منافات دارد. که خود حاکی از تناقض‌گویی‌های آشکار است. ناگفته نماند که عدم تفاهم و رسیدن به اوج دعوای خانوادگی عامل اصلی طلاق است. یا به سبب دگراندیشی زن، و یا اینکه زن پس از ازدواج‌های پیاپی به مردی نرسیده است که وی را درک نماید که در نتیجه منجر

به جدایی میان زن و مرد شده است. هر طور که حساب کنیم، یکی از این مردان نابهنجار است. این شخص نابهنجار و بدکار در بهشت چکار می کند؟! خلاصه به هر طریقی که بررسی کنیم، این معادله خود به خود می لنگد. و حاکی از وجود تناقض در این گفته است که: هر آن چه که از خیر و خوبی و دلربایی آرزو کنی، در بهشت مهیا است و غیر از این چیز دیگری قابل تصور نیست.؟؟

از اینها گذشته، اگر کلمه‌ی خَلْقاً را به خُلُقاً تبدیل کردیم، آیا تغییری در انتقاد وارده ایجاد می کند.؟؟ پس پاسخ دین کاملشان (به گفته خودشان) را، در کجا باید جستجو کنیم.؟؟ آیا مؤسسه‌ی "تیشک" که این طرح هتک حرمت را رهبری می کند و مدام هر جمعه، از منبر مساجد با استفاده از خطبه‌های فرسوده‌ی خویش، مشغول سخنرانی هستند، آیا تلاش آن ها کمکی به ماهیت اسلام نموده است؟ اگر مسؤول طراز اول "تیشک" را، که در عربستان زندگی می کند، می شناختم؛ به وی اطمینان می دادم که: هر جوجه طلبه‌ای که در گوشه‌ی مسجد خزیده است، می توانست این چنین پاسخی برای انتقادات من بیابد، و لازم نبود که مؤسسه‌ی شما با صرف سفته و دلار، مجموعه‌ای از افکار خرافی را در میان سایر ملل تزریق نماید. چرا که در میان هر ملتی، از جمله در میان کردان، به قدر کافی روشنفکر وجود دارد که به آسانی نحوه‌ی اشاعه و خدمت شما به خرافات را، به خوبی تشخیص دهند و عملاً روشن است که موسساتی از این دست، هیچ نوع بهره‌ی فکری برای شما به ارمغان نمی آورند و خوب بدانید که ملت ما صاحب فرهنگ و ایدئولوژی برتری است و شما حق ندارید از عربستان برای ما خط و نشان کشیده و تعیین تکلیف کنید.

نمونه دیگری را می آورم. من نوشته‌ام:

محمد در یکی از گفته‌های خویش، بیان کرده است که زنان لایق مسؤولیت پذیری

نیستند:

لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ. 763

هر ملتی که زنان مسؤول آن ها باشند، پیروز و موفق نمی شوند. این در حالیکه که قرآن از دانایی و توانایی زنی به نام "بلقیس" سخن به میان آورده است. بدین ترتیب تضادی آشکار میان قرآن و سنت را مشاهده می کنیم.

763 - صحیح البخاری. کتاب الفتن، باب: الفتنة التي تموج كموج البحر. حدیث 6686

در این جا نوشته‌ی من پایان یافته است. ببینیم نماینده‌ی بر حق "حرکت اسلامی" و "جمعیت اسلامی" و "اتحاد اسلامی"، با پشتیبانی مؤسسه‌ی "تیشک"؛ در مورد این دو جمله چه نوشته‌اند:

هیچ تضادی میان آن دو وجود ندارد، زیرا:

1- در حدیث از یک زن، (أمرأة) سخن به میان آمده است، یعنی تنها یک زن یک تنه کارهای آن‌ها را هدایت نماید. هم چنان که در شرح آن رویداد آمده است: زمانی که ایرانی‌ها آن زن را پادشاه خود کردند، تنها به این سبب بوده است که؛ قدرت هم چنان در میان آن خانواده باقی بماند.

2- همان زن که در سوره‌ی النمل در مورد وی سخن به میان آمده است؛ همان طور که علما گفته‌اند؛ سبب و دوازده مرد به عنوان مشاور وی کار می‌کردند، هر کدام از این مردان، صاحب ده هزار مرد بوده است.

3- هم چنین قرآن در مورد مشاوره کردن با وی سخن به میان آورده است: (قالت يا أيها الملأ أفتوني في أمري ما كنت قاطعة أمرا حتى تشهدن) النمل/32

4- سپس آن زن زیر سایه‌ی سلیمان، فرمانبردار خدا می‌شود. مراجعه شود به سوره‌ی مورچه (النمل) (32-44)

5- از سوی دیگر، شرط نیست که از دانایی کسی سخن به میان آید، دارای قابلیت‌های دیگری نباشد، مگر نشینده‌ای که پیامبر(ص) درباره‌ی شیطان به ابوهریره گفته است: راست گفت با تو، اما در اصل دروغگو است *صدقك وهو كذوب* زیرا که *آیه الکرسی* را به ابوهریره یاد داده است.

در اینجا نوشته‌ی آن‌ها در مورد این مطلب پایان می‌پذیرد.

پیروان اسلام، روشنفکران به طور عام و روشنفکران گُرد به طور خاص را، نفهم و هالو می‌دانند و آن‌ها را به سان خویش می‌پندارند و گمان می‌برند که بدون هیچ تحقیق و استدلال، هر سخنی را باور می‌کنند. مگر ممکن است که تمامی پادشاهان و امیران و حتی خود محمد نیز، مشاور نداشته باشند؟ و با یاران و مردانشان، مشورت نکرده باشند. ادعا می‌کنند آن زن که پادشاه قوم خود بوده است، 312 مرد، مشاور وی بوده‌اند هر مرد نیز، 10000 مرد دیگر در اختیار داشته است. آن‌ها با سرودن اشعار پوچ و داستان‌ها و بازگو کردن خرافات و توهمات، انتظار دارند که ذهن و اندیشه‌ی انسان‌های قرن

بیست و یک، به گنجینه و مورچه و سوسک های سلیمان ایمان بیاورند! انتظار دارند که مردم این قرن، بدون استفاده از تکنولوژی، ذوالقرنین آهن را برایشان ذوب کند. با تمام عقلیت می کوشند تا به مردم القاء کنند که؛ شیطان آیه الکرسی را به ابوهیریه آموخته است. هم چون تام و جری (کارتون موش و گربه) از یاجوج و ماجوج برایشان صحبت می کنند. این که شیطان آیات قرآنی را به ابوهیریه آموخته باشد یا نه، چه ارتباطی به این کتاب دارد؟ مسائلی بدین گونه، تنها خود را در مجاری ادیان جای می دهد والا به هیچ وجه با منطق و دانش روز مطابقت ندارد.

بدین شیوه، مضامین و انتقادات موجود در کتاب را درک نکرده و سرسختانه محتوای کتاب را به انحراف کشانیده اند. نوشته اند: “مرویون” با اوج وقاحت، بدون هیچ گونه اطلاعاتی، از مسایلی سخن به میان آورده است که، هیچ نوع اطلاعی در مورد آن ها ندارد. اوج اخلاق اسلامی آن ها در این جملات که در صفحه 34 کتابشان نگاهشته اند، نمایان می شود: **(تو نه صاحب عهد و پیمان و گفته های خودت هستی، نه صاحب احساسات خود. عنوان منافق کامل و حتی بدتر از آن نیز، شایسته ی تو می باشد.)**

آن کدامین عهد و پیمانست که من به موسسه ی “تیشک” و احزاب سعودی و پیروان افراطی شما داده ام؟ چه کسی این خرافات را بر ذهن اندیشمندان تحمیل کرد، تا آن ها نیز پر و بال خشوع و فروتنی را بگسترانند؟ مرتجعان نه تنها لایق هیچ نوع ستایشی نیستند، بلکه بایستی جهت مداوایشان، آن ها را به مراکز درمانی معرفی کرد. چرا که با اعمال و رفتار خود چهره ی محیط و بشریت را لکه دار و ننگین کرده اند و برای کودکان نیز مایه ی ترس و ارباب هستند. اعمال آن ها جامعه را از دزد و دروغگو و قاتل لبریز می کند. کسانی که حتی در این زمان نیز، عقیده دارند که رنگین کمان همان زلف “عایشه و فاطمه” است، شایسته ی احترام و شرافت نیستند. در حالی که شرف و افتخار خودشان در دست خودشان نیست. شرف آن ها میان ران های زنان خانواده، جای گرفته است. همان شرفی که در میان پنج تا هشت سانتی متر گوشت، خود را مخفی کرده است.

حضرات حتماً فراموش کرده اند که قبلاً از طریق رسانه های جمعی اعلام کرده بودم که؛ اگر اسلامگرایان، توانستند اثبات کنند که حتی یک چهارم از مطالب این کتاب خارج از چارچوب واقعیات اسلام است، بدون هیچ تردیدی از نوشتن آن ابراز پشیمانی خود را اعلام می کنم. با چاپ رساله ای این چنین از سوی اسلامگرایان، از اول تا به انتهای آن، نتوانسته اند خلاف واقعیت بودن حتی یک دهم مطالب آن را اثبات نمایند. و

نتوانسته‌اند، از دور هم که شده، انتقادی بر محتوای این کتاب در مورد مسائل و موضوعات اسلامی ببینند. همان موضوعات و مشکلاتی که بر پیکره‌ی دین اسلام سنگینی می‌کند و هدف اصلی من نیز ایراد همان انتقادهاست چه در مورد سکس و شریعت اسلامی و وضعیت زنان یا در مورد هر مسئله‌دیگری! ناتوانی آنان در جواب دادن به انتقادات من، خود نشان از زبونی و مایه پوج بودن دین اسلام دارد.

یکی دیگر از تهمت‌هایی که به من زده‌اند این است که گویا من دستور زبان عربی را نمی‌دانم و مدارک بالای زبان عربی را کسب نکرده‌ام. می‌توان چنین انتقادی بر من غیر عرب تا حدودی وارد باشد. چرا که ما به مثابه‌ی ملتی غیر عرب توانایی اشراف کامل بر زبان پیچیده‌ای چون زبان عربی را نداریم. این در حالیست که خود اعراب نیز در بسیاری از لغات و جملات دچار لغزش‌های زبانی می‌شوند. از لحاظ روان‌شناختی، مسلمانان طوری بار آمده‌اند که غیر از گوش دادن به علمای دین و پیروی از آنان، نباید از دیگران حرف شنویی داشته باشند که مبادا در عقایدشان تغییری صورت گیرد. تحقیقات آن‌ها باید از منابعی نشأت بگیرد که صرفاً و صرفاً به خود عالمان دینی بازگردد و بس. اما مسئله‌ای که آن‌ها را دچار توهم و اشتباه مکرر کرده است اینست که، تلاش میکنند بذر توهم را در جامعه بکارند. و کاملاً به این نتیجه رسیده‌اند که انتقاد از دین و از دین اسلام بالأخص هرگز از جانب کسانی گرفته‌نمی‌شود که به اسلام اعتقادی راسخ داشته، سال‌های طولانی در میان خرافات آن ذوب شده و ایمان دارند به این که قرآن منبع و سرچشمه‌ای برای رسیدن به حقیقت و پاسخ سؤالاتشان!! می‌باشد. بدیهی است که انتقاد از دین از منابعی علمی سرچشمه گرفته و از سوی اشخاصی نگاشته می‌شوند که دیانت دیدگان‌شان را کور نکرده و بدون تعصب مسائل را حل‌اجی می‌نمایند. دست و پا زدن‌های مؤسسه‌ی “تیشک” به عنوان تلاش‌هایی بی‌اساس و ارتجاعی، می‌تواند در جوامع عقب مانده جایگاهی داشته‌باشد، اما در جوامع توسعه یافته، متمدن و مدرن، امری بیهوده و عبث می‌باشد. اگر اشتباهی از من دانشگاه نرفته و ناآشنا به ادبیات عرب سر زده‌باشد، چندان جای تعجب و حیرت نیست. اما اگر چنین انتقاداتی را، شخصی دارای مدارک عالی و عالم به دین مطرح کند؛ پاسخ آن‌ها چه می‌تواند باشد؟ همان طور که صدها منتقد با مدارک عالی و دارای مدارک دانشگاهی به این دین انتقاداتی را مطرح کرده‌اند. برای مثال به این آیه توجه کنید:

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أُنجِيتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ.⁷⁶⁴

اگر ما به عنوان ملتی غیر عرب، از این آیه ایراد بگیریم، مؤسساتی هم چون "تیشک"، و پیروان افراط گرای آن اعلام خواهند کرد که: چگونه به خود اجازه داده‌اید بدون هیچ نوع آگاهی در دستور زبان عربی دخالت کنید، شما حتی الفبای عربی را نمی دانید. پس لازم است سال های زیادی در مدارس مانده، مدارج عالی را طی کرده آنگاه می توانید در مورد مطلبی قلم فرسایی کنید که هیچ ارتباطی به شما ندارد. اما شخصی هم چون "عباس عبدالنور" پاسخ چنین اتهاماتی را داده است و در مورد این آیه می گوید:

از موارد ضعف این آیه عدم به کارگیری ضمائر در جای مناسب خود می باشد. تا جای که معنی و تعبیر از آن را دچار چالش کرده است. اگر چنین نوشته‌ای را کسی هم چون من یا هر شخصی دیگری می نوشت، طبیعی است که نگارنده‌ی آن را به نادانی و ناآگاهی از دستور زبان عربی متهم می کردند. اما چنین اشتباهات محرز و آشکار در قرآن را شیوایی و بلاغت و معجزه‌ی خداوندی می نامند. تا جایی که در آن نیز اغراق می کنند و حتی برای آن نیز دلیل تراشی می کنند و آن را از موارد بلاغی و استثناء می دانند. در واقع بایستی به جای (وَجَرَيْنَ بِهِمْ) نوشته می شد (وَجَرَيْنَ بِكُمْ). هم چنین به جای کلمه‌ی (وَفَرِحُوا بِهَا) نوشته می شد (وَفَرِحْتُمْ بِهَا).⁷⁶⁵

پس با این حساب، شخصی هم چون عباس عبدالنور متولد 1927 می تواند چنین انتقادی را وارد نماید چون او:

- 1- غیر عرب نبوده و کاملاً بر دستور زبان عربی آشنا بوده است.
- 2- در دانشگاه الأزهر فارغ التحصیل شده و مدارج عالی را طی کرده است.
- 3- هم چنین در دانشگاه سوربن پاریس، دکتری فلسفه‌ی علمی را کسب کرده است. پس شخصی به تمام معنا عالم و دارای منطق و روشنفکر بوده است.

764 - یونس 22

765 - عباس عبد النور، محنتی مع القرآن ومع الله فی القرآن. ط التجربة. دمهوره جمهوریه مصر

العریبه 2004ص152

- 4- معاون مرکز اوقاف اسلامی مصر بوده است. پس از لحاظ مسوولیت نیز خادم دین اسلام نیز بوده است.
- 5- سال های طولانی امام و خطیب مساجد بوده و صدها مرید داشته است. پس در مواضع مختلف تجربیاتی را اندوخته است.
- 6- به عنوان استاد معتمد، به طور رسمی، استاد دانشگاه الأزهر بوده است.
- 7- در عین حال شیخ و فقیهی سنی مذهب بوده است و گفته‌هایش از نظر اهل تسنن به عنوان منبعی معتبر محسوب شده است.
- 8- عمر خویش را وقف خدمت به اسلام کرده است و دلسوز و معتمد دنیای اسلام بوده است.

وی قرآن را دقیقاً مورد بررسی قرار داده، به اشتباهاتی این چنین برخورد کرده است. هم چنین مفسران قرآن را مورد انتقادات تند خود قرار داده، معتقد است که آنان مؤمنان را دچار سر در گمی کرده و با تشبثاتی غیر منطقی سعی در توجیه چنین اشتباهاتی داشته‌اند. ⁷⁶⁶

حال سؤال این است که آیا مؤسساتی چون "تیشک" و جوجه نویسنده‌های اسلامی، بیشتر قرآن و اسلام را می‌شناسند یا شخصی که استاد مشهورترین و معتبرترین دانشگاه جهان اسلام، یعنی دانشگاه الأزهر می‌باشد؟؟

معلوم نیست که داشتن مدارج عالی تحصیلی، چه ارتباطی با روشنگری و فهم موضوعات دارد! تحصیل در مدارس دارای سیستم آموزشی آشفته کشورهای عربی و اسلامی چه ارتباطی به معارف دارد؟؟ میلیون‌ها فارغ‌التحصیل دکترا در زمینه‌های گوناگون وجود دارند که نه تنها معارف صحیح را نمی‌شناسند بلکه ابتدایی‌ترین آگاهی از اساس اسلام را ندارند. چه ارتباطی میان فارغ‌التحصیل مدارج بالا و درک درست انسانمدارانه از اسلام وجود دارد؟؟ اگر به فرض مثال نمازگزاران یکی از نماز جمعه‌ها در یکی از مساجد بزرگ را مورد بررسی قرار دهیم، نود درصد جمعیت کمترین درکی از عربی و اسلام ندارند. پس چگونه مسلمان بودن آن‌ها زیر سؤال نمی‌رود؟ شخصی هم چون "عبدالخالق معروف" بر زبان عربی تسلط کامل داشت. پس چرا به جای پاسخ دادن، وی را ترور کردند؟ "فرج فوده" که گُرد نبود. یک کلمه گُردی هم بلد نبود. زبان مادریش عربی بود و انتقاداتش را هم به عربی می‌نوشت. پس چرا پاسخی

766- امیدوارم این کتاب به زبان کردی ترجمه شود.

برایش نداشتند و ناچار به ترور وی شدند.؟؟ ده‌ها بلکه صدها نویسنده و اندیشمند دیگر چرا ترور شدند؟ قبل از نگاشتن کتابم، بر چه اساسی مسلمان بودن من و میلیون‌ها شخص چون مرا قبول داشتند؟ آن‌ها با اهرم فشار و تنبیه و تحقیر آیات را به خوردمان می‌دهند. حتی اگر معنی آیات برایمان قابل فهم نباشد، من و امثال مرا به صفوف نمازگزاران در مساجد هدایت می‌کنند، برایمان احترام قائل می‌شوند. در آن صورت انسان‌هایی شایسته هستیم! اما با ایراد اولین انتقاد به صورت نوشته و مکتوب در کتاب‌ها؛ صد و هشتاد درجه عوض شده، انسان‌هایی نفهم و نادان به ادبیات عرب قلمداد شدیم؟! کدامین منطقی قبول می‌کند که برای ایمان آوردن، نفهمی و تسلیم محض لازم است و برای انتقاد گرفتن، داشتن مدارک عالی و فیلسوف بودن؟!

نکاتی را که ما، طیف ناآگاه، نادان و فاقد مدارک عالی تحصیلی البته به تعبیر بنیادگرایان اسلامی؛ به آن پی برده‌ و خلاءهایی را که احساس کرده‌ایم، هرگز از جانب روحانیون مساجد، مریدان تکایا، اعضاء و کمیته‌های مرکزی احزاب اسلامی، دانشگاه‌های شریعت و نیز مؤسسه‌های هم‌چون “تیشک”، با وجود داشتن مدارک عالی، احساس نشده و عملاً در مورد تناقضات و خلاءهای موجود در دینشان، نایبنا هستند.

اگر شخصی تمام مطالب کتابشان را مطالعه نماید، کاملاً برایش روشن خواهد شد که قصد و منظور از انتشار چنین کتابی، صرفاً انتشار تحقیرنامه‌ای بوده است تا بتواند با تحقیر شخصیت من، کتابم را نیز نابود نمایند. طبیعی است خوانندگانی که دیدی فرا تعصبی دارند، لذتی از خواندن آن نبرده و چنین نوشته‌هایی را به زباله‌دان منزلشان می‌سپارند. در اینجا چند نمونه‌ای از مطالب کتاب ارتجاعی آن‌ها را ذکر می‌نمایم:

در اولین جملات خود می‌فرمایند: “**مربوان**” از همان **اوان کودکی** از داشتن پدر و مادر و محبت آنان محروم، و به یتیم‌خانه‌ها سپرده شده است. پس در همان **اوائل کودکی**، برخلاف هم‌سن و سال‌هایش، از لذت داشتن والدین بی‌بهره بوده است. نبود سرپرست چنان در روح و درون “**مربوان**” اثر می‌گذارد که از همان دوران کودکی احساس حقارت و خودکم‌بینی در وجودش نهادینه می‌شود. هم‌چنان که علم روان‌شناسی ثابت کرده است، چنین تجربیاتی در زندگی هر شخصی باعث **پدید آمدن عقده‌های درونی در وی می‌گردد.**

آیا این پاسخ نوشته‌ای آکادمیک است یا نشانه‌نابودی اندیشه‌های اسلامی؟ غیر از بازندگان، آیا کسان دیگری هستند که برای دفاع از خود، به تحقیر شخصیت انسان‌ها متوسل شوند؟ معلوم نیست که در یتیم شدن چه نوع احساس حقارتی نهفته است؟ یتیم

خانه‌ها از پایگاه‌های گسترش ترور بسی مقدس ترند. سوای از من که به یک زندانی سیاسی تبدیل شدم، تمامی دوستانم افراد نخبه‌ای شده، یا در راه بدست آوردن آزادی شهید شدند. آن‌ها درست در نقطه‌مقابل اهل مسجد قرار دارند. چرا که رهروان راه مسجد اغلب به انسان‌های قاتل و خونریز تبدیل شده‌اند. آن‌ها پیشمرگان را اسیر کرده، تحویل رژیم ایران می‌دادند. یا در طی مراحل گوناگون آن‌ها را قتل عام می‌کردند. مطابق چنین بررسی‌های غیر علمی اسلام‌گرایان، آن‌هم به فرض این که در علم روان‌شناسی چنین چیزی ثابت شده باشد؛ محمد، رهبر دین اسلام، نیز هم چون من یتیم بوده است. به دور از اقوام و خویشاوندانش زندگی می‌کرد. کمتر با مردم مراوده داشت. در بزرگسالی بیشتر گوشه‌نشینی و عزلت را می‌پسندید. پس او نیز شکست خورده زندگی و عقده‌ی درونی داشت. حکمی چنین کلی، بیشتر اندیشمندان و فیلسوفان جهان را در بر می‌گیرد. آیا این انتقاد است یا سخنان بیهوده‌ی مساجد...؟

ادعا می‌کنند که: "مربوان" فقیر و تهی دست بوده است. از راه نوشتن کتاب قبلیش (خون نامه) پولی کلان به جیب زده و قطعه زمینی را صاحب شده است. وی با نوشتن این کتاب خواسته است که زمینش به بار بنشیند و خانه‌ای برایش بسازند.

اسلام و رهبرش به دست آوردن غنایم و به بردگی کشیدن زنان و کودکان را حلال می‌دانند. در مدت فقط یک شبانه‌روز گروه‌گروه از جوانان و مردان بنی قریظه را سر بریده‌اند تا اموال و دارایی آن‌ها را غارت کنند.⁷⁶⁷ در جنگ خیبر برای یافتن طلا و جواهرات، شخصی را قطعه‌قطعه کرده‌اند. اما پیروان این دین و پیامبرشان روا نمی‌دارند که به خاطر پول و رفع نیازهای اولیه‌ی زندگی، کسی به نگاشتن کتابی همت گمارد؟! مجاهدان اسلام نتوانسته‌اند دزدی و غارت‌هایی را که در مورد کاروان‌های بازرگانی به نام دین انجام می‌دادند در خفا نگه دارند. آدم ربایی کرده و از اقوام و خویشانش فدیة طلب کرده‌اند. بارها مرتکب جنایاتی تحت عنوان "انفال" شده‌اند. "القاعده"، "انصار السنه"، "اتحاد اسلامی"، "جمعیت اسلامی"، "اخوان المسلمین" و سایر گروه‌های اسلامی به خاطر بدست آوردن قدرت، با نام‌های فرعی و محلی، با تشکیل شوراها و ایجاد پایگاه‌های نظامی و تزریق ایدئولوژی و شستشوی فکری کودکان را به قاتل انسان‌ها تبدیل کرده، و آن‌ها را به بهترین نحو ممکن بار آورند. به خاطر ارضای حس قدرت

767- برخی از منابع به 600 تا 700 و برخی دیگر به 800 تا 900 مقتول سر بریده شده را، تخمین زده‌اند. در بخش "محمد و سکس" مفصلاً با شواهد کافی در این مورد بحث شده است.

طلبی خود از یک طرف و عقب نشاندن رقباً، مردم را قربانی کرده، و نویسندگان و دگراندیشان را ترور کرده‌اند. اما روا نمی‌دارند که نویسنده‌ای، که در خدمت فرهنگ و فرهنگ سازی است، نیازهای اولیه‌اش را تأمین نماید.⁷⁶⁸

در قرآن چنین آمده است:

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَنتَحْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً.⁷⁶⁹

پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید گردن‌ها [یشان] را بزیند تا آنان را کاملاً قتل عام نمایید پس [اسیران را] استوار در بند کشید سپس یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیة و عوض از ایشان بگیرید.

اسلام این حق را به خود داده است که مجاهدانش را تشویق کند که انسان کشی کرده، اسراء را به بند کشیده و در حق آن‌ها بی احترامی روا دارند. وقاحت را به جایی رسانده که اسرا را با پول معاوضه کنند. اما برای دیگر اشخاص، شایسته نمی‌دانند که با نگاشتن کتاب، خود را از نظر مالی تأمین نمایند. گفته‌ی خودشان را با ایراد تهمت‌ی کامل می‌نمایند که گویا این بار این کتاب را به خاطر بدست آوردن خانه‌ای نوشته‌ام. جملاتی بی اساس و مرتجعانه بر سراسر پاسخنامه‌ی به تمام معنا فرسوده‌ای آن‌ها سایه افکنده است، که خود بیانگر دور بودن از واقعیات است و شایسته‌ی هیچ نوع توجهی نمی‌باشد.

می‌گویند: **“مریوان” در مردابی از سکس گم شده است و کاملاً عقده‌ی جنسی دارد.**

این جمله را کاملاً بی اساس نوشته و صرفاً برای خالی نبودن عریضه تحقیر آمیزشان آن را گنجانده‌اند. کاملاً اطمینان دارم اگر کوچک ترین سندی از خودم، همسر م و یا از دیگر اعضای خانواده‌ام داشتند؛ بدون هیچ ابایی ارائه می‌دادند. در اینجا می‌توان نتیجه گرفت که به اصطلاح پاسخنامه مؤسسه‌ای، که چنین پروژه‌هایی را هدایت کرده و به‌عنوان جوابیه کتابم نوشته‌اند؛ حاکی از کمال ناآگاهی آن‌هاست. تنها خواسته‌اند که با چنین نوشته‌هایی چندرغازی را که به عنوان حق الزحمه از عربستان برایشان روانه می‌شود؛ حلال کنند. جالب این است که رهبر چنین دینی هجده زن را عقد کرده، هوس تصاحب بیست و هفت زن دیگر را در سر داشته، دختری شش ساله را عقد کرده و پس

768 - در این کتاب تمامی این مسائل با شواهد کافی بیان شده است.

769 - محمد 4

از سه سال نامزدی با وی همبستر شده است. اما علما و رهروان این دین، دشمن چنین شخصی را غرق در مرداب سکس می دانند!



ملا کریکار در پشت صحنه تلویزیون ملی نروژ در آغوش شبانه رحمانی ملا "کریکار": غیر ممکن است که یک قدم از ایدئولوژی های اسلام عقب نشینی کنیم با تمام توان، با چنگ و دندان هم که شده، خرخره ی افرادی را که مقابل دینمان بایستند، می جوییم. به خدا سوگند به هدفمان نخواهیم رسید اگر "مرویون حلجچه ای" زنده باشد...

پیروان این آیین سنگ تعدد زوجات را به سینه زده و سرسختانه از آن جانبداری می کنند و چهار زن را لایق یک مرد می دانند. آیات آسمانی چنین دینی مردان را خطاب قرار داده می گوید: زنان شما کشتزارهای جنسی شمایند. هر طور که می خواهید به کشتزار خود درآیید. زنان را به الاغ و اسب و شتر تشبیه می کنند و رهروان آن به هر جنگ و کارزاری روی آورده باشند، زنان را مورد تجاوز جنسی قرار داده اند و نیز با تکیه به آیات قرآنی، ازدواج موقت را عملی ساخته اند تا هر زمان که خواهان سکس

باشند، با دادن اعانه‌ای، حتی برای اندک زمان ممکن دست به انجام عمل جنسی بزنند. در حوزه‌های علمیه چنین دینی هزاران مومن، چون شیخ زانا، مدرک مجاهدت را دریافت کرده‌اند؛ که مریدانش طوری بارآمده‌اند که تفریح روزانه‌اشان بازی های سکسی باشد! اما کسی را که با چنین آیینی عداوت کند، غرق شده در سکس می پندارند.⁷⁷⁰

روزگار درازبست که در مورد "ام سلمه"، "عایشه" و "خدیجه" سخن به میان آورده‌اند. اما هیچ آخوند، روحانی و عمامه به سری یافت نشده است که از مظلومیت و وقایع اسفباری که بر "ریحانه" رفته است، سخنی به میان آورد. راستی، آیا المؤمنه "تیشک" و "أیها العالماووون الاسلامیی، مگر ریحانه نیز زن محمد نبوده است! ریحانه که بود؟ اقوامش چه کسانی بودند؟ شرمگین شده‌اید که از قتل عام اقوام و خویشاوندانش سخنی به میان نمی آورید؟ جرأت ندارید که از قربانی کردن و سر بریدن شوهر، پدر، برادر و پسر ریحانه سخنی به میان آورید؟ انگشتان شرمسار قلم می شود که بنویسد: محمد در اوج چنین جنایاتی، شب زفاف خود را با آن زن ستم‌دیده به تأخیر نینداخت؟ چرا از "صفیه" سخنی به میان نیآورده‌اید؟! او نیز که همسر محمد بود. صفیه که بود؟ شوهر و پسر و اقوامش به چه مصیبتی گرفتار آمدند؟ چگونه از همسری محمد سر در آورد؟ از "جویره" برایمان بگویید! از "ماریه" سخن به میان آورید! از "زینب" سخن سر دهید! از "سوده" طرد شده بنویسید از "شب برات" سخن به میان آورید تا مسلمانان بیشتر و بهتر شب برات را دریابند! از انفال های مدینه و خیبر بگویید که محمد، همان فرمانده و قهرمان تاریخ اسلام، از برکت آن ها توانست یکی از ملکه‌های زیبایی زنان عرب را تصاحب کند. آنگاه درخواهید یافت که چنین شخصی را باید به حق غرق در مرداب سکس و هوسرانی قلمداد کرد.

به هر حال حضرات سراسیمه رساله‌ای در جواب من نوشتند که اگر به فرض مثال جمله درستی هم نوشته باشند، در هزارتوی کلمات خونبارشان ناپدید شده و قابل توجه نیست. رساله‌ای که مالا مال از تهمت و افتراءهایی نارواست که به هیچ عنوان لایق آن نیست که گوشه‌ای از کتابخانه را به آن اختصاص داد. تنها خواسته‌اند با افاضاتی تهدیدآمیز خود را نویسنده و محقق جلوه داده و سد راه جریانات روشنگر شوند. در حقیقت شرمنده‌ی اوقات خود هستیم که با وجود سابقه‌ذهنی که از آن ها داشتم، مدت زمانی را به مطالعه‌ی آن اختصاص دادم.

770- در بخش سکس و محمد بسیاری از این نوع اطلاعات بیان شده است.

برای نوشته‌هایی از این دست، نیازی به دستگام‌های عریض و طویل و هزینه کردن دلار و ارز نیست، بلکه هر نیمچه طلبه‌ای در حجره‌ای دور افتاده می‌تواند با نوشتن بیهوده‌گویی‌هایی از این دست، احساسات مردم را به جوش و خروش آورد.

باب سوم

اسلامگرایان پس از خلع شدن از خلافت و حکومت و ازدست دادن قدرت، بازار کسب و کار خود را به داخل مساجد و منابر انتقال داده و در چنین جایگاه‌هایی فتوای سر بریدن و سلاخی آزادی بیان می‌دهند. تا از این راه بتوانند آبروی بر بادرفته‌خود را دوباره بدست آورند. هر از گاهی، برای جا نماندن از قافله‌ی دنیای مدرنیته، ادای مدنیت درآورده از دادگاه‌ها می‌خواهند که زبان‌هایی را که خود دستشان از بریدن آن‌ها کوتاه است، بریده، کتاب‌هایی را که جوابی برایش ندارند، سوزانده و سرانگشتان نویسنده‌های مخالف آنان را قطع کنند. چرا که تیغ خودشان، که از تاریخ توتالیتاریشان به یادگار مانده است، دیگر برشی ندارد.

اشخاص و گروه‌هایی که تحمل انتقاد نداشته کتاب‌ها را به آتش فنا می‌سپارند و نویسندگان را به دادگاه‌ها می‌کشانند، همان وارثان جلاوران تاریخ، و جماعتی مجرم و خونخوار تاریخ هستند که در دنیایی آزاد زندگی می‌کنند، که نوآوری، تعقل و دانش در وجودشان نابود شده است. از دیدگاه آن‌ها دگراندیشانی که بیرون از دایره‌ی بسته‌ی تعقل آنان می‌باشند، جز به خاک و خون کشانیدن آن‌ها، بر اثر انفجار اتومبیلی پر از تی ان تی سرنوشت دیگری در انتظارشان نیست.

شخصیت فرد مسلمان، در هر مرتبه‌ی اجتماعی که باشد، تمامی انتقادات و سؤالاتی را که از اسلام پاسخگویی می‌طلبند، مردود می‌شمارند. از دیدگاه آن‌ها هر نوشته‌ای که به‌افشای نهان کاری‌ها و دغل بازی‌های اشخاص مقدس و بیان مفاسد اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ناشی از افکار و اعمال ارتجاعی مقدس‌مآبان پرداخته یا متون اسلامی را نقد کرده و زیر سؤال می‌برد، مردود و نویسنده‌آن محارب با خدا قلمداد می‌شود.

بیا بید پاراگراف زیر را با هم بررسی کنیم:

مردی در پنجاه و چهار سالگی، دختری شش ساله را به عقد خود در می‌آورد. بعد از سه سال نامزدی، یعنی دختر در سن ۹ سالگی و مرد در سن پنجاه و چهار سالگی به‌حجلمی روند. بعدها این مرد و طرفدارانش افراد قبیله‌ای (حدأقل) دو هزار نفری را کشته، تمامی افراد ذکور را همچو بره‌سرمی برند. این مرد قهرمان پس از انجام چنین

فاجعه‌ای، با همان لباس های خونین رزم با یکی از زنان آن قبیله، که همان روز پدر، برادر، شوهر و پسرش را جلوی چشمش سلاخی کرده‌اند، ازدواج می کند. بدینگونه شاداماد از چنین عروس تیره‌روزی کام می گیرد.

این مرد پهلوان مقدس ترین شخصیت جهان اسلام است. مردمان عشایر که دارای عقلیتی ارتجاعی و ساده‌لوحانه هستند چنین فجایعی را تقدیر الهی پنداشته، اعمال پیامبر را مأموریت از جانب خدا دانسته و هر چیزی را برای چنین شخصیت مقدسی حلال می دانند. چرا که خدای بزرگ این جهان را به خاطر وی آفریده است. او نه تنها مقدس، بلکه دلیل آفرینش جهان می باشد. گفته‌هایش از روی هوی و هوس نبوده بلکه وحی خداوندیست.

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ). 771

افکار عمومی جهان چنین ازدواجی را بزرگترین جرم در حق انسانیت دانسته، چنین فردی را در بند تبهکاران انداخته، عکس او و خبر چنین جنایات هولناکی را به خبرگزاری های جهان مخابره کرده و هر دو زن، هم زن نه ساله و هم زن مصیبت دیده و مورد تجاوز واقع شده، را به تیمارستان های روانی می سپارند تا شوک روانی ناشی از چنین اعمال وحشتناکی التیام یابد. از سوی دیگر چنین مردی را به دادگاه کشانده مجازات سنگینی برایش در نظر می گیرند. البته بعد از اینکه معلوم شود چنین فردی بیماری روانی ندارد، و گرنه او را به تیمارستان روانی می سپارند.

اکنون که در حال نگارش چنین مطالبی هستم و سرگذشت تراژیک این دو زن را بیان می کنم، به قدری از مظلومیت این زنان متأثر شده‌ام که دستم قادر به گرفتن قلم نیست. اما چاره‌ای جز تسلیم نشدن در برابر احساسات نیست و باید ادامه داد. برای جلوگیری از تکرار چنین جنایات هولناکی باید خود را برای جبهه گیری فکری مهیا سازیم. درست است که این مرد اکنون زنده نیست، اما قوانین و احکام وی هم چنان ماندگار است و با وجود ارتکاب چنین جرم های سنگینی به مقدس ترین فرد تاریخ تبدیل شده است و از ما می خواهند که رهرو راهش بوده، برای به سرانجام رساندن رسالتش به جهاد با انسان های دیگر پرداخته و سر ببریم!!

به یاد داشته باشید، اگر شما به عنوان فردی روشنفکر و دگراندیش چنین رویدادهای واقعی را در تحقیق خود ذکر نمایی از ضرب شمشیر پیروانش در امان نخواهی بود.

در این صورت چه باید کرد؟ آیا داستان را روایت می کنید بدون اینکه از قهرمان و نقش آفرین اصلی آن سخنی به میان آورید؟ در این صورت غیر از تکرار همان داستان های خرافی، که در جامعه ورد زبان هاست، کار دیگری انجام داده اید؟ آیا با وجود چنین واقعیات تکان دهنده ای شیوهی و لحن زبان چگونه باید باشد؟ یا باید کار این مرد را ازدواجی معمولی جلوه داد، یا آن را تجاوز جنسی دانست.

سؤال اینجاست؛ آیا آن جریان واقعاً مراسم عروسی بود یا به خاک و خون کشیدن، هتک حرمت انسان ها و جاری کردن جویبار خون؟ چگونه می توان میان قدرت و حکم شمشیر دوره ی جاهلیت از یک طرف، و عقلانیت و دانش و تحقیقات دانشگاهی از دگر سو، پیوند ایجاد کرد؟ نباید فراموش کرد که در صورت خودداری از افشای چنین وقایعی و واگذاری این وظیفه به نسل های آینده، جامعه ما هم چنان در گرداب ابهام و سرشار از استضعاف دینی و طبقاتی دست و پا خواهد زد. بنابراین نباید از تهدید و متصف شدن به اوصافی چون هالو، نفهم، عقده ای و غیره، که از جانب مرتجعان اعمال می شود، ترسید. روشنفکر راستین باید با اراده ای تزلزل ناپذیر حقیقت را، بدون هراس و اظهار ندامت، بیان کند.

خواننده ی گرامی! من این چنین کردم. با احساس تعهد در قبال شما، شهید "عبدالخالق معروف" و مردم ستمدیده کشورم، که بارها و در جریان فجایی چون قتل عام حلبچه و انفال قربانی شده اند، صادقانه حقایق را بدون هیچ تحریف و حذف و اضافه ای بیان کرده و نقاب از روی مجرم اصلی برداشته ام. تهدید به سربریدن و عذاب اخروی نیز نتوانست مانعی برای ادامه ی کارم باشد. چرا که نکونامی در اوراق طلایی تاریخی گردد، بر نعمات بهشت مرتجعان ترجیح می دهم.

بر خلاف گفته مردان اسلام، قصد من اهانت به دین اسلام نیست، بلکه بیان حقایق است. مشکل آن ها تنها ناتوانی از پاسخ دهی به انتقاداتی است که از تعقل منطقی سرچشمه می گیرد. و گرنه به تهدید و دروغ و افتراء متوسل نمی شدند.



پس از تهدیدات ملا کریکار؛ روزنامه‌ی داکبلادیتی نیروژی، طی گفتگویی که با مریوان حلبچه‌ای انجام داد، در آن گفتگو ایشان آمادگی خود را برای گفتگو و مناظره‌ی تلویزیونی و همگانی با ملا کریکار اعلام داشته‌است، اما وی حاضر بدین مناظره نشده‌است.

اوج موفقیت و پیروزی خود را در این نکته می بینیم که توان پاسخگویی به انتقادات ما را در خود نمی بینند. هر شخصی بستگی به میزان توان خویش، دست به تحقیر مخالفان زده و همیشه چاقو بدست و آماده برای سر بریدن، در میدان حاضر بوده‌اند. بنابراین باید به آن‌ها گفت: اگر، به قول خودتان، دینتان کامل است و این دین از پاسخ دادن به جزئی ترین مسائل و مشکلات فروگذار نکرده است، و جوابی منطقی برای انتقادات دارید، ارائه دهید تا خود به دست خود قلم هایمان را شکسته و دیگر داد سخن ندهیم. به قول معروف؛ "یزد دور است گز که نزدیک است". اگر "اتحادیه علمای اسلامی" و دیگر زیر شاخه‌هایش بتوانند نادرستی حتی یک ششم از منابع و مطالب این کتاب را به اثبات برسانند، رسماً از نوشتن این کتاب اظهار پشیمانی خواهیم کرد. هیأتی با حضور تمامی احزاب و گروه‌ها از "اتحادیه علمای اسلامی" گرفته تا احزابی چون "اتحاد اسلامی"، "جمعیت اسلامی"، "حرکت اسلامی"، "انصارالاسلام"، "جندالاسلام"، مدرسین دانشکده‌های الهیات در کردستان و زیر مجموعه‌هایشان در اروپا تشکیل دهید. اگر غیر واقعی بودن یک چهارم از مطالب این کتاب را ثابت کردید، قول می دهیم به مسجدی رفته خود را آماده کردن زدن با شمشیر نمایم. اما متأسفانه اسلامگرایان افراطی اهل بحث

منطقی و دیالوگ نیستند. و قبول ندارند که انسان، با هر عقیده و دیدگاهی که دارد، باید در نوشتن و بیان دیدگاهش آزاد باشد.

نباید فراموش کرد که در جامعه‌ی مالامال از سرکوب، استثمار، کشت و کشتار، ترور، ارباب و هتک حرمت زنان، نویسندگان از نگاشتن چنین کتاب‌هایی دست نخواهند شست. بارها دیده‌ایم که زنان آرزو کرده‌اند که کاش گرگ صحرا و بیابان بودند ولی در جامعه اسلامی زن نباشند. یا کاش در جوامع دموکراتیک خوک بودند ولی در جامعه اسلامی زن نبودند. بنابراین برای نقد ساختار دینی فرهنگ و مناسبات ضدانسانی حاکم بر جوامع زن ستیز، به دانشمند و فیلسوف نیازی نیست و هر عقل سلیمی قادر به انجام آن است. توجیه جنایات، تحقیر و تهدید انسان‌ها و قائل بودن به وجود خط قرمز در اسلام، چیزی جز ورشکستگی فکری در مقابل انتقاد و سؤال منطقی نیست.

هیچ گاه آماده نیستیم که مطابق میل اسلامگرایان بنویسم و همواره در تمامی نوشته‌هایم رویه‌ای ساده و بی‌آلایش در پی خواهم گرفت تا تمامی مردم بتوانند آن‌ها را مطالعه کرده و بیشترین استفاده را ببرند. پشیمان هستم از این که کتاب‌های قبلی را ساده‌نوشته‌ام. کسانی که نوشته‌هایم را بازاری دانسته و با دیدی تحقیرآمیز به آن‌ها می‌نگرند بهتر است در مورد فریاد و پیام زنان به جان رسیده، تحقیق کرده و ببینند که چگونه سر زنان را، به بهانه حفظ شرف و ناموس مردان، از تن جدا می‌کنند. اسلامگرایان کی و در کجا انتقاد از اسلام را مساوی با ازدیاد معارف و آگاهی دانسته‌اند تا پذیرای کتاب من باشند؟ مردان مسلمان آزادی تام دارند که با تمام توان به شخصیت زنان توهین و اهانت نمایند، سرشان را از تن جدا کنند، سنگسارشان کنند، هتک حرمتشان کنند، در طفولیت آن‌ها را عقد کنند، شرف خود را در میان کشاله‌های ران آن‌ها بیابند، به بهانه‌ی حجاب اجباری توبره بر سرشان کشند، هنگام آمیزش آن‌ها را کشتزار خود بدانند، آن‌ها را به اسب، گاو، گوسفند و حیوانات گوناگون تشبیه کنند و زنان و کودکان را زنده به گور کنند، اما تحمل نمی‌کنند که ما کتابی (گیریم دارای اشتباهات جزئی گرامری) بنویسیم. این در حالیست که نوشتن، عملیات انتحاری نیست. کسی را به خاک و خون نکشیده و کسی را سر نمی‌برد. در حالی که اسلامگرایان با تکیه بر آیات قرآنی انسان‌ها را هم چون بره سر می‌برند. آن‌ها علیه عملیات انفال، علیه بمباران شیمیایی حلبچه، علیه کوچ دادن اجباری مردم روستاهای کردستان و علیه قتل عام‌ها و ایجاد گورهای دسته جمعی نه تنها راهپیمایی و اعلام نارضایتی نکردند، بلکه کاملاً سکوت اختیار کردند. علیه شیخ زانا و مریدان و مجاهدانش، به خیابان‌ها نیامدند، اما

علیه این کتاب بلوا راه انداختند. به خیابان ها ریخته و نویسنده‌ی کتاب را تهدید به مرگ کردند.



راهپیمایی روز دوشنبه 2006/2/14 شهر هولیر

البته ناگفته نماند که برای آیینی هم چون اسلام این مسأله کاملاً طبیعی است. در این دین متنی یافت نمی‌شود که نشان از تساهل و تعامل بوده راه درست زندگی کردن را به انسان‌ها نشان دهد. در عوض ده‌ها آیه وجود دارد که مستقیماً می‌گویند: این گونه بمیر و به خاطر رسیدن به فلان خوشی‌ها ده‌ها انسان دیگر را نیز بمیران. از روزی که اسلام اعلام موجودیت کرده است، نان، آزادی و بهشت برین را زیر سایه‌ی شمشیر خود گرفته است و تمام و کمال انسانیت را در خون غلظانیده است. این سؤال هرگز به‌ذهن سردمداران اسلام خطور نکرده است که: آیا رواست که زندگی و منافع تمامی انسان‌ها قربانی پدیده‌ای شود به نام اسلام؟ آیا منطقی است که برای دستیابی به لذایذ جنسی و خوشی‌های موعود بهشتی این همه قتل عام راه‌انداخت؟ آیا به خاطر خوردن سیبی بهشتی قربانی شدن این همه افراد بی‌گناه عادلانه است؟

اسلامگرایان به تندی و ددمنشانه با این کتاب برخورد کردند که خود نشان از دلیل شدن اسلام، سنت‌های محمد و مجاهدانش دارد. این کتاب انعکاس ندای انفال شده‌ها، مویه‌ی درگلو خفه شده‌ی کودکان پرپر شده‌ی حلبچه و سرانجام صدای خفه شده‌ی زنانی است که در خانه‌هایشان زیر کتک و شکنجه‌های پدر، برادر، پسر، پسر عمو، پسر خاله و سایر نرینگان گرفتار آمده در کنجی، بی‌پناه و دست به زانو بانومیدی زار می‌زنند. و به خاطر فرمانبری و محافظت از شرف و ناموس بر باد رفته مردان مسلمان، می‌سوزند

و سوزانیده می شوند. بینی، گوش و سرشان بریده شده و مورد تجاوز قرار می گیرند. این کتاب نمایش حلقوم بریده شده‌ی آزادیخواهان، هتک حرمت انسان ها و گریه و لابه‌ی مادران قربانی شدگان است و با خاکستر جسم و خون زنانی نوشته شده است که راضی نشدند لای پاهایشان مأمّن پاسداری از شرف و ناموس پاسداران خدا باشد. واقعیات این کتاب که از راه تحقیق و تفحص های علمی و تاریخی به دست آمده است، با استفاده از دعا و مناجات و نیروی شمشیر، و یا با فتاوی سران القاعده‌ی تروریست و علی بایرها، با تهدیدات ملا کریکارها، از راه منابر و مساجد ملا هادی ها، با سوزانیدن این کتاب و تظاهرات های مردم نا آگاه به واقعیت، نابود شدنی نیست. تمامی طرح و برنامه هایشان تنها یک مطلب را اثبات می کند و آن به بن بست رسیدن و شکست فکری و فلسفی و اخلاقی اسلام است.

منابع:

- 1 - التورات
- 2 - الاناجیل
- 3 - القرآن
- 4 - صحیح البخاری: تألیف: أبو عبد الله محمد بن إسماعیل بن إبراهيم بن المغيرة بن بردزبة البخاري. تاریخ المولد 194 هـ: تاریخ الوفاة 256 هـ. توفي سنة ست وخمسين ومائتين وقد بلغ اثنتين وستين سنة. أول مصنف في الحديث الصحيح المجرد، وهو أصح الكتب بعد القرآن.
- 5 - صحیح مسلم: تألیف: أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري وُلِدَ سنة 204هـ بنيسابور، وتُوفِّيَ سنة 261هـ. وهو ثاني الصحيحين، ورتبه على الأبواب الفقهية، وهو كتاب جامع للأحكام، والآداب، والأخلاق، والعقائد، وغير ذلك..
- 6 - سنن أبي داود، تألیف: سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمر الأزدی السجستاني وُلِدَ في إقليم متاخم بالهند سنة 202هـ، تاريخ الوفاة 275 هـ. خَرَجَ فيه الصحيح، والحسن، والضعيف، واختلف، وما لم يجمع على تركه.
- 7 - الترمذی، تألیف: أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الضحاک السلمي الترمذی وُلِدَ سنة 209هـ، في مدينة ترمذ، وبها تُوفِّي سنة 279هـ .
- 8 - مسند أحمد : تألیف: أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني , تاريخ المولد : 164هـ تاريخ الوفاة 241 هـ..
- 9 - سنن ابن ماجه، تألیف: أبو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجه الربيعي القزويني تاريخ المولد: 209 هـ. تاريخ الوفاة: 273 هـ :

- 10 - موطأ المالك تأليف: أبو عبد الله مالك بن أنس بن مالك بن أبي عامر بن عمرو بن الحارث بن غيمان بن خثيل بن عمرو بن الحارث، الأصبحي المدني، صاحب أحد المذاهب الفقهية الأربعة، ومات في صفر سنة تسع وسبعين وقال الإمام مالك نفسه عن كتابه هذا: "عرضت كتابي هذا على سبعين فقيهاً من فقهاء المدينة، فكلهم واطأني عليه فسميته الموطأ".
- 11 - سنن النسائي: تأليف: أبو عبد الرحمن أحمد بن علي بن شعيب بن علي بن سنان بن البحر الخراساني ولد في مدينة نساء سنة 215هـ، وفاته سنة 303هـ. وكان شافعي المذهب.
- 12 - سنن الدارمي تأليف: أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن برهام الدارمي السمرقندي، وُلِدَ في سنة 181هـ في سمرقند، ومات سنة 255هـ عن خمسة وسبعين سنة.
- 13 - المستدرک على الصحيحين. الحاكم النيسابوري، محمد بن عبد الله أبو عبد الله الحاكم النيسابوري. المستدرک على الصحيحين، ولادة المؤلف 321 وفاة المؤلف 405 دار الكتب العلمية بيروت. 1411-1990 الطبعة الأولى عدد الأجزاء 4محقق مصطفى عبد القادر عطا.
- 14- زاد المعاد في هدي خير العباد، تأليف: الإمام شمس الدين أبي عبد الله بن قيم الجوزية، كتاب زاد المعاد لصاحبه ابن القيم. الفقه وأصوله: السيرة والتاريخ.
- 15- الروض الأنف: أبو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله بن أحمد السهيلي (المتوفى: 581هـ، دار إحياء التراث العربي، بيروت، الطبعة: الطبعة الأولى، 1421هـ/2000م
- 16- السيرة والتاريخ، بن هيثم، الإمام أبي محمد بن عبد الملك بن هشام، تقديم وتعليق طه عبدالرؤف سعد، مطبعة الحاج عبدالسلام محمد بن شقران.. مصر.. 1971
- 17- الطبقات الكبرى. البصري الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبد الله البصري الزهري. ولادة المؤلف 168 وفاة المؤلف 230 دار صادر بيروت عدد الأجزاء 8
- 18- ابن كثير، البداية والنهاية. الطبعة الثالثة، دار الكتب العلمية، بيروت 1987.
- 19- العسقلاني، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الإصابة في تمييز الصحابة. ولادة المؤلف 773 وفاة المؤلف 852 دار الجيل بيروت 1412 - 1992 الطبعة الأولى عدد الأجزاء 8محقق علي محمد الجاوي.
- 20- الجاحظ، المحاسن والاضداد، الشركة اللبنانية للنشر، طبعة 1969 فصل- محاسن التزويج
- 21- البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري. فتوح البلدان.. مطبعة القاهرة - الطبعة الثانية 1956
- 22 - تفسير ابن كثير، إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي أبو الفداء: تفسير القرآن العظيم، وفاة المؤلف 774، عدد الأجزاء 4 دار الفكر بيروت 1401.
- 23 - تفسير القرطبي، محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح أبو عبد الله القرطبي: الجامع لأحكام القرآن. وفاة المؤلف 671، عدد الأجزاء 20محقق أحمد عبد العليم البردوني، الطبعة الثانية، دار الشعب، القاهرة 1372.

- 24 - تفسير الجلالين، السيوطي، جلال الدين محمد بن أحمد عبدالرحمن بن أبي بكر الخلي، عدد الأجزاء: 1
- 25- تفسير الطبري، جامع البيان عن تأويل آي القرآن تأليف أبي جعفر محمد بن جرير الطبري المتوفى سنة 310 هـ، قدم له الشيخ خليل الميس، ضبط وتوثيق وتخريج صدقي جميل العطار، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، جميع حقوق إعادة الطبع محفوظة للناسخ 1415 هـ/ 1995 م
- 26- الطبري، محمد بن جرير الطبري أبو جعفري، تاريخ الطبري، تاريخ الأمم والملوك، ولادة المؤلف 224 وفاة المؤلف 310، الطبعة: الأولى عدد الأجزاء 5، دار الكتب العلمية، بيروت 1407
- 27- السيوطي، جلال الدين محمد بن أحمد عبدالرحمن بن أبي بكر الخلي، أسباب ورود الحديث أو اللمع في أسباب الحديث، وفاة المؤلف 911، الطبعة الأولى عدد الأجزاء 1 المحقق يحيى إسماعيل أحمد، دار المكتبة العلمية بيروت 1404 هـ - 1984 م.
- 28- السيوطي، جلال الدين محمد بن أحمد عبدالرحمن بن أبي بكر الخلي، الاتقان في علوم القرآن، مطبعة الازهرية - القاهرة - 1318 هـ.
- 29- السيوطي، جلال الدين محمد بن أحمد عبدالرحمن بن أبي بكر الخلي، تاريخ الخلفاء.. الطبعة الثالثة 1997، دار المعرفة - بيروت لبنان..
- 30- السيوطي، جلال الدين محمد بن أحمد عبدالرحمن بن أبي بكر الخلي، الدر المنثور في التفسير بالمأثور.. منشورات مكتبة المرعشي، 1404 هـ.
- 31- السيوطي، جلال الدين محمد بن أحمد عبدالرحمن بن أبي بكر الخلي، جمع الجوامع، او الجامع الكبير، طبعة مجمع البحوث الاسلامية بمصر.
- 32- الواحدي، اسباب النزول، ابو الحسن الواحدي النيسابوري، مؤسسة الحلبي بالقاهرة طبعة 1968
- 33- ابن قيم الجوزية: اخبار النساء. دار المدى للثقافة والنشر سوريا، دمشق 2001 ص 11
- 34- العسقلاني: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الإصابة في تمييز الصحابة. ولادة المؤلف 773 وفاة المؤلف 852
- 35- الشافعي، محمد بن إدريس أبو عبد الله الشافعي، أحكام القرآن، وفاة المؤلف 204، عدد الأجزاء 2، المحقق: عبد الغني عبد الخالق دار النشر، دار الكتب العلمية، بيروت، 1400.
- 36- الشافعي، محمد بن إدريس أبو عبد الله الشافعي، اختلاف الحديث، ولادة المؤلف 150 وفاة المؤلف 204، الطبعة الأولى، عدد الأجزاء 1، المحقق عامر أحمد حيدر مؤسسة الكتب الثقافية بيروت. 1405 هـ - 1985 م.

- 37- الشافعي، محمد بن إدريس أبو عبد الله الشافعي، الأم، الطبعة الثانية عدد الأجزاء 8، مدينة النشر بيروت 1393.
- 38- الشافعي، محمد بن إدريس أبو عبد الله الشافعي، مسند الشافعي، عدد الأجزاء 1، دار الكتب العلمية بيروت سنة النشر (..)
- 39- المنتخب من كتاب أزواج النبي صلى الله عليه وسلم، أبو عبد الله، الزبير بن بكار بن عبد الله بن مصعب الزبيري أبو عبد الله.. وفاة المؤلف 256 مؤسسة الرسالة بيروت 1403 الطبعة الأولى عدد الأجزاء 1 احقق سكينه الشهابي
- 40- كتاب الأربعين في مناقب أمهات المؤمنين. (ابن عساكر) جزء 1
- 41- ابن قدامة، : المعني في فقه الإمام أحمد بن حنبل الشيباني، عبد الله بن أحمد بن قدامة المقدسي أبو محمد، دار الفكر - بيروت، الطبعة الأولى ، 1405، 10 الجزء الأول ص 351
- 42- د. احمد عبدالكريم: القلق وبعد الجنسي. طبعه بيروت-لبنان 1996
- 43- الفاكهي، محمد بن إسحاق بن العباس الفاكهي أبو عبد الله: مكة في قديم الدهر وحديثه. ولادة المؤلف 217 وفاة المؤلف 275، الطبعة الثانية عدد الأجزاء 6 احقق د. عبد الملك عبد الله دهيش، دار خضر بيروت 1414.
- 44- خليل عبدالكريم: مجتمع يثرب، العلاقة بين الرجل والمرأة في عهدين الحمدي والخليفي. مؤسسة الانتشار العربي، بيروت. الطبعة الثانية 1997 القاهرة، الطبعة الثانية
- 45- خليل عبدالكريم، الصحابة والصحابة، السفر الثاني، مطبعة السنياء، القاهرة، الطبعة الاولى 1997ص
- 46- عادل عبدالنعم ابو العباس: الزواج والعلاقات الجنسية في الاعلام. مكتبة القرآن للطبع والنشر- القاهرة 1987
- 47- خليفات ، مروان خليفات. وركبت السفينة . مركز الغدير للدراسات الاسلامية - الطبعة الاولى 1985
- 48- د. هلال عبدالحسين السلامة: القديم في الحاضر. الطبعة الثانية 2000، جامعة القاهرة، مصر
- 49- السيسلي، د. عبدالحميد السيسلي: سايكولوجية الاخلاق . الطبعة الثانية، 1980 دار الكتب الاسلامية، مصر
- 50- العقيلي، شيخ سيف الدين محي الدين العقيلي: الحجاب. الطبعة السادسة، 1998 دار الكتب للطباعة والنشر، دمشق
- 51- ابن اثير: اسد الغابة في معرفة الصحابة، دار الشعب للطباعة الفنية / القاهرة 1966:
- 52- البغدادي.. الناسخ والمنسوخ.. هبة الله بن سلامة البغدادي.. دراسة وتحقيق: د.موس ناي علوان. دار العربية للموسوعات- بيروت- 1989

- 53- توفيق الفيككي.. المتعة واثرها في الاصلاح الاجتماعي. مطبوعات النجاح بالقاهرة (السنة مجهولة)
- 54- الزنجاني, تأريخ القرآن. ابي عبدالله الزنجاني. منظمة الاعلام الاسلامي. الطبعة الاولى 1984.
- 55- ابن تيمية, حجاب المرأة ولباسها في الصلاة, تحقيق محمد ناصر الدين الألباني, المكتب الإسلامي
- 56- عاطف سلام: فقيهاة بين السنة والشيعة, مركز الغدير للدراسات الاسلامية طبعة 2000
- 57- د.يوسف مراد: مبادئ علم النفس العام. دارالمعارف بمصر الطبعة الثانية 1957
- 58- المنجد , الدكتور صلاح الدين. الجنس عند العرب بغداد. طبعة الرابعة 2002
- 59- الخالدي , د. صلاح عبدالفتاح. الخلفاء الراشدون بين الاسقلاف والاستشهاد. دار القلم, دمشق 1999
- 60- حريتانى , د. سليمان حريتانى. الحمرة.. الموقف من الحمرة. دار الحصاد للنشر.. سوريا.. دمشق الطبعة الاولى 1996
- 61- الشريف , د. محمود بن الشريف. الاسلام والحياة الجنسية. دراسة تحليلية مستمدة من قرآن الكريم.. مكتبة دار الكتب العلمية بيروت, لبنان. طبعة 1988
- 62- رضا , د.فؤاد علي رضا. من علوم القرآن. مكتبة مدبولي في القاهرة.. الطبعة الاولى
- 63- ضيف , د. شوقي ضيف, العصر العباسي الاول. ط 1995 بيروت, لبنان
- 64- النهيوم , الصادق النهيوم. الاسلام ضد الاسلام. مكتبة الاسد الوطنية , الطبعة الثانية 1995
- 65- سليمان المظهر: قصة الديانات. مكتبة مدبولي , الطبعة الثانية 1998
- 66- الوردى , د. علي , وعاظ السلاطين. الطبعة الثانية, دار الكوفان – لندن 1995.
- 67- فيليپ كامبي: العشق الجنسي والمقدس, ترجمة: عبدالمهادي عباس, الطبعة الثانية 1995, دار الحصاد للنشر والتوزيع, دمشق.

منابع كردى

- 68- شجاع الدين شفا، پیامبران در آیین های توحیدی، تولدی دیگرا، ایران کهن در هزاره‌ی نو، چاپ چهارم، ترجمه به گُردی: شازین هیرش، مجله‌ی رفرم، شماره‌ی 7، بهار 2005 صفحات 22-105

- 69- خون نامه، چاپ دوم 2004، چاپ و نشر آن محفوظ است، نوشته‌ی : مریوان حلبچه‌ای، به نام مستعار زرتشت چاپ شده‌است.
- 70 - دروازه‌های دین در میانه‌ی زمین و آسمان، نوشته‌ی مریوان حلبچه‌ای، چاپ و پخش سه‌رده‌م، جلد اول، سال 2001.
- 71 - گردیار، مختصری از تاریخچه‌ی هم جنس بازی در خاورمیانه.